

الحمد لله

٢٢

فرایند داوری در مجلات علمی؛

نقاط قوت و ضعف آن

آن سی. ویلر

ترجمه:

دکتر علی حسین قاسمی

(عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور)

سیروس آزادی



وزارت علم، فرهنگ و فناوری
پرونده علوم و فناوری اطلاعات ایران

سرشناسه	ولر، آن سی.
عنوان و نام پدیدآور	Weller, Ann C.
مشخصات نشر	فرایند داوری در مجلات علمی؛ نقاط قوت و ضعف آن / آن سی. ولر؛ ترجمه علی حسین قاسمی، سیروس آزادی
مشخصات ظاهری	تهران: پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران: چاپار، ۱۳۸۹.
شابک	۳۴۷ ص: جدول.
وضعیت فهرست نویسی	۹۷۸-۹۶۴-۷۵۱۹-۷۱-۷
یادداشت	فیا
یادداشت	عنوان اصلی: Editorial peer review: its strengths and weaknesses, 2001.
موضوع	کتابنامه.
موضوع	نشریات ادواری دانشگاهی -- ایالات متحده -- ویراستاری.
موضوع	انتشارات دانشگاهی -- ایالات متحده.
موضوع	ارزشیابی تخصصی -- ایالات متحده.
شناسه افزوده	قاسمی، علی حسین، ۱۳۴۱ - مترجم
شناسه افزوده	آزادی، سیروس، ۱۳۵۶ - مترجم
شناسه افزوده	پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران
رده بندی کنگره	۱۳۸۹ و ۸ / ۵۶ / Z ۲۸۶
رده بندی دیویی	۸۰۸/۰۲۷
شماره کتابشناسی ملی	۲۰۷۱۳۲۰



تهران: ۸۸۸۹۹۶۸۰ - ۰۹۱۲۱۹۶۰۲۱۴

فرایند داوری در مجلات علمی؛ نقاط قوت و ضعف آن

تالیف: آن سی. ولر

ترجمه: علی حسین قاسمی، سیروس آزادی

چاپ اول: ۱۳۸۹

ناظر فنی چاپ: مریم تفضلی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۷۵۱۹-۷۱-۷ ISBN 978-964-7519-71-7

حق هرگونه چاپ و انتشار محفوظ است.

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

یادداشت مکررمان

درباره‌ی مؤلف

یادداشت مؤلف

فصل ۱

۱	مقدمه‌ای بر فرایند همترازخوانی دبیرانه
۴	تکامل فرایند نوین همترازخوانی دبیرانه
۱۰	متون مربوط به همترازخوانی دبیرانه
۱۳	مطالعه‌ی همترازخوانی دبیرانه
۱۶	کمیت‌ی بین‌المللی دبیران مجلات پزشکی
۱۸	تعریف مجله‌ای که مورد همترازخوانی قرار می‌گیرد
۲۰	نظر دبیران درباره‌ی همترازخوانی
۲۰	بحث
۳۲	منابع

فصل ۲

۴۳	رد دستنوشته
۴۵	مجلات پزشکی و رسانه‌های خبری
۴۷	فرایند رد مقاله
۵۰	دلایل رد دستنوشته
۵۵	نرخ رشدگی بر مبنای رشته
۶۳	نرخ رشدگی در طول زمان
۶۵	واکنش مؤلفان به دستنوشته‌ی ردشده
۷۲	کیفیت مجلاتی که دستنوشته‌های ردشده را پذیرفته‌اند
۷۵	نتیجه‌گیری درباره‌ی رد دستنوشته‌ها
۷۶	منابع

فصل ۳

۸۳	دبیر و هیئت تحریریه کیستند و کارشان چیست؟
۸۴	نقش دبیران
۸۵	نقش هیئت تحریریه‌ی انتصابی
۸۷	انتصابات دبیرانه
۹۰	علوم اجتماعی و روان‌شناسی
۹۵	پرستاری
۹۵	پزشکی و علوم
۹۸	معیارهای دبیران برای انتشار مطالب
۱۰۳	سوگیری دبیران
۱۰۸	فرایند همترازخوانی دبیرانه
۱۱۴	رهنمودهای دبیرانه
۱۲۰	نتیجه‌گیری از مطالعات انجام‌شده بر روی دبیران و اعضای هیئت‌های تحریریه
۱۲۱	منابع

فصل ۴

۱۲۷.....	مسئله‌ی تألیف
۱۲۸.....	تألیف مشترک
۱۲۹.....	انتخاب مجلات به منظور تحویل دستنوشته
۱۴۳.....	ارزش فرایند همترازخوانی دبیرانه برای مؤلفان
۱۴۷.....	تعریف و رهنمودهایی در باب سهم تألیف
۱۵۳.....	نتیجه‌گیری درباره‌ی مؤلفان
۱۵۵.....	منابع

فصل ۵

۱۶۱.....	نقش بررسی‌ها
۱۶۲.....	انتخاب بررسی
۱۶۵.....	ویژگی‌های بررسی
۱۷۰.....	گزارش بررسی‌ها
۱۷۳.....	رهنمودهایی برای بررسی‌ها
۱۸۰.....	ارزش گزارش بررسی‌ها
۱۸۶.....	نتیجه‌گیری درباره‌ی نقش بررسی‌ها
۱۸۸.....	منابع

فصل ۶

۱۹۳.....	توافق بین بررسی‌ها
۱۹۷.....	آمار مورد استفاده برای تحلیل مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق‌نظر بین بررسی‌ها
۲۰۷.....	آنچه که از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها می‌توان آموخت
۲۱۲.....	رهنمودهایی برای حصول توافق بین بررسی‌ها
۲۱۴.....	نتیجه‌گیری درباره‌ی مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها
۲۱۶.....	منابع

فصل ۷

۲۲۱.....	بررسی‌ها و سوگیری‌های آنان
۲۲۴.....	خط‌مشی‌های دبیرانه درباره‌ی بررسی ناشناس و بی‌نام
۲۲۹.....	تشخیص نام
۲۳۴.....	سوگیری بررسی و تشخیص نام
۲۴۰.....	سوگیری در چارچوب ایدئولوژیکی
۲۴۲.....	سوگیری مرتبط با جنسیت و نژاد
۲۵۱.....	گزارش امضاشده‌ی بررسی‌ها
۲۵۴.....	رهنمودهایی برای حل مشکل سوگیری بررسی
۲۵۷.....	نتیجه‌گیری از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی سوگیری بررسی‌ها
۲۶۰.....	منابع

فصل ۸

۲۶۵.....	همترازخوانی و بررسی آماری
۲۶۸.....	استفاده‌ی دبیرانه از یک بررسی آماری
۲۷۰.....	بررسی آماری دستنوشته‌ها

۲۷۴.....	بررسی آماری مطالعات منتشرشده.....
۲۸۳.....	پیچیدگی آزمون‌های آماری در مطالعات منتشرشده.....
۲۸۷.....	سوگیری انتشار و مطالعات بازاجرائی.....
۲۸۹.....	مطالعاتی که دارای نتایج معنادار آماری هستند.....
۲۹۱.....	انتشار مطالعات تأییدشده.....
۲۹۳.....	دستنوشته‌های ساختگی.....
۲۹۴.....	مطالعات بازاجرائی.....
۲۹۵.....	رهنمودها و سیاهه‌های بازبینی.....
۲۹۹.....	اقدامات برخی مجلات.....
۳۰۳.....	دیگر رهنمودهای منتشرشده برای بررسی آماری.....
۳۰۶.....	نتیجه‌گیری درباره‌ی بررسی آماری.....
۳۰۸.....	منابع.....

فصل ۹

۳۱۵.....	همترازخوانی در محیط الکترونیکی.....
۳۱۶.....	مدل‌های همترازخوانی دبیرانه در محیط الکترونیکی.....
۳۱۷.....	مدلی در پزشکی.....
۳۱۹.....	مدلی در نظریه‌ی فیزیکی انرژی عالی.....
۳۲۱.....	مدلی در روان‌شناسی.....
۳۲۲.....	مدل‌های در حال ظهور.....
۳۲۳.....	مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی در محیط الکترونیکی.....
۳۲۵.....	نتیجه‌گیری درباره‌ی همترازخوانی در محیط الکترونیکی.....
۳۲۷.....	منابع.....

فصل ۱۰

۳۲۹.....	نتیجه‌گیری درباره‌ی مطالعات همترازخوانی دبیرانه.....
۳۳۱.....	طرح تحقیق در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه.....
۳۳۲.....	نقاط ضعف موجود در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه.....
۳۳۵.....	نقاط قوت مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه.....
۳۳۷.....	قلمرو پژوهش [های] آتی.....
۳۳۸.....	توصیه‌هایی برای بهبود همترازخوانی دبیرانه.....
۳۳۹.....	مدل کنونی و مدل‌های جایگزین برای همترازخوانی دبیرانه.....
۳۴۵.....	همترازخوانی، ضروری است.....
۳۴۶.....	منابع.....

یادداشت مترجمان

کتابی که در پیش روی خوانندگان محترم قرار دارد، متن ارزشمندی است که در ابتدا در سال ۱۳۸۴ با همت جناب آقای دکتر محمد ابویی اردکان، انتخاب و در قالب قراردادی از سوی پژوهشگاه اطلاعات و مدارک علمی ایران، برای ترجمه به مترجمان پیشنهاد گردید. کار ترجمه، ویرایش، حروفچینی و صفحه‌بندی کتاب در مدت نزدیک به یک سال به انجام رسید، اما به دلیل کمبود بودجه و برخی امور مرتبط دیگر (از جمله تغییر مدیریت پژوهشگاه و تبعاتی که به طور معمول در چنین مواردی حادث می‌شود) انتشار آن تاکنون به تأخیر و تعویق افتاد.

در باره‌ی این کتاب (که عنوان اصلی آن *"Editorial peer review: its strengths and weaknesses"* می‌باشد) مؤلف محترم کتاب در مقدمه‌ی خود توضیحات کافی ارائه کرده است. اما نکته‌ای که در اینجا توضیح آن لازم می‌نماید، نامی است که در ترجمه به فارسی برای کتاب انتخاب شده است.

واژه «ویراستار» که برای کلمه‌ی انگلیسی "editor" مورد استفاده قرار می‌گیرد، در کاربرد فارسی تفاوت‌هایی با واژه‌ی انگلیسی دارد. از جمله این که «ویراستار» در انگلیسی نقش بسیار پررنگی در تولید محتوای اطلاعاتی دارد و به همین دلیل است که نام وی در بسیاری از موارد در کنار نام مؤلف اثر ذکر می‌شود. در فارسی البته بسیاری تلاش کرده‌اند که ویراستار چنین کارکردی داشته باشد، اما در کاربرد رایج، نام ویراستار نوعاً با چنین کارکردی تداعی نمی‌شود. در حوزه‌ی مطبوعات علمی، عملکرد «ادیتور» با وظایف «دبیر» و «سرمدیر» همخوانی بالایی دارد.

نکته‌ی قابل توضیح دیگر، در رابطه با عبارت "peer review" است. این عبارت برای اشاره به فرایندی مورد استفاده قرار می‌گیرد که در طی آن، افرادی که از نظر علمی همسطح و هم‌تراز نویسنده‌ی مطلب هستند، به بررسی و ارزیابی مطلب می‌پردازند. برای واژه‌ی "peer" معادل‌های گوناگونی پیشنهاد شده، که از جمله در «فرهنگ پیشرو آریانپور»، کلمات «همگن»، «هم‌تراز»، «هم‌سنخ»، «هم‌رتبه»، «نظیر» به عنوان معادل برای آن آمده. برای "review" نیز می‌توان از «مطالعه»، «بازبینی»، «بررسی» استفاده کرد.

با این توضیحات، یافتن معادل مناسب برای عبارت "editorial peer review" که در عنوان کتاب آمده، چندان آسان نمی‌نمود. به همین دلیل برای یافتن معادل مناسب برای این عبارت از تعدادی از صاحب‌نظران آشنا و در دسترس نظرخواهی شد و حاصل جمع‌بندی نهایی، عبارت

«همترازخوانی دبیرانه» بود. بنابراین، در هر جا که در تمامی متن کتاب از عبارت «همترازخوانی دبیرانه» استفاده شده، منظور فرایندی است که در آن، مقاله‌ی ارسالی از سوی نویسنده برای یک مجله، به متخصصان هم‌تراز و هم‌سنخ نویسنده ارائه می‌گردد تا در مورد آن به بررسی و اظهارنظر بپردازند، و بر مبنای جمع‌بندی حاصل از نظرات این متخصصان است که «دبیر» یا «سردبیر» مجله، تصمیم به پذیرش یا رد مقاله‌ی ارسالی می‌گیرد.

اما از آنجاکه عنوان یک کتاب بیش‌تر در معرض دید و داوری فوری همگانی قرار می‌گیرد، عبارت «همترازخوانی دبیرانه» برای درج در محل عنوان کتاب، مناسب نمی‌نمود. از این رو عبارت «فرایند داوری در مجلات علمی - پژوهشی» برای این منظور پیشنهاد گردید که نهایتاً با عنوان کنونی کتاب موافقت شد.

در پایان جای آن دارد که از اعضای محترم شورای پژوهش پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران و ریاست آن، تمامی اساتید گرانقدری که مورد مشاوره قرار گرفتند، و بویژه جناب آقای دکتر ابویی که در رابطه با ترجمه کتاب از ابتدا تا انتها دلبستگی بسیار ابراز داشت، سپاسگزاری کنیم و برای همگی توفیق و سعادت‌مندی آرزو کنیم.

امید است متن حاضر مورد استفاده‌ی تمامی دست‌اندرکاران فرایند داوری در متون علمی قرار گیرد. بدیهی است که ارائه‌ی نظر و پیشنهاد در باب ترجمه‌ی حاضر، منتهی است که خوانندگان ارجمند کتاب بر مترجمان خواهند گذاشت.

ع.ح. قاسمی

tvahn@yahoo.com

س. آزادی

asirus@gmail.com

درباره‌ی مؤلف

«آن سی ولر»^۱ دانشیار و نایب رئیس کتابخانه‌ی علوم بهداشت در دانشگاه ایلینویز شیکاگو است. خانم «ولر» پیش‌تر مسئول بخش مرجع کتابخانه‌ی «انجمن پزشکی آمریکا» بود. وی پژوهش‌هایی را درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه انجام داده و نتایج پژوهش‌ها را در اولین و دومین «کنگره‌ی بین‌المللی همترازخوانی در انتشارات زیست‌پزشکی» ارائه کرده است. او در موضوع دسترسی کاربران به اطلاعات، و تغییرات رفتار اطلاع‌جویی هیئت علمی در محیط الکترونیکی، تحقیق کرده و مطلب نوشته است. نتایج پژوهش‌های «ولر» در «مجله‌ی تخصصی انجمن پزشکی آمریکا»^۲، «بولتن انجمن کتابخانه‌های پژوهشی، دانشکده‌ای، و کتابداری پزشکی»^۳، و «مجله‌ی ایفلا»^۴ منتشر شده‌اند. وی مطالبی را درباره‌ی «تغییر شکل ارتباطات علمی: مؤلفه‌های رفتاری و سازمانی»^۵ در «جسیس پرسپکتیوز»^۶ منتشر نموده است. خانم «ولر» همراه با «سوزان وای. کرافورد»^۷ و «جولی ام. هرد»^۸، مشترکاً کتابی در موضوع ارتباطات علمی با عنوان «از ارتباطات چاپی تا الکترونیکی: تغییر شکل ارتباطات علمی»^۹ تألیف کرده است. او همچنین در نشست‌های «انجمن آمریکایی علوم و فناوری اطلاعات» (ای‌سیست)^{۱۰} در موضوع همترازخوانی دبیرانه در محیط الکترونیکی، یکپارچگی داده‌های علمی، و ارتباطات علمی و پروژه‌ی ژنوم انسانی سخن گفته است. کار وی با «انجمن کتابداری پزشکی» (ام‌ال‌ای) بر تحقیق و دانش‌پژوهی متمرکز شده. «ولر» یکی از اعضای «گروه ویژه‌ی پژوهش» بود که «بیانیه‌ی خط‌مشی پژوهش» انجمن کتابداری پزشکی با عنوان «استفاده از شواهد علمی برای بهبود کاربرد اطلاعات»^{۱۱} را تهیه نمود. وی در هیئت تحریریه‌ی «بولتن انجمن کتابداری پزشکی» کار کرده است، به عنوان رئیس «کمیته‌ی بورس و پژوهش» خدمت نموده و در «کمیته‌ی صدور اسناد» انجمن کتابداری پزشکی فعالیت داشته است. «ولر» در رشته‌ی شیمی مدرک کارشناسی دارد و مدرک کارشناسی ارشد وی در [رشته‌ی] علوم کتابداری از دانشگاه شیکاگو است.

1. Ann C. Weller

2. Journal of American Medical Association

3. Bulletin of the Medical Library Association, College and Research Libraries

4. IFLA Journal

5. Transformation of Scientific Communication: Behavioral and Organizational Determinants

6. JASIS Perspectives

7. Susan Y. Crawford

8. Julie M. Hurd

9. From Print to Electronic: The Transformation of Scientific Communication

10. American Society for Information Science and Technology (ASIST)

11. Using Scientific Evidence to Improve Information Practice

یادداشت مؤلف

تقریباً همه‌ی مقالات علمی و پژوهشی منتشرشده در مجلات، قبل از انتشار دستخوش فرایند همترازخوانی دبیرانه می‌شوند. این، فرایندی صریح و روشن است. هم‌تایان مؤلف، محتوای هر دستنوشته را ارزیابی می‌کنند و به دبیر توصیه می‌کنند که آن دستنوشته منتشر شود، بازنگری و سپس منتشر گردد، یا رد شود. هدف از این فرایند آن است که اطمینان حاصل شود که مقالات معتبر پذیرفته شوند، مقالات نابسامان مرتب گردند، و مقالات نامعتبر رد شوند. دبیر می‌تواند توصیه‌های بررسی‌کنندگان را بپذیرد یا رد کند. از نظر دبیران، همترازخوانی دبیرانه حجم کار چشمگیری را به فرایند انتشار مجله می‌افزاید. این کار همچنین مستلزم صرف ساعت‌ها وقت از سوی بررسی‌کنندگان است، وقتی که می‌توانسته‌اند آن را در امور پژوهشی خودشان صرف کنند؛ و بازنگری‌هایی نیز به مؤلفان تحمیل می‌شود. آیا همترازخوانی دبیرانه به اندازه‌ای که باید، مؤثر است، و آیا تلاش و زمان فراوانی را که صرف آن می‌شود توجیه می‌کند؟ هدف کتاب حاضر بررسی نظام‌مند مطالعات منتشرشده در موضوع فرایند همترازخوانی دبیرانه است. اگر چه مطالعات انفرادی بسیاری صورت گرفته، اما متون همترازخوانی دبیرانه در هیچ اثری به صورت جامع و یکجا مورد تحلیل قرار نگرفته‌اند.

در تدوین این کتاب همه‌ی کسانی مورد نظر بوده‌اند که به فرایند ارتباط دانشورانه علاقه‌مند هستند. این کتاب خصوصاً باید برای کسانی جالب باشد که مستقیماً بر فرایند نشر اثر می‌گذارند: دبیران، بررسی‌کنندگان، ناشران، حرفه‌مندان مجامع فرهیخته، نویسندگان و دانشوران، و کتابداران و کارگزارانی که مواد علمی را توزیع، خریداری و تدارک می‌کنند. شاید برای کسانی که سؤالاتی درباره‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه دارند این رساله، ایده‌هایی را برای تحقیقات بیش‌تر در این زمینه فراهم آورد. حال که خود ارتباط دانشورانه در محیط الکترونیکی همچنان تحول می‌یابد و فرایند نشر دانشورانه بی‌شک در آستانه‌ی دگرگونی عمیق است، مطالعه‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه چه بسا ارزشمند باشد. این اثر به منظور شناسایی عناصری از فرایند همترازخوانی دبیرانه که ارزشی را به ارتباطات دانشورانه می‌افزایند و عناصری که ممکن است در یک محیط الکترونیکی، اصلاح یا حذف شوند، این فرایند را به صورت جامع بررسی می‌کند. نتایج این تحلیل از داده‌های گردآوری شده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه، باید راهنمایی برای شکل‌گیری مدل‌های در حال ظهور فراهم کنند.

دامنه‌ی کتاب حاضر، مطالعات منتشرشده به زبان انگلیسی در بین سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۹۷ را دربرمی‌گیرد. دلیل ساده‌ی انتخاب سال ۱۹۴۵ به عنوان تاریخ آغاز آن است که هیچ مطالعه‌ای

درباره‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه نیافتم که قبل از سال ۱۹۴۵ منتشر شده باشد. گرچه برخی از مطالعات گذشته‌نگر، داده‌های مربوط به مجلات تخصصی قبل از سال ۱۹۴۵ را بررسی نموده‌اند، اما اکثر انتشارات سال ۱۹۹۷ باید طی سال‌های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ نمایه شده باشند، که این امر فرصت لازم برای مکان‌یابی مواد باربط را به من می‌دهد. همه‌ی فصل‌ها و بخش‌ها به ترتیبی یکسان تنظیم شده‌اند: ابتدا، پس از مقدمه‌ای بر هر موضوع، یک یا دو سؤال مرتبط با همترازخوانی دبیرانه مطرح می‌شود؛ مثلاً: از کیفیت دستنوشته‌هایی که رد می‌شوند چه می‌دانیم؟ مطالعاتی که در متن گنجانده شده‌اند با استفاده از مجموعه‌ای از معیارها تعیین گردیده‌اند. آیا این گروه از مطالعات مربوط به همترازخوانی، به سؤالات مشابهی می‌پردازند، می‌کوشند مسئله‌ی مشابهی را حل کنند، یا دارای تحلیل، طرح یا مشخصه‌های یکسانی از نظر مطالعه و بررسی هستند؟ برای مثال بالا، یکی از شرایط انتخاب مطلب برای درج در کتاب این بود که هر مطالعه باید کیفیت مقالات منتشرشده را با کیفیت دستنوشته‌های ردشده، مقایسه کند. سپس بررسی نظام‌مند این مطالعات در چارچوب این مجموعه‌ی مشخص‌شده از تحقیقات، صورت گرفته. در هر بخش، مطالعات مشابه به ترتیب زمانی دسته‌بندی می‌شوند، یافته‌ها و محدودیت‌های مطالعات بررسی می‌شوند، نتیجه‌گیری‌هایی صورت می‌گیرند، و پیشنهادهایی برای پژوهش بیش‌تر ارائه می‌گردند. هر فصل با بررسی رهنمودهای پیشنهادی برای بهبود همترازخوانی دبیرانه بر مبنای داده‌ها، به پایان می‌رسد.

اگر داده‌ها کافی باشند، می‌توان گروهی از مطالعات را به منظور نتیجه‌گیری درباره‌ی داده‌های گردآوری‌شده، به صورت آماری تحلیل نمود؛ این گام سوم معمولاً «ورا تحلیل»^۱ نامیده می‌شود. در حوزه‌ی همترازخوانی دبیرانه، گروه‌های مطالعات در موضوع یکسان، دقیقاً با هم مطابقت نداشتند، اغلب سؤال واحدی را مطرح نمی‌کردند یا دارای طرح نسبتاً نامشابهی بودند، و امکان تحلیل آن‌ها با استفاده از این روش دقیق، وجود نداشت. بنا به مناسبت، داده‌های مشابه موجود در یک دسته از مطالعات تعیین شده‌اند، اما با استفاده از «ورا تحلیل»، مورد تحلیل آماری قرار نگرفته‌اند.

مطالعات در طبقه‌های گسترده‌ای به شکل زیر، سازماندهی شده‌اند: مطالعات عام درباره‌ی نرخ رشدگی [مقالات]، مطالعات درباره‌ی دبیران، مطالعات درباره‌ی مؤلفان، و سرانجام مطالعات درباره‌ی بررسی‌کنندگان. تحلیل‌ها با مطالعه‌ی نرخ رشدگی آغاز می‌شوند، چون نرخ رشدگی در یک مجله، ملاک سختگیری، ارزش یا اهمیت آن مجله محسوب می‌شود. برخی مطالعات درباره‌ی نرخ رشدگی، قواعد مختلفی را با هم مقایسه می‌کنند، و برخی دیگر کیفیت مقالات منتشرشده را با کیفیت دستنوشته‌های ردشده می‌سنجند. سه نوع مطالعه درباره‌ی دبیران انجام شده: مطالعه‌ی وضعیت حرفه‌ای یا صلاحیت‌های دبیران در مقایسه با دیگر دانشوران

همان حوزه، گزارش فعالیت‌های یک مجله‌ی بخصوص توسط دبیر آن، و پیمایش دبیران- معمولاً در داخل یک رشته- به منظور تحلیل یا تدوین تعدادی از مقولات عملیاتی یا مقولات مرتبط با تصمیم‌گیری. مطالعه‌ی مؤلفان بر تصمیم‌هایی که برای انتخاب یک مجله‌ی خاص در نظر گرفته‌اند و بر برداشت و تجربه‌ای که از فرایند همترازخوانی دبیرانه دارند، متمرکز است. تأثیر این فرایند بر روی آثار تک‌مؤلف در برابر آثار دارای چندمؤلف، بررسی شده است. مطالعه‌ی بررسی‌کنندگان بر نقش آنان، وضعیت حرفه‌ای آن‌ها، اتفاق نظر بررسی‌کنندگان، سوگیری آنان، و بررسی آماری دستنوشته‌ها تمرکز یافته است. یک فصل به موضوعات مرتبط با همترازخوانی دبیرانه در محیط الکترونیکی اختصاص داده شده است. این اثر با بررسی مدل‌های جدید همترازخوانی دبیرانه به پایان می‌رسد. این مدل‌ها به تقویت فرایند ارتباط علمی در گذار از ارتباطات چاپی به محیط الکترونیکی کمک می‌کنند.

این اثر منحصرأ به فرایند همترازخوانی دبیرانه می‌پردازد، و هیچیک از مطالعات درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه را که توسط مؤسسات مالی مورد استفاده قرار می‌گیرند شامل نمی‌شود. کمک‌هزینه‌ها و قراردادهای، سوای از ارزش علمی و تحقیقاتی مطالعه‌ی پیشنهادی، معیارهای خاصی دارند. مطالعات درباره‌ی فرایند بررسی کتاب‌ها نیز در این اثر نیامده‌اند؛ این گونه آثار باید مشتمل بر معیارهای مالی یا سازمانی باشند. جنبه‌های اخلاقی، حقوقی و اقتصادی انتشار مجله‌ی تخصصی، وقتی ذکر می‌شوند که فرایند همترازخوانی دبیرانه تأثیر مستقیمی بر آن‌ها دارد. تقلب، سرقت ادبی و نشر مکرر^۱ (که موضوعات بسیار مهمی هستند) از نظر نقشی که همترازخوانی دبیرانه ممکن است در جلوگیری از نشر آن‌ها ایفا کند، بررسی می‌شوند. توضیحات مربوط به جنبه‌های فنی نگارش، ویرایش، یا ساختار یک مقاله‌ی علمی نیز کنار گذاشته شده‌اند، مگر این که مستقیماً به همترازخوانی دبیرانه مربوط باشند.

یک کتابشناسی حاشیه‌نویسی شده (منتشرشده در سال ۱۹۹۳) که به همه‌ی جنبه‌های همترازخوانی دبیرانه، از جمله بررسی کتاب و بررسی پروپوزال پژوهش^۲ می‌پرداخت^۳ به شناسایی متون مربوط، کمک کرد. «اسپک» در این کتاب، معیارهایی را که خود داشت برای ۶۴۳ مرجع گنجانده‌شده در بخش مقالات مجلات ذکر نکرد، مگر آن‌هایی را که بر مقوله‌ی همترازخوانی دبیرانه تمرکز داشتند. اما در عین حال تذکر داد که «بسنیاری از این منابع، بیان‌کننده‌ی نظرات و توصیه‌هایی درباره‌ی همترازخوانی هستند که ریشه در پژوهش تجربی ندارند» (ص هفت). من با این نظر موافق‌ام. در کتاب حاضر، بر پژوهش تجربی در این عرصه تمرکز کرده‌ام.

در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، یعنی زمانی که با هیئت تحریریه‌ی «مجله‌ی انجمن پزشکی امریکا» کار

1. duplicate publication

2. grant review

3. Speck, B.W. (1993). *Publication peer review; an annotated bibliography* (Vol. 7). Westport, Connecticut: Greenwood Press

می‌کردم، به موضوع همترازخوانی دبیرانه علاقه‌مند شدم. این تجربه مرا مجذوب فرایند انتشار مجله‌ی تخصصی و نقش همترازخوانی دبیرانه در آن کرد. با توجه به این که همترازخوانی دبیرانه خاص یک رشته نیست، بلکه عملاً همه‌ی حوزه‌های علمی و پژوهشی را زیر پوشش می‌گیرد، محدودیتی در رابطه با تعداد مکان‌های قابل جستجو برای یافتن مواد مرتبط با موضوع وجود نداشت. برای شناسایی و مکانیابی همه‌ی مطالعات انجام‌شده در این حوزه، به راهبردی تقریباً شبیه به شیوه‌ی «شرلوک هولمز» نیاز بود. با شور و حالی شبیه به اشتیاق «هولمز»، بدون خستگی همه‌ی سرنخ‌ها را دنبال کردم. وقتی با خوش‌اقبالی مقاله‌ای را در مجله‌ای با عنوان «PS»^۱ یافتم که با نام Political Science از آن مجله نام برده شده بود، رضایت ناشی از بردن بازی را احساس کردم. وقتی (که زیاد هم اتفاق می‌افتاد) به مقاله یا سرمقاله‌ای باربط^۱ - جز آنچه در یک شماره یا دوره‌ی بخصوص از یک مجله به دنبالش بودم- برخورد می‌کردم، بیهودگی شناسایی همه‌ی مرجع‌های باربط را واقعاً درک می‌کردم.

در این بازی- یعنی دنبال کردن همه‌ی مطالب باربط، که نهایتاً به حدود ۱۵۰۰ استناد می‌رسید- اولین گام، جستجوی متون بود. من داده‌پایگاه‌های علمی درونخطی^۲ استاندارد را با استفاده از راهبردهای نسبتاً مشابه جستجو، گشتم، و راهبرد را فقط در حالتی که قابلیت‌های داده‌پایگاه‌های بخصوصی ایجاب می‌کرد، تغییر دادم. برخی از سرنخ‌ها به پایان رضایت‌بخشی منجر نمی‌شدند، اما برخی دیگر به کشف گوهر حاصل از یک مطالعه منتهی شدند. همان‌طور که هر جستجوگر متون می‌تواند انتظار داشته باشد، استنادات ذکرشده در بخش منابع مقالات منتشرشده، اغلب حاوی اطلاعات بسیار محدود یا نادرست بودند. وقتی استنادها ردیابی می‌شدند، بسیار پیش می‌آمد که شماره‌هایی از مجله، از قفسه‌های کتابخانه مفقود شده بود. و چه بسا هنگامی که سرانجام مقاله را به دست می‌آوردم، ربطی به کتاب حاضر نداشت، یا مطلبی بود که قبلاً به چنگ آورده بودم و به نظر نمی‌رسید که ارزشی داشته باشد. یافتن یک مقاله‌ی بی‌ربط برای بار دوم یا سوم، آن قدر اتفاق افتاد که مجبور شدم داده‌پایگاهی از متون «بی‌ربط» برای خودم ایجاد کنم که نهایتاً حاوی ۳۰۰ استناد بود. اندک استندهایی هم وجود داشتند که بسیار باربط به نظر می‌رسیدند، ولی یافتن آن‌ها، حتی با کمک اعضای کوشای بخش امانت بین کتابخانه‌ای «کتابخانه‌ی علوم بهداشت» دانشگاه ایلینویز در شیکاگو، به هیچ روی ممکن نشد. در هر حال، به استثنای این چند مورد (که ذکر شده‌اند)، همیشه از سند دست اول استفاده شده است.

بسیاری از مطالعات نه از طریق جستجوی متعارف در داده‌پایگاه‌ها، بلکه از استنادات موجود در مقالات باربط پیدا شدند. یکی از معتبرترین دلایل مبنی بر این که (تقریباً) همه‌ی مطالعات مربوط به یک موضوع خاص، پیدا شده‌اند، هنگامی بروز می‌نمود که کتابشناسی‌ها هیچ نشانی

از مطالعه‌ی جدیدی به دست نمی‌دادند. وجود «وب آو ساینس»^۱ (نسخه‌ی درونخطی «اس‌سی‌آی»)^۲، به جستجوی استنادات، آثار کلاسیک یا آثاری که مکرراً مورد استناد واقع شده بودند، کمک زیادی کرد.

در توصیفات و نتیجه‌گیری‌ها، محدوده‌ی ما عمق و گستره‌ی مطالعه‌ای است که تحلیل می‌شود. بسیار دقت کرده‌ام تا به نتیجه‌گیری‌هایی فراتر از هدف مؤلف(ها)، داده‌های فراهم شده توسط مؤلف(ها)، یا محدودیت‌های مطالعات بپردازم. و با جمله‌ای معمول، که البته نوشتن آن دشوار است، کلامم را ختم می‌کنم: مسئولیت هرگونه تفسیر (یا سوء تفسیر) از مطالعات، نتیجه‌گیری، و خطاها یا اشتباهات مسلم، تماماً با من است.

آن سی. ولز

فصل اول

مقدمه‌ای بر فرایند همتراز خوانی دبیرانه

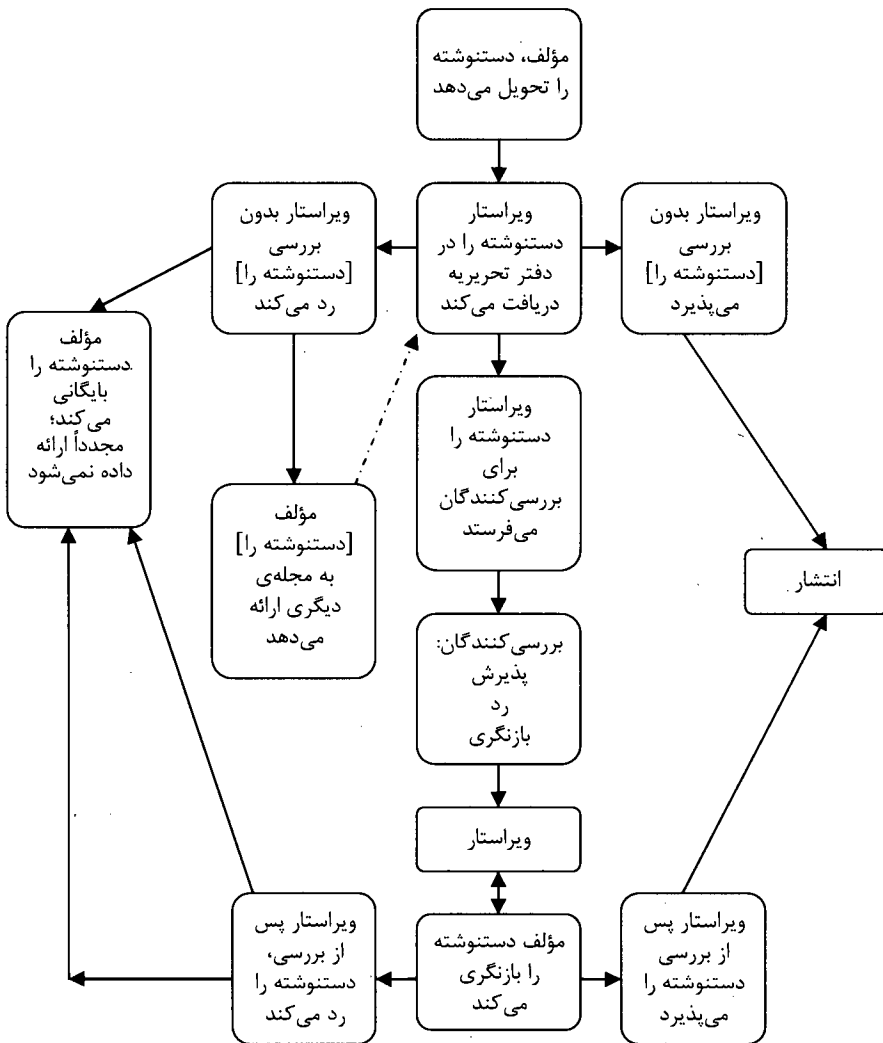
داور، محوری است که کل پیشه‌ی علم، حول آن می‌چرخد.

[۲۹۱: ص ۱۱۱]

از افزون بر ۳۰۰ سال پیش که اولین مجلات علمی ظهور کردند، شکلی از بررسی پیش از انتشار، بخشی از فرایند تولید مجله‌ی تخصصی بوده است. مسئولیت اصلی قدیمی‌ترین مجله‌ی تخصصی انگلیسی زبان (مباحثات فلسفی مجمع سلطنتی)^۱، به دبیر «شورای مجمع» واگذار شده بود؛ شورا به وی دستور داده بود «مباحثات» را «... در صورت داشتن مطالب کافی، و پس از ... بررسی اولیه‌ی آن مطالب توسط عضوی از ... [شورا]، در نخستین دوشنبه‌ی هر ماه به چاپ برساند» [۲۹۲: صص ۶۸-۶۹]. شورا خواستار نوعی کنترل بر محتویات «مباحثات» بود، و این تصمیم منعکس‌کننده‌ی قدیمی‌ترین کاربرد ثبت‌شده‌ی نظام داوری است. چندین مقاله‌ی آگاهی‌بخش و کاملاً پژوهشی، نمای کلی بسیار خوبی از تکامل و کاربرد اولیه‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه فراهم می‌کنند و خلاصه‌ای از پیشرفت‌های پدیدآمده در مجلات علمی، ارتباط دانشورانه، و فرایند انتشار مجله‌ی تخصصی را به دست می‌دهند. «برنهام» اطلاعات مربوط به گذار چند مجله‌ی تخصصی به همترازخوانی دبیرانه را خلاصه کرده است [۴۸]. «کرونیک» نقش مجامع حرفه‌ای در حرکت به سوی همترازخوانی دبیرانه در قرن هجدهم را بررسی کرده [۱۴۸]. «لاک» و «آرندت» هر دو تاریخچه‌ای از فرایند همترازخوانی دبیرانه در مجلات تخصصی پزشکی ارائه داده‌اند [۱۶۲؛ ۲۳].

امروز از همترازخوانی دبیرانه تعریف نسبتاً خوبی در دست داریم (نمودار «۱-۱»): یک مؤلف مشتاق، دستنوشته‌ای را به دفتر تحریریه‌ی یک مجله‌ی تخصصی می‌فرستد. دبیر مجله یا- در مجلات بزرگ- یکی از دبیران، دستنوشته را ثبت می‌کند، دو یا چند بررسی^۲ را برای ارزیابی دستنوشته انتخاب می‌نماید و نسخه‌ای را برای هر یک می‌فرستد. از بررسی‌ها خواسته می‌شود

دستنویسته را بررسی کنند و درباره‌ی پذیرش، پذیرش همراه با اصلاحات، یا رد کردن دستنویسته نظر دهند. آن‌گاه دبیر یا دبیران تصمیم می‌گیرند که آیا توصیه‌های بررسی‌کنندگان را بپذیرند یا نه. اگر بررسی‌کنندگان با چاپ مقاله موافق نباشند، دبیر می‌تواند دستنویسته را به گروه دیگری از بررسی‌ها بسپارد، یا بدون بررسی‌بیش‌تر، تصمیم نهایی را مبنی بر این که دستنویسته پذیرفته یا رد شود، اعلام نماید.



نمودار «۱-۱»: مسیر دستنویسته در فرایند همترازخوانی دبیرانه

شکل‌های متفاوت زیادی در چارچوب این شاخص‌های استاندارد می‌گنجند. گاهی اوقات دبیران

دستنوشته‌ای خاص را بدون هیچ اظهار نظری از سوی بررسی‌کنندگان، می‌پذیرند یا رد می‌کنند. بررسی‌ها ممکن است عضو هیئت تحریریه‌ی مجله باشند یا از میان بررسی‌های بالقوه‌ای که برای دبیر شناخته‌شده هستند انتخاب شوند- دبیر معمولاً پوشه‌ای حاوی اسامی این بررسی‌ها را در دفتر تحریریه دارد. در طول فرایند بررسی، دبیران معمولاً، اما نه همیشه، از «بررسی ناشناس»^۱ استفاده می‌کنند (یعنی نام بررسی‌ها به مؤلف داده نمی‌شود). احتمال کم‌تری هم هست که آن‌ها «بررسی بی‌نام»^۲ انجام دهند (یعنی اسامی مؤلفان از دستنوشته‌ها حذف شود). دبیران گاهی فرمی را به بررسی‌ها می‌دهند تا تکمیل کنند، و احتمال دارد چندین صفحه رهنمود نیز به آنان ارائه دهند، یا این که فقط از آن‌ها نظرخواهی کنند. از گزارش بررسی‌ها به چند روش استفاده می‌گردد: دقیقاً به همان صورتی که نوشته شده‌اند به مؤلف ارجاع می‌شوند؛ دبیر نظرات را خلاصه می‌کند؛ یا صرفاً نظر نهایی را، بدون توضیحات بررسی‌ها به مؤلف ارائه می‌دهد. بررسی‌ها فقط نقش مشاور دارند؛ دبیر می‌تواند تصمیماتی خلاف نظرات همه‌ی بررسی‌ها اتخاذ کند، و گاهی این کار را هم می‌کند. او ممکن است تصمیم بگیرد دستنوشته‌ای را منتشر کند به این دلیل که موضوع بجا، جالب، تفکربرانگیز، یا جنجالی است. معمولاً سرمقاله‌ها، صورتجلسات، مجموعه مقالات [همایش‌ها]، دستنوشته‌های سفارشی^۳، و ویژه‌نامه‌هایی که دبیر مدعو دارند، مورد داوری قرار نمی‌گیرند. دستنوشته‌ای که پذیرفته می‌شود در نوبت چاپ قرار می‌گیرد. در صورتی که دستنوشته رد شود، چندین گزینه در پیش روی مؤلف است: خواستار قضاوت دبیر شود؛ دستنوشته را به همان صورتی که نوشته شده برای مجله‌ی دیگری بفرستد؛ آن را اصلاح کند و مجدداً به همان مجله، یا به مجله‌ای دیگر تسلیم کند؛ یا دستنوشته را برای همیشه به کناری بگذارد. در صورتی که مؤلف، استدلال محکمی برای پذیرش دستنوشته‌اش ارائه کند یا تغییرات قابل قبولی در آن صورت دهد، احتمال دارد که دبیر تغییر عقیده دهد و دستنوشته‌ای را که پیش‌تر رد شده، برای چاپ قبول کند.

در حالی که قالب نشر از شکل چاپی به سوی الکترونیکی پیش می‌رود و در نتیجه احتمال تغییر در فرایند همترازخوانی دبیرانه وجود دارد، اکنون زمان بسیار مناسبی برای بررسی اطلاعات جمع‌آوری‌شده درموضوع همترازخوانی دبیرانه و ارزیابی منتقدانه‌ی کل این فرایند است. در این فصل، مختصراً به بررسی پیشرفت‌های نوین در همترازخوانی دبیرانه، به کارگیری این پیشرفت‌ها از سوی مجلات تخصصی علمی و پژوهشی در سده‌ی گذشته، و رشد متون مربوط به همترازخوانی دبیرانه می‌پردازیم.

در نیمه‌ی اخیر قرن گذشته، ضمن این که همترازخوانی دبیرانه به اقدامی کمابیش استاندارد تبدیل شد، تحقیق درباره‌ی خود فرایند نیز آغاز گردید. پژوهشگران و دبیران خواستار آن بودند که داده‌هایی به منظور تأیید یا تکذیب برخی از اقدامات بخصوص در دست داشته باشند. همراه

با افزایش توجه به همترازخوانی دبیرانه، تعریف دقیق آن نیز موضوع بحث بوده است. چند سازمان حرفه‌ای خواستار یک تعریف دقیق شده و چندین تعریف هم ارائه گردیده. دبیران مکرراً درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه در مجلات‌شان مطلب می‌نویسند. آنچه آنان درباره‌ی فرایند مورد استفاده‌ی خودشان می‌گویند، مقدمه‌ای فراهم می‌نماید بر بسیاری از موضوعات مرتبط با این موضوع و با حوزه‌هایی که دبیران آن‌ها را مهم، مشکل‌ساز، یا نیازمند توضیح تلقی می‌کنند. هر یک از موضوعات اصلی که در این سرمقاله‌ها بررسی شده‌اند، فصلی از رساله‌ی حاضر را تشکیل می‌دهند: نرخ رشدگی، مطالعه بر روی دبیران و هیئت‌های تحریریه، مؤلفان، و بالاخره بر روی بررسی‌کنندگان و بسیاری جنبه‌های خود بررسی، از جمله موافقت بررسی‌کننده، سوگیری او، و بررسی آماری.

تکامل فرایند نوین همترازخوانی دبیرانه

همزمان با افزایش مستمر تعداد مجلات علمی و دانشورانه در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، همترازخوانی دبیرانه به اقدامی مدون و مشخص بدل گردیده که از فرایندی که گفتیم در ۳۰۰ سال پیش به آن عمل می‌شده، کاملاً متفاوت است. فهرست زیر نگاهی اجمالی است به زمانی که تعدادی انگشت‌شمار از مجله‌های علمی و دانشورانه به کارگیری شکلی از این همترازخوانی دبیرانه را آغاز کردند و نحوه‌ی اتخاذ این فرایند از سوی آن‌ها.

- در قرن نوزدهم، «مجله‌ی پزشکی بریتانیا»^۱ (بی‌ام‌جی) و «تیچر»^۲ شکلی از همترازخوانی دبیرانه- مشابه با «مباحثات فلسفی مجمع سلطنتی»^۳- را به کار بستند [۱۶۳].
- در سال ۱۹۰۵، دبیران مجله‌ی «جراحی، زنان و زایمان» اعلام کردند که «جراحان تجربی، متخصصان زنان، و متخصصان زایمان هدایت دبیرانه‌ی خط‌مشی مجله را بر عهده خواهند داشت» (ص ۱۳۲۴). همان‌گونه که «برنهام» متذکر شده، «هدایت دبیرانه» به معنای آن است که هرگونه بررسی توسط کارکنان داخلی مجله صورت می‌گیرد [۴۸].
- در سال ۱۹۱۰، هیئت تحریریه‌ی «مجله‌ی آمریکایی بیماری‌های کودکان» از «چهار تا شش پزشک اطفال تشکیل می‌شد، که کنترل دبیرانه‌ی مجله را به شیوه‌ای شبیه به هیئت تحریریه‌ی «آرشیو پزشکی داخلی» در دست داشت» [۴۸: ص ۱۳۲۶].
- در سال ۱۹۱۵، «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» (بعدها «مجله‌ی پزشکی و جراحی بوستون») دارای دو گروه از اعضای هیئت تحریریه بود: دبیران تخصصی، و کمیته‌ی مشورتی [۴۸].

- در دهه‌ی ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، «مجله‌ی انجمن پزشکی امریکا» (جاما) در تصمیمات دبیرانه به گروه کوچکی از کارکنان داخلی متکی بود [۴۸].
- در سال ۱۹۴۲، بررسی ویرایشی دستنوشته‌ها برای «بیهوشی» در دفتر تحریریه، بین دبیر و دو دبیریار^۱، صورت می‌گرفت [۶۱].
- باز هم در سال ۱۹۴۲، «مجله‌ی تحقیقات بالینی» استفاده از همترازخوانی دبیرانه را هنگامی آغاز کرد که «گمبل»^۲ دبیر این مجله، خط‌مشی ارسال مقالات برای کارشناسان خارج از هیئت تحریریه به‌منظور ارزیابی را نهادینه کرد» [۲۷۵: ص ۱۶].
- در سال ۱۹۴۴، کل اولین دوره از یک مجله‌ی جدید، یعنی «مجله‌ی جراحی اعصاب» توسط «گروه برگزیده‌ی مؤلفان» نوشته شد (ص ۱۶۲). در سال ۱۹۶۴ «هر دستنوشته‌ای که برای چاپ در مجله ارائه می‌گردید، توسط هر یک از اعضای هیئت تحریریه بررسی می‌شد» [۴۷].
- «اینگل‌فینگر» بر این نظر بود که اولین دبیر «مجله‌ی امریکایی پزشکی» که نشر آن در سال ۱۹۴۶ آغاز شد، از همترازخوانی محدودی استفاده می‌کرد و در مورد ۹۵ درصد دستنوشته‌های دریافتی، طی یک یا دو هفته‌ی پس از دریافت آن‌ها تصمیم‌گیری می‌نمود [۱۲۶].
- برای اولین بار در سال ۱۹۴۸، «مجله‌ی پزشکی اطفال» فهرستی از اعضای هیئت تحریریه منتشر کرد که قرار بود «استانداردهای بالا در پذیرش مقالاتی را که قرار است منتشر شوند، اعمال کنند» [۱۸۸: ص ۴۰].
- در دهه‌ی ۱۹۵۰، به دلیل شتابی که به واسطه‌ی آن «ذرات وی»^۳ در علم فیزیک انرژی بالا کشف شد، و نیز به دلیل نیاز به ارائه‌ی سریع این اطلاعات، فیزیکدان‌ها احساس کردند که نشریه نباید به دلیل تأخیر معمول در فرایند نشر، معطل بماند. آنان ارسال پیش‌چاپ مجله برای همکاران‌شان را آغاز کردند. هنگامی که این اکتشافات جدید در مجله‌ی «فیزیکال ریویو»^۴ منتشر می‌شدند، تقریباً تمامی افراد این حوزه، از همه‌ی این ذرات جدید آگاهی [قبلی] داشتند. در آن زمان، راه حل فیزیکدان‌ها افزودن یک مجله‌ی جدید- «فیزیکال ریویو لیترز»^۵- بود که خط‌مشی آن، انتشار سریع بود. «پاسترناک» دبیر آن، اذعان داشت که «تعیین این که آیا اثر تحویل‌شده به ما، به‌عنوان مطلبی پایه در علم فیزیک، اهمیت و فوریت دارد یا خیر، دشوار (اما ضروری) است... بعید نمی‌دانیم که برخی از شماره‌هایی که منتشر می‌کنیم دارای نقص‌ها و حتی ایرادات بزرگ باشند، چرا که با عجله آماده می‌شوند» [۱۹۵]. در سال ۱۹۶۱، به نظر دبیر مجله تعداد دستنوشته‌های دریافتی «فیزیکال

- ریویو لترز» آن قدر زیاد بود که به مؤلفان هشدار داد دبیران «در پذیرش، سختگیرتر و در نتیجه آزادتر» خواهند بود [۱۰۶: ص ۵۸۸]. سال‌ها بعد، دبیر «فیزیکال ریویو لترز» پذیرفت که «در روزهای جنون‌آمیز دهه‌ی ۱۹۶۰، هرگز مطلبی را- دست‌کم بدون رعایت ظواهر همترازخوانی- منتشر نکردیم» [۲۱۵: ص ۲۶۲].
- از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۲، دبیر «مجله‌ی پزشکی جنوب» «از یک هیئت تحریریه‌ی فراگیر برای همترازخوانی نوین استفاده می‌کرد» (ص ۱۳۲۷)، و در جستجوی بررسی‌هایی از میان اعضای «انجمن پزشکی جنوب»^۱ بود [۴۸].
 - در سال ۱۹۵۸، با معرفی مجله‌ای جدید، یعنی «مجله‌ی امریکایی کاردیولوژی»، دبیر این مجله گفت که از هیئت تحریریه انتظار دارد «دبیران را در انتخاب مطالب راهنمایی، و در حفظ استانداردهای علمی مجله در سطح بالا، کمک کنند. بسیاری از مطالب به شکل مجموعه مقالات و کنکاشه‌های^۲ خواهند بود که توسط اعضای هیئت تحریریه و دیگر مسئولان، در حوزه‌ی خاص خودشان تنظیم و ویرایش می‌شوند» (ص ۱). وی همچنین به خوانندگان اطمینان داد که دبیران در تصمیم‌گیری برای پذیرش یا رد یک دست‌نوشته سوگیری نخواهند داشت [۶۲].
 - در سال ۱۹۵۸، دبیر جدید «پژوهش‌های گردش خون»^۳ به خوانندگان اطلاع داد که دست‌نوشته‌ها «توسط یک هیئت تحریریه‌ی برجسته، بررسی خواهند شد» [۲۲۵: ص ۱].
 - در سال ۱۹۶۲، دبیران «آرشیو پوست‌پزشکی»^۴ دریافتند که به «صاحب‌نظرانی با دانش دقیق و کافی نیاز دارند تا به عنوان داوران منتقد و سازنده در دبیری مجله از آنان استفاده کنند. در سال گذشته، هیئت تحریریه‌ی «آرشیو پوست‌پزشکی» برای انجام بررسی اینچنینی بر روی دست‌نوشته‌های دریافتی، اقدام کرده است» [۳۹: ص ۴۱۳].
 - در سال ۱۹۶۲، «شورای بین‌المللی هیئت چکیده‌نویسی اتحادیه‌های علمی»^۵ مطالعه‌ای بر روی مجلات معروف و عمده‌ی ده کشور انجام داد. شانزده درصد از دبیران گفتند که همترازخوانی در مجله‌شان صورت نمی‌گیرد و ۸ درصد دیگر نیز پاسخ‌های مبهم دادند. «پورتر» دیگر جزئیات این مطالعه (معیارهای درج مطالب، عناوین مجلات، نرخ پاسخ، موضوع مجلات، ...) را ارائه نکرده [۲۰۵]. گزارش اصلی در یک کنفرانس ارائه شده بود و هیچ شکل منتشرشده‌ای از این مطالعه پیدا نشد.
 - از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۸، «بریسلند» دبیر «مجله‌ی امریکایی روانپزشکی» بود. در بررسی این ۱۳ سال، وی تلویحاً گفت که تا قبل از تصدی وی به عنوان دبیر، از

1. Southern Medical Association

2. Seminar

3. Circulation Research

4. Archives of Dermatology 5. International Council of Scientific Unions Abstracting Board

همترازخوانی دبیرانه استفاده نمی‌شد. «پیش از آن، از سینسٹم داوری استفاده می‌کردیم؛ یعنی دستنوشته‌هایمان را برای همترازخوانی به بیرون می‌فرستادیم» [۴۳: ص ۱۱۵۰].

- در سال ۱۹۶۶، مطالعه‌ی ۱۶۶ مجله با موضوع علوم انسانی نشان داد که ۹/۶ درصد از دبیران، خودشان درباره‌ی پذیرش یا رد مطالب تصمیم‌گیری می‌کنند. بقیه‌ی دبیران پذیرفتند که به عنوان یک قاعده‌ی کلی، هر دستنوشته توسط دو یا سه خواننده بررسی می‌شود [۱۵۰].

- در سال ۱۹۷۴، «لنست» برای تصمیم‌گیری درباره‌ی ۹۰ درصد از همه‌ی دستنوشته‌ها از کارکنان دبیری‌اش استفاده کرد [۱]. «داگلاس-ویلسون» دبیر قدیمی «لنست»، در این فرض که «همترازخوانی، ضروری است» آشکارا تردید کرد: «من مخالف پروپاقرص کاربرد همیشگی همترازخوانی مقالات هستم» [۶۷: ص ۸۷۷]. وی با اشاره به گروه‌هایی از دستنوشته‌ها که باید بررسی شوند، و تفکیک دستنوشته‌هایی که حاوی ادعای شفاف‌بخشی برای داروهایی بودند که در واقع اثرات منفی داشتند، و آن دسته مطالبی که داروهای جدید را معرفی می‌نمودند، اظهارات خود را پشتیبانی کرد.

- در سال ۱۹۷۷، دبیر جدید «پیرا روانپزشکی» «مجله را به آرامی به سوی استفاده‌ی رسمی‌تر از داوران بیرونی سوق داد» (ص ۳۱). دبیر قبلی مخالف همترازخوانی بیرونی بود [۴۶].

- در سال ۱۹۸۵، حدود ۳۰ درصد از دستنوشته‌های ارائه‌شده به مجله‌ی «لنست» برای بررسی بیرونی ارسال شدند (۱۹۸۵). در سال ۱۹۸۹، در سرمقاله‌ای از این مجله ادعا شده بود که «در ایالات متحده تقاضای بسیار زیادی برای همترازخوانی وجود دارد. وجود مشاغل و نیز ماندگاری بسیاری از گروه‌های علمی اکنون به انتشار مطالب‌شان در مجلاتی که همترازخوانی می‌شوند بستگی دارند». سرمقاله نتیجه می‌گرفت که: «همترازخوانی وقتی کاملاً مؤثر است که زیاد درباره‌اش نپرسید» [۹: ص ۱۱۱۶].

دو مطالعه با یافته‌های متناقض، به بررسی کاربرد فرایند همترازخوانی دبیرانه در مجلات حرفه‌ی پرستاری پرداختند [۵۶؛ ۹۲]. «فاندیلر» در سال ۱۹۹۴ در پیمایش مجلات پرستاری، از دبیران خواست تاریخ آغاز استفاده‌ی مجله از همترازخوانی دبیرانه را اعلام کنند. پاسخ دبیران این بود که مجلات پرستاری معدودی در دهه‌ی ۱۹۶۰ از همترازخوانی استفاده می‌کردند. فقط ۳/۸ درصد از دبیران پیمایش‌شده می‌دانستند که فرایند بررسی قبل از سال ۱۹۷۰ آغاز شده. بیش از ۳۰ درصد از دبیران نمی‌دانستند همترازخوانی از چه زمانی در

مجله‌ی آن‌ها نهادینه شده. حدود ۲۰ درصد، انجام همترازخوانی بر روی مطالب را بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۹ شروع کرده بودند، و تقریباً نیمی از ۵۳ دبیر شرکت‌کننده در پیمایش می‌دانستند که همترازخوانی بعد از سال ۱۹۸۰ آغاز شده بود. در پیمایشی قدیمی‌تر به‌وسیله‌ی «کلایتون» (سال ۱۹۸۱، ۱۳ سال قبل از مطالعه‌ی «فاندیلر»)، ۲۳ نفر از ۲۵ دبیر پاسخ‌دهنده (۹۲ درصد) اعلام کردند که مجله‌شان همترازخوانی می‌شود. یکی از دو مجله‌ای که دبیرش در پیمایش «کلایتون» گفته بود از همترازخوانی استفاده نمی‌کند («مجله‌ی پرستاری مامایی») در سال ۱۹۸۱ عملاً از همترازخوانی استفاده می‌کرد [۲۳۱]. از آنجا که در مطالعه‌ی «فاندیلر» داده‌های خام ارائه نشده بود، مقایسه‌ی مجلاتی که از همترازخوانی استفاده می‌کردند یا نمی‌کردند، امکان‌پذیر نبود. «فاندیلر» پاسخ‌های دبیران ۵۳ مجله‌ی پرستاری را دریافت کرد، در حالی که مطالعه‌ی «کلایتون» مشتمل بر ۳۰ مجله بود. در این میان، ۱۳ عنوان مجله، همپوشانی داشتند. یافته‌های ظاهراً متناقض این دو پیمایش ممکن است ناشی از «تعریف نادقیق از همترازخوانی دبیرانه، تفاوت عناوین مجلات مورد استفاده در دو پیمایش، یا دشواری در گرفتن پاسخ‌های قابل اعتماد به پرسش‌هایی باشد که در رابطه با اقدامات دبیرانه‌ی دبیران سابق مطرح شده‌اند. هدف از این دو پیمایش، تعیین زمان آغاز همترازخوانی بود، و این مطالعات نشان دادند که این پیشینه به خوبی مستند نشده است.

همه‌ی این مثال‌ها حاکی از آن هستند که عمل همترازخوانی دبیرانه در طول زمان، تکامل یافته است. همان‌طور که «مانسکه» گفته: «در دوره‌ی بعد از جنگ جهانی دوم (یعنی حدود ۲۰۰ سال بعد از ابداع همترازخوانی) بود که این فرایند مقبولیت جهانی یافت. همان‌گونه که زمان خاصی برای آغاز استفاده از مفهوم همترازخوانی وجود ندارد، همچنین فرایند همترازخوانی هرگز یک شکل استاندارد به خود نگرفته و همچنان از یک مجله به مجله‌ای دیگر تفاوت می‌کند (۱۶۹: ص ۷۶۸).

اکثر مجلات تخصصی (اگر نگوییم همه‌ی آن‌ها) حتی هنگامی که مورد همترازخوانی قرار می‌گیرند، حاوی مطالبی هستند که فرایند همترازخوانی دبیرانه را طی نمی‌کنند. «هیچ مجله‌ای به صورت کامل مورد همترازخوانی قرار نمی‌گیرد: همه‌ی مجلات بخش‌هایی دارند که مطالب‌شان فقط در دفتر تحریریه، مورد بررسی دقیق قرار گرفته‌اند» (۱۶۴: ص ۳۶۰). شناسایی برخی از مطالبی که همترازخوانی نشده‌اند نسبتاً آسان است: مطالب خبری و ستون‌های همیشگی، و در مورد بقیه، کار کمی دشوارتر است - سرمقالات، مجموعه مقالات [همایش‌ها]، گزارش کنفرانس‌ها، دست‌نوشته‌های سفارشی، توضیح و تفسیرها، و حتی نامه به سردبیر ممکن است همترازخوانی بشوند یا نشوند. نامه به سردبیر، با فراهم آوردن سخنگاهی^۱ برای بررسی مطالعات منتشرشده بعد از انتشار آن‌ها در مجله، در جهت ایجاد تعادل در فرایند

همترازخوانی عمل می‌کنند [۲۴۶]. «مجموعه مقالات منتشره با حمایت مالی شرکت‌های داروسازی، اغلب خصیصه‌های تبلیغاتی دارند و همترازخوانی نمی‌شوند» [۳۷: ص ۱۱۳۵].

در سال ۱۹۷۹، با پیمایشی بر روی ۴۰۰ دبیر مجلات تخصصی تاریخ (که در «راهنمای بین‌المللی ادواری‌های اولریخ»^۱ فهرست شده) معلوم شد که حدود ۱۲ درصد از آن‌ها از بررسی‌کنندگان بیرونی استفاده می‌کنند [۲۵۵]. پیمایش نمونه‌ای از دبیران شاغل در تعدادی از مجلات نمایه‌شده در «ایندکس مدیکوس»^۲ نشان داد که بین ۵۶ تا ۶۵ درصد از مقالات منتشرشده در مجلات چهار حوزه‌ی موضوعی (پوست‌پزشکی، عصب‌شناسی، ارتوپدی، و پزشکی گوش و حلق)^۳ عملاً مورد همترازخوانی قرار می‌گرفتند [۵۸]. در پزشکی نیز، «الدریج»^۴ دو فهرست راهنما، یعنی «راهنمای بین‌المللی ادواری‌های اولریخ» و «فهرست راهنمای پیاپی‌ها»^۴ را از نظر اختلاف اطلاعات مربوط به عناوین مجلات پزشکی بالینی که مورد همترازخوانی قرار می‌گیرند بررسی کرد [۷۵]. تقریباً نیمی (۴۶ درصد) از عناوین، خاص یکی از دو فهرست بودند. او اقدامات متفاوتی را در مجلاتی که ادعا می‌کردند مورد همترازخوانی قرار می‌گیرند، مشاهده کرد. «الدریج» به این نتیجه رسید که «سردرگمی گسترده‌ای درباره‌ی آن دسته از مجلات پزشکی بالینی که واقعاً مورد همترازخوانی قرار می‌گیرند وجود دارد» [ص ۴۱۸].

بعضی از مجلات تخصصی که توسط مجامع فرهیخته^۵ منتشر می‌شوند اولویت را به مطالبی می‌دهند که در کنفرانس سالانه‌ی آن مجمع ارائه شده‌اند. در اوایل قرن بیستم، «جاما» همه‌ی مقالات ارائه‌شده در نشست سالانه‌ی «ای‌ام‌ای» را منتشر کرد [۱۱۹]. وقتی انتشار «مجله‌ی امریکایی بهداشت همگانی» در سال ۱۹۱۱ آغاز شد، «تقریباً همه‌ی مطالب آن از نشست‌های «ای‌پی‌اچ‌ای» (انجمن بهداشت همگانی امریکا) یا نشست‌های «انجمن هیئت‌های بهداشت ماساچوست» گرفته می‌شد» [ص ۸۱۰]. تا سال ۱۹۶۳، به سخنرانان نشست سالانه‌ی «ای‌پی‌اچ‌ای» «اولین فرصت» داده می‌شد [ص ۸۱۰] تا سخنرانی‌شان را در «مجله‌ی امریکایی بهداشت همگانی» منتشر کنند [۲۸۴]. در سال ۱۹۶۵، مجله‌ی روان‌شناسی با نام «امریکن سایکولوژیست»^۶ نیز «مسئولیت اصلی خود را ... ثبت زمانی وقایع این انجمن» می‌دانست [۴۵: ص ۱۲۱]. در همین سرمقاله‌ی «بریفیلد» [۴۵] که تحویل، اصلاح، و تصمیمات دبیرانه در رابطه با پذیرش یا رد دستنوشته‌ها را بررسی کرده، هیچ ذکری از فرایند همترازخوانی دبیرانه به میان نیامده است. اگر انجمن‌ها منظمأ به کار نشر مطالب کنفرانس در مجله‌شان نمی‌پرداختند، سخنرانان نشست‌ها نیز موفق به منتشر کردن مطالب‌شان در دیگر مجلات نمی‌شدند. مطالعه‌ای توسط «لین»^۷ و همکاران نشان داد که فقط حدود ۴۷ درصد از سخنرانان نشست «مجمع جامعه‌شناسی امریکا» در سال ۱۹۶۶، موفق شده بودند در طول چهار سال،

1. Ulrich's International periodical Directory

3. Otolaryngology

6. American Psychologist

4. Serials Directory

7. Lin

2. Index Medicus

5. learned societies

همان مطلب ارائه شده در نشست را منتشر کنند [۱۵۶]. «رلمان» با استناد به مطالعه‌ای که توسط «گلدمن»^۱ و «لوسکالزو»^۲ به عمل آمده، با این نظر موافق است که نباید به صورت خودکار، همه‌ی چکیده‌های نشست‌ها را منتشر کرد، چرا که پژوهش‌ها نشان می‌دهند ۳۵ درصد از آن‌ها اصلاً منتشر نمی‌شوند [۲۰۹: ۲۷۸].

متون مربوط به همتراز خوانی دبیرانه

یکی از اهداف این رساله، شناسایی همه‌ی مطالعات انجام شده در موضوع همتراز خوانی دبیرانه است که تا سال ۱۹۹۷ منتشر شده‌اند. از آنجا که همتراز خوانی دبیرانه خاص یک رشته نیست، متون درباره‌ی این موضوع تقریباً در هر حوزه‌ی علمی که مجله‌ای در آن حوزه منتشر می‌شود، وجود دارند و یافت می‌شوند. ردگیری همه‌ی مقالات مرتبط کمی یأس‌آور و، در نهایت، تقریباً ناممکن بود.

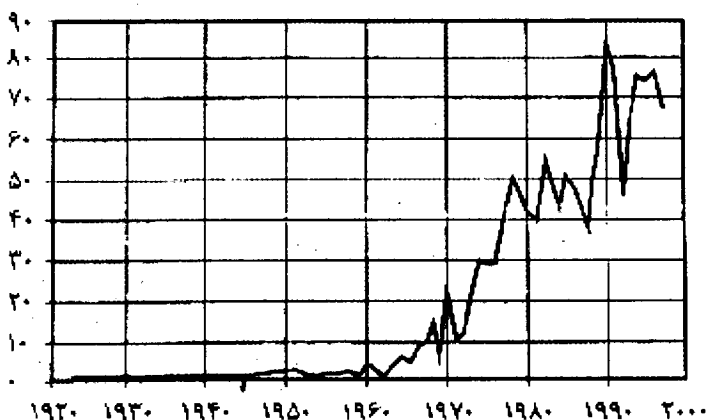
در جدول «۱-۱» نتایج جستجو در ۱۹ داده‌پایگاه^۳ خلاصه شده است. این جدول هر داده‌پایگاه جستجو شده را همراه با سرعنوان‌های موضوعی یا کلیدواژه‌ها و تعداد مواضع^۴ بازیابی شده برای هر جستجو نشان می‌دهد. در این جدول تعداد مواضع احتمالاً با ربط نیز ذکر شده‌اند. همان‌طور که هر جستجوگر این متون می‌داند، برخی از استنادهای بازیابی شده به‌وضوح بی‌ربط خواهند بود و حذف کردن‌شان آسان است. در مورد بسیاری از مواضع، لازم بود خود مقاله یا سند پیگیری شود تا مشخص گردد آیا به مطالعه در موضوع همتراز خوانی دبیرانه ربط دارد یا خیر. این جدول ممکن است این احساس را به وجود بیاورد که جستجوهای انجام شده در متون، یک فرایند منظم بوده‌اند. در واقع، نتایج بسیاری از جستجوهای که در این جدول ذکر شده‌اند، تقریباً در اواخر این پروژه اجرا شدند و نتایج جستجوهای قبلی را تکمیل نمودند. این جستجوهای اخیر اغلب در جهت پرکردن شکاف‌های موجود عمل کردند، یا تأییدی بر این امر بودند که هیچ مطلب با ربط جدیدی درباره‌ی یک موضوع خاص در این داده‌پایگاه‌ها نمایه نشده است.

جستجوی متون درباره‌ی موضوع همتراز خوانی دبیرانه با ریزش کاذب فراوان یا مواضع‌های بی‌ربط بسیار، همراه است. خود عبارت «همتراز خوانی»^۵ در چند رشته، در معنایی به کار می‌رود که ربطی به فرایند همتراز خوانی دبیرانه ندارد: روند اقدامات بالینی پزشکان، مورد همتراز خوانی قرار می‌گیرد؛ بیمارستان‌ها دارای برنامه‌های تضمین کیفیت هستند؛ سازمان‌های دولتی و آموزشی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند؛ اعضای هیئت علمی توسط هم‌تایان خود ارزیابی می‌شوند؛ و ... دیگر واژه‌های خاص‌تری که با فرایند همتراز خوانی دبیرانه مرتبط‌اند، در رشته‌های دیگر نیز دارای معنا هستند. مثلاً «ترخ عدم پذیرش»^۶ اصطلاحی است از متون

جدول «۱-۱»: خلاصه‌ی نتایج جستجو در داده‌پایگاه‌ها

سال‌های مورد جستجو	موضوع یا کلیدواژه	موضوع‌ها	جستجوی اصلاح شده	ارسال‌ها	ارسال‌های مرتبط	داده‌پایگاه‌ها
۱۹۸۳-۵/۹۸	همترازخوانی	۴۰۷	داور، دبیرانه، آمار، سوگیری، بررسی	۱۸	۲	Wilson, Business
۱۹۸۳-۹/۹۸	نرخ رشدگی	۹۴			۰	
۱۹۸۴-۶/۹۸	همترازخوانی	۳۸			۲۷	Wilson, Library
۱۹۸۴-۹/۹۸	نرخ رشدگی	۱			۰	
۱۹۸۳-۵/۹۸	همترازخوانی	۳۰۱			۳۱	Wilson, Readers Guide
۱۹۸۳-۹/۹۸	نرخ رشدگی	۴۵			۱	
۱۹۸۳-۶/۹۸	همترازخوانی	۸			۱	Wilson, Art
۱۹۸۳-۹/۹۸	نرخ رشدگی	۰			۰	
۱۹۸۳-۶/۹۸	همترازخوانی	۵۷			۱۲	Wilson, Biol & Ag
۱۹۸۳-۹/۹۸	نرخ رشدگی	۲			۰	
۱۹۸۳-۶/۹۸	همترازخوانی	۳۹۷	داور، دبیرانه، آمار، سوگیری، بررسی	۴۵	۲۳	Wilson, Gen Sci
۱۹۸۴-۹/۹۸	نرخ رشدگی	۲۲			۰	
۱۹۸۴-۶/۹۸	همترازخوانی	۹			۲	Wilson, Humanities
۱۹۸۴-۹/۹۸	نرخ رشدگی	۱			۰	
۱۹۸۴-۶/۹۸	همترازخوانی	۸۱			۱۵	Wilson, Social Science
۱۹۸۴-۹/۹۸	نرخ رشدگی	۲۸			۳	
۱۹۸۳-۶/۹۸	همترازخوانی	۲۶۱			۳۵	Wilson, Applied Sci & Tech
۱۹۸۳-۹/۹۸	نرخ رشدگی	۶۳			۰	
۱۹۹۴-۲/۹۸	همترازخوانی الکترونیکی	۲			۲	Current Contents
۱۹۹۴-۲/۹۸	نرخ رشدگی	۱۲۰			۱	
تا ۸/۹۷	همترازخوانی				۱۸	
تا ۸/۹۸	همترازخوانی	۱۲۳			۲	MathSci
تا ۸/۹۷	همترازخوانی	۰			۰	Math Rev
	بررسی آماری					
تا ۲/۹۸	همترازخوانی دبیرانه	۶			۶	CINAHL
تا ۲/۹۸	همترازخوانی، داوری	۵۶			۳۰	
تا ۹/۹۸	نرخ رشدگی	۳۳			۱	
تا ۸/۹۷	بررسی آماری	۱۱۲			۱	Article First/ OCLC
۱۹۸۴-۵/۹۸	همترازخوانی	۵۴۰	داور، دبیرانه، آمار، سوگیری، بررسی	۵۳	۸	ERIC
۱۹۸۴-۹/۹۸	نرخ رشدگی	۳۵			۶	
تا ۲/۹۸	همترازخوانی دبیرانه	۴			۴	IPA
تا ۲/۹۸	مجلات همترازخوانی	۱۱			۱۱	
تا ۹/۹۸	نرخ(های) رشدگی	۱۲			۰	
۱۹۷۲-۵/۹۸	همترازخوانی	۷۲			۲	PAIS
۱۹۷۲-۹/۹۸	نرخ رشدگی	۳			۰	
۱۹۶۷-۳/۹۸	همترازخوانی	۳۵۲			۲۳	PsycINFO
۱۹۶۷-۳/۹۸	سوگیری بررسی	۴			۴	
۱۹۶۷-۹/۹۸	نرخ رشدگی	۲۳۴			۸	
۱۸۸۷-۶۶	نرخ رشدگی	۳۶			۰	
۱۹۶۷-۳/۹۸	بررسی آماری	۱۳			۱	
۱۹۶۷-۷/۹۷	بررسی آماری	۳۲			۴	
۱۹۶۷-۱۰/۹۸	ضوابط و معیارها	۲۱۲	انتشار/ در مجله	۳	۰	
۱۹۶۶-۳/۹۸	مؤلف/ رونوشت	۶۷				MEDLINE (PubMed)
۱۹۶۶-۹/۹۸	همترازخوانی دبیرانه	۴۱			۴۱	
	نرخ رشدگی	۱۰۰۰۰				

مربوط به پیوند اعضا؛ «داور»^۱ در متون ورزشی رایج است، و «ارزیابی یا مرور آماری»^۲ قابل کاربرد در ریاضیات است. در عنوان بسیاری از مقالات، از اصطلاح «همترازخوانی» یا دیگر اصطلاحات باربط استفاده نشده و این امر، پیچیدگی مجموعه‌ی نادقیق نام‌ها را بیش‌تر می‌کند. عنوانی مانند «آیا اثربخش است؟» (تفسیری درباره‌ی یکی از کنفرانس‌های «ای‌ام‌ای» در موضوع همترازخوانی دبیرانه) [۱۷]، «کنار زدن پوشش مخرب محرمانگی» (یک مطلب خبری که خودداری از اقدام به بی‌نامی^۳ را توصیه می‌کرد) [۳۵]، و حتی «قدردانی ما از مشاوران‌مان» (سرمقاله‌ای برای قدردانی از کار بررسی‌کنندگان) [۱۲۳]، لازم بود قبلاً بررسی شوند تا درباره‌ی باربط بودنشان تصمیم‌گیری شود.



نمودار ۱-۲: تعداد ارجاع به همترازخوانی دبیرانه در دهه‌های مختلف

اغلب سرعنوان‌های موضوعی کلی، اصطلاح‌های نمایه‌ای انتخابی بودند؛ واژه‌هایی مثل editors, journals, publishing یا authors عمدتاً تنها اصطلاحاتی بودند که یک مقاله‌ی باربط در زیر آن‌ها نمایه شده بود. در دیگر مواقع، اصطلاح نمایه‌ای به رشته‌ی موضوعی یک بحث یا مطالعه‌ی خاص محدود می‌شد. تردیدی نیست که - تاحدی به دلیل پیشرفت مداوم در نرم‌افزارهای جستجوی درونخطی^۴، و از آنجا که در جستجوهای اخیر در متون، منابعی که قبلاً ناشناخته بودند شناسایی شدند - هنوز مطالعات شناسایی نشده‌ای در این موضوع وجود دارند. داده‌پایگاهی که برای این کار گردآوری شد حاوی ۱۴۳۹ منبع است که ۱۴۸۵ مؤلف - که با ۴۰۵ مجله‌ی مختلف همکاری می‌کردند - را دربرمی‌گیرد. نمودار ۱-۲ تعداد منابع موجود در این داده‌پایگاه را به ترتیب سال نشر و به صورت منحنی نشان می‌دهد. در کتاب حاضر به همه‌ی منابع، استناد نشده است. تقریباً ۳۰۰ منبع که در ابتدا به عنوان باربط شناسایی

گردیدند اما نهایتاً در این اثر مورد استناد واقع نشدند، عمدتاً نامه به سردبیر، توضیحات حاشیه‌ای مرتبط با همتراز خوانی دبیرانه، یا مواردی بودند که عملاً چیز تازه‌ای نداشتند. موضوعاتی که به صورت حاشیه‌ای به همتراز خوانی دبیرانه مرتبط بودند حوزه‌هایی همچون نحوه‌ی نوشتن، رتبه‌بندی مجلات، حمایت صنعت از پژوهش، تأخیر در نشر، تقلب، اقتصاد، اخلاق، تخلف علمی، بررسی درخواست کمک هزینه‌ی تحقیق، اختلاف احتمالی در علائق مؤلف، ... را دربرمی‌گرفتند. همه‌ی این منابع به منظور تعیین درجه‌ی ربط یا اهمیت‌شان در رابطه با این اثر، به دقت بررسی شدند.

مطالعه‌ی همتراز خوانی دبیرانه

در سال ۱۹۷۴، «فرانتس اینگل‌فینگر» دبیر مشهور «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند»، برای اولین بار خواستار پژوهش در زمینه‌ی همتراز خوانی دبیرانه شد. «ینگلفینگر» معتقد بود که اگر دبیران مجله‌ی معتبر «لنسیت» می‌توانست‌اند در چند روز تصمیم‌گیری کنند، برای توجیه این فرایند امریکایی، داده‌هایی مورد نیاز بوده‌اند که «یقیناً و دقیقاً به یک نظام همتراز خوانی وابسته بوده» [۱۲۶: ص ۶۸۷]. وی می‌افزاید:

این که فاقد داده‌هایی درباره‌ی اجرای این نظام بررسی هستیم، به لحاظ تأثیر مهمی که این نظام بر زندگی کسانی که مقالات زیست‌پزشکی می‌نویسند دارد، حیرت‌آورتر است [ص ۶۸۷].

اولین مطالعات در زمینه‌ی همتراز خوانی دبیرانه در نیمه‌ی سده‌ی پیش انجام شد. علاقه به این فرایند در طول نیمه‌ی دوم این قرن، دائماً افزایش یافته است. «پترسون» و «بیلار» ۷۹ مطالعه - که از ۱۹۶۶ تا اکتبر ۱۹۸۱ در «ایندکس مدیکوس» نمایه شده بودند - را شناسایی کردند که فرایند همتراز خوانی را بررسی می‌کردند و موضوعاتی همچون توافق داوران، سوگیری‌های داوران، ویژگی‌های مؤلفان، و تأثیر دبیران در رعایت بیطرفی را دربرمی‌گرفتند [۱۹۷]. آنان در «نمایه‌نامه‌ی استنادی علوم اجتماعی» ۴۰ مطالعه، در «چکیده‌های روان‌شناختی» ۲۰ مطالعه، در «نمایه‌نامه‌ی استنادی علوم» ۹ مطالعه، در «اتاق تهاتر ملی برای سلامت روان» ۶ مطالعه، و در «چکیده‌های زیست‌شناختی» و نیز «چکیده‌های شیمی» ۹ مطالعه را شناسایی کردند. در سال ۱۹۸۵، «بیلار» و «پترسون» خواستار اتخاذ یک دستورکار پژوهشی در حوزه‌ی همتراز خوانی دبیرانه شدند [۱۹۷]. آنان اظهار داشتند که مطالعه در موضوع همتراز خوانی دبیرانه رو به ضعف گذاشته ... چرا که علاقه‌ی چندان جدی به این موضوع وجود ندارد، هیچ منبع بودجه‌ای چشمگیری برای این کار در بین نیست، و تحلیل عمومی جامعی از نیازها صورت نگرفته است. در نتیجه، کاری که یافته‌ایم اغلب به شکل ضعیفی تکوین یافته، از لحاظ روش کار ضعیف بود، مبتنی بر حجم کوچکی از نمونه‌ها بوده، توسط کسانی صورت گرفته که پایبندی طولانی‌مدت و جدی به مطالعه درباره‌ی همتراز خوانی مجله یا مطالب مرتبط نداشته‌اند، و با خط‌مشی [مجله] ربطی نداشته. آنان ضمن اعتراف به این

که «اهمیت بسیاری برای نظام همترازخوانی مجله» قائل هستند، خواستار داده‌هایی بودند که ثابت کند این نظام آن طور که باید، عمل می‌کند.

«اولین کنفرانس بین‌المللی دبیران علمی»^۱ در سال ۱۹۷۷ در اورشلیم برگزار شد [۲۸]. این کنفرانس طیف گسترده‌ای از موضوعات ویرایشی را پوشش می‌داد، از جمله: رشد متون علمی، استانداردها، شیوه‌های نشر، اقتصاد و سازمان نشر علمی، متون علمی نامتعارف، و رابطه‌ی بین خروجی‌های انتشاراتی اصلی و فرعی. این کنفرانس شامل چند گزارش درباره‌ی همترازخوانی متون علمی نیز بود [۱۰۵؛ ۱۳۸؛ ۱۴۳]. بحث درباره‌ی این مطالب در فصل چهار- درباره‌ی نقش بررسی‌کننده- صورت می‌گیرد.

اولین کتاب در موضوع همترازخوانی دبیرانه در انتشارات زیست‌پزشکی، در سال ۱۹۸۵ توسط «لاک»- که در آن زمان دبیر «مجله‌ی پزشکی بریتانیا» (بی‌ام‌جی) بود- منتشر شد و مشتمل بر ۲۸۱ ارجاع بود [۱۶۰]. او در این اثر، رویه‌هایی را که در مجله‌ی «بی‌ام‌جی» به کار گرفته بود تشریح کرد و داده‌های قابل توجهی درباره‌ی این فرایند در «بی‌ام‌جی» ارائه نمود. مطالعات شناسایی‌شده توسط «پترسون» و «بیلر»، و نیز مطالعه‌ی اخیر بر روی «بی‌ام‌جی»، مشروحاً در فصل‌های بعدی بررسی شده‌اند.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، علاقه‌ی بیش از پیش به فرایند همترازخوانی دبیرانه مشهود بود. «شورای دبیران زیست‌شناسی» موضوعات مربوط به همترازخوانی دبیرانه را مکرراً در نشست سالانه‌اش بررسی کرد. در اکتبر سال ۱۹۸۸، [این] شورا کنفرانسی را در این موضوع سازماندهی نمود [۲۱۲]. در سال ۱۹۹۰، «اولین کنفرانس بین‌المللی درباره‌ی بررسی کارشناسی دبیرانه در نشریات زیست‌پزشکی» با پشتیبانی مالی «انجمن پزشکی امریکا» (ای‌ام‌ای) برگزار گردید [۲۱۴]. در این کنفرانس حدود ۳۰۰ دبیر، دانشمند، روزنامه‌نگار، محقق کتابدار، و ناشر گردهم آمدند تا درباره‌ی اثرات پژوهش بر فرایند همترازخوانی دبیرانه به ارائه‌ی گزارش بپردازند. تقریباً ۷۰ درصد از ۳۵ سخنرانی و اعلان‌مقاله^۲ را نتایج تحقیقات انجام‌شده درباره‌ی جنبه‌های مختلف انتشار مجله‌های تخصصی تشکیل می‌دادند. از میان صورتجلسات برگزیده‌ای که در «جاما» منتشر شد، ۹ مطالعه مستقیماً به همترازخوانی دبیرانه مرتبط بودند [۷۶؛ ۹۷؛ ۹۸؛ ۹۹؛ ۱۱۱؛ ۱۶۱؛ ۱۷۶؛ ۲۷۰؛ ۲۸۸]. دیگر انتشارات چاپ‌شده از میان صورتجلسات برگزیده شامل گزارش‌هایی بودند درباره‌ی معاینات بالینی منتشرنشده، پژوهش‌های جعلی، و بررسی‌های استنادی. گرچه یقیناً تلاش‌های پژوهشی جداگانه‌ای صورت گرفته بود، اما روی هم رفته این کنگره نتوانست بیانگر یک تلاش پژوهشی هماهنگ در حوزه‌ی همترازخوانی دبیرانه در نشریات زیست‌پزشکی باشد. «ای‌ام‌ای» در کنگره‌ی دوم در سال ۱۹۹۳ و کنگره‌ی سوم در سال ۱۹۹۷، به حمایت مالی از «کنفرانس بین‌المللی درباره‌ی همترازخوانی

در نشریات زیست‌پزشکی» ادامه داد. در نشست‌هایی که در سال ۱۹۹۴ در دانشگاه «واندر بیلست» برگزار شد [۲۶۷]، محققان، ویراستان و دیگران گرد هم آمدند تا اطلاعاتی را که درباره‌ی ارزش داوری داشتند، با یکدیگر مبادله کنند. این کنفرانس بر فرایند ویرایش و بررسی و نیز برخی از موضوعات اخلاقی مرتبط با همترازخوانی دبیرانه متمرکز بود.

یک کتابنگاشت شرح‌نویسی‌شده درباره‌ی همترازخوانی که در سال ۱۹۹۳ منتشر شده شامل ۷۸۰ منبع بود که از میان آن‌ها ۶۴۳ منبع، به متون مرتبط با همترازخوانی مجله می‌پرداختند و بقیه، اسنادهایی به متون درباره‌ی نقد کتاب و اقدامات مرتبط با بررسی پروپوزال پژوهش^۱ بودند [۲۴۵]. منابع مورد استناد در این کتاب، مطالعات انجام‌شده بر روی فرایند همترازخوانی دبیرانه و نیز طیفی از دیگر انواع مطالب- از جمله سرمقاله، تفسیر، مطالب خبری، و نامه به سردبیر- را شامل می‌شوند. «اسپک» در این کتاب، مشخصاً مطالعات انجام‌شده در موضوع همترازخوانی دبیرانه را نمایه نکرد، اما می‌توان آن‌ها را از روی جزئیات مندرج در شرح‌نویسی‌ها، شناسایی کرد.

همه‌ی این تلاش‌ها در جهت ترغیب به پژوهش در حوزه‌ی همترازخوانی دبیرانه عمل کرده‌اند. یکی از ویژگی‌های جالب در مطالعه‌ی این فرایند، آن است که همه‌ی رشته‌هایی را که در آن، یک مجله‌ی علمی یا تحقیقی منتشر می‌شود، دربر می‌گیرد. اما خود مطالعات انجام‌شده بر روی فرایند همترازخوانی دبیرانه عمدتاً وابستگی به یک رشته [ی خاص] را به نمایش می‌گذارند. اکثر مطالعات بر روی همترازخوانی دبیرانه در پزشکی، علوم اجتماعی و روانشناسی انجام شده‌اند و در هر رشته‌ی خاص نیز به حوزه‌های خاص محدود شده‌اند. مثلاً مطالعاتی که درباره‌ی بررسی شیوه‌ی آماری دستنوشته‌ها بودند معمولاً به رشته‌ی پزشکی تعلق داشتند؛ مطالعات مربوط به سوگیری بررسی‌کنندگان معمولاً متعلق به روانشناسی و جامعه‌شناسی بودند؛ و مطالعات با موضوع نرخ رشدگی اغلب از علوم اجتماعی سرچشمه می‌گرفتند. پژوهشگرانی که درباره‌ی این موضوع تحقیق می‌کنند گروهی نایکدست هستند که به دلایلی چند، و بر اثر فرایندی که تحقیق درباره‌اش را آغاز کرده‌اند، به شکلی سردرگم یا کنجکاو شده‌اند.

بعد از بررسی برخی از مطالعات جدیدتری که در موضوع همترازخوانی دبیرانه انجام شده و تکرار آنچه «بیلر» و «پترسون» در ۱۵ سال پیش خواستار شده بودند، «فلچر» و «فلچر» ادعا کردند که به‌منظور محقق کردن مزایای واقعی همترازخوانی، به مطالعات بیش‌تری نیاز است [۸۸]:

این باورها (فرضیه‌ها)، که «آنچه دبیران و بررسی‌های کارشناس بر روی و برای دستنوشته‌ها انجام می‌دهند، نتیجه‌ی کار را بهبود می‌بخشند» در مطالعات اندکی، به شیوه‌ی پژوهشی مورد آزمون قرار گرفته‌اند. انجام این نوع پژوهش به منظور تعیین یک بنیان قوی برای خط‌مشی‌های دبیرانه

لازم است ... امکان فرضیه‌سنجی پژوهشی درباره‌ی همترازخوانی و اقدامات ویرایشی وجود دارد. به رغم نبود یک مجموعه‌ی کاملاً مدون اطلاعاتی، تعداد مثال‌ها روزافزون است [ص ۳۸].

موضوعات توصیه‌شده برای پژوهش از جمله عبارت بودند از: تعریف دقیق آنچه که یک بررسی خوب را تشکیل می‌دهد، به شیوه‌ای که از نظر علمی کارآمد و همه‌جانبه باشد؛ ارزیابی راهبردهایی به منظور بهبود همترازخوانی (پاک کردن نام بررسی‌کنندگان، پرداخت حق‌الزحمه به آنان، یا تشکر علنی از آنان)؛ مطالعه‌ی نحوه‌ی بهبود کیفیت یک مقاله‌ی پذیرفته‌شده یا منتشرشده بر اثر همترازخوانی؛ یا، بررسی رابطه‌ی بین مؤلفان و مجلات [۸۹].

مطالعاتی که درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه انجام شده‌اند شکل‌های مختلفی - از بررسی جنبه‌های خاصی از یک مجله توسط دبیر آن تا مقایسه‌ی مجلات مربوط به یک رشته‌ی بخصوص، یا مقایسه‌های بزرگ و بین‌رشته‌ای در باب بسیاری از جنبه‌های فرایند همترازخوانی دبیرانه - داشته‌اند. مطالعات معمولاً به یک بُعد محدود می‌شوند: دیدگاه دبیر، مؤلف یا بررسی‌کننده. با توجه به ماهیت محرمانه‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه، انواع خاصی از داده‌ها هستند که فقط از جانب دبیرانی ارائه می‌شوند که فایل‌های خود را بررسی کرده‌اند یا داده‌های مربوط به مجله‌شان را در اختیار پژوهشگران قرار داده‌اند.

کمیته‌ی بین‌المللی دبیران مجلات پزشکی

گروهی از دبیران که برای هدفی نسبتاً متفاوت با هم دیدار کردند احتمالاً زمینه‌ساز برخی پژوهش‌های اخیر درباره‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه بوده‌اند. دبیران مجلات زیست‌پزشکی در سال ۱۹۷۸ در شهر «ونکوور» کانادا با هم دیدار کردند تا فرایند تدوین رهنمودهای استاندارد برای مؤلفانی را که دستنوشته‌های خود را به مجلات تحویل می‌دهند، آغاز نمایند. این گروه را در ابتدا «گروه ونکوور» می‌نامیدند، تا به محل اصلی دیدار اشاره کنند، و نام رسمی آن‌ها اکنون «کمیته‌ی بین‌المللی دبیران مجلات پزشکی»^۱ (آی‌سی‌ام‌جی‌ئی) است. از نشست سال ۱۹۷۸ تاکنون، «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» مجموعه رهنمودهایی را با نام «شرایط همگانی برای دستنوشته‌های تحویلی به مجلات زیست‌پزشکی»^۲ تدوین کرده‌اند. «شرایط همگانی» سندی است که درباره‌ی نحوه‌ی آماده‌کردن دستنوشته‌ها برای مؤلفان نوشته شده است؛ این سند رهنمودهای مربوط به دبیران درباره‌ی شیوه‌ی نشر، نحوه‌ی بررسی دستنوشته‌ها، یا معیارهایی که در پذیرش دستنوشته‌ها برای نشر باید مورد استفاده قرار گیرند، را شامل نمی‌شود. اولین سند «شرایط همگانی» در سال ۱۹۷۸ و کمی پس از نشست ونکوور منتشر شد و توسط یک «فهرست موقتی» متشکل از ۱۹ دبیر شرکت‌کننده - که موافقت کردند دستنوشته‌هایی را بپذیرند که مطابق با این شرایط، آماده و ارائه شده باشند - به تصویب رسید [۱۲۹].

1. Committee of Medical Journal Editors

2. Uniform Requirements for Manuscripts Submitted to Biomedical Journals.

«آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» اشاعه‌ی «شرایط همگانی» را تشویق می‌کند و این سند هرگز با دعوی حق تکثیر^۱ همراه نبوده است. این سند پنج بار - بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۷ - روزآمد شد. در سال ۱۹۹۷، بیش از ۵۰۰ دبیر مجلات زیست‌پزشکی توافق نمودند که در دستورالعمل‌هایی که به مؤلفان می‌دهند، به «شرایط همگانی» استناد کنند. همان‌گونه که از عنوان این سند برمی‌آید، «شرایط همگانی» بر آماده‌سازی دستنوشته - مشتمل بر عناصر شیوه‌نامه‌ای مانند اطلاعات مربوط به عنوان، شماره‌گذاری [صفحات]، چکیده، متن، ترتیب بخش‌های دستنوشته، قدردانی‌ها، و منابع - متمرکز شده‌اند. جدیدترین بازنگری در این سند، دامنه‌ی آن را وسعت داده تا «شفافیت‌ها را افزایش دهد و به نگرانی‌های مرتبط با حقوق، محرمانگی، توصیف شیوه‌ها و دیگر موضوعات می‌پردازد» [۱۳۱: ص ۲۷۰]. برخی از این بیانیه‌های تکمیلی به نشر مقاله در مجلات تخصصی و فرایند همترازخوانی دبیرانه مربوط می‌باشند و عبارت‌اند از بیانیه‌هایی درباره‌ی انکار و رد یافته‌های پژوهشی، رازداری، دستنوشته‌های رقیب که مبتنی بر یک مطالعه‌ی واحد می‌باشند، ترتیب ذکر نام مؤلفان، رسانه‌های پرترفدار، اختلاف علائق، تبلیغات، تکمله‌های مجلات، ستون «نامه‌ها»، نقل «شرایط همگانی»، و تعریف همترازخوانی دبیرانه.

سازمانی جدید با نام «انجمن جهانی دبیران پزشکی»^۲، توسط گروهی در داخل «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» و با هدف سازماندهی یک شبکه‌ی جهانی از دبیران مجلات پزشکی طراحی شد، که در محدوده‌ی ساختار کنونی چهار انجمن زیر کار می‌کند: «شورای دبیران زیست‌شناسی»، «انجمن اروپایی دبیران علوم»، «فدراسیون بین‌المللی دبیران علوم»، و «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی». هدف اصلی این سازمان «ترویج علم و مهارت پزشکی و بهبود سلامت» است (ص ۱۷۵۷). یکی از اهداف خاص این انجمن «ترویج همترازخوانی به عنوان محملی برای گفتمان علمی و تضمین کیفیت در پزشکی و پشتیبانی از اقداماتی می‌باشد که برای بهبود همترازخوانی صورت می‌گیرد» [۲۵۳: ص ۱۷۵۷]. اولین نشست انجمن در سپتامبر ۱۹۹۷ برگزار گردید، مسئولان انتخاب شدند، و یک ساختار کمیته‌ای برای آن تعیین شد.

سه سال قبل از اولین اجلاس «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی»، «هس» گزارش داد که کمیته‌ی «زد۳۹» مؤسسه‌ی استانداردهای ملی امریکا (آنسی) در آستانه‌ی تعیین یک کمیته‌ی فرعی برای پیشنهاد اقدامات استاندارد در امر بررسی می‌باشد [۱۱۷]. هم «یوهاس» و همکاران و هم «میلر» و «سیرزان» پیشنهاد کردند که آنسی به تدوین استانداردهایی برای همترازخوانی بپردازد [۱۳۶؛ ۱۸۰]. بنابر یگانه ارجاعی که به اثر منتشرشده‌ی «هس» به عمل آمده، او معتقد بود که همترازخوانی، نشر ایده‌های جدید را سرکوب می‌کند [۲۲۴]. یک سال بعد از اعلام نظر «هس»، «مک‌کارتنی» تشکیل «شورایی از دبیران» را به منظور پرداختن به دغدغه‌های دبیرانه در مجلات جامعه‌شناسی پیشنهاد کرد [۱۷۴]. «مک‌کارتنی» می‌خواست این شورا بر مشکلات

اقتصادی و ساختاری مجلات جامعه‌شناسی متمرکز شود، و معتقد بود که همکاری و هماهنگی بیش‌تری باید میان مجلات وجود داشته باشد. «بنیاد ملی علوم» بودجه‌ی برگزاری کارگاه اولیه برای ۳۵ دبیر را فراهم نمود تا شکل‌گیری چنین شورایی را بررسی کنند. نتیجه‌ی امر، پیشنهاد تشکیل یک شورا با سه هدف عمده بود: به‌اشتراک‌گذاردن اطلاعات، همکاری، و ملاحظات مربوط به خط‌مشی. تنها ارجاع مشخص به این کارگاه، اظهار نظری از سوی «شوارتز» درباره‌ی یکی از توصیه‌ها بود: پیشنهاد «مک‌کارتنی» مبنی بر درخواست از دبیران برای تسلیم مجدد دست‌نوشته‌های پذیرفته‌نشده به دبیران مجلات مشابه، رد شد [۲۲۸]. معنای ضمنی چنین بحثی آن است که این شورا هرگز تشکیل نشد.

چنین نمونه‌هایی از تلاش‌ها و پیشنهادها، نشان‌دهنده‌ی انواع اقداماتی است که توسط دبیران و دانشوران در جهت درک ارزش همترازخوانی دبیرانه و تحقیق درباره‌ی آن به عمل آمده است. در تعقیب پیشنهادهایی که برای تشکیل سازمان‌ها یا کمیته‌هایی خاص با هدف بررسی یا تدوین خط‌مشی‌هایی در امر همترازخوانی دبیرانه ارائه شده است، برخی گروه‌ها نیز به موفقیت بیش‌تری دست یافته‌اند. دیگر سازمان‌ها و مجامع فرهیخته، خط‌مشی‌هایی در امر رویه‌های خاص برای فرایند بررسی ارائه کرده‌اند. مثلاً «انجمن روانشناسی امریکا» (ای‌پی‌ای) دارای یک خط‌مشی درباره‌ی بررسی بی‌نام^۱ می‌باشد که در فصل «سوگیری بررسی‌کننده» مورد بحث قرار گرفته است [۱۴].

تعریف مجله‌ای که مورد همترازخوانی قرار می‌گیرد

از آنجا که همترازخوانی دبیرانه یک فرایند است، چه‌بسا تعریف آن، بسته به نحوه‌ی تجسم این فرایند، تغییر کند و عملاً هم تغییر می‌کند. عمده‌ی متون موجود درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه، تعریفی بسیار کلی از این مفهوم دارند: بررسی یک دست‌نوشته توسط شخصی غیر از دبیر. البته تعریف لغتنامه‌ای روشنی از همترازخوانی وجود دارد: «ارزیابی توسط هم‌تایان». افزون بر این، برخی از تعریف‌ها شامل این شرط هستند که دست‌نوشته‌ها به بیرون از دفتر تحریریه فرستاده شوند تا بتوان آن مجله را مجله‌ای دانست که مورد همترازخوانی قرار می‌گیرد.

بعد از انجام مطالعه‌ای بر روی مجلات پرستاری، «سوانسون» و «مک‌کلاسی» اعلام داشتند که مجله‌ای را که مورد همترازخوانی قرار گرفته، به صورت زیر باید تعریف کرد:

مجله‌ای که به منظور ارزیابی یک دست‌نوشته از افراد دارای تخصص حرفه‌ای استفاده می‌کند. این کارشناسان بر مبنای تخصص مورد نیاز، توسط کارکنان مجله انتخاب می‌گردند یا از گروهی از پیش‌تعیین‌شده از بررسی‌کنندگان تشکیل می‌شوند. تصمیم درباره‌ی دست‌نوشته، بر نظرات مندرج در دست‌کم سه بررسی مبتنی است، و مسئولیت نهایی تصمیم‌گیری درباره‌ی دست‌نوشته،

با دبیر است. دبیر بنا به روال معمول، مؤلف را از دلایل رد دستنوشته و نظرات بررسی‌کنندگان آگاه می‌کند [۲۵۸: ص ۷۵].

«لوئیس» (دبیر مجله‌ی «ترسینگ آوت‌لوک») نیز از مفهوم «بررسی‌کنندگان خارج از دفتر تحریریه» به عنوان مفهوم اساسی و بنیادین در یک مجله‌ی کارشناسی‌شده استفاده کرد [۱۵۴]. «بیلر» و «پترسون» «همترازخوانی مجله» را انجام ارزیابی مطالب تحویل‌شده برای نشر در ادواری‌های فنی و علمی توسط کارشناسان (همتایان) تعریف کردند [۲۶: ص ۶۵۴]. در یک پیمایش که بر روی دبیران انجام شد، «ولر» «بررسی‌کننده‌ی همتا» را کسی «غیر از دبیر، کمک‌دبیر^۱، یا دبیریار^۲» تعریف کرد [۲۷۱: ص ۲۶۶] «دی‌بیک» در تعریف همترازخوانی دبیرانه، بر واژه‌ی «همتا»^۳ تمرکز کرد [۶۵]. «همترازخوانی» به یک واژه‌ی روزمره تبدیل شده، اما آیا بررسی‌کننده‌ی یک دستنوشته ... همیشه یک همتا است - یعنی کسی است که مثلاً از نظر رتبه، گروه، یا سن، جایگاهی برابر با شخص دیگر دارد؟ [۳۴۷: ص ۳۴۷]. «لاک» بر این باور بود که «ارزیابی کارشناسانه‌ی مقالات برای نشر» [۳۵۹: ص ۳۵۹] تعریف کارآمد و خوبی از همترازخوانی می‌باشد [۱۶۴].

«آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» مجله‌ای را که مورد همترازخوانی قرار می‌گیرد به صورت زیر تعریف کرد:

مجله‌ای که اکثر مقالات منتشرشده‌اش را برای بررسی نزد کارشناسانی ارسال کرده که جزو کارکنان تحریریه [همان مجله] نیستند. تعداد و نوع دستنوشته‌هایی که برای بررسی فرستاده می‌شوند، تعداد بررسی‌کنندگان، رویه‌های بررسی، و استفاده‌ی به‌عمل‌آمده از نظرات بررسان ممکن است با هم متفاوت باشند، و در نتیجه به‌منظور راهنمایی خوانندگان و مؤلفان احتمالی، هر مجله باید خط‌مشی‌های خود را در قالب «رهنمودهایی به مؤلفان»، علناً اعلام کند [۱۳۰: ص ۱۰۳۰].

تعریف «پتی گرو» و «نیکولز»، ابهام موجود در این اصطلاح را نشان می‌دهد:

«مجله‌ی داوری‌شده» اصطلاح دقیقی نیست، بلکه پیوستار^۴ی از ارزیابی‌های کیفی کنترل‌شده توسط همتایان را شامل می‌شود که دقیق‌ترین تعریف آن عبارت است از همترازخوانی کاملاً بی‌نام^۵ توسط چندین دانشور که در حوزه‌ی پژوهش مورد نظر کار می‌کنند، و نیز حداقل توانایی دبیر در انتخاب تصمیمات بررسی‌کنندگان در رابطه با مقالاتی که برای یک مجله‌ی مخصوص، مناسب هستند [۲۰۰: ص ۱۴۴].

این تعریف‌ها حاوی یک عنصر مشترک هستند: این که همه‌ی آن‌ها مشروط به نوعی از بررسی دستنوشته، توسط شخصی غیر از دبیر می‌باشند. برخی از تعریف‌ها نسبت به بقیه تجویزی‌تر هستند، و چند فرایند و شرط را دربرمی‌گیرند. این تعریف‌ها به موضوعاتی همچون درصدی از مطالب مجله که باید مورد همترازخوانی قرار گیرند، سطح بررسی توصیه‌شده، یا بسیاری از دیگر جزئیات فرایند نمی‌پردازند. سعی شده که تعریف کارآمدی که از همترازخوانی در این

کتاب ارائه شده، تا حد ممکن جامع باشد:

مجله‌ای که مورد همترازخوانی قرار می‌گیرد مجله‌ای است که در آن، بخشی از دستنوشته‌های تحویلی، توسط کسی غیر از دبیر مجله ارزیابی می‌شوند.

نظر دبیران درباره‌ی همترازخوانی

بسیاری از دبیران این فرصت را غنیمت شمرده‌اند که از سرمقاله‌ی مجله به عنوان محملی برای توصیف فرایند همترازخوانی مورد نظر خود استفاده نمایند. اولین گام در تحلیل متون و مطالعات انجام‌شده در موضوع همترازخوانی دبیرانه، بررسی توصیف‌هایی است که دبیران مجلات از رویه‌ها، خط‌مشی‌ها، رهنمودها، و نظرات خود ارائه داده‌اند. برخی از دبیران به صورت منظم از صفحات سرمقاله برای بحث درباره‌ی خط‌مشی یا نتیجه‌ی همترازخوانی دبیرانه استفاده می‌نمایند، و بدین ترتیب جزئیات رویه‌ها و رهنمودها را در اختیار بررسی‌کنندگان و مؤلفان قرار می‌دهند. مروری بر این سرمقاله‌ها، مقدمه و نگاهی است بر بخش اعظم موضوعات مرتبط با فرایند همترازخوانی دبیرانه.

پرسش

دبیران فرایند همترازخوانی دبیرانه را در مجلات خود چگونه توصیف می‌کنند؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر سرمقاله یا توضیحی که در آن، دبیر به بررسی جنبه‌ای از روندهای همترازخوانی دبیرانه می‌پردازد.

سرمقالات و اظهارنظرهایی در این بخش می‌گنجند که توسط دبیر نوشته شده باشند، جزئیاتی درباره‌ی فرایند مورد استفاده در یک مجله‌ی خاص را ارائه کنند، و حاوی بیان روشنی باشند حاکی از این که مجله، مورد همترازخوانی قرار می‌گیرد. سرمقاله‌هایی که شامل مطالعه‌ی مشروح‌تری از فرایند مجله همراه با نوعی از تحلیل داده‌ها هستند در فصل‌های بعدی بررسی می‌شوند.

بحث

جدول «۱-۲» فهرستی است از مجلاتی که دبیر آن مجله درباره‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه در آن مجله، مطلب نوشته است. مجلات بر اساس رشته و به صورت الفبایی در هر رشته، دسته‌بندی شده‌اند. ابتدا عناوین پزشکی فهرست شده‌اند، چرا که حدود نیمی از همه‌ی مجلات این فهرست را تشکیل می‌دهند. این سرمقاله‌های توصیفی همواره در ابتدا یا انتهای دوران تصدی دبیر، یا به عنوان بخشی از گزارش سالانه به دارندگان اشتراک مجله، نوشته شده‌اند. طول آن‌ها نیز از چند جمله تا چند صفحه متغیر است. برخی از این سرمقاله‌ها با انجام جستجو در داده‌پایگاه‌ها شناسایی گردیدند، اما اکثراً از طریق ارجاع‌های موجود در مقالات مرتبط یا از روی خوش‌اقبالی پیدا شدند.

جدول «۱-۲»: توصیف دبیران از فرایند همترازخوانی دبیرانه در مجله‌ی خود

عناوین مجلات	نرخ ردشدگی	ردکردن بدون بررسی؛ دلایل	خطمشی مربوط به بررسی ناشناس و بی‌نام*	بحث بیش‌تر و مقوله‌های مربوط به خطمشی	منابع
پزشکی و بهداشت					
Academic Radiology	~۵۰٪				[۹۴]
Acta Obstet & Gynecol Scandinavica			کاملاً بی‌نام	سیاهه‌ی بازبینی بررسی	[۸۵]
American Journal of Cardiology					[۲۱۶]
American Journal of Diseases of Children				فرم بررسی‌ها	[۹۶]
American Journal of Gastroenterology	۵۶-۵۰٪				[۲۹۰]
American Journal of Health-System Pharmacy					[۲۶۰]
American Journal of Infection Control	~۵۰٪	در صورتی که به حوزه‌ی انتشار [ربطی نداشته باشد	کاملاً بی‌نام	بسته به لطف بررسی‌ها؛ بررسی آماری	[۲۷۳]
American Journal of Medical Technology					[۲۱۷]
American Journal of Ophthalmology		در مواردی صدق می‌کند	ناشناس	رهنمودهای بررسی	[۱۹۰]
American Journal of Public Health	~۸۰٪		در صورت امکان، کاملاً بی‌نام		[۲۷۸]
	~۸۰٪		کاملاً بی‌نام	موافقت بررسی	[۲۷۹]
	~۸۰٪		کاملاً بی‌نام	بسته به لطف بررسی‌ها	[۲۸۰]
	~۸۰٪		کاملاً بی‌نام		[۲۸۱]
	~۲۰٪				[۲۸۲]
	~۳۳٪				[۲۸۳]
			رهنمود برای مؤلفان؛ بررسی آماری		[۲۸۵]
	~۸۰٪				[۲۸۶]
	~۸۰٪	اگر پذیرش بعید باشد		بررسی آماری	[۲۸۷]
	~۸۰٪				[۱۹۲]
American Journal of Roentgenology	۵۸-۵۶٪		کاملاً بی‌نام کاملاً بی‌نام	بسته به لطف بررسی‌ها	[۳۳] [۳۴] [۵۲] [۹۵]
American Review of Respiratory Disease				به لطف هیئت تحریریه و بررسی‌ها خطمشی‌های دبیرانه	[۱۸۶] [۱۸۷]
Anesthesiology	۵۴-۶۹٪				[۲۲۰]
Annals of Allergy			ناشناس	به لطف بررسی‌ها	[۲۳۶] [۲۳۷]
		در صورت ناقص بودن		رهنمودهای بررسی‌ها	[۲۳۸]
Annals of Emergency Medicine	۷۲-۷۱٪		کاملاً بی‌نام	به لطف بررسی‌ها	[۲۶۴] [۲۶۵]
Annals of Internal Medicine		~۵۰٪		به لطف بررسی‌ها خطمشی‌های دبیرانه؛ بررسی آماری موافقت بررسی	[۱۲۳] [۹۰] [۸۷]

* بررسی ناشناس: نام بررسی‌ها به مؤلفان ارائه نمی‌شود؛ بررسی بی‌نام: نام مؤلفان از دست‌نوشته حذف می‌شود.

جدول «۱-۲»: توصیف دبیران از فرایند همترازخوانی دبیرانه در مجله‌ی خود (دنباله)

عناوین مجلات	نرخ ردشدگی	ردکردن بدون بررسی؛ دلایل	خطمشی مربوط به بررسی ناشناس و بی‌نام	بحث پیش‌تر و مقوله‌های مربوط به خطمشی	منابع
<i>Archives of Dermatology</i>				به لطف بررسی‌ها به لطف بررسی‌ها به لطف بررسی‌ها	[۳۹] [۲۱] [۲۲]
<i>Archives of Surgery</i>	٪۶۰ ٪۶۵	بندرت اعمال می‌شود ٪۵۴ از کل ردشده‌ها	ناشناس ناشناس	رهنمودهای بررسی و دبیران؛ فرایند داوری مجدد رهنمود برای هیئت تحریریه	[۲۶۶] [۳۰] [۳۱]
<i>Australian and New Zealand Journal of Psychiatry</i>	٪۵۰	٪۴		موافقت بررسی	[۱۹۳]
<i>Beta Release</i>			کاملاً بی‌نام		[۱۹۱]
<i>Biological Psychiatry</i>			ناشناس		[۴۴]
<i>British Journal of Occupational Therapy</i>			کاملاً بی‌نام	موافقت بررسی	[۷۰]
<i>British Journal of Surgery</i>		بندرت اعمال می‌شود		ارائه‌ی گزارش‌های بررسی‌ها	[۷۱] [۷۹]
<i>British Medical Journal /BMJ</i>	٪۷۹ ٪۸۱/۶	اگر دو دبیر موافق باشند اگر اصالت نداشته یا خیلی ناقص باشد؛ ~٪۵۰	ناشناس ناشناس ناشناس	کمیته‌ی تحریریه	[۲] [۱۵۹] [۲۴۰] [۱۶۰] [۲۴۱]
<i>Canadian Journal of Occupational Therapy</i>		اگر موضوع نامناسب باشد	کاملاً بی‌نام		[۲۶۹]
<i>Canadian Journal of Surgery</i>				رهنمودهای بررسی	[۱۷۸]
<i>Canadian Medical Association Journal</i>	~٪۵۰ ~٪۵۰ ٪۸۳	~٪۵۰ ~٪۵۰	ناشناس ناشناس کاملاً بی‌نام، بررسی می‌تواند امضا کند	خطمشی‌های دبیرانه فرایند درخواست داوری مجدد بررسی آماری رهنمودهای بررسی رهنمودهای بررسی برای بررسی مقالات رهنمودهای بررسی	[۱۸۲] [۱۸۳] [۴۱] [۲۴۷] [۲۴۸] [۲۴۹] [۲۵۰] [۲۵۱] [۲۵۲]
<i>Chest</i>			ناشناس، بررسی می‌تواند امضا کند	بررسی زیست‌آمار فرایند درخواست برای داوری مجدد	[۲۴۲] [۲۴۳] [۲۴۴]
<i>Circulation Research</i>	~٪۷۱				[۲۶۳]
<i>Communicable Disease Report</i>	٪۱۱/۵	بندرت اعمال می‌شود	بی‌نام		[۱۱۰]

جدول «۱-۲»: توصیف دبیران از فرایند همترازخوانی دبیرانه در مجله‌ی خود (دنباله)

عناوین مجلات	نرخ ردشدگی	ردکردن بدون بررسی؛ دلایل	خطمشی مربوط به بررسی؛ ناشناس و بی‌نام	بحث بیش‌تر و مقوله‌های مربوط به خطمشی	منابع
<i>Comprehensive Virology</i>			خیر، بررسی‌ها امضا می‌کنند		[۹۳]
<i>Developmental Medicine & Child Neurol.</i>			ناشناس		[۲۰۶]
<i>Diabetes Care</i>			ناشناس	فرایند درخواست داوری مجدد	[۲۳۰]
<i>Health Care for Women International</i>		اگر امیدی وجود نداشته باشد	کاملاً بی‌نام	فرایند دبیرانه	[۲۵۴]
<i>Infection Control & Hospital Epidemiology</i>			ناشناس	بررسی آماری؛ دستنوشته‌های سفارشی	[۱۱۵]
<i>International Journal of Cancer</i>	~۵۰٪				[۲۲۳]
<i>International Journal of Epidemiology</i>			ناشناس		[۴]
<i>JAMA</i>			ناشناس	بسته به لطف بررسی‌ها؛ بسته به لطف بررسی‌ها؛ رهنمودهای بررسی‌ها؛ بسته به لطف بررسی‌ها؛ بسته به لطف بررسی‌ها؛ بررسی آماری	[۲۵۹] [۲۹] [۱۶۵] [۱۶۶] [۱۶۷]
	٪۸۱	٪۵۴		بسته به لطف بررسی‌ها؛ بسته به لطف بررسی‌ها؛ بسته به لطف بررسی‌ها	[۵۰] [۱۶۸] [۲۷۴]
<i>Journal of Adolescent Health Care</i>			کاملاً بی‌نام		[۱۵۷]
<i>Journal of the American Academy of Physician Assistants</i>				فراخوانی بررسی‌ها	[۱۴۴]
<i>Journal of the American College of Cardiology</i>				اعلان مجله‌ی جدید؛ مفادیرت علائق؛ بسته به لطف بررسی‌ها	[۶۳] [۱۹۴]
<i>Journal of Chronic Diseases</i>			ناشناس	خطمشی دبیرانه؛ موضوعات اخلاقی	[۸۱] [۸۰]
<i>Journal of Clinical Epidemiology</i>				بسته به لطف بررسی‌ها؛ ارائه‌ی گزارش‌های بررسی‌ها؛ بسته به لطف بررسی‌ها	[۸۲] [۸۳]
<i>Journal of Clinical Investigation</i>					[۲۷۵]
<i>Journal of Clinical Psychiatry</i>				خطمشی دبیرانه	[۷۴]
<i>Journal of Endocrinology</i>	٪۴۳-۵۱		ناشناس		[۶]
<i>Journal of General Internal Medicine</i>		٪۲۷	ناشناس، از بررسی‌ها خواسته‌شده امضا کنند	رهنمودهای بررسی‌ها	[۸]
<i>Journal of Hand Surgery</i>			ناشناس	رهنمودهایی برای مؤلفان	[۱۶۹]
<i>Journal of Laboratory & Clinical Medicine</i>			ناشناس، دوسوم از بررسی‌ها امضا می‌کنند؛ ناشناس، بررسی‌ها می‌توانند امضا کنند		[۱۷۵] [۱۴۲]
<i>Journal of Neuropathology & Neurology</i>			در صورت امکان، کاملاً بی‌نام	شناسایی مؤلفان توسط بررسی‌ها	[۱۸۱]

جدول «۱-۲»: توصیف دبیران از فرایند همتراز خوانی دبیرانه در مجله‌ی خود (دنباله)

عناوین مجلات	نرخ ردشدگی	ردکردن بدون بررسی؛ دلایل	خطمشی مربوط به بررسی ناشناس و بی‌نام	بحث پیش‌تر و مقوله‌های مربوط به خطمشی	منابع
<i>Journal of Nutrition Education</i>			در صورت وجود نقص‌های آشکار		[۱۰۰]
<i>Journal of School Health</i>	~۷۰٪		کاملاً بی‌نام	پیمایش بررسی‌ها	[۲۰۱]
<i>Kidney International</i>	۷۲-۵۷٪				[۱۸]
<i>Lancet</i>	~۸۵٪	۷۰٪			[۷]
<i>Medical & Pediatric Oncology</i>				بررسی آماری	[۱۷۰]
<i>Medial Care</i>		بلی			[۱۸۹]
<i>New England Journal of Medicine</i>	۸۵٪	~۲۰٪		بسته به لطف بررسی‌ها	[۱۲۴] [۱۲۵] [۱۲۷] [۱۲۸] [۲۱۳] [۲۱۰] [۱۹]
	۹۰٪		خطمشی دبیرانه ناشناس، می‌توان امضا کرد		
	۸۸-۹۰٪	۵-۱۰٪	ناشناس، می‌توان امضا کرد		[۲۱۱]
	۸۸-۹۰٪	۵-۱۰٪	ناشناس، می‌توان امضا کرد		[۲۰]
<i>Obstetrics and Gynecology</i>	~۷۵٪	۵٪	۲-۳٪ از بررسی‌ها امضا می‌کنند ۱-۲٪ از بررسی‌ها امضا می‌کنند	نقش بررسی‌ها	[۲۰۲] [۲۰۳] [۲۰۴]
<i>Ophthalmology</i>					[۱۵۵]
<i>Pediatric Neurosurgery</i>		هیچیک	ناشناس	رهنمودهای بررسی	[۱۲۱]
<i>Physical Therapy</i>				بسته به لطف بررسی‌ها	[۲۱۸]
<i>Physiotherapy</i>			ناشناس	نقش بررسی‌ها؛ انتخاب بررسی	[۲۴]
<i>Physiotherapy Canada</i>				سیاهه‌ی بازبینی برای بررسی‌ها	[۵۷]
<i>Plastic and Reconstructive Surgery</i>			ناشناس، بررسی‌ها می‌توانند امضا کنند	سوگیری بررسی	[۱۰۳]
<i>Postgraduate Medicine</i>	۷۵-۸۰٪		ناشناس		[۱۱۸]
<i>Psychopharmacologia</i>	۴۰٪			رهنمودهایی برای مؤلفان	[۱۴۵]
<i>Psychopharmacology</i>	۵٪	در صورت بی‌ربط بودن به موضوع		بسته به لطف بررسی‌ها	[۱۳۳]
<i>Qualitative Health Research</i>		در صورت بی‌ارزش بودن یا بی‌ربط بودن به موضوع		پاسخ‌های مؤلفان به اظهارات بررسی‌ها	[۱۸۴]
<i>Radiology</i>				رهنمودهای بررسی	[۲۳۴]
<i>Respiratory Care</i>		در صورت ناقص بودن	کاملاً بی‌نام		[۹۱]
کاروبسته / تولید					
<i>Administrative Science Quarterly</i>		۴۳٪			[۲۶۸]
<i>Ceramic Bulletin</i>			کاملاً بی‌نام، در صورت تقاضا	رهنمودهای بررسی	[۲۵۶]
<i>Journal of the Operational research Society</i>			ناشناس	کارکردهای داوران	[۱۶]

جدول «۲-۱»: توصیف دبیران از فرایند همترازخوانی دبیرانه در مجله‌ی خود (دنباله).

عناوین مجلات	نرخ ردشدگی	ردکردن بدون بررسی؛ دلایل	خطمشی مربوط به بررسی ناشناس و بی‌نام	بحث بیش‌تر و مقوله‌های مربوط به خطمشی	منابع
ارتباطات					
Communication Quarterly			کاملاً بی‌نام	سوگیری فرایند بررسی	[۵۱]
دندانپزشکی					
General Dentistry			کاملاً بی‌نام		[۲۷۶]
Quintessence International					[۲۳۵]
اقتصاد					
American Economic Review	~۸۵٪		کاملاً بی‌نام، در صورت امکان کاملاً بی‌نام	بسته به لطف بررسی‌ها	[۴۲] [۲۵]
Journal of Economic Literature				بسته به لطف بررسی‌ها	[۱۹۸]
تاریخ					
American Historical Review	۶۲٪		ناشناس در سال ۱۹۶۹		[۲۵۵]
علوم کتابداری					
Art Documentation		در بعضی موارد		رهنمود برای مؤلفان	[۲۳۹]
Bulletin of the Medical Library Association			ناشناس	رهنمودهای بررسی	[۶۰]
College & Research Libraries	۵۱/۸٪	در صورت بی‌ربط بودن (۳/۵٪)		دلایل رد کردن	[۱۱۶]
Information Processing & Management		در صورت بی‌ربط بودن	ناشناس ناشناس، بررسی‌ها می‌توانند امضا کنند	خطمشی‌های دبیرانه رهنمودهای بررسی، بسته به لطف بررسی‌ها	[۲۲۱] [۲۲۲]
Journal of the American Association of Information Science		در صورت بی‌ربط بودن	ناشناس ناشناس	رهنمودهای بررسی رهنمودهای بررسی	[۱۷۷] [۱۴۷]
Library Quarterly	~۷۰٪		کاملاً بی‌نام	رهنمودهای بررسی	[۱۱۲]
پرستاری					
American Journal of Nursing					[۲۲۶]
Applied Nursing Research		در صورت مناسب نبودن		بسته به لطف بررسی‌ها	[۸۶]
Contemporary Nurse			کاملاً بی‌نام		[۲۶۱]
Critical Care Nurse			کاملاً بی‌نام	رهنمودهای بررسی	[۱۳]
Gastroenterology Nursing					[۲۰۷]
Journal of Continuing Education in Nursing				بسته به لطف بررسی‌ها	[۲۷۷]
Journal of Nephrology Nursing					[۳۸]
Journal of Nurse-Midwifery			کاملاً بی‌نام کاملاً بی‌نام		[۲۳۱] [۲۳۲]
Nurse Education Today			کاملاً بی‌نام		[۱۳۴]
Nursing Outlook				رهنمودهای بررسی	[۶۶]
Nursing Research	~۸۰٪	اگر نقص‌های زیادی دارد	بررسی بی‌نام ناشناس	رهنمودهای بررسی بررسی آماری	[۴۹] [۶۸] [۶۹]
Nursing Times					[۷۲]
علوم سیاسی					
American Political Science Review	۹۴/۶٪			خطمشی‌های دبیرانه؛ بسته به لطف بررسی‌ها	[۱۳۵] [۸۴]
	۹۳/۵٪		ناشناس	موافقت بررسی	

جدول «۱-۲»: توصیف دبیران از فرایند همتراز خوانی دبیرانه در مجله‌ی خود (دنباله)

عناوین مجلات	نرخ ردشدگی	ردکردن بدون بررسی؛ دلایل	خطمشی مربوط به بررسی ناشناس و بی‌نام	بحث پیش‌تر و مقوله‌های مربوط به خطمشی	منابع
<i>Journal of Politics</i>			کاملاً بی‌نام		[۱۵۸]
روان‌شناسی					
<i>American Psychological Association, Journals</i>			ناشناس با نام	از مؤلفان خواسته می‌شود تقاضای قضاوت مجدد نکنند	[۱۴] [۱۵]
<i>American Psychologist</i>				بسته به لطف بررسی‌ها	[۱۲۲]
<i>Journal of Clinical Neuropsychology</i>				گزارش‌های کوتاه برای تحقیق‌های «شکست در باز-انجام»	[۲۱۹]
<i>Journal of Experimental Psychology: Human Learning & Memory</i>			بررسی بی‌نام، در صورت تقاضا	خطمشی دبیرانه	[۲۳۳]
<i>Journal of Experimental Social Psychology</i>				خطمشی دبیرانه	[۲۸۹]
<i>Journal of Personality & Social Psychology</i>	۸۰~۹۰٪		بررسی بی‌نام، در صورت تقاضا	خطمشی دبیرانه؛ بسته به لطف بررسی‌ها	[۱۰۸]
<i>Personality & Individual Differences</i>	بالا			رهنموده‌هایی برای مؤلفان	[۷۷]
<i>Personality & Social Psychology Bulletin</i>				موافقت بررسی، بسته به لطف بررسی‌ها	[۱۱۳]
				موافقت بررسی، بسته به لطف بررسی‌ها	[۱۱۴]
	۸۰٪			لطف بررسی‌ها	[۱۳۲]
<i>Psychological Medicine</i>			ناشناس		[۲۷۲]
<i>The Psychologist</i>		اگر آشکارا غیرقابل قبول باشد			[۷۸]
<i>Psychopharmacologia</i>	۴۰٪				[۱۴۵]
علوم					
<i>Analytical Chemistry</i>	۲۵/۴٪	۲/۲٪			[۱۹۹]
<i>Angewandte Chemie</i>	۲۶٪		ناشناس		[۶۴]
<i>Ground Water</i>	۵۵٪		کاملاً بی‌نام	رهنموده‌های بررسی، و دبیران رهنموده‌های بررسی، و مؤلفان	[۱۵۲] [۱۵۳]
<i>Journal of Geophysical Research</i>			ناشناس نام‌برده‌شده در مقاله		[۲۰۸]
<i>Journal of Organometallic Chemistry</i>					[۱۴۰]
<i>IEEE Spectrum</i>		بلی، در بعضی موارد		خطمشی دبیرانه	[۵۳] [۵۴] [۵۵]
<i>International Journal of Insect Morphology & Embryology</i>			ناشناس	بسته به لطف بررسی‌ها، موضوعات اخلاقی، فرایند درخواست قضاوت مجدد	[۱۰۹]
<i>Magnesium Research</i>				رهنموده‌های مؤلف	[۷۳]

جدول «۱-۲»: توصیف دبیران از فرایند همترازخوانی دبیرانه در مجله‌ی خود (دنباله)

عناوین مجلات	نرخ ردشدگی	رد کردن بدون بررسی؛ دلایل	خطمشی مربوط به بررسی ناشناس و بی‌نام	بحث بیش‌تر و مقوله‌های مربوط به خطمشی	منابع
Nature		در هیچیک از موارد	ناشناس	روش عمل دبیرانه	[۳] [۵]
Physical Review	~۲۰٪	در صورت عجیب و غریب بودن مقالات			[۱۹۶] [۱۰۷]
Physical Review Letter			بررسی ناشناس و بی‌نام، در صورت تقاضا	فرایند درخواست قضاوت مجدد	[۲۶۲] [۱۵۱]
Physiologia Plantarum			کاملاً بی‌نام، بررسی‌ها می‌توانند امضا کنند		[۱۸۵]
Protein Science				رهنمودهای اخلاقی	[۱۱]
Science	۸۰٪ ۸۷٪	۶۰٪ ۶۰٪		خطمشی دبیرانه خطمشی‌های دبیرانه	[۱۴۶] [۱۲]
Science, Technology, & Human Values			کاملاً بی‌نام		[۱۴۹]
جامعه‌شناسی					
American Journal of Sociology	۳۸٪	اگر ضعیف یا کم‌اهمیت باشد		پردازش دست‌نوشته‌ها	[۱۰۴] [۲۲۷]
American Sociological Review	۶۳٪+۲۱٪				[۲۷]
Contemporary Sociology				خطمشی‌های دبیرانه بسته به لطف بررسی‌ها	[۱۰۱] [۱۰۲]
Human Organization	۷۳٪	۱۲٪	کاملاً بی‌نام		[۳۶]
Journal of Health & Social Behavior	۶۴٪				[۱۳۷]
Rural Sociology			کاملاً بی‌نام	رهنمودهای بررسی	[۳۲]
Social Psychology Quarterly	۷۴٪				[۴۰]
Social Science & Medicine				موافقت بررسی	[۱۰]
Social Work			بررسی بی‌نام کاملاً بی‌نام	موضوعات اخلاقی	[۱۷۹] [۱۲۰]
Social Work Research & Abstracts			کاملاً بی‌نام		[۱۴۱]
Sociological Quarterly		۴٪		رهنمودهای بررسی انتخاب بررسی	[۱۷۱] [۱۷۲] [۱۷۳]
Sociological Theory	۸۳٪				[۵۹]
Sociology of Education	۷۰٪ ۸۴٪				[۲۵۷] [۱۳۹]
Sociometry	۸۵٪			رهنمودهای بررسی	[۲۲۹]

اطلاعات ارائه‌شده در جدول «۱-۲» برخی از موضوعات رایج‌تری را که توسط دبیران مورد بحث قرار می‌گیرند بازنمایی می‌کند، و این مقولات در فصول بعدی مشروحاً بررسی می‌شوند. اکثر مجلات تخصصی، بخش «رهنمودهایی برای مؤلفان» را چاپ می‌کنند، که اطلاعاتی را درباره‌ی «شرایط تحویل مقاله» برای افرادی که در پی آماده‌کردن دست‌نوشته‌ای هستند ارائه می‌دهند، یا در صورتی که مجله‌ی موردنظر، پزشکی باشد مؤلفان را به «شرایط همگانی» ارجاع می‌دهند.

بسیاری از سرمقاله‌های مذکور در جدول «۱-۲» نیز به موضوعاتی نامرتب با همترازخوانی دبیرانه می‌پردازند، از جمله جزئیاتی درباره‌ی شمارگان مجله، پوشش موضوعی، گستره‌ی بین‌المللی، الگوهای استناد، اطلاعات مالی، خط‌مشی‌های مربوط به آگهی‌ها، رویه‌های انتشار، سیر دست‌نوشته‌ها در دفتر تحریریه، جداول زمانی نشر، توضیحات مربوط به علائق موضوعی برای اعضای انجمن، یا زندگینامه‌ی مختصر دبیران.

این سرمقاله‌ها انواع وسیعی از موضوعات همترازخوانی دبیرانه را زیر پوشش می‌گیرند. برخی از دبیران درباره‌ی اهمیت فرایند بررسی و نگاهی که به نقش خود در این فرایند دارند مطلب نوشته‌اند. برخی از سرمقاله‌ها بررسی‌کنندگان را مورد هدف قرار می‌دهند: درخواست از خوانندگان برای داوطلب‌شدن به عنوان بررسی‌کننده، تشکر از بررسان، یا توصیف وظیفه‌ی دشوار بررسی آثار. جهت برخی از سرمقاله‌ها به سوی مؤلفان است: تأکید بر ضرورت کیفیت در مطالب تحویلی، تکرار این نکته که بررسان فقط توصیه می‌کنند، توضیح این که چرا دست‌نوشته‌ها به بازنگری نیاز دارند، توصیف رویه‌های اقدام در زمانی که بررسان نظر مخالف دارند، گزارش احتمال رد‌شدن مقاله، یا مطلع‌کردن مؤلفان از فرایند داوری مجدد. برخی دیگر از سرمقاله‌ها توصیف‌های مشروحی هستند از فرایندها را همراه با اطلاعات مشخصی درباره‌ی نرخ رد‌شدگی، تعداد بررسی‌کنندگان برای هر دست‌نوشته، کاربرد مطالب سفارش داده‌شده، یا خط‌مشی‌های مربوط به بررسی ناشناس یا بی‌نام. بعضی دیگر به صورت کلی خوانندگان مجله را مورد خطاب قرار می‌دهند و با اعلام یک رویه‌ی جدید، مثلاً بررسی کاملاً بی‌نام^۱، توضیح می‌دهند که چرا نامه‌های ارسالی از سوی آنان الحاقیه‌ی مهمی بر فرایند بررسی محسوب می‌شوند، نحوه‌ی انتخاب بررسی‌کنندگان را شرح می‌دهند، یا به بحث درباره‌ی تغییرات خط‌مشی می‌پردازند.

موضوعاتی که مکرراً مورد بررسی قرار می‌گیرند و به تحقیق حاضر بسیار مربوط هستند، اطلاعات درباره‌ی نرخ رد‌شدگی، رد‌شدگی بدون بررسی، و کاربرد بررسی بی‌نام یا ناشناس را شامل می‌شوند (جدول «۱-۲»). ستون‌های دوم تا آخر از جدول «۱-۲»، موضوعات دیگری را که توسط دبیران مرتبط با همترازخوانی دبیرانه بررسی شده‌اند، دربرمی‌گیرند، مانند رهنمودهای مربوط به مؤلفان یا بررسان، موافقت بررسی‌کننده، قدردانی از بررسان، بررسی آماری، و فرایند درخواست بررسی مجدد. عمده‌ی داده‌های ارائه‌شده فقط مربوط به یک سال هستند. «امریکن پالیسیکال ساینس ریویو» گزارش سالانه‌ای را در «پی‌اس» منتشر کرد، که فقط اولین و جدیدترین اطلاعات آن در جدول «۱-۲» درج شده‌اند. اطلاعات موجود در جدول «۱-۲» را می‌توان نتایج کار یک گروه تمرکز بزرگ - متشکل از دبیران انواع رشته‌ها - در نظر گرفت، و همچون در یک گروه تمرکز، می‌توان حوزه‌های علاقه‌مندی، گرایش‌ها و مشکلات را

تعیین کرد. از ۱۳۹ عنوان مجله‌ی مذکور در این جدول:

- حدود نیمی (۵۱/۸ درصد) از دبیران، از سرمقاله به عنوان مجالی برای ارائه‌ی نظرات‌شان در رابطه با ناشناس بودن بررسان یا مؤلفان استفاده کردند؛ ۲۸ درصد، ناشناس بودن را فقط برای بررسی‌ها ذکر کردند؛ ۲/۸ درصد فقط بررسی بی‌نام را ذکر کردند، و ۲۳ درصد گفتند از بررسی کاملاً بی‌نام استفاده می‌کنند.
- ۳۴/۵ درصد نرخ رشدگی در مجله (معمولاً فقط برای دستنوشته‌های سفارشی) را به خوانندگان خود اعلام کردند.
- ۲۸/۷ درصد خط‌مشی دبیرانه‌ی خود درباره‌ی رد کردن دستنوشته‌ها قبل از همترازخوانی دبیرانه را مورد بحث قرار دادند؛ ۱۲/۹ درصد از مجلات، درصد دستنوشته‌هایی را که بدون بررسی رد شدند اعلام کردند (اقدام به رد کردن یک دستنوشته بدون بررسی، بین ۲/۲ درصد تا ۷۰ درصد از دستنوشته‌ها، متغیر بود).
- ۱۶/۵ درصد مجلات، از بررسی‌هایشان تشکر کردند، و غالب این تعداد، اسامی کسانی را که در یک دوره‌ی زمانی معین، به بررسی مقالات برای مجله پرداخته بودند ذکر کردند (این گروه از سرمقالات احتمالاً راحت‌تر از همه‌ی آن‌های دیگر گم می‌شد، چرا که بعید به نظر می‌رسید این مقاله‌ها نمایه شده باشند. بسیاری از دیگر دبیران، به صورت ادواری فهرستی از بررسی‌ها را بدون هیچ توضیحی منتشر می‌کنند؛ شناسایی این بررسی‌ها تقریباً ناممکن است و در این کتاب هم درج نشده‌اند، مگر این که در جایی، توضیحی از جانب دبیر درباره‌اش وجود داشته).
- ۱۷/۳ درصد، سیاهه‌ی کنترل یا راهنمودهای تفصیلی برای بررسان ارائه کردند (و اغلب وقتی که ارزیابی یک دستنوشته از بررسان درخواست می‌شود، نسخه‌ای از این قبیل مطالب را نیز دریافت می‌کنند).
- ۶/۵ درصد اعلام کردند که حداقل برخی از دستنوشته‌ها مورد بررسی آماری قرار می‌گیرند.
- ۴/۳ درصد مجلات، علاوه بر راهنمایی‌های رسمی برای مؤلفان، دستورالعمل‌ها یا توصیه‌های تکمیلی نیز به آنان ارائه کردند. از آنجا که تقریباً همه‌ی دبیران نوعی دستورالعمل را به مؤلفان ارائه داده‌اند، تعجبی ندارد که فقط ۴/۳ درصد مجلات در سرمقاله‌هایشان به این امر پرداخته‌اند.

بیش از نیمی (۵۰/۴ درصد) از مجلات متعلق به رشته‌ی پزشکی بودند. اما، این فقط نمونه‌ای است از تعداد مجلات تخصصی که سرمقاله‌هایی درباره‌ی همترازخوانی دارند. نمی‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که فراوانی تعداد سرمقاله‌هایی که دبیران مجله‌های پزشکی درباره‌ی همترازخوانی می‌نویسند، حاکی از آن است که پزشکی، توجه بیش‌تری به این فرایند دارد، یا نسبت به - مثلاً - علوم اقتصادی (حوزه‌ای که در آن، سرمقاله‌های مرتبط با این موضوع، فقط در

دو مجله پیدا شدند) بهتر عمل می‌کند. همچنین لزوماً نشانه‌ی علاقه‌ی بیش‌تر به همتراز خوانی دبیرانه در میان دبیران مجله‌های پزشکی نیز نیست؛ گرچه به دلیل «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» و چند کنفرانسی که توجهشان بر همتراز خوانی دبیرانه متمرکز بود، توجه به همتراز خوانی در پزشکی افزایش یافته است. واقعیت این است که به نظر می‌رسد «ایندکس مدیکوس» سرمقاله‌ها را منظم‌تر از نمایه‌نامه‌های متون دیگر رشته‌ها نمایه می‌کند، و در نتیجه مکان‌یابی سرمقاله‌ها در حوزه‌ی پزشکی را آسان‌تر می‌نماید. توجه روزافزونی که همتراز خوانی دبیرانه در جامعه‌ی پزشکی از آن برخوردار گشته، هیچ ربطی به درجه یا سطح جدید دیگر حرفه‌ها یا رشته‌ها از نظر نوع برداشت یا استفاده از فرایند همتراز خوانی دبیرانه ندارد؛ موضوع این است که صرفاً از روایت‌پذیری بیش‌تری برخوردار است.

در این سرمقاله‌ها، دبیران از نظرگاه‌های خود پشتیبانی کردند و ایده‌ها، رویه‌ها، فرایند تصمیم‌گیری، یا نتایج کار خود را به آگاهی خواننده‌ها رساندند. گرچه این، تصویر کاملی از اقدامات دبیرانه نیست، جدول «۱-۲» بینشی نسبت به موضوعاتی که دبیران آن‌ها را مهم می‌شمارند به دست می‌دهد. دبیران معمولاً در هر شماره به چند صفحه‌ی محدود، محدود هستند و احتمالاً این واقعیت را که این سرمقاله‌ها به قیمت اشغال صفحاتی منتشر می‌شوند که برای موضوع یا رشته‌ی تخصصی مجله در نظر گرفته شده‌اند، از نظر دور نمی‌دارند.

خوانندگان و مؤلفان احتمالی که می‌خواهند از خط‌مشی‌ها یا رهنمودهای مجلات خاصی آگاه شوند باید اطلاعات جدول «۱-۲» را مغتنم بشمارند. دبیرانی که با موضوعات دشوار مربوط به خط‌مشی‌ها و رهنمودها کلنجار می‌روند نیز برخی از این سرمقاله‌ها را سودمند می‌یابند. محدودیت‌های اطلاعات موجود در جدول «۱-۲» از این قرارند:

- جدول «۱-۲» شامل مجلاتی است که دبیران آن‌ها یک اعلان تعمداً عمومی درباره‌ی مجلات‌شان صادر کرده‌اند. البته این دبیران کنترل فرایند ارتباط را در دست داشته‌اند و تصمیم گرفته‌اند به چه موضوعاتی بپردازند یا نپردازند. بنابراین، اطلاعات این جدول تصویر جامعی از نظرات دبیران درباره‌ی این موضوع نیست؛ بلکه صرفاً عبارت است از آنچه که دبیری بخصوص، تصمیم گرفته در یک سرمقاله‌ی بخصوص به آن بپردازد و تعمیم‌پذیری آن گاهی واقعاً محدود یا حتی ناممکن است.
- در واقع، ممکن است دبیران نه خوانندگان خود، بلکه «رقبا»یشان (دبیران مجلات حوزه‌های مشابه) را مخاطب قرار داده‌اند تا نشان دهند که مجله‌شان چقدر انتخابگر، استنادی، مهم، یا معتبر می‌باشد. یا شاید می‌خواسته‌اند خواننده‌شان را از کار بی‌نقصی که انجام می‌دهند آگاه نمایند. چه‌بسا با توضیح مزایای نشر در آن مجله (شمارگان بالا، موضوعات مهمی که زیر پوشش قرار می‌گیرند)، دبیران قصد داشته‌اند مؤلفان احتمالی را به تحویل دست‌نوشته‌هایشان به این مجله تشویق کنند.

• دبیران فقط چیزی را فاش کرده‌اند که می‌خواسته‌اند خواننده‌شان بداند. همان‌طور که از جدول «۱-۲» بر می‌آید، در حالی که برخی از دبیران رهنمودها و اطلاعات مشروحی را ارائه کرده‌اند، دیگران از سرمقاله‌ها به عنوان مجالی برای ارائه‌ی توصیف جامعی از رویه‌ها، آمار مشروح دریافت یا رد دستنوشته‌ها، فرایندهای تصمیم‌گیری، یا رهنمودهای سختگیرانه‌ی دبیرانه‌شان استفاده نکردند. البته، این به‌هیچ‌وجه به معنای آن نیست که برای یک مجله‌ی بخصوص، هیچ مطلبی درباره‌ی خط‌مشی‌ها و رویه‌هایش وجود ندارد. بلکه این گونه اطلاعات اغلب در جای دیگری پیدا می‌شود؛ مثلاً در دستورالعمل‌های مربوط به مؤلفان ادغام گردیده یا در مجموعه مطالبی که همراه یک دستنوشته برای بررسی‌کنندگان ارسال می‌گردد گنجانده شده. دبیران در این سرمقاله‌ها به بررسی موضوعات بحث‌انگیز گرایش داشتند، تا خوانندگان‌شان از موضع آنان نسبت به موضوعاتی چون ناشناسی، نرخ ردشدگی، یا گرایش به ردکردن دستنوشته‌ها بدون بررسی آن‌ها، باخبر شوند.

• با توجه به هزاران مجله‌ی پژوهشی و دانشورانه‌ی انگلیسی‌زبان منتشره، تعداد نسبتاً اندکی از مجلات در این جدول بازنمایی شده‌اند. این مجلات را نباید به عنوان یک گروه منسجم دسته‌بندی کرد، بلکه باید امیدوار بود که نماینده‌ی سرمقاله‌های مشابهی باشند که در کاوش متون و مراجع مورد استفاده، پیدا نشده‌اند.

«چیسبرو»، در پایان دوره‌ی دبیری‌اش در «فصلنامه‌ی ارتباط»، از دبیران خواست که تعریف روشنی از نحوه‌ی استفاده‌ی خود از همترازخوانی به خوانندگان ارائه دهند، برآیند این فرایند را ارزیابی کنند، از بررسی‌هایی استفاده کنند که طرفدار نوآوری هستند، و برای هیئت تحریریه، اعضایی بیاورند که اصرار دارند مقالات بر حوزه‌ی مورد نظر اثرگذار باشند [۵۱]. به نظر می‌رسد که گرایشی رو به این سمت‌وسو وجود دارد، سمت‌وسویی که منافع آشکاری هم برای خوانندگان مجله و هم برای ارتباطات دانشورانه در کلیت آن، به همراه دارد.

چند صد سال پیش در اولین انتشارات علمی، نوعی کنترل ویرایشی به کار می‌رفت، اما فرایند کنونی فقط در نیمه‌ی اخیر قرن بیستم و بر اساس هر یک از چند تعریفی که امروزه از همترازخوانی در دست می‌باشد، تدوین شده است. به نظر می‌رسد تعیین تاریخ‌های دقیق آغاز به استفاده از فرایند همترازخوانی دبیرانه توسط مجلات، دشوار باشد. این فرایند و فضای رویکردی و سبک‌های شخصی مرتبط با آن، شکل‌های مختلفی دارند. در ۵۰ سال اخیر، فرایند همترازخوانی دبیرانه موضوع تعداد روزافزون تحقیقات بوده است.

هر روز، تقریباً ۶۰۰۰ تا ۷۰۰۰ مقاله‌ی علمی نوشته می‌شوند [۲۳]. وقتی این تعداد فراوان مقالات را همراه با لزوم بررسی یکایک آن‌ها در نظر آوریم، فرایند همترازخوانی دبیرانه، وسعتی شگفت‌انگیز می‌یابد. در سال ۱۹۹۰، «پرلمان» تخمین زد که فرایند بررسی فقط برای «مجله‌ی

پزشکی نیوانگلند» حدود ۱ میلیون دلار در سال هزینه دارد. به این رقم، وی ۱/۵ تا ۲ میلیون دلار از وقت بررسی کنندگان را نیز اضافه کرد [۲۱۲]. وی می‌پرسید که آیا این فرایند، ارزش این همه وقت و پول را دارد؟ یکی از اهداف این کتاب، پاسخ دادن به این سؤال است.

منابع

1. (1974a). Are referees a good thing? *Canadian Medical Association Journal*, 111(9), 897-898.
2. (1974b). Both sides of the fence. *British Medical Journal*, 2(5912), 185-186.
3. (1974c). In defense of the anonymous referee. *Nature*, 249, 601.
4. (1974d). Editorial. *International Journal of Epidemiology*, 3(3), 203-204.
5. (1975, November 6). Do scientific journals need code of practice? *Nature*, 258(5530), 1.
6. (1978, January). The refereeing system in the Journal of Endocrinology. *Journal of Endocrinology*, 76(1), 9-19.
7. (1985, December 14). Editors' decisions. *Lancet*, 2(8468), 1340.
8. (1988, July-August). Writing and editing. *Journal of General Internal Medicine*, 3(4), 412-414.
9. (1989a). Peers reviewed. *Lancet*, 1(8647), 1115-1116.
10. (1989b). Editorial. *Social Science and Medicine*, 29(7), i-ii.
11. (1994, January). The Protein Science code of ethics. *Protein Science*, 3(1), xi.
12. Abelson, P. H. (1994). Enhanced challenges for editors. in R. A. Weeks & D. L. Kinser (Eds.), *Editing the refereed scientific journal* (pp. 204-211). New York: IEEE Press.
13. Alspach, G. (1994, December). What journal editors would like from reviewers. *Critical Care Nurse*, 14(6), 13-16.
14. American Psychological Association. (1972, June). Eight APA journals initiate controversial blind reviewing. *APA Monitor*, 3(5), 1,5.
15. American Psychological Association. (1975, September). Publication in APA journals: advice from the editors. Council of editors. *American Psychologist*, 20(9), 711-712.
16. Amiry, P. (1983). Refereeing for JORS. *Journal of the Operational Research Society*, 34(11), 1025-1026.
17. Anderson, A. (1989, May 18). Does it work efficiently? *Nature*, 339(6221), 164.
18. Andreoli, T. E. (1997, June). Report of the editor. July, 1984 - June, 1997. *Kidney International*, 51(6), 1663-1668.
19. Angell, M., & Relman, A. S. (1989, May 4). Redundant publication. *New England Journal of Medicine*, 320(18), 1212-1213.
20. Angell, M., & Relman, A. S. (1989, September 21). The Journal's peer-review process. *New England Journal of Medicine*, 312(12), 837-839.
21. Arndt, K. A. (1984, August). Reviewers for 1983. *Archives of Dermatology*, 120, 1015-6.
22. Arndt, K. A. (1989, February). Peer review, the Archives, and Harvey Blank. *Archives of Dermatology*, 125(2), 285-286.
23. Arndt, K. A. (1992, September). Information excess in medicine. *Archives of Dermatology*, 128, 1249-1256.
24. Arnell, P. (1986, November). Communication through publication: the role of reviewers. *Physiotherapy*, 72(11), 530-533.
25. Ashenfelter, O., Campbell, J. Y., Gordon, R. H., & Milgrom, P. R. (1991, December). Editorial statement. *American Economic Review*, 81(5).
26. Bailar, J. C. & Patterson, K. (1985, March 7). Journal peer review. The need for a research agenda. *New England Journal of Medicine*, 312(10), 654-657.
27. Bakanic, V., McPhail, C., & Simon, R. J. (1990, Winter). If at first you don't succeed: review procedures for revised and resubmitted manuscripts. *American Sociologist*, 21(4), 373-391.

28. Balaban, M. (1977). *Scientific Information Transfer: the editor's role*. Paper presented at the First International Conference of Scientific Editors, Jerusalem.
29. Barclay, W. R. (1976, December 20). An expression of thanks to our loyal reviewers. *JAMA*, 236(25), 2887.
30. Baue, A. E. (1985, August). Peer and/or peerless review. Some vagaries of the editorial process. *Archives of Surgery*, 120(8), 885-888.
31. Baue, A. E. (1993, December). Reflections of a former editor. *Archives of Surgery*, 128(12), 1305-1314.
32. Bealer, R. C. (1974, Spring). On journal reviewing procedures: a statement. *Rural Sociology*, 39(1), 6-11.
33. Beck, R. N. (1991, December). Recognition of manuscript and book reviewers for 1991. *American Journal of Roentgenology*, 157, 1349-1351.
34. Beck, R. N. (1992, August). Report of the editor, 1991. *American Journal of Roentgenology*, 159, 415-418.
35. Berezin, A. A., Gordon, R., & Hunter, G. (1995, February 11). Lifting the pernicious veil of secrecy. *New Scientist*, 145(1964), 46-47.
36. Bernard, H. R. (1980, Winter). Report from the editor. *Human Organization*, 39(4), 366-369.
37. Bero, L. A., Galbraith, A., & Rennie, D. (1992, October 15). The publication of sponsored symposium in medical journals. *New England Journal of Medicine*, 327(16), 1135-1140.
38. Binkley, L. S. (1984, September/October). From manuscript to published paper. *Journal of Nephrology Nursing*, 1(2), 117-119.
39. Blank, H. (1963, April). The summary moves forward. *Archives of Dermatology*, 87(4), 41.
40. Bohrnstedt, G. W. (1982, March). *Social Psychology Quarterly*. ASA Footnotes, 10, 12.
41. Bolster, A. & Morgan, P. P. (1986, February 15). How CMAJ controls the quality of its scientific articles. *Canadian Medical Association Journal*, 134(4), 301-303.
42. Borts, G. H. (1974, May). Report of the managing editor *American Economic Review*. *American Economic Review*, 64(2), 476-481.
43. Braceland, F. J. (1978, October). On editing the Journal: Ave atque vale. *American Journal of Psychiatry*, 135(10), 1148-1155.
44. Brady, J. P. (1985, August). Journal referees: gatekeepers of science. *Biological Psychiatry*, 20(8), 823-824.
45. Brayfield, A. H. (1965, February). Editorial note. *American Psychologist*, 20(2), 121-122.
46. Broughton, R. S. (1987, March). Publication policy and the *Journal of Parapsychology*. *Journal of Parapsychology*, 51(1), 21-32.
47. Bucy, P. C. (1994, January). Commemorative article, The Journal of Neurosurgery; its origin and development. *Journal of Neurosurgery*, 80(1), 160-165.
48. Burnham, J. C. (1990, March 9). The evolution of editorial peer review. *JAMA*, 263(10), 1323-1329.
49. Carnegie, M. E. (1975, July-August). The referee system. *Nursing Research*, 24(4), 243.
50. Carney, M. J. & Lundberg, G. D. (1987, July 3). We've come a long way-thanks to peer review. *JAMA*, 258(1), 87.
51. Chesebro, J. W. (1987, Fall). The peer review system. *Communication Quarterly*, 35(4), I, iv-v.
52. Chew, F. S. (1993, February). Manuscript peer review: general concepts and the AJR process. *American Journal of Roentgenology*, 160(2), 409-411.
53. Christiansen, D. (1974, July). Who gets published? *IEEE Spectrum*, 11(7), 33.
54. Christiansen, D. (1975, November). Judging the judges. *IEEE Spectrum*, 12(11), 29.
55. Christiansen, D. (1978, May). The perils of publishing. *IEEE Spectrum*, 15(5), 27.
56. Clayton, B. C., & Boyle, K. (1981, September). The refereed journal: prestige in professional publication. *Nursing Outlook*, 29(9), 531-534.
57. Cleather, J. (1981, September/October). Manuscript review and the editing process. *Physiotherapy Canada*, 33(5), 283-286.

58. Colaianne, L. A. (1994, July 13). Peer review in journals indexed in Index Medicus. *JAMA*, 272(2), 156-158.
59. Collies, R (1982, March). Sociological Theory. *ASA Footnotes*, 10, 12.
60. Crawford, S. (1988, January). Peer review and the evaluation of manuscripts. *Bulletin of the Medical Library Association*, 76(1), 75-77.
61. Cullen. S. C. (1964, July-August). An account of the history of the journal *Anesthesiology*. *Anesthesiology*, 25(4), 416-427.
62. Dack, S. (1958, January). Looking ahead. *American Journal of Cardiology*, 1(1), 1-2.
63. Dack, S. (1983). *The Journal of the American College of Cardiology*: editor's perspective. *Journal of the American College of Cardiology*, 1(1), 3-4.
64. Daniel, H-D. (1993). An evaluation of the peer review process at *Angewandte Chemie*. *Angewandte Chemie*, 32(2), 234-238.
65. DeBakey, L. (1990, March). Journal peer reviewing. Anonymity or disclosure? *Archives of Ophthalmology*, 108(3), 345-349.
66. Dickerson, J. K. (1984, July/August). Guidelines for peer reviewers. *Nursing Outlook*, 32(4), 232.
67. Douglas-Wilson, I. (1977, April 14). Editorial Review: peerless pronouncements. *New England Journal of Medicine*, 296(15), 877.
68. Downs, F. S. (1979, July-August). My manuscript-myself. *Nursing Research*, 28(4), 197.
69. Downs, F. S. (1988, September-October). You and I. *Nursing Research*, 37(5), 260.
70. Drummond, A. (1993, September). Review: another obstacle to publication? *British Journal of Occupational Therapy*, 56(9), 319.
71. Dudley, H. A. F. (1989, March). Editorial process at the *British Journal of Surgery*. *British Journal of Surgery*, 76(3), 211-212.
72. Dunn, A. (1978, October 5). How to make the editor's life easier. *Nursing Times*, 74(40), 1635-1636.
73. Durlach, J. (1995). Editorial policy of *Magnesium Research*: general considerations on the quality criteria for biomedical papers and some complementary guidelines for the contributors of *Magnesium Research*. *Magnesium Research*, 8(3), 191-206.
74. Easson, W. M. (1979, August). Prompt review-early publication. *Journal of Clinical Psychiatry*, 40(8), 331.
75. Eldredge, J. D. (1997, October). Identifying peer-reviewed journals in clinical medicine. *Bulletin of the Medical Library Association*, 85(4), 418-422.
76. Evans, J. T., Nadjari, H. I., & Burchell, S. A. (1990, March 9). Quotational and reference accuracy in surgical journals. A continuing peer review problem. *JAMA*, 263(10), 1353-1354.
77. Eysenck, H. J. (1980). Editorial. *Personality and Individual Differences*, 1(1), 1-2.
78. Eysenck, H. J. (1989, March). Refereeing in psychology journals: a reply from Hans Eysenck. *Psychologist*, 2(3), 98-99.
79. Farndon, J. R., Murie, J. A., Johnson, C. D., Earnshaw, J. J., & Guillou, P. J. (1997, July). The referee process of *The British Journal of Surgery*. *British Journal of Surgery*, 84(7), 901-903.
80. Feinstein, A. R. (1986). Some ethical issues among editors, reviewers and readers. *Journal of Chronic Diseases*, 39(7), 491-493.
81. Feinstein, A. R. & Spitzer, W. O. (1983). Variance and dissent. *Journal of Chronic Diseases*, 36(4), 299.
82. Feinstein, A. R. & Spitzer, W. O. (1989). The peer-review process-and an acknowledgment of our peerless reviewers. *Journal of Clinical Epidemiology*, 42(1), 1-4.
83. Feinstein, A. R., & Spitzer, W. O. (1991). An expression of gratitude to the *Journal's* reviewers. *Journal of Clinical Epidemiology*, 44(1), 1-4.
84. Finifter, A. W. (1997, December). Report of the editor of the *American Political Science Review*, 1996-97. *PS*, 30(4), 783-791.
85. Fischer-Rasmussen, W. (1996). The scientific reviewers. *Acta Obstetrica et Gynecologica Scandinavica*, 75, 693-694.

86. Fitzpatrick, J. L. (1995, February). The making of a manuscript. *Applied Nursing Research*, 8(1), 1-2.
87. Fletcher, R. H. & Fletcher, S. W. (1993, April 15). Who's responsible? *Annals of Internal Medicine*, 118(8), 645-646.
88. Fletcher, R. H. & Fletcher, S. W. (1997). Evidence for the effectiveness of peer review. *Science and Engineering Ethics*, 3(1), 35-50.
89. Fletcher, S. W. (1991). Research agenda for medical journals. In S. Lock (Ed.), *The future of medical journals: in commemoration of 150 years of the British Medical Journal* (pp. 93-97). London: British Medical Journal.
90. Fletcher, S. W., & Fletcher, R. H. (1991, April 15). Early release of research results. *Annals of Internal Medicine*, 114(8), 698-700.
91. Fluck, R. R., Jr., & Hess, D. (1988, May). What happens to your manuscript after you send it to *Respiratory Care*? Peer review and all that. *Respiratory Care*, 33(5), 329.
92. Fondiller, S. H. (1994, March). Is nursing at risk? *Nursing & Health Care*, 15(3), 142-148.
93. Fraenkel-Conrat, H. (1974, March 1). Is anonymity necessary? *Nature*, 248, 8.
94. Franken, E. A., Jr. (1997, October). Peer review and *Academic Radiology*. *Academic Radiology*, 4(10), 663-664.
95. Friedman, D. P. (1995, April). Manuscript peer review at the *AJR*: facts, figures, and quality assessment. *American Journal of Roentgenology*, 164(4), 1007-1009.
96. Fulginiti, V. A. (1984, April). On the editorial process in the medical literature. *American Journal of Diseases of Children*, 138(4), 337-339.
97. Gardner, M. J. & Bond, J. (1990, March 9). An exploratory study of statistical assessment of papers published in the *British Medical Journal*. *JAMA*, 26(10), 1355-1357.
98. Garfunkel, J. M., Lawson, E. E., Hamrick, H. J., & Ulshen, M. H. (1990, March 9a). Effect of acceptance or rejection on the author's evaluation of peer review of manuscripts. *JAMA*, 263(10), 1376-1378.
99. Garfunkel, J. M., Ulshen, M. H., Hamrick, H. J., & Lawson, E. E. (1990, March 9b). Problems identified by secondary review of accepted manuscripts. *JAMA*, 263(10), 1369-1371.
100. Glanz, K., Axelson, M. L., & Brinberg, D. (1994, December). Peer review: indispensable or a crap shoot. *Journal of Nutrition Education*, 26(6), 258.
101. Glenn, N. D. (1978, January). Statement of the new editor. *Contemporary Sociology*, 7(1), 5-6.
102. Glenn, N. D. (1979, November). Accountability and the journal article review process. *Contemporary Sociology*, 8(6), 785-787.
103. Goldwyn, R. M. (1989, February). Peer review for publication. *Plastic and Reconstructive Surgery*, 83(2), 398-399.
104. Goodrich, D. W. (1945, December). An analysis of manuscripts received by the editors of the *American Sociological Review* from May 1, 1944 to September 1, 1945. *American Sociological Review* 10(6), 716-725.
105. Gordon, M. D. (1977). *Refereeing reconsidered: an examination of unwitting bias in scientific evaluation*. Paper presented at the First International Conference of Scientific Editors, Jerusalem.
106. Goudsmit, S. A. (1961, June 1). Editorial. *Physical Review* better, 6(11), 587-588.
107. Goudsmit, S. A. (1969, May). What happened to my paper? *Physics Today*, 22(5), 23-25.
108. Greenwald, A. G. (1976, January). An editorial. *Journal of Personality and Social Psychology*, 33(1), 1-7.
109. Gupta, A. P. (1996, January/April). The peer review process, multiple publications, and the overcrowded by-line: roles of editor, reviewer, and author. *International Journal of Insect Morphology and Embryology*, 25(112), 19-24.
110. Handsides, S. (1996, November). CDR Review's editorial process: a survey of papers published in 1995. *Communicable Disease Report*, 6(12), R176-8.
111. Hargens, L. L. (1990, March 9). Variations in journal peer review systems. Possible causes and consequences. *JAMA*, 263(10), 1348-1352.

112. Harter, S. P (1993, July). The peer review process. *Library Quarterly*, 63(3), v-vi.
113. Hendriek, C. (1976). Editorial comment. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 2, 207-208.
114. Hendrick, C. (1977, Winter). Editorial comment. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 3(1), 1-2.
115. Hepker, R. R. (1991, January). *Infection Control and Hospital Epidemiology*: the formal review process. *Infection Control and Hospital Epidemiology*, 12(1), 11-13.
116. Hernon, P, Smith, A., & Croxen, M. B. (1993, July). Publications in *College & Research Libraries*: accepted rejected, and published papers, 1980-1991. *College and Research Libraries*, 54(4), 303-321.
117. Hess, E. L. (1975, September). Effects of the review process. *IEEE Transactions on Professional Communication*, PC-18(3), 196-199.
118. Hoffband, B. I. (1990, February). Conversation piece: the medical journal editor. *Post-graduate Medical Journal*, 66(772), 153-154.
119. Hollender, M. H. (1983, July 8). The 51st landmark article. *JAMA*, 250(2), 228-229.
120. Hopps, J. G. (1989, January). Peer review: A trust, not a vault. *Social Work*, 34(1), 3-4.
121. Humphreys, R. P., Reigel, D. H., & Epstein, F. J. (1995, May). The editor's labours: separating the wheat from the chaff. *Pediatric Neurosurgery*, 22(5), 23-27.
122. Hunt, E. (1971, March). Psychological publications. *American Psychologist*, 26(3), 311.
123. Huth, E. J. (1982). Our thanks to our 'consultants'. *Annals of Internal Medicine*, 96(1), 119.
124. Ingelfinger, F. J. (1970, August 28). Medical literature: The campus without tumult. *Science*, 169(3948), 831-837.
125. Ingelfinger, F. J. (1972, December 21). Season's greetings. *New England Journal of Medicine*, 287(25), 1301.
126. Ingelfinger, F. J. (1974, May). Peer review in biomedical publication. *American Journal of Medicine*, 56(5), 686-692.
127. Ingelfinger, F. J. (1975, December 25). Charity and peer review in publication. *New England Journal of Medicine*, 293(26), 1371-1372.
128. Ingelfinger, F. J. (1977, June 30). The *New England Journal of Medicine*: Editor's report, 1967-77. *New England Journal of Medicine*, 296(26), 1530-1535.
129. International Committee of Medical Journal Editors. (1978, May 20). Uniform requirements for manuscripts submitted to biomedical journals. *British Medical Journal*, 1(6123), 1334-1336.
130. International Committee of Medical Journal Editors. (1992, June 15). Statements on electronic publication and on peer-reviewed journals. *Annals of Internal Medicine*, 116(12 pt 1), 1030.
131. International Committee of Medical Journal Editors. (1997, January 15). Uniform requirements for manuscripts submitted to biomedical journals. *Canadian Medical Association Journal*, 156(2), 270-277.
132. Jackson, J. M., & Latane, B. (1978, July). On the displacement of authors by editors. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 4(3), 381-382.
133. Jacobsen, E. (1980). Authors, reviewers, and editors. *Psychopharmacology*, 71, 111-115.
134. Johnson, M. (1996). On refereeing journal articles. *Nurse Education Today*, 16, 161-162.
135. Jones, C. (1977, Fall). Report of the managing editor of the *American Political Science Review*, 1976-77. *PS*, 10(4), 448-453.
136. Juhasz, S., Calvert, E., Jackson, T., Kronick, D. A., & Shipman, J. (1975, September). Acceptance and rejection of manuscripts. *IEEE Transactions on Professional Communication*, 18(3), 177-185.
137. Kaplan, H. B. (1982, March). *Journal of Health & Social Behavior*. *ASA Footnotes*, 10, 11-12.
138. Keller, M. (1977). *Editorial judgment in scientific periodicals*. Paper presented at the First International Conference of Scientific Editors, Jerusalem.
139. Kerckhoff, A. C. (1982, March). Sociology of Education. *ASA Footnotes*, 10, 11-12.

140. King, R. B. (1994). Editorial aspects of the *Journal of Organometallic Chemistry*. in R. A. Weeks & D. L. Kinser (Eds.), *Editing the refereed scientific journal* (pp. 54-66). New York: IEEE Press.
141. Kirk, S. A. (1993, June). The puzzles of peer perusal. *Social Work Research and Abstracts*, 29(2), 3-4.
142. Knox, F. G. (1981, January). No unanimity about anonymity. *Journal of Laboratory and Clinical Medicine*, 97(1), 1-3.
143. Kochen, M. & Perkel, B. (1977). *Improving referee-selection and manuscript evaluation*. Paper presented at the First International Congress on Scientific Editors, Dordrecht, Holland.
144. Kole, L. A. (1989, May/June). Between hammer and anvil. *Journal of the American Academy of Physician Assistants*, 2(3), 162-163.
145. Kornetsky, C. (1975). Thoughts of an ex-editor. *Psychopharmacologia*, 42, 1-4.
146. Koshland, D. E. (1985, January 18). An editor's quest (II). *Science*, 227(4684), 249.
147. Kraft, D. H. (1987, March). The peer review process for the *Journal of the American Society for Information Science (JASIS)*. *Journal of the American Society for Information Science*, 38(2), 81-82.
148. Kronick, D. A. (1990, March 9). Peer review in the 18th-century scientific journal. *JAMA*, 263(10), 1321-1322.
149. LaFollette, M. C. (1983, Fall). On fairness and peer review. *Science, Technology & Human Values*, 8(4), 3-5.
150. Lavelle, J. (1966, November). Facts of journal publishing, IV. *Publications of the Modern Language Association of America*, 81(6), 3-12.
151. Lazarus, D. (1980, November 10). Authors, editors and referees. *Physical Review Letters*, 45(19), 1527-1528.
152. Lehr, J. H. (1991a, March/April). The peer review system according to *Ground Water*. *Ground Water*, 29(2), 167-168.
153. Lehr, J. H. (1991b, May/June). More on the peer review process according to *Ground Water*. *Ground Water*, 29, 327-330.
154. Lewis, E. P. (1980, April). A peerless publication. *Nursing Outlook*, 28, 225-226.
155. Lichter, P. R. (1990, December). Journal accountability. *Ophthalmology*, 97(12), 1581-1582.
156. Lin, N., Garvey, W. D., & Nelson, C. E. (1970, February). Publication fate of material presented at an annual ASA meeting: Two years after the meeting. *American Sociologist*, 5(1), 22-25.
157. Litt, I. F. (1990, July). Blind review: why not? *Journal of Adolescent Health Care*, 11(4), 287.
158. Livingston, W. S. (1971, February). Editorial note. *Journal of Politics*, 33 (1), v-viii.
159. Lock, S. (1976, November 6). How editors survive. *British Medical Journal*, 2(6044), 1118-1119.
160. Lock, S. (1985). *A difficult balance. Editorial peer reviewed in medicine*. Philadelphia: ISI Press.
161. Lock, S. (1990, March 9). What do peer reviewers do? *JAMA*, 263(10), 1341-1343.
162. Lock, S. (1991). As things really were? In S. Lock (Ed.), *The future of medical journals: in commemoration of 150 years of the British Medical Journal* (pp. 21-35). London: British Medical Journal.
163. Lock, S. (1992). Journalology: evolution of medical journal and some current problems. *Journal of Internal Medicine*, 232, 199-205.
164. Lock, S. (1993). *Quality assurance in medical publication*. Paper presented at The Royal Society of Edinburgh, Edinburgh.
165. Lundberg, G. D. (1984, February 10). Appreciation to our peer reviewers. *JAMA*, 251(6), 758.
166. Lundberg, G. D. (1985, March 8). Thanks to our 1984 peer reviewers/referees. *JAMA*, 253(10), 1446-1451.
167. Lundberg, G. D. & Carney, M. J. (1986, June 20). Peer review at *JAMA*. *JAMA*, 255(23), 3286.

168. Lundberg, G. D. & Williams, E. S. (1991, March 6). The quality of a medical article. Thank you to our 1990 peer reviewers. *JAMA*, 265(9), 1161-1162.
169. Manske, P. R. (1997, September). A review of peer review. *Journal of Hand Surgery*, 22A(5), 767-771.
170. Mauer, A. M. (1985). Editorial review policies for manuscripts. *Medical and Pediatric Oncology*, 13, 113.
171. McCartney, J. L. (1973a, Spring). Selecting reviewers. *Sociological Quarterly*, 14(2), 287-288.
172. McCarmey, J. L. (1973b). Manuscript reviewing. *Sociological Quarterly*, 14(3), 290, 440-446.
173. McCartney, J. L. (1973c, Winter). Preparing manuscripts. *Sociological Quarterly*, 14, 2, 144.
174. McCartney, J. L. (1976, August). Confronting the journal publication crisis: a proposal for a council of social science editors. *American Sociologist*, 11(3), 144-152.
175. McDuffie, F. C. (1978, January). A progress report. *Journal of Laboratory and Clinical Medicine*, 91(1), 1-2.
176. McNutt, R. A., Evans, A. T., Fletcher, R. H., & Fletcher, S. W. (1990, March 9). The effects of blinding on the quality of review. *JAMA*, 263(10), 1371-1376.
177. Meadow, C. T. (1980, September). On refereeing of JASIS papers. *Journal of the American Society for Information Science*, 31(5), 307-308.
178. Meakins, J. L. (1996, June). The review process. *Canadian Journal of Surgery*, 39(3), 180.
179. Meyer, C. H. (1983, January-February). Responsibility in publishing. *Social Work*, 28(1), 3.
180. Miller, A. C. & Serzan, S. L. (1984, November/December). Criteria for identifying a refereed journal. *Journal of Higher Education*, 55(6), 673-699.
181. Moossy, J., & Moossy, Y. R. (1985, May). Anonymous authors, anonymous referees: an editorial exploration. *Journal of Neuropathology and Experimental Neurology*, 44(3), 225-228.
182. Morgan, P. P. (1981, March 15). Author, editor and reviewer: how manuscripts become journal articles. *Canadian Medical Association Journal*, 124(6), 664-666.
183. Morgan, P. P. (1984, November 1). Anonymity in medical journals. *Canadian Medical Association Journal*, 131(9), 1007-1008.
184. Morse, J. M. (1996, May). Revise and resubmit: responding to reviewers' reports. *Qualitative Health Research*, 6(2), 149-151.
185. Murphy, T. M., & Utts, J. M. (1994, November). A retrospective analysis of peer review at *Physiologia Plantarum*. *Physiologia Plantarum*, 92(3), 535-542.
186. J. F. (1974, January). On assuming the editorship of the American Review of Respiratory Disease. *American Review of Respiratory Disease*, 109(1), 1-3.
187. Murray, J. F. (1975). Progress report. *American Review of Respiratory Disease*, 111(11), 1-3.
188. Nelson, W. E. (1982, July). The first 50 years of the *Journal of Pediatrics*. *Journal of Pediatrics*, 101(1), 1-4.
189. Neuhauser, D. (1997, April). Peer review and the research commons. *Medical Care*, 35(4), 301-302.
190. Newell, F. W. (1990, February 15). Peer review. *American Journal of ophthalmology*, 109(2), 221-223.
191. Nichol, H. (1993, June). Manuscripts: from peer review to your review. *Beta Release*, 17(2), 8.
192. Northridge, M. E. & Susser, M. (1994, May). The paper route for submissions to the journal. *American Journal of Public Health*, 84(5), 717-718.
193. Parker, G., Barnett, B., Holmes, S., & Manicavasagar, V. (1984, March). Publishing in the parish. *Australian and New Zealand Journal of Psychiatry*, 18(1), 78-85.
194. Parmley, W. W. (1995, May). Peer review or poor review? *Journal of the American College of Cardiology*, 25(6), 1470-1471.

195. Pasternack, S. (1960, February 1). Editorial. *Physical Review Letters*, 4(3), 109-10.
196. Pasternack, S. (1966, May). Is journal publication obsolescent? *Physics Today*, 19(5), 38-43.
197. Patterson, K. & Bailar, J. C. (1985). A review of journal peer review. In K. S. Warren (Ed.), *Selectivity of information systems: Survival of the fittest* (pp. 64-82). New York: Praeger.
198. Perlman, M. (1974, May). Report of the managing editor *Journal of Economic Literature*. *American Economic Review*, 64(2), 483-487.
199. Petruzzzi, J. M. (1976, September). Peer review in *Analytical Chemistry*. *Analytical Chemistry*, 48(11), 875A.
200. Pettigrew, K. E. & Nicholls, P. T. (1994). Publication patterns of LIS faculty from 1982-92: effects of doctoral programs. *Library and Information Science Research*, 16, 139-156.
201. Pigg, R. M. (1987, January). Comments on the Journal peer review system. *Journal of School Health*, 57(1), 5-7.
202. Pitkin, R. M. (1993). Referees: their roles, rights, and responsibilities. *Obstetrics and Gynecology*, 82, 464.
203. Pitkin, R. M. (1993, August). The peer-review system. *Obstetrics and Gynecology*, 82(2), 304-305.
204. Pitkin, R. M. (1995, May). Blinded manuscript review: an idea whose time has come? *Obstetrics and Gynecology*, 85(5, Part 1).
205. Porter, J. R (1963, September 13). Challenges to editors of scientific journals. *Science*, 141(3584), 1014-1017.
206. Pountney, M. (1996, December). Blinded reviewing. *Developmental Medicine and Child Neurology*; 38, 1059-1060.
207. Puetz, B. E. (1995, May/June). The *GNJ* review process. *Gastroenterology Nursing*, 18(3), 85-86.
208. Reid, G. C. (1974, May 17). Referees in print. *Nature*, 249(5454), 206.
209. Relman, A. S. (1980, July 31). News reports of medical meetings: how reliable are abstracts? *New England Journal of Medicine*, 303(5), 277-278.
210. Relman, A. S. (1981, October 1). The Ingelfinger rule. *New England Journal of Medicine*, 305(14), 824-826.
211. Relman, A. S. (1989, September 21). The Journal's peer-review process. *New England Journal of Medicine*, 321(12), 837-839.
212. Relman, A. S. (1990, November). Peer review in scientific journals-what good is it? *West Journal of Medicine*, 153, 520-522.
213. Relman, A. S., Rennie, D., & Angell, M. (1980, December 25). Greetings - with regrets. *New England Journal of Medicine*, 303(26), 1527-1528.
214. Rennie, D. (1990, March 9). Editorial peer review in biomedical publication. *JAMA*, 263(10), 1317.
215. Roberts, L. (1991, January 18). The rush to publish. *Science*, 251, 260-263.
216. Roberts, W. C. (1987, April). Reviews of classic books and ineptness of reviewers: lessons for judges of medical manuscripts. *American Journal of Cardiology*, 59(8), 922-923.
217. Roe, I. L. (1978, May). Peer review. *American Journal of Medical Technology*, 44(5), 365.
218. Rothstein, J. M. (1991, February). Peer review. *Physical Therapy*, 71(2), 88-89.
219. Rourke, B. P., & Costa, L. (1979). Editorial policy II. *Journal of Clinical Neuropsychology*, 1(2), 93-95.
220. Saidman, L. J. (1995, July). What I have learned from 9 years and 9,000 papers. *Anesthesiology*; 83(1), 191-197.
221. Saracevic, T. (1985). Changing of the guard-editorial policies of information processing and management. *Information Processing & Management*, 21(1), 1-3.
222. Saracevic, T. (1986). The refereeing process at *Information Processing & Management*. *Information Processing & Management*, 22(1), 1-3.

223. Saxen, E. A. (1976; March 15). International Journal of Cancer-a ten-year report of the editor-in-chief. *International Journal of Cancer*, 17(3), 289-291.
224. Schauder, D. (1994). Electronic publishing of professional articles: attitudes of academics and implications for the scholarly communication industry. *Journal of the American Society for Information Science*, 45(2), 73-100.
225. Schmidt, C. F. (1958). On changing editors. *Circulation Research*, 6(1), 1-3.
226. Schorr, T. M. (1979, October). Peer review and the AJN. *American Journal of Nursing*, 79(10), 1731.
227. Schwartz, B. & Dubin, S. C. (1978, April). Manuscript queues and editorial organization. *Scholarly Publishing*, 9(3), 253-259.
228. Schwartz, C. A. (1994, March). Scholarly communication as a loosely coupled system: reassessing prospects for structural reform. *College and Research Libraries*, 55(2), 101-114.
229. Seeman, M. (1966, November). Report of the editor of *Sociometry: American Sociologist*, 1(5), 284-285.
230. Service, F. J. (1983, March-April). Manuscript review. *Diabetes Care*, 6(2), 208-209.
231. Shah, M. A. (1981, January/February). Yes! *JNM* is a refereed journal. *Journal of Nurse Midwifery*, 26(1), 3.
232. Shah, M. A. (1988, March/April). Who referees the referees? A dilemma for peer reviewed journals. *Journal of Nurse Midwifery*, 33(2), 55-56.
233. Shiffrin, R. M. (1980, July). Editorial. *Journal of Experimental Psychology: Human Learning and Memory*, 6(4), 439-440.
234. Siegelman, S. S. (1988, February). Guidelines for reviewers of *Radiology*. *Radiology*, 166(2), 360.
235. Simonsen, R. J. (1996). Peer review-it should mean something. *Quintessence International*, 27(8), 509.
236. Sly, R. M. (1989, August). Contribution of peer review to scientific progress. *Annals of Allergy*, 63(2), 85.
237. Sly, R. M. (1990, October). Blinding reviewers improves peer review. *Annals of Allergy*, 65(4), 243.
238. Sly, R. M. (1991, January). How to review a scientific manuscript. *Annals of Allergy*, 66(1), 3.
239. Smith, B. K. (1993, Winter). The journal article-conception to publication. *Art Documentation*, 12(4), 159-162.
240. Smith, R. (1982, October 30). Steaming up windows and refereeing medical papers. *British Medical Journal*, 285, 1259-1261.
241. Smith, R. (1993, January 2). Auditing *BMJ* decision making. *British Medical Journal*, 306(6869), 3-4.
242. Soffer, A. (1968, November). Alienated readers and frustrated editors. *Diseases of Chest*, 54(5), 3.
243. Soffer, A. (1978, February). The open editorial office. *Chest*, 73(2), 125.
244. Soffer, A. (1979, March). Identification of reviewers; a statement of policy. *Chest*, 75(3), 295-296.
245. Speck, B. W. (1993). *Publication peer review; an annotated bibliography* (Vol. 7). Westport, Connecticut: Greenwood Press.
246. Spodick, D. H. (1981, August). The peer review system and the editor's correspondence. *Archives of Internal Medicine*, 141(9), 1121.
247. Squires, B. P. (1987, July 1). Reviewing and editing: a shared responsibility. *Canadian Medical Association Journal*, 137(1), 16.
248. Squires, B. P. (1989, May 1a). Authors' rights I. Knowing what to expect from *CMAJ*. *Canadian Medical Association Journal*, 140(9), 1003.
249. Squires, B. P. (1989, May 1b). Authors' rights: I, knowing what to expect from the *CMAJ*. *Canadian Medical Association Journal*, 140(7), 1003.
250. Squires, B. P. (1989, July 1c). Biomedical manuscripts: what editors want from authors and peer reviewers. *Canadian Medical Association Journal*, 141(1), 17-19.

251. Squires, B. P. (1989, August 1d). Biomedical review articles: what editors want from authors and peer reviewers. *Canadian Medical Association Journal*, 141(3), 195-197.
252. Squires, B. P. (1989, October 1e). Editorials and platform articles: What editors want from authors and peer reviewers. *Canadian Medical Association Journal*, 141, 666-667.
253. Squires, B. P. (1995, June 1). A global network for medical journal editors. *Canadian Medical Association Journal*, 152(11), 1757-1759.
254. Stern, P. N. (1996, May-June). Putting the manuscript to bed: operationalizing the process. *Health Care for Women international*, 17(3), v-vii.
255. Stieg, M. F. (1983, February). Refereeing and the editorial process: the AHR and Webb. *Scholarly Publishing*, 14(2), 99-122.
256. Stull, G. R. (1989, April). Peer-review process is key to quality publication. *Ceramic Bulletin*, 68(4), 850-852.
257. Sussmann, L. (1966, November). Report of the editor of *Sociology of Education*. *American Sociologist*, 1(5), 284.
258. Swanson, E. A. & McCloskey, J. (1982, October). The manuscript review process of nursing journals. *Image*, 14(3), 72-76.
259. Talbott, J. H. (1969, July 28). Editorial responsibilities- editorial procedures. *JAMA*, 209(4), 552.
260. Talley, C. R. (1996, January 15). Selecting material for publication in *AJHP*. *American Journal of Health-System Pharmacy*, 53, 133-134.
261. Tregoning, S. (1993). Editorial. *Contemporary Nurse*, 2(3), 101.
262. Trigg, G. L. (1979, September 3). Communicating with authors. *Physical Review Letters*, 43(10), 651-652.
263. Vatner, S. F., Berk, B. C., Leinwand, L. A., Libby, P., Schwartz, K., & Strauss, H. C. (1996). A second term for the editors, status and goals for review process. *Circulation Research*, 79, 1-3.
264. Waeckerle, J. F. (1996, January). State of the Journal. *Annals of Emergency Medicine*, 27(1), 73-74.
265. Waeckerle, J. F. & Callahan, M. L. (1996, July). Medical Journals and the science of peer review: raising the standard. *Annals of Emergency Medicine*, 28(1), 75-77.
266. Warren, R. (1973, May). Authors and editors meet. *Archives of Surgery*, 106(3), 360-362.
267. Weeks, R. A. & Kinser, D. L. (Eds.). (1994). *Editing the refereed scientific journal*. New York: IEEE Press.
268. Weick, K. E. (1983, June). From the editor, ASQ statistics. *Administrative Science Quarterly*, 28(2), 299.
269. Weiss-Lambrou, R. (1991, October). Peer review and journal publication. *Canadian Journal of Occupational Therapy*, 58(4), 167-170.
270. Weller, A. C. (1990a, March 9). Editorial peer review in U.S. medical journals. *JAMA*, 263(10), 1344-1347.
271. Weller, A. C. (1990b, July). Editorial peer review: methodology and data collection. *Bulletin of the Medical Library Association*, 78(3), 258-270.
272. Wessely, S. (1996). What do we know about peer review? *Psychological Methods*, 26, 883-886.
273. White, M. C. (1993, December). The peer review process of the *Journal*. *American Journal of Infection Control*, 21(6), 279-282.
274. Williams, E. S. & Lundberg, G. D. (1996, March 13). Information for readers, the JAMA 1995 editorial peer review audit. *JAMA*, 275(10), 804.
275. Wilson, J. (1974, October). The Journal of Clinical Investigation 1974. *Journal of Clinical Investigation*, 54(4), xv-xvii.
276. Winland, R. D. (1997, January). *General Dentistry's* peer review process. *General Dentistry*, 45(1), 6.
277. Wise, P. S. Y. (1995, November/December). Giving thanks. *Journal of Continuing Education in Nursing*, 26(6), 243-244.

278. Yankauer, A. (1977, February). Editor's report. *American Journal of Public Health*, 67(2), 136-137.
279. Yankauer, A. (1978, March). Editor's report. *American Journal of Public Health*, 68(3), 220-221
280. Yankauer, A. (1979, March). Editor's report: peer review. *American Journal of Public Health*, 69(3), 222-223.
281. Yankauer, A. (1982, March). Editor's report-peer review again. *American Journal of Public Health*, 72(3), 239-240.
282. Yankauer, A. (1983, March). Editor's report: LPU, the nation's health and other matters. *American Journal of Public Health*, 73(3), 247.
283. Yankauer, A. (1984, March). 1983: Editor's report. *American Journal of Public Health*, 74(3), 207-208
284. Yankauer, A. (1986, July). Then and now, the *American Journal of Public Health*, 1911-85. *American Journal of Public Health*, 76(7), 809-815.
285. Yankauer, A. (1987, March). Editor's report-on decisions and authorships. *American Journal of Public Health*, 77(3), 271-272.
286. Yankauer, A. (1989, April). Editor's annual report-manuscript requirements. *American Journal of Public Health*, 79(4), 413-414.
287. Yankauer, A. (1990, April). Editor's report-scientific misconduct and the responsibility of journal editors. *American Journal of Public Health*, 80(4), 399-400.
288. Yankauer, A. (1990, March 9). Who are the reviewers and how much do they review? *JAMA*, 263(10), 1338-1340.
289. Zanna, M. (1992, April). My life as a dog (I mean editor). *Personality and Social Psychology Bulletin*, 18(4), 485-488.
290. Zetterman, R. K. (1996, December). Editorial review and the *American Journal of Gastroenterology*. *American Journal of Gastroenterology*, 91(12), 2459-2460.
291. Ziman, J. M. (1968). *Public knowledge: an essay concerning the social development of science*. London: Cambridge University Press.
292. Zuckerman, H. & Merton, R. K. (1971, January). Patterns of evaluation in science: institutionalization, structure and functions of the referee system. *Minerva*, 9(1), 66-100.

فصل دوم

رد دستنوشته

ما همه از شکست‌هایمان درس می‌گیریم.

[۴۷: ص ۳]

یک فرض اساسی در اکثر متون مرتبط با همترازخوانی دبیرانه این است که مهم‌ترین مجلات یک حوزه یا رشته، بیش‌ترین دستنوشته‌ها را دریافت می‌کنند. بنابراین و به موجب این اندیشه، مجلاتی که بیش‌ترین دستنوشته‌ها را دریافت می‌کنند می‌توانند گزینشی‌ترین مجلات باشند، بیش‌ترین دستنوشته‌ها را رد کنند، و در نتیجه مهم‌ترین مطالب یک حوزه را منتشر نمایند. آیا داده‌های حاصل از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی کیفیت مجله و نرخ ردشده‌ی دستنوشته‌ها این فرض را تأیید می‌کنند؟ در این فصل، مطالعات انجام‌شده درباره‌ی دستنوشته‌های ردشده و نرخ ردشده‌ی در مجله، به منظور تعیین اثر آن‌ها بر فرایند ارتباط علمی و انتشار مطالب با کیفیت، بررسی می‌شوند.

دستنوشته‌ی ردشده ضمن اثرگذاری بر پیکره‌ی دانش علمی ممکن است تأثیر عمیقی نیز بر مؤلف داشته باشد. «گاروی» و همکارانش چندین مطالعه را در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ بر روی ارتباطات علمی در علوم مهندسی، اجتماعی و فیزیکی انجام دادند. آنان در تحقیقات خود فرایند «پژوهش - تا - نشر» را در مورد بیش از ۱۲۰۰۰ دانشمند پیگیری کردند. یکی از یافته‌های جالب‌تر آنان این بود که یک دستنوشته‌ی ردشده ممکن است مسیر حرفه‌ای مؤلف را تغییر دهد. آنان دریافتند که حدود یک‌سوم از مؤلفانی که ردشدن دستنوشته‌ی خود را تجربه کرده‌اند در کم‌تر از یک سال، «حوزه‌ی اصلی مقاله‌شان را کنار گذاشته‌اند» [۵۲: ص ۲۱۴]. به‌علاوه، کسانی که پژوهش در همان حوزه‌ی قبلی را ادامه دادند نتوانستند به اندازه‌ی کسانی که ردشده‌ی مشابهی را تجربه نکرده بودند پیشرفت کنند. آیا دستنوشته‌هایی که امروزه رد می‌شوند هنوز اثر مشابهی بر مؤلفان دارند؟ آیا اثر واقعاً از نظر علمی ناقص، بی‌اهمیت، یا فاقد گیرایی و در نتیجه، برای انتشار در متون علمی نامناسب بوده و به همین دلیل و به درستی ردشده؟ آیا این دستنوشته‌های ردشده دیگر به هیچ‌وجه وارد متون علمی نشده‌اند؟

اولین مطالعه درباره‌ی نرخ رشدگی در یک مجله، در حوزه‌ی جامعه‌شناسی صورت گرفت. در طول چند ماه در سال ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵، «گودریچ» به تحلیل دستنوشته‌های دریافت‌شده توسط مجله‌ی «امریکن سوسیولوژیکال ریویو» پرداخت [۵۵]. وی گزارش داد که در این مدت، این مجله ۳۷/۵ درصد از دستنوشته‌های دریافتی‌اش را رد کرده است. در این مطالعه‌ی قدیمی از اصطلاح «همترازخوانی» استفاده نشد، اما مؤلف «مسئولیت دبیرانه در گزینش نهایی از میان دستنوشته‌ها به میزان حدود ۶۰ درصد برای نشر» را مورد بحث قرار داد [ص ۷۲۰]. یک‌سوم دستنوشته‌های پذیرفته‌شده، مقالاتی بودند که در نشست سالانه‌ی «مجمع جامعه‌شناختی امریکا» ارائه شده بودند، و مؤلفانی که عضو «مجمع» بودند بخت بسیار بیشتری برای پذیرش مقاله‌شان داشتند. دلیل این امر، به روشنی بیان شده بود: به نظر «گودریچ» کسانی که عضو «مجمع» نبودند به احتمال زیاد «مقولات حاشیه‌ای موضوعات اصلی حوزه‌ی جامعه‌شناسی، یا برداشتی ابتدایی از مطالب جامعه‌شناختی را منعکس می‌کردند» [ص ۷۲۵]. یک معیار برای پذیرش یک دستنوشته «ربط موضوع اصلی به حوزه‌ی جامعه‌شناسی» و معیار «پیشنهادی» دیگر «عضویت مؤلف در مجمع جامعه‌شناختی امریکا» بود [ص ۷۲۰]. «گودریچ» پذیرفت که «دستنوشته‌های مؤلفانی که انتساب آنان به مؤسسات بزرگ مشخص است، بسیار بیش‌تر از مطالب مؤلفان وابسته به دیگر نهادها پذیرفته می‌شوند» [ص ۷۲۴]، و در عین حال تأکید کرد که این وضع، تعمدی نیست: «برای پذیرش تعداد بیش از حد دستنوشته‌های افراد وابسته به مؤسسات مشهور، یا رد کردن دستنوشته‌های افرادی که در مؤسسات آموزشی فعالیت ندارند، هیچ اقدام بخصوصی از جانب دبیران صورت نمی‌گیرد» [ص ۷۲۵].

«گودریچ» اشاره‌ای به بررسی «بی‌نام» نکرد، بنابراین می‌توان چنین فرض کرد که دبیران بررسی‌کننده، مؤلفان را می‌شناخته‌اند، و می‌دانسته‌اند که آیا عضو «انجمن جامعه‌شناختی امریکا» هستند، وابسته به یک مؤسسه‌ی آموزشی بزرگ هستند، یا این که اثرشان را در نشست سالانه‌ی انجمن ارائه کرده‌اند یا خیر. این داده‌ها بخصوص از این نظر جالب بودند که به احتمال جانب‌داری از مؤلفان یا مؤسسات مشهور اشاره می‌کردند. مطالعه‌ی «گودریچ»، که حاکی از اطمینان به بی‌طرفی همراه با تمایل به پذیرش دستنوشته‌های اعضای «مجمع» بود، یکی از دشواری‌ای موجود در تحلیل نرخ رشدگی را نشان می‌دهد. البته ممکن است کسی چنین فرض کند که اهمیت دستنوشته‌های رد شده از دستنوشته‌های پذیرفته‌شده کم‌تر بوده است. اما بناگزی این سؤال مطرح می‌شود که چگونه آثار ترکیبی ناشی از اعتبار مؤلف، شهرت مؤسسه، و عضویت در «مجمع» بر تصمیم‌گیری برای منتشر کردن یا نکردن یک اثر خاص نافذ بوده‌اند. فصل هفتم بر وجود سوگیری احتمالی در فرایند بررسی متمرکز است، آن نوعی از سوگیری که ممکن است به رد شدن یک دستنوشته بنابه دلایلی سوای استحقاق آن، منجر شود.

مجلات پزشکی و رسانه‌های خبری

یکی از دلایل رد شدن مطالب در برخی مجلات جامعه‌ی پزشکی، دلیلی است که به سببستگی‌های پژوهشی آن‌ها ربطی ندارد. در سال ۱۹۶۹، «فرانتس اینگل‌فینگر» که در آن زمان دبیر «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» بود، خط‌مشی را اتخاذ کرد که به موجب آن، اگر مطالعه‌ای برای اولین بار در رسانه‌های خبری یا در مجله‌ای کم‌شمارگان منعکس شده بود، به‌هیچ‌روی آن را منتشر نکند [۶۸]. در این میان، دو استثنا وجود داشت: چکیده‌هایی که به عنوان بخشی از یک نشست علمی منتشر می‌شوند، و گزارش‌های مطبوعاتی حاصل از سخنرانی در یک نشست. «اینگل‌فینگر» این عمل را از زمانی در پیش گرفت که دستنوشته‌ای که در یک مجله‌ی کم‌شمارگان منتشر شده بود به دستش رسید. وی خوانندگان را به سرفصله‌ی «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» احاله داد که آشکارا اعلام می‌کرد: «مقالات، با این تصور که فقط برای نشر در این مجله ارائه شده‌اند، برای بررسی پذیرفته می‌شوند» [ص ۶۷۶]. این خط‌مشی متعاقباً به نام «قاعده‌ی اینگل‌فینگر» شناخته شد و به موضوع بحث و مجادله تبدیل گردید. «گروس» اعلام کرد که خط‌مشی «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» بر «گزارش‌های پزشکی از پژوهش‌های بالینی اثر منفی خواهد داشت» [ص ۶۰: ۳۷۵]. «دوارد هات» دبیر «سالنامه‌ی پزشکی داخلی»، که مخالف قاعده‌ی «اینگل‌فینگر» بود و هرگز آن قاعده را در مورد این سالنامه اعمال نمی‌کرد، اعلام نمود که «مؤلفان باید آزاد باشند که یافته‌های مهم و جدید را قبل از این که در مجلات به چاپ برسند، با خبرنگاران مطرح کنند» [ص ۶۷: ۵۶۰]. «آرنولد رلمان» وقتی به عنوان سردبیر «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» منصوب شد، به مطالعه‌ای استناد کرد که نشان می‌داد «تنها نیمی از یک گروه از مقالات کاردیولوژی - که به صورت بی‌ترتیب گزینش شده و در یک نشست علمی ملی ارائه گردیده (و به شکل چکیده منتشر شده بودند) - به صورت مقاله‌ی متن کامل در مجلاتی که مورد هم‌ترازخوانی قرار می‌گرفتند به چاپ رسیدند» [ص ۱۰۳: ۲۷۸]، و بر این مبنا به حمایت از قاعده‌ی «اینگل‌فینگر» ادامه داد. «رلمان» مدعی بود که مقالات ارائه‌شده در نشست‌های علمی، اغلب گزارش یافته‌های جدید هستند. خود نشست‌ها سخنگاهی را برای بحث و مناظره‌ی بیش‌تر فراهم می‌کنند و در نتیجه، نباید بدون حصول مزایای مترتب بر یک فرایند رسمی هم‌ترازخوانی، آن‌ها را آماده‌ی ارائه به عموم دانست. اما احتمال گزارش نتایج مطالعات به عموم مردم وجود دارد، چرا که اصحاب رسانه‌ها در کنفرانس‌های علمی و پزشکی نیز شرکت می‌کنند. «رلمان» معتقد بود که خود مجامع باید در امر تشویق اصحاب رسانه‌ها به نشر یافته‌های اولیه، محتاط باشند. اظهار نظر «رلمان»، دبیران «جاما» را به این اظهار تأسف و ادا داشت که «ظاهراً دکتر «رلمان» می‌خواهد انجمن‌های پزشکی و جراحی و نهادهای دولتی را وادارد که درهایشان را به روی مطبوعات ببندند» [ص ۸۶: ۳۷۴].

«رلمان» سال بعد در یک سرمقاله، به خوانندگان و مؤلفان اطمینان داد که دبیران مجله‌ی او همیشه «مطالب ارائه‌شده در نشست‌های علمی آزاد را به مثابه قلمرو عمومی دانسته‌اند و هرگز دستنوشته‌ای را فقط به دلیل ارائه در یک نشست و سپس انعکاس آن در مطبوعات، رد نکرده‌اند» [۱۰۴: ص ۸۲۴]. وی دو سال بعد، در سرمقاله‌ای دیگر به این موضوع پرداخت و به مؤلفان گفت که «آنان آزادند یافته‌های جدید و مهم را قبل از به چاپ رسیدن در مجلات، با گزارشگران مطرح کنند، و ما هرگز محدودیت‌هایی را که عموماً به نام «قاعده‌ی اینگل‌فینگر» شناخته می‌شوند بر مؤلفان تحمیل نکرده‌ایم [۱۹۸۳: ص ۵۶۰].

«رلمان» بار دیگر در سال ۱۹۸۸، با پاسخ دادن به چند سؤال درباره‌ی «قاعده‌ی اینگل‌فینگر» مجدداً به این موضوع پرداخت: خیر، اگر سخنرانی به صورت کامل منتشر شده باشد، «مجله» همان مطلب را منتشر نخواهد کرد؛ بله، سخنرانان می‌توانند بعد از سخنرانی خود با گزارشگران صحبت کنند؛ اما نه، وقتی دستنوشته‌ای پذیرفته شد مؤلفان نمی‌توانند جزئیات یافته‌ها را با گزارشگران مطرح نمایند [۱۰۵]. به همین ترتیب، دبیران مجلات «انجمن پزشکی امریکا» (ای‌ام‌ای) خط‌مشی داشتند که به موجب آن «وقتی دستنوشته‌ای که دریافت کرده‌ایم تحت هم‌ترازخوانی قرار دارد، دبیران «ای‌ام‌ای» ترجیح می‌دهند که - مگر از طریق سخنرانی در نشست‌های علمی - تا زمان چاپ مقاله، اطلاعات آن برای عموم منتشر نشود [۸۴: ص ۴۰۰].

دبیران «سالنامه‌ی پزشکی داخلی» معتقد بودند که قاعده‌ی «اینگل‌فینگر» هم از پزشکان و هم از بیماران حمایت می‌کند؛ و در سال ۱۹۹۱، بر خلاف «هو» (دبیر سالنامه در سال ۱۹۸۳) معتقد بودند که «اکثر مجلات پزشکی مهم (از جمله «سالنامه‌ی پزشکی داخلی») اکنون خط‌مشی‌های مشابهی دارند [۴۵: ص ۶۹۹]. خط‌مشی «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» در زمان دبیری «جرومی کاسیرر»، و در زمانی تبیین گردید که تصمیم بر این شد که با چهار استثنای زیر (که در طول سال‌ها ایجاد شده بودند)، به محدودیت‌ها ادامه دهند [۸]:

- سخنرانی‌های ارائه‌شده در آن دسته از نشست‌های علمی که توسط مطبوعات پوشش داده می‌شوند؛

- دغدغه‌های بهداشت عمومی که دارای پیامدهای فوری هستند؛

- نتایج پژوهش‌هایی که بنابه ملاحظات دولتی می‌باید منتشر شوند؛

- هماهنگی‌های خصوصی که در مواقع فوریت یافته‌ها، با دبیر انجام شوند.

در سرمقاله‌ای در سال ۱۹۹۷، «کاسیرر» استثنای دوم را نقل کرد و اعلام نمود که تصمیم دارد مطالعاتی را منتشر کند که ترکیبی از قرص‌های رژیمی (fen-phen) را به بیماری دریاچه‌ی قلب ربط می‌دهد [۷۴]. پژوهشگران یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کردند تا یافته‌هایشان را قبل از انتشار دستنوشته‌ها - و البته بعد از پذیرفته‌شدنشان - توسط «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» گزارش کنند. با توجه به استفاده‌ی وسیع از این ترکیب دارویی، دبیر نتیجه گرفت که اعلام

سریع قبل از نشر، بنسب به نفع عموم است.

«آلتمن» معتقد بود که قبل از اِعمال قاعده‌ی «اینگل‌فینگر» که هدف اصلی از آن، همترازخوانی یک دستنوشته قبل از نشر آن می‌باشد، دبیران باید اثبات کنند که همترازخوانی، مقاله‌ی منتشره را بهبود می‌بخشد. «دبیران معتقدند که همترازخوانی به انجام تغییرات در نتایج یک مطالعه، و حتی معکوس شدن آن نتایج، قبل از نشر مقاله منجر شده. اما دبیران داده‌های اندکی درباره‌ی این که همترازخوانی در چه مواردی بر نشر اثر می‌گذارد، یا حتی در چه مواردی به تغییرات مهم در یک مقاله منجر می‌شود، ارائه کرده‌اند» [۶: ص ۱۳۸۵].

فرایند رد مقاله

در فرایند همترازخوانی، دستنوشته ممکن است در هر مرحله‌ای رد شود: قبل از بررسی، بعد از بررسی، یا بعد از یک یا چند بازنگری. «گلن» که در «امریکن سوسیالوجیست» مطلب می‌نوشت، اعلام کرد که اگر دبیر فکر می‌کند که پذیرش یک دستنوشته «بسیار نامحتمل» است، آن دستنوشته باید بدون بررسی رد شود [۵۳: ص ۱۸۲]. در واقع، همه‌ی دبیران ذکرشده در جدول «۱-۲» با نظر «گلن» موافق بوده‌اند، و برخی از آنان درصد مقالاتی از مجله‌شان را که بدون بررسی رد شده‌اند، ارائه نموده‌اند.

زمانی که دبیر تصمیم به رد کردن مطلب می‌گیرد، مؤلف (معمولاً از طریق یک نامه‌ی عدم پذیرش) باید از این تصمیم مطلع شود. بی‌شک دریافت نامه‌ی عدم پذیرش برای مؤلف دشوار است. «کمپبل»، در اظهارات پایانی‌اش به عنوان دبیر «مجله‌ی روان‌شناسی کاربردی» ادعا کرد که «همکاران نرم‌خو» با دریافت نامه‌ی عدم پذیرش به مدعیان خشمگین تبدیل می‌شوند» [۲۶: ص ۳۲۲].

«بائو»، دبیر سابق مجله‌ی «آرشیو جراحی» اعلام کرد که همه‌ی نامه‌های عدم پذیرش وی، یکسان بودند:

از این که افتخار بررسی دستنوشته‌تان را برای ما ممکن نمودید متشکریم. متأسفانه بررسی‌کنندگان، دستنوشته‌ی شما را برای انتشار توصیه نکردند [۱۴: ص ۱۳۱۰].

«ویلیس» و «بویس» مایل به کسب اطلاعاتی درباره‌ی نوع نامه‌های عدم پذیرشی بودند که دبیران برای مؤلفان می‌فرستند و تنها مطالعه‌ای را که درباره‌ی نامه‌های عدم پذیرش می‌باشد آن‌ها انجام داده‌اند. آنان می‌خواستند از «فرایند اظهار عدم پذیرش» آگاهی یابند و نیز بیاموزند که آیا اطلاعات موجود در نامه‌های عدم پذیرش، مؤلفان را در هنگام بازنویسی دستنوشته‌هایشان راهنمایی می‌کند یا نه. «ویلیس» و «بویس» با درج اعلامیه‌ای در خبرنامه‌ی «انجمن جامعه‌شناختی امریکا» از دریافت‌کنندگان نامه‌های عدم پذیرش خواستند

رونوشتی از نامه‌های خود را برای ایشان ارسال کنند [۱۳۰]. آنان ۳۵۰ نسخه از نامه‌های عدم پذیرش دریافت کردند که از نظر اندازه بین ۲۴ تا ۴۸۰ کلمه بودند (نمونه‌ی فوق از «بائو» دارای ۲۱ کلمه است). کمی بیش از نصف (۵۴ درصد) نامه‌های عدم پذیرش، توجیهی برای عدم پذیرش ارائه می‌کردند. تکراری‌ترین دلیل (۱۹ درصد) این بود که دستنوشته برای مجله مناسب نبوده. در ۵۷ درصد از نامه‌ها نظرات بررسی‌کنندگان درج شده بود. «ویلیس» و «بویس» این مطالعه را «یک مطالعه‌ی آزمایشی که در پی آزمودن هیچ فرضیه‌ای نبوده» می‌دانستند [ص ۸۹]. از آنجا که نظرات بررسی‌کنندگان برای مؤلفان بسیار سودمند هستند، قابل توجه است که فقط کمی بیش از نصف تعداد مؤلفان پذیرش‌نشده، این توضیحات را همراه با نامه‌های عدم پذیرش خود دریافت کرده بودند.

«رلمان» پذیرفت که ارائه‌ی دلایل مشروح همراه با هر یک از ۳۰۰۰ نامه‌ی عدم پذیرش که سالانه توسط «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» ارسال می‌شوند، ناممکن است [۱۰۶]. علاوه بر این، وی احساس می‌کرد که توصیف مشروح این دلایل به انکارهای فراوان از جانب مؤلفان منجر می‌شود. از سوی دیگر، دبیر «مجله‌ی آمریکایی رونتگنولوژی» اعلام کرد که نامه‌های عدم پذیرش ارسالی از سوی آنان، دلایل منطقی آنان را توضیح می‌دهند و اغلب حاوی توضیحاتی هستند که مستقیماً از گزارش‌های بررسی‌کنندگان گرفته شده‌اند [۲۸].

در یک اقدام مدبرانه نسبت به مؤلفان پذیرش‌نشده، «اینگل‌فینگر» «قدردانی فوق‌العاده‌ای از مؤلفان مطالب پذیرفته‌نشده» ابراز کرد [۶۹: ص ۱۳۰۱]. وی توضیح داد که دبیران مجبورند «مطلوب‌ترین‌های معدودی را از میان انبوه نامزدهای مناسب انتخاب کنند و در ضمن، تصمیم بگیرند که یک مقاله تا چه حد ارزش مقدار مشخص از فضای محدود صفحات را دارد» [ص ۱۳۰۱].

توضیح «آرچر» برای خوانندگان (و مؤلفان احتمالی) در زمانی که دبیر ارشد «مجله‌ی انجمن پزشکی آمریکا» (جاما) بود، توصیه‌ای اساسی بود که هر مؤلف قبل از ارسال دستنوشته به یک مجله باید در نظر بگیرد:

دستنوشته‌ای که با بی‌دقتی آماده شده ممکن است دبیر را به این تردید بیندازد که تحقیق، مشاهدات، ارزیابی داده‌ها، یا تدوین مفاهیم توسط مؤلف نیز شاید با همان بی‌دقتی همراه است. با آن که این قضاوت‌های دبیرانه تا حدودی ذهنی هستند، عوامل اثرگذاری می‌باشند که معقول و بحق محسوب می‌شوند، بخصوص در تصمیم‌گیری‌های سرحدی و ابهام‌آلودی که در آن، دستنوشته‌های زیادی بر سر اشغال فضای محدود نشر، با هم رقابت می‌کنند [۹: ص ۱۵۵].

دبیران «مجله‌ی پزشکی بریتانیا» (بی‌ام‌جی) دلایل رد کردن حدود ۴۰۰۰ دستنوشته در سال ۱۹۷۹ را به صورت کلی بیان کردند: «آثار نا-بدیع»، گزارش‌های موردی که در جای دیگری ثبت شده‌اند، موارد عجیب و غریب که فقط یک بار مورد توجه قرار می‌گیرند، یافته‌های بسیار ابتدایی، یافته‌هایی که بر پزشکان بالینی اثر ندارند، و موارد بالینی نادر. آنان مجبور بودند علائق

خوانندگان خود را که اکثراً پزشک عمومی بودند نیز در نظر بگیرند [۱۹۸۰]. به منظور قرار دادن مفهوم «دستنوشته‌ی رده‌شده» در منظر مناسب، «جانسون» دلایل فراوان رد کردن [دستنوشته] را بیان کرد، که ممکن است به شایستگی‌های پروژه‌ی پژوهشی ربطی نداشته باشند. یک دستنوشته ممکن است برای مجله نامناسب باشد، ممکن است با بی‌دقتی آماده شده باشد، ممکن است بهنگام نباشد، احتمال دارد مجله جا نداشته باشد، یا ممکن است لازم باشد که توازن [موضوعی] مقالات مجله حفظ شود [۷۰].

پیمایش یک نمونه از اعضای «انجمن کشت‌شناسی آمریکا» نشان داد که مؤلفان در طول دوره‌ی کاری‌شان متوسط ۱/۹ بار رده‌دگی را تجربه کرده‌اند، «اما تقریباً همگی آنان نهایتاً نتوانستند آن مقاله‌شان را در جایی چاپ کنند» [۸۵]. پیمایش دیگر بر روی ۴۶۷ مؤلف که مقاله‌هایشان در «محتویات جاری: علوم رفتاری و اجتماعی» نمایه شده بود نشان داد که ۹۰/۴ درصد آنان، یک بار رده‌شدن [مطلب] خود را تجربه کرده بودند و هر چه مؤلف، سابقه‌ی طولانی‌تری در یک حوزه داشت، احتمال افزایش مقدار این تجربه، بیش‌تر بود [۱۱۰]. پیمایش انجام‌شده بر روی اقتصاددانان برجسته حاکی از آن بود که ۸۵ درصد از پاسخ‌دهندگان، تجربه‌ی حداقل یک بار رده‌دگی را دارند [۴۹].

در بررسی دستنوشته‌های رده‌شده، از چندین شیوه‌ی متفاوت استفاده شده است. چکیده‌های حاصل از نشست‌ها ردگیری شدند تا مشخص شود نهایتاً کدام‌شان منتشر شده‌اند. از دبیران دلایل رد کردن دستنوشته‌ها پرسیده شد. کیفیت و خوانش‌پذیری دستنوشته‌های قبول شده و رده‌شده مورد مقایسه قرار گرفتند. الگوهای استناد دستنوشته‌هایی که ابتدا رد شدند اما نهایتاً منتشر گردیدند مورد مطالعه واقع شدند. از مؤلفان درباره‌ی تجربه‌ای که از رده‌شدن مطالب خود داشتند سؤال شد، و برخی از دبیران برآیند دستنوشته‌های رده‌شده را دنبال کردند.

مطالعات اندکی هم بوده‌اند که چکیده‌های حاصل از سخنرانی‌های ارائه‌شده در نشست‌ها یا نتایج مطالعاتی را که به تأیید گروه‌های بررسی‌کننده‌ی سازمانی رسیده‌اند، ردگیری کرده‌اند. اما چکیده‌ای که حاصل از یک نشست یا یک تحقیق مورد تأیید یک گروه بررسی‌کننده‌ی سازمانی است، ممکن است کامل نشده یا برای یک مجله ارسال نشده باشد. هر یک از چندین مطالعه‌ای که در طول چند سال انجام شده‌اند، درصد انتشار نهایی سخنرانی‌های ارائه‌شده در نشست‌ها را در حدود ۵۰ درصد اعلام کرده‌اند: در علوم [۵۲]، در کار دیولوژی [۵۴]، در پزشکی اطفال [۹۰]، در چشم پزشکی [۱۱۲]، در پژوهش‌های زیست‌پزشکی [۳۸]، و در پزشکی ورم معده و روده [۳۹]. «گلدمن» و «لوسکالزو» خاطرنشان کردند که یافته‌هایشان مؤید «خطمشی «شرایط همگانی برای دستنوشته‌های تحویلی به مجلات زیست‌پزشکی» است، که مؤلفان را آشکارا از گنجاندن چکیده‌ها در فهرست منابع خود، منع می‌کند» [۵۴: ص ۲۵۸]. در واقع، دو

مطالعه‌ی مورد استناد در بالا (یعنی مطالعه‌ی «میلند»، «سوجکا» و «جی‌بر» که تعداد دفعات ردشدگی تجربه‌شده توسط پژوهشگران را بررسی می‌کرد [۸۵] و مطالعه‌ی انجام‌شده توسط «دوچینی» و «گنتا» [۳۹]) را فقط به صورت چکیده یافتیم.

به نظر می‌رسد که یافته‌های حاصل از این مطالعات، مجلات را ترغیب می‌کنند که همه‌ی گزارش‌های یک نشست را پشت سرهم و کامل منتشر نکنند، چرا که یافته‌های تعدادی از مطالعات نشان می‌دهند که همه‌ی سخنرانی‌ها در آزمون همترازخوانی تخصصی قبول نمی‌شوند و منتشر می‌شوند. در سال ۱۹۸۵، مجله‌ی «آرشیو جراحی» چنین رسم داشت که مقالات ارائه‌شده در برخی از نشست‌های سالانه‌ی مجامع را منتشر کند. دبیر توضیح می‌داد که برخی از بررسی‌ها قبل از ارائه‌ی مقاله صورت گرفته: اما این مجله در حدود ۹۰ درصد از این سخنرانی‌ها را منتشر کرد [۱۳]. نشست‌های دارای پشتیبان مالی، اغلب به صورت تکمله‌ی مجلات منتشر می‌شوند. یک مطالعه، کیفیت تکمله‌های سه مجله‌ی پزشکی - «مجله‌ی امریکایی کاردیولوژی»، «مجله‌ی پزشکی امریکا»، و «مجله‌ی قلب امریکا» - را با مقالات چاپ‌شده در خود مجله‌ها مقایسه کردند. یافته‌های «روچن» و همکارانش مؤید این باور بود که تکمله‌ها (که هزینه‌شان اغلب توسط شرکت‌های داروسازی تأمین می‌شد) دارای مطالبی هستند که کیفیت آن‌ها از مقالاتی که به صورت استاندارد مورد همترازخوانی قرار گرفته‌اند کم‌تر است [۱۰۷]. این محققان توصیه کردند که برای تکمله‌ها نیز از همان فرایند بررسی استفاده شود که برای دستنوشته‌های دریافتی از طریق مبادی معمول، اعمال می‌گردد. البته معنای ضمنی این مطالعه آن بود که اگر مطالب تکمله‌ها مورد همترازخوانی دبیرانه و رسمی قرار می‌گرفتند، ممکن بود برخی از آن‌ها رد شوند.

ممکن است برخی از سخنرانی‌های نشست‌های علمی که به شکل چکیده منتشر شده‌اند نهایتاً در دل دستنوشته‌ای دیگر جای داده شوند و بنابراین، شناسایی آن‌ها به عنوان مقاله‌ای مجزا تقریباً ناممکن شود، بخصوص با توجه به مقدار محدود اطلاعات موجود در یک چکیده. بعضی از چکیده‌هایی که هرگز منتشر نشده‌اند شاید به این خاطر رد شده باشند که یافته‌های منفی داشته‌اند، یعنی فرضیه‌ی مطالعه را تأیید نکرده‌اند (فرضیه‌ی صفر رد نشده). رد شدن این مطالعات قاعدتاً نه بر کیفیت پژوهش، بلکه بر فقدان نتیجه‌ی اثباتی، مبتنی است. این موضوعات در فصل هشت - بررسی آماری دستنوشته‌ها - مورد بحث قرار می‌گیرند.

دلایل رد دستنوشته

به‌منظور تعیین علت رد شدن دستنوشته‌ها توسط دبیران، ۹ محقق از دبیران خواستند دلایلی را که برای رد کردن مطالب دارند ارائه کنند (جدول ۱-۲). در هر مطالعه، مجموعه‌ای از دلایل برای رد دستنوشته در اختیار دبیران پاسخ‌دهنده قرار گرفت و از آنان خواسته شد آن دسته از دلایلی را که به احتمال زیاد مورد استفاده قرار می‌دهند انتخاب کنند یا رتبه‌ی آن‌ها را مشخص نمایند.

جدول «۱-۲»: دلایل رتبه‌بندی شده‌ی دبیران برای رد کردن دستنوشته‌ها

دلیل دبیران برای رد کردن دستنوشته	اقتصاد ۱-۱۹۶۷	کار و پخت ۱-۱۹۶۸	اقتصاد ۲-۱۹۷۰	اقتصاد ۳-۱۹۷۵	پرستاری ۴-۱۹۷۷	پرستاری ۵-بهداشت ۱۹۸۲	روان‌شناسی ۶-بهداشت ۱۹۸۵	پرستاری ۷-بهداشت ۱۹۸۶	اعزاز ۸-۱۹۸۹	پرستاری ۹-۱۹۹۱
فاقد دانش جدید	۱	۱	۱	۱			۲.۵		۶	
خیلی سطحی	۲	۲	۲	۴					۲	
پژوهش ناکافی	۳	۵	۳	۳	۲	۵	۴	۵		۲.۵
موضوع نامناسب	۴	۳	۵	۲					۴	
نوشتار ضعیف	۵	۴	۴	۵	۳	۱	۳	۷	۳.۷	۱.۴
کم‌اعتبار بودن مؤلف		۶	۸							
بسیار نظر پردازانه یا غامض		۷.۹	۶.۷							
وجود انتشار جدید درباره‌ی موضوع					۱	۶.۷	۷.۸	۸.۹	۸.۹	۱۲.۱۳
خیلی فنی				۲	۸	۶		۱۰	۱۰	۱۴
نادقیق یا مستند نشده				۲	۲.۳	۲.۵		۱.۴	۱.۵	۶.۷
بی‌اهمیت				۳	۴	۱		۳	۳	۸
از نظر بالینی کاربردنپذیر								۶	۷	۹
عدم توجه نتایج توسط داده‌ها				۳				۲	۲	۳.۱۱
تکرار انتشار				۳						
پیشینه‌ی قبلی				۳						
آمار نادقیق									۵	۱۰
پیسروی نکردن از رهنمودهای تألیف									۱	

ا- [۳۲]	ت- [۸۸]	ج- [۱۲۲]
ب- [۳۳]	ث- [۸۹]	خ- [۹۷]
پ- [۵]	ج- [۲۶]	خ- [۱۲۳]

این ۹ مطالعه اطلاعاتی درباره‌ی فرایند تصمیم‌گیری دبیران فراهم می‌کنند، اما شواهدی مبنی بر این که دلایل اعلام‌شده، دلایل واقعی رد یک دستنوشته باشند به دست نمی‌دهند. خاستگاه چهار مطالعه از این ۹ مطالعه حوزه‌ی پرستاری بود و هر یک، مجموعه سؤالات مشابهی را مطرح می‌کرد؛ سه مطالعه در حوزه‌ی کسب و کار و اقتصاد بود و به همان ترتیب، مجموعه‌ی نسبتاً یکسانی از گزینه‌ها را به دبیران ارائه می‌داد. هر یک از دبیران مورد پرسش در این مطالعات، ضعف سخنرانی یا ضعف نوشته را به عنوان یکی از ۱۰ دلیل رد یک دستنوشته انتخاب کرد؛ غیر از یکی، همگی پژوهش ناکافی را [به عنوان دلیل این ضعف] مورد اشاره قرار دادند. تکراری‌ترین دلیل بعدی این بود که مقاله، هیچ دانش جدیدی برای رشته‌ی مربوطه به همراه ندارد.

تعدادی از دلایل رد کردن مطالب، اشکالات اصلاح‌پذیر هستند. نمای ظاهری دستنوشته، هرگونه اطلاعات نامستند موجود در دستنوشته، آمار نادقیق، یا نتیجه‌گیری‌های بی‌پشتوانه، همگی قابلیت اصلاح توسط مؤلف را دارند. دیگر دلایل برای رد کردن [مطالب] ممکن است در مورد یک مجله مصداق داشته باشند، و برای دیگری نه؛ به روز بودن موضوع، جزئیات یا جنبه‌های فنی دستنوشته، نامناسب بودن موضوع، وجود یا نبود پیشینه‌های موردی، عدم امکان کاربرد بالینی، یا توجه ناکافی به رهنمودهای تألیف توسط مؤلفان. پاره‌ای دلایل ممکن است حاکی از آن باشند که نشر مطلب در هیچیک از مجلاتی که همتراز خوانی می‌شوند امکان‌پذیر نیست: ناقص، نادقیق، یا بی‌اهمیت بودن پژوهش، یا وجود انتشار قبلی از همان مطالعه - یعنی نشر تکراری. فقط دو مطالعه، سؤالاتی را درباره‌ی نقش معیارهای مؤلف در تصمیم‌گیری مطرح کردند. این مقوله‌ی خاص، موضوع بحث‌های چشمگیری بوده و در فصل هفت (درباره‌ی «برس‌ها و سوگیری‌هایشان») مورد بحث قرار گرفته.

تفکر «کاسیر» این بود که «یک آستانه‌ی رد شدن وجود دارد ... نقطه‌ای که در آن، حاصل جمع وزن خطاهای یک دستنوشته، کفه‌ی رد شدن را سنگین می‌کند» [۷۵: ص ۹۶]. وی چهار حوزه‌ی کلی از نقایص دستنوشته‌ها را ارائه کرد: طراحی، ارائه، تفسیر، و اهمیت پژوهش. در حقیقت، بسیاری از دلایل ذکر شده در جدول «۱-۲» در زیر این گروه‌ها قرار می‌گیرند.

یک مطالعه، الگوهای استناد در دستنوشته‌هایی را که ابتدا رد شده بودند، پس از انتشار این دستنوشته‌ها، بررسی کرد. از مجموعه‌ای متشکل از ۲۰۵ مؤلف مقالاتی که مورد استناد فراوان قرار گرفته بودند، «کامپاناریو» زیرمجموعه‌ای متشکل از ۲۲ مؤلف را شناسایی نمود که در منتشر کردن دستنوشته‌هایشان مشکلی را ذکر کرده بودند [۲۵]. به گفته‌ی این مؤلفان «گاهی اوقات، ارزیابی‌های منفی داوران می‌تواند به بهبود مقالات کمک کند، و در مواردی دیگر، داوران و دبیران به اشتباه، مقالاتی را رد کرده‌اند که مورد استناد فراوان قرار گرفته [ص ۳۰۲]. در واقع، هر یک از سه مقاله‌ی شناسایی شده، در مجله‌ای که نهایتاً در آن منتشر شدند به مقالاتی که بسیار مورد استناد قرار گرفتند تبدیل شدند.

پرسش

چه مدرکی وجود دارد که ثابت کند «بهترین» مطلب علمی و تحقیقی منتشر، و «بدترین» مطلب رد می‌شود؟

معیار انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که کیفیت مقالات منتشر شده را در برابر کیفیت دستنوشته‌های رد شده بررسی می‌کند.

مطالعات همانند

گروهی از دستنوشته‌ها که نهایتاً یا پذیرفته یا رد شدند، در سه مطالعه بررسی گردیدند و تلاش

شد ویژگی‌هایی از دستنوشته‌ها که آن‌ها را متمایز می‌کردند شناسایی شوند. در بررسی ۶۰ دستنوشته‌ی ارائه‌شده به یک مجله‌ی تحقیقی، «سیجلمن» و «ویکر» از یک طیف رتبه‌بندی ۶ امتیازی برای قضاوت درباره‌ی کیفیت کلی استفاده کردند و دریافتند که دستنوشته‌های پذیرفته‌شده نسبت به دستنوشته‌های ردشده از کیفیت بالاتری برخوردارند [۱۱۶]. از دبیران «فصلنامه‌ی روان‌شناسی زنان» خواسته شد ویژگی‌های دستنوشته‌هایی را که قبلاً پذیرفته یا رد شده بودند ارزیابی نمایند [۷۳]. بررسی‌کنندگان به این نتیجه رسیدند که دستنوشته‌های ردشده حاوی اشکالات کلی بیش‌تری نسبت به دستنوشته‌های پذیرفته‌شده بودند. «متویر-دوران» خوانش‌پذیری مطالب پذیرفته‌شده و ردشده‌ی تحویلی به [مجله‌ی] «کتابخانه‌های پژوهشی و دانشکده‌ای» را مطالعه کردند [۹۱]. «متویر-دوران»، با استفاده از دو سنج-نشانگر ضریب دشواری «گانینگ»^۱ و «فلش-کین‌کید»^۲، نشان داد که نمره‌ی مقالات منتشر شده، از نمره‌ی دستنوشته‌های ردشده بالاترند. در هر یک از این موارد، محققان دریافتند که احتمال این که دستنوشته‌ای که خوب نوشته شده پذیرفته شود از احتمال قبول شدن دستنوشته‌ای که ضعیف‌تر نوشته شده، بیش‌تر است.

برای تعیین این که آیا بهترین دستنوشته‌ها پذیرفته و بدترین‌ها ردشده‌اند، مجموعه‌ای از دستنوشته‌های ردشده در هشت مطالعه مورد بررسی قرار گرفتند و دلایل مشخص برای ردشده‌ی شناسایی شدند (جدول «۲-۲»).

در دو مطالعه، مجموع درصدها به بیش از ۱۰۰ درصد می‌رسد [۳؛ ۷۸]. «ابی» و «لندورث» هر دو دلایل مختلفی را برای رد کردن دستنوشته‌ها ارائه کردند؛ و، همان‌طور که «کاسیرر» خاطر نشان کرده است [۷۵]، این امر کاملاً ممکن است. اکثر مطالعات مندرج در جدول، فقط عامل اصلی یا تعیین‌کننده در تصمیم به رد کردن را فهرست نمودند. «پتروزی» ادعا کرد که ۵۲ درصد از همه‌ی مقاله‌ها به خاطر نقص‌هایی مانند «کمبود اطلاعات جدید، انتشار قبلی، فقدان اصالت، و بی‌ربط بودن، در مجله‌ی «شیمی تحلیلی» پذیرفته نمی‌شوند». دیگر دلایل عبارت‌اند از «نقص در داده‌های پشتیبان (۱۳ درصد) و وجود سؤالاتی درباره‌ی اعتبار و ارزش علمی» [۹۹]. از آنجا که درصدهای مربوط به بیش از نیمی از دلایل اصلی جمع زده شده‌اند، این مطالعه در جدول «۲-۲» گنجانده شده است. نیز در مطالعه‌ای توسط «دیرک»، گروهی از دستنوشته‌های ردشده شناسایی شدند که توسط پژوهشگرانی نوشته شده بودند که مقالاتی را در یک نشست علمی ارائه می‌کردند [۳۸]. در این مطالعه، نامه‌های عدم پذیرش به منظور تعیین دلایل ردشده، تحلیل شدند.

دلایل علمی رد کردن دستنوشته‌ها که در جدول «۲-۲» ارائه شده‌اند، به دلایل نظری فهرست شده در جدول «۱-۲» شبیه‌اند. همانند دلایل فهرست‌شده در جدول «۱-۲»، برخی از دلایل مربوط به رد کردن باید قابل اصلاح یا قابل رفع باشند، هرچند که بقیه احتمالاً این‌طور نیستند.

جدول «۲-۲»: دلایل عملی در رد کردن دستنوشته‌ها

دلیل رد کردن دستنوشته	قابل اصلاح یا کاربرد برای مجلهی ردکننده	جامعه‌شناسی ^۱	اقتصاد ^۲ و سیاسی ^۳	پژوهش ^۴	مطالعات اجتماعی در علوم ^۵	علوم کتابداری ^۶	علوم کتابداری ^۷	زبان ^۸	زیست پزشکی ^۹
تعداد مجلات	۱	۳	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱
تعداد دستنوشته‌ها	۱۰۳۲	۶۰۰	۱۱۱	۱۲۸	۲۵	۵۱۸	۱۷۵	۲۵ ^{***}	۲۱ ^{***}
ناکافی بودن مفاهیم یا نظریه	خیر	٪۱۰/۸	٪۲۱/۳	٪۵۶/۳	٪۱۰/۹	٪۱۶/۰	٪۸/۰		
ارائه/ نوشتار ضعیف	بلی	٪۱۰/۲	٪۱۰/۰	٪۸/۹	٪۱۲/۵	٪۲۸/۰	٪۹/۰	٪۱۲/۰	
اشکالات روش‌شناختی	خیر	٪۸/۸	٪۲۶/۰	٪۸/۵	٪۸/۶	٪۲۴/۰	٪۱۰/۰	٪۳۷/۸	٪۲۴
تفسیر ضعیف داده‌ها/نتایج	بلی	٪۶/۸		٪۲/۳	٪۱۲/۵	٪۱۲/۰		٪۴۳/۶	
تحلیل ضعیف	بلی	٪۶/۷			٪۲۴/۲		٪۲/۸		
بی‌اهمیت	خیر	٪۶/۳	٪۲۹/۳						
آمار ناکافی	احتمالاً	٪۶/۲						٪۱۹/۳	
ضعف در سازماندهی پژوهش	احتمالاً	٪۵/۵		٪۱۰/۱			٪۲/۱		
قدیمی بودن/ نسخه‌برداری از یک اثر دیگر	خیر	٪۵/۲			٪۱۱/۷	٪۴۸/۰	٪۲۷/۶	٪۲۸/۶	٪۲۵/۰
خارج از دامنه‌ی موضوعی مجله	خیر	٪۵/۰	٪۹/۶	٪۷/۷	٪۴/۷	٪۱۶/۰	٪۱۴/۱		
تحت بررسی توسط مجله‌ی دیگر	احتمالاً		٪۰/۹						
کم کردن داده‌ها	احتمالاً			٪۱/۹					
ناکافی بودن بررسی متون	بلی				٪۱۱/۷		٪۴/۶		
عدم پیروی از خط‌مشی‌های مجله	بلی							٪۳۰/۲	
اولویت پایین/ نبودن فضا	خیر								٪۱۹
غیره		٪۲۸/۵	٪۳/۰	٪۴/۳	٪۳/۲	٪۸/۰	٪۲۱/۷	٪۲۵/۰	٪۴۸
غیرقابل کاربرد در کل		٪۳۶/۱	٪۸۶/۲	٪۷۲/۵	٪۳۵/۹		٪۵۹/۷	٪۶۶/۰	٪۵۳/۰
احتمالاً قابل کاربرد در کل		٪۳۵/۴	٪۱۰/۹	٪۲۳/۲	٪۶۰/۹		٪۱۸/۵	٪۱۲/۰	٪۰/۰
درصدهای کل		٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۵۲	٪۱۰۰	٪۱۹۹	٪۱۰۰

* مقالات نوشته‌شده توسط هیئت علمی

** نهایتاً منتشر شده

*** هرگز منتشر نشده

ا- [۱۱۸] ث- [۷۸]

ب- [۱۹] ج- [۶۶]

پ- [۳۶] ج- [۳]

ت- [۳۰] ج- [۳۸]

اشکالات بالقوه تصحیح‌پذیر عبارت‌اند از: سبک نوشتار یا ارائه، تفسیر داده‌ها یا نتیجه‌گیری‌ها، تحلیل داده‌ها، مرور منابع و متون، و میزان رعایت خط‌مشی‌های مجله. بسته به هر دستنوشته‌ی بخصوص، مؤلفان ممکن است بتوانند دیگر اشکالات را نیز تصحیح نمایند. این اشکالات بالقوه تصحیح‌پذیر، تحلیل آماری یا ساختار پژوهش را شامل می‌شوند. مؤلفان با

ارائه‌ی یک دستنوشته‌ی رده‌ی رده به مجله‌ای دیگر که پوشش موضوعی متناسب‌تر با این دستنوشته، اولویت بالاتر برای مقوله‌ی بحث‌شده در آن مقاله، یا فضای بیش‌تری دارد، می‌تواند برخی از دلایل ردشدن را از پیش پا بردارند. مطالعات تکراری را نیز می‌توان به مجله‌ی دیگری تحویل داد که دبیر آن احتمالاً به این نوع از مطالعه نظر مساعدتری داشته باشد. تحویل یک دستنوشته برای بررسی به بیش از یک مجله به صورت همزمان، معمولاً آداب‌شکنی محسوب می‌گردد و اگر کشف شود، دلیل کافی برای ردکردن یک دستنوشته به شمار می‌رود.

و آخر این که بعضی از اشکالات مطلقاً تصحیح‌پذیر نیستند. یک نظریه یا مفهوم ناقص، یا اشکال روش‌شناختی (مانند شیوه‌های نامناسب نمونه‌گیری) را نمی‌توان با هرچندبار بازنویسی اصلاح کرد. اگر فقط دستنوشته‌هایی را که دارای اشکالات تصحیح‌ناپذیر هستند در نظر بگیریم، مطالعات نشان می‌دهند که بین ۳۵/۹ تا ۸۶/۲ درصد از دستنوشته‌ها، بعد از ردشدن اصلاً قابل بازیابی نیستند. در هیچ‌یک از دو مطالعه‌ی انجام‌شده توسط «لندورث» و «بی» جمع مقادیر مربوط به دلایل غیرقابل بازیابی و بالقوه قابل بازیابی ارائه نشدند؛ چرا که دلایل متعددی برای ردکردن هر یک از دستنوشته‌ها ذکر شده بود که باعث می‌شد مجموع درصدها به بیش از ۱۰۰ درصد برسد و در نتیجه، جمع مقادیر را بی‌معنا کند [۲، ۷۸].

به طور خلاصه، هم ضعف مهارت‌های نوشتاری و هم اشکالات روش‌شناختی در هر مطالعه به عنوان دلایل اصلی ردشدگی شناسایی شدند. در پنج مطالعه از هشت مطالعه داده‌های مربوط به یک مجله‌ی واحد بررسی شدند، مطالعه‌ها از رشته‌های متفاوت بودند، و در طول یک دوره‌ی ۲۵ ساله انجام شدند. جدول «۱-۲» و «۲-۲» هر دو فهرستی بسیار مشابه از نقایص دستنوشته‌ها را ارائه می‌کنند: یک [جدول] بر مبنای یک سیاهه‌ی رتبه‌بندی‌شده، که حاصل پیمایش دبیران است؛ و دیگری بر مبنای تحلیل دستنوشته‌های رده‌ی رده. خاستگاه مطالعات نیز چند رشته‌ی مختلف بود. اما دلایل شناسایی‌شده برای ردشدن، مشابه‌اند و این بدان معنا است که یک دستنوشته‌ی قابل قبول، دارای ویژگی‌های اساسی عام است.

نرخ ردشدگی بر مبنای رشته

از وقتی که «گودریچ» در سال ۱۹۴۵ به گردآوری داده‌ها پرداخت، بی‌شک بسیاری از دبیران مجلات به شیوه‌ای مشابه، مجلات خود را بررسی کرده‌اند و بعضی از آن مطالعات که منتشر شده‌اند، در کتاب حاضر مورد استناد قرار گرفته‌اند (جدول «۱-۲»). جدول «۱-۲»، اگرچه بر اساس رشته مرتب شده، اطلاعات کمی درباره‌ی نرخ ردشدگی در رشته‌های بخصوص به دست می‌دهد، چرا که هر نرخ ردشدگی فقط برای یک مجله است. برخی از دبیران، نرخ ردشدگی را منظم‌اً منتشر می‌کنند، بعضی دیگر فقط گهگاهی این کار را می‌کنند، و برخی هرگز. دبیران ممکن است نرخ ردشدگی را راهی بنمایانند برای تقدیر و تأیید کار بررسی‌ها یا کارکنان تحریریه، یا برای این که به خوانندگان‌شان نشان دهند که مجله‌ی آن‌ها چقدر گزینشی است.

اطلاعات مربوط به نرخ رشدگی را می‌توان در تکیه‌نگاشت‌های خاص هر رشته، که برای کمک به مؤلفان در تصمیم‌گیری بر سر محل ارائه‌ی دست‌نوشته‌هایشان تدوین می‌شوند، پیدا کرد. در علوم اجتماعی و رفتاری، «مولینز» فهرستی شامل بیش از ۵۰۰ عنوان مجله ارائه نمود که ۱۱۷ عنوان از آن‌ها شامل اطلاعاتی درباره‌ی نرخ رشدگی - در طیفی از ۵۶ تا ۹۴ درصد - بودند [۹۴]. مجموعه‌ای از تکیه‌نگاشت‌های مشابه در حوزه‌ی علم اقتصاد و مدیریت کار و پیشه نیز موجود است [۲۳]. فهرست راهنمای «کابل» در سال ۱۹۸۱ شامل اطلاعاتی درباره‌ی بیش از ۲۵۰ عنوان مجله بود. این فهرست راهنما، علاوه بر اطلاعاتی درباره‌ی نرخ رشدگی، شامل اطلاعاتی است درباره‌ی فرایند بررسی هر مجله و درصد مقالات سفارشی که توسط دبیر مجله سفارش داده شده‌اند. در جامعه‌شناسی، راهنمای درج‌شده در مجلات برای مؤلفان، شامل پروفایل ۳۵۰ مجله‌ی تحقیقی است [۱۲۱]. در حوزه‌ی اجتماعی، یک راهنمای مؤلف شامل پروفایل حدود ۲۰۰ مجله است و اطلاعات مربوط به هم‌ترازخوانی را درباره‌ی مواردی همچون نوع هم‌ترازخوانی، زمان بررسی، نرخ پذیرش، و نیز اطلاعاتی را درباره‌ی برقراری ارتباط با مؤلفان و جداول زمانی انتشار، ارائه می‌نماید [۱۶]. برخی از مجلات اطلاعات دقیق ارائه نکرده‌اند و اثر مورد استفاده نیز عموماً هیچ اطلاعات خلاصه‌ای درباره‌ی مجلات حوزه‌ی اجتماعی ارائه نمی‌کند. «فریلی» و «ویا» ۹۱ مجله‌ی تخصصی علوم اطلاع‌رسانی و کتابداری را شناسایی نمودند که اطلاعاتی درباره‌ی امور دبیرانه (از جمله نرخ رشدگی هر مجله) ارائه می‌کردند [۴۶]. این آثار و آثار مشابه، ضمن این که بی‌شک برای مؤلفانی که در جستجوی جایی برای انتشار اثر خود هستند بسیار مفید می‌باشند، حاوی اطلاعات اندکی درباره‌ی اهمیت نسبی هر مجله در حوزه‌ی مربوطه هستند. این دسته از منابع عمدتاً همه‌ی مجلات یک حوزه را دربرمی‌گیرند و معمولاً تحلیل یا ابزار مناسب برای تمییز مجلات در آن‌ها وجود ندارند یا خیلی اندک هستند.

پرسش

آیا نرخ رشدگی به رشته بستگی دارد، مستقل از رشته می‌باشد، یا فقط به کیفیت مجله مربوط است؟

معیار انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه درباره‌ی نرخ رشدگی در یک گروه مشخص از مجلات، چه در داخل یک رشته یا در بین رشته‌ها [ی مختلف]، بخصوص اگر نرخ رشدگی به کیفیت مجله پیوند داشته باشند. مطالعات انجام‌شده بر روی تک مجله‌ها به این دلیل ساده مستثنی شدند که اطلاعات یک مجله را نمی‌توان به همه تعمیم داد، و بنابراین چنین مطالعاتی هیچگونه نگرش جدیدی را نسبت به رفتار یک رشته‌ی خاص، به دست نمی‌دهند.

مطالعات همانند

سی و چهار مطالعه‌ی انجام‌شده بر روی نرخ رشدگی در گروه‌هایی از مجلات، شناسایی شدند.

هفت مطالعه از این تحلیل کنار گذاشته شدند زیرا که در هر یک، گزینش مجلات به یک «نمونه‌ی بی‌دردسر» محدود شده بود؛ نمونه‌ای که امکان بازآفرینی‌اش وجود نداشت، دارای تعریف نامناسب، یا اصلاً فاقد توضیح بود. این هفت مطالعه و دلایل کنار گذاشتن آن‌ها به شرح زیر می‌باشند:

«یوهاس» و همکاران، عناوین مجلات را از موجودی یک کتابخانه‌ی علوم و فناوری انتخاب کردند. فرض بر آن بود که عناوین انتخابی «توسط کارشناس، داوری شده‌اند» [۷۲: ص ۱۷۸]. مؤلفان سعی نکردند داده‌ها را بر اساس رشته تحلیل کنند، بلکه همه‌ی مجلات را در کنار هم تحلیل کردند. ۱۰ توصیه‌ی ارائه‌شده برای مؤلفان درباره‌ی چگونگی بهبود بخشیدن به فرایند همترازخوانی، بر هیچگونه تحلیلی از داده‌ها مبتنی نبودند.

«گوردون» با دبیران مقیم لندن، «که طیف وسیعی از رشته‌ها را پوشش می‌دادند»، مصاحبه کرد [۵۶]. این دبیران یک نمونه‌ی آماده و بی‌دردسر بودند. گوردون هیچ نوع تحلیل رشته‌ای خاصی نیز انجام نداد.

در بخشی از مطالعه‌ی دیگری از «گوردون»، مجموعه‌ای از مجلات پژوهشی بریتانیا که فاقد هرگونه توصیف درباره‌ی فرایند گزینش بودند، ذکر شده. داده‌های بخش دیگری از این مطالعه که اطلاعاتی را درباره‌ی مجلات منتشرشده توسط «مؤسسه‌ی علوم فیزیک» ارائه می‌کرد در این تحلیل گنجانده شده‌اند [۵۷].

«هارگنس» ۳۰ مجله را که «عمدتاً معتبرترین مجلات حوزه‌ی خود» و «مشابه» با مجلات مطالعه‌شده توسط «زوکرم» و «مرتون» بودند، به صورت طولی مطالعه کرد [۶۲: ص ۱۴۰]. نمونه‌ای که او گرفته بود تا حدی دارای چولگی بود. یک‌سوم از عناوین (۱۰ عنوان) از رشته‌ی شیمی، و ۲۰ عنوان دیگر شامل یکی دو عنوان از طیف متنوعی از رشته‌های مختلف بودند. «هارگنس» هیچ گونه مقایسه‌ای در رابطه با رشته‌ی خاصی انجام نداد. وی در مطالعه‌ای دیگر، تفاوت‌های سه مجله را مقایسه کرد. این مجله‌ها از رشته‌ی فیزیک نجومی، جانورشناسی، و جامعه‌شناسی بودند [۶۳].

«سن» و «چاکرابورتی» برای مطالعه‌ی مجلات منتشرشده در کلکته، از ترکیب پرسشنامه و مصاحبه استفاده کردند [۱۱۴]. این محققان ۲۶ عنوان مجله از رشته‌های علمی گوناگون را در تحقیق خود گنجانده و تمایزات خاص رشته‌ای در تحلیل آنان وجود نداشت.

«یامازاکی» دبیران ۲۸ مجله را که دانشمندان علوم زیستی ژاپن «ترجیح می‌دادند مقالاتشان در آن‌ها منتشر شوند» مورد پیمایش قرار داد [۱۲۲: ص ۱۲۴]. وی درباره‌ی نحوه‌ی انتخاب مقالات توضیح بیش‌تری نداد، بحث و نتیجه‌گیری‌ها را بر اساس رشته تفکیک نکرد و مشخص نمود که آیا مؤلفان ژاپنی ترجیح می‌دهند مطالبشان در مجلات خارجی منتشر شوند یا خیر.

جدول «۲-۳»: نرخ رشدگی در مجلات بر اساس رشته

رشته	معیارهای گزینش مجله	تعداد مجلات	نرخ رشدگی		سال	منابع
			میانگین	دامنه		
انسان‌شناسی	مجلات مهم	۲	٪۴۸		۱۹۶۷	[۱۳۶]
هنر	گزینش تصادفی	۱۹	٪۶۵		۱۹۸۱	[۹۲]
زیست‌شناسی	مجلات مهم	۱۲	٪۲۹		۱۹۶۷	[۱۳۶]
	گزینش تصادفی	۱۹	٪۴۱		۱۹۸۱	[۹۲]
شیمی	مجلات مهم	۵	٪۳۱		۱۹۶۷	[۱۳۶]
	مجلات برتر	۱۰	٪۲۹		۱۹۷۸	[۱۷]
علوم رایانه	پیمایش مؤلف		٪۳۸		۱۹۷۷	[۷۶]
دندانپزشکی	شمارگان مجلات	۶۹		٪۰-٪۸۰	۱۹۸۴	[۴۳]
اقتصاد	مجلات عمده	۳۹	٪۶۲	٪۱۰-٪۹۵	۱۹۶۶	[۳۲]
	مجلات مهم	۴	٪۶۹		۱۹۶۷	[۱۳۶]
	گزینش شده	۲۰	٪۳۵-٪۹۱		۱۹۶۹	[۳۴]
	گزینش شده	۷۲	٪۶۷	٪۱۰-٪۹۳	۱۹۷۰	[۵]
	گزینش شده	۷۲	٪۷۷	٪۴۰-٪۹۸	۱۹۷۵	[۵]
	گزینش تصادفی	۱۲	٪۷۹		۱۹۸۱	[۹۲]
	گزینش شده	۲۰		٪۵۰-٪۹۰	۱۹۸۲	[۳۴]
آموزش	گزینش تصادفی	۲۲	٪۷۰		۱۹۸۱	[۹۲]
	مجلات معتبر	۴۹	٪۷۲	٪۳۰-٪۹۸	۱۹۸۸	[۶۵]
جغرافیا	مجلات مهم	۲	٪۲۰		۱۹۶۷	[۱۳۶]
زمین‌شناسی	مجلات مهم	۲	٪۲۲		۱۹۶۷	[۱۳۶]
	گزینش تصادفی	۱۸	٪۳۵		۱۹۸۱	[۹۲]
	پیمایش مؤلف		٪۱۹		۱۹۷۷	[۷۶]
تاریخ	مجلات مهم	۳	٪۹۰		۱۹۶۷	[۱۳۶]
	گزینش تصادفی	۲۴	٪۶۲		۱۹۷۷	[۹۲]
زبان	با احتساب ام‌ال‌ای	۱۶۶		٪۰-٪۹۰	۱۹۶۱	[۷۹]
				٪۱۷-٪۹۵	۱۹۶۵	[۷۹]
	مجلات مهم	۵	٪۸۶		۱۹۶۷	[۱۳۶]
	گزینش تصادفی	۲۱	٪۷۴		۱۹۸۱	[۹۲]
علوم طبیعی	پیمایش مؤلف		٪۴۸		۱۹۷۷	[۷۶]
علوم کتابداری	مجلات گزینش شده	۳۳	٪۶۶	٪۰-٪۹۷	۱۹۷۶	[۹۸]
	مجلات گزینش شده	۴۸		٪۰-٪۹۵	۱۹۸۸	[۲۱]
	وضعیت مجله	۳۴		٪۷۵-٪۲۵	۱۹۹۲	[۶۱]
	نمایه شده، گزینش شده	۶۸		٪۰-٪۹۳	۱۹۹۶	[۱۲۴]
مدیریت	مجلات عمده	۳۷	٪۷۱	٪۲۵-٪۹۳	۱۹۶۸	[۳۳]
	مجلات گزینش شده	۱۶		٪۴۵-٪۹۰	۱۹۶۸	[۳۱]
	مجلات گزینش شده	۱۶		٪۵۵-٪۹۰	۱۹۸۲	[۳۱]
ریاضیات	مجلات مهم	۵	٪۵۰		۱۹۶۷	[۱۳۶]
	گزینش تصادفی	۱۲	٪۴۷		۱۹۸۱	[۹۲]
	پیمایش مؤلف		٪۳۵		۱۹۷۷	[۷۶]
پزشکی	گزینش تصادفی	۲۲	٪۵۲		۱۹۸۱	[۹۲]
	مطابق با ۵ معیار	۱۶	٪۶۷		۱۹۹۰	[۱۲۷]
	نمایه شده	۸۶	٪۴۸		۱۹۹۰	[۱۲۷]
پرستاری	نمایه شده	۶۵		٪۱۰-٪۹۵	۱۹۷۵	[۸۸]
	نمایه شده	۱۰۰	٪۵۹	٪۷-٪۹۴	۱۹۸۲	[۸۹]
	نمایه شده	۱۳۹	٪۶۱	٪۰-٪۹۷	۱۹۸۴	[۱۲۲]
	نمایه شده	۹۲	٪۵۹	٪۰-٪۹۶	۱۹۹۰	[۱۲۳]
فلسفه	مجلات مهم	۵	٪۸۵		۱۹۶۷	[۱۳۶]

جدول «۲-۳»: نرخ رشدگی در مجلات بر اساس رشته (دنباله)

رشته	معیارهای گزینش مجله	تعداد مجلات	نرخ رشدگی		سال	منابع
			میانگین	دامنه		
فیزیک	مجلات برتر	۱۲	٪۲۴		۱۹۶۷	[۱۳۶]
	پیمایش مؤلف		٪۱۹		۱۹۷۷	[۷۶]
	مجلات برتر	۱۰	٪۳۵		۱۹۷۸	[۱۷]
	مجلات آی‌پی*	۷		٪۱۷-٪۳۵	۱۹۷۸	[۵۷]
علوم سیاسی	مجلات مهم	۲	٪۸۴		۱۹۶۷	[۱۳۶]
	مجلات برتر	۱۰	٪۸۷		۱۹۷۸	[۱۷]
روان‌شناسی	مجلات آی‌پی‌ای*			٪۵۰-٪۸۸	۱۹۶۴	[۹۶]
	مجلات آی‌پی‌ای	۱۷	٪۷۷	٪۵۵-٪۸۷	۱۹۷۸	[۱۳۶]
	مجلات غیرتجربی مهم	۷	٪۷۰		۱۹۶۷	[۱۳۶]
	مجلات تجربی مهم	۲	٪۵۱		۱۹۶۷	[۱۳۶]
	پیمایش مؤلف		٪۷۱		۱۹۷۷	[۷۶]
	مجلات	۹۹		٪۵-٪۹۰	۱۹۸۱	[۲۲]
	بسیار مورد استناد	۱۰	٪۷۹	٪۵۱-٪۹۰	۱۹۸۱	[۲۲]
	انتشارات آی‌ای‌سی‌دی*	۱۵	٪۵۹	٪۲۵-٪۵۰	۱۹۸۳	[۱۱۳]
	مجلات برتر در تخصص‌های فرعی	۵۷		٪۴۵-٪۹۰	۱۹۹۳	[۱۱۱]
	گزینش تصادفی	۱۵	٪۶۹		۱۹۸۱	[۹۲]
روان‌درمانی جامعه‌شناسی	مجلات مهم	۱۴	٪۷۸		۱۹۶۷	[۱۳۶]
	پیمایش مؤلف		٪۵۹		۱۹۷۷	[۷۶]
	مجلات برتر	۱۰	٪۸۷		۱۹۷۸	[۱۷]
	گزینش تصادفی	۱۹	٪۶۹		۱۹۸۱	[۹۲]

* آی‌پی: مؤسسه‌ی فیزیک (IOP= Institute of Physics)

آی‌پی‌ای: انجمن روان‌شناسی آمریکا (APA= American Psychological Association)

آی‌ای‌سی‌دی: انجمن آمریکایی مشاوره و توسعه (AACD= American Association of Counseling and Development)

در ۲۷ مطالعه‌ی باقی‌مانده، نرخ‌های رشدگی در رابطه با هر رشته‌ی خاص برای گروهی مشخص شده از مجلات بررسی شدند. داده‌های این مطالعات بر اساس رشته، و در هر رشته به ترتیب زمانی، در جدول «۲-۳» خلاصه شده‌اند. تعمیم دادن نتایج این مطالعات، به چند دلیل دشوار است؛ از جمله به خاطر تفاوت در شیوه‌های گزینش مجلات، در تعریف یک رشته، در طیف وسیع نرخ‌های رشدگی در هر مطالعه، و تفاوت در حجم نمونه.

گزینش مجلات

برای گزینش از شیوه‌های مختلف استفاده شد. حتی در داخل یک رشته، هدف اکثر مطالعات مشخص کردن مجموعه‌ای از «بهترین» یا «برترین» مجلات، یا مجلات «برگزیده» یا «برجسته» در داخل همان رشته بود. در این مطالعات، تعداد عناوین مجلات در هر رشته از ۲ تا ۱۶۶ عنوان متغیر بود. از قنون متفاوتی برای گنجاندن عنوان یک مجله در داخل یک رشته استفاده شد:

- در ۱۳ مطالعه، مجلات از سیاهه‌ای از مجلات نمایه‌شده، از یک فهرست راهنما، یا از یک سیاهه‌ی پیش‌تر منتشرشده از عناوین برگزیده، انتخاب شدند.
- در چهار مطالعه‌ی پرستاری، مجلات نمایه‌شده در «نمایه‌ی درهم‌کرد پرستاری

و بهداشت وابسته»^۱ بررسی شدند [۸۸؛ ۸۹؛ ۱۲۲؛ ۱۲۳]. در یک مطالعه اقتصادی، عناوین نمایه شده در «مجله‌ی چکیده‌های اقتصادی»^۲ مشخص شدند، که حداقل ۵۰ درصد از مقالات منتشر شده در آن‌ها، از دست‌نوشته‌های غیرسفارشی بودند [۳۲].

یک مطالعه بر روی عناوین حوزه‌ی کار و پیشه، مجلات نمایه شده در «نمایه‌ی ادواری کار و پیشه» را در برمی گرفت و بخش چشمگیری از مقالاتش را عمدتاً از مؤلفان دریافت کرد [۳۳].

در یک مطالعه، عناوین انتخاب شده از «لایبرری لیتچر»^۳ شناسایی شدند [۹۸].

در چهار مطالعه، از یک سیاهه‌ی قبلی از عناوین مجلات پیشنهادی، استفاده شد [۱۳۶؛ ۲۱؛ ۱۱۱؛ ۱۲۴].

در دو مطالعه، از جدول اعداد تصادفی برای انتخاب درصدی از مجلات استفاده شد. این نحوه‌ی انتخاب در مطالعه‌ی «میلر» از «فهرست راهنمای فرصت‌های انتشاراتی در مجلات و ادواری‌ها»^۴ [۹۲] و در مطالعه‌ی «ولر» از «ایندکس مدیکوس»^۵ [۱۲۷] مورد استفاده قرار گرفت.

- در چهار مطالعه، گروهی از مجلات منتشر شده توسط «انجمن روان‌شناسی آمریکا» [۱۲۶؛ ۹۶]، «مؤسسه‌ی فیزیک» [۵۷]، و «انجمن مشاوره و توسعه‌ی آمریکا» [۱۱۳] مورد استفاده قرار گرفتند. علاوه بر این، در یک مطالعه‌ی عناوین علم کتابداری «انتشار مجله توسط همکاران کتابخانه» به عنوان یک معیار گنجانده شد [۶۱].
- در سه مطالعه، از دانشگاهیان خواسته شد مجلات برجسته در یک حوزه را شناسایی کنند [۳۴؛ ۳۱؛ ۱۷]. در هر دو مطالعه‌ی اول [۳۴؛ ۳۱] از خود پاسخ‌دهندگان خواسته شد بهترین مجلات یک حوزه را نام ببرند. «بیر»، از شیوه‌ی نسبتاً متفاوت استفاده کرد و از پاسخ‌دهندگان خواست - از سیاهه‌ی از مجلات نام‌برده شده در پیمایش - به بهترین عناوین رأی دهند. پاسخ‌دهندگان این اختیار را داشتند که هر عنوان برجسته‌ای را که توسط «بیر» ارائه نشده بود، اضافه کنند. در تعداد آرای‌ی که برای عناوین هر گروه دریافت شده بود نابرابری بسیاری وجود داشت. بیش‌ترین تفاوت مربوط به ۱۰ عنوان برتر فیزیک بود: از ۲۶۹ رأی برای عنوانی که بیش‌ترین رأی را به دست آورده بود، تا ۱۵ رأی برای عنوانی که کم‌ترین رأی را داشت. مجلات شیمی از ۱۳۹ تا ۲۵ رأی کسب کردند؛ سهم مجلات جامعه‌شناسی بین ۱۷۷ و ۹

1. Cumulative Index to Nursing and Allied Health (CINAHL)

2. Journal of Economic Abstracts

3. Library Literature

4. Directory of Publishing Opportunities in Journals and Periodicals

5. Index Medicus

رای بود؛ و مجلات علوم سیاسی بین ۱۷۳ تا ۱۲ رأی به دست آوردند. این دامنه‌ی اختلاف به روشنی نشان می‌دهد که حتی در میان ۱۰ عنوان برتر هر رشته، صعود برخی از عناوین نسبت به بقیه قاطع‌تر است. از سیاهه‌ی ریز «آرای مربوط به هر عنوان» نیز مشخص می‌شود که در مورد عناوینی که بسیار بالاتر بوده‌اند، نسبت به عناوین انتهایی هر سیاهه، اتفاق نظر بیش‌تری وجود داشته است. در دو مطالعه‌ی «کو» و همکاران، صورت ریز آرا ارائه نشده است.

- در یک مطالعه، مجلاتی که مکرراً در روان‌شناسی مورد استفاده قرار می‌گرفتند بررسی شدند [۲۲].
- در یکی از مطالعات، مجلات دندانپزشکی با شمارگان بالای ۱۰۰۰ نسخه مورد استفاده قرار گرفتند [۴۳].
- در یک مطالعه بر روی مجلات پزشکی، ترکیبی از انستناد به مجلات، شمارگان، و اطلاعات نمایه‌ای مورد استفاده قرار گرفت [۱۲۷].
- در مطالعه‌ای، مؤلفان مورد پیمایش قرار گرفتند. سپس از اطلاعات ارائه‌شده توسط مؤلفان، برای برآورد نرخ رشدی در علوم زیستی استفاده شد [ص ۶۷]. اما در این مطالعه نام مجلات ذکر نشد [۷۶].
- در سه مطالعه، دسته‌ای نامشخص‌تر از مجلات، بدون توضیح دادن دقیق معیارها، مورد استفاده قرار گرفتند: «آدامز» با پیمایش ۲۳۱ مجله در حوزه‌ی اقتصادی و کار و پیشه، ۷۲ مجله‌ی اقتصادی غیرمحلّی را مشخص کرد [۵]. «هنسون» دبیران مجلات معتبر حوزه‌ی آموزش را مورد پیمایش قرار داد [۶۵]. «هاس»، «میلتون»، و «کوبین» مجلات شناخته‌شده در حوزه‌ی علوم کتابداری، مجلات منتشرشده توسط مجامع فرهیخته، و «مخاطبان هدف» را برگزیدند [ص ۶۱: ۲۳۳].

تعریف رشته‌ها

تعریف رشته‌ها برای مقایسه‌ی مطالعات انجام‌شده در یک رشته‌ی واحد، به اندازه‌ی کافی دقیق نبودند. مثلاً در یک مطالعه، رشته‌ای به‌عنوان زمین‌شناسی [۱۳۶] و در مطالعه‌ای دیگر مجموعه‌ی مشابهی از مجلات به‌عنوان «زمین، محیط زیست، و علوم فیزیکی» [۹۲] ذکر شد. «زوکرمن» و «مرتون» پنج مجله‌ی برتر شیمی را در مطالعه‌ی خود آوردند، اما «بیر» از ۱۰ عنوان برتر شیمی نام برد [۱۷]. «زوکرمن» و «مرتون» فقط از دو عنوان برتر در علوم سیاسی استفاده کردند؛ «بیر» ۱۰ عنوان برجسته‌ی این حوزه را ذکر کرد. «زوکرمن» و «مرتون» اسمی از عنوان هیچ مجله‌ای نبردند، در نتیجه تشخیص هر نوع همپوشانی عناوین، ناممکن بود. موضوع «علوم زیستی»، به شکلی که توسط «کینگ» مورد استفاده قرار گرفته، می‌تواند عناوین پزشکی یا زیست‌شناسی را نیز شامل شود [۷۶].

دامنه‌ی نرخ رشدگی

نتایج ۲۳ مطالعه حاکی از دامنه‌ی آنچنان وسیعی از نرخ رشدگی در یک رشته بود که این اطلاعات به تنهایی، هیچ چشم‌اندازی از نرخ رشدن در آن رشته، یا تأثیر فرایند همترازخوانی دبیرانه بر نرخ رشدگی به دست نمی‌داد. در ۱۳ مطالعه از این مطالعات، دامنه‌ی نرخ رشدگی برای رشته‌ها، بالاتر از ۷۰ درصد بود.

متوسط نرخ رشدگی فقط در صورتی در جدول «۲-۳» درج شده که مؤلف مطالعه، آن‌ها را ارائه کرده باشد. مطالعه‌ی انجام‌شده توسط «وکائر» و «ون اوردن» [۹۸] دشواری محاسبه‌ی میانگین نرخ رشدگی را نشان می‌دهد. این دو، مجلات منتشرشده در حوزه‌ی علم کتابداری را مطالعه نمودند. نرخ رشدگی برای هر یک از عناوین بین صفر تا ۹۳ درصد (با میانگین نرخ رشدگی ۷۷/۳ درصد) متغیر بود. مؤلفان این درصد را «نرخ رشدگی بالایی برای دست‌نوشته‌ها» می‌دانستند [ص ۳۸۹]. اما ۳۰ درصد از عناوین مورد مطالعه، نرخ رشدگی کم‌تر از ۵۰ درصد داشتند. از آنجا که این دامنه بسیار وسیع بوده، این میانگین گمراه‌کننده است. میانگین نرخ رشدگی در مجموعه‌ای از مجلات که تعریف نارسایی دارند، نرخ کلی رشدگی در یک رشته را به دست نمی‌دهد و اطلاعات اندکی در رابطه با اقدام به همترازخوانی دبیرانه فراهم می‌کند.

«ولر» رشته‌ی پزشکی را به دو سطح از مجلات تقسیم کرد. یک گروه از مجلات شامل عناوینی بود که با مجموعه‌ای از معیارهای سختگیرانه مطابقت داشتند (معیارهایی همچون سیاهه‌های پیشنهادی از مجلات، نمایه‌شدن در «ایندکس مدیکوس»، تعداد استنادها به مجله، و حجم شمارگان)، و دسته‌ی دوم از عناوین فقط با یک معیار همخوانی داشتند (عناوینی از مجلات نمایه‌شده در «ایندکس مدیکوس» که به صورت بی‌ترتیب انتخاب شده بودند). میانگین نرخ رشدگی برای مجلات گزیده‌تر، بسیار بالاتر از نرخ رشدگی در مجموعه‌ی عناوین معمولی‌تر بود (۶۷/۲ درصد در برابر ۴۸/۲ درصد) [۱۲۷]. این مطالعه حاکی از آن است که بدون در نظر گرفتن برخی جنبه‌های ارزشی در مورد مجلاتی که مورد تحلیل واقع شدند، نمی‌توان در داخل یک رشته دست به تعمیم‌دهی زد.

حجم نمونه

در بعضی از موارد، حجم نمونه آن‌قدر پایین بود که روایی هرگونه نتیجه‌گیری درباره‌ی میانگین‌های مستقل از رشته در نرخ‌های رشدگی را زیر سؤال می‌برد. «بیر» فقط ۱۰ عنوان از هر رشته را مطالعه کرد. بخصوص در مطالعه‌ی «زوکرم» و «مرتون»، در هر رشته از تعداد بسیار اندکی از عناوین مجلات استفاده شد: در ۱۲ رشته از ۱۶ رشته‌ای که آنان مطالعه کردند، پنج عنوان مجله یا کم‌تر در نمونه گنجانده شده بود. در یک رشته - یعنی زبان‌شناسی - فقط یک عنوان مجله ذکر شد و در نتیجه از جدول «۲-۳» حذف گردید.

نرخ رشدگی در طول زمان

داده‌های حاصل از مطالعاتی که در بالا ذکر آن‌ها رفت در مدت تقریباً ۳۰ سال گردآوری شده‌اند. چندین مطالعه در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ انجام شده بودند، و برخی نیز از داده‌های مربوط به چندین سال قبل از تاریخ انتشار، استفاده کرده بودند.

پرسش

تغییر نرخ رشدگی در طول یک دوره‌ی زمانی چگونه بوده است؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که در آن، گروه واحدی از مجلات در یک دوره‌ی زمانی بررسی شده‌اند.

مطالعات همانند

هر مطالعه‌ای که این سؤال را بررسی می‌کرد، به ردگیری عناوین مجلات منفرد می‌پرداخت. در سال ۱۹۷۳ در سرمقاله‌ای از «فصلنامه‌ی جامعه‌شناسی» [۸۷] عنوان شد که نرخ رشدگی هم برای مجله‌ی «مرورنامه‌ی جامعه‌شناختی امریکا»^۱ و هم «مجله‌ی جامعه‌شناسی امریکا»^۲ از ۹۰ درصد بالاتر است و این نرخ در دیگر مجلات جامعه‌شناسی نیز نزدیک به این عدد می‌باشد. میانگین نرخ رشدگی برای هفت مجله‌ی معتبر جامعه‌شناسی در سال ۱۹۷۲، ۸۶ درصد است [ص ۶۰۰]. استنادی به این اطلاعات صورت نگرفته است.

در سه مطالعه از جدول «۲-۳»، نرخ رشدگی گروهی از مجلات در دو سال متفاوت، مورد قیاس قرار گرفتند: «لاویل» در زبان و ادبیات در سال ۱۹۶۱ و ۱۹۶۵ [۷۹]، «آدامز» در اقتصاد در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۵ [۵]، و «کو» و «واین‌استاک» در مدیریت در سال‌های ۱۹۶۸ و ۱۹۸۲ [۳۱]. در هر یک از این سه مطالعه، پایین‌ترین نرخ رشدگی برای مجله، مربوط به قدیمی‌ترین تاریخ [از شماره‌های] مورد مطالعه بود. این داده‌ها باید با دقت بیش‌تر مورد بررسی واقع شوند. در مطالعه‌ی «کو» و «واین‌استاک» [۳۱]، نرخ رشدگی قدیمی‌تر برای سه مجله از ۱۶ مجله موجود نبود، برای سه مجله‌ی دیگر هیچ تغییر یا کاهشی در نرخ رشدگی وجود نداشت، و تغییر در نرخ رشدگی برای ۵ عنوان به اندازه‌ی ۱۵ درصد یا کم‌تر بود. در مطالعه‌ی «آدامز» [۵]، میانگین نرخ رشدگی تا ۱۰ درصد در طول دوره‌ی زمانی [مطالعه] افزایش یافت، اما داده‌های مربوط به ۴۳ عنوان از ۷۲ عنوان (۵۹/۷ درصد)، فقط برای یک تاریخ موجود بودند.

«کو» و «واین‌استاک» از مدرسان خواستند نرخ رشدگی برای ۲۰ عنوان مجله‌ی مالی را تخمین بزنند [۳۴]. آن دو سپس این تخمین‌ها را با نرخ رشدگی واقعی هر مجله مقایسه کردند و پی بردند که نرخ پذیرش تخمین‌زده‌شده توسط این مدرسان برای مجلات مالی، با

نرخ‌های واقعی رشدی همبستگی ندارند. «کو» و «واین‌استاک» به گرایش هیئت علمی در مبالغه در مورد نرخ پذیرش برای سال‌های مورد مطالعه- ۱۹۶۸ و ۱۹۸۲- اشاره کردند. در هر دوی این تاریخ‌ها، داده‌های مربوط به نرخ رشدی برای ۹ عنوان از ۲۰ عنوان مورد مطالعه وجود داشت. برای ۲ عنوان، نرخ رشدی برای هر دو دوره‌ی زمانی یکسان بود. نرخ رشدی ۶ عنوان از ۷ عنوان باقی‌مانده، در سال ۱۹۸۲ از نرخ رشدی آن‌ها در سال ۱۹۶۸ بالاتر، و دامنه‌ی افزایش نرخ‌ها از ۵ درصد تا ۳۰ درصد بود.

در دو مطالعه، تغییر نرخ رشدی دسته‌ای از مجلات در طول زمان مورد بررسی قرار گرفتند. «هارگنس» نرخ رشدی در دسته‌ای از مجلات برای دوره‌ی زمانی بین اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ را تخمین زد [۶۲]. وی با تقسیم‌کردن تعداد مقالات منتشرشده بر تعداد مقالات تحویلی، نرخ رشدی را تخمین زد و این گونه نتیجه گرفت که نرخ رشدی در این ۳۰ مجله در طول زمان بسیار ثابت بوده و تغییرات در تعداد مقالات تحویلی، عمدتاً بر آن‌ها بی‌اثر بوده است [ص ۱۳۹]. وی عناوین را بر اساس رشته گروه‌بندی نکرد، بلکه آن‌ها را مستقلاً بررسی نمود، و برخی از تغییرات را نیز شناسایی کرد. مثلاً «فیزیکال ریویو»^۱ به ترتیب برای اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ دارای نرخ رشدی ۱۷ و ۲۱ درصد بود. در مورد «فیزیکال ریویو لترز» نیز گرچه نرخ رشدی ۵۲ و ۵۶ درصد برای دوره‌ی زمانی مشابه، نرخ بسیار بالاتری بود، اما این نرخ تقریباً ثابت باقی ماند [ص ۱۵۰]. این دو عنوان، از میان عناوین رشته‌ی فیزیک در فهرست «بیر»، بیش‌ترین آرا را به خود اختصاص دادند. نرخ رشدی در برخی از مجلات، به اندازه‌ی این دو مجله‌ی حوزه‌ی فیزیک ثابت نبودند. در همین مدت، نرخ رشدی «مجله‌ی روان‌شناسی نابهنجاری»^۲ از ۶۰ درصد به ۸۲ درصد افزایش یافت؛ مجله‌ی «انسان‌شناسی امریکا»^۳ افزایش مشابهی را، از ۶۹ درصد به ۸۵ درصد، تجربه کرد. نرخ رشدی در «مجله‌ی روان‌شناسی کاربردی»^۴ نیز از ۶۶ درصد به ۸۳ درصد افزایش یافت. در این ۲۰ سال، نرخ رشدی در هر یک از مجلات حدود ۲۰ درصد افزایش یافت. آیا این افزایش ۲۰ درصدی نشانگر اهمیت روبه رشد این مجلات، افزایش در بهره‌وری مؤلفان در این حوزه‌ها، رهنمودهای سختگیرانه‌تر دبیر، یا حرکت به سوی مجلات کوچک‌تر بود؟ «هارگنس» دلایل بروز این تغییرات در نرخ رشدی را بررسی نکرد.

تعدادی از دبیران مجلات ذکرشده در جدول «۱-۲»، اطلاعات مربوط به نرخ رشدی در مجله‌شان را منظم‌اً منتشر می‌کردند. «مجله‌ی بهداشت عمومی امریکا»^۵، «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا»^۶ (جاما)، و «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند»^۷، همگی در طول یک دوره‌ی ۱۵ ساله، حداقل ۶ سرمقاله درباره‌ی فرایند بررسی در مجله منتشر کردند و هر یک داده‌هایی درباره‌ی

1. Physical Review

3. American Anthropology

5. American Journal of Public Health

7. New England Journal of Medicine

2. Journal of Abnormal Psychology

4. Journal of Applied Psychology

6. Canadian Medical Association Journal (JAMA)

نرخ رشدی ارائه نمودند. این سه مجله‌ی امریکایی، نرخ رشدی نسبتاً ثابتی - بین ۸۰ تا ۹۰ درصد - داشتند؛ اما نرخ رشدی در «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا» در حدود ۵۰ درصد ثابت ماند. «امریکن پالیسیکال ساینس ریویو» نرخ رشدی مربوط به یک دوره‌ی زمانی ۲۰ ساله را منتشر کرد؛ نرخ رشدی این مجله در سال ۱۹۷۷ برابر ۹۴/۶ درصد و در سال ۱۹۹۷ برابر ۹۳/۵ درصد بود [۴۴؛ ۷۱].

این مطالعات و نمونه‌های پراکنده‌ی دیگر، شواهد اندکی در تأیید این نظریه که نرخ رشدی، به صورت ثابت افزایش یافته یا تغییر کرده فراهم می‌نمایند؛ اما، مهم‌تر این که در عین حال این نظریه را رد نمی‌کنند. درباره‌ی معدودی از مجلات، داده‌ها بسیار اندک هستند، و در مورد آن چند مطالعه‌ی محدود نیز پاره‌ای مشکلات روش‌شناختی وجود دارد. از این رو هرگونه نتیجه‌گیری درباره‌ی برخی رشته‌هایی که نرخ رشدی بیش‌تری نسبت به بقیه دارند، دشوار است. در هر مطالعه‌ای که ماهیت اینچینی دارد قبل از نتیجه‌گیری، باید رتبه‌بندی خاص مجله یا معیارهای گزینش را در نظر گرفت. هرگونه نتیجه‌گیری باید از نظر معیارهای اصلی مربوط به درج در این مطالعه، واجد شرایط باشند، و نباید داده‌ها را طوری ملاک قرار داد که همه‌ی مجلات یک رشته را شامل شود.

واکنش مؤلفان به دستنوشته‌ی رده‌ده

نگرانی دبیر مجله این است که بررسی‌کنندگان در مواجهه با ایده‌های نو (و ممتاز)، بیش از ایده‌های آزموده‌شده مشکل دارند. در اظهارنظری طنزگونه درباره‌ی این که چرا ایده‌ی «کریستف کلمب» برای سفر دریایی به غرب و رسیدن به هند، مورد هم‌تراز جوانی واقع نشد، یک بررسی‌کننده‌ی خیالی، برای توصیه‌ی خود مبنی بر رد کردن این سفر پیشنهادی، توضیح قابل قبولی دارد: «باید بگویم که این [پیشنهاد] برای ستاره‌شناس عام قابل درک نیست... من درباره‌ی ارزش این مقاله، بسیار تردید دارم» [۱۱: ص ۱۳].

«کامپاناریو» در یک بررسی جدی‌تر درباره‌ی رد کردن ایده‌های بدیع، توضیح خود را بر هشت مؤلف متمرکز نمود که نهایتاً و پس از آن که ایده‌های بدیع‌شان توسط بررسی‌کنندگان و دبیران رده‌ده بود، موفق به کسب جایزه‌ی نوبل شدند. «کامپاناریو» معتقد بود که داوران احتمالاً نتوانسته‌اند اهمیت موضوع را درک کنند. این واقعیت که مقالات، نتایج غیرمنتظره‌ای را گزارش می‌کرده‌اند نیز ممکن است داوران را وادار به تردید درباره‌ی نتایج کرده باشد. «گانز» و «شپرد» [۴۹] نیز از همه‌ی اقتصاددانانی که برنده‌ی نوبل یا مدال «جان بیتز کلارک»^۱ شده بودند درباره‌ی رد شدن هر یک از دستنوشته‌هایشان سؤال کردند. آن دو، با توجه به پاسخ‌ها سیاهه‌ای از ۲۸ مقاله‌ی منتشرشده در بین سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۹۱ که ابتدا

رد شده بودند، تهیه کردند. پاسخ‌دهندگان همچنین اعلام کردند که اکثر آن دسته از دست‌نوشته‌هایشان که ابتدائاً رد شده‌اند پس از کمی تأخیر منتشر گردیده‌اند.

اما ایده‌هایی که نهایتاً موفق به کسب جایزه‌ی نوبل می‌شوند اصیل، و اغلب در تناقض با تفکر جاری می‌باشند. شاید رد شدن دست‌نوشته‌ای که فقط حاوی ایده‌ای افراطی است، ارتباط چندانى با فرایند مردود شماری آن ایده نداشته باشد. ... یا ارتباط دارد؟ نمونه‌های فراوانی از رد کردن ایده‌های نو در دنیا وجود دارد: از ایده‌ی تحول برانگیز «کپرنیک» مبنی بر گردش زمین به دور خورشید، تا نظریه‌ی «داروین» مبنی بر این که همه‌ی گونه‌های [موجودات]، در یک فرایند گزینش طبیعی، تکامل یافته‌اند. جامعه برای کنار آمدن با ایده‌هایی که آن‌ها را غیر قابل قبول می‌یابد، شیوه‌های جالبی دارد. «گالیله» به خاطر تدریس نظریه‌ی «کوپرنیک» زندانی شد؛ در حالی که نظریه‌ی «داروین» به سرعت مورد پذیرش اکثر محافل علمى قرار گرفت، اما از آنجا که با تفسیر سطحی از «سفر پیدایش» از کتاب مقدس مغایرت داشت، جنجالى مذهبی به راه انداخت که هنوز هم هر از گاهی زنده می‌شود.^۱

برخی از دبیران و مجامع دانشورانه برای هر فرایند درخواست قضاوت مجدد، یک خط‌مشی مدون دارند؛ دیگران [هم] اعتقاد دارند که باید چنین خط‌مشی‌هایی وجود داشته باشند. «شورای دبیران انجمن روان‌شناسی امریکا»^۲ از مؤلفان دست‌نوشته‌های رد شده خواست با درخواست قضاوت مجدد، حجم کار دبیران را زیاد نکنند [۷]. این شورا همچنین اظهار داشت که «اگر دبیر بر این باور باشد که مقاله‌ای با اعمال بازنگری‌های مناسب، قابل قبول‌تر می‌گردد، آن مقاله رد نمی‌شود» [ص ۷۱۱]. در انتها، مؤلفان به تحویل مجدد دست‌نوشته‌های رد شده به مجله‌ی دیگر ترغیب شده بودند. دبیران «جاما» به خوانندگان خود اطلاع دادند که درخواست‌های قضاوت مجدد «ممکن است منجر به پذیرش شوند، اما بندرت» [۴۰: ص ۱۳].

چندین مؤلف، دبیرانی را که دارای یک خط‌مشی مدون برای درخواست قضاوت مجدد نیستند به اتخاذ چنین خط‌مشیی تشویق کرده‌اند. «پولن» پیشنهاد کرد یک هیئت قضاوت مجدد به منظور بازبینی مجدد دست‌نوشته‌های رد شده در رشته‌ی مهندسی تشکیل شود [۱۰۰]. «لیندزی» در مطلبی که درباره‌ی فرایند نشر در علوم اجتماعى نوشت پیشنهاد کرد که همه‌ی مجلات، یک فرایند مدون برای قضاوت مجدد تهیه کنند [۸۲]. در مباحثه‌ای که پس از سخنرانی «آرمسترانگ» درباره‌ی فرایند بررسی برای مجلات رشته‌ی مدیریت صورت گرفت، «آیرس» پیشنهاد کرد که مجلات، یک هیئت بررسی رد شدگی تشکیل دهند تا همه‌ی توصیه‌های مربوط به رد شدن یک مقاله را بررسی کند و به دبیر، گزارش دهد [۱۰]. در رشته‌ی شیمی، استدلال «راکوود» این بود که مؤلفان باید امکان تقاضای قضاوت مجدد درباره‌ی انتقاد به عمل آمده از سوی بررسی‌ها را داشته باشند [۱۰۸]. «هارتلی» چندین مورد را در قالب

1. www.eb.com:180/cgi-bin/g?DocF=macro/5001/68.html

2. The American Psychological Association's Council of Editors

مجموعه‌ای از مقررات عملی برای دبیران پیشنهاد کرد؛ یکی از این موارد، اتخاذ یک فرایند مدون برای درخواست قضاوت مجدد بود [۶۴]. «پشتاین» فهرستی مشابه با [این مجموعه] تهیه نمود و او نیز توصیه کرد که دبیران، یک فرایند «معنادار» برای درخواست قضاوت مجدد در پیش بگیرند [۴۱: ص ۸۸۴].

چند نمونه از دبیرانی را می‌توان مثال زد که درباره‌ی فرایند درخواست قضاوت مجدد مطالبی نوشته‌اند، از جمله ۵/۲ درصد دبیران ۱۳۴ مجله‌ی فهرست‌شده در جدول «۱-۲»، که از فرایند درخواست قضاوت مجدد نام برده‌اند. «رلمان»، در واکنش به شکایتی که درباره‌ی یک مورد تصمیم به رد کردن مقاله به عمل آمده بود، مؤلفان مطالب رد شده را تشویق کرد که دلایل اعتراض خود را برایش بفرستند [۱۰۱]. «سوفر»، در زمانی که دبیر «چست» بود، در واکنش به مؤلفانی که مکرراً ادعا می‌کردند هیئت‌های تحریریه «در قضاوت، خودسر و دمدمی مزاج هستند»، یک «دفتر تحریریه‌ی باز» دایر کرد که در آن، مؤلفان را ترغیب می‌کرد درباره‌ی دستنوشته‌های رد شده، با او بحث کنند. او عقیده داشت «مؤلف اگر معتقد است که مقاله‌اش مورد قضاوت نادرست قرار گرفته، باید به بررسی بیش‌تر متوسل شود» [۱۹: ص ۱۲۵]. سرمقاله‌ی «سوفر» در سال ۱۹۷۱ شامل نمونه‌ای از یک دستنوشته بود که وی ابتدا رد کرده بود. وی نقدی را از مؤلفان مطالب رد شده دریافت کرد و به بررسی‌ها فرصت داد به دفاعیه‌ی مؤلفان پاسخ دهند. بررسی‌کنندگان از نظرات اولیه‌ی خود عدول نکردند، اما «سوفر» نهایتاً دستنوشته را پذیرفت. در آن زمان بررسی‌ها از این دبیر به خاطر ارسال دفاعیه‌ی مؤلفان و فراهم آوردن سخنگاهی به‌منظور دسته‌بندی پاسخ سؤالات علمی، تشکر کردند. «کریستینسن» از ۲۶ دبیر مجلات «آی‌ئی‌ئی‌ئی» خواست رویه‌ای را که برای درخواست قضاوت مجدد درباره‌ی یک مقاله‌ی رد شده دارند، توضیح دهند [۲۹]. سه دبیر فاقد رویه برای درخواست قضاوت مجدد بودند؛ بقیه نوعی فرایند درخواست را- که اغلب غیررسمی بود- ترتیب داده بودند. دبیران مجله‌ی «کار اجتماعی»^۱ خط‌مشی را تدوین کردند که به هر مؤلف دستنوشته‌ی رد شده اجازه می‌داد اثرش را بازنویسی کند و مجدداً تحویل دهد [۱۵].

«لازاروس» دبیر «فیزیkal ریویو لترز» در سال ۱۹۸۰، تأکید نمود که مؤلفانی که مایل‌اند «تصمیمات مبتنی بر مخالفت با نشر یک مطلب را به قضاوت مجدد بگذارند» می‌توانند این کار را بکنند [۸۰: ص ۱۵۲۸]. وی خوانندگان را، برای مشاهده‌ی جدیدترین گزارش درباره‌ی رویه‌ی مدون درخواست قضاوت مجدد در مجله‌ی متبوع خود، به «بولتن جامعه‌ی فیزیک امریکا» ارجاع داد. دبیر مجله‌ی «مراقبت از دیابت»^۲ اعلام کرد مؤلفانی که «احساس می‌کنند اقدام دبیران اشتباه بوده، آزادند اعتراض کنند؛ از بازنگری در تصمیم خود و در صورت امکان، انجام بررسی‌های بیش‌تر خوشحال خواهیم شد» [۱۱۵: ص ۲۰۹].

دبیران «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا» سه دلیل برای لزوم قضاوت مجدد یک مقاله ارائه کردند: «مقاله از اهمیت ملی برخوردار است و باید در یک مجله‌ی کانادایی منتشر شود؛ با بازنگری می‌توان ایرادات بررسی‌ها و دبیران را برطرف کرد؛ تصمیم منفی، نامنصفانه بوده چون بررسی‌کننده در باره‌ی مقاله دچار سوء برداشت شده است» [۱۸: ص ۳۰۲].

«گوردون» از گروهی از زیست‌شیمی‌دانان پرسید در صورت رد شدن دست‌نوشته‌هایشان چه کار خواهند کرد [۵۸]. فقط ۵ درصد تأکید کردند که مطمئناً دست‌نوشته‌شان را مجدداً به مجله‌ی دیگری ارسال نمی‌کنند. بیش از نیمی - ۵۸ درصد - از این زیست‌شیمی‌دانان اعلام نمودند که یقیناً دست‌نوشته‌های رد شده‌ی خود را مجدداً ارسال خواهند کرد، و ۳۶ درصد دیگر نیز گفتند شاید به ارسال مجدد اقدام کنند. این پیمایش، سنجش نظرات بود و بنابراین، ممکن است رفتار عملی تا حدودی متفاوت باشد؛ اما عملاً اطلاعاتی از علاقه‌ی مؤلفان به پیگیری انتشار دست‌نوشته‌ی خود، حتی پس از رد شدن [آن دست‌نوشته]، فراهم می‌کند.

غیر از این چند نمونه از دبیرانی که درباره‌ی فرایند درخواست قضاوت مجدد، اظهار نظر کرده یا خط‌مشی مدون و مکتوبی ارائه کرده‌اند، از پیگیری‌های مؤلفان در رابطه با دست‌نوشته‌های رد شده چه می‌دانیم؟

پرسش

وقتی دست‌نوشته‌ای رد می‌شود، مؤلف احتمالاً چه اقداماتی انجام می‌دهد؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که دست‌نوشته‌های رد شده را تا وضعیت نهایی آن‌ها، ردگیری می‌کند.

مطالعات همانند

تعدادی از دبیران، به مطالعه بر روی مجله‌ی خودشان پرداختند تا مشخص کنند که آیا دست‌نوشته‌هایی که رد کرده‌اند، در نهایت منتشر شده‌اند، و آیا دست‌نوشته‌هایی که برای انتشار پذیرفته‌اند، قبلاً توسط مجله‌ی دیگری رد شده بودند یا نه. در بخش اول از جدول «۲-۴» هفده مطالعه ذکر شده که در آن‌ها، دبیران عاقبت دست‌نوشته‌هایی را که رد کرده بودند مشخص نمودند؛ چند تن از دبیران نیز از مؤلفان درباره‌ی رد شدن قبلی مطلب پذیرفته‌شده‌ی آنان سؤال کردند. بین ۲۷/۷ درصد تا ۸۵ درصد از دست‌نوشته‌های رد شده (با میانگین ۵۱/۴ درصد) نهایتاً در مجله‌ای دیگر به چاپ رسیده بودند. دبیران بین رد کردن دست‌نوشته‌ها با اقدام برای یافتن آن‌ها در مجله‌ای دیگر، چندسالی - حدوداً بین ۲ تا ۹ سال - وقفه انداختند. بسیاری از این دبیران بر کمبودهای این روش تأکید کردند: اولاً دبیران مجبور بودند مشخص کنند که آیا مقاله‌ی منتشر شده، همان دست‌نوشته‌ای است که آن‌ها رد کرده بودند یا خیر. دبیران نمی‌توانستند دست‌نوشته‌ی رد شده‌ای را که محتوایش در مقاله‌ای دیگر ادغام شده بود شناسایی کنند. ثانیاً، چه‌بسا که - در صورت کامل نبودن یک جستجو - دبیران نمی‌توانستند دست‌نوشته‌ی

جدول ۲-۴: وضعیت نهایی انتشار دستنوشته‌های رد شده

منابع	% مطالب پذیرفته شده بعد از درخواست بررسی مجدد	% مطالب تحویل مجدد بعد از رد شدن	مدت زمان بعد از رد شدن (سال)	% مطالب رد شده‌ای که در مجله‌ای دیگر منتشر شدند	% مقالات منتشر شده‌ای که قبلاً رد شده بودند	موضوع / عنوان مجله
						مجلات
[۱۲۰]				%۵۰		American Historical Review
[۱۳۳]			۳	%۵۰	%۲۵	American Journal of Public Health
[۱۳۴]					%۲۵	
[۱۳۵]					%۲۳	
[۷۷]				%۷۲		
[۲۷]			۴/۵	%۶۴		American Journal of Roentgenology
[۳]			۳	%۲۸		American Journal of Surgery
[۱۱۷]	%۱۳					American Sociological Review
[۳۷]				%۷۱		Angewandte Chemie
[۱۲۵]				%۳۰		Archives of Surgery
[۴۲]			۶ یا ۵	%۳۲		British Journal of Surgery
[۸۳]				%۶۸		British Medical Journal
[۶۶]				%۴۲		College and Research Libraries
[۱۳۱]			۶	%۸۵		Journal of Clinical Investigation
[۳۵]			۹ تا ۲	%۲۷/۷		Journal of Documentation
[۱۰۹]					%۱۵	Mayo Clinic Proceedings
[۱۰۲]				%۸۵		New England Journal of Medicine
						گروه‌های مؤلفان
[۵۰]					%۲۰/۰	روانشناسی
[۵۱]					%۱۷/۰	دانشمندان و مهندسان
[۷۶]		%۲۸/۰				حوزه‌های علوم
[۱۱۰]		%۸۲/۳			%۱۹/۴	علوم رفتاری و اجتماعی
[۱۲۸]					%۲۰/۸	پژوهشگران پزشکی در مجلات برتر
[۱۲۸]					%۱۵/۷	پژوهشگران پزشکی در مجلات نمایه شده
[۳۸]				%۳۵/۶		زیست پزشکی
						گروه‌های مجلات
[۴]			۳	%۳۱/۳		ستاره‌شناسی: Publication of the Astronomical Society of the Pacific, Astronomical Journal, Astrophysical Journal
[۱۲۹]					%۲۰/۱	پزشکی خانواده: ۹ عنوان
	%۱۳/۰	%۵۵/۷		%۵۱/۴	%۲۱/۶	میانگین

ردشده را به صورت یک مقاله‌ی منتشرشده پیدا کنند. ثالثاً، ممکن بود مقاله منتشر شده، اما هنوز نمایه نشده باشد. اکثر دبیران، با اذعان به این که نتوانسته‌اند همه‌ی دست‌نوشته‌هایی را که رد کرده‌اند پیدا کنند، و این که ارقامی که به دست آورده‌اند به احتمال زیاد، درصد اندکی از مقالاتی هستند که نهایتاً منتشر شده‌اند، یافته‌های خود را ارزشگذاری کردند.

شیوه‌ی دوم برای ردگیری دست‌نوشته‌های ردشده این است که از مؤلفان پرسیم چه برخوردی با تصمیمات مخالف داشته‌اند. در بخش دوم از جدول «۲-۴»، شش مطالعه ذکر شده‌اند که در آن‌ها از مؤلفان درباره‌ی دست‌نوشته‌های ردشده‌ای که احتمالاً داشته‌اند سؤال شده؛ چهار مطالعه از بخش اول جدول «۲-۴» نیز پرسش‌هایی درباره‌ی ردشدن‌های پیشین مطرح می‌کردند. این مطالعات به این نتیجه رسیدند که میانگین $21/6$ درصد (از 12 تا 35 درصد) از دست‌نوشته‌های پذیرفته‌شده، قبلاً رد شده بوده‌اند. یک مرحله از مطالعه‌ی بزرگی که توسط «گاروی» و همکاران او انجام شد به پرسش درباره‌ی ردشدن قبلی دست‌نوشته‌ها اختصاص داشت. تقریباً 12 درصد از 3676 مقاله، قبلاً رد شده بودند [۵۲]. از هر 10 دست‌نوشته‌ی ردشده که متعاقباً منتشر شده بود، 9 تای آن‌ها (90 درصد) توسط مجله‌ی دوم مورد پذیرش قرار گرفته بودند [ص ۲۱۴-۲۱۳]. دست‌نوشته‌های باقی‌مانده، به دو یا چند مجله ارائه شده بودند. شش دست‌نوشته ($1/3$ درصد) برای این که پذیرفته شوند به چهار مجله یا بیش‌تر تحویل داده شده بودند. هر بار ردشدن، حدود 3 ماه زمان انتشار را به تأخیر می‌انداخت. «ولر» از یک نمونه‌ی تصادفی از مؤلفانی که مقالات مشخص‌شده در پیمایش را منتشر کرده بودند درباره‌ی فرایند بررسی مقالات سؤال کرد. نتیجه‌ی این مطالعه، درصد مشابهی (بین $15/7$ و $20/8$ درصد - بسته به گروهی از مجلات که آن مقاله را منتشر کرده بودند) از دست‌نوشته‌هایی را که قبل از پذیرفته‌شدن، [در جای دیگری] رد شده بودند نشان داد [۱۲۸].

همان‌گونه که در بالا گفته شد، مؤلف دست‌نوشته‌ی ردشده این اختیار را دارد که تصمیم اتخاذ شده را به قضاوت مجدد بگذارد. اما بسیاری از مؤلفان ممکن است از این فرصت اطلاع نداشته باشند، یا به دلایلی این گزینه را انتخاب نکنند. اطلاعات محدودی از میزان موفقیت یک درخواست قضاوت مجدد - پس از تصمیم به ردکردن یک دست‌نوشته - وجود دارد. «مچل» معلوم کرد که حدود 20 درصد از مؤلفانی که نامه‌ی ردشدن دست‌نوشته‌شان را طبق روال سازمانی مجله، دریافت نمودند با سردبیر مکاتبه کردند [۹۳]. این مطالعه موجب فراهم‌آمدن داده‌هایی درباره‌ی نتیجه‌ی مثبت یا منفی این نامه‌های استفساری نشد. اما محققان متذکر شدند که مطالعه‌ی آنان نشان می‌دهد که 75 درصد از دست‌نوشته‌های این حوزه، منتشر شده‌اند؛ در حالی که نرخ ردشدگی در این حوزه از 50 تا 95 درصد متغیر است، و این تفکر را موجب می‌شود که «چطور این دو رقم (75% و 95%) هر دو می‌توانند درست باشند» [ص ۲۵۶]. «بریسبائرت» نحوه‌ی «مذاکره‌ی مؤلفان برای پذیرش» مقالات در زمان پس از ردشدن

را بررسی کرد و معتقد بود که دبیران با همه‌ی انصافی که دارند، به جای انتظار برای ارائه‌ی درخواست قضاوت مجدد از سوی مؤلفان به منظور مذاکره درباره‌ی مقاله‌ی رد شده، باید تلاش نمایند هر دستنوشته‌ی رد شده را مورد سنجش قرار دهند و از رد کردن زوآلی دستنوشته خودداری کنند [۲۰].

فقط یک مطالعه هست که در آن از دبیران درباره‌ی موفقیت درخواست‌های مؤلفان برای قضاوت مجدد، سؤال شد [۱۱۷] و مشخص گردید که در مورد «مریکن سوسیولوجیکال ریویو»^۱، ۱۳ درصد از درخواست‌های قضاوت مجدد که از سوی مؤلفان ارائه شده، موفقیت آمیز بوده است. «راتن» [۱۱۰] از مؤلفان مقالات «کارت کانتنتس: علوم اجتماعی و رفتاری»^۲ درباره‌ی دستنوشته‌های رد شده به پرسش پرداخت. مجموع ۸۲/۳ درصد [از این مؤلفان] جدیدترین دستنوشته‌ی رد شده‌ی خود را برای مجله‌ای دیگر فرستاده بودند. محققان مشخص نکردند که چند درصد این مطالب، نهایتاً منتشر شد، اما ۱۹/۲ درصد از جدیدترین مقالات منتشر شده، قبلاً رد شده بودند.

در جایی که فرایند همترازخوانی منجر به رد شدن یک دستنوشته می‌شود، می‌توان آن را نقد ارزشمندی برای مؤلفان به شمار آورد، و چه‌بسا که همین‌طور باشد؛ بنابراین دستنوشته‌ی بازنگری شده، در تحویل مجدد می‌تواند نامزد قابل قبول تری برای پذیرش باشد. درباره‌ی بازنگری در دستنوشته‌ها قبل از تحویل مجدد آن‌ها به مجله‌ای دیگر، داده‌های اندکی وجود دارد. «ویلسون» مقالاتی را که ابتدا توسط «مجله‌ی تحقیقات بالینی» رد شده بودند بررسی نمود. فقط یک‌ششم از مقالات قبل از تحویل مجدد، مورد بازنگری قرار گرفته بودند [۱۳۱]. «یانکاور» مجموعه‌ای از دستنوشته‌های منتشر شده در «مجله‌ی بهداشت عمومی امریکا» را که قبلاً رد شده بودند، پیگیری کرد و مشخص شد که فقط اندکی بیش از نصف ۶۱ دستنوشته، قبل از ارسال به مجله‌ی دوم، «تا حدودی یا کلاً بازنگری شده بودند» [۱۳۴: ص ۷].

«باکانیک» و «مکنیل» به این نتیجه رسیدند که دستنوشته‌ی ابتدائاً رد شده‌ی جامعه‌شناسان، در صورت بازنگری قبل از ارائه‌ی مجدد، احتمال زیادی دارد که مورد پذیرش قرار گیرد [۱۲]. «لیندر» در پیمایشی که در آن، ارزیابی مؤلفان و خوانندگان درباره‌ی «بولتن روان‌شناسی اجتماعی و شخصیتی» مورد بررسی قرار گرفت، نشان داد که دریافت‌کنندگان نامه‌های رد مقاله، از ارسال احتمالی دستنوشته‌هایشان در آینده برای همان مجله منصرف نشدند [۸۱].

همه‌ی این مطالعات نشان می‌دهند که انگیزه‌ی مؤلفان برای چاپ کردن مطالبشان، قوی است و مطالعات حکایت از آن دارند که رد شدگی، غالباً مانع اصلی برای مؤلفان شمرده نمی‌شود. در پاسخ به شکایت یک مؤلف مینی بر این که رد کردن، ساده‌ترین راه برای خروج از تردید دبیرانه است [۹۵]، سردبیر انتشارات «جامعه‌ی فیزیک امریکا»، که اثرش درباره‌ی هسته‌ی اتم - به این دلیل که «چیزی از حالات هر ذره - و با شدت بیش‌تر در مورد پوسته‌ها - باقی نمی‌ماند» در سال

۱۹۳۷ رده‌ده بود، عنوان کرد که ردشدن «فقط به معنای آن است که مقاله، در مجله‌ی دیگری چاپ خواهد شد» [۵۹: ص ۱۰].

کیفیت مجلاتی که دستنوشته‌های رده‌ده را پذیرفته‌اند

«استایگ» در مطالعه‌ای از مجله‌ی «امریکن هیستوریکال ریویو» اشاره کرد که به عنوان یک مجله‌ای تاریخ که بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد، هر محمل انتشاراتی دیگری که مؤلف، پس از ردشدن [دستنوشته‌اش، آن را برای انتشار مقاله‌اش] انتخاب کند، دارای عامل تأثیر کم‌تری خواهد بود [۱۲۰]. «فای» پی برد که «دستنوشته‌ی رده‌ده، معمولاً برای مجله‌ای دیگر که احتمالاً کم‌اعتبارتر است، اما نیاز بیش‌تری به مطلب دارد، ارسال می‌شود» [۴۸: ص ۳۲۰].

در بخش پیشین، داده‌هایی درباره‌ی درصد دستنوشته‌های رده‌ده‌ای که نهایتاً منتشر شدند ارائه شد. بیش از ۲۰ درصد از مقالات منتشرشده، قبلاً رد شده بوده‌اند و بیش از ۵۰ درصد از دستنوشته‌های رده‌ده، در نهایت به چاپ رسیده‌اند. فرضی که در ابتدای این فصل بیان شد این بود که بهترین مجلات، بهترین مطالب را منتشر می‌کنند. آیا این به آن معنا است که مجلاتی که دستنوشته‌های پیش‌تر رده‌ده را پذیرفته‌اند، از مجلاتی که دستنوشته‌ها را در ابتدا رد کرده‌اند، کیفیت پایین‌تری داشته‌اند؟

در پنج مطالعه، دستنوشته‌های رده‌ده تا هنگام انتشار نهایی ردگیری شدند تا کیفیت مجلاتی که دستنوشته‌های ابتدائاً رده‌ده را پذیرفتند، مشخص شود. «چیو» دریافت که ۱۳ درصد از دستنوشته‌هایی که توسط «مجله‌ی امریکایی رونتگنولوژی» رده‌ده و در نهایت توسط مجله‌ی دیگری منتشر شده‌اند، در مجلاتی با عامل تأثیر بیش‌تر، و ۱۹ درصد از این [نوع] دستنوشته‌ها نیز در مجلاتی با شمارگان بالاتر منتشر شده‌اند [۲۷]. «مجله‌ی «رادیولوژی» که ۹/۸ درصد از دستنوشته‌های رده‌ده را منتشر کرد، دارای عامل تأثیر بیش‌تر و شمارگان بالاتر است. «کرونین» و «مکنزی» در دستنوشته‌هایی که توسط «مجله‌ی مستندسازی» رده‌ده بودند نتایج مشابهی را یافتند - تعداد نسبتاً اندکی (۱۷/۶ درصد) از این دستنوشته‌های نهایتاً منتشرشده، در مجلاتی با عامل تأثیر بیش‌تر به چاپ رسیدند [۳۵].

سه مطالعه‌ی دیگر در [رشته‌ی] زیست‌پزشکی به نتایج متفاوتی رسیدند. «ویتمن» و «آیر»، در مطالعه‌ی هشت مجله‌ی پزشکی که منظمأ توسط پزشکان خانواده مطالعه می‌شدند، پی بردند که دوسوم از دستنوشته‌های منتشرشده‌ای که قبلاً رد شده بودند، ابتدا توسط یکی از همان هشت مجله‌ی مهم، رد شده بودند [۱۲۹]. «ولر» نیز به این نتیجه رسید که مؤلفان بعد از ردشدن [مطالب‌شان]، لزوماً از مجلات «برجسته» به سراغ مجلات کم‌اعتبارتر نمی‌روند. به نظر می‌رسد که مؤلفان مایل‌اند دستنوشته را به مجله‌ای معتبرتر از مجله‌ای که دستنوشته‌شان را رد کرده بود ارائه دهند و ظاهراً اعتبار آشکار مجلات خاص، حتی پس از ردشدگی مقاله، مانع آنان برای چنین اقدامی نمی‌شود. نزدیک به نیمی (۴۴/۴ درصد) از دستنوشته‌هایی که توسط

مجله‌ای در گروه گزیده‌تر مجلات ردشده بودند، مورد پذیرش مجله‌ای در همان گروه از مجلات قرار گرفتند [۱۲۸]. فقط ۲۰/۶ درصد از دستنوشته‌های ردشده از سوی مجموعه‌ی گزیده‌تر مجلات، در دسته‌ی درجه‌پایین‌تری از مجلات به چاپ رسیدند. در مطالعه‌ای مشابه بر روی متخصصان زیست‌شیمی، معلوم شد که از ۱۰ دستنوشته که ابتدا ردشده بودند، ۷ دستنوشته (۷۰ درصد) به مجلاتی با رتبه‌ی بالاتر ارائه شده و مورد پذیرش قرار گرفته بودند [۵۸: ص ۳۹].

محدودیت‌های مطالعات

- اگرچه در رشته‌های مختلف، دلایل مشابهی برای ردکردن دستنوشته‌ها مشاهده می‌شود، اما این مطالعات، فرایند تأثیر همترازخوانی دبیرانه بر بهبود یک دستنوشته را اندکی روشن کرده‌اند. در حقیقت، داده‌های اندکی که درباره‌ی پیگیری دستنوشته‌های ردشده وجود دارد حاکی از آن است که همترازخوانی دبیرانه اثر کمی بر کل تغییرات اعمال‌شده در دستنوشته‌ها دارد. در فصلی که به تجربه‌ی مؤلف در همترازخوانی دبیرانه مربوط می‌شود، این سؤال را بیش‌تر بررسی می‌کنیم.
- در هر رشته، مطالعات نسبتاً کمی درباره‌ی نرخ رشدگی بر اساس رشته انجام شده. در مطالعات از معیارهای واحدی برای انتخاب مجلات استفاده نشده؛ در نتیجه مقایسه نسبتاً دشوار است و مقایسه‌های انجام‌شده نیز احتمالاً خیلی معنادار نیستند. مثلاً در همه‌ی ۴ مجله‌ی پرستاری از معیارهای یکسان استفاده شده، اما همه‌ی آن [مطالعه]ها تعداد متفاوتی از «مجلات»^۱ را شامل می‌شوند. با این حال، میانگین نرخ رشدگی، که در سه مطالعه محاسبه شده، بسیار همانند و بین ۵۹ درصد و ۶۱ درصد است.
- در مجلات مورد بررسی در هر یک از مطالعات، دامنه‌ی نرخ رشدگی بسیار وسیع است، که اهمیت میانگین نرخ رشدگی را نسبتاً غیرقابل اعتماد، و انجام مقایسه میان رشته‌ها را پیچیده می‌کند.
- بنا به همین دلایل، با توجه به نرخ رشدگی در هر رشته در طول زمان، نمی‌توان این گفته که «نرخ رشدگی در بعضی از مجلات در حال افزایش است» را تأیید یا رد کرد. تعداد مجلات دائماً در حال افزایش بوده و این امر شاید باعث شود که نرخ رشدگی نسبی در هر مجله، تقریباً ثابت بماند. داده‌های حاصل از مطالعات بسیار اندکی که نشان‌دهنده‌ی افزایش نرخ رشدگی در طول زمان می‌باشند، دارای اشکال هستند.
- یکی از کمبودها در بسیاری از این مطالعات، نداشتن تعریفی از نحوه‌ی نمونه‌گیری از

۱. احتمالاً در اینجا اشتباهی رخ داده و منظور مؤلف، «دستنوشته» یا «مقاله» بوده است. [مترجم]

میان مجلات است. متون بسیار متفاوتی برای شناسایی گروهی از مجلات مورد استفاده قرار گرفته‌اند، و وقتی هم که گروهی مشخص می‌شده، از نظر اندازه تنوع چشمگیری داشته. از آنجا که فنون بسیار متفاوتی برای گزینش مجلات به کار گرفته شده، به نظر نمی‌رسد که هیچیک از این نتایج یا یافته‌ها را بتوان تعمیم‌پذیر دانست.

- دو مطالعه‌ی مهم- مطالعه‌ی «زوگرم-مرتون» در سال ۱۹۷۱ و مطالعه‌ی «بیر» در سال ۱۹۷۸- که مکرراً مورد استفاده قرار می‌گیرند، بسیار قدیمی هستند. در این حوزه به مطالعات جدید و با طراحی مناسب نیاز داریم. از زمانی که این مطالعات قدیمی‌تر انجام شدند، انتشار مجله به نحو چشمگیری تغییر کرده. یقیناً لازم است هر دو مطالعه با توجه دقیق به طرح مورد استفاده در انجام مطالعه، مجدداً انجام شوند تا مشخص گردد که این نتایج هنوز هم معتبرند یا خیر.

توصیه

تعیین این که یک نشریه، همترازخوانی شده یا نه گاهی اوقات دشوار یا ناممکن است. یکی از یافته‌های مشاهده‌شده در تعدادی از این مطالعات این است که فقط حدود نیمی از مقالات ارائه‌شده در نشست‌های حرفه‌ای، سرانجام منتشر می‌شوند. یافته‌ها همچنین حاکی از آن هستند که گروه‌هایی از مقالات که به عنوان تکمله‌ی مجلات یا مجموعه‌مقالات همایش‌ها منتشر می‌شوند، یا سطح یکسانی از همترازخوانی در موردشان اعمال نمی‌شود، تحت حمایت مالی یک اقدام انتفاعی^۱ قرار دارند، یا این که به صورت یک مجموعه‌ی جداگانه چاپ می‌شوند. خواننده‌ای که در جریان جستجو در یک داده‌پایگاه، به صورت اتفاقی به یک منبع برمی‌خورد، بعید است بداند که احتمال همترازخوانی مقاله‌ای که در یکی از این منابع چاپ شده بسیار کم‌تر از مقاله‌ای است که در بخش اصلی یک شماره‌ی همان مجله منتشر می‌شود. مطالب فصل اول همچنین حکایت از آن داشتند که اکثر مجلات، بعضاً مطلبی را منتشر می‌کنند که همترازخوانی نشده است.

- دبیران باید خوانندگان را از سطح همترازخوانی برای هر مطلب مجله، مطلع کنند. عبارت توضیحی زیرعنوان که به هر مقاله‌ی منتشرشده افزوده می‌شود، وضعیت آن را از نظر همترازخوانی، به آسانی روشن می‌کند. پس می‌توان عبارت توضیحی زیرعنوان را در عنوان اصلی ادغام نمود و آن را به بخشی از اطلاعات مربوط به مقاله در هر داده‌پایگاه تبدیل کرد. در حال حاضر داده‌پایگاه‌ها شامل اطلاعاتی درباره‌ی عواملی همچون سرمقاله‌ها و مطالب خبری هستند. با ورود خدمات نمایه‌سازی و چکیده‌نویسی و انتشار مجله به محیط الکترونیکی، اضافه‌کردن چند کلمه به هر عنوان اصلی یا توضیحی، چندان زحمتی برای تولیدکنندگان داده‌پایگاه یا مجله نخواهد داشت.

- مطالعاتی باید طراحی شوند تا مشخص شود که آیا واقعاً بهترین مطالب در حوزه‌ی دانش منتشر گردیده و بدترین مطالب یا مطالب غیرقابل قبول، رد شده‌اند یا خیر.

نتیجه‌گیری درباره‌ی رد دستنوشته‌ها

این فصل با این سؤال شروع شد که «آیا دستنوشته‌های رد شده، به مجموعه‌ی متون علمی حوزه‌ی مربوط به خود ملحق می‌شوند یا نه» و «دستنوشته‌ی رد شده چه نقشی در فرایند ارتباط علمی دارد». مطالعات نشان داده‌اند که در حقیقت درصد قابل توجهی از دستنوشته‌های رد شده، به مجموعه‌ی متون منتشرشده‌ی حوزه‌ی مربوط به خود می‌پیوندند. آنچه در مطالعات نشان داده نشده، میزان و درجه‌ای است که نشان دهد تا چه اندازه‌ای بهترین مطالب منتشر، و بدترین مطالب رد می‌شوند.

آیا یافته‌های «گاروی» و همکارانش هنوز هم مصداق دارند؟ آیا رد شدن یک دستنوشته، واقعاً مسیر حرفه‌ای مؤلف را تغییر می‌دهد؟ از آنجا که دستنوشته‌های بسیاری رد، و متعاقباً منتشر می‌شوند، می‌توان گفت که دستنوشته‌های رد شده، دیگر اثرات عمیقی بر مسیر حرفه‌ای مؤلفان ندارند.

سنجه‌های گوناگونی برای رتبه‌بندی مجلات یک رشته به کار گرفته می‌شوند، از جمله عامل تأثیر، شمارگان و وضعیت نمایه‌ای؛ عامل دیگر، نرخ رشدگی در مجله است. قابلیت تعمیم‌ناپذیر برخی از معیارهای مربوط به گزینش مجلات، حجم کوچک [جامعه‌ی مورد بررسی در] مطالعات، و قدمت تعدادی از مطالعه‌های مهم، همگی نشان می‌دهند که برای تعیین این که آیا از نظر نرخ رشدگی، تفاوتی بین رشته‌ها وجود دارد یا خیر، به داده‌های بیش‌تری نیاز است. در این حوزه به پژوهشی جدید و منسجم نیاز داریم و برخی از مطالعات قدیمی‌تر را که مکرراً نقل می‌شوند حتماً باید مجدداً انجام داد تا اعتبار کنونی نتایج آن‌ها مشخص شود. به منظور اجتناب از نقایص مطالعات قدیمی، در هر مطالعه‌ی جدید باید همه‌ی شاخص‌های گزینش مجله و طرح مورد استفاده در تحقیق، مشخص شوند. رتبه‌بندی مجله در داخل هر رشته، جزء مهمی از هر مطالعه در این حوزه محسوب می‌شود.

داده‌ها نشان می‌دهند که، هم در نظر و هم در عمل، در رشته‌ها [ی مختلف] معیارهای واحدی برای رد کردن [دستنوشته] وجود دارند. داده‌ها همچنین حاکی از آن هستند که درصد قابل توجهی از دستنوشته‌های رد شده به مجموعه‌ای از متون [منتشرشده‌ی حوزه‌ی مربوط به خود] می‌پیوندند. بد نیست که درصد نسبتاً بالای (۱/۸ درصد تا ۶۴/۸ درصد) دستنوشته‌هایی را که دارای اشکالات اصلاح‌ناپذیر هستند با داده‌هایی که نشان می‌دهند بین ۳۰ تا ۸۰ درصد از دستنوشته‌های رد شده نهایتاً منتشر شده‌اند، مقایسه کنیم. این اعداد از اصرار مؤلفان بر دنبال کردن کار تا مرحله‌ی انتشار آثار خود حکایت دارند. شواهدی وجود دارند

مبنی بر این که مؤلفان از نگاهی نسبتاً انعطاف‌پذیر نسبت به مجلات بهره می‌برند و پس از رد شدن دستنوشته‌شان، لزوماً مجله‌ای با رتبه‌ی پایین‌تر را انتخاب نمی‌کنند؛ اما در هنگام تصمیم‌گیری درباره‌ی محل ارائه‌ی مجدد دستنوشته، از معیارهای دیگری استفاده می‌نمایند. اعداد فوق همچنین نشان می‌دهند که بیش‌تر درصد معینی از دستنوشته‌ها (یا ایده‌ها) پس از رد شدن، کنار گذاشته می‌شوند. اما حدود این امر و اثری که این رد شدن‌ها بر پایه‌ی دانش علمی دارد، مشخص نیست. ممکن است بین دلایل ردشدگی - که به مؤلف گزارش شده‌اند - و سهولت ظاهری اقدامات صورت گرفته برای انتشار یک دستنوشته‌ی رد شده، تناقض‌هایی وجود داشته باشد. بر اساس این داده‌ها، دلایل ذکر شده برای ردشدگی، و انتشار نهایی دستنوشته‌های رد شده، می‌توان نتیجه گرفت که آنچه در یک مجله، اشکال اصلاح‌ناپذیر شمرده می‌شود ممکن است در مجله‌ای دیگر، اصلاح‌پذیر محسوب گردد. برای بررسی این موضوعات به مطالعه‌ی بیش‌تری نیاز است.

آیا این فصل نشان داده است که مجلاتی که بیش‌ترین تعداد دستنوشته‌ها در آن‌ها رد می‌شوند، مهم‌ترین مطالب یک حوزه را منتشر می‌کنند؟ مطالعات انجام شده ایداً پاسخی برای این پرسش ارائه نمی‌کنند. در این مطالعات، مطالب خاصی که توسط مجلات بخصوص، دریافت و رد شده‌اند بررسی گردیده‌اند. این مطالعات به تحلیل سؤال کلی‌تر و احتمالاً مهم‌تر - این که «آیا بهترین [مطالب] علمی، به مرحله‌ی انتشار رسیده‌اند؟» - نپرداختند. از یک سو، دبیران می‌توانستند دلایل جدی برای رد کردن یک دستنوشته ارائه کنند و از سوی دیگر، ظاهراً این دلایل باعث نمی‌شد که مجله‌ای دیگر، از نشر دستنوشته‌ی رد شده خودداری کند.

سرانجام این که، رابطه‌ی بین نرخ ردشدگی و اهمیت یک مجله، ثابت نشده. آنچه اثبات شده فقط این است که هر چه معیارهای گزینش یک مجله برای یک مطالعه، سنجیده‌تر باشند، نرخ ردشدگی برای آن مجله بالاتر است. تقریباً همه‌ی مطالعاتی که در این فصل بررسی شدند، صرف‌نظر از رشته‌ی مربوط به خود، این یافته را تأیید می‌کنند. هر رشته دارای مجموعه‌ای از مجلات است که دارای نرخ ردشدگی بالا یا پایین هستند؛ این که آیا می‌توان این نرخ را معیاری برای تعیین کیفیت مجله دانست، هنوز نیاز به بررسی دارد. گرچه نرخ ردشدگی وجه مهمی از هم‌تراز خوانی دبیرانه به شمار می‌رود، اما در کل فرایند، فقط یکی از عوامل می‌باشد.

منابع

1. (1980, February 23). The editor regrets. *British Medical Journal*, 508.
2. (1983, October). Medical journals and urgent medical news. *Annals of Internal Medicine*, 99(4), 559-561.
3. Abby, M., Massey, M. D., Galandiuk, S., H. C., Jr. (1994, July 13). Peer review is an effective screening process to evaluate medical manuscripts. *JAMA*, 272(2), 105-107.
4. Abt, H. (1988, April). What happens to rejected astronomical papers? *Publications of the astronomical Society of the Pacific*, 100, 506-508.

5. Adams, J. E. (1977, Spring). The challenge and response of economics journal policies: a comparative survey. *Collegiate News and Views*, 30(3), 25-27.
6. Altman, L. K. (1996, May 18). The Ingelfinger rule, embargoes, and the journal peer review-part 1, *Lancet*, 347, 1382-1386.
7. American Psychological Association. (1975, September). Publication in APA journals: advice from the editors. Council of editors. *American Psychologist*, 20(9), 711-712.
8. Angell, M., & Kassirer, J. P. (1991, November 7). The Ingelfinger rule revisited. *New England Journal of Medicine*, 325(19), 1371-1 373.
9. Archer, J. D. (1975, April 14). Attributes of a rejected manuscript. *JAMA*, 232(2), 165.
10. Armstrong, J. S. (1982). The ombudsman: is review by peers as fair as it appears? *Interfaces*, 12(5), 62-74.
11. Azbel, M. (1993, June). Could Columbus have passed peer review? *Physics Today*, 46(6), 13. 15.
12. Bakanic, V., McPhail, C., & Simon, R. J. (1987, October). The manuscript review and decision-making process. *American Sociological Review*, 52(5). 631.
13. Baue, A. E. (1985, August). Peer and/or peerless review. Some vagaries of the editorial process. *Archives of Surgery*, 120(8). 885-888.
14. Baue, A. E. (1993, December). Reflections of a former editor. *Archives of Surgery*, 128(12), 1305-1314.
15. Beaver, M., Gottlieb, N., & Rosenblatt, A. (1983, July-August). Dilemmas in manuscript evaluations. *Social Work*, 28(4). 326.
16. Beebe, L. (1997). *An author's guide to social work journals*. Washington, DC: NASW Press.
17. Beyer, J. M. (1975, Winter). Editorial policies and practices among leading journals in four scientific fields. *Sociological Quarterly*, 19. 68-88.
18. Bolster, A. & Morgan, P. P. (1986, February 15). How CMAJ controls the quality of its scientific articles. *Canadian Medical Association Journal*, 134(4), 301-303.
19. Bonjean, C. M., & Hullum, J. (1978, Fall). Reasons for journal rejection: an analysis of 600 manuscripts. *PS*, 11(4), 480-483.
20. Brysbaert, M. (1996, November). Improving the journal review process and the risk of making the poor-poorer. *American Psychologist*, 51(11). 1193.
21. Budd, J. (1988, September). Publication in library and information science: the state of the literature. *Library Journal*, 113(14). 125-131.
22. Buffardi, L. C. & Nichols, J. A. (1981, November). Citation impact, acceptance rate, and APA journals. *American Psychologist*, 36(11). 1453-1456.
23. Cabell, D. W. E. (1981). *Cabell's directory of publishing opportunities in business, administration and economics* (2nd ed.). Beaumont, Texas: Lamar University.
24. Campanario, J. M. (1995, March). On influential hooks and journal articles initially rejected because of negative referee's evaluation. *Science Communication*, 16(3). 304-325.
25. Campanario, J. M. (1996, April). Have referees rejected some of the most-cited articles of all times. *Journal of the American Society for information Science*, 47(4), 302-310.
26. Campbell, J. P. (1985). Editorial: some remarks from an outgoing editor. In L. L. Cummings & P. J. Frost (Eds). *Publishing in the organizational sciences* (pp. 321- 333). Homewood, IL: Richard D. Irwin, Inc.
27. Chew, F. S. (1990, March). Fate of manuscripts rejected for publication in the ARJ. *American Journal of Roentgenology*, 156(3). 627-632.
28. Chew, F. S. (1993, February). Manuscript peer review: general concepts and the AJR process. *American Journal of Roentgenology*, 160(2), 409-411.
29. Christiansen, D. (1981, August). Peer review reviewed. *IEEE Spectrum*, 18(8), 21.
30. Chubin, D. E. & Hackett, E. J. (1990). Peer review and the printed word. *Peerless Science. Peer review and U.S. science policy* (pp. 83-123): State University of New York Press.
31. Coe, R. K. (1984, September). Evaluating the management journals: a second look. *Academy of Management Journal*, 27(3), 660-666.

32. Coe, R. K. & Weinstock, I. (1967, Winter). Editorial policies of major economic journals. *Quarterly Review of Economics and Business*, 7(4), 37-43.
33. Coe, R. K. & Weinstock, I. (1968, January). Publication policies in major business periodicals. *Southern Journal of Business*, 1-10.
34. Coe, R. K. & Weinstock, I. (1983, Winter). Evaluating the finance journals: the department chairperson's perspective. *Journal of Financial Research*, 6(4), 345-349.
35. Cronin, B., & McKenzie, G. (1992, September). The trajectory of rejection. *Journal of Documentation*, 48(3), 310-317.
36. Daft, R. L. (1985). Why I recommended that your manuscript be rejected and what you can do about it. In L. L. Cummings & P. J. Frost (Eds.), *Publishing in the organizational sciences* (pp. 193-209). Homewood, IL: Richard D. Irwin, Inc.
37. Daniel, H-D. (1993). An evaluation of the peer review process at *Angewandte Chemie*. *Angewandte Chemie*, 32(2), 234-238.
38. Dirk, L. (1996, September). From laboratory to scientific literature. *Science Communication*, 18(1), 3-28.
39. Duchini, A. & Genta, R. M. (1997, April). From abstract to peer-reviewed article: the fate of abstracts submitted to the DDW. *Gastroenterology*, 112(4), A12.
40. Durso, T. W. (1997, September 15). Editors' advice to rejected authors: just try, try again. *The Scientist*, 11(18), 13.
41. Epstein, S. (1995, October). What can be done to improve the journal review process. *American Psychologist*, 50(9), 883-885.
42. Farndon, J. R., Murie, J. A., Johnson, C. D., Earnshaw, J. J., & Guillou, P. J. (1997, July). The referee process of *The British Journal of Surgery*. *British Journal of Surgery*, 84(7), 901-903.
43. Federico, J., Lee, M. M., Boozer, C. H., & Diaz, D. (1984, March). Report of a survey comparing sixty-nine journals in the dental profession. *Educational Directions in Dental Hygiene*, 9, 9-18.
44. Finifter, A. W. (1997, December). Report of the editor of the *American Political Science Review*, 1996-97. *PS*, 30(4), 783-791.
45. Fletcher, S. W. & Fletcher, R. H. (1991, April 15). Early release of research results. *Annals of internal Medicine*, 114(8), 698-700.
46. Fraley, R. & Via, B. J. (1982). Survey of library & information science journal publishers. In B-C. Sellen (Ed.), *Librarian/author: a practical guide on how to get published* (pp. 117-224). New York: Neal-Schuman Publishers, Inc.
47. Frey, J. J. (1985, January/February). Peer review and the fate of manuscripts. *Family Medicine*, 17(1), 3.
48. Fye, W. B. (1990, August 15). Medical authorship, traditions, trends, and tribulations. *Annals of internal Medicine*. 113(4). 317-325.
49. Gans, J. S., & Shepherd, G. B. (1994, Winter). How are the mighty fallen: rejected classic articles by leading economists. *Journal of Economic Perspectives*. 8(1). 165-179.
50. Garvey, W. D. & Griffith, B. C. (1971, April). Scientific communication: its role in the conduct of research and creation of knowledge. *American Psychologist*, 26(4), 349-362.
51. Garvey, W. D., Lin, N., Nelson, C. E., & Tomita, K. (1972, August). Research studies in patterns of scientific communication: II. The role of national meetings in scientific and technical communication. *Information Storage and Retrieval*, 8(4). 159-169.
52. Garvey, W. D., Lin, N., & Tomita, K. (1972, October). Research studies in patterns of scientific communication: III. Information-exchange processes associated with the production of journal articles. *Information Storage and Retrieval*. 8(5). 207-211.
53. Glenn, N. D. (1976, August). The journal article review process: Some proposals for change. *American Sociologist*. 11(3). 179-185.
54. Goldman, L., & Loscalzo, A. (1980, July 31). Fate of cardiology research originally published in abstract form. *New England Journal of Medicine*. 303(5). 255-259.
55. Goodrich, D. W. (1945, December). An analysis of manuscripts received by the editors of the *American Sociological Review* from May 1, 1944 to September 1, 1945. *American Sociological Review*, 10(6). 716-725.

56. Gordon, M. D. (1978). Disciplinary differences, دبیرانه practices and the patterning of rejection rates. *Journal of Research Communication Studies*, 1, 139-159.
57. Gordon, M. D. (1979, March): Peer review in physics. *Physics Bulletin*, 30, 112-113.
58. Gordon, M. D. (1984, February). How authors select journals: a test of the reward maximization model of submission behavior. *Social Studies of Science*, 14(1), 27-43.
59. Goudsmit, S. A. (1970, April). To amend refereeing. *Physics Today*, 23(4), 10.
60. Grouse, L. D. (1981, January 23/30). The Ingelfinger rule. *JAMA*, 245(4), 375-376.
61. Haas, L., Milton, S., & Quinn, A. (1996, Winter). Surviving the publishing process: a beginner's guide. *RQ*, 36(2), 230-246.
62. Hargens, L. L. (1988). Scholarly consensus and journal rejection rates. *American Sociological Review*, 53(1), 139-151.
63. Hargens, L. L. (1990, March 9). Variations in journal peer review systems. Possible causes and consequences. *JAMA*, 263(10), 1348-1352.
64. Hartley, J. (1988, November). Editorial practices in psychology journals. *Psychologist*, 1(11), 428-430.
65. Henson, K. T. (1988, June). Writing for education journals. *Phi-Delta Kappa*, 69(10), 725-754.
66. Hernon, P., Smith, A., & Croxen, M. B. (1993, July). Publications in *College & Research Libraries*: accepted rejected, and published papers. 1980-1991. *College and Research Libraries*, 54(4), 303-321.
67. Huth, E. J. (1983, October). Medical journal and urgent medical news. *Annals of Internal Medicine*, 99(4), 559-561.
68. Ingelfinger, F. J. (1969, September 18). Definition of "sole contribution". *New England Journal of Medicine*, 281(12), 676-677.
69. Ingelfinger, F. J. (1972, December 21). Season's greetings. *New England Journal of Medicine*, 287(25), 1301.
70. Johnson, B. (1986, Fall). The rejected manuscript: role of the editor. *CBE Views*, 9(3), 84-85.
71. Jones, C. (1977, Fall). Report of the managing editor of the *American Political Science Review*, 1976-77. *PS*, 10(4), 448-453.
72. Juhasz, S., Calvert, E., Jackson, T., Kronick, D. A., & Shipman, J. (1975, September). Acceptance and rejection of manuscripts. *IEEE Transactions on Professional Communication*, 18(3), 177-185.
73. Kahn, A. S., Presbury, J. H., Moore, H. B., & Driver, J. D. (1990). Characteristics of accepted versus rejected manuscripts. *Psychology of Women Quarterly*, 14, 7-14.
74. Kassirer, J. P. & Angell, M. (1997, December 11). Prepublication release of journal articles. *New England Journal of Medicine*, 337(24), 1762-1763.
75. Kassirer, J. P. & Campion, E. W. (1994, July 13). Peer review, crude and understudied, but indispensable. *JAMA*, 272(2), 96-97.
76. King, D., McDonald, D. D., & Roderer, N. K. (1981). *Scientific journals in the United States: their production, use and economics*. Stroudsburg, Pennsylvania: Hutchinson Ross Publishing Company.
77. Koch-Weser, D. & Yankauer, A. (1993, November). The authorship and fate of international health papers submitted to the American Journal of Public Health. *American Journal of Public Health*, 83(11), 1618-1620.
78. Landwirth, T. K. (1991, July). Why authors fail. *Bulletin of the Medical Library Association*, 79(3), 337-338.
79. Lavelle, J. (1966, November). Facts of journal publishing, IV. *Publications of the Modern Language Association of America*, 81(6), 3-12.
80. Lazarus, D. (1980, November 10). Authors, editors and referees. *Physical Review Letters*, 45(19), 1527-1528.
81. Linder, D. E. (1977). Evaluation of the *Personality and Social Psychology Bulletin* by its readers and authors. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 3, 583-591.
82. Lindsey, D. (1978). *The scientific publication system in social science*. San Francisco: Jossey-Bass Publishers.

83. Lock, S. (1985). *A difficult balance. Editorial peer reviewed in medicine*. Philadelphia: ISI Press.
84. Lundberg, G. D., Glass, R. M., & Joyce, L. E. (1991, January 16). Policy of JAMA journals regarding release of information to the public. *JAMA*, 265(3). 400.
85. Mayland, H. F., Sojka, R. E., & Gbur, E. E. (1991). The peer-review process under review. *Journal of animal Science*, 69(Supplement 1). 228.
86. McBride, G. (1982, January 23/30). Now for the latest news. *JAMA*, 245(4). 374-375.
87. McCartney, J. L. (1973, Autumn). Publish or perish. *Sociological Quarterly*, 14. 450, 600.
88. McCloskey, J. (1977, July-August). Publishing Opportunities for nurses: a comparison of 65 journals. *Nurse Educator*, 2(4). 4-13.
89. McCloskey, J. & Swanson, E. A. (1982, June). Publishing opportunities for nurses: a comparison of 100 journals. *Image*, 14(2). 50-56.
90. McCormick, M. C. & Holmes, J. H. (1988, February). Publication of research presented at pediatric meetings. *American Journal of Diseases of Children*, 139(2). 122-126.
91. Metoyer-Duran, C. (1993, November). The readability of published, accepted, and rejected papers appearing in *College & Research Libraries*. *College and Research Libraries*, 54(6). 517-526.
92. Miller, A. C., & Serzan, S. L. (1984, November/December). Criteria for identifying a refereed journal. *Journal of Higher Education*, 55(6). 673-699.
93. Mitchell, T. R., Beach, L. R., & Smith, K. G. (1985). Some data on publishing from the authors' and reviewers' perspective. In L. L. Cummings & P. J. Frost (Eds.). *Publishing in the organizational sciences* (pp. 248-264). Homewood, IL: Richard D. Irwin, Inc.
94. Mullins, C. J. (1977). *A guide to writing and publishing in the social and behavioral sciences*. New York: John Wiley & Sons.
95. Neufeld, J. (1970, April). To amend refereeing. *Physics Today*. 23(4). 9-10.
96. Newman, S. H. (1986, October). Improving the evaluation of submitted manuscripts. Importance of improving evaluations. *American Psychologist*, 21(10). 980-981.
97. Noble, K. A. (1989). Publish or perish: what 23 journal editors have to say. *Studies in Higher Education*, 14(1). 97-102.
98. O'Connor, D. & Van Orden, P. (1978, September). Getting into print. *College and Research Libraries*. 39(5). 389-396.
99. Petruzzi, J. M. (1976, September). Peer review in *Analytical Chemistry*. *Analytical Chemistry*, 48 (11). 875A.
100. Pullen, K. A., Jr. (1977, January). Reviewing the reviewers. *IEEE Spectrum*. 14(1). 16, 18.
101. Relman, A. S. (1970, May 14). Anonymous authors and reviewers. *New England Journal of Medicine*. 1160.
102. Relman, A. S. (1978, July 27). Are we a filter or a sponge? *New England Journal of Medicine*, 299(4). 197.
103. Relman, A. S. (1980, July 31). News reports of medical meetings: how reliable are abstracts? *New England Journal of Medicine*. 303(5). 277-278.
104. Relman, A. S. (1981, October 1). The Ingelfinger rule. *New England Journal of Medicine*, 305(14). 824-826.
105. Relman, A. S. (1988, April 28). More on the Ingelfinger rule. *New England Journal of Medicine*, 318(17), 1125-1126.
106. Relman, A. S., Rennie, D., & Angell, M. (1980, December 25). Greetings - with regrets. *New England Journal of Medicine*, 303(26), 1527-1528.
107. Rochon, P. A., Gurwitz, J. H., Cheung, M., Hayes, J. A., & Chalmers, T. C. (1994, July 13). Evaluating the quality of articles published in journal supplements compared with the quality of those published in the parent journal. *JAMA*, 272(2), 108-113.
108. Rockwood, A. L. (1985, February 4). The peer review system. *Chemical and Engineering News*, 63(5), 5.

109. Roland, C. G. & Kirkpatrick, R. A. (1975, June 12). Time lapse between hypothesis and publication in the medical sciences. *New England Journal of Medicine*, 292(24). 1273-1276.
110. Rotton, J., Foos, P., Van Meek, L., & Levitt, M. (1995). Publication practices and the file drawer problem: a survey of published authors. *Journal of Social Behavior and Personality*, 10(1), 1-13.
111. Rotton, J., Levitt, M., & Foos, P. (1993, August). Citation impact, rejection rates, and journal value. *American Psychologist*, 48(8). 911-912.
112. Scherer, R. W., Dickersin, K., & Langenberg, P. (1994, July 13). Full publication of results initially presented in abstracts. *JAMA*, 272(2), 158-162.
113. Seligman, L. (1986, December). The manuscript evaluation process used by AACD journals. *Journal of Counseling and Development*, 65, 189-192.
114. Sen, S. K. & Chakraborty, S. K. (1993, March). Quality control in Indian science: a study on refereeing systems of twenty-six Indian journals. *Journal of Scientific & industrial Research*, 52(3). 133-150.
115. Service, F. J. (1983, March-April). Manuscript review. *Diabetes Care*, 6(2). 208-209.
116. Sigelman, L. & Whicker, M. L. (1987, September). Some implications of bias in peer review: a simulation-based analysis. *Social Science Quarterly*, 68(3). 494-509.
117. Simon, R. J., Bakanic, V., & McPhail, C. (1986). Who complains to journal editors and what happens. *Sociological Inquiry*, 56(2), 259-271.
118. Smigel, E. O., & Ross, H. L. (1970, February). Factors in the editorial decision. *American Sociologist*, 5(1). 19-21.
119. Softer, A. (1978, February). The open editorial office. *Chest*, 73(2), 125.
120. Stieg, M. F. (1983, Feb). Refereeing and the editorial process: the AHR and Webb. *Scholarly Publishing*, 14(2), 99-122.
121. Sussman, M. B. (1978). *Author's guide to journals in sociology and related fields* (Ed.). New York: The Haworth Press.
122. Swanson, E. A. & McCloskey, J. (1986, September/October). Publishing opportunities for nurses. *Nursing Outlook*, 34(5). 227-235.
123. Swanson, E. A., McCloskey, J., & Bodensteiner, A. (1991, Spring). Publishing opportunities for nurses: a comparison of 92 U.S. journals. *Image: Journal of Nursing Scholarship*, 23(1). 33-38.
124. Via, B. J. (1996, July). Publishing in the journal literature of library and information science: a survey of manuscript review process and acceptance. *College and Research Libraries*, 57(4). 365-376.
125. Warren, R. (1973, May). Authors and editors meet. *Archives of Surgery*, 106(3). 360-362.
126. Webb, W. B. (1979, February). Continuing education: refereeing journal articles. *Teaching of Psychology*, 6(1). 59-60.
127. Weller, A. C. (1990, March 9). Editorial peer review in U.S. medical journals. *JAMA*, 263(10). 1344-1347.
128. Weller, A. C. (1996, July). Editorial peer review: a comparison of authors publishing in two groups of U.S. medical journals. *Bulletin of the Medical Library Association*, 84(3). 359-366.
129. Whitman, N. & Eyre, S. (1985, January/February). The pattern of publishing previously rejected articles in selected journals. *Family Medicine*, 17(1). 26-28.
130. Willis, C. L. & Bobys, R. S. (1983, Spring/Summer) Perishing in publishing: an analysis of manuscript rejection letters. *Wisconsin Sociologist*, 20(2-3). 84-91.
131. Wilson, J. (1978). Peer review and publication. *Journal of Clinical Investigation*, 61. 1697-1701.
132. Yamazaki, S. (1995). Refereeing system of 29 life science journals preferred by Japanese scientists. *Scientometrics*, 33(1). 123-129.
133. Yankauer, A. (1982, March). Editor's report- peer review again. *American Journal of Public Health*, 72(3). 239-240.

134. Yankauer, A. (1985, Summer). Peering at peer review. *CBE views*, 8(2). 7-10.
135. Yankauer, A. (1986, July). Then and now, the *American journal of Public Health*. 1911-1985. *American Journal of Public Health*, 76(7), 809-815.
136. Zuckerman, H. & Merton, R. K. (1971, January). Patters of evaluation in science: institutionalization, structure and functions of the referee system. *Minerva*, 9(1). 66-100.

فصل سوم

دبیر و هیئت تحریریه: کیستند و کارشان چیست؟

شاید ستارگان یک حوزه ترجیح دهند که باز این زحمت بر دوش گروهی با تیخر کم‌تر و در عین حال شایسته قرار بگیرد که حاضرند این مسئولیت را بپذیرند.

[۳۱: ص ۵۷۹]

ستارگان یک حوزه ممکن است ترجیح دهند که بار این زحمت بر دوش افرادی با جایگاه علمی پایین‌تر قرار گیرد.

[۸: ص ۱۸]

پرسش - به هر صورتی که بیان شود - این است که: دبیران از نظر حرفه‌ای در کجای رشته‌ی مربوط به خود رتبه‌بندی می‌شوند؟ آیا آنان متخصصانی در امر همتراز خوانی دبیرانه هستند که به وظایف مرتبط با نشر دانش‌ورانه مشغول می‌شوند، یا این که تخصص‌شان منحصر و محدود به رشته‌ی خودشان است؟

در سال ۱۹۵۱، «هیوویت» در سرمقاله‌ای از «ژورنال لنست»، دبیر پزشکی نیمه‌وقت را این گونه توصیف نمود: «چنین دبیری عموماً در حوزه‌ای از پزشکی یا جراحی، برجسته است. وی احتمالاً مؤلفانی را که در حوزه‌ی مربوط به او مطلب می‌نویسند شخصاً می‌شناسد، از ژرف‌اندیشی یا سطحی‌نگری این مؤلفان آگاه است، و با آنچه در حوزه‌ی مربوط به او انجام شده و آنچه هنوز باید انجام شود آشنا است. در نتیجه، در جایگاهی قرار دارد که [بتواند] مقالاتی را از مؤلفان مطلوب درخواست کند و درباره‌ی استحکام مطالب بیان‌شده در یک دست‌نوشته قضاوت نماید» [۵۸: ص ۱۴۸-۱۴۷]. «هیوویت» خصوصیات دبیر تمام‌وقت را نیز به شرح زیر تعریف کرد: «با مؤلفان احتمالی، آشنایی بسیار دارد و برخی از مطالبی را که چاپ می‌کند از آنان درخواست می‌نماید. او تقریباً همه‌ی مطالبی را که به نشریه‌اش تحویل داده شده، یا برای درج در آن آماده شده، می‌خواند» [ص ۱۴۵]. وی از همتراز خوانی دبیرانه نام نبرده است؛ اما هدف از استناد به کلام «هیوویت»، تشریح نقش دبیران در آن زمان است، خصوصاً از نظر سفارش و دریافت دست‌نوشته‌ها به منظور انتشار آن‌ها. ظاهراً انگیزه‌ی اصلی در انتخاب

دستنوشته‌ها، اطلاعاتی از اثر قبلی مؤلف یا آگاهی شخصی از وضعیت حرفه‌ای مؤلف می‌باشد. اظهارات «هیوویت» طنین یک محفل از «جوانان قدیم» را دارد، اما بی‌شک در آن زمان چنین معنایی یک امر عادی بوده و احتمالاً برای خواننده‌ی آن زمان، اصلاً نامناسب یا غرض‌ورزانه نبوده است.

شاید «هیوویت» اولین کسی بود که توصیفی کامل از وظایف دبیر نوین ارائه نمود. «هیوویت» درباره‌ی شغل خودش به عنوان دبیر اذعان کرد که [دبیری] «سخت‌ترین، محدودکننده‌ترین، خسته‌کننده‌ترین» و «راضی‌کننده‌ترین» کاری است که تا به حال انجام داده [ص ۱۴۸]. وی با توصیف مفصل بسیاری از جنبه‌های ویرایش و نسخه‌پردازی^۱ در فرایند انتشار، به مطالب خود ادامه داد.

همان‌گونه که در فصل یک گفته شد، همترازخوانی دبیرانه در طول جنگ جهانی دوم به عنوان جزء لازم در فرایند ارتباط دانشورانه رواج یافت. دبیران چگونه به فرایند همترازخوانی دبیرانه و رهنمودهای دبیرانه شکل داده‌اند تا بدین ترتیب بر محتوای مجله‌ی خود اثر بگذارند؟ چه عواملی بر انتخاب دبیران اثر دارند؟ چه نوع سوگیری‌هایی را در فرایند همترازخوانی دخالت خواهند داد؟ دبیران تا چه حد به راهنمایی‌های بررسی‌ها و هیئت تحریریه متکی هستند؟ چه مدرکی وجود دارد که ثابت کند دبیران، اقدام خود را به صورت علمی تحلیل کرده‌اند و همترازخوانی دبیرانه را «به بهترین شکل» انجام داده‌اند؟ آیا این «بهترین شکل انجام» در متون، تعریف شده؟ در این فصل به این سؤالات پرداخته می‌شود.

نقش دبیران

«بوریسویچ» نقش دبیر را در این ملاحظات خلاصه کرد [۱۵]:

نقش اصلی یک دبیر، بخصوص به عنوان صاحب [انحصار] یک مجله‌ی علمی، نه خلاق بودن، بلکه متواضع بودن است. دبیر باید به عنوان واسطه‌ی بین مؤلف و مخاطبان عمل کند. دبیر باید شبکه‌ای ایجاد کند از این عناصر: بررسی علمی و دبیرانه برای مؤلف؛ شفاف‌سازی پیام برای مخاطبان؛ و کمک به هر دو با استفاده‌ی دقیق از فرایند همترازخوانی و با پایبندی به مفهومی از توازن و هدف کلی، با به‌کارگیری جنبه‌های مختلف و مهمی که در امر انتشار دخیل‌اند [ص ۲۶۱].

«گاستون» مدعی بود دبیرانی «که به تمامیت فرایند [همترازخوانی دبیرانه] پایبندی نشان می‌دهند آزادی محدودی دارند» [۴۴: ص ۷۸۹]. زمانی که دستنوشته به دفتر تحریریه می‌رسد، زمانی است که مطالعه پایان یافته، روش‌شناسی آن غیرقابل تغییر است، و نتیجه‌گیری‌ها مشخص شده‌اند. دبیران افزون بر اعتباری که به عنوان دبیر و محقق دارند و نیز علاوه بر اعتبار حاصل از مجله و رشته‌ی مربوط به خود، در موقعیتی قرار می‌گیرند که بایستی

علائق و منافع مختلفی - از جمله علائق مؤلفان، خوانندگان، ناشران، و چاپچی‌ها - را با هم تطبیق دهند [۸۳]. «آنجل» مجموعه‌ی مشابهی از «مطالبات متعارض» [ص ۶۷] از دبیران مجلات پزشکی را مختصراً ارائه کرد: دبیران به عامه [ی مردم]، خوانندگان، مؤلفان، و صاحبان [مجلات] خدمت می‌کنند [۵: ص ۶۷].

تعدادی از نویسندگان به مسئولیت‌های عام دبیران اشاره کرده‌اند:

- دفاع در برابر بررسی‌های ضعیف و نامناسب [۳۷].
- شکل دادن به جهتی که رشته‌ی آن‌ها در پیش گرفته [۹۴].
- رازداری و بی‌طرفی، و در عین حال مؤدب بودن [۹۸].
- راهنمایی مؤلفان جدید [۶۴].
- مشخص نمودن این [نکته] که تعهد اصلی بررسی‌کنندگان، نسبت به مؤلف است [ارائه‌ی پیشنهادهای سودمند] یا به دبیر (اظهارنظر درباره‌ی پذیرش یا رد دستنوشته) [۱۴].
- ترک عضویت در همه‌ی هیئت‌های تحریریه، به منظور اجتناب از تضاد واقعی یا خیالی منافع [۹].
- حفظ انسجام در پژوهش‌ها، انتشار رهنمودها، پیگیری همه‌ی اتهامات مبنی بر تخلف [مجله]، انتشار اصلاحیه‌ها و تکذیبیه‌ها [۲۰].
- ایفای نقش در مقام یک مشاور فهیم و ارزشمند [۹۶].

«لاول» فقدان زمان و افراد پشتیبان را دغدغه‌های اصلی دبیران می‌داند [۶۸]. «رادمن» دبیران ۳۳ مجله‌ی جامعه‌شناسی را مورد پیمایش قرار داد تا برخی از دغدغه‌های روزمره‌ی دبیران را روشن کند (وی نگفت که چگونه تعیین کرده در این مطالعه، از کدام دبیران استفاده کند) [۹۴]. چهار مشکل اصلی دبیران عبارت بودند از زمان لازم برای ویرایش مجله، موجود بودن مقالات مناسب به تعداد کافی، کیفیت نوشتار، و مدت زمان لازم برای برگرداندن دستنوشته‌ها از سوی بررسی‌کنندگان. موضوعاتی که کم‌ترین مشکلات را برای دبیران ایجاد می‌کردند عبارت بودند از سازماندهی روندهای دبیرانه، رد کردن دستنوشته‌های همکاران، نگهداری فایل‌های دبیری، و ارتباط با مؤلفان مطالب ردا. از نظر دبیران، مقام دبیری تأثیر مثبتی در حرفه‌شان ندارد. فرصت آشنانشدن با دیگر افراد فعال در حوزه، و نیز فرصت اثرگذاری بر رشته و روزآمدبودن در آن، مثبت ارزیابی شدند.

نقش هیئت تحریریه‌ی انتصابی

اعضای هیئت تحریریه که توسط دبیران منصوب می‌شوند، بسته به هر مجله‌ی خاص، سه عملکرد اصلی دارند: (۱) بررسی دستنوشته‌ها؛ (۲) فراهم نمودن درونداد لازم برای تعیین خط‌مشی مجله؛ و (۳) اثرگذاری مثبت بر یک مجله به شیوه‌های مختلف، مثلاً از نظر تعداد

دستنوشته‌های تحویلی، شمارگان، و اعتبار. برخی از دبیران، از اعضای هیئت تحریریه عمدتاً به عنوان بررسی‌کننده استفاده می‌کردند [۹]. «دی‌یکی» بر این باور بود که برای بررسی دستنوشته‌ها، اعضای هیئت تحریریه باید در حوزه‌ی علمی مربوط به خود از دانش زیادی برخوردار باشند، اما [در عین حال] معتقد بود که دبیران هم به ساز و کاری نیاز دارند که به عضویت در هیئت تحریریه حالت چرخشی بدهد [۳۴]. نظر «میدوز» این بود که «یک هیئت تحریریه با تعداد اعضای محدود می‌تواند ... تقریباً به اندازه‌ی یک سیستم پیچیده‌ی داوری، کارآیی داشته باشد» [۷۹: ص ۷۹۲]. با این حال، وی نسبت به نظر خودش یک ایراد جدی دارد: «... در این صورت، تعامل درونی مجامع علمی قطع می‌شود» [ص ۷۹۳]. (در رابطه با نقش و عملکرد اعضای هیئت تحریریه در زمانی که به عنوان بررسی‌کننده عمل می‌کنند، نگاه کنید به فصل ۵).

در یک بحث کارشناسی^۱ که در نشست سالانه‌ی «شورای دبیران زیست‌شناسی»^۲ در سال ۱۹۸۰ برگزار شد، ضمن تأیید این امر که اکثر مجلات دارای هیئت تحریریه هستند، ضرورت وجودی این هیئت تحریریه مورد سؤال قرار گرفت [۴۳]. کارشناسان بحث در این باره هم‌عقیده بودند که هیئت تحریریه به چند دلیل، بسیار مهم است و در مجلات متفاوت، کارکردهای مختلفی دارد:

- اعضای هیئت تحریریه، بسته به نیازهای مجله یا دبیر، نقش‌های متفاوتی دارند.
 - این فرض وجود دارد که اعضای هیئت تحریریه به خاطر اعتباری که به مجله می‌دهند و رشته‌ای که نمایند‌ه‌اش هستند انتخاب می‌شوند.
 - اعضای هیئت تحریریه معمولاً توسط دبیر منصوب می‌شوند و ممکن است برای ایفای نقش دبیر در یک قسمت گماشته شوند یا به عنوان بررسی‌کننده عمل نمایند.
 - حضور اعضای معتبر در هیئت تحریریه می‌تواند برای «شروع [به کار] و تداوم [فعالیت] برخی از مجلات انتفاعی- که نه یک جامعه‌ی علمی- فنی، بلکه فقط یک رشته را بازنمایی می‌کنند- ضروری باشد» [ص ۱۸-۱۹].
 - گاهی اوقات برای قدردانی از تلاش‌های بررسی‌کنندگان کوشا، مقام عضویت در هیئت تحریریه به آنان اعطا می‌شود.
 - اعضای هیئت تحریریه معمولاً دارای دوره‌ی خدمتی مشخص و محدود هستند و در نتیجه حذف یک عضو ناکارآمد از هیئت تحریریه، تقریباً آسان می‌شود.
 - اعضای هیئت تحریریه، پشتیبانان مجله شمرده می‌شوند.
- گروهی از محققان، مدت زمانی را که اعضای هیئت تحریریه باید خدمت کنند بررسی، و چند مقوله‌ی دیگر را مطرح کردند. اعضای هیئت تحریریه می‌توانند چند مسئولیت را متقبل شوند، از جمله «تدوین خط‌مشی، داوری، میانجی‌گری، رسیدگی به موضوعات اخلاقی [حرفه‌ای]،

شرکت در نشست‌های هیئت تحریریه، جذب مقالات برای انتشار در مجله، و برنامه‌ریزی برای داوران» [۱۰۱: ص ۴۰۲]. این گروه بحث که «شلی» آنان را رهبری می‌کرد معتقد بود که یک دوره‌ی محدود برای اعضای هیئت تحریریه مناسب است. «موریس» نیز عقیده داشت برای تسهیل در جایگزینی یک عضو نامناسب، اعضا باید دوره‌های خدمت چرخشی داشته باشند [۸۲].

«استفنس» و «رابینز» با استفاده از آنچه که ممکن است در هر رشته‌ای یک دیدگاه کاملاً معمول باشد، نقش هیئت‌های تحریریه در حوزه‌ی علوم کتابداری و اطلاع‌رسانی را خلاصه کردند. هیئت‌ها «در جهت تعیین توسعه‌ی دامنه و خط‌مشی‌های مجله و ایجاد تغییرات در آن‌ها، و تدوین فرایند بررسی دستنوشته‌ها- چه دستنوشته‌های سفارشی و چه تحویلی-» باید با دبیر کار کنند [۱۰۸: ص ۱۹۸].

انتصابات دبیرانه

یک مطالعه بر روی دبیران و هیئت‌های تحریریه در رشته‌ی روان‌پزشکی نشان داد که تعداد اعضای مرد در بین دبیران و هیئت‌های تحریریه بیش‌تر است [۱۰]؛ «آور» نشان داد که در روان‌شناسی، زنان دارای نمایندگانی زیادی در هیئت‌های تحریریه هستند [۸۷]. در یک تحقیق درباره‌ی جنسیت دبیران ۱۰۰ مجله‌ی پزشکی بالینی- که بالاترین عامل اثرگذاری را داشتند- ۹۲ مرد و چهار زن به عنوان دبیر شناسایی شدند [۵۷]. ظاهراً چهار مجله‌ی باقی‌مانده دارای دبیر اصلی نبودند. در هیچ‌یک از این تحقیقات برای شناسایی درصد زنان در هر یک از تخصص‌های مورد مطالعه، تلاشی صورت نگرفت. این تحقیقات ضمن ارائه‌ی داده‌های خام درباره‌ی تفاوت‌های جنسیتی، هیچ داده‌ای درباره‌ی تفاوت‌های نسبی بازنمایی این جنسیت‌ها در تخصص‌ها [ی مختلف]- اگر چنین تفاوتی وجود داشته باشد- به دست نمی‌دهند. (در رابطه با موضوعات مرتبط با جنسیت و ربط آن‌ها با فرایند هم‌ترازخوانی دبیرانه، نگاه کنید به فصل ۷).

دبیر

پیمایش دبیران مجلات حوزه‌ی آموزش نشان داد که به احتمال زیاد، یک دبیر توسط دبیر قبلی، رئیس یا هیئت اجرایی یک انجمن حرفه‌ای، ناشر انتفاعی، یا کمیته‌ی انتشارات یک انجمن حرفه‌ای انتخاب می‌شود [۱۰۳]. در مقیاس بین‌المللی، در یک رشته‌ی بخصوص، مولدترین کشورها بیش‌ترین دبیران را تولید می‌کنند [۸].

خط‌مشی اعلام‌شده‌ی «انجمن روان‌شناسی آمریکا»- احتمالاً همچون بسیاری از انجمن‌های دانشورانه- استفاده از «هیئت انتشارات و ارتباطات» برای انتخاب دبیران است [۳۶]. سپس این هیئت یک کمیته‌ی جستجو را تعیین می‌کند که وظیفه‌اش یافتن افراد واجد شرایط برای خدمت در مقام دبیر است.

در یک پیمایش نظرات، «پیر» از دبیران ۱۰ مجله‌ی بسیار معتبر در [رشته‌های] فیزیک، شیمی، جامعه‌شناسی، و علوم سیاسی خواست مهم‌ترین معیارهایی را که در انتخاب دبیران دارند اعلام کنند [۱۱]. از جمله‌ی این معیارها عبارت بودند از «داشتن انتشار قبلی [مطالب] در آن مجله، وابستگی سازمانی (معمولاً به یک دانشگاه)، داشتن اعتبار در یک رشته یا یک تخصص فرعی، شناخت شخصی از فرد، و داشتن مقام در یک انجمن حرفه‌ای». با وجود اختلاف آرا در میان رشته‌های مختلف، عموماً داشتن اعتبار در یک رشته یا یک تخصص فرعی، در بالاترین رتبه‌ی هر رشته قرار می‌گرفت، اما داشتن مطالب انتشار یافته در مجله یا وابستگی به یک انجمن حرفه‌ای در پایین‌ترین مکان قرار داشت. از آنجا که این پیمایش، پیمایش نظرات افرادی بود که به عنوان دبیر مشغول کار بودند، مشخص نیست که آیا هر یک از این معیارها اصلاً نقشی در انتصابات دبیرانه دارند یا نه.

هیئت تحریریه

«سیلورمن» از دبیران مجلات حوزه‌ی آموزش پرسید چه معیارهایی را در انتخاب عضو برای هیئت تحریریه، مهم می‌شمارند [۱۰۴]. پنج معیار برتر عبارت بودند از [ص ۱۷]:

- بازنمایی علائق مختلف خوانندگان،
- آگاهی از متون و حوزه [ی مورد نظر]،
- تخصص در یک حوزه،
- داشتن شواهدی دال بر توانایی دانشورانه،
- علاقه به کار برای مجله.

در مطالعه‌ی «پیر» که پیش‌تر از آن بحث کردیم، وی درباره‌ی معیارهای انتصابات در هیئت تحریریه نیز پرسش کرد. اعتبار در یک رشته یا در یک تخصص فرعی، از خصیصه‌های مهم برای این منظور محسوب می‌شدند [۱۱]. «میچل»، با اتخاذ دیدگاهی عمل‌گرایانه‌تر، بر این باور بود که اکثر مجلات فیزیک، هیئت تحریریه را برای ایفای یک «نقش تزینی» منصوب می‌کنند [ص ۹]، و دیگر این که اگر از تخصص موضوعی اعضای هیئت در نقش داور استفاده شود، استفاده‌ی بهتری از وقت آن‌ها به عمل آمده است [۸۰]. «ستفنس» و «رابینز» معتقد بودند که معیارهای انتخاب اعضای هیئت تحریریه باید عواملی مانند تخصص موضوعی و روش‌شناختی، تمرکز سازمانی، علاقه‌ی فردی، و پراکندگی جغرافیایی را شامل شود [۱۰۸]. اکثراً، دبیران انتخاب‌شده برای عضویت در هیئت تحریریه، گروهی از دانشوران را تشکیل می‌دهند که بازنمایانده‌ی خوانندگان مجله هستند.

نظر «لیندزی» این بود که در فرایند انتخاب اعضای هیئت تحریریه «تأکید فوق‌العاده‌ای بر وجود سابقه‌ی مکتوب از موفقیت علمی می‌شود... اگر از معیارهایی غیر از موفقیت‌های علمی استفاده می‌شود، این معیارها باید روشن باشند و به وظیفه‌ی دبیر ربط داشته باشند. بعلاوه،

این معیارها باید عینی باشند» [۷۳: ص ۵۲۰]. «بائو»، دبیر مجله‌ی «آرشیو جراحی»، در جستجوی «رؤسا و مدیران برجسته، مسئولان ارشد، مدرسان موفق، و محققان معتبر در امبر پزشکی بالینی بود»؛ به‌علاوه، اعضای هیئت تحریریه باید «مناسب، ژرفاندیش و توانا» باشند [ص ۱۳۰۷]، که این امر را با بهره‌گیری از اعضا در ابتدای کار به عنوان بررسی‌کننده، می‌توان تشخیص داد [۹]. دبیران «جاما»، بدون بررسی دلایل انتصابات دبیرانه، به موضوعات جنسیتی در میان پرسنل تحریریه‌ی مجله توجه داشتند [۴۷]. محققان، بدون هیچ تعجبی دریافتند که دبیران مرد که با مقالات پژوهشی ارائه شده به «جاما» در سال ۱۹۹۱ سر و کار داشتند مسن‌تر بودند، به صورت تمام وقت به کار گرفته شده بودند، و تجربه‌ی طولانی‌تری داشتند، اما حجم دستنوشته‌هایی که این افراد به کار بر روی آن‌ها می‌پرداختند نسبت به [حجم کار] دبیران زن، سبک‌تر بود» [ص ۱۴۱]. این تفاوت‌های آماری معنادار، هیچ اثر ملموسی بر نتیجه‌ی نهایی مرتب بر پذیرش فرایند هم‌ترازخوانی برای انتشار، نداشتند. [ص ۱۳۹].

«فرر» و همکارانش این نظریه را که «اثر بازنمایی سازمانی بر هیئت‌های تحریریه، در رشته‌هایی که پارادایم علمی کم‌تر توسعه یافته دارند، بیش‌تر از همه‌ی رشته‌ها است» مورد آزمون قرار دادند [۹۱]. در این تحقیق سه رشته - شیمی، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی - مورد مقایسه قرار گرفتند. «همان‌طور که انتظار می‌رفت، تأثیر برآوردشده‌ی بازنمایی سازمانی بر هیئت‌های تحریریه، در علوم سیاسی - که پارادایم علمی‌اش کم‌ترین توسعه را دارد - بسیار قوی بود، در حالی که هیچ‌گونه اثر ملموس بر هیئت تحریریه در شیمی - رشته‌ای که توسعه‌یافته‌ترین پارادایم را دارد - مشاهده نشد» [ص ۹۳۸].

یک مطالعه بر روی ۴۹ مجله‌ی بین‌المللی شیمی نشان داد که اگر هر یک از اعضای تحریریه در حوزه‌ی خود ممتاز باشند، احتمال عضویت آنان در هیئت تحریریه از سردبیر شدنشان بیش‌تر است [۱۲۸].

پرسش‌ها

از چه معیارهایی برای انتخاب دبیران و اعضای هیئت تحریریه استفاده می‌شود؟ آیا انتخابشان ربطی به وضعیت حرفه‌ای آنان دارد؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که جایگاه حرفه‌ای یا آکادمیک دبیران یا هیئت‌های تحریریه را در یک رشته مقایسه کند.

مطالعات همانند

در بیست و یک مطالعه، داده‌هایی درباره‌ی موفقیت‌ها یا وضعیت حرفه‌ای دبیران و اعضای هیئت تحریریه ارائه شده است (جدول «۱-۳»). جدول «۱-۳» بر اساس رشته مرتب شده؛ برای مطالعاتی که در آن‌ها بیش از یک رشته مورد بررسی قرار گرفته، یک مدخل جداگانه در زیر هر رشته وجود دارد.

خاستگاه این مطالعات «اقتصاد، آموزش، پزشکی، پرستاری، علوم سیاسی، روان‌شناسی، علوم طبیعی، علوم اجتماعی، و آمار است. در این مطالعات از چند معیار مختلف برای تعیین وضعیت حرفه‌ای یا اشتغال دبیران یا اعضای هیئت تحریریه استفاده شده، از جمله وابستگی آکادمیک، مؤسساتی که آنان درجه‌ی بالایی را از آن‌ها دریافت کرده‌اند، تعداد انتشارات، الگوهای استناد به آثار آنان، و جایگاه حرفه‌ای در درون یک جامعه‌ی علمی.

علوم اجتماعی و روان‌شناسی

هشت مطالعه درباره‌ی وضعیت حرفه‌ای دبیران و اعضای هیئت تحریریه در رشته‌های علوم اجتماعی و روان‌شناسی انجام شده. علت دسته‌بندی این رشته‌ها در کنار هم این است که در چندین مطالعه، داده‌ها میان این رشته‌ها مقایسه شدند.

اولین مطالعه‌ای که داده‌های مقایسه‌ای درباره‌ی وابستگی آکادمیک دبیران مجلات مهم اقتصادی و اجتماعی را فراهم نمود توسط «کرین» انجام شد [۳۳]. وی به منظور شناسایی دانشگاه‌های اصلی از ابزارهای استاندارد استفاده کرد، اما نام هیچ دانشگاهی را ذکر نکرد. بین سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۵، ۵۵ درصد از دبیران «امریکن اکونومیک ریویو»^۱ به دانشگاه‌های مهم وابسته بودند. بین سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۵۵، ۲۳ درصد از دبیران «امریکن سوسیولوژیکال ریویو»^۲ از دانشگاه‌های مهم بودند. این درصد بین سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۵ به ۳۴ درصد افزایش یافت. بین سال‌های ۵۵-۱۹۴۶، ۵۶ درصد از دبیران «امریکن سوسیولوژیکال ریویو» دکترای خود را از دانشگاه‌های مهم دریافت کرده بودند؛ بین سال‌های ۶۵-۱۹۵۶ این مقدار به ۶۶ درصد افزایش یافت و در همین حال، ۷۱ درصد از دبیران «امریکن اکونومیک ریویو» دکترایشان را از دانشگاه‌های مهم دریافت کرده بودند. داده‌های «کرین» نشان‌دهنده‌ی افزایش درصد دبیرانی است که از دهه‌ی ۱۹۴۰ تا دهه‌ی ۱۹۶۰، از دانشگاه‌های مهم به این مجلات می‌آمدند.

«یونلز» با استفاده از یک فن متفاوت - یعنی شناسایی مؤسساتی که دبیران، مدارک دکترای خود را از آن‌ها دریافت کرده‌اند - نشان داد که ۶۱/۲ درصد از همه‌ی دبیران «امریکن سوسیولوژیکال ریویو» بین سال‌های ۶۸-۱۹۴۸، از سه دانشگاه شیکاگو، کلمبیا، و هاروارد بودند [۱۲۴]. وی انتصابات تحریریه‌ای در هشت مجله‌ی مهم در هفت مجتمع فرهیخته‌ی حوزه‌ی فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی، علوم سیاسی، و جامعه‌شناسی را نیز بررسی کرد [۱۲۵]. بین ۳۵/۱ تا ۵۹/۲ درصد از تعداد کل دبیران هر رشته، از سه یا چهار دانشگاه برتری بودند که درجه‌ی دکترای مرتبطی را می‌گرفتند (هر یک از رشته‌های مختلف را مؤسسات آکادمیک متفاوتی نمایندگی می‌کردند). «یونلز» بر این باور بود که هم مطالعات او و هم مطالعات «کرین» «شواهدی دال بر وجود تأثیرات «فوق علمی» بر انتخاب

دبیر در مجلات علوم اجتماعی، فراهم می‌آورند» [ص ۲۶۵]. وی معتقد بود که هر دو مطالعه، نشان‌دهنده‌ی یک «دور تسلسل» هستند که در آن، امتیاز به نفع فارغ‌التحصیلان مؤسسات آموزشی برتر می‌باشد: آنان به مقام‌های تحریریه‌ای مجلات منصوب می‌شوند و سپس دستنوشته‌های مؤلفان همین دانشگاه‌ها را پذیرش می‌کنند [ص ۲۷۴].

در مطالعه‌ای از کشور هلند، «مونترز» جایگاه حرفه‌ای هیئت‌های تحریریه‌ی چهار مجله در رشته‌ی جامعه‌شناسی را با تعداد جمعیت جامعه‌شناسان مقایسه نمود [۸۳]. نتیجه‌گیری وی این بود که هیئت‌های تحریریه را ابداً نمی‌توان نماینده‌ی همه‌ی جامعه‌شناسان دانست. همه‌ی دبیران، غیر از یک نفر، وابستگی‌های آکادمیک داشتند، اما بیش از ۷۵ درصد جامعه‌شناسان هلندی فاقد وابستگی به یک مؤسسه‌ی آکادمیک بودند.

«لیندزی» با تحقیق درباره‌ی جایگاه اعضای هیئت تحریریه در حوزه‌های روان‌شناسی، مددکاری اجتماعی، و جامعه‌شناسی، به مطالعه‌ی تمایزات و موفقیت‌های آنان پرداخت [۶۹]. عناوین مجلات برای این مطالعه، از فهرست‌های قبلی تهیه‌شده از مجلات مهم در این حوزه‌ها انتخاب شدند. «لیندزی» میزان مولد بودن اعضای هیئت تحریریه، تعداد استنادهایی که به انتشارات آنان شده، و بالاترین درجه‌ها [ی علمی] که دریافت کرده بودند را مورد سنجش قرار داد. وی به این نتیجه رسید که تولیدات اعضای هیئت تحریریه در رشته‌ی روان‌شناسی از همه بیش‌تر است و نسبت به کسانی که در آن حوزه کار می‌کنند و عضو هیئت تحریریه نیستند، تعداد استنادهای بیش‌تری به انتشارات آنان شده است. او یک «نرخ کیفیت تصحیح‌شده»^۱ پدید آورد، که «سنجه‌ای، شامل نسبت کیفیت ترکیبی عملکرد اعضای هیئت تحریریه از نظر استنادات، به میزان مولد بودن آنان» است [ص ۸۰۱]. روان‌شناسی با ۵۰/۱ بالاترین نرخ کیفیت تصحیح‌شده را داشت و جامعه‌شناسی با ۳۱/۱ و مددکاری اجتماعی با ۵۴/۰ در رتبه‌های بعدی بودند. به گفته‌ی «لیندزی»، «هیئت‌های تحریریه‌ی مجلات مددکاری اجتماعی همواره از افرادی تشکیل می‌شوند که، در مقایسه با دبیران رشته‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، بر اساس برجستگی یا مقدار سهمی که در پایگاه دانشی حوزه‌ی خود دارند، بازشناخته نمی‌شوند» [ص ۸۰۲].

نتیجه‌گیری‌های «لیندزی» در عمل، موجب مباحثاتی شدند. «گیلبرت» از هیئت تحریریه‌ی «سوشیال ورک» - یکی از مجلاتی که توسط «لیندزی» مورد تحقیق واقع شد - معتقد بود که اتکای «لیندزی» به تعداد انتشارات به عنوان سنجه‌ی تمایز، نگرش بسیار محدودی است. نظر وی این بود که با کار حرفه‌ای هم می‌توان تمایز را اندازه‌گیری کرد. «گیلبرت» آنچه را که اشکال جدی در روش مطالعه‌ی «لیندزی» می‌دانست چنین توصیف نمود: مقالات با استفاده از یک نمایه‌ی مجلات جامعه‌شناسی و روان‌شناسی با پوشش یک دوره‌ی زمانی ۱۹ ساله انتخاب

جدول «۳-۱»: وضعیت حرفه‌ای دبیران و هیئت‌های تحریریه

رشته	تعداد دبیران و هیئت تحریریه	تعداد مجلات	وابستگی سازمانی دبیران	درجه‌ی آکادمیک دبیران	موفقیت‌های حرفه‌ای دبیران	سال‌های بررسی شده	منابع
زیست‌شناسی	۱۹۲	۲		۳۶/۹٪ از ۳ یا ۴ دانشگاه برتر		۱۹۴۸-۶۸	[۱۲۵]
شیمی	۵۹	۱		۳۹٪ از ۳ دانشگاه برتر		۱۹۴۸-۶۸	[۱۲۵]
		۴۹			به دبیران کمتر از هیئت‌های تحریریه استناد شده	۱۹۸۰	[۱۲۸]
		۲۷			همبستگی بین تعداد دروازه‌داران و نرخ استناد: ۱۰ کشور ۷۵٪ از نتایج جدید را تولید می‌کنند	۱۹۷۸	[۱۸]
اقتصاد	۳۱	۱	۵۵٪ از دانشگاه‌های اصلی	۷۱٪ از دانشگاه‌های اصلی		۱۹۵۶-۶۵	[۳۳]
		۱		۵۱/۱٪ از ۳ دانشگاه برتر		۱۹۴۸-۶۸	[۱۲۵]
		۲۵	۳۹٪ از ۶ دانشکده‌ی برتر			۱۹۸۸	[۴۶]
آموزش	۱۳۰			۴۶٪ از دانشگاه‌های پژوهشی	۶۵٪ آن‌ها در سه سال گذشته منتشر نشده		[۱۰۳]
پزشکی	۱۱۶۸				دبیرانی که دانشمندانی مولد و برجسته هستند؛ بیش‌ترین دبیران متعلق به کشورهایی هستند که از نظر علمی مولدند		[۸]
	۸۹۴	۷۶۹			دبیران کمتر از مقالات چاپ‌شده در مجله‌شان مورد استناد قرار گرفتند	۱۹۸۱-۸۵	[۱۲۷]
	۷۸	۱			هر یک از اعضای هیئت تحریریه به طور متوسط در ۳ هیئت خدمت می‌کنند	۱۹۸۹	[۹۲]
پرستاری	۵۸	۵۸		۶۶٪ کارشناس ارشد یا دکترا		۱۹۸۰	[۱۲]
	۹	۹			دبیران به خاطر تجربه‌ی انتشاراتی‌شان انتخاب شده‌اند	۱۹۹۳	[۴۱]
فیزیک	۳۷	۱		۳۵/۱٪ از ۳ دانشگاه برتر		۱۹۴۸-۶۸	[۱۲۵]
علوم سیاسی	۴۱	۱		۵۱/۳٪ از ۳ دانشگاه برتر		۱۹۴۸-۶۸	[۱۲۵]
روان‌شناسی	۶۳	۱		۳۶/۵٪ از ۳ دانشگاه برتر		۱۹۴۸-۶۸	[۱۲۵]
	۱۰۱	۵		۱۰۰٪ دکترا	شاخص تولید: ۳۱؛ نسبت کیفیت تصحیح‌شده: ۵۰/۱	۱۹۵۳-۷۴	[۶۹]
	۱۰۱	۵		۱۰۰٪ دکترا	شاخص تولید: ۱۵؛ نسبت کیفیت تصحیح‌شده: ۶۴/۶	۱۹۶۵-۷۴	[۷۲]
	۱۶۵	۵			میانگین استناد به ۳۹/۲ می‌رسد	۱۹۹۰	[۸۹]
	۱۶۵	۵			به ۵۰٪ از دبیران بیش از ۱۶ دفعه استناد شده	۱۹۹۰	[۸۸]
علوم		۲۵۲			دبیران از کشورهایی هستند که به علوم بها می‌دهند	۱۹۸۰	[۱۲۹]
مسئددکاری اجتماعی	۱۰۸	۷		۵۴٪ دکترا	شاخص تولید: ۲/۰؛ نسبت کیفیت تصحیح‌شده: ۵۴/۰	۱۹۶۵-۷۴	[۶۹]
	ارائه نشده	۱			شاخص تولید: ۸/۳	۱۹۷۴-۷۵	[۴۸]

جدول «۱-۳»: وضعیت حرفه‌ای دبیران و هیئت‌های تحریریه (دنباله)

رشته	تعداد دبیران و هیئت تحریریه	تعداد مجلات	وابستگی سازمانی دبیران	درجه‌ی آکادمیک دبیران	موفقیت‌های حرفه‌ای دبیران	سال‌های بررسی شده	منابع
میددکاری اجتماعی			۷	۵۴٪ دکترا	شاخص تولید: ۱/۵؛ نسبت کیفیت تصحیح‌شده: ۰/۶۴	۱۹۶۵-۷۴	[۷۲]
	۶۹	۵			میانگین استاندارد ۱۵/۶ می‌رسد	۱۹۹۰	[۸۹]
	۶۹	۵			به ۱/۴٪ از دبیران بیش از ۱۶ بار استاندارد شده	۱۹۹۰	[۸۸]
جامعه‌شناسی	۳۶۳	۱۸			همبستگی بین عامل اثرگذاری مجله و موفقیت هیئت تحریریه		[۷۳]
	۳۴	۱	۲۳٪ از دانشگاه‌های اصلی	۵۶٪ از دانشگاه‌های اصلی		۱۹۴۶-۵۵	[۳۳]
	۶۷	۱	۳۴٪ از دانشگاه‌های اصلی	۶۶٪ از دانشگاه‌های اصلی		۱۹۵۶-۶۵	[۳۳]
	۲۸۴	۲۰		۶۱/۲٪ از ۳ دانشگاه		۱۹۴۸-۶۸	[۱۲۵]
	۹۸	۱۰		۵۹/۲٪ از ۳ دانشگاه برتر		۱۹۴۸-۶۸	[۱۲۵]
	۱۱۴	۶		۱۰۰٪ دکترا	شاخص تولید: ۱/۴؛ نسبت کیفیت تصحیح‌شده: ۳/۱۱	۱۹۵۳-۷۴	[۶۹]
	۱۱۴	۶		۱۰۰٪ دکترا	شاخص تولید: ۱/۵؛ نسبت کیفیت تصحیح‌شده: ۳۷/۰	۱۹۶۵-۷۴	[۷۲]
	۲۷	۴	۹۶٪ وابستگی دانشگاهی	۵۵/۶٪ دکترا		۱۹۸۰	[۸۳]
آمار	۲۶۷	۱۴	۲۳ مؤسسه بازنمایی شده			۱۹۸۸	[۴۵]

شده بودند، اما نمایه‌ی مورد استفاده برای مجلات مددکاری اجتماعی، یک دوره‌ی ۹ ساله را زیر پوشش می‌گرفتند [۴۸]. «گیلبرت» پیمایش خود را بر روی اعضای هیئت تحریریه‌ی «سوشیال ورک» در یک دوره‌ی یکساله انجام داد و هم به یک شاخص کلی بالاتر و در عین حال مناسب‌تر در رابطه با مقالات (۷/۵ در برابر رقم ۲/۹ که «لیندزی» بدان رسیده بود) و هم شاخص تولید بالاتر (۸/۳ در برابر رقم ۴/۴ متعلق به «لیندزی») دست یافت. «لیندزی» ایراد گرفت که «گیلبرت» در مطالعه‌ی خود بر روی اعضای هیئت تحریریه از نمونه‌ای مشابه تحقیق «لیندزی» استفاده نکرده است - در صورتی که این کار، «همه‌ی اطلاعات لازم برای تکرار مطالعه را فراهم می‌آورد» [۷۱: ص ۱۱۱۳]. «لیندزی» نتیجه‌گیری خود را تکرار کرد که: «هیئت‌های تحریریه‌ی مجلات مددکاری اجتماعی همواره از افرادی تشکیل می‌شوند که، در مقایسه با دبیران رشته‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، بواسطه‌ی برجستگی یا مقدار سهمی که در پایگاه دانشی حوزه‌ی خود دارند متمایز نمی‌شوند» [ص ۱۱۱۴].

«کرنال» نیز، با این ادعا که «لیندزی» توجه نداشته که رشته‌های مختلف ممکن است استانداردهای متفاوتی برای انتشار داشته باشند، شیوه‌ی او را زیر سؤال برد. به‌علاوه، «لیندزی» اعضای هیئت تحریریه را با دیگر پژوهشگران رشته‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی،

یا مددکاری اجتماعی مقایسه نکرده بود [۳۱]. «کرنال» تأکید داشت که دبیران ممکن است برترین‌های حوزه‌ی خود نباشند و دیگر این که دبیری مستلزم یک مشغله‌ی زمانی است که شخص را از عرصه‌ی پژوهش خارج می‌کند. در واکنش به اظهارات «کرنال»، «لیندزی» نتیجه‌گیری‌های اولیه‌ی خود را تعدیل کرد: «ظاهراً در روان‌شناسی افرادی انتخاب می‌شوند که وجه مشخصه‌ی آنان، موفقیت‌های برتر علمی در اهدافی است که ارتباط بیش‌تری با تقویت اعتبار مجله دارد، نه این که به مقام همکاری در فرایند بررسی دست‌نوشته‌ها نائل شده باشند. به نظر نمی‌رسد که هیئت‌های تحریریه در حوزه‌ی جامعه‌شناسی چنین شیوه‌ای را در پیش گرفته باشند» [۷۰: ص ۵۸۵].

«لیندزی» سپس یک مطالعه‌ی تکمیلی در حوزه‌ی روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و مددکاری اجتماعی انجام داد و داده‌های حاصل از هر سه رشته برای سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۴ را محاسبه نمود: نتایج این مطالعه تقریباً شبیه به مطالعه‌ی وی در سال ۱۹۷۶ هستند [۷۲].

در سال ۱۹۹۱ که «پاردک» و همکارانش، اعضای هیئت تحریریه‌ی مجلات مددکاری اجتماعی و روان‌شناسی را با استفاده از عناوین مجلاتی مشابه آنچه که «لیندزی» استفاده کرده بود مورد مطالعه قرار دادند، علاقه به بررسی کار حرفه‌ای هیئت‌های تحریریه‌ی حوزه‌ی روان‌شناسی و مددکاری مجدداً مطرح شد [۸۹]. (مقاله‌ی منتشرشده‌ی دوم توسط «پاردک» و همان همکاران، بسیار مشابه مقاله‌ی اول است [۹۰]). «پاردک» و همکارانش تعداد استنادهای به‌عمل‌آمده به اعضای هیئت تحریریه‌ی هر دو گروه از مجلات را بررسی کردند و نتیجه گرفتند که احتمال استناد به هیئت‌های تحریریه‌ی مجلات روان‌شناسی از هیئت‌های تحریریه‌ی مجلات مددکاری اجتماعی بیش‌تر است. آنان همچنین ادعا نمودند که «اعضای هیئت تحریریه‌ی مجلات روان‌شناسی، نسبت به اعضای هیئت تحریریه‌ی مجلات مددکاری اجتماعی، در سطوح بالاتری از برجستگی و موفقیت در رشته‌ی خود قرار دارند [ص ۵۲۳]. «پاردک» پس از آن که پی برد «با استفاده از نمره‌های میانه و تحلیل یکطرفه‌ی کروسکال-والیس، از آماره‌ی واریانس بهتر می‌توان داده‌ها را تحلیل نمود»، به تحلیل مجدد داده‌ها پرداخت [ص ۸۸: ۴۸۹]. وی نتیجه گرفت که «مجلات مددکاری اجتماعی تأثیر بسیار محدودی بر متون حوزه‌ی مددکاری اجتماعی، علوم اجتماعی، و علوم رفتاری دارند» [ص ۴۹۳].

«لیندزی» نشان داد که تحلیل «پاردک» (در مطالعه‌ای که توسط وی مجدداً تحلیل شده بود) «بیش‌از حد بر مقایسه‌ی موفقیت‌های اعضای هیئت تحریریه‌ی مددکاری اجتماعی در برابر اعضای هیئت تحریریه‌ی روان‌شناسی متمرکز است و از این مقایسه‌ها استنتاجاتی می‌کند که فاقد داده‌های پشتیبان هستند» [۷۳: ص ۵۱۵]. «لیندزی» به منظور آزمودن گفته‌ی خود «مجلات مددکاری اجتماعی را، بر اساس مقدار میانه‌ی عامل تأثیر و میانه‌ی تعداد استنادهای به عمل آمده به اعضای هیئت تحریریه، رتبه‌بندی نمود» (ص ۵۲۰). وی رتبه‌ی همبستگی «اسپیرمن» را در این رتبه‌بندی اعمال نمود و معلوم کرد که «ارتباط قوی بین برجستگی و

موفقیت‌های اعضای هیئت تحریریه و تأثیر مجله وجود دارد» [ص ۵۲۰].
همه‌ی این [مطالب] موجب سردرگمی هستند. یک راه منطقی دیگر شاید این باشد که دبیران و هیئت‌های تحریریه‌ی رشته‌های مختلف را با هم مقایسه نکنیم، بلکه این قرض را بپذیریم که هر رشته، استانداردهای کار حرفه‌ای و الگوهای انتشاراتی خاص خود را دارد. علوم اجتماعی چند تخصص مبتنی بر عمل را در هم ادغام می‌کنند، و بخش عمده‌ی مجادله، در تخصص‌های مبتنی بر عمل مطرح می‌شود که شامل حرفه‌مندانی می‌باشد که ممکن است نسبت به حرفه‌مندان دیگر تخصص‌ها، تمایل کم‌تری به انتشار [مطلب] داشته باشند.

پرستاری

دو مقاله‌ی متمرکز بر دبیران مجلات پرستاری (یعنی هم مطالعه‌ی «کاپ» و هم مطالعه‌ی «بلنک» و «مک الموری») از جدول «۱-۳» حذف شدند. «کاپ» گروهی ۱۲ نفره از دبیران مجلات برجسته‌ی پرستاری را ارزیابی کرد و وضعیت حرفه‌ای، موفقیت‌ها، پیوندهایی که با انجمن‌های حرفه‌ای دارند، توانایی نوشتاری، و آثار دانشورانه‌شان را مشخص نمود [۳۰]. «کاپ»، ضمن ادای احترام صمیمانه به این دبیران، هیچ داده‌ای را درج نکرد. «بلنک» و «مک الموری» می‌خواستند بدانند دبیران چگونه برای مجلات پرستاری انتخاب می‌شوند [۱۳]. آنان یک نمونه‌ی «بی‌دردسر» ۹ نفره از دبیران را مورد پیمایش قرار دادند و دریافتند که این دبیران پرستاری فکر می‌کنند به خاطر تجربه‌ی قبلی که در فرایند انتشار دارند برای دبیری انتخاب شده‌اند.

دو مطالعه‌ی انجام‌شده بر روی مجلات پرستاری، در جدول «۱-۳» ذکر شده‌اند. «بنیگر» در مطالعه‌ی خود بر روی ۵۸ دبیر مجلات پرستاری [۱۲] نشان داد که دبیران نسبت به پرستاران معمولی، درجات بالاتری دارند. سه‌چهارم از دبیران دارای جایگاه حرفه‌ای نیز هستند و کم‌تر از ۴۰ درصد از وقت‌شان را صرف مسئولیت‌های دبیرانه‌ی خود می‌کنند. بر مبنای مطالعه‌ی «بنیگر»، «فاندیلر» دبیران ۸۰ مجله‌ی پرستاری ایالات متحده را مورد پیمایش قرار داد و دریافت که تقریباً نیمی از دبیران دارای تجربه‌ی قبلی در خبرنامه‌ها، هیئت‌های بررسی دبیرانه، و مانند آن‌ها بوده‌اند، و در عین حال ۱۳/۲ درصد از آنان آموزش‌هایی در زمینه‌ی روزنامه‌نگاری دیده‌اند. مجموعاً ۷۱/۷ درصد از دبیران مجلات پرستاری یا در رابطه با محتوای یک مجله کار کرده‌اند یا این که پیش از قبول مقام دبیری، دارای نوعی تجربه‌ی تحریریه‌ای بوده‌اند [۴۱].

پزشکی و علوم

الگوهای بین‌المللی مربوط به جایگاه حرفه‌ای دبیران و هیئت‌های تحریریه در پزشکی و علوم، در چهار مطالعه مورد بررسی قرار گرفته‌اند. «زیندلی» و همکاران [۱۲۹]، تعداد دبیران مجلات علمی کشورهای مختلف را با تعداد دانشمندان همان کشورها مقایسه کردند و نتیجه گرفتند

که «توزیع کشور به کشور دبیران مجلات بین‌المللی، نشان‌دهنده‌ی مقدار پژوهش علمی کشورها می‌باشد» [۶۷]. اما آنان همچنین خاطرنشان ساختند که روابط بین‌المللی تقویت‌شده توسط کشورهای که خط‌مشی ارتباطی بازتری دارند، دانشمندان این کشورها را «نمایان» تر می‌کنند «و در نتیجه از این دانشمندان برای شرکت در هیئت تحریریه‌ی مجلات بین‌المللی، دعوت‌های بیش‌تری به عمل می‌آید» [ص ۶۷]. همین گروه از پژوهشگران، در مطالعه‌ی مجلات بین‌المللی شیمی، به دنبال همبستگی بین تعداد دفعات استناد به دبیران مجلات شیمی و عامل تأثیرگذار آن مجلات بودند [۱۲۸]. «زیندلی» و «شوبرت» همبستگی معناداری بین این دو عامل پیدا کردند. وقتی داده‌های حاصل از سردبیران با الگوهای استناد همبسته می‌شدند، همبستگی ضعیف‌تر بود. «براون» و «بوجدوسو»، در مقایسه‌ی بین‌المللی دبیران در حوزه‌ی شیمی تحلیلی، موفق به یافتن همبستگی بین تعداد دروازه‌داران^۱ (اعضای هیئت تحریریه) یک کشور و نرخ استناد [به آنان] و میزان تولید مقاله توسط آنان و نیز همبستگی بین تعداد دروازه‌داران و تعداد مقالات منتشرشده در یک کشور شدند [۱۸].

«باکر» و «ریگتر»، در یک مطالعه‌ی بزرگ بین‌المللی درباره‌ی عضویت در هیئت‌های تحریریه بر روی ۱۱۶۸ مجله‌ی پزشکی، می‌خواستند مشخص کنند که آیا انتصابات بین‌المللی برخاسته از کشورهایی است که برنامه‌های پژوهشی وسیع دارند یا نه [۸]. این مؤلفان مخصوصاً می‌خواستند نقاط قوت و ضعف برونداد حاصل از پژوهش‌های پزشکی در هلند را بدانند. ۳۴ درصد از کل اعضای هیئت‌های تحریریه در هلند و نیز ۳۲ درصد از کل سردبیران از ایالات متحده بودند. امریکایی‌ها در هیئت‌ها [ی تحریریه‌ی] ۲۵ درصد برتر از کل مجلات، غلبه داشتند. مجلات برتر آن‌هایی بودند که بالاترین عامل تأثیر را داشتند. آن دسته از دانشمندان هلندی که همتایان خارجی‌شان از آنان با عنوان «برجسته» یاد می‌کردند بخت بیش‌تری برای دبیرشدن داشتند. نتیجه‌گیری «باکر» و «ریگتر» این بود که دبیران مجلات پزشکی مؤثر، دانشمندان مولد و صاحب نام هستند.

«زیندلی» و «شوبرت» الگوهای استناد به دبیران ۷۶۹ مجله‌ی پزشکی را، که با استفاده از فیلدهای موضوعی «نمایه‌نامه‌ی استنادی علوم» (آی‌اس‌آی) مشخص شده بودند، بررسی نمودند [۱۲۷]. آنان دو شاخص ایجاد کردند: شاخصی از تخصص دبیر (نسبتِ نرخ میانگین استنادات به دبیر برای هر مقاله‌ی مورد استناد، به نرخ میانگین استناد به همان دبیر) و شاخصی از اعتبار دبیر (نرخ درصد استنادهای درون مجله‌ای به دبیر، به درصد استناد به مجله‌ی دبیر). طبق این شاخص‌ها، میزان استناد به دبیران، بالاتر از میانگین نبود. دبیران در حوزه‌ی خود معتبر محسوب می‌شدند، نه [صاحب نظر و] کارشناس.

در چند مطالعه‌ی دیگر، رتبه‌بندی و فعالیت‌های حرفه‌ای هیئت‌های تحریریه بررسی شدند.

«سیلورمن» در یک رشته‌ی غیرعلمی- یعنی در آموزش- نشان داد که ۶۵ درصد از دبیران در طول سه سال قبل، مطلبی منتشر نکرده‌اند [۱۰۳]. ۴۶ درصد از دبیران مجلات دانشورانه، ۱۹ درصد از دبیران مجلات حرفه‌ای، و ۱۳ درصد از دبیران مجلات انجمن‌ها از نظر عضویت در هیئت [تحریریه‌ی] مجله‌ای که ویرایش می‌کردند، تجربه‌ی قبلی داشتند. «رایدبرگ» می‌خواست از احتمال خدمت اعضای هیئت تحریریه در بیش از یک هیئت تحریریه آگاهی یابد. پیمایش ۷۸ عضو هیئت تحریریه و دبیر مجله‌ی «درمان‌شناسی و داروشناسی بالینی» نشان داد که این اعضا، در هیئت تحریریه‌ی ۹۷ مجله کار کرده‌اند [۹۲]. این پیمایش همچنین مشخص کرد که در دو سال قبل از پیمایش، دوسوم از اعضای هیئت مطلبی را در مجله‌ی «درمان‌شناسی و داروشناسی بالینی» منتشر کرده‌اند. در مطالعه‌ای درباره‌ی اعضای هیئت تحریریه‌ی مجلات آمار، «گیبونز» وابستگی‌های سازمانی ۲۶۷ عضو هیئت تحریریه‌ی ۱۴ مجله‌ی آمار در ایالات متحده را تعیین نمود [۴۵]. هیچیک از این عده در بیش از سه هیئت تحریریه فعالیت نکرده بود. اعضای هیئت تحریریه به ۸۲ مؤسسه‌ی مختلف وابسته بودند، که شامل ۷۱ درصد از کل مؤسساتی می‌شدند که در ایالات متحده دارای تمرکز رشته‌ای، یا دارای یک رشته‌ی اصلی کارشناسی در آمار بودند. «گیبونز» به این نتیجه رسید که «هیچ گروه منتخبی از افراد، مؤسسات، یا محدوده‌های جغرافیایی در ایالات متحده وجود ندارد که بر تصمیمات مربوط به دستنوشته‌های تحویلی به این ۱۴ مجله تأثیر جدی داشته باشد» [ص ۲۱۱].

در این مطالعات، با استفاده از چند سنجهی متفاوت، اهمیت نسبی دبیران و اعضای هیئت تحریریه در یک حوزه [ی موضوعی] معلوم شد. مطالعات انجام‌شده در [حوزه‌ی] اقتصاد نشان داد که دبیران از دانشگاه‌هایی فارغ‌التحصیل شده‌اند که بهترین برنامه‌های درسی اقتصاد را داشته‌اند و ضمن خدمت به عنوان دبیر، با همین دانشگاه‌ها همکاری کرده‌اند. نتایج مطالعات در حوزه‌ی علوم حاکی از آن بود که دبیران از دانشگاه‌های صاحب‌نام فارغ‌التحصیل شده‌اند، اما در هنگام مقایسه‌ی الگوهای استناد به دبیران و اعضای هیئت تحریریه با دیگر دانشمندان، یافته‌ها فاقد پایایی بودند. برخی از مطالعات نشان‌دهنده‌ی همبستگی مثبت بودند و برخی دیگر نه. نتیجه‌ی مطالعات انجام‌شده در رشته‌ی پرستاری این بود که دبیران نسبت به پزشکان معمولی، درجات بالاتری کسب می‌کنند و تجربه‌ی بیش‌تری در انتشار دارند. مطالعات انجام‌شده در رشته‌ی جامعه‌شناسی و روان‌شناسی بر الگوهای انتشار و دیگر سنجه‌های مولد بودن متمرکز بودند و انجام‌دهندگان این مطالعات، در بحثی درباره‌ی تفاوت‌های میان تخصص‌های موجود در این رشته‌ها گرفتار شده بودند. در مطالعه‌ای در رشته‌ی پزشکی مشخص شد که دبیران، دانشمندانی برجسته و مولد هستند؛ و مطالعه‌ای دیگر نشان داد که دبیران کم‌تر از دیگر مؤلفان مورد استناد واقع می‌شوند. در آموزش، احتمال پیوند داشتن

دبیران با یک مجله قبل از انتصاب تحریریه‌ای، بیش‌تر بود. در داروسازی، معلوم شد که اعضای هیئت تحریریه به صورت همزمان در چند هیئت مختلف کار می‌کنند. در آمار، ثابت شد که اعضای هیئت تحریریه نماینده‌ی بخش عمده‌ای از مؤسسات [فعال در این حوزه] در ایالات متحده هستند. مطالعه درباره‌ی دبیران از دهه‌ی ۱۹۴۰ تا دهه‌ی ۱۹۷۰ حکایت از آن دارد که اکثر آنان از مؤسسات معتبر بوده‌اند. بعضی از مطالعات جدیدتر نشان می‌دهند که امروز تأثیرات سازمانی، شدت قبلی را ندارند. در سطح بین‌المللی، مولدترین کشورها از نظر علمی، بیش‌ترین دبیرها را تولید می‌کنند.

در هر یک از این مطالعات، گروهی از دبیران یا هیئت‌های تحریریه، مشخص گردیدند و دلیل برجستگی آنان در حوزه‌ی مربوطه‌شان بررسی شد. این مطالعات نشان می‌دهند که بر اساس برخی از سنج‌ها، دبیران و اعضای هیئت تحریریه - گرچه ممکن است در حوزه‌های خود «ستاره» نباشند - یقیناً به سطحی از اشتهار حرفه‌ای رسیده‌اند. ظاهراً این مطالعات وجود برخی تأثیرات فوق علمی در انتخاب دبیران و هیئت‌های تحریریه را که «یوئلز» نیز به آن‌ها اشاره نموده تأیید می‌کنند [۱۲۵].

معیارهای دبیران برای انتشار مطالب

دبیران به محض انتخاب، معیارهای خاص خود را برای انتشار اعمال می‌کنند. پس از بررسی دست‌نوشته‌ها و برگشت اظهارنظرها از سوی بررسی‌ها، دبیرها می‌توانند با بررسی‌ها موافقت یا مخالفت نمایند و تصمیم به پذیرش دست‌نوشته، درخواست بازنگری در آن، یا رد کردن دست‌نوشته بگیرند. آنان چه معیارها یا استانداردهایی را برای ارزیابی دست‌نوشته وضع نموده‌اند؟ «توبل» از گروهی از دبیران مجلات آموزش عالی پرسید چه نوع از دست‌نوشته‌ها برایشان «جذاب» بوده‌اند [۸۵]. پنج ویژگی برتر دست‌نوشته‌هایی که جذابیت زیادی برای دبیران داشتند عبارت بودند از ظاهر حرفه‌ای دست‌نوشته، برخورد نو یا بدیع آن با یک موضوع، عمیق بودنش، شفافیت و سبک نوشتاری مؤلف، و توانایی مؤلف در پیروی از رهنمودهای مجله.

«چیس» از اساتید شانزده بخش علوم اجتماعی و طبیعی در ۱۰ دانشگاه بزرگ پرسید از چه معیارهایی برای ارزیابی نوشته‌های علمی استفاده می‌کنند [۲۳]. از دانشمندان خواسته شد در مجموعه‌ای از ۱۰ معیار که توسط «چیس» تدوین شده بود، هر معیار را به عنوان «ضروری»، «مهم» یا «تا حدودی مهم» برای نوشته‌های علمی رشته‌ی خودشان رتبه‌بندی کنند. خانم «چیس» مایل بود بداند آیا معیارهای هنجارگرا برای انتشار وجود دارند یا خیر، و دیگر این که آیا در رشته‌های مختلف از معیارهای متفاوت استفاده می‌شوند یا نه. البته وی موفق شد تفاوت‌های رشته‌ای را شناسایی کند: «علوم طبیعی و سخت‌تر، بر معیارهای فنی و ریاضی محض تأکید دارند؛ حال آن که در علوم اجتماعی ملایم‌تر، تأکید بر استانداردهای نامعین‌تر منطقی - نظری است» [ص ۵-۲۶۴].

آیا می‌توان فرض کرد که این معیارهای هنجارگرا برای انتشار، همراه با تفاوت‌های خاص هر رشته، معیارهایی هستند که دبیران برای تصمیم‌گیری درباره‌ی یک دستنوشته از آن‌ها استفاده می‌کنند؟ یا، آیا دستنوشته‌ای که دارای «جذابیتی»- ناشی از عواملی که عمدتاً ربطی به شایستگی‌های علمی اثر ندارند- است نیز وارد فرایند تصمیم‌گیری دبیرانه می‌شود؟

سؤال

دبیران در هنگام تصمیم‌گیری برای پذیرش یا رد یک دستنوشته، از چه معیارهای انتشار استفاده می‌کنند؟ آیا معیارهای هنجارگرا برای انتشار وجود دارند؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که گروهی از دبیران را درباره‌ی معیارهایی که برای تصمیم‌گیری‌های مرتبط با نشر دارند، مورد سؤال قرار می‌دهد.

مطالعات همانند

در ۱۱ مطالعه، معیارهای انتشار از دیدگاه دبیران بررسی گردیده‌اند (جدول «۲-۳»). رتبه‌بندی معیارهای «چیس» توسط دانشمندان، به منظور مقایسه به این جدول اضافه شده است. غیر از مطالعه‌ی «چیس»، در هر یک از این مطالعات گروهی از دبیران یا اعضای هیئت تحریریه، درباره‌ی معیارهایی که در تصمیم‌گیری برای پذیرش [دستنوشته‌ها] اعمال می‌کنند، مورد پیمایش قرار گرفته‌اند. در همه‌ی این مطالعات، سیاهه‌ای از معیارهای انتشار به دبیران یا اعضای هیئت تحریریه ارائه شد و از دبیران خواسته شد آن‌ها را رتبه‌بندی کنند. از آنجا که برخی از توصیفات مربوط به معیارهای انتشار بسیار مشروح بودند، بعضی از معیارها در جدول «۲-۳» دارای بیش از یک رتبه هستند. مثلاً «سیلورمن» و «کالینز» سه ویژگی را در تحقیق خود آورده‌اند که در زیر اصطلاح عام «گزینش موضوع» جای می‌گیرند: بموقع‌بودن موضوع، موضوع بحث‌برانگیز حرفه‌ای، و مقاله‌ی موضع‌نما^۱ [۱۰۵]. در جدول «۲-۳»، به هر یک از این موارد، رتبه خاص خود در سطر «گزینش موضوع» اختصاص داده شده.

در حوزه‌ی کارکنان، «فرانتس» ۷۹ عضو هیئت تحریریه‌ی شش مجله را مورد پیمایش قرار داد [۴۲]. وی به اتفاق نظر آشکار پاسخ‌دهندگان درباره‌ی معیار برتر پی برد: مطالعه باید سهمی در دانش پایگاه^۲ رشته داشته باشد. «ولف» ۱۳۲ دبیر مجلات حوزه‌ی روان‌شناسی بالینی را مورد پرسش قرار داد و از آنان خواست مجموعه‌ای از ۱۵ معیار انتشار را به ترتیب اهمیت رتبه‌بندی کنند [۱۲۳]. سه معیار برتر عبارت بودند از سهم داشتن در دانش [پایگاه]، داشتن طرحی پژوهشی، و رعایت بیطرفی در بیان گزارش.

«اسمیجل» و «راس» دلایل پذیرفته‌شدن یا نشدن دستنوشته‌ها توسط مجله‌ی «مشکلات اجتماعی» را ردگیری کردند [۱۰۶]. دلایل پذیرش ۲۵۸ دستنوشته در جدول «۲-۳»

مشخص شده‌اند. «لیندزی» از ۳۲۳ دبیر مجله‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، و مددکاری اجتماعی خواست ارزش ۱۲ معیار تعیین‌شده توسط «چیس» و «سمیجل» و «راس» را رتبه‌بندی کنند [۱۰۶، ۲۳، ۷۴].

«سیلورمن» و «کالینز» فرایند انتشار توسط مؤلفان و دبیران مرتبط با انجمن‌های آموزشی و مجلات حوزه‌ی آموزش را بررسی کردند [۱۰۵]. آنان درباره‌ی علت منطقی استفاده از معیارهای انتشار برای گزینش یک مجله به منظور تحویل دستنوشته به آن مجله، رابطه‌ی مؤلفان با مجلات، استانداردهای مجله، و معیارهای پذیرش دستنوشته، از پاسخ‌دهندگان به پرسش پرداختند. در مطالعه‌ای دیگر توسط «سیلورمن»، ۲۴۸ دبیر از مجلات پژوهشی، حرفه‌ای، دانشورانه، و مجلات انجمن‌های فعال در حوزه‌ی آموزش، با استفاده از معیارهایی شبیه به معیارهای «چیس» که برای استفاده در حوزه‌ی آموزشی، تغییراتی در آن‌ها اعمال شده بود، مورد پیمایش قرار گرفتند [۱۰۴]. «سیلورمن» معیارها را به «معیارهای محتوایی» و «معیارهای فرایندی» تقسیم کرد. «لیسی» و «بوش» از ۱۰۳ دبیر مجلات کشاورزی خواستند تا ۱۳ معیار انتشار را رتبه‌بندی نمایند [۶۷]. در این مطالعه، از دانشمندان نیز خواستند که همان معیارها را رتبه‌بندی کنند، که پاسخ‌های آنان هم در جدول «۲-۳» درج شده. تفاوت‌های جزئی وجود دارد، اما «لیسی» و «بوش» توافقی نسبی میان دبیران و دانشمندان یافتند:

«کر» و همکارانش دبیران و هیئت‌های مشورتی ۱۹ مجله‌ی مهم مدیریت و علوم اجتماعی را مورد پرسش قرار دادند و از پاسخ‌دهندگان خواستند ۳۷ ویژگی را درجه‌بندی کنند و بگویند که هر یک از آن‌ها بر تصمیم‌گیری درباره‌ی یک دستنوشته‌ی خاص اثر مثبت دارد، اثر منفی دارد، یا بی‌اثر است [۶۳]. ۱۰ ویژگی برتری که به پذیرش دستنوشته منتهی می‌شوند در جدول «۲-۳» گنجانده شده‌اند. آنان دریافتند که شهرت یک مؤلف، آزمون‌های موفق یک نظریه‌ی جدید، و یک ایده‌ی جدید یا خلاقانه ویژگی‌هایی هستند که احتمال پذیرش دستنوشته را افزایش می‌دهند. ویژگی‌های دستنوشته‌هایی که به نظر پاسخ‌دهندگان باید با آن‌ها مخالفت می‌شد عبارت بودند از: مطالعاتی که از نظر آماری نتایج چشمگیری نداشتند، مطالعاتی که به صورت تکراری انجام شده بودند، خارج از دایره‌ی موضوعات اصلی بودند، یا در قالب گزارش نشست‌ها منتشر شده بودند.

«بیر» از دبیران مجلات مهم در چهار رشته- فیزیک، شیمی، علوم اجتماعی، و علوم سیاسی- درباره‌ی معیارهای انتشار به پرسش پرداخت [۱۱]. جدول «۲-۳» شامل پاسخ‌های مربوط به هر یک از این چهار رشته است. در مورد اکثر پاسخ‌ها، یک توافق نسبتاً کلی میان رشته‌ها وجود داشت. یکی از استثنائات مربوط به شیمی بود؛ برای مطالعات همانند ارزش بالایی در نظر گرفته شده بود؛ اما این آثار در دیگر رشته‌ها در مکانی بسیار پایین‌تر رتبه‌بندی شدند. نکته‌ی

جدول «۳-۲»: رتبه‌بندی معیارهای انتشار

رشته معیار	علوم اجتماعی و طبیعی ^۱	راهبرتی پرستار ^۲	روان‌شناسی ^۳	جامعه‌شناسی ^۴	آموزش ^۵	جامعه‌شناسی مدیریت ^۶	فیزیک ^۷	شیمی ^۸	جامعه‌شناسی ^۹	علوم سیاسی ^{۱۰}	اجتماعی، روان‌شناسی، مددکاری ^{۱۱}	آموزش ^{۱۲}	کشاورزی ^{۱۳}	کشاورزی ^{۱۴}	رادیولوژی ^{۱۵}
دقت منطقی	۱						۴	۲	۱	۱					
سهم داشتن در دانش		۱	۱	۹	۶	۶, ۹	۱	۵	۲	۵	۱	۴, ۷	۱	۱	
طرح پژوهش، روش‌شناسی	۹	۲	۲	۵, ۸-۱۱	۷, ۸						۲, ۷	۱۶	۳	۶	۵
بی‌طرفی		۳	۳									۱۷, ۱۸, ۱۴, ۲۰, ۲۳	۸	۹	
انتخاب موضوع		۴	۷	۱, ۶	۹, ۱۰, ۲, ۸	۴, ۵, ۷, ۸	۲	۷	۵	۶	۸	۵, ۶, ۱۰, ۳, ۱۵, ۱۹	۲	۲	
سبک نگارش، سازماندهی	۳	۵	۵	۳, ۶			۳	۶	۴	۳					۴
خلاقیت											۵		۶	۳	۲
مضامین عملی	۱۰	۶	۱۱	۴	۴						۱۰	۲, ۱۲	۱۱	۸	۳
شواهد اصلی، یافته‌ها	۴			۳			۹	۹	۹	۹	۶		۴	۴	
دقت، ظرافت ریاضی	۵						۵	۳	۷	۲					
تحلیل آماری		۷	۴			۱, ۲, ۳									
معناداری، مدل نظری	۸	۸	۶	۲			۸	۸	۳	۴	۳	۲۲	۷	۷	
سلیقه												۸			
دانش‌پژوهی، بررسی متون	۶	۹	۸			۶	۴	۴	۸	۸	۴		۵	۵	۱
پیشنهاد برای پژوهش‌های آینده		۹													
مقبولیت اخلاقی	۷										۹		۹	۱۰	
ارزش مقاله برای خوانندگان				۱								۱, ۲۱	۱۰	۱۱	
ارزش درازمدت، گستره، عمق				۵								۹, ۱۱, ۱۳			
وضوح جداول		۱۰	۱۰												
طول دبستان‌نویس		۱۱	۱۲												
کیفیت سرگرم‌کنندگی											۱۱		۱۳	۱۳	
شیوه‌نامه‌ی مجله، نشانه‌گذاری		۱۲	۱۴												
قابلیت باز-اجرا	۲						۷	۱	۶	۷					
شهرت و جایگاه مؤلف		۱۳	۱۳			۱۰					۱۲		۱۲	۱۲	
وابستگی سازمانی		۱۴	۱۵												
مقاله‌ی مروری															۶
تعداد کل معیارها	۱۰	۱۴	۱۵	۱۱	۱۹	۳۷	۹	۹	۹	۹	۱۲	۲۳	۱۳	۱۳	۶

ا- دانشمندان مطالعه‌شده [۲۳] ب- هیئت تحریریه‌های مطالعه‌شده [۴۲] پ- دبیران و مشاوران مطالعه‌شده [۱۲۳] ت- دبیران مطالعه‌شده [۱۰۶]	ث- دبیران مطالعه‌شده [۱۰۵] ج- دبیران و مشاوران مطالعه‌شده [۶۳] چ- دبیران مطالعه‌شده [۱۱] ح- هیئت تحریریه‌های مطالعه‌شده [۷۴]	خ- دبیران مطالعه‌شده [۱۰۴] د- دبیران مطالعه‌شده [۶۷] ذ- دانشمندان مطالعه‌شده [۶۷] ر- هیئت تحریریه‌های مطالعه‌شده [۱۰۲]

جالب توجه این که دانشمندانی که توسط «چیس» مورد مطالعه قرار گرفتند، مطالعات همانند را در رتبه‌ی دوم قرار دادند. در حوزه‌ی رادیولوژی، «سیجملن» پاسخ‌های ۲۱۹ عضو هیئت تحریریه را دریافت نمود که کیفیت‌های مطلوب دستنوشته‌ها را رتبه‌بندی کردند [۱۰۲]. مستندسازی خوب، نوآوری، و انجام‌پذیری، مطلوب‌ترین کیفیت‌ها برای رادیولوژیست‌ها بودند. «گاتفردسون» مطالعه‌ای را انجام داد- که در جدول «۳-۲» درج نشده- و در آن از دبیران و اعضای هیئت تحریریه‌ی ۹ مجله‌ی روان‌شناسی خواست به ۸۳ جمله در توصیف ویژگی‌های دستنوشته، واکنش نشان دهند [۵۲]. وی به اتفاق نظر چشمگیری درباره‌ی مطلوبیت برخی ویژگی‌های خاص دست یافت، اما آن‌ها را رتبه‌بندی نکرد. «گاتفردسون» معتقد بود نتایج وی نشان می‌دهند که «هنجارهای تجویزی برای ارزیابی علمی وجود دارند و از محدوده‌ی رشته‌های فرعی فراتر می‌روند» [ص ۹۲۴]. این که دستنوشته می‌کوشد باعث یکپارچه‌شدن حوزه‌ی موضوعی شود، به یک موضوع مهم می‌پردازد، دارای تعمیم‌پذیری عالی است، خواندش بسیار جذاب است، و دیگر ویژگی‌های مرتبط با شفافیت سبک نگارش، تفکر منطقی، و علاقه، نمونه‌ای از ویژگی‌های دستنوشته هستند که «گاتفردسون» مورد استفاده قرار داد.

هر یک از ۱۰ معیار «چیس»، حداقل در یکی از این مطالعات، یک ویژگی مهم شناخته شده‌اند. احتمالاً علت تفاوت‌های موجود در بین برخی از یافته‌ها، وجود تفاوت در نوع پژوهش‌ها یا نوع انتشارات دانشورانه در رشته‌های خاص است. تعدادی از معیارهای مشخص‌شده، بار معنایی علمی اندکی دارند، خصوصاً معیارهای «جالب بودن» و «کیفیت سرگرم‌کنندگی». برخی از معیارها تا حدودی همپوشانی دارند: «دقت یا ظرافت ریاضی» بسیار شبیه به «تحلیل آماری» است. در همه‌ی مطالعات- به استثنای دوتای آن‌ها- این توافق وجود داشت که یکی از معیارهای اصلی برای انتشار این است که دستنوشته سهمی در [تولید] دانش داشته باشد. در هر موردی که درباره‌ی اهمیت جایگاه مؤلفان یا وابستگی سازمانی آنان از دبیران سؤال می‌شد، این موضوعات به عنوان کم‌اهمیت‌ترین دلایل پذیرش یک دستنوشته رتبه‌بندی می‌شدند.

«مک‌کارتنی» داده‌های حاصل از برخی مطالعات مربوط به معیارهای انتشار را بررسی کرد تا ببیند این معیارها چقدر به شیوه‌های واقعی رد یا پذیرش دستنوشته‌ها نزدیک‌اند [۷۵]. وی معتقد بود این معیارها «به عنوان توجیهات نحوه‌ی ارزیابی دستنوشته‌ها توسط اعضای هیئت تحریریه، غیرقابل اعتماد هستند» [ص ۸۱۴].

با مقایسه‌ی جدول «۳-۲» (رتبه‌ی معیارهای انتشار) با جدول «۲-۲» (دلایل رد کردن)، می‌توان به نکاتی درباره‌ی کاربردی بودن این معیارها آگاهی یافت. دو مجموعه از مطالعات، دارای یافته‌های مشابه هستند. مثلاً یکی از دلایل اصلی برای رد کردن دستنوشته‌ها، نارسایی

نظریه یا مفهوم بیان شده در آن است. این، یکی از پنج دلیل اصلی برای رد [دستنوشته‌ها] در هر مطالعه بود. یکی از معیارهای اصلی پذیرش دستنوشته این بود که دستنوشته باید سهمی در تولید دانش داشته باشد. این معیار در ۹ مطالعه از ۱۰ مطالعه، جزو ۶ معیار برتر قرار داشت. از آنجا که دستنوشته‌ای که دچار نارسایی در بیان نظریه یا مفهوم باشد کمکی به تولید دانش نمی‌کند، در اینجا نیز دو مجموعه مطالعات، یافته‌های یکسانی دارند. در همه مطالعات مذکور در جدول «۲-۲» نگارش ضعیف، یکی از ۶ دلیل اصلی برای رد کردن دستنوشته تشخیص داده شد؛ در مطالعاتی که درباره‌ی معیارهای پذیرش انجام شد، در هر مطالعه‌ای که درباره‌ی معیار پذیرش سؤال شده بود «سبک نگارش» یک معیار مهم محسوب می‌شد. به همین ترتیب، اشکالات روش‌شناختی نیز یک دلیل رایج برای رد کردن بودند، و در عوض در همه مطالعات (غیر از یک مطالعه)، طرح تحقیق یا مدل نظری یکی از برترین معیارهای انتشار شمرده می‌شدند. اگرچه کنارهم گذاشتن معیارهای پذیرش با معیارهای رد دستنوشته ممکن است امری شهودی باشد، اما این عمل حاکی از وجود توافق بین دلایل نظری یا معیارهای هنجارگرا برای پذیرش [دستنوشته‌ها]، و فقدان این ویژگی به‌عنوان دلیلی برای رد کردن [دستنوشته‌ها] است.

سوگیری دبیران

وقتی که دبیر انتخاب می‌شود و یک چهارچوب نظری یا عملی برای فرایند همترازخوانی دبیرانه تعیین می‌کند، باید با مجموعه سوگیری‌های شخصی خودش - که وارد محیط کار شده‌اند و خواه ناخواه، عامل مؤثری در تصمیم‌گیری هستند - رویارو شود.

دبیر مجله‌ی «آرشیو جراحی» چند عامل را که باعث سوگیری وی علیه یک دستنوشته می‌شوند ذکر نمود [۱۱۵]. موضوعات آشکاری همچون رعایت نکردن توصیه‌های ارائه‌شده برای مؤلفان، دستنوشته‌ای که هنوز به صورت «پیش‌نویس» است، یا استفاده‌ی نامناسب از زبان انگلیسی، از جمله‌ی این عوامل بودند. «وارن» چند مقوله‌ی جراحی را نیز، که به اعتراف خودش زمان سختی را به منظور «سرکوب تعصبی که علیه آن‌ها داشت» سپری کرده بود، [به این عوامل] افزود (که چون خیلی فنی هستند در اینجا ذکر نگردیده‌اند، مثلاً تعصب علیه "arterial steals"^۱). اما، «ریگیو»، که چندین سال بعد و در رشته‌ای دیگر مطلب می‌نوشت، «رد کردن یک دستنوشته توسط دبیر، صرفاً به خاطر اختلاف با نتیجه‌گیری‌ها یا جهت‌گیری مؤلف» را تقبیح نمود [۹۳].

«نویلیپ» و «کرنال» نظر دبیران مجلات علوم اجتماعی و رفتاری را درباره‌ی مطالعات تکراری خواستار شدند. ۹۴ درصد از پاسخ‌دهندگان گفتند که مطالعات تکراری «از جمله‌ی

پژوهش‌هایی نیستند که بنابر خط‌مشی مجله‌ی آنان، ارائه‌ی آن‌ها به مجله مورد تشویق قرار گرفته باشد» [۸۴: ص ۸۷]. استدلال له یا علیه برخی موضوعات خاص، له یا علیه امر متعارف یا نامتعارف، له یا علیه نهاده‌ها یا افراد خاص، یا علیه مطالعات منفی، از دیگر انواع سوگیری‌های دبیرانه محسوب می‌شوند [۱۰۰: ص ۱۳۹۱].

«فاینشتاین» چند عامل مؤثر در تشخیص سوگیری دبیرانه را عنوان کرد [۴۰].

خط‌مشی دبیرانه اگر به جای کیفیت علمی خود پژوهش به عقاید سیاسی، اعتقادات، یا نظرات تعصب‌آمیز وابسته باشد، سوگیرانه محسوب می‌شود. مثلاً اگر دبیران از انتشار «گزارش‌های منفی»، یا نتایج مقایسه‌های درمانی که بدون انجام انتخاب‌های تصادفی صورت گرفته‌اند، یا پژوهشی که سؤالات تردیدآمیزی درباره‌ی اصول مسلم و کاملاً پذیرفته‌شده برمی‌انگیزد خودداری نمایند، معلوم می‌شود که سوگیری به وضوح وجود دارد (یا به آن اقدام شده). اگر تأیید [یک اثر] نه به واسطه‌ی محتوای آن بلکه تحت تأثیر خاستگاه آن- مؤلفان، سازمان، یا حامیان مسئول پژوهش- باشد، باز هم فرایند دبیرانه، مغرضانه است [ص ۳۳۹].

«گوو» چندین عامل را در کار مؤثر می‌دانست و نکات و رهنمودهایی را برای کمک به مقابله با سوگیری به دبیران ارائه کرد [۵۳]:

- فرایند بررسی یک فرایند سیاسی است.
- «ترجیح فردی» به میزان قابل توجهی در فرایند انتشار وجود دارد.
- یک دست‌نوشته، به محض پذیرفته‌شدن، باید منتشر شود.
- مقالاتی که به لحاظ نظری، جنجالی هستند یا مطالعات تکراری باید مورد توجه خاص قرار بگیرند.
- دست‌نوشته‌ها نباید به یک قالب محدود، منحصر باشند.

«فون گلینو» و «ناولی» به منظور تحقیق درباره‌ی یک موضوع مرتبط [با این بحث]، پرسشنامه‌ای را میان ۳۱۵ نفر در حوزه‌ی رفتار سازمانی توزیع کردند [۱۱۴]. از پاسخ‌دهندگان سؤال شد که آیا سياهه‌ای که شامل ۵۴ مورد می‌شد، موجب تردیدهای اخلاقی می‌گردد یا خیر. برخی از سؤالات آنان بیش‌تر بر موضوعات مرتبط با سوگیری متمرکز بودند تا موضوعات اخلاقی. مثلاً ۷۵ درصد از پاسخ‌دهندگان با این نکته موافق بودند که درست نیست که در هنگام بررسی یک دست‌نوشته، «بررسی‌کننده سوگیری‌های خاص دبیر یا رئیس را مدنظر داشته باشد» [ص ۴۲۵]. پاسخ‌دهندگان اختیارات دبیران در رد کردن یک دست‌نوشته بدون بررسی بیش‌تر، اختیارات آنان در بی‌توجهی به توصیه‌های همه‌ی بررسی‌ها، یا تمایل آنان به ارسال نکردن نظرات همه‌ی بررسی‌ها [برای مؤلف] را زیر سؤال بردند. هر یک از این مثال‌ها نشان می‌دهد که مرز بین سوگیری و اخلاق، همیشه روشن نیست. در این نمونه‌ها ممکن است توضیحات معقولی در رابطه با عملکرد دبیران وجود داشته باشند که هیچ ربطی هم به رفتار اخلاقی ندارند. در واقع، یک دبیر می‌تواند با رد کردن سریع دست‌نوشته‌ای ضعیف و نسبتاً

غیرجذاب درباره‌ی موضوعی که جزء علائق حاشیه‌ای خوانندگان مجله است، به آسانی تصمیم بگیرد که بررس‌ها را فقط برای بررسی دستنوشته‌های بالقوه قابل انتشار به کار بگیرد. اگر دبیر در دستنوشته‌ای نقص مهمی را پیدا کند که توسط بررس‌ها شناسایی نشده، منی تواند از توصیه‌های همه‌ی آنان برای پذیرفتن یک دستنوشته‌ی خاص چشمپوشی کند؛ یا با ارسال نکردن یک بررسی نامناسب و بسیار تند برای مؤلف، ممکن است قصد حمایت از او را داشته باشد.

«وایسراب» معتقد بود که دبیران باید درباره‌ی انواع دستنوشته‌هایی که برای همترازخوانی می‌فرستند نظر داشته باشند و آن را اعمال کنند. وی تأکید داشت که «ماهیت محموله- و نه اسکله‌ای که محل لنگرگاه است- باید مسیر یک دستنوشته برای همترازخوانی یا غیرهمترازخوانی را رقم بزند» [۱۱۲: ص ۱۹۷].

در چند مطالعه تلاش شده تا درجه‌ی حضور یا اثر هرگونه سوگیری از سوی دبیر مورد تحلیل قرار گیرد و مشخص شود که آیا این سوگیری‌ها اصلاً قابل اندازه‌گیری هستند یا خیر.

سؤال

آیا هر نوع قابل اندازه‌گیری از سوگیری‌های دبیران- که بر تصمیمات دبیرانه اثر می‌گذارند- در مطالعات، شناسایی شده‌اند یا خیر؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه درباره‌ی فرایند تصمیم‌گیری دبیرانه که در آن مطالعه، نقش سوگیری‌های دبیرانه در فرایند تصمیم‌گیری بررسی می‌شود.

مطالعات همانند

وجود رابطه بین دبیر و مؤلف، یک منشأ بالقوه برای سوگیری دبیرانه است. در واقع همه‌ی مطالعاتی که به این سؤال پرداخته‌اند به دنبال یک رابطه‌ی دبیر- مؤلف بوده‌اند. در ۱۰ مطالعه، به موضوع تلاش برای تشخیص یک سوگیری دبیرانه‌ی قابل سنجش، از طریق بررسی هرگونه رابطه‌ی دبیر- مؤلف، پرداخته شده است. این عقیده رواج عام دارد که جدای از معیارهای دبیران برای انتشار، آنان احتمالاً دستنوشته‌های همکاران یا دانشجویان سابق دوره‌های تکمیلی [خود] را می‌پذیرند.

«شیفر» اولین پژوهشگری بود که هرگونه سوگیری دبیرانه‌ی احتمالی را بررسی کرد [۹۷]. پس از شکایت روان‌شناسانی که مدعی بودند «مجلات انجمن روان‌شناسی امریکا (ای‌پی‌ای) شکلی از تبعیض حرفه‌ای را اعمال می‌کنند به نحوی که شخص باید عضو «گروه خودی» [یعنی دبیر، دوست، دانشجو، یا دانشجوی سابق وی] باشد تا مقاله‌اش- جدای از کیفیت آن- در این مجلات چاپ شود»، «شیفر» تحقیقاتی را آغاز نمود [ص ۳۶۲]. او گروهی از مجلات «ای‌پی‌ای» را در کنار مجلات غیر «ای‌پی‌ای» قرار داد. هر مقاله‌ی مربوط به دوره‌ی مطالعاتی

سال ۱۹۶۷ در یکی از سه رده‌ی زیر قرار گرفت: (۱) حداقل یک مؤلف از مؤلفان مقاله، دبیر مجله بود، (۲) حداقل یک مؤلف به همان مؤسسه‌ای که دبیر در آن فعالیت داشت وابسته بود، یا (۳) هیچیک از مؤلفان، دبیر نبود و به همان مؤسسه‌ی متبوع دبیر مجله وابسته نبود. «شیفر» هیچ مدرکی برای ربط دادن سوگیری به ارتباطات سازمانی دبیران یا مؤلفان پیدا نکرد. هم مجلات «ای‌پی‌ای» و هم غیر «ای‌پی‌ای» «کم‌تر از یک‌دهم از مقالات‌شان را به آثار دبیران خود، تا یک‌سوم را به آثار همکاران نزدیک، و بقیه (نصف تا نه‌دهم) را به منابعی بدون وابستگی نزدیک به آن‌ها، اختصاص می‌دهند» [ص ۳۶۴].

«رادمن» و «مانجینی» درباره‌ی استفاده از «دستنوشته‌های گروه خودی» به دبیران هشدار دادند [ص ۳۷۱]. مطالعه‌ی آن‌ها بر روی ۳۱ مجله‌ی آموزش عالی نشان داد که ۸۹ درصد از ۲۸ دبیر پاسخ‌دهنده، مقالات نوشته‌شده توسط همکاران اداری، ۸۵ درصد از آنان مقالات دبیران مشورتی و دبیریان، ۵۶ درصد مقالات یکی از مسئولان سازمان حمایت‌کننده‌ی مالی، و ۳۴ درصد از آنان مقاله‌های خودشان را منتشر کرده بودند [۹۴]. آنان معتقد بودند که مطالعه‌شان سؤالاتی را درباره‌ی تقابل حرفه‌ای علائق، موجب شده است.

«لاباند» اختلاف در طول مقاله را با ارتباط دبیر- مؤلف در رشته‌ی اقتصاد مقایسه نمود [۶۵]. نتیجه‌گیری وی این بود که «شواهد غیرقابل تردید و بسیار معناداری وجود دارند مبنی بر این که طول متوسط مقالات منتشره‌ی مؤلفانی که هم‌دانشگاهی دبیر بوده‌اند بیش‌تر از طول مقالات منتشره‌ای است که مؤلفان‌شان هیچ وابستگی ندارند» [ص ۵۱۰].

گروهی متشکل از ۳۷ اختریف‌یکدان معروف، ۲۴۲ مقاله را در مدت بیش از ۱۰ سال در «مجله‌ی اختریف‌یک» منتشر نمودند [۳]. به منظور تعیین این که آیا این مقالات به شکلی متفاوت از مقالات اختریف‌یکدانان کم‌اشتهارتر مورد رسیدگی قرار گرفته‌اند، این ۲۴۲ مقاله با مجموعه‌ای دیگر از ۲۴۲ مقاله‌ی نوشته‌شده توسط اختریف‌یکدانان کم‌اشتهارتر مقایسه شد. «آبت» فرایند هم‌تراز خوانی دبیرانه در هر دو مجموعه‌ی دستنوشته‌ها را مقایسه کرد و به این نتیجه رسید که هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد با مقالات اختریف‌یکدانان شناخته‌شده، رفتار تبعیض‌آمیزی شده باشد. اما نرخ پذیرفته‌شدن مقالات آنان بالاتر از مقالات اختریف‌یکدانان کم‌اشتهارتر بود، و به نظر «آبت» این امر نشان می‌داد که مقالات مؤلفان مشهور، به نحو توجیه‌پذیری با نرخ بالاتر پذیرش روبرو می‌شوند.

«ویلیس» و «مک‌نامی» تأثیر شبکه‌های دبیر- مؤلف در مجلات جامعه‌شناسی را بررسی کردند [۱۲۲]. آنان معتقد بود که «نوسانات بازارهای کار دانشگاهی، این شبکه را تضعیف نموده‌اند و این امر منحصر به کاهش قدرت ارتباطات سازمانی در انتشار مقاله در مجلات» [ص ۳۶۳] و در نتیجه تضعیف ساختار مجمع‌های نامرئی شده‌اند.

«لاباند» و «پایت» مجموعه‌ای از ۱۰۵۱ مقاله‌ی منتشرشده در ۲۸ مجله‌ی اقتصادی در سال

۱۹۸۴ را بررسی نمودند و هرگونه ارتباط شخصی بین دبیران و مؤلفان را شناسایی کردند [۶۶]. حدود ۲۵ درصد از مقالات دارای نوعی ارتباط دبیر- مؤلف بودند. مقایسه‌ی الگوهای استناد نشان داد که استناد به مقالات «دارای رابطه‌ی مؤلف/ دبیر، بیش از دو برابر استناد به مقالاتی بود که فاقد چنین رابطه‌هایی بودند» [ص ۲۰۰]. «لاباند» و «پایت» نتیجه گرفتند که «این بدان معنا است که عملی که بسیاری از محققان به عنوان «جانبداری» تعبیر می‌نمایند در واقع به ارتقای کارآمدی در بازار دانش علمی، کمک می‌کند» [ص ۱۹۴]. در مطالعه‌ی دیگری توسط «اسمیت» و «لاباند»، سوگیری بالقوه‌ی دبیرانه با بررسی الگوهای استناد در گروهی از مجلات پژوهشی حسابداری، مورد تحقیق قرار گرفت [۱۰۷]. مطالعه‌ی آنان بر روی ۲۹۲ مقاله‌ی منتشرشده در ۱۵ مجله‌ی برتر حسابداری نشان‌دهنده‌ی شواهد محکمی دال بر توانایی دبیران در استفاده از ارتباطات حرفه‌ای خود برای «جذب» دستنوشته‌های بسیار مؤثر، و انتشار آن‌ها بود [ص ۲۱].

«کامپاناریو» ۱۸ مجله‌ی روان‌شناسی آموزشی را برای یافتن اثرگذاری مؤلف مرتبط با مجله، مورد بررسی قرار داد [۲۱]. وی طیف وسیعی از مؤلفان مرتبط با مجله را پیدا کرد- میزان این ارتباط بسته به هر مجله از ۱/۲۸ تا ۳۳/۳۳ درصد متفاوت بود. وی بین استفاده از مجله توسط مؤلفان مرتبط با مجله و عامل تأثیر مجله، رابطه‌ای مثبت یافت» [ص ۱۸۴]. همانند «لاباند»، «کامپاناریو» نیز دریافت که در سه مجله، مقالات دارای تأثیرات مؤلف- داور یا مؤلف- دبیر، بسیار طولانی‌تر از دیگر مقالات مجله هستند.

«هولی هان» و همکارانش، با استفاده از شیوه‌ای متفاوت، به پیمایش دبیران ۱۳ مجله‌ی اصلی «ای بی ای» پرداختند تا فراوانی انتشار مطالب دبیران و اعضای هیئت تحریریه در مجلات خودشان را تعیین کنند [۶۰]. از آنجا که مؤلفان فقط درباره‌ی مقالات به پرسش پرداختند، این فرض وجود دارد که سرمقاله‌ها از این تحقیق مستثنی شده باشند. بیش از ۶۰ درصد از دبیران و دبیریاران ضمن خدمت در مقام عضو تحریریه، حداقل یک مقاله را در مجله‌ی خود منتشر کرده بودند. علاوه بر این، ۴۱ درصد از دبیران و ۲۰ درصد از دبیریاران بر این باور بودند که موقعیت‌شان به فرایند انتشار [مطلب آنان] کمک کرده. در مطالعه‌ای مشابه، «ولر» دریافت که بین ۴/۸ و ۶/۲ درصد از مؤلفانی که به صورت تصادفی در رشته‌ی پزشکی انتخاب شده بودند، در هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی منتشرکننده‌ی مقاله کار می‌کنند [۱۱۹]. تقریباً ۳۰ درصد از مؤلفانی که مورد پرسش قرار گرفتند حداقل در هیئت تحریریه‌ی یک مجله‌ی دیگر نیز خدمت می‌کردند.

«رادمن» داده‌هایی درباره‌ی ارتباطات دبیر- مؤلف ارائه می‌کند، اما داده‌های متناظر برای تعیین این که آیا دبیران وابسته به مولدترین گروه‌ها یا مؤسسات هستند را فراهم نمی‌کند. دبیران و اعضای هیئت‌ها پس از انتصابات تحریریه‌ای، به انتشار مطلب در مجلات خودشان

ادامه می‌دهند، اما در مجلات دیگر نیز مطالب خود را منتشر می‌کنند. از یافته‌های جالب‌تر در دو تای از این مطالعات، همبستگی بین طول مقاله و ارتباط دبیر- مؤلف بود [۶۶؛ ۲۱]. این ده محقق به آزمودن این ادعا پرداختند که دبیران، شکلی از جانب‌داری حرفه‌ای را اعمال می‌کنند. اگرچه وجود درجه‌ای از ارتباطات مؤلف- دبیر مشاهده می‌شود، اما همین مقالات هستند که در عمل بیش‌تر از مقالات دیگر همان مجله مورد استناد قرار می‌گیرند و بنابراین، نشان می‌دهند که روابط مؤلف- دبیر تأثیر مثبتی بر فرایند ارتباط دانشورانه دارند. این چند مطالعه شواهد کمی دال بر سوگیری قوی دبیرانه در روابط مؤلف- دبیر به دست می‌دهند. داده‌های استنادی حاکی از آن هستند که حتی اگر درجه‌ای از رابطه‌ی دبیر- مؤلف موجود باشد، دبیران قادرند دستنوشته‌هایی را جذب کنند که احتمال استناد به آن‌ها وجود دارد. این مطالعات، از نظر بررسی رفتار دبیر به صورت مستقل از هرگونه تعامل با فرایند بررسی یا بررسی‌ها، محدود هستند. حیطه‌ی سوگیری دبیرانه و ارتباطات دبیر- مؤلف، قلمرویی است که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته و آماده‌ی پژوهش بیش‌تری است.

فرایند همترازخوانی دبیرانه

یک کمیته‌ی انتشار از «جامعه‌ی فیزیک امریکا» فرایند همترازخوانی دبیرانه در مجلات فیزیک را بررسی کرد و کوشید نگرش جامعه‌ی فیزیک نسبت به فرایند بررسی را ارزیابی کند [۳۵]. این کمیته سپس با دبیران «فیزیکال ریویو» و «فیزیکال ریویو لترز» دیدار کرد تا درباره‌ی رویه‌های استاندارد برای رسیدگی به دستنوشته‌ها، انتخاب بررسی‌ها، زمان صرف‌شده بر روی یک دستنوشته، تعداد دفعات استفاده از بررسی‌ها، نامه‌های فرم، ... به پرس وجو بپردازد. این کمیته همچنین می‌خواست با دورنمای بررسی کاملاً بی‌نام و هرگونه فرایند درخواست داوری مجدد که توسط دبیران به کار گرفته می‌شود آشنا گردد. کمیته به این نتیجه رسید که هیچ دستنوشته‌ای به عنوان «نمونه‌ی معمول» وجود ندارد و فرایند کسب آن نوع اطلاعاتی که آنان به دنبالش بودند به زمانی بیش از آنچه تصور کرده بودند نیاز دارد.

سؤال

آیا یک فرایند استاندارد برای همترازخوانی دبیرانه وجود دارد؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که در آن، گروهی مشخص از دبیران، به منظور مستند کردن فرایندی که برای همترازخوانی دبیرانه وضع نموده‌اند، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مطالعات همانند

فرایند همترازخوانی دبیرانه در گروهی مشخص از دبیران، در ۲۷ مطالعه مورد تحقیق قرار گرفت و درباره‌ی جنبه یا جنبه‌های فرایندی که آنان برای همترازخوانی دبیرانه داشتند، از آنان

سؤال شد (جدول «۳-۳»). وقتی درباره‌ی نرخ رشدگی از دبیران پرس‌وجو شد، داده‌هایی به دست آمد که در جدول «۲-۱» درج گردیده‌اند و در اینجا تکرار نشده‌اند. به همین ترتیب، داده‌هایی درباره‌ی بی‌نام بودن و بررسی ناشناس در فصل هفت ارائه شده‌اند. نرخ پاسخ برای این ۲۷ پیمایش، با میانگین نرخ پاسخ ۷۸ درصد- از ۴۷ تا ۱۰۰ درصد- متغیر بود. نرخ نسبتاً بالای پاسخ برای این پژوهش‌های پیمایشی ممکن است حاکی از تمایل دبیران به بیان اطلاعات مربوط به فرایندهایشان، کمک به درک همترازخوانی دبیرانه، یا یادگیری مطالب بیش‌تر درباره‌ی خود فرایندها باشد. اطلاعات مربوط به نرخ پاسخ، در سه مطالعه از این ۲۷ مطالعه [۲۸؛ ۴۹؛ ۲۶] ارائه نشده است.

مطالعات مذکور در جدول «۳-۳» طیفی از فعالیت‌های دبیرانه را شامل می‌شوند و هدفشان اغلب متفاوت از مستندسازی فرایند همترازخوانی دبیرانه بود. مثلاً «آگاهی دادن به پرستاران درباره‌ی فرایند انتشار و ارائه‌ی نشانگرهایی برای کمک به آنان در فرایند انتشار» موضوع چند مطالعه در رشته‌ی پرستاری بود. موضوعاتی که در پیمایش‌ها مورد بررسی قرار گرفته‌اند در جدول «۳-۳» ذکر شده‌اند.

جدول «۳-۳» شامل اطلاعاتی است درباره‌ی درصد مجلاتی که مورد همترازخوانی قرار می‌گرفتند و درجه‌ی سفارش دادن دستنوشته توسط مجلات- در صورتی که چنین اطلاعاتی در مطالعه‌ی مورد استفاده، ذکر شده باشد. شیوه‌ی مورد استفاده برای شناسایی مجلات در داخل هر گروه (در صورت وجود چنین اطلاعاتی) در جدول درج شده است. در مورد بسیاری از مطالعات، اطلاعات محدودی درباره‌ی طرح تحقیق ارائه شده، که تکرارپذیری یا تعمیم‌پذیری آن را مشکل می‌سازد.

دو مطالعه بر روی فرایند بررسی، در جدول «۳-۳» ذکر نشده‌اند [۵۱؛ ۶۲]. «گوردون» از نمونه‌ی آماده‌ای از دبیران درباره‌ی فرایند همترازخوانی آنان سؤال کرد [۵۱]. با دبیرانی از حوزه‌های پژوهشی مختلف، که در لندن ساکن بودند مصاحبه شد. مؤلف، اطلاعاتی درباره‌ی فرایند بررسی ارائه می‌کند، اما این مطالعه بر روی مجلاتی از چند رشته، ولی بدون تفاوت گذاشتن میان رشته‌ها انجام شده، و این امر در جدول «۳-۳» ذکر نشده است. به همین ترتیب، «یوهاس» و همکارانش نمونه‌ای آماده از دبیران مجلات را پیمایش کردند، اما بین پاسخ‌ها، تمایزی براساس رشته قائل نشدند [۶۲]. مطالعات زیر دارای مجموعه‌های کاملاً مشخصی از مجلات هستند:

- مطالعه‌ای در علوم اجتماعی که از مجلاتی استفاده شد که در یک راهنمای منتشرشده، فهرست شده بودند [۱۲۰].
- مطالعه‌ای در رشته‌ی مهندسی برق که از همه‌ی «تراکنش‌ها»^۱ «مؤسسه‌ی مهندسان برق و الکترونیک» استفاده شد [۲۶].

جدول «۳-۳»: فرایند همتراز خوانی دبیرانه: پیمایش‌های دبیران بر اساس رشته

رشته	معیارهای انتخاب مجله	پاسخ‌دهندگان		درصد مجلاتی که همتراز خوانی شده	مجلات که دستنوشته‌ها را سفارش می‌دهند	موضوعات و خطمشی‌های تحت پوشش در پیمایش‌ها	ردیف
		تعداد	درصد				
دندانپزشکی	شمارگان بالای ۱۰۰۰	۶۹	٪۹۷	٪۵۲	اکثریت؛ دامنه: ٪۰ تا ٪۸۰/۱۶	رهنمود مؤلفان	[۳۹]
علوم زمین	همه‌ی دبیران اروپایی در این حوزه	۱۵۶	ارائه نشده	بررسی ٪۶۸ از کل دستنوشته‌ها		فرایند انتخاب بررسی، رویه‌های بررسی؛ اطلاعات برای دبیران فراهم شده	[۴۹]
اقتصاد	اصلی بودن، نمایه شدن	۳۹	٪۵۴	بیش از ٪۵۰ کسل دستنوشته‌ها بررسی می‌شوند		خطمشی‌های دبیرانه، ارزیابی دستنوشته‌ها، دلایل رد کردن، رهنمود به مؤلفان	[۲۷]
	اصلی بودن	۳۷	ارائه نشده	٪۱۰۰ به کار بسته می‌شود		خطمشی‌های انتشار، رهنمود به مؤلفان	[۲۸]
آموزش	محوری بودن در این حوزه	۱۴	٪۷۸			رهنمود به مؤلفان	[۱۰۵]
مهندسی	مجلات آی‌ئی‌ئی‌ئی	۲۶	ارائه نشده	٪۱۰۰ به کار بسته می‌شود		تغییر در فرایند بررسی توسط مجلات مختلف؛ دبیران از فرایند رضایت دارند	[۲۴] [۲۶]
	انتخاب شده، نمایه شده	۳۳	٪۱۰۰		٪۳۲ از کل مقالاتی که سفارش داده شده	خطمشی‌های انتشار، نقد دستنوشته‌های رد شده	[۸۶]
	انتخاب شده	۴۸	٪۹۰	٪۴۲	بلی	فرایند انتخاب بررسی، فرایند برای دستنوشته‌های غیرسفارشی	[۱۹]
	انتخاب شده، نمایه شده	۶۸	٪۸۰	٪۵۰	٪۴۴ از کل مجلات	کیفیت مجله؛ فرایند بررسی	[۱۱۳]
	شناخته شده، نمایه شده	۳۴	٪۶۷	٪۶۲			[۵۴]
پزشکی	هسته	۷۵	٪۵۴			خطمشی‌های بررسی اخلاقی	[۱۶]
	۵ معیار انتخاب	۱۶	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۹۴ از کل مجلات	فرایند بررسی، بررسی آماری، توافق بررسی‌ها، خطمشی‌های دبیرانه	[۱۱۷]
	انتخاب به صورت تصادفی از نمایه	۸۶	٪۷۰	٪۱۰۰	٪۷۵ از کل مجلات	فرایند بررسی، بررسی آماری، توافق بررسی‌ها، خطمشی‌های دبیرانه	[۱۱۷]
(اقتصاد)	نمایه شده، در اولویت بالا	۲۲۱	٪۸۲	٪۹۸		خطمشی‌ها، اقدامات، و گرایش‌های دبیران	[۱۳۱]
	اصلی بودن	۱۲	٪۸۰	٪۱۰۰ به کار بسته می‌شود		خطمشی‌هایی برای بررسی اخلاقی، تعلیم بررسی	[۹۹]
	نمایه شده، موضوع	۲۱۴	٪۷۳	٪۵۶ تا ٪۶۵ از مقالات بررسی می‌شوند		خطمشی‌های دبیرانه درباره‌ی میزان همتراز خوانی	[۳۹]
	نمایه شده و انتخاب شده	۷۰	٪۴۷			خطمشی‌هایی برای بررسی دستنوشته‌های اقتصادی	[۶۱]
پرستاری	نمایه شده	۶۵	٪۷۷		مورد بحث واقع شده	فرایند بررسی، رهنمود به مؤلفان، دلایل رد کردن	[۷۶]
	نمایه شده و موجودی کتابخانه	۶۴	٪۷۳	٪۸۱	٪۹۰ از کل مجلات	فرایند بررسی	[۷۸]
	نمایه شده	۱۰۰	٪۸۹		٪۷۳ از کل مجلات	فرایند بررسی	[۷۷]

جدول «۳-۳»: فرایند همتراز خوانی دبیرانه: پیمایش‌های دبیران بر اساس رشته (دنباله)

رشته	معیارهای انتخاب مجله	پاسخ‌دهندگان		درصد مجلاتی که همتراز خوانی شده	مجلاتي که دستنوشته‌ها را سفارش می‌دهند	موضوعات و خط‌مشی‌های تحت پوشش در پیمایش‌ها	ردیف
		تعداد	درصد				
پرستاری	نمایه‌شده	۱۰۰	٪۸۹	٪۷۵		فرایند بررسی، هیئت بررسی، [۱۰۹]	
	نمایه‌شده	۱۳۹	٪۷۹	٪۸۷	مورد بحث واقع شده	فرایند بررسی، دلایل رد کردن، [۱۱۰]	
	نمایه‌شده	۹۲	٪۸۷	٪۹۴	مورد بحث واقع شده	دلایل رد کردن، رهنمود به مؤلفان [۱۱۱]	
	در ایالات متحده	۸۰	٪۶۶		٪۵۴ از کل مجلات	خط‌مشی‌ها و رویه‌های استاندارد [۴۱]	
روانشناسی	انجمن	۳۱	٪۹۷			خط‌مشی‌های دبیرانه [۵۶]	
علوم اجتماعی	رهنموده‌های منتشر شده	۳۲	٪۷۵			فرایند بررسی [۱۲۰]	
چندرشته‌ای	۱۰ مجله‌ی برتر در هر رشته					اقدامات و خط‌مشی‌های دبیرانه [۱۱]	
	انتخاب تصادفی از فهرست راهنما	۲۵۱	٪۷۹			توصیه‌هایی برای رویه‌های بررسی [۸۱]	
میانگین			٪۷۸				

- مطالعه‌ای در علوم زمین که همه‌ی دبیران اروپایی آن حوزه، پیمایش شدند [۴۹].
 - مطالعه‌ای در علوم پزشکی که همه‌ی مجلات موجود در فهرستی از مجلات پیشنهادی برای یک کتابخانه‌ی کوچک پزشکی، مورد استفاده قرار گرفتند [۱۶].
 - مطالعه‌ای در علوم دندانپزشکی که مجلاتی با شمارگان بیش از ۱۰۰۰ مورد استفاده واقع شدند [۳۹].
 - مطالعه‌ای بر روی همه‌ی مجلات روان‌شناسی منتشر شده توسط «انجمن روان‌شناسی بریتانیا» و «انجمن روان‌شناسی آمریکا» [۵۶].
 - مطالعه‌ای در علوم پزشکی که ترکیبی از شمارگان، استنادات، رتبه در سنجیه‌ها، و انتخاب تصادفی مجلات، مورد استفاده قرار گرفتند [۱۱۷].
 - مطالعه‌ای در علوم پزشکی که همه‌ی آن دسته از مجلات ایالات متحده که دارای اولویت نمایه‌سازی بالا در «کتابخانه‌ی ملی پزشکی» بودند مورد استفاده قرار گرفتند [۱۲۱].
- مجلاتي که در یک سرویس نمایه‌سازی زیر پوشش قرار گرفته بودند در چندین مطالعه شناسایی شدند، اما همه‌ی مجلات موجود در این نمایه‌ها، در این مطالعات مورد استفاده قرار نگرفتند:
- دو مطالعه در پرستاری، همه‌ی مجلات پرستاری نمایه‌شده در «نمایه‌ی درهم‌کردی پرستاری و ادبیات» را در برمی‌گرفتند، غیر از خبرنامه‌ها، بولتن‌ها، و مجلاتی که توسط انجمن‌های دولتی پرستاران منتشر شده بودند [۷۶؛ ۱۰۹؛ ۱۱۰].

- مطالعه‌ای دیگر درباره‌ی مجلات پرستاری، شامل آن دسته از مجلات نمایه‌شده‌ای بود که حداقل ۵۰ درصد خواننده‌هایشان، پرستار بودند [۱۱۱].
 - مطالعه‌ای درباره‌ی عناوین علوم کتابداری توسط «ویا» [۱۱۳] بر دو سیاهه‌ی تهیه‌شده از قبل [۸۶؛ ۱۹] مبتنی بود. سیاهه‌ی اصلی «لوکانر» [۸۶] از عناوین انتخاب‌شده از میان «مجلات کتابخانه‌ی ملی» تشکیل شده بود [ص ۳۸۹].
- مطالعاتی که در بالا مورد استناد قرار گرفته‌اند جزئیات کافی از معیارهای گزینش مجله برای تکرار تحقیق را ارائه می‌کنند؛ در بقیه‌ی مطالعات از معیارهای نسبتاً مبهم استفاده شده و تکرار آن‌ها دشوارتر است. مؤلفان، معیارهای انتخاب خود را با واژه‌هایی همچون «برتر، مهم، محوری، اولویت‌مندی بالا، یا نمایه‌شده» توصیف کرده‌اند. (این ایده‌ی رایج وجود دارد که پژوهشگران و محققانی که در یک رشته‌ی خاص فعالیت دارند بهترین مجلات آن رشته را می‌شناسند).
- در چند پیمایش از دبیران سؤال نشده که آیا مجله‌شان همترازخوانی می‌شود یا نه؛ اما، غالباً از سؤالات معلوم است که محققان فرض را بر آن گرفته‌اند که مجلات، همترازخوانی می‌شوند. اگر نشانه‌های آشکاری در مقاله، حاکی از آن باشند که یک مجله همترازخوانی می‌شود، جدول «۳-۳» فقط شامل جمله‌ی «حاکی از^۱ انجام همترازخوانی» می‌باشد. مثلاً اگر مطالعه شامل جدولی باشد که در آن، دبیران تعداد بررسی برای هر دستنوشته را ارائه کرده باشند، منطقاً می‌توان نتیجه گرفت که آن مجله، همترازخوانی می‌شود.
- پیمایش‌ها اغلب دربرگیرنده‌ی سؤالاتی بودند درباره‌ی موضوعات مرتبط با آماده‌سازی و انتشار، مانند شمارگان مجله، بسامد انتشار، مدت انتظار برای انتشار (هم برای بررسی و هم انتشار پس از انجام بررسی)، طول مقالات، تعداد مقالات منتشرشده، دستمزد داوران، و زبان نشریه. (نرخ ردشدگی، انتخاب بررسی‌ها، بررسی ناشناس و بی‌نام، و تعداد بررسی‌ها برای هر دستنوشته، در جای دیگری از کتاب حاضر بررسی شده‌اند). برخی از موضوعات هستند که در این پیمایش‌ها بندرت بدان‌ها پرداخته شده: سطح بررسی دستنوشته‌های سفارشی، و نوع مطالب در مجله‌ای که مورد همترازخوانی قرار نمی‌گیرد.
- تفاوت‌های موجود در طرح تحقیق، تعمیم دادن [نتایج] را دشوار می‌سازند:
- برخی از مطالعات، نقطه‌ی تمرکز محدودی دارند. مثلاً در یک مطالعه، استفاده از بررسی‌های اقتصادی در مجلات پزشکی بررسی شد [۹۹]؛ در مطالعه‌ای دیگر، خط‌مشی‌های مربوط به بررسی اخلاقی در مجلات پزشکی پیگیری شدند [۱۶].
 - در چند مطالعه، هر مجله‌ی موجود در جدول، نام برده شده و اطلاعات مربوط به آن مجله ارائه گردیده؛ اما اطلاعات ارائه‌شده در جداول، خلاصه نشده یا میانگین آن‌ها محاسبه نگردیده [۲۷؛ ۷۶؛ ۱۰۹؛ ۳۹؛ ۵۶؛ ۱۹؛ ۵۴؛ و ۱۱۳].

• در برخی از مطالعات، خلاصه‌ی اطلاعات بدون ارائه‌ی داده‌های واقعی، بررسی شده‌اند؛ مثلاً «اکثریت دبیران از فرایند بررسی راضی بودند» [۲۴: ص ۲۱]؛ یا «دبیرانی که واقعاً دارای یک هیئت منظم داوری هستند معمولاً دلایل خاصی نیز برای رد کردن [مطالب] دارند» [۱۲۰: ص ۱۷۳].

حتی در مطالعات انجام‌شده بر روی همترازخوانی دبیرانه، اغلب روشن نیست که کدامیک از مجلات مورد مطالعه، همترازخوانی می‌شوند. نمودار «۱-۱» مراحل موجود در فرایند همترازخوانی دبیرانه را به تصویر می‌کشد. در هنگام طراحی پیمایش‌ها، احتمالاً فرض بر آن بوده که این فرایند اساسی، جاری است. در مطالعات مختلف، سؤالات متفاوتی درباره‌ی خط‌مشی‌های مجلات مطرح شده‌اند. اما همه‌ی مجلات، همترازخوانی نمی‌شده‌اند. وقتی محققان درباره‌ی محتوای مجله سؤال می‌کرده‌اند، باز هم روشن بوده که همه‌ی مطالب مجله‌ای که همترازخوانی می‌شده مورد همترازخوانی قرار نمی‌گرفتند. همان‌طور که می‌توان از چندین مطالعه‌ی انجام‌شده بر روی مجلات پرستاری دریافت، همه‌ی مجلات یک رشته همترازخوانی نمی‌شوند. در واقع، حتی بعد از پرسش از دبیران درباره‌ی این که آیا مجله‌شان همترازخوانی می‌شود یا نه، «مک‌الموری» تصمیم گرفت «به وضوح» بگوید [ص ۱۴۰] که کدام مجلات همترازخوانی می‌شوند [۷۸]. «کولایانی»، در مطالعه‌ای بر روی عناوین «ایندکس مدیکوس»، نشان داد که در مورد چهار موضوع بالینی، بین ۵۶ تا ۶۵ درصد از همه‌ی مقالات منتشرشده، واقعاً مورد همترازخوانی قرار می‌گیرند [۲۹].

دست‌نوشته‌های سفارشی ممکن است در سطحی یکسان با دست‌نوشته‌های غیرسفارشی همترازخوانی نشوند. بنابر داده‌های موجود، بین ۴۴ تا ۹۴ درصد از مجلات، دست‌نوشته‌ها را سفارش داده‌اند؛ اما این درصدها فقط برای یک‌سوم از مطالعات انجام‌شده موجودند. در معدودی از مطالعات، سؤال شده که آیا دست‌نوشته‌ها سفارشی هستند یا نه؛ اما اطلاعات بیش‌تری درباره‌ی نحوه‌ی رسیدگی به دست‌نوشته‌های سفارشی در این مطالعات ارائه نشده‌اند. یک مطالعه در رشته‌ی دندانپزشکی نشان داد که دست‌نوشته‌های سفارشی مجلات این رشته، چیزی بین صفر درصد تا ۸۰/۶ درصد بوده [۳۹]. یک مطالعه در رشته‌ی پزشکی درباره‌ی فرایند بررسی برای دست‌نوشته‌های سفارشی به تحقیق پرداخت و، بسته به گروه مجلات، نشان داد که بین ۴۰ تا ۷۳/۸ درصد از دبیران، معمولاً یا همیشه، از فرایند بررسی یکسانی برای دست‌نوشته‌های سفارشی یا غیرسفارشی استفاده می‌کنند [۱۱۷]. روشن است که دست‌نوشته‌های سفارشی ممکن است بخش قابل توجهی از محتوای بسیاری از مجلات را تشکیل دهند. تعیین فرایند همترازخوانی دبیرانه برای دست‌نوشته‌های سفارشی، نیازمند مطالعه‌ی بیش‌تری است.

توصیه‌های احتمالی محققان، معمولاً حاصل تحلیل داده‌ها نبودند. این مطالعات، گرچه نحوه‌ی

به کارگرفتن فرایند همترازخوانی دبیرانه توسط دبیران در رشته‌های مختلف را توصیف می‌کنند، اما یک روش عملی تثبیت‌شده یا عموماً پذیرفته‌شده، یا مجموعه رهنمودهایی را که دبیران بتوانند در تصمیم‌گیری‌های عملیاتی خود از آن‌ها استفاده کنند شناسایی نکرده‌اند؛ در این مطالعات همچنین تلاش نشده که ثابت گردد یا نشان داده شود که کارآیی یک شیوه‌ی عمل، بهتر از بقیه است. معلوم شد که آنچه کمیته‌ی انتشارات «جامعه‌ی فیزیک امریکا» به آن پی برده، صحیح است: مستندسازی فرایند بررسی، دشوار است و از آن دشوارتر، استفاده از آن اطلاعات برای پیشنهاد یا تدوین استاندارد می‌باشد [۳۵].

رهنمودهای دبیرانه

رایج‌ترین محل برای ارائه‌ی اطلاعات درباره‌ی رهنمودها و رویه‌های جاری در یک مجله، بخش «دستورالعمل‌هایی برای مؤلفان» است. اطلاعات مربوط به رهنمودهای مندرج در مجلات، در چند مطالعه بررسی شده‌اند. مجموعه‌ای شامل ۸۸ مجله‌ی زیست‌پزشکی از یک سیاهه‌ی نشریات علمی یک دانشکده‌ی پزشکی استخراج شد [۴]. «اندرسون» و «گلدشتاین» «توصیفات واضحی» درباره‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه را در ۲۶ درصد از مجلات یافتند [ص ۱۰۳]. و کمتر از ۱۰ درصد از مجلات، حاوی سنجه‌های واقعی در رابطه با رد و پذیرش دست‌نوشته‌ها بودند. «ولر» به این نتیجه رسید که هرچه رتبه‌ی مجلات پزشکی بالاتر باشد احتمال این که آن مجله حاوی جمله‌ای درباره‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه باشد بیش‌تر است، که [این احتمال] از ۱۸/۷ درصد برای عناوین نمایه‌شده تا ۵۳/۳ درصد برای عناوین دارای بالاترین رتبه، متغیر می‌باشد. [۱۱۶].

مجلات معدودی «شیوه‌های عمل» خود را منتشر کرده‌اند. مثلاً شیوه‌های عمل مندرج در مجله‌ی «پروتئین ساینس» شامل مسئولیت‌های خاص مؤلفان، بررسی‌ها، و دبیران است [۲۹]. این شیوه‌نامه حاکی از آن است که دبیران باید از انسجام علمی اثر مطمئن شوند، از این که همه‌ی تصمیمات دبیرانه مبتنی بر واقع‌گرایی هستند اطمینان حاصل کنند، رازدار باشند، و استفاده‌ی منطقی از اختیارات دبیرانه به عمل آورند.

یازده مؤلف [در تحقیق‌های خود] به بیان کلی شیوه‌های عمل یا رهنمودهای توصیه‌شده برای دبیران پرداخته‌اند. این شیوه‌ها در جدول «۳-۴» خلاصه شده و به ترتیب زمانی مرتب گردیده‌اند.

«زیمن» درباره‌ی رهنمودهای وضع‌شده توسط «کمیته‌ی اطلاعات علمی مجمع سلطنتی»^۱ گزارشی ارائه کرد [۱۲۶]. سرمقاله‌ای در «نیچر» نیز به رهنمودهای «زیمن» اشاره نمود، و سه رهنمود را مشخصاً ذکر کرد: همه‌ی دست‌نوشته‌ها باید بررسی شوند؛ هیچ دست‌نوشته‌ای نباید به

خاطر فقط یک بررسی منفی، رد شود؛ و هر دستنوشته باید در طول یک دوره‌ی زمانی اعلام‌شده بررسی شود [۱۲۶]. این سرمقاله با ارائه‌ی طرحی کلی از یک جدول زمانی جدید و فشرده برای رسیدگی به دستنوشته‌ها و طرح یک روند داخلی جدید- که طبق آن، یک دبیریار هر دستنوشته را بررسی می‌کند- به پایان می‌رسد. «یوهاس» پیمایشی از دبیران مجله‌های علمی را با مجموعه‌ای از ۱۰ توصیه به پایان برد [۶۲]. در مطالعه‌ای که برای تعیین خصوصیات مجله‌ای که همتراز خوانی می‌شود طراحی شده بود، «میلر» و «سرزان» سیاهه‌ای از «توصیه‌هایی برای بهبود روش‌های بررسی مجلات حرفه‌ای و آکادمیک» تهیه کردند [ص ۶۷۶]. این توصیه‌ها بعداً به معیارهای آنان برای تعیین مجله‌ای که همتراز خوانی می‌شود تبدیل گردیدند. تحقیق آنان به این نتیجه رسید که مجلات معدودی با این معیارها همخوانی دارند [۸۱]. «میلر» و «سرزان» به این نتیجه رسیدند که در مورد رویه‌های بررسی مجلات حرفه‌ای و آکادمیک، استانداردهای روشن و مشخص و موافق اجماع عمومی وجود ندارند [ص ۶۹۲]. «کرنال» از توصیه‌های «میلر» و «سرزان» حمایت کرد و چند توصیه‌ی خودش را نیز به آن‌ها افزود، از جمله معیارهایی مثل تعیین محدوده‌های زمانی برای بررسی‌ها و دبیران، محدود کردن تعداد دستنوشته‌های ارسالی برای بررسی‌ها، و آموزش دادن بررسی‌ها [۳۲]. «هارتلی» مجموعه‌ای از شش عمل را برای مجلات روان‌شناسی پیشنهاد کرد، دبیران ۳۰ مجله‌ی روان‌شناسی را پیمایش کرد، میزان انطباق توصیه‌های خود با اقدامات جاری را مشخص نمود و به این نتیجه رسید که اقدامات جاری یا پیشنهادهای او فاصله‌ی چندانی ندارند [۵۶]. «ولر» نیز توصیه‌های منتشرشده را با داده‌های واقعی درباره‌ی اقدامات دبیران مجله‌ها مقایسه نمود و نتیجه گرفت [۱۱۸].

استفاده از توصیه‌های منتشرشده به عنوان دلیلی برای تغییر دادن رویه‌ها، دشواری‌هایی به همراه می‌آورد. این توصیه‌ها طیف وسیعی از موضوعات را که همپوشانی اندکی در میان آن‌ها وجود دارد پوشش می‌دهند... در برابر این پرسش که چرا برخی از رویه‌ها توصیه می‌شوند اما برخی دیگر نه، مؤلفان هیچ توضیحی نداشتند. بعضی از توصیه‌ها با بقیه همخوانی نداشتند. تقریباً هیچیک از توصیه‌ها مبتنی بر داده‌ها نبودند. هیچ داده‌ای ارائه نشده بود که نشان از آن داشته باشد که در صورت پیروی از توصیه‌های خاص، تغییری در نتیجه پدید خواهد آمد، یا این که چه تغییری در نتیجه، مطلوب خواهد بود.

[ص ۲۳-۲۴]

«کارلند» و همکارانش مجموعه‌ای از رهنمودهای اخلاقی توصیه‌شده برای پژوهشگران، داوران، و دبیران را همراه با مجموعه‌ای متناظر از توصیه‌ها برای بهبود بخشیدن به فرایند بررسی، تهیه کردند [۲۲]. پیشنهاد آنان این بود که همه‌ی مجلات، آن دسته از شیوه‌های عمل را اتخاذ و منتشر کنند که هدف از آن‌ها فراهم آوردن رفتار دقیق، اخلاقی، غیرمتعصبانه، متبحرانه و مؤدبانه از سوی دبیران، مؤلفان، و بررسی‌ها است.

جدول ۳-۴: رهنمودهای دبیرانه‌ی پیشنهادشده

رشته		رهنمودها										
روان‌شناسی ^۱	علوم ^۲	علوم ^۳	جامعه‌شناسی ^۴	پزشکی ^۵	کار و پیشه ^۶	چندرشته‌ای ^۷	علوم ^۸	روان‌شناسی ^۹	کار و پیشه ^{۱۰}	روان‌شناسی ^{۱۱}		
	x		x								هر دست‌نوشته‌ی ارسالی برای دبیر، بررسی می‌شود	
											دبیر دست‌نوشته‌های نامناسب را رد می‌کند	
						x					و یا چند دبیر غربالگری اولیه را انجام می‌دهند	
	x										بررسی‌ها توسط دبیر منصوب می‌شوند	
						x					بررسی‌ها توسط دبیر و یک نفر دیگر منصوب می‌شوند	
	x										بررسی‌ها باید کارشناس/ فاقد پی‌گیری باشند	
						x					بررسی‌ها نباید عضو هیئت تحریریه باشند	
	x	x	x								بررسی توسط دو یا چند نفر انجام می‌شود	
	x				x	x			x		دبیر، نام داور را برای مؤلف افشا نمی‌کند	
									x		دبیر، نام مؤلف را برای داور افشا نمی‌کند	
					x						دبیر از بررسی آزاد استفاده می‌کند	
	x									x	دبیر اسامی بررسی‌ها را در انتها فاش می‌کند	
			x								دبیر رهنمودها را منظم‌اً منتشر می‌کند	
		x				x				x	دبیر شرایط شیوه‌نامه‌ای را منظم‌اً منتشر می‌کند	
							x				دبیر گزارش بررسی‌ها را برای مؤلفان می‌فرستد	
				x							دبیر گزارش‌های بد را تصفیه می‌کند	
	x								x		دبیر گزارش بررسی‌ها را ارزیابی می‌کند	
		x								x	مؤلفان گزارش بررسی‌ها را ارزیابی می‌کنند	
			x								بررسی‌ها را رداری می‌کنند	
							x				بررسی‌ها گزارش خود را امضا می‌کنند	
						x					اگر بررسی‌ها گزارش را امضا کنند، دبیر باید آن را برای مؤلفان ارسال کند	
		x									بررسی‌ها درباره‌ی انتشار، توصیه می‌کنند	
										x	رد کردن نیازمند موافقت بیش از یک دبیر است	
				x							دبیر هر دست‌نوشته‌ی رد شده را می‌خواند	
	x	x									عدم توافق بین بررسی‌ها مستلزم بررسی بیش‌تر است	
			x								محدودیت زمانی بررسی برای داوران اعمال می‌شود	
							x				محدودیت زمانی برای تصمیم‌گیری‌های دبیرانه وجود دارد	
	x										محدودیت زمانی در همه‌ی انتصابات وجود دارد	
							x				دبیر به تعداد محدودی از دست‌نوشته‌ها رسیدگی می‌کند	
		x						x	x	x	بررسی‌ها رهنمودهای استاندارد دریافت می‌کنند	
	x										بررسی‌ها باید مطلب را درک کنند	
										x	انتقادات بررسی‌ها باید مفید باشند	
			x								انتقادات بررسی‌ها باید مکتوب باشند	
								x			دبیر گزارش بررسی‌ها را برای همه‌ی بررسی‌ها می‌فرستد	
		x									دبیر بررسی‌ها را از نتیجه آگاه می‌کند	
	x	x	x								دبیر فرایند درخواست بررسی مجدد را وضع می‌کند	
				x					x		دبیر دارای اصول اخلاقی مشخص است	
										x	دبیر اعلام می‌کند که کدام مقالات داوری شده‌اند	

جدول «۳-۴»: رهنمودهای دبیرانه‌ی پیشنهادشده (دنیاله)

رشته		روان‌شناسی ^۱	علوم ^۲	علوم ^۳	جامعه‌شناسی ^۴	پزشکی ^۵	کار و پیشه ^۶	چندرشته‌ای ^۷	علوم ^۸	روان‌شناسی ^۹	کار و پیشه ^{۱۰}	روان‌شناسی ^{۱۱}
دبیر و داوران باید برای این کار اعلام آمادگی کنند											×	
دبیر گزارش‌های خلاصه را بیش‌تر منتشر می‌کند		×										
دبیر، اطلاعات هم‌تراز خوانی را ارائه می‌کند									×			
دبیر گزارش‌هایی درباره‌ی هم‌تراز خوانی منتشر می‌کند									×			
دبیر بررس‌ها را تعلیم می‌دهد									×			
دبیر به اندازه‌ی کافی دبیریار دارد									×			
مؤلف، بررس‌ها را نامزد می‌کند							×					
مؤلف، یادداشت توضیحی برای بررس‌ها می‌فرستد						×						
مؤلف می‌تواند به گزارش بررس‌ها پاسخ دهد				×								
مؤلف تضمین می‌دهد که مطلب، قبلاً انتشار نیافته												
بنیادار، بنمودهای پیشنهادشده		۱	۸	۱۰	۲	۴	۵	۱	۷	۶	۹	۴

«براک‌بیل» و «کورتین» از روان‌شناس‌ها درباره‌ی تازه‌ترین تجربه‌ای که در امر همترازخوانی دبیرانه دارند به پرسش پرداختند. جدول «۳-۴» حاوی ۱۰ پیشنهادی است که بیش از بقیه تکرار شدند [۱۷]. «گِلِن» معتقد بود که گزارش‌های داوران اغلب بر «داوری شتابزده، نادقیق، همراه با سوگیری، و/یا نامتجرانه» مبتنی هستند [ص ۱۷۹] و توصیه‌هایی برای تعدیل آن روند پیشنهاد نمود [۵۰]. «هوروین» مایل بود قواعدی را وضع کند تا اطمینان حاصل شود که یک دبیر، دست‌نوشته‌ای را که «نهایتاً علت سرطان را نشان می‌دهد» [ص ۳۳۰] یا ایده‌ای دیگر را که به همین اندازه خلاقانه است رد نمی‌کند [۵۹]. بعضی از رهنمودهای او اگرچه جالب هستند اما در چارچوب انتخاب‌شده برای جدول «۳-۴» نمی‌گنجند و در آن درج نشده‌اند. این رهنمودها عبارت‌اند از: «دبیر باید از گزارش‌هایی که امکان ارائه‌ی کامل آن‌ها بیه مؤلف وجود ندارد»، یا از یک مؤلف «برجسته اما غیرقابل اعتماد»، برحذر باشد»، و دبیران «باید آمادگی ریسک‌پذیری را داشته باشند» [ص ۳۳۱-۳۳۰].

رهنمودها و توصیه‌های مندرج در جدول «۳-۴» خیلی از جنبه‌های فرایند هم‌ترازخوانی دبیرانه را دربرمی‌گیرند. توافق اندکی میان این توصیه‌ها وجود دارد، و در کل شبیه به یک «فهرست کلی پیشنهادها» هستند. تقریباً ۷۰ درصد از ۴۷ توصیه، فقط یک‌بار ذکر شده‌اند. فقط یک توصیه (بررس، برای مؤلف ناشناس بماند) توسط بیش از نیمی از توصیه‌کنندگان ذکر شده است. برخی از توصیه‌ها واضح به نظر می‌رسند (مثلاً بررس‌ها باید کارشناس باشند/

سوگیری نداشته باشند و دبیران باید بررسی‌های خوبی را در هیئت تحریریه منصوب کنند). بعضی از آن‌ها در تضاد با دیگری هستند (مثلاً «دبیران هر دستنوشته را بررسی کنند» در برابر «دبیران دستنوشته‌های نامناسب را رد کنند»). ارزش بعضی از این توصیه‌ها معلوم نیست (مثلاً لزوم ارزیابی اولیه‌ی یک دستنوشته توسط تعداد مشخصی از دبیران، و لزوم [تعیین] تعداد بررسی‌ها برای هر دستنوشته). برخی از آن‌ها احتمالاً ارزشمند هستند، اما تحقق همیشگی آن‌ها تقریباً ناممکن است (مثلاً اعمال محدودیت زمانی برای بررسی‌ها یا دبیران). خیلی از این توصیه‌ها احتمالاً تا اندازه‌ای توسط اکثر دبیران به کار گرفته می‌شوند (مثلاً بررسی‌ها توصیه‌هایی درباره‌ی نشر ارائه کنند، بررسی‌ها رازدار باشند، بررسی‌ها رهنمودهای استاندارد را دریافت کنند).

توصیه به ناشناس گذاشتن بررسی برای مؤلف، مکرراً ذکر شده. «کارلند» و همکاران وی توضیحی را به این توصیه افزودند؛ پیشنهاد آنان این بود که اطلاعات مربوط به هویت مؤلفان و بررسی‌ها پس از پایان فرایند بررسی، آشکار گردد. بسیاری از این توصیه‌ها در فصل مرتبط با سوگیری بررسی، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

محدودیت‌های مطالعات انجام‌شده بر روی دبیران

- ویژگی‌هایی که موجب کارآمدی دبیر می‌شوند مشخص نشده‌اند.
- برخی از مطالعات انجام‌شده بر روی وضعیت حرفه‌ای دبیران، در زمان انتشار جنجال برانگیز بودند. بخصوص مقایسه‌های بین رشته‌ای اثر مفید چندانی ندارند، که این امر در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی بازدهی دبیران در رشته‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و مددکاری اجتماعی نشان داده شده است. الگوهای متفاوت نشر دانشورانه در حوزه‌های مختلف، باعث می‌شوند که مقایسه‌های بین‌رشته‌ای درباره‌ی بازدهی دبیران، دشوار گردد. در حالی که بعضی از مطالعات حاکی از آن بودند که دبیران نسبت به افراد دیگر هم‌رشته‌ی خود، جایگاه حرفه‌ای بالاتری دارند، اما این مطالعات ثابت نمی‌کردند که این وضع بر عملکرد آنان به عنوان دبیر اثر دارد. این مطالعات، فرایندی برای قضاوت درباره‌ی دبیران یا ارزیابی آنان در داخل یک رشته، یا یک چارچوب منطقی برای این تفکر که دبیران باید نواندیش‌ترین، دارای بالاترین درجه‌ی استاد، یا برجسته‌ترین فرد در یک حوزه باشند، نیز ارائه نمی‌کردند. آن دسته از مطالعات انجام‌شده در رابطه با داده‌های مقایسه‌ای مربوط به دبیران در داخل یک رشته که به این مسائل می‌پردازند، از مقایسه‌های انجام‌شده‌ی بین حوزه‌ای معنادارتر هستند.
- مطالعاتی که به رتبه‌بندی معیارهای نشر پرداختند، هرچند که ویژگی‌های مهم دستنوشته را تعیین می‌کنند، اما گمان نمی‌رود که به دبیران در تصمیم‌گیری برای

پذیرش یا رد مطلب، کمک چندانی کنند. به جای بررسی اقدامات علمی دبیران، اغلب از آن‌ها خواسته می‌شد به یک سؤال نظری پاسخ دهند.

- مطالعات انجام‌شده بر روی فرایند همترازخوانی دبیرانه در مجلات، نحوه‌ی گزینش مجلات را همیشه به صورت کامل توصیف نمی‌کنند، و در نتیجه هرگونه تعمیم‌دهی دشوار می‌شود. در برخی از آن‌ها [حتی] سؤال نمی‌شود که آیا مجله همترازخوانی می‌شود یا نه؛ یا این که تعریفی از همترازخوانی ارائه نمی‌گردد. هر آنچه که هر مجله برای انجام همترازخوانی ارائه می‌دهد، از جمله نحوه‌ی رسیدگی به دست‌نوشته‌های سفارشی، نیازمند بررسی بیش‌تر است.

- در فصل یک، توصیه‌های «کمیته‌ی بین‌المللی دبیران مجله‌های پزشکی» (آی‌سی‌ام‌جی‌ئی) به طور خلاصه ارائه شدند. این گروه دقت کرده که محدودیت‌ها، شروط، یا دستورالعمل‌های بیش‌از اندازه‌ای را بر این فرایند تحمیل نکند، و تعریف خود را به این قید محدود کرده که یک بررسی بیرونی، دست‌نوشته‌ها را ارزیابی نماید. برای تأیید این که کدامیک از توصیه‌های «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» به حصول فرایند بهتری در امر همترازخوانی منجر می‌شوند، یا می‌توانند منجر شوند، به داده‌های بیش‌تری نیاز است.

- مطالعات انجام‌شده بر روی رهنمودهای دبیرانه‌ی پیشنهادی، اتفاق‌نظر اندکی را موجب شده. توصیه‌ها مبتنی بر داده‌ها نبودند و بنابراین مشخص نیست کدامیک از آن‌ها به طراحی یک فرایند «مناسب» برای همترازخوانی دبیرانه کمک می‌کنند.
- گرایش مطالعات انجام‌شده به تمرکز بر موضوعات مرتبط با فرایند، و نه بر سنجش‌های کیفی بوده است.

توصیه‌ها

در هر مطالعه که بر روی دبیران یا اعضای هیئت [تحریریه] انجام می‌شود، در انتخاب مجله باید دقت خاصی اعمال گردد. وقتی از ابزارهای پیمایشی استفاده می‌شود، باید فنون تثبیت‌شده‌ی پژوهش پیمایشی را به کار گرفت. از دبیران باید سؤالات مشخصی را پرسید و نتایج را باید به صورت نظام‌مند گزارش کرد. اقلامی که اثر زیادی بر یک مجله دارند- از جمله دست‌نوشته‌های سفارشی و نقشی که در کل محتوای یک مجله دارند، یا مقدار دست‌نوشته‌هایی که بدون بررسی رد می‌شوند- باید بررسی شوند.

- افزون بر انتشار منظم «دستورالعمل‌هایی برای مؤلفان»، دبیران نیز باید رهنمودهای مربوط به همترازخوانی دبیرانه‌ی خود را منتشر کنند و جزئیات این فرایند- از جمله خط‌مشی‌هایی را که در خصوص نوع توصیه‌های ذکرشده در جدول «۳-۴» دارند- را ارائه نمایند.

نتیجه‌گیری از مطالعات انجام‌شده بر روی دبیران و اعضای هیئت‌های تحریریه

فصل حاضر با این پرسش آغاز شد که آیا در مطالعات انجام‌شده، «بهترین اقدام» در فرایند همترازخوانی دبیرانه مشخص شده یا خیر. در اکثر مطالعات به این سؤال پرداخته نشده، اما جنبه‌هایی از آن بررسی شده‌اند: خود فرایند، رهنمودها، معیارهای نشر، ... در مطالعات انجام‌شده بر روی دبیران و اعضای هیئت تحریریه، اقدامات دبیرانه بررسی گردیده‌اند و نشان داده شده که اقدامات مختلفی به کار گرفته می‌شوند. زمینه‌ی بعدی تحقیق، بررسی اقداماتی است که احتمال دارد بسیار سودمند باشند. برخی از این اقدامات در فصل‌های بعدی، بیش‌تر بررسی خواهند شد.

مطالعات انجام‌شده بر روی دبیران و فرایند همترازخوانی دبیرانه، هنوز نیازمند بررسی بیش‌تری هستند. مطالعاتی که در این فصل تحلیل شدند، با وجود محدودیت‌هایی که داشتند، سرنخ‌ها یا رهنمودهایی را، درباره‌ی نحوه‌ی طراحی یک تحقیق، یا سؤالاتی را که به منظور شناسایی اقدامات ارزشمند در همترازخوانی دبیرانه باید پرسیده شوند، ارائه می‌کنند.

برخی از نتیجه‌گیری‌های عام درباره‌ی دبیران و نقش آنان را می‌توان به این شرح بیان کرد:

- دبیران عموماً یک فرایند مقدماتی همترازخوانی دبیرانه را به کار می‌گیرند و این فرایند مقدماتی، شکل‌های مختلف و بسیاری دارد.
- بسته به دیدگاه نویسنده، نقش دبیران را می‌توان «پیچیده و به لحاظ سیاسی دارای محوریت، یا روشن و فرایند-محور دانست.
- دبیران و اعضای هیئت تحریریه دارای خصوصیات هستند که با اعتبار آنان درآمیخته‌اند. تقریباً همه‌ی مطالعات انجام‌شده حاکی از آن بودند که در داخل یک حوزه یا رشته، دبیران و اعضای هیئت تحریریه نسبت به دیگر افراد آن حوزه دارای درجه‌ی بالاتری از موقعیت و اشتها حرفه‌ای هستند، و دیگر این که دبیران به خاطر سابقه‌ی آموزشی، آثار دانشورانه، یا تجربه‌ی انتشاراتی‌شان انتخاب می‌شوند.
- هر رشته استانداردهای خاص خود را برای نشر دارد؛ بنابراین هرگونه مقایسه در باب وضعیت حرفه‌ای دبیران و هیئت‌های تحریریه باید فقط بر یک رشته متمرکز باشد.
- دبیران درجه‌ای از سوگیری را بر فرایند همترازخوانی دبیرانه تحمیل می‌کنند، و این سوگیری لزوماً منفی نیست، بلکه نوعی از سوگیری است که ظاهراً به آنان در تشخیص آثار مهم کمک می‌کند.
- به نظر می‌رسد بین معیارهای نشر و دلایل ردکردن [مطالب] نوعی همخوانی وجود دارد.

تخمین زده می‌شود که امروزه، هر سال ۸ تا ۱۰ میلیون سند علمی و فنی منتشر می‌شوند [۷]. این افزایش روزانه ۷۰۰۰ مقاله به متون علمی، حجم کاری دبیرانی را که به این

دستنوشته‌ها رسیدگی می‌کنند به شدت افزایش می‌دهد. بدون تشخیص نیاز به این فزاینده ارزش آن، خود دبیران به انجام این کار اضافی ملتزم نخواهند بود. اما این که از این حجم کار دانشورانه، چه قسمتی مورد همتراز خوانی قرار می‌گیرد و چه قسمتی قرار نمی‌گیرد، نیازمند تحقیق بیش‌تری است.

منابع

1. (1975, November 6). Do scientific journals need code of practice? *Nature*, 258(5530), 1.
2. (1994, January). The Protein Science code of ethics. *Protein Science*, 3(1), xi.
3. Abt, H. (1987, May). Are papers by well-known astronomers accepted for publication more readily than other papers? *Publications of the Astronomical Society of the Pacific*, 99, 439-441.
4. Anderson, P. J. & Goldstein, R. K. (1981). Criteria of journal quality. *Journal of Research Communication Studies*, 3, 99-110.
5. Angell, M. (1991). Whom do journal editors serve? In S. Lock (Ed.), *The future of medical journals: in commemoration of 150 ears of the British Medical Journal* (pp. 67-73): London: British Medical Journal.
6. Armstrong, J. S. (1982). The ombudsman: is review by peers as fair as it appears? *Interfaces*, 12(5), 62-74.
7. Arndt, K. A. (1992, September). Information excess in medicine, *Archives of Dermatology*:128, 1249-1256.
8. Bakker, P. & Rigter, H. (1985, January). Editors of medical journals: who and from where. *Scientometrics*, 7(1-2), 11-22.
9. Baue, A. E. (1993, December). Reflections of a former editor. *Archives of Surgery*, 128(12), 1305-1314.
10. Benedek, E. P. (1976, January). Editorial practices of psychiatric and related journals: implications for women. *American Journal of Psychiatry*, 133(1), 89-92.
11. Beyer, J. M. (1978, Winter). Editorial policies and practices among leading journals in four scientific fields. *Sociological Quarterly*, 19, 68-88.
12. Binger, J. L. (1982, April). Nursing journal editors. *Nursing Outlook*, 30(4), 260-264.
13. Blank, J. J. & McElmurry, B. J. (1988, July/August). Editors of nursing journals; Who are they and how were they selected? *Nursing Outlook*, 36(4), 179-181.
14. Bornstein, R. F. (1991, Autumn). An adversary model of manuscript review: further comments. *Journal of Mind and Behavior*, 12(4), 479-465.
15. Borysiewicz, M. L. (1977). *The creative role and function of editors*. Paper presented at the First international Conference of Scientific Editors. Jerusalem.
16. Brackbill, Y. & Hellegers, A. E. (1980, April). Ethics and editors. *Hastings Center Report*, 10(2), 20-22.
17. Brackbill, Y. & Korten, F. (1975, October). Journal reviewing practices: Authors and APA members' suggestions for revision. *American Psychologist*, 25(10), 937-940.
18. Braun, T. & Bujdoso, E. (1983, March) Gatekeeping patterns in the publication of analytical chemistry research. *Talanta*, 30(3), 161-167.
19. Budd, J. (1988, September 1). Publication in library and information science: the state of the literature. *Library Journal*, 113(14), 125-131.
20. Caelegh, A. S. (1993, September). Role of the journal editor in sustaining integrity in research. *Academic Medicine*, 68(9, Supplement). S23-S29.
21. Campanario, J. M. (1996, March). The competition for journal space among referees, editors, and other authors and its influence on journals' impact factors. *Journal of the American Society for Information Science*, 47(3), 184-182.
22. Carland, J. A., Carland, J. W., & Aby, C. D., Jr. (1992). Proposed codification of ethicacy in the publication process. *Journal of Business Ethics*, 11, 95-104.

23. Chase, J. M. (1970, August). Normative criteria for scientific publication. *American Sociologist*, 5(3), 263-265.
24. Christiansen, D. (1974, July). Who gets published? *IEEE Spectrum*, 11(7), 33.
25. Christiansen, D. (1974, August). Who gets published? Part II: transactions. *IEEE Spectrum*, 11(8), 31.
26. Christiansen, D. (1981, August). Peer review reviewed. *IEEE Spectrum*, 18(8), 21.
27. Coe, R. K. & Weinstock, I. (1967, Winter). Editorial policies of major economic journals. *Quarterly Review of Economics and Business*, 7(4), 37-43.
28. Coe, R. K. & Weinstock, I. (1968, January). Publication policies in major business periodicals. *Southern Journal of Business*, 1-10.
29. Colaianni, L. A. (1994, July 13). Peer review in journals indexed in *Index Medicus*, *JAMA*, 272(2), 156-158.
30. Copp, L. A. (1997, September-October). Contributions by nursing editors to the profession. *Journal of Professional Nursing*, 13(5), 275-276.
31. Crandall, R. (1977, July). How qualified are editors? *American Psychologist*, 32(7), 578-579.
32. Crandall, R. (1986, October). Peer review: improving editorial procedures. *BioScience*, 36(9), 607-609.
33. Crane, D. (1967, November). The gatekeepers of science: Some factors affecting the selection of articles for scientific journals. *American Sociologist*, 2(4), 195-201.
34. DeBakey, L. (1976). *The scientific journal, editorial policies and practices. Guidelines for editors, reviewers, and authors*. St. Louis: C.V. Mosby Company.
35. Dehmer, P. (1982, February). APS reviews refereeing procedures. *Physics Today*, 35(2), 9, 95.
36. Eichorn, D. H. & VandenBos, G. R. (1985, December). Dissemination of scientific and professional knowledge. Journal publication within the APA. *American Psychologist*, 40(12), 1309-1312.
37. Einhorn, H. J. (1971, June). Responsibility of journal editors and referees. *American Psychologist*, 26(6), 600-601.
38. Epstein, S. (1995, October). What can be done to improve the journal review process. *American Psychologist*, 50(9), 883-885.
39. Federico, J., Lee, M. M., Boozer, C. H., & Diaz, D. (1984, March). Report of a survey comparing sixty-nine journals in the dental profession. *Educational Directions in Dental Hygiene*, 9, 9-18.
40. Feinstein, A. R. (1991). Construction, consent, and condemnation in research on peer review. *Journal of Clinical Epidemiology*, 44(4/5), 339-341.
41. Fondiller, S. H. (1994, March). Is nursing at risk? *Nursing & Health Care*, 15(3), 142-148.
42. Frantz, T. T. (1968, December). Criteria for publishable manuscripts. *Personnel and Guidance Journal*, 47(4), 384-386.
43. Fuccillo, D. A. & Holmes, S. (1980). Are editorial boards necessary? *CBE Views*, 3(4), 18-19.
44. Gaston, J. (1979, November). The big three and the status of sociology. *Contemporary Sociology*, 8(6), 789-793.
45. Gibbons, J. D. (1990, August). U.S. institutional representation on editorial boards of U.S. statistics journals. *American Statistician*, 44(3), 210-213.
46. Gibbons, J. D. & Fish, M. (1991, Fall). Ranking of economics faculties and representation on editorial boards of top journals. *Journal of Economic Education*, 22(4), 361-372.
47. Gilbert, J. R., Williams, E. S., & Lundberg, G. D. (1994, July 13). Is there a gender bias in JAMA's peer review process? *JAMA*, 272(2), 139-142.
48. Gilbert, N. (1977, December). Editorial board membership. *American Psychologist*, 32(12), 1109-1110.
49. Glen, J. W., & Konigsson, K. L. (1976). Refereeing in earth-science journals. *Earth Science Editing*, 3, 11-13.

50. Glenn, N. D. (1976, August). The journal article review process: Some proposals for change. *American Sociologist*, 11(3), 179-185.
51. Gordon, M. D. (1978). Disciplinary differences, editorial practices and the patterning of rejection rates. *Journal of Research Communication Studies*, 1, 139-159.
52. Gottfredson, S. D. (1978, October). Evaluating psychological research reports; dimensions, reliability, and correlates of quality judgments. *American Psychologist*, 33(10), 920-934.
53. Gove, W. R. (1979, November). The review process and its consequences in the major sociology journal. *Contemporary Sociology*, 8(6), 799-804.
54. Haas, L., Milton, S., & Quinn, A. (1996, Winter). Surviving the publishing process: a beginner's guide. *RQ*, 36(2), 230-246.
55. Hartley, J. (1987, October). A code of practice for refereeing journal articles. *American Psychologist*, 42(10), 959.
56. Hartley, J. (1988, November). Editorial practices in psychology journals. *Psychologist*, 1(11), 428-430.
57. Hatfield, C., Ostbye, T., & Son, C. (1995, March 11). Sex of editor in medical journals. *Lancet*, 345(8950), 662.
58. Hewitt, R. M. (1951, March). Medical editors and their work. *Journal Lancet*, 72(3), 145-149.
59. Horrobin, D. (1981/1982). Peer review: is the good the enemy of the best? *Journal of Research Communication Studies*, 3, 327-334.
60. Houlihan, D., Hofschulte, L., Sachau, D., & Patten, C. (1992, December). Critiquing the peer review process: examining a potential dual role conflict. *American Psychologist*, 47(12), 1679-1681.
61. Jefferson, T., & Demicheli, V. (1995, February 28). Are guidelines for peer-reviewing economic evaluations necessary? A survey of current editorial practices. *Health Economics*, 4, 383-388.
62. Juhasz, S., Calvert, E., Jackson, T., Kronick, D. A., & Shipman, J. (1975, September). Acceptance and rejection of manuscripts. *IEEE Transactions on Professional Communication*, 18(3), 177-185.
63. Kerr, S., Tolliver, J., & Petree, D. (1977). Manuscript characteristics which influence acceptance for management and social science journals. *Academy of Management Journal*, 20(1), 132-141.
64. Kole, L. A. (1989, May/June). Between hammer and anvil. *Journal of the American Academy of Physician Assistants*, 2(3), 162-163.
65. Laband, D. N. (1985, October). Publishing favoritism: a critique of departmental rankings based on quantitative publishing performance. *Southern Economic Journal*, 52(2), 510-515.
66. Laband, D. N. & Piette, M. J. (1994, February). Favoritism versus search for good papers: empirical evidence regarding the behavior of journal editors. *Journal of Political Economy*, 102(1), 194-302.
67. Lacy, W. B. & Busch, L. (1982, Fall). Guardians of sciences: journals and journal editors in the agricultural sciences. *Rural Sociology*, 47(3), 429-448.
68. Lavelle, J. (1966, November). Facts of journal publishing, IV. *Publications of the Modern Language Association of America*, 81(6), 3-12.
69. Lindsey, D. (1976, November). Distinction, achievement, and editorial board membership. *American Psychologist*, 31(11), 799-804.
70. Lindsey, D. (1977a, July). Participation and influence in publication review proceedings: a reply. *American Psychologist*, 32(7), 579-586.
71. Lindsey, D. (1977b, December). The processing of self-criticism by social work editorial boards. *American Psychologist*, 32(12), 1110-1115.
72. Lindsey, D. (1978). The operation of professional journals in social work. *Journal of Sociology and Social Welfare*, 5(2), 273-298.
73. Lindsey, D. (1992, October). Improving the quality of social work journals. *Research on Social Work Practice*, 2(4), 515-524.

74. Lindsey, D. & Lindsey, T. (1978). The outlook of journal editors and referees on the normative criteria of scientific craftsmanship. Viewpoints from psychology, social work and sociology. *Quality and Quantity*, 12, 45-62.
75. McCartney, J. L. (1979, November). Behind the editorial curtain. *Contemporary Sociology*, 8(6), 814-816.
76. McCloskey, J. (1977, July-August). Publishing opportunities for nurses: a comparison of 65 journals. *Nurse Educator*, 2(4), 4-13.
77. McCloskey, J. & Swanson, E. A. (1982, June). Publishing opportunities for nurses: a comparison of 100 journals. *Image*, 14(2), 50-56.
78. McElmurry, B. J., Newcomb, B. J., Barnfather, J., & Lynch, M. S. (1981). The manuscript review process in nursing publications. *Current Issues in Nursing*, 129-143.
79. Meadows, A. J. (1977). The problem of refereeing. *Scientia*, 112, 788-794.
80. Michel, F. C. (1982, December). Solving the problem of refereeing. *Physics Today*, 35(12), 9, 82.
81. Miller, A. C. & Serzan, S. L. (1984, November/December). Criteria for identifying a refereed journal. *Journal of Higher Education*. 55(6). 673-699.
82. Morris, N. (1985, January). Editorial boards. *Earth & Life Science Editing* (24), 15.
83. Munters, Q. J. (1981). The social science editor as gatekeeper. *Journal of Research Communication Studies*, 3, 37-45
84. Neuliep, J. W. & Crandall, R. (1990). Editorial bias against replication research. *Journal of Social Behavior and Personality*, 5(4), 85-90.
85. Noble, K. A. (1989). Publish or perish: what 23 journal editors have to say. *Studies in Higher Education*, 14(1), 97-102.
86. O'Connor, D. & Van Orden, P. (1978, September). Getting into print. *College and Research Libraries*, 39(5). 389-396
87. Over, R. (1981, August). Representation of women on the editorial boards of psychology journals. *American Psychologist*, 36(8), 885-891.
88. Pardeck, J. T. (1992, October). Are social work journal editorial boards competent? Some disquieting data with implications for *Research on Social Work Practice*. *Research on Social Work Practice*, 2(4), 487-496.
89. Pardeck, J. T., Arndt, B. J., Light, D. B., Mosley, G. F., Thomas, S. D., Werner, M. A., & Wilson, K. E. (1991a). Distinction and achievement levels of editorial board members of psychology and social work journals. *Psychological Reports*, 68, 523-527.
90. Pardeck, J. T., Arndt B. J., Light, D. B., Mosley, G. F., Thomas, S. D., Werner, M. A., & Wilson, K. E. (1991b, June). An exploration of editorial boards of psychology and social work journals: implications for child welfare practice. *Early Child Development and Care*, 71, 89-96.
91. Pfeffer, J., Leong, A., & Strehl, K. (1977, June). Paradigm development and particularism: journal publication in three scientific disciplines. *Social Forces*, 55(4), 938-951.
92. Reideberg, J. W. & Reidenberg, M. M. (1991, July). Report of a survey of some aspects of editorial board peer review at *Clinical Pharmacology & Therapeutics*. *Clinical Pharmacology and Therapeutics*, 50(1), 1-3.
93. Riggio, R. E. (1990). Biases in editorial decisions and the blocking issue. *Journal of Social Behavior and Personality*, 5(6), 503-504.
94. Rodman, H. & Mancini, J. (1977). Editors, manuscripts, and equal treatment. *Research Higher Education*, 7(4), 369-374.
95. Rodman, H., & Mancini, J. (1977, April). Problems and satisfactions of journal editors. *Scholarly Publishing*, 8(3), 239-245.
96. Saidman, L. J. (1995, July). What I have learned from 9 years and 9,000 papers. *Anesthesiology*, 83(1), 191-197.
97. Schaeffer, D. L., (1970, April). Do APA journals play professional favorites? *American Psychologist*, 25(4), 362-365.
98. Schiedermayer, D. L., & Siegler, M. (1986, October). Believing what you read, responsibilities of medical authors and editors. *Archives of Internal Medicine*, 146(10), 2043-2044.

99. Schulman, K., Sulmasy, D. P., & Roney, D. (1994, July 13). Ethics, economics, and the publication policies of major medical journals. *JAMA*, 272(2), 154-156.
100. Sharp, D. W. (1990, March 9). What can and should be done to reduce publication bias? *JAMA*, 263(10), 1390-1391.
101. Shelley, I. J. (1981/1982). Term of office for members of editorial boards: *Journal of Research Communication Studies*, 3, 401-404.
102. Siegelman, S. S. (1989, November). Desirable qualities of manuscripts. *Radiology*, 173(2), 467-468.
103. Silverman, R. J. (1976, November). The education journal editor: a portrait. *Journal of Education*, 158(4), 39-68.
104. Silverman, R. J. (1978, April). Diffusion of educational knowledge through journals: gatekeepers' selection criteria. *Viewpoints in Teaching and Learning*, 54, 1-22.
105. Silverman, R. J., & Collins, E. L. (1975). Publishing relationships in higher education. *Research in Higher Education*, 3, 365-382.
106. Smigel, E. O. & Ross, H. L. (1970, February). Factors in the editorial decision. *American Sociologist*, 5(1), 19-21.
107. Smith, K. J. & Laband, D. N. (1995). The role of editors' professional connections in determining which papers get published: evidence from accounting research. *Accounting Perspectives*, 1, 21-30.
108. Steffenis, D. L. & Robbins, J. B. (1991). The role of editors and editorial boards in journal publishing. In C. R. McClure & P. Hernon (Eds.), *Library and information science research: perspectives and strategies for improvement*.
109. Swanson, E. A. & McCloskey, J. (1982, October). The manuscript review process of nursing journals. *Image*, 14(3), 72-76.
110. Swanson, E. A. & McCloskey, J. (1986, September/October). Publishing opportunities for nurses. *Nursing Outlook*, 34(5), 227-235.
111. Swanson, E. A., McCloskey, J., & Bodensteiner, A. (1991, Spring). Publishing opportunities for nurses: a comparison of 92 U.S. journals. *Image: Journal of Nursing Scholarship*, 23(1), 33-38.
112. Vaisrub, S. (1978, February). Peer review; a view from another pier. *Archives of Internal Medicine*, 138(2), 197.
113. Via, B. J. (1996, July). Publishing in the journal literature of library and information science: a survey of manuscript review process and acceptance. *College and Research Libraries*, 57(4), 365-376.
114. Von Glinow, M. A., & Novelli, L., Jr. (1982, June). Ethical standards within organizational behaviour. *Academy of Management Journal*, 25(2), 417-437.
115. Warren, R. (1978, January). Power and prejudice. *Archives of Surgery*, 113(1), 13-14.
116. Weller, A. C. (1987, October). Editorial policy and the assessment of quality among medical journals. *Bulletin of the Medical Library Association*, 75(4), 310-316.
117. Weller, A. C. (1990, March 9). Editorial peer review in U.S. medical journals. *JAMA*, 263(10), 1344-1347.
118. Weller, A. C. (1994). Guidelines for editorial peer review: comparison of recommendations with current practices of medical journals. In R. A. Weeks & D. L. Kinser (Eds.), *Editing the refereed scientific journal* (pp. 17-25). New York: IEEE Press.
119. Weller, A. C. (1996, July). Editorial peer review: a comparison of authors publishing in two groups of U.S. medical journals. *Bulletin of the Medical Library Association*, 84(3), 359-366.
120. Whitley, R. D. (1970, September). The formal communication system of science: a study of the organization British social science journals. In P. Halmos (Ed.), *The sociology of sociology* (Vol 16, pp. 163-179). Keele, Staffordshire, Great Britain.
121. Wilkes, M. S. & Kravitz, R. L. (1995, August). Policies, practices, and attitudes of North medical journal editors. *Journal of General Internal Medicine*, 10(8), 443-450.
122. Willis, C. L. & McNamee, S. (1990, June). Social networks of science and patterns of publication in leading sociology journals, 1960-85. *Knowledge: Creation, Diffusion, Utilization*, 11(4), 363-381.

123. Wolff, W. M. (1970, July). A study of criteria for journal manuscripts. *American Psychologist*, 25(7), 636-639.
124. Yoels, W. C. (1971, May). Destiny or dynasty: doctoral origins and appointments patterns of editors of the American Sociological Review, 1948-68. *American Sociologist*, 6(2), 134-139.
125. Yoels, W. C. (1974 Spring) The structure of scientific fields and the allocation of editorships on scientific journals: some observations on the politics of knowledge. *Sociological Quarterly*, 5(2), 264-276.
126. Ziman, J. (1975, November). Journal guidelines. *Nature*, 258(5533), 284.
127. Zsindely, S. & Schubert, A. (1989, October). Editors-in-chief of medical journals: are they experts, authorities, both, or neither? *Communication Research*, 16(5), 695-700.
128. Zsindely, S., Schubert, A., Braun, T. (1982a). Citation patterns of editorial gatekeepers in international chemistry journals. *Scientometrics*, 4(1), 69-76.
129. Zsindely, S., Schubert, A., & Braun, T. (1982b). Editorial gatekeeping patterns in international science journals. A new science indicator. *Scientometrics*, 4(1), 57-68.

فصل چهارم

مسئله‌ی تألیف

وقت آن رسیده که دست از سر مؤلفان برداریم.

[۴۴: ص ۶]

جامعه‌ی علمی در پذیرش نظریه‌های علمی بسیار جدید، حتی اگر همراه با داده‌های پشتیبان آن نظریه ارائه گردند، ممکن است کند عمل کند. برخی ادعا می‌کنند که همین امر به تنهایی ثابت می‌کند که همتراز خوانی دبیرانه، کارآمد نیست. عده‌ای دیگر رویکردی عملگرایانه‌تر اتخاذ می‌کنند و می‌گویند که گرایش به رد کردن نظریه‌های جدید تعجب برانگیز نیست؛ ایده‌های بدیع در ابتدا مکرراً رد می‌شوند و نظریه‌های نو باید قاطعانه اثبات شوند تا مورد پذیرش واقع گردند. در فصلی که به دست‌نوشته‌های رد شده مربوط می‌شد، چندین نمونه از ایده‌های بدیع و ابتدائاً رد شده‌ای ارائه گردیدند که کاشفان آن‌ها سرانجام، جایزه‌ی نوبل دریافت کردند.

خود مؤلفان در برابر ترس از انتشار ایده‌های نو، تسلیم می‌شوند. «کومرو» سه نمونه‌ی کلاسیک از تأخیر مؤلف در امر انتشار، که دلیل آن، نگرانی‌های مؤلفان از مخالفت با یافته‌هایشان می‌باشد را مورد استناد قرار می‌دهد [۱۸]. «کپرنیک» ۳۱ سال انتظار کشید تا نظریه‌ی «جهان خورشید-محور» خود را منتشر کند. «هاروی» انتشار کشف خود درباره‌ی گردش خون را ۱۲ سال به تعویق انداخت. «داروین» ۲۳ سال برای انتشار «اصل انواع»^۱ صبر کرد. نمونه‌های کم‌تر شناخته‌شده‌ای نیز وجود دارند. «لانگ» در سال ۱۸۴۲ عمل بیهوشی را روی یک بیمار اجرا کرد، اما تلاش برای منتشر کردن این اطلاعات را به تأخیر انداخت. از دلایل وی: او به بیماران بیش‌تری نیاز داشت، گرفتار بود، و دیگر این که «پزشکانی که صاحب‌نظرتر از بقیه بودند» [ص ۵۶۳] درباره‌ی آنچه برای تسکین درد در جراحی می‌توان انجام داد نظر متفاوتی داشتند. «گلی» نتایج آزمایش‌های خود بر روی سگ‌ها را، که منجر به شناسایی رابطه‌ی بین انسولین و دیابت شدند، به مدت ۱۷ سال مخفی کرد چون به پژوهش بیش‌تری نیاز داشت «و این امر مستلزم تعداد بسیاری از حیوانات آزمایشگاهی بود» [ص ۵۶۴]. «کومرو» با تأکید بر این که

امروزه هر دانشمندی می‌تواند با چشم‌پوشی از یک مجله‌ی معتبر، اثر خود را [در جایی] به چاپ برساند، توصیف این موارد از تأخیر در انتشار یافته‌های مهم را به پایان می‌رساند. اگر چه مولد بودن حرفه‌ای دانشوران، موضوع کتاب حاضر نیست، ولی آشکار است که فرایند همترازخوانی دبیرانه بر تعداد بی‌شماری از پژوهشگران و دانشوران در طول دوره‌ی کاری‌شان اثر می‌گذارد. هرکس که یک مقاله‌ی علمی یا دانشورانه را برای مجله تألیف نموده به احتمال خیلی زیاد با فرایند همترازخوانی دبیرانه برخورد کرده. پیمایشی توسط «شورای مجامع فرهیخته‌ی امریکا» درباره‌ی یک نمونه‌ی طبقه‌ای از ۳۸۳۵ عضو از هفت رشته نشان داد که ۷۹ درصد از پاسخ‌دهندگان دانشگاهی، مطالب خود را در مجلات داوری‌شده منتشر کرده‌اند [۶۶]. این درصد، در مورد دانشگاهیانی که به نیمه-تا-اواخر دوره‌ی کاری خود می‌رسیدند، به ۸۸ درصد افزایش می‌یافت.

فصل جاری به بررسی این فرایند از دیدگاه مؤلفان می‌پردازد، و موضوعاتی را که مؤلف تا حدی بر آن‌ها کنترل دارد بررسی می‌کند. چه کسی مدعی تألیف است؟ چگونه مؤلفان مجله‌ای را برای تحویل دستنوشته‌هایشان انتخاب می‌کنند؟ فرایند بررسی، چه ارزشی برای مؤلفان دارد؟ برخوردهایی که نسبت به تألیف مشترک و سهم هر یک از مؤلفان در دستنوشته‌ها صورت می‌گیرد- و هر دو در فرایند همترازخوانی دبیرانه مؤثر هستند- نیز بررسی می‌شوند. به محض این که محقق یا پژوهشگر پروژه‌ای را به اتمام می‌رساند، باید درباره‌ی منتشر کردن یا نکردن نتایج یا نظرات، تصمیم‌گیری شود. در مواقع مختلف، مؤلف بالقوه، تصمیم می‌گیرد که دستنوشته‌ای را برای تحویل به مجلات آماده نکند. از این پدیده با عنوان «مشکل کشوی بایگانی» نام برده می‌شود. «روزنتال» تخمین زد که ۹۵ درصد از مطالعاتی که نتایج غیرقابل توجه داشته‌اند به «کشوی بایگانی» منتقل شده‌اند [۸۳]. در قسمتی از پیمایش انجام‌شده بر روی ۷۴۰ مؤلف، از پژوهشگران درباره‌ی مطالعاتی سؤال شد که در آن‌ها، اصلاً دستنوشته‌ای آماده نشده بود. حدود ۱۵ درصد تصمیم گرفته بودند که دستنوشته‌ای به مجلات تحویل ندهند. تکراری‌ترین بهانه این بود که نتایج یافته‌ها از نظر آماری قابل توجه نبودند [۸۴]. این که فقط گزارش مطالعاتی به مجلات ارائه شوند که نتایج آن‌ها از نظر آماری چشمگیر باشند، در فصل مربوط به بررسی آماری دستنوشته‌ها، بررسی شده.

تألیف مشترک

در ظاهر، به نظر می‌رسد که مسئولیت‌های مرتبط با تألیف کاملاً واضح هستند. البته غیر از موارد آشکار تقلب و سرقت ادبی، سؤالات مرتبط با مسئولیت‌های تألیف را می‌توان فقط در مورد آثاری مطرح کرد که به صورت مشترک تألیف شده‌اند. ضرورتی ندارد بپرسیم چه کسی مقاله‌ای را که فقط یک مؤلف دارد تألیف کرده یا مسئولیت محتوایی آن با کیست. در طول قرن بیستم، تعداد مؤلفان در هر مقاله، بخصوص در علوم و پزشکی، دائماً در حال افزایش بوده

است. در سال ۱۹۵۳، «الکساندر» از این گله‌مند بود که دور شدن از اقدامات پژوهشی انفرادی و رفتن به سوی کار تیمی «چه بسا که تألیف را به شکلی از یک معامله‌ی پست، تنزل دهد»؛ پیشنهاد وی این بود که «دبیران» قواعد سختگیرانه‌ای را وضع نمایند که حداکثر تعداد مؤلفان قابل قبول را - مگر در موارد نامعمول - محدود کند» [۲: ص ۲۸۳].

موارد متعدد تقلب در دهه‌ی ۱۹۸۰ موجب شد که حساسیت جامعه‌ی پزشکی به موضوع تعریف «تألیف» و «حصول اطمینان از این که همه‌ی مؤلفان، مسئولیت یک اثر منتشرشده را می‌پذیرند» افزایش یابد [۴۹]. «هاث» پیشنهاد کرد که اعضای تیم [پژوهشی] در آغاز یک پروژه‌ی پژوهشی درباره‌ی مسئولیت تألیف، تصمیم‌گیری کنند. پژوهشگرانی که بعد از شروع شدن یک پروژه از آنان خواسته می‌شود که به عنوان مؤلف مشترک به آن بپیوندند، باید دقت کنند و به منظور اطمینان خاطر از این که واقعاً پروژه را درک می‌کنند، اطلاعات کافی کسب نمایند [۴۸]. «شایدرمایر» و «سیگلر»، در بررسی مسئولیت‌های تألیف، تأکید نمودند که مؤلفان باید استانداردهای اخلاقی در طراحی و اجرای مطالعات پژوهشی را رعایت کنند، باید دارای صداقت فکری باشند، و باید مسئولیت کل اثر را علناً بپذیرند [۸۸].

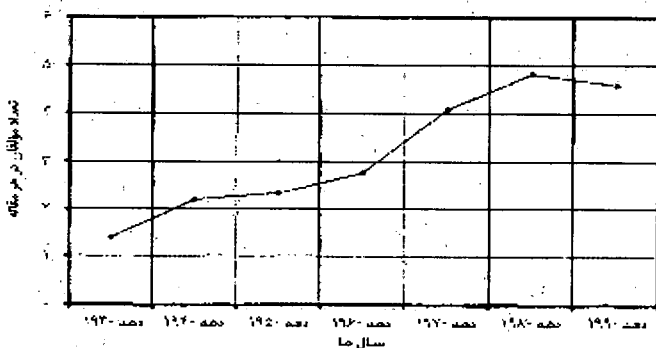
وقتی نام یک مؤلف در پایین‌ترین مکان از یک فهرست اسامی مؤلفان همکار درج می‌شود، ممکن است اثر منفی برای آن مؤلف داشته باشد و بازشناسی [نقش] وی را تضعیف کند، حتی اگر آن شخص در یک آزمایش بالینی طولانی‌مدت که سال‌ها طول کشیده و شامل اجرا در چندین مکان بوده، سهم چشمگیری داشته باشد [۷۳]. با وجود این، «هورتون» و «اسمیت» در موارد بسیاری ادعا کردند که تألیف مشترک، حد و مرزی ندارد: «فیزیکی‌دانان این کار را صد نفره انجام می‌دهند؛ و دانشمندان برای انجام این کارها گروه تشکیل می‌دهند» [۴۶: ص ۷۲۳]. برای این نکته که افزایش روزافزونی در تعداد مؤلفان هر مقاله مشاهده می‌گردد داده‌های پشتیبان وجود دارد. در چهارده مطالعه در پزشکی، داده‌های مربوط به میزان اشتراک در تألیف در طول چندین دهه، گردآوری شدند (جدول «۴-۱»). این مطالعات از بررسی داده‌های مربوط به فقط یک مجله تا مطالعه‌ی بزرگی را که عناوین «ایندکس مدیکوس» را شامل می‌شد، دربرمی‌گیرد. میانگین یافته‌های هر مطالعه برای هر دهه، از دهه‌ی ۱۹۳۰ تا ۱۹۹۰، محاسبه شده است. افزایش میانگین تعداد مؤلفان برای هر مقاله در هر دهه، در نمودار «۴-۱» ارائه شده. در هر دهه شاهد یک افزایش ثابت در میانگین تعداد مؤلفان در هر مقاله هستیم؛ اما یک استثنا هم وجود دارد: از دهه‌ی ۱۹۸۰ تا دهه‌ی ۱۹۹۰، کاهش بسیار اندکی در میانگین تعداد مؤلف برای هر مقاله - ۴/۸ تا ۴/۶ - وجود داشته است. البته داده‌های مربوط به دهه‌ی ۱۹۹۰ فقط بخشی از این دهه را بازنمایی می‌کنند، اما همین داده‌ها هم حاکی از آن هستند که تعداد متوسط مؤلفان در هر مقاله، ممکن است به اوج رسیده یا حداقل تثبیت شده باشد.

«پشتاین» گرایش‌های موجود در امر تألیف از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۳ در هشت مجله‌ی

زیست پزشکی را بررسی کرد؛ میانگین داده‌های مربوط به همه‌ی مجلات در جدول «۴-۱» محاسبه شده [۲۵]. از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۳، غیر از دو مجله، همه‌ی مجلات روندی افزایشی در تعداد مؤلفان هر مقاله را نشان می‌دادند. مثلاً در طول این دوره‌ی زمانی، میانگین تعداد مؤلفان هر مقاله در مجله‌ی «لانست» از سه مؤلف به شش مؤلف افزایش یافت؛ در «مجله‌ی غده‌شناسی بالینی» این تعداد از چهار به هفت، و در «مجموعه مقالات فرهنگستان ملی علوم»^۱ از دو به چهار مؤلف افزایش یافت. «پشتاین» این هشت عنوان مجله را انتخاب کرد زیرا «طیف وسیعی از پژوهش‌های زیست پزشکی را زیر پوشش می‌گرفتند» [ص ۷۶۵]. وی همچنین مایل بود بداند که آیا این افزایش در تصمیم «کتابخانه‌ی ملی پزشکی»^۲ به این که نام فقط شش مؤلف اول هر مقاله‌ی پایگاه «ایندکس مدیکوس» را نمایه کند، اثر داشته یا خیر. «پشتاین» دریافت که در دو مجله‌ی پزشکی («لانست» و «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند») مقالاتی که شش مؤلف داشتند بیش از مقالات دارای هفت مؤلف چاپ شده بودند. وی نتوانست این امر را که فناوری پژوهشی جدیدتر، نیازمند همکاری بیش‌تر هستند مستند نماید.

جدول «۴-۱»: تغییر در میانگین تعداد مؤلفان مقالات پزشکی در طول زمان

رشته‌ی تخصصی - عنوان	دهه‌ی ۱۹۲۰	دهه‌ی ۱۹۴۰	دهه‌ی ۱۹۵۰	دهه‌ی ۱۹۶۰	دهه‌ی ۱۹۷۰	دهه‌ی ۱۹۸۰	دهه‌ی ۱۹۹۰	تعداد مجلات	ن.
پزشکی - <i>Lancet</i>	۱/۳				۴/۳			۱	[۱۰۰]
پزشکی - <i>NEJM</i>	۱/۲				۴/۲			۱	[۱۰۰]
پزشکی - <i>Obstet & Gynec</i>			۱/۹		۳/۴			۱	[۲۱]
پزشکی - <i>NEJM</i>		۲/۰	۲/۶	۲/۸	۴/۹			۱	[۳۰]
پزشکی - <i>Ann Intern Med</i>	۱/۳			۳/۲	۴/۷			۱	[۱۴]
پزشکی - <i>NEJM</i>	۱/۲			۳/۸	۵/۲			۱	[۱۴]
پزشکی - <i>J Pediatrics</i>	۱/۵	۲/۰		۲/۶		۴/۰		۱	[۴۲]
پزشکی - <i>NEJM</i>					۴/۰	۵/۹		۱	[۳]
کاردیولوژی				۲/۹	۳/۷	۵/۲		۷	[۳۳]
رادیولوژی				۲/۲		۴/۴		۱۶	[۱۵]
رادیولوژی		۲/۰	۲/۳	۳/۱	۴/۴			۲	[۱۵]
پزشکی						۴/۳		۸	[۸۷]
عناوین ایندکس مدیکوس					۳/۹	۶/۴			[۹۹]
پزشکی - <i>Br J Neurosurg</i>					۲/۸		۴/۳	۱	[۷۱]
رادیولوژی				۲/۲			۴/۴	۱۲	[۷۰]
پزشکی						۴/۰	۵/۱	۸	[۲۵]
پزشکی	۱/۸	۲/۶	۲/۸		۴/۷	۴/۷		۴	[۷۴]
میانگین ها	۱/۴	۲/۲	۲/۳	۲/۸	۴/۱	۴/۸	۴/۶		



نمودار «۴-۱»: میانگین تعداد مؤلفان هر مقاله در رشته‌ی پزشکی

در مطالعات رشته‌های دیگر نیز از الگوهای مشابهی پیروی شده. مجلات منتشرشده توسط «انجمن روان‌شناسی آمریکا» نشان‌دهنده‌ی افزایش ثابت در تعداد مؤلفان هر مقاله هستند: از ۱/۴۷ در سال ۱۹۴۹ به ۱/۷۲ در سال ۱۹۵۹، ۱/۸۸ در سال ۱۹۶۹، و ۲/۱۹ در سال ۱۹۷۹ [۷۶]. به موجب داده‌های «تمایه‌ی استنادی علوم»، از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ تا اواخر این دهه تعداد مؤلفان هر مقاله در همه‌ی رشته‌های علمی از ۲/۰۱ به ۲/۵۰ افزایش یافته [۱۴]. یک مطالعه درباره‌ی مقالات منتشرشده در موضوع شیمی، همان روند را نشان می‌دهد. تعداد مؤلفان هر مقاله از ۲/۱ در سال ۱۹۶۰ به ۳/۷ در سال ۱۹۸۵ افزایش یافته [۶۳]. در طول همین مدت زمانی، «مکانامی» و «پولیس» افزایش‌های کم‌اهمیت‌تری را در الگوهای تألیف مشترک در حوزه‌ی اقتصاد (از ۱/۱ به ۱/۴)، در حوزه‌ی جامعه‌شناسی (از ۱/۲ به ۱/۵)، و در حوزه‌ی فلسفه (از ۱/۰ به ۱/۱) مشاهده کردند.

روند تألیف مشترک، از طریق بررسی تغییرات واقع‌شده در درصد مقالات تک‌مؤلف در طول زمان نیز ردگیری شده‌اند. «پرایس» در سال ۱۹۶۳ پیش‌بینی کرد که تألیف مقاله‌ی تک‌مؤلف در سال ۱۹۸۰ منسوخ خواهد شد [۷۸]. گرچه انتشار مقالات تک‌مؤلف هنوز ادامه دارد، اما همان گونه که در مثال‌های زیر نشان داده شده، افزایش تردیدناپذیری در مطالعات گروهی وجود دارد:

- در «مجله‌ی آمریکایی بهداشت عمومی»، درصد مقالات تک‌مؤلف از ۹۰ درصد در دهه‌ی ۱۹۲۰ به حدود ۳۰ درصد در دهه‌ی ۱۹۸۰ کاهش یافت [۱۰۳].
- درصد مقالات تک‌مؤلف در «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» از ۷۸/۴ درصد در سال ۱۹۲۸ به ۴۱/۸ درصد در سال ۱۹۴۸، و به ۳/۱ درصد در سال ۱۹۶۸ کاهش یافت [۲۲].

- در مطالعه‌ی دیگری بر روی «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند»، درصد مقالات تک‌مؤلف از

سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۹ از ۹ درصد به ۳ درصد کاهش یافت [۹۹]. تقریباً ۱۰ درصد از کل مقالات حامل عبارت «و همکاران»^۱ بودند، که مورد استفاده‌ی «ایندکس مدیکوس» برای مقالاتی است که بیش از شش مؤلف داشته باشند. این دو مطالعه بر روی «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» (که یکی از آن‌ها نشان داد ۳/۱ درصد از کل مقالات در سال ۱۹۶۸ یک مؤلف دارند و دیگری نشان داد ۹ درصد از کل مقالات در سال ۱۹۸۳ دارای یک مؤلف هستند) ممکن است حاکی از نوسان سالانه در تعداد مؤلفان هر مقاله، تفاوت در تعریفی که از «مقاله» داده می‌شود، یا کاهش عملی درصد مقالات تک‌مؤلف از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۳ باشد. با توجه به همه‌ی داده‌های موجود درباره‌ی تعداد مؤلفان هر مقاله، تأیید گزینه‌ی آخر دشوار به نظر می‌رسد.

- درصد مقالات تک‌مؤلف که توسط شیمیدانان دانشگاهی نوشته شده‌اند از ۱۶/۸ درصد در سال ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ به ۵/۲ درصد در سال ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ کاهش یافت [۹]. افزایش اقدامات پژوهشی تیمی (که با تعداد سه مؤلف یا بیش‌تر تعریف می‌شوند) ادامه یافت، و بیش از نیمی از کل شیمیدانان دانشگاهی را که از سال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۸۵ مطالب‌شان را منتشر کرده بودند دربرگرفت.
- درصد مقالات تک‌مؤلف از یک دامنه‌ی ۵۰ تا ۸۵ درصدی در دهه‌ی ۱۹۲۰ در پنج مجله‌ی علمی، به دامنه‌ی ۱ تا ۲۹ درصدی برای همان پنج مجله در سال ۱۹۸۹ کاهش یافت [۱۰].
- درصد مقالات مشترک‌التألیف در پنج مجله‌ی شناخته‌شده‌ی بین‌المللی در حوزه‌ی سامانه‌های اطلاعاتی، از ۵۹ درصد در سال ۱۹۸۹ به ۷۵ درصد در سال ۱۹۹۵ افزایش یافت [۲۰].

«آنود» و همکارانش تعداد مؤلفان هر مقاله را در مورد ۴۰۰ مقاله‌ی «نمایه‌ی استنادی علوم» که بیش از همه مورد استناد قرار گرفته بودند، با ۱۰۰ مقاله از چهار مجله‌ی برجسته‌ی پزشکی که بیش‌تر از بقیه به آن‌ها استناد شده بود مقایسه کردند [۷۴]. در علوم نیز همانند پزشکی، تعداد مؤلفان هر مقاله افزایش یافته است. در سال ۱۹۳۵، میانگین مؤلفان هر مقاله در پزشکی و علوم به ترتیب ۱/۷۸ و ۱/۱۷۴* بود. این عدد برای پزشکی و علوم در دوره‌ی زمانی ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ به ترتیب به میانگین ۴/۷۴ و ۲/۹۹ مؤلف در هر مقاله افزایش یافت.

در فیزیک نیز افزایش چشمگیری در تعداد مقالات مشترک‌التألیف وجود داشته است [۸۶]. در سال ۱۹۵۱، «فیزیکال ریویو» ۱۴۲ مقاله منتشر کرد: ۴۵/۱ درصد از این مقالات یک مؤلف داشتند، ۴۰/۸ درصد دارای دو مؤلف بودند، و ۱۴/۱ درصد بقیه سه، چهار، یا پنج مؤلف داشتند. تا سال ۱۹۹۱، این مجله چندین بار تقسیم شد، و نهایتاً پنج نشریه [از آن] پدید

آمدند: «فیزیکال ریویو ای، بی، سی، و دی» و «فیزیکال ریویو لترز». در طول چهار دهه، این پنج نشریه در کل پنج بار تعداد مقالاتشان را تقریباً دو برابر کردند (از ۱۴۲ مقاله در سال ۱۹۵۱ به ۴۳۹۲ مقاله در سال ۱۹۹۱). در سال ۱۹۹۱، ۵۴/۶ درصد از مقالات دارای سه یا چند مؤلف بودند و ۴۷ مقاله (۱/۰ درصد) بیش از ۲۰ مؤلف داشتند. سه مقاله عملاً بیش از ۲۰۰ مؤلف داشتند.

این مطالعات، افزایش در درصد مقالات مشترک‌التألیف در چند رشته را نشان می‌دهند. این درصد رو به افزایش در مقالات مشترک‌التألیف موجب طرح سؤالی می‌شود درباره‌ی هر گونه اثر بالقوه‌ای که تعداد مؤلفان ممکن است بر فرایند هم‌ترازخوانی دبیرانه داشته باشد. «زوکرمین» و «مرتون»، در مطالعه‌ای به‌منظور تعیین همبستگی بین اعتبار مؤلفان و نرخ پذیرش [مطالب] در مجله‌ی «فیزیکال ریویو»، همه‌ی مقالات مشترک‌التألیف را حذف کردند؛ زیرا این مقالات با نرخی حدود ۹۵ درصد پذیرفته شده بودند [۱۰۴]. این مطالعه منحصرأ در یک رشته - یعنی فیزیک - سال‌ها پیش انجام شده بود. از آن زمان، همان‌طور که از «سامپسون» [۸۶] نقل کردیم، مقالات دارای چند مؤلف در فیزیک، کاملاً عادی شده‌اند. نتیجه‌ی یک تحلیل جامع از «هارسانی» درباره‌ی تألیف اشتراکی به این شرح بود: «پژوهش گروهی در بسیاری از رشته‌ها در حال افزایش است، و در نتیجه سؤالات زیادی درباره تأمین مالی آن، بهره‌وری آن، ... ارتباطات رسمی و غیررسمی، و حتی این ایده که تألیف از چه چیزی تشکیل می‌شود، مطرح می‌گردند» [۴۱: ص ۴۳۰]. وی معتقد بود که این قلمرو به پژوهش بیش‌تری نیاز دارد.

«بنسون» درباره‌ی چهار دلیلی که معمولاً برای افزایش همکاری مطرح می‌شوند اندیشه کرد: حرفه‌ای شدن علم موجب پدیدآمدن ساختاری برای پژوهش گروهی شده است؛ روند پژوهش بین‌رشته‌ای افزایش یافته؛ ایجاد «علم بزرگ» باعث تشکیل تیم‌های بزرگ از پژوهشگران گردیده؛ و ماهیت تأمین مالی فدرال، زمینه‌ساز همکاری‌های بیش‌تر می‌باشد [۱۰]. «بنسون» ادعان کرد که این دلایل ممکن است فقط تا حدی مصداق داشته باشند و تأکید نمود که دلیل اصلی، در گذار انتشارات از «ابزار ارتباط» به «ابزار تجارت» است [ص ۳۲۹]. وی از این که اکنون ارزش یک دانشمند با طول شرح سوابق [کاری و آموزشی] وی محاسبه می‌شود انتقاد نمود.

اثرات تألیف مشترک، چند حیطه‌ی مرتبط با هم‌ترازخوانی دبیرانه را شامل می‌شوند؛ از جمله این که اگر دستنوشته برای بررسی، ناشناس باقی نماند، احتمال این که بررسی یکی از مؤلف‌ها را بشناسد، زیاد است. یک مؤلف ممکن است مایل باشد از یک شخص معروف به عنوان مؤلف همکار استفاده کند تا بدین ترتیب اعتبار یا «وزن» بیش‌تری به دستنوشته بدهد. سرپرست یک آزمایشگاه ممکن است اصرار کند که نامش به عنوان مؤلف، به‌مثابه راهی برای تشخیص این که کار پروژه از یک آزمایشگاه خاص یا یک گروه بخصوص آغاز گردیده، اضافه شود.

در سال ۱۹۸۳، «مولوپوس» و همکاران وی مدلی ارائه کردند که سهم نسبی هر مؤلف همکار را، با این فرض که سهم هر مؤلف در دستنوشته با ترتیب ذکر نام آنان ربط دارد برآورد می‌کرد [۶۸]. با استفاده از یک [گروه] نمونه متشکل از چهار مؤلف که در تألیف ۷۰ تا ۳۶۴ مقاله در طول دوره‌ی کاری‌شان همکاری کرده بودند، و با تخمین سهم نسبی یک مؤلف در هر مقاله، عدد تصحیح‌شده‌ی مقالات، محاسبه شد. این محاسبه‌ی مجدد حاکی از آن بود که، بسته به فرمول مورد استفاده، از ۳۱ تا ۹۴ مقاله‌ی کامل توسط این پژوهشگران نوشته شده است. محققان به این نتیجه رسیدند که «درباره‌ی فعالیت پژوهشی نسبی یک مؤلف در مقایسه با سهم مؤلفان همکار وی یا درباره‌ی شخصی که مسئول اصلی کیفیت مقاله است، نمی‌توان به نتیجه‌گیری دقیقی رسید» [ص ۱۶۱۰]. آنان همچنین معتقد بودند که دبیران به اعلان نقش مشخص هر مؤلف در آثار مشترک‌التألیف نیاز دارند.

«مولد» در نامه‌ای که در سال ۱۹۸۶ به دبیر «مجله‌ی پزشکی بریتانیا» (بی‌ام‌جی) نوشت، پرسید که آیا مطالعه‌ای انجام گرفته است که در آن از مؤلفان، پرسش‌های کاملاً مشخصی درباره‌ی سهم آنان در مقالات مشترک‌التألیف شده باشد [۶۷]. وی معتقد بود که باید سهمی که هر مؤلف در تولید اثر داشته، به نوعی مشخص شود؛ مثلاً: کمک فکری، علمی، فنی، کار اجرایی، گردآوری داده‌ها، تحلیل آماری، ترسیمات گرافیکی، و نگارش.

در هر اثری که چند مؤلف داشته باشد لازم است که مؤلفان درباره‌ی ترتیب ذکر نام‌ها تصمیم‌گیری کنند. چند تن از محققان، با هدف به‌کارگیری یک شیوه‌ی عملی، به گروهی از مؤلفان در نحوه‌ی تصمیم‌گیری درباره‌ی ترتیب تألیف کمک کرده و بدین ترتیب یک سیستم نمره‌بندی به وجود آورده‌اند. مثلاً «اشمیت» یک اقدام پژوهشی را به پنج بخش تقسیم کرد: فکر اولیه، طراحی، گردآوری داده‌ها، تحلیل داده‌ها، و آماده‌سازی دستنوشته [۸۹]. مجموع سهم‌ها برای هر یک از این پنج قسمت، برابر با ۱۰۰ درصد است. سهم نسبی هر پژوهشگر در هر یک از پنج قسمت تعیین می‌گردد و همه‌ی مقادیر با هم جمع می‌شوند؛ ترتیب ذکر نام مؤلفان بر رتبه‌بندی نمرات حاصله مبتنی خواهد بود. در نمونه‌ای دیگر، «احمد» و همکارانش پیشنهاد کردند که هر مؤلف همکار، بگوید که سهم [وی] در هر یک از ۷ رده‌ی زیر در حد حداقل، متوسط، یا زیاد بوده است: طرح ایده، طراحی تحقیق، اجرای پروژه، تحلیل و تفسیر داده‌ها، تهیه‌ی پیش‌نویس مقاله، بازنویسی و بررسی مقاله، و پذیرش مسئولیت کلی آن [۱]. سپس او و همکارانش با تصمیم‌گیری درباره‌ی ترتیب ذکر اسامی خودشان، کاربرد عملی این معیار را به نمایش گذاشتند.

پرسش

آیا مطالعه‌ای هست که در آن، سهم هر یک از مؤلفان در آثار مشترک‌التألیف، ارزیابی شده باشد؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که در آن، گروهی از مقالات منتشرشده‌ی مشترک‌التألیف، به منظور تعیین سهم خاص هر مؤلف، بررسی شده باشند.

مطالعات همانند

این سؤال با جزئیاتی که «مولد» پیشنهاد کرده، در هیچ مطالعه‌ای بررسی نشده است. در سه مطالعه تلاش شده درباره‌ی این سؤال، توضیحاتی ارائه گردد؛ در هر یک از این مطالعات، از مؤلفان اول مجموعه‌ای از مقالات، درباره‌ی نقش آنان در آن اثر سؤال شده.

«شاپیرو» و همکارانش درباره‌ی مؤلفان اول ۲۰۰ مقاله‌ی دارای چهار مؤلف یا بیش‌تر که در پنج مجله‌ی مهم علوم پایه و پنج مجله‌ی مهم پزشکی منتشر شده بودند، پیمایشی به عمل آوردند. از مؤلفان اول خواسته شد که سهم همکارانشان را درجه‌بندی کنند. به گفته‌ی مؤلف اول، ۲۱ درصد از مؤلفان همکار در رشته‌ی علوم پایه در «آن بخش‌هایی از کار پژوهش که بیش‌تر، فکری هستند (فکر اولیه، طراحی، تحلیل و تفسیر، و نگارش یا بازنگری)» سهمی نداشتند. به گفته‌ی مؤلفان اول، در مقالات بالینی نیز سی درصد از مؤلفان همکار به همین ترتیب سهم جدی نداشتند [۹۰]. در یک سرمقاله‌ی همراه، «رنی» و «فلاناگین» تأکید کردند که بسیاری از افرادی که نامشان به عنوان مؤلف ذکر شده، کمک‌های مهمی به تولید اثر کرده‌اند؛ اما این کار را در نقشی که به عنوان «هماهنگ‌کننده‌ی چندوجهی، پشتیبان، جذب‌کننده‌ی نیرو، عضو کمیته، و ناظر تحقیق» داشته‌اند انجام داده‌اند [ص ۴۷۱]. بنابراین، در سرمقاله پیشنهاد شده بود که از این همکاران فقط در [قسمت] «قدردانی»، با ذکر نوع کمک آنان، تشکر شود [۷۹]. در سرمقاله تأکید شده بود که «تألیف واقعی و مسئولیت ناشی از آن، در امضای گروهی گم می‌شود» [ص ۴۷۱]. اما حتی قدردانی‌ها هم ممکن است مشکل‌ساز باشند. دبیر «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» به توصیف دستنوشته‌ای پرداخت که در مجله پذیرفته بودند و در قسمت قدردانی آن، نام ۶۳ مؤسسه و ۱۵۵ فیزیکیان ذکر شده بود [۵۴].

در مطالعه‌ی دوم که در آن، مؤلفان اول مورد پیمایش قرار گرفتند، «گودمن» ۱۴ مقاله‌ی مشترک‌التألیف را از یک «مجله‌ی پزشکی عمومی که همترازخوانی می‌شد» انتخاب کرد. «گودمن» از مؤلفان خواست نوع سهم مؤلفان همکار را مشخص کنند. سیاهه‌ای از ۱۶ معیار برای تعیین سهم تألیف ارائه شد (در جدول موجود در مقاله فقط ۱۵ معیار ذکر شده بود). کمک‌هایی که معنای «تألیف» داشتند از این قرار بودند: شخص فکر اولیه را داشته، تحقیق را طراحی کرده، پیش‌نویس‌های اول یا بعدی را تألیف نموده، یا پیش‌نویس نهایی را تأیید کرده است. کمک‌هایی که معنای تألیف از آن‌ها برنمی‌آمد از این قرار بودند: جذب کمک مالی، بودن در مقام ریاست یک بخش، مراجعه به بیماران، معاینه‌ی بیماران، جمع‌آوری نمونه‌ها، ارائه‌ی کمک فنی، ارائه‌ی کمک آماری، و کمک به ارائه‌ی مطلب. نظارت بر گردآوری داده‌ها و تحلیل

داده‌ها از کمک‌هایی بودند که می‌شد مسئولیت تألیف را از آن ناشی دانست. «گودمن» نیز مانند «شاپرو» و همکارانش دریافت که حدود یک‌سوم مؤلفان همکار «سهم جدی در محتوای فکری مقالات» ندارند [۳۷: ص ۱۴۸۲]. در ۵۰ درصد از مقالات، نام رئیس بخش به عنوان مؤلف ذکر شده بود و [این در حالی بود که] هیچیک از معیارهای کمک به تألیف را نداشت.

در پیمایش سوم، «اسلون» پرسشنامه‌ای را که برای تعیین سهم مؤلفان همکار طراحی شده بود برای مؤلفان اول ۲۷۵ مقاله‌ی منتشرشده در سال ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ در «مجله‌ی رونتگنولوژی امریکا» ارسال کرد [۹۳]. به موجب نتایج، پس از مؤلف اول، سهم هر مؤلف همکار در تولید اثر، از سطح رو به افولی برخوردار بود. ۹۹ درصد از مؤلفان اول، ۷۵ درصد از مؤلفان دوم، ۴۷ درصد از مؤلفان سوم، ۳۱ درصد از مؤلفان چهارم و ۲۵ درصد از مؤلفان پنجم تا دهم در حداقل سه رده از چهار رده‌ی زیر سهم داشتند: طراحی پژوهش، گردآوری داده‌ها، تحلیل داده‌ها، و آماده‌سازی دستنویشته. «اسلون» اعتراف کرد که چون فقط از مؤلفان اول خواسته که پاسخ دهند، ممکن است درباره‌ی سهم خود آنان، بزرگنمایی شده باشد و ممکن است دیگر مؤلفان همکار، نظر متفاوتی داشته باشند. نکته‌ی جالب این که درصد سهم‌ها در تألیف، مطابق با همان ترتیبی بود که «مولوپوس» و همکارانش فرض کرده بودند: یعنی مؤلف اول بیش‌ترین سهم را داشت. سؤالاتی که درباره‌ی سهم هر یک از مؤلفان در یک اثر مشترک‌التألیف پرسیده می‌شوند، بسته به این که به کدامیک از مؤلفان ارائه شوند، ممکن است نتایج متفاوتی به همراه داشته باشند.

«اسلون» درباره‌ی ذکر نام به‌ناحق یا «پیشکشی»^۱، به پرسش از مؤلفان اول پرداخت؛ «ذکر نام پیشکشی» به معنای آوردن نام یک شخص است به عنوان مؤلف، بنا به دلایل مختلفی که هیچیک از آن دلایل، به نقش واقعی فرد در تولید مقاله ربطی ندارند. پاسخ‌ها نشان دادند که با افزایش تعداد مؤلفان یک مقاله، تعداد «ذکر نام‌های پیشکشی» نیز به همان نسبت افزایش می‌یابد. نرخ «ذکر نام پیشکشی» برای مقالاتی که سه مؤلف داشتند حدود ۹ درصد، اما این نرخ برای مقالات دارای شش مؤلف یا بیش‌تر حدود ۳۰ درصد بود. «احساس اجبار، ترس از آزردن یک همکار، یا فقط از باب اشاره» از جمله دلایل اقدام به «ذکر نام پیشکشی» بودند [ص ۵۷۷]. از هر هشت صاحب نام پیشکشی، یک نفر رئیس بخش یا قسمت بود.

«شالکین» و همکارانش «اقدام به ذکر نام رؤسای بخش‌ها به عنوان مؤلف» را مطالعه کردند [۹۱]. آنان آثار منتشرشده‌ی ۲۳۳ نفر را که از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ حداقل به مدت یک سال رئیس بخش‌های پزشکی در دانشکده‌های پزشکی ایالات متحده بودند ردگیری کردند. در طول این سال‌ها، «کاهش آماری چشمگیری در هر سال در تعداد متوسط مقالاتی که در آن‌ها، رؤسا مؤلفان آخر بودند، وجود نداشت؛ اما در هر سال تعداد متوسط مؤلفان همکار برای مقالات منتشرشده، افزایش چشمگیری داشت» [ص ۶۸۸]. مؤلفان این تحقیق اعتراف کردند که «قادر

نیستند تعیین کنند که ذکر نام افتخاری تا چه درجه‌ای هنوز وجود دارد و به آن عمل می‌شود» [ص ۶۹۲]. اما امیدوارند که این مطالعه داده‌های مبنای برای مطالعات آینده را فراهم آورده باشد.

«ایست‌وود» در نگاهی متفاوت به موضوع ذکر نام پیشکشی، به پرسش از دانشجویان دوره‌ی فوق دکترا پرداخت. از ۱۰۰۵ پرسشنامه‌ی ارسال شده، فقط ۳۲۴ پرسشنامه (۳۲ درصد) بازگردانده شد. تقریباً نیمی (۴۸ درصد) از ۳۲۴ پاسخ‌دهنده معتقد بودند که رئیس آزمایشگاه بودن، شرط کافی است برای این که نام شخص به عنوان مؤلف مقاله ذکر شود. تعداد نسبتاً کم‌تری (۴۴ درصد) بر این باور بودند که نام کسانی که بودجه را فراهم می‌آورند باید به عنوان مؤلف ذکر گردد [۲۴]. ظاهراً دیدگاه این دانشجویان فوق دکترا حاکی از آن است که درباره‌ی این که به چه کسی می‌توان به‌درستی سهمی از اعتبار تألیف مقاله را اعطا نمود، بخصوص در میان کسانی که هنوز در ابتدای دوره‌ی کاری‌شان هستند، ابهام جدی وجود دارد.

«اسمیت» سرمقاله‌ای در «بی‌ام‌جی» نوشت و از گرایش به افزودن نام رئیس بخش یا آزمایشگاه انتقاد نمود و به یک رسوایی جدید در لندن اشاره کرد. در این مثال، معلوم شده بود که بخشی از یک مقاله، قبلاً منتشر گردیده و جعلی است، و یک رئیس بخش، که از مؤلفان همکار آن مقاله بود، در واکنش به کشف این اقدام به جعل، با این ادعا که «نام رئیس بخش همیشه از روی ادب در گزارش‌ها ذکر می‌شود. من در این اثر هیچ نقشی نداشتم» هرگونه مسئولیت شخصی را از خود سلب کرد [۹۵: ص ۱۴۵۶].

آیا مؤلفان همکار، بخصوص آنان که از سر پیشکش نامشان در مقاله ذکر می‌شود، می‌توانند بر نتیجه‌ی فرایند هم‌ترازخوانی دبیرانه اثر بگذارند؟ آیا بین تعداد مؤلفان و نرخ پذیرش [مطالب] رابطه‌ای وجود دارد؟ از یک سو، افراد متعددی که در تولید یک دست‌نوشته سهیم هستند می‌توانند اثر مثبتی بر کیفیت دست‌نوشته‌ی تحویلی بگذارند. از سوی دیگر، یک مؤلف به تنهایی ممکن است در تولید یک دست‌نوشته‌ی قابل قبول، احساس مسئولیت شخصی داشته باشد، احساس مسئولیتی که از جانب گروه مؤلفان، به همان کیفیت نیست.

پرسش

تعداد مؤلفان در هر دست‌نوشته، چه اثری بر نرخ پذیرش یا کیفیت دست‌نوشته دارد؟

معیارهای خاص

~ هر مطالعه‌ای که در آن، همبستگی بین تعداد مؤلفان در هر دست‌نوشته و پذیرش متعاقب آن دست‌نوشته، بررسی شده است.

مطالعات همانند

افزون بر اظهار نظر «زوکرمن» و «مرتون» مبنی بر این که ۹۵ درصد از دست‌نوشته‌های مشترک‌التألیف پذیرفته شده‌اند، همبستگی بین تعداد مؤلفان در هر دست‌نوشته و احتمال

پذیرفته شدن آن [دستنوشته]، در دو مطالعه مشخص شد [۳۸؛ ۷۷]. «گوردون» [۳۸] ۱۸۵۹ مطلب تحویل شده به یکی از مجلات برجسته در رشته نجوم از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ را تحلیل نمود. رابطه‌ی معناداری بین تعداد مؤلفان یک دستنوشته و پذیرش متعاقب آن دستنوشته وجود داشت. بخت پذیرش دستنوشته‌های تک‌مؤلف ۶۳ درصد بود؛ و دستنوشته‌هایی که دارای شش مؤلف یا بیش‌تر بودند از بخت ۱۰۰ درصدی برای پذیرش برخوردار بودند.

«پرسر» [۷۷] این فرضیه را که «پژوهشگرانی که با هم کار می‌کنند، کیفیت پژوهش را بالا می‌برند» مورد آزمایش قرار داد. او تصمیم‌های دبیرانه درباره‌ی همه‌ی دستنوشته‌های تحویلی به مجله‌ی «سوسیومتری» در طول سال‌های ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ را مرور کرد. وی مطالب تحویلی را به سه رشته تقسیم نمود: روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و غیر آن‌ها. در هر گروه، احتمال رد شدن دستنوشته‌ی تک‌مؤلف از رد شدن دستنوشته‌ای که دو یا چند مؤلف داشت بیش‌تر بود. «پرسر» نتیجه گرفت: «مؤلفانی که با دیگر افراد کار می‌کنند، صرف‌نظر از رشته، به احتمال زیاد مقالات با کیفیت‌تری تولید می‌کنند» [ص ۹۷]. وی «پذیرش» را معادل «باکیفیت» دانست؛ اما مقالات را از نظر کیفیت، آزمایش نکرد. او نرخ پذیرش بالاتری را در میان دستنوشته‌های مشترک‌التألیف مشاهده کرد، اما سوگیری احتمالی بررسی‌ها به نفع تألیف چندنفری را در نظر نگرفت. وی (شاید به درستی و شاید به نادرستی) چنین فرض کرد که پذیرفته شدن یک دستنوشته عملاً نشانگر با کیفیت‌تر بودن آن دستنوشته است.

یک سنجه‌ی مورد پذیرش عام برای اندازه‌گیری اهمیت یک مقاله، درجه‌ی استناد به آن مقاله است. الگوهای استناد به مقالات مشترک‌التألیف و مقالات تک‌مؤلف در چهار مطالعه مقایسه شده‌اند [۷۵؛ ۸؛ ۹۴ و ۱۳]. «ارومانر» [۷۵] مقالات منتشرشده در سه مجله‌ی برجسته‌ی جامعه‌شناسی - «مجله‌ی امریکایی جامعه‌شناسی»، «امریکن سوسیولوژیکال ریویو»، و «سوشیال فورسز» - را مطالعه کرد تا هرگونه همبستگی بین تعداد مؤلفان و الگوهای استناد ناشی از آن را مشخص کند. بعد از ۱۰ سال، ۴۲ درصد از مقالات مورد استناد قرار نگرفته بودند. احتمال استناد به مقالات تک‌مؤلف کم‌تر از مقالات چندمؤلف بود: ۵۴ درصد در برابر ۶۲ درصد. میانگین استناد به هر مقاله‌ی تک‌مؤلف در یک دوره‌ی زمانی ۱۰ ساله، ۲/۳ بود، در حالی که مقالات چندمؤلف از میانگین ۲/۶ استناد برخوردار بودند. گرچه «پیر» [۸] پی برد که در متون مربوط به ازدواج و خانواده، استناد به مؤلفان سرشناس بیش‌تر از استناد به همکاران ناشناخته‌تر آنان می‌باشد؛ اما هیچ رابطه‌ای بین تعداد مؤلفان یک مقاله و تعداد استنادهای بعدی [به آن مقاله] وجود نداشت [ص ۵۳۱].

«اسمارت» و «پیر» با تحلیل الگوهای ۱۰ ساله‌ی استناد در مجله‌های تخصصی برجسته در سه حوزه از علوم کاربردی، به همین پرسش پرداختند - روانشناسی بالینی، علم مدیریت، و سنجش

آموزشی [۹۴]. همه‌ی خود-استنادی‌ها مستثنی شدند تا به این ترتیب اثر تشدیدکننده‌ی خود-استنادی‌ها در آثار مشترک‌التألیف، حذف شود. استناد به آثار تک‌مؤلف، همواره از استناد به آثار چندمؤلف، کم‌تر بودند. در طول ۱۵ سالی که از زمان انتشار مقالات (که به طور تصادفی انتخاب شده بودند) می‌گذشت، تعداد استناد به مقالات مشترک‌التألیف نسبت به مقالات تک‌مؤلف، بسته به مجله‌های مختلف- از ۱۶ تا ۶۴ درصد بود. «برج استاک» این فرضیه را که «مقالات منتشرشده‌ی دارای بیش از یک مؤلف از کیفیت بالاتری برخوردارند» آزمود؛ کیفیت بالاتر با تحلیل استنادی اندازه‌گیری شد. وی ۶۵۶ مقاله از چهار مجله‌ی استرالیایی را تحلیل کرد و نتیجه گرفت که «برای باور داشتن این که کیفیت مقالات منتشرشده‌ی چندمؤلف از مقالاتی که فقط یک مؤلف دارند بیش‌تر است، به دشواری می‌توان مصداق کاملاً روشنی پیدا کرد» [۱۳: ص ۴۳].

در مطالعه‌ای که به بررسی الگوهای استناد در میان گروهی از پژوهشگران پرداخته، «چابین» و «اشتودر» مشخص کردند که «افراد حاضر در آزمایشگاه‌ها، پروفایل‌های استنادی بسیار مشابهی را نشان می‌دهند... متمایز کردن یک فرد متعلق به یک آزمایشگاه [از بقیه]، دشوار است... این به آن معنا نیست که نمی‌توان از استنادها برای تحلیل استفاده‌ی مفید کرد، بلکه باید آن‌ها را با احتیاط به کار برد و تفسیر نمود» [۱۶: ص ۱۸۱-۱۸۰].

در دو مطالعه نشان داده شد که احتمال پذیرفته‌شدن آثار مشترک‌التألیف از آثار تک‌مؤلف بیش‌تر است. مؤلفان این دو مطالعه واقعاً بین کیفیت یک اثر و پذیرش آن، قائل به وجود نوعی همبستگی بودند. این مطالعات، در تلاش برای تعیین این که آیا کیفیت یک مقاله‌ی مشترک‌التألیف از مقاله‌ی تک‌مؤلف بیش‌تر است یا خیر، به یافته‌های گوناگونی رسیدند: در دو مطالعه از چهار مطالعه، هیچ‌گونه همبستگی بین کیفیت مقاله (که با استنادهای داده‌شده به آن اندازه‌گیری می‌شود) و تعداد مؤلفان همکار، یافت نشد. مطالعه‌ی «ارومانر» به وجود استنادهای بیش‌تر برای مقالات مشترک‌التألیف دست یافت، اما این یافته‌ها از نظر وجود هر نوع اختلاف معنادار آماری با مقالات تک‌مؤلف، آزمون نشد.

انتخاب مجلات به منظور تحویل دستنوشته

پس از اتخاذ همه‌ی تصمیم‌های مربوط به سهم تألیف، بخصوص تعداد و ترتیب ذکر نام مؤلفان همکار، و آماده‌شدن دستنوشته برای تحویل، باید درباره‌ی محل ارائه‌ی دستنوشته تصمیم‌گیری شود.

«کوچن» و «تاگلیاکوزو»، پس از مطالعه‌ی محل عرضه‌ی مطالب چهار گروه از یک دانشکده‌ی پزشکی، نیاز به یک مدل ریاضی به منظور کمک به مؤلفان در انتخاب مجلات برای تحویل دادن مقالات‌شان را احساس کردند [۵۵]. مؤلفان این چهار گروه پزشکی مطالب خود را در یک دوره‌ی زمانی ۴ ساله در مجلات مختلفی به چاپ رسانده بودند- از ۶ مجله‌ی مختلف برای

مؤلفان یک گروه، تا ۶۹ مجله‌ی مختلف برای مؤلفان گروهی دیگر. مدل انتخاب مجله مبتنی بر ویژگی‌های مجله و از جمله‌ی آن‌ها «باربیط بودن، نرخ پذیرش، شمارگان، اعتبار، و مدت زمان انتظار برای انتشار» بود. «کوچن» و «تاگلیاکوزو» اثر خود را اولین گام در ایجاد «یک سرویس برای انطباق مؤلف-مجله» می‌دانستند [ص ۲۰۹]. اما ظاهراً آنان یک مطالعه‌ی تکمیلی را که در آن، این مدل مورد آزمون قرار گرفته یا نشان داده که آیا کاربرد عملی دارد یا نه، منتشر نکردند. در واقع، در داده‌پایگاه‌های «آی‌اس‌آی» تا سال ۱۹۹۸، هیچ استنادی به این مقاله‌ی خاص، نشده بود.

«لادبروک» به جراحانی که دنبال محل‌های انتشاری بودند که برای تقریباً همه‌ی مؤلفان مشتاق، سودمند باشند توصیه کرد: با انتخاب مجله‌ای که تحت پوشش نمایه‌نامه‌ی اصلی یک حوزه است، به بهترین موقعیت از نظر عرضه‌ی مطلب خود، دست پیدا کنید؛ مجله‌ای را انتخاب کنید که خوانندگان مناسبی دارد، و مجله‌ای را برگزینید که موضوع دستنوشته را پوشش می‌دهد [ص ۵۹: ۳۲۹]. «دوئرینگ» پند مشابهی برای داروسازان داشت: دستنوشته را به مجله‌ای تحویل دهید که همساز با خوانندگانی است که شما می‌خواهید؛ مجله‌ای با «بهترین شهرت و بالاترین استانداردها را انتخاب کنید، اما مجله‌ای که واقعاً احتمال پذیرش مقاله‌ی شما در آن، وجود داشته باشد» [ص ۸] و نهایتاً این که اگر دستنوشته رد شد، مجله‌ای با اعتبار کم‌تر را برگزینید [۲۳].

پرسش‌ها

چگونه مؤلفان، مجله‌ای را که می‌خواهند دستنوشته‌ای را به آن تحویل دهند، انتخاب می‌کنند؟ آیا شواهدی هست که [ثابت کند] فرایند هم‌تراز خوانی دبیرانه یک عامل تعیین‌کننده است؟

معیارها

~ هر مطالعه‌ای که از گروهی از مؤلفان، درباره‌ی معیارهایی که برای انتخاب مجله‌ای خاص به کار برده‌اند، سؤال می‌کند.

مطالعات همانند

«راتن» و همکارانش، مؤلفان بخش روان‌شناسی در ۱۱ شماره‌ی پیاپی از «کارت کاننتس: علوم رفتاری و اجتماعی»^۱، از اکتبر ۱۹۸۴ تا ژانویه ۱۹۸۵ را پیمایش کردند [۸۴]. تقریباً همه‌ی پاسخ‌دهندگان (۹۶/۱ درصد) گزارش دادند که آخرین محل عرضه‌ی مطالب‌شان، مجله‌ای بوده که داوری می‌شده. این تنها سؤال درباره‌ی معیارهای انتخاب مجله بود که «راتن» پرسید و، بنابراین در بحث زیر گنجانده نشده است. از نوع سؤالاتی که در مطالعات بعدی مطرح شدند، معلوم است که مؤلفان چنین فرض می‌کرده‌اند که مجلاتی که درباره‌شان سؤال می‌شود، مورد داوری قرار می‌گیرند.

در شش مطالعه، از مؤلفان درباره‌ی دلایل انتخاب یک مجله‌ی خاص توسط آنان سؤال شد (جدول «۴-۲»). در هر یک از این مطالعات، سیاهه‌ای از معیارها در اختیار پاسخ‌دهندگان قرار گرفت تا آن‌ها را انتخاب یا رتبه‌بندی کنند.

«سیلورمن»، از اعضای «انجمن امریکایی آموزش عالی» (ای‌ای‌اچ‌ئی) و «انجمن اساتید آموزش عالی» (ای‌پی‌اچ‌ئی) درباره‌ی فرایند انتشار به پرس‌وجو پرداخت [۹۲]. او به توافق نسبتاً بالایی - «ضریت توافق کیندل» برابر با ۰/۸۲ - در میان مؤلفان درباره‌ی معیارهایی که برای انتخاب مجله داشتند دست یافت. وی همچنین دریافت که اکثر مؤلفان قبل از نوشتن دستنوشته درباره‌ی محل تحویل دادن آن تصمیم‌گیری کرده بودند: فقط ۲۷ درصد از اعضای «ای‌پی‌اچ‌ئی» و ۴۳ درصد از اعضای «ای‌ای‌اچ‌ئی» برای تصمیم‌گیری درباره‌ی محل تحویل دستنوشته، تا کامل شدن مقاله صبر می‌کردند.

جدول «۴-۲»: رتبه‌بندی معیارهای انتخاب مجله بر اساس نظر مؤلفان

معیارها	رشته	آموزش دانشگاهی	دانشمندان	رفتار سازگاری	زیست‌شناسی	هیئت علمی	پزشکی	فقط یک مقیاس معیارها را ذکر کرده
خوانندگان مجله	۱/۳	۲	۲	۱۱، ۱۳	۲	۲	۲	
خط‌مشی‌های انتشار	۲/۲							
اعتبار مجله	۳/۱	۳	۱			۱	۳	
پوشش موضوعی مجله	۴/۵	۱			۳	۳	۱	
انتشارات انجمن حرفه‌ای	۵/۶	۵۵						
سرعت انتشار	۶/۴	۵۵			۵	۶	۶	
احتمال پذیرش	۷/۸		۳		۴	۴		
سفارش داده شده	۸/۹							x
کیفیت بررسی	۹/۷		۴		۲	۸، ۱۱		
مجله‌ای که داوری می‌شود	۱۰/۱۰					۱۲		
شناخت از هیئت تحریریه					۱۲			x
مدت زمان فرایند بررسی			۵		۷			
هزینه‌ی هر صفحه		۵۵			۸			
مزایای شغلی					۹			x
ارائه‌ی مطب					۶، ۱۰		۴	
شمارگان						۵		x
کیفیت کارمندان تحریریه						۷	۵	
انتشار قبلی						۹		x
توصیه‌ی همکار						۱۰	۷	
احتمال پوشش رسانه‌ای						۱۳		x
تعداد معیارها	۱۰	۶	۵	۱۳	۱۳	۷		

الف- [۹۲]

پ- [۶۴]

ب- [۵۸]

ت- [۳۹]

ث- [۳۲]

ج- [۱۰۲]

۵۵ معیار مهمی محسوب نمی‌شود

۵ مؤلفان دو انجمن مورد پرسش قرار گرفتند

در مطالعه‌ای درباره‌ی اهمیت جوامع حرفه‌ای برای دانشمندان زیست‌پزشکی، «لویتان» از یک نمونه‌ی طبقه‌بندی‌شده از آنان، سؤالی درباره‌ی انتخاب مجله پرسید [۵۸]. او در مقاله‌اش فقط سه دلیل اصلی را که مؤلفان برای انتخاب یک مجله به منظور چاپ مقالات خود، ذکر کرده بودند بیان نمود: تعداد خوانندگان، اعتبار، و موضوع مجله. وی دریافت که مؤلفان «ارتباط مجله با مجامع فرهیختگان، سرعت انتشار، یا هزینه‌ی صفحات» را دلایل مهمی در این انتخاب نمی‌دانند. «مپچل» و همکارانش ۳۵۷ عضو جوامع حرفه‌ای وابسته به رفتار سازمانی (فرهنگستان مدیریت، بخش صنعتی/سازمانی انجمن روانشناسی امریکا، اعضای انجمن روان‌شناسی امریکا، و جامعه‌ی رفتار سازمانی) را پیمایش نمودند و از آنان خواستند پنج معیار انتخاب مجله را رتبه‌بندی کنند [۶۴]. دویست و سه نفر [۵۷ درصد] از آنان پرسشنامه‌های تکمیل‌شده را برگرداندند. «گوردون»، به منظور تعیین عواملی که به تصمیم‌گیری مؤلفان درباره‌ی انتخاب یک مجله‌ی خاص منجر می‌شوند، زیست‌شیمیدانان را مورد پیمایش قرار داد [۳۹]. بعد از تعداد خوانندگان، که در رتبه‌ی نخست اهمیت قرار داشت این نظر که «داوری مجله از نظر محتوای علمی... قابل قبول و عادلانه باشد» [ص ۳۵] دومین دلیلی بود که بیش از بقیه اظهار شده بود. «فرانک» از همه‌ی اعضای هیئت علمی فعال پژوهشی و بالینی «دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه استنفورد» درباره‌ی معیارهای آنان برای انتخاب مجله سؤال کرد [۳۲]. سه معیار مهم‌تر عبارت بودند از اعتبار مجله، تعداد خوانندگان، و پوشش موضوعی. «ولر» از مؤلفانی که مطالب خود را در مجلات پزشکی به چاپ رسانده بودند پرسید برای مقاله‌ای که با ابزار پیمایش او شناسایی شده بودند، چرا آن مجله‌ی بخصوص را انتخاب نموده بودند [۱۰۲]. پاسخ‌دهندگان تحقیق «ولر» نیز، همچون مطالعات «لویتان» و «فرانک»، همان سه معیار مهم‌تر را، البته با ترتیبی متفاوت، برگزیدند: ابتدا پوشش موضوعی، پس از آن تعداد خوانندگان، و بعد اعتبار مجله.

«تعداد خوانندگان مجله» یکی از سه معیار برتر انتخاب در هر یک از این شش مطالعه بود؛ در همه‌ی مطالعات جز یکی، «اعتبار مجله» به عنوان یکی از سه معیار برتر شناخته شد، و در همه‌ی آن‌ها غیر از دو مطالعه، «پوشش موضوعی» یکی از سه معیار برتر بود. سرعت انتشار، غیر از یک مطالعه، در همه‌ی مطالعات ذکر شده بود؛ اما، یک مطالعه نشان داد که این، عامل مهمی نیست. احتمال تخمینی پذیرش، در اکثر مطالعات، گرایش به اشغال جایگاه میانه داشت. معیارهایی که در رتبه‌ی پایین‌تری قرار گرفتند مواردی بودند مثل شناخت شخصی از هیئت تحریریه، نحوه‌ی ارائه‌ی مطلب در مجله، توصیه‌های همکاران، یا توجه رسانه‌ای که مجله به خود جلب می‌کند. البته اگر مجموعه معیارهای متفاوتی به پاسخ‌دهندگان ارائه می‌شد، چه بسا پاسخ‌ها متفاوت می‌بودند. باید توجه داشت که بسیاری از معیارهایی که در رتبه‌ی نسبتاً پایین قرار گرفتند معیارهایی بودند که فقط در یک مطالعه ذکر شده بودند. معیارهایی که فقط در

یک تحقیق اندازه‌گیری شده‌اند در جدول «۴-۲» با نشانه‌ی «x» در ستون آخر مشخص شده‌اند.

استنباط مؤلفان از اهمیت فرایند بررسی، با درجه‌بندی‌های متفاوتی همراه بود: در یک مطالعه، در میان ۱۳ معیار در رتبه‌ی دوم واقع شد، در مطالعه‌ای دیگر در رده‌ی پنجم از پنج معیار جای گرفت، و در دو مطالعه‌ی دیگر نزدیک به انتها بود. پاسخ‌ها شاید حاکی از عدم آگاهی دقیق مؤلفان از فرایند بررسی در یک مجله‌ی خاص، یا احساسات مبهم آنان درباره‌ی فرایند بررسی به عنوان معیاری برای انتخاب مجله باشد.

ارزش فرایند همتراز خوانی دبیرانه برای مؤلفان

وقتی مجله‌ای انتخاب می‌شود، مؤلفان چگونه به فرایند همتراز خوانی می‌نگرند؟ آیا آن را نوعی پند دبیرانه تلقی می‌کنند که به استحکام دستنوشته‌شان کمک خواهد کرد، یا آن را برای شناسایی یا تصحیح خطاهای بالقوه دردسرافرین، سوء تفسیر داده‌ها، یا نتیجه‌گیری‌های ناصحیح، ضروری می‌دانند؟

یقیناً برخی از مؤلفان در برابر فرایند همتراز خوانی دبیرانه احساس درماندگی می‌کنند. مثال‌های متعددی در متون - اغلب به شکل نامه به سردبیر - از جانب مؤلفانی که نسبت به جنبه‌ای از فرایند همتراز خوانی دبیرانه ناخشنود بوده‌اند، وجود دارند. در برخی از این نامه‌ها از رد شدن دستنوشته یا انتقاد شدید به خاطر مسائل جزئی، گلایه شده است. چند نمونه از این موارد هم از طرف مؤلف و هم از طرف دبیر، موجب روشن شدن بخشی از این مسائل می‌شوند. در یک توضیحیه‌ی کاملاً معمولی، یک مؤلف شکوه کرده بود که دستنوشته‌هایش رد شده و همراه با آن‌ها، فقط گزارش یکی از دو بررس بازگشت داده شده. گزارش همراه، عموماً مثبت بود؛ دبیر از ارسال بررسی منفی به همراه دستنوشته، خودداری کرده بود [۲۷]. در این مورد بخصوص، مؤلف از علت رد شدن دستنوشته‌اش مطلع نشده بود. در مثالی دیگر، یک دبیر اشاره کرده بود که به دشواری می‌توان فهمید که آیا یک مؤلف، بازنگری‌های توصیه‌شده برای دستنوشته را واقعاً انجام داده یا نه. این دبیر گلایه کرده بود که مؤلفان اغلب «همراه با دستنوشته، نامه‌ای کوتاه تحویل می‌دهند که در آن گفته‌اند همه‌ی تغییرات [لازم] انجام شده است [۶۵: ص ۱۳۲۸].

«باکانیک»، «مک‌فیل»، و «سیمون» گفتند که اگر مؤلفان لزوم انجام فرایند بررسی را در مورد مجله‌ای خاص درک کنند، اگر نحوه‌ی انطباق دستنوشته‌شان با روال جاری یک مجله را مورد توجه قرار دهند، و اگر در هنگام بازنگری، توجه دقیقی به توضیحات بررس‌ها داشته باشند، از آن (فرایند بررسی) منافع بیش‌تری به دست می‌آورند [۶].

در چندین توضیحیه، پیشنهاد شده به مؤلفان فرصت داده شود که بازخوردی مکتوب درباره‌ی خود بررسی‌ها به دبیران بدهند [۴۰؛ ۲۶؛ ۲۸]، بخصوص اگر بررسی، منفی باشد [۲۹]. نیز

مؤلفان در صورتی که احساس کنند بررسی‌کننده‌ی نامناسبی انتخاب شده باید بتوانند دبیران را مطلع کنند [۹۶]. دخالت‌دادن مؤلف در ارزیابی بررسی‌ها، بازخورد ارزشمندی را برای دبیران به همراه خواهد داشت.

«روننگ» کیفیت کلی مقالات منتشرشده را آزمود و به این نتیجه رسید که «کارشناس‌ها عموماً از کیفیت مقالاتی که مورد همترازخوانی قرار گرفته‌اند راضی هستند، اما مایل‌اند با مقالات پژوهشی از نظر آماری دقیق‌تر برخورد شود» [۸۵: ص ۷۷۶]. اما این مطالعه هیچ نوع داده‌های مقایسه‌ای درباره‌ی این که آیا همترازخوانی، مقالات را بهبود بخشیده بود یا نه، به همراه نداشت.

پرسش‌ها

آیا در رابطه با فرایند بررسی از دیدگاه مؤلف، ارزش قابل سنجشی وجود دارد؟

معیارهای خاص

~ هر مطالعه‌ای که اثرات سنجش‌پذیر ارزش یا اهمیت فرایند همترازخوانی دبیرانه از دیدگاه مؤلف، در آن شناسایی شده باشد.

مطالعات همانند

ده مطالعه شناسایی شدند که در آن‌ها از مؤلفان درباره‌ی تجربه‌ای که از فرایند بررسی داشتند، سؤال شده بود. در هر مطالعه از یک ابزار پیمایش استفاده شده و در هر یک، سؤالات نسبتاً متفاوتی مطرح گردیده بود. اطلاعات حاصل از این مطالعات در جدول «۴-۳» خلاصه شده است.

«برادلی» [۱۲] از مؤلفانی که به «انجمن روان‌شناسی آمریکا»، «جامعه‌ی سایکونومیک»، یا «انجمن آماری آمریکا» وابسته بودند درباره‌ی جدیدترین مقاله‌ی «جباراً بازنگری شده»-شان سؤال کرد. تقریباً سه‌چهارم از پاسخ‌دهندگان به هر یک از سه سؤال چنین احساس می‌کردند که برخی از تغییرات خواسته‌شده از سوی بررسی‌ها، نتیجه‌ی یک «هوس، سوگیری، یا سلیقه‌ی شخصی» بوده، و تغییرات به این منظور درخواست شده‌اند که مؤلف را مجبور کنند از «سلاق کاملاً ذهنی دبیران و/یا داوران» پیروی کند، یا این که همه‌ی اظهارنظرها، چه سطحی و چه مهم، هر دو اشتباه بوده‌اند [ص ۳۲]. البته ۷۲ درصد از همین پاسخ‌دهندگان معتقد بودند که فرایند بررسی موجب افزایش کیفیت دستنوشته‌شان شده؛ اما در این پیمایش درباره‌ی جزئیات مربوط به بهبود دستنوشته‌ها از دیدگاه مؤلف، سؤال نشده بود. به همین ترتیب، ۸۷ درصد از اعضای «جامعه‌ی سایکونومیک» بر این باور بودند که کیفیت بازنگری‌های دبیرانه‌ی خواسته‌شده، زمان لازم برای ایجاد تغییرات را توجیه می‌کند [ص ۳۳]. در مطالعه‌ی «برادلی» سؤالات به شیوه‌ی کاملاً منفی مطرح شدند، که ممکن است توجیه‌کننده‌ی برخی از گرایش‌های منفی مؤلفان باشد. سؤالی مانند «آیا تا به حال احساس کرده‌اید که داوران تلاش

می‌کنند چیزی برای مخالفت کردن پیدا کنند فقط برای این که دبیر را متقاعد نمایند که کار خود را بی نقص انجام داده‌اند؟» [ص ۳۳] ممکن است دادن پاسخ مثبت به این سؤال را القا کند (که در ۶۵ درصد از موارد نیز چنین شده بود).

جدول ۴-۳: ارزش فرایند همترازخوانی دبیرانه برای مؤلفان

منبع	نتیجه‌گیری‌ها	بازنگری‌ها	فرایند بررسی، کیفیت مقاله را بهبود بخشیده	راضی از فرایند	تعداد	رشته‌ی مؤلفان مورد مطالعه
[۱۲]	پاسخ‌دهندگان عمیقاً از نظام همترازخوانی حمایت می‌کردند.	همه	٪۷۲	٪۶۴	۴۱۱	روانشناسی و آمار
[۶۴]	پاسخ‌دهندگان فرایند بررسی را ذهنی و فاقد قضاوت قابل اطمینان می‌دانستند	٪۵۰	٪۲۵ دارای بازنگری‌های عمده بودند		۲۰۳	رفتار سازمانی
[۱۷]	پاسخ‌دهندگان نظرات بررسی‌ها و دبیران را مفید می‌دانستند		٪۸۷	٪۸۰ وقتی پذیرفته شدند؛ ٪۳۹ وقتی رد شدند	۱۰۲۰	روانشناسی
[۱۹]	پاسخ‌دهندگان معتقد بودند قضاوت درباره‌ی حدود بهبود مقاله دشوار است	کم‌تر از ۲۰ ساعت طول کشیده	متعادل	نظر مساعدی نسبت به فرایند دبیرانه وجود داشته	۴۸۳	روانشناسی
[۳۴]	احتمال پاسخ مؤلفان مقالات پذیرفته‌شده به پیمایش، بیش‌تر از بقیه است. مؤلفان مقالات ردشده بررسی‌ها را مفید یافتند.		٪۷۰ - ٪۶۰	پذیرفته‌شده‌ها، بررسی‌ها را با نظر مساعدتری ارزیابی می‌کند	۹۰	پزشکی کودکان
[۵۷]	پاسخ‌دهندگان بیش از نتيجه، از برقراری ارتباط راضی بودند. کیفیت یا ارزش بررسی‌ها را نسبتاً مفید می‌دانستند.				۲۱۵	ارتباطات
[۵۶]	مطالعه نشان داد مقالاتی که گزارش بررسی‌هایشان طولانی‌تر است بیش‌تر مورد استاندارد قرار می‌گیرند			رابطه بین اظهارنظرهای مفید و استنادهای بعدی	۸۷	اقتصاد
[۶۲]	پاسخ‌دهندگان معتقد بودند که مجلات بهتر، دارای فرایند بررسی بهتری هستند		کیفیت را بهبود می‌دهد	اکثر آ تجربه‌های مثبتی داشتند		کشاورزی
[۱۰۱]	پاسخ‌دهندگان دستنوشته‌های ردشده معتقد بودند نظرات بررسی‌ها مفیدند			پذیرفته‌شده‌ها، دید مساعدتری نسبت به فرایند داشتند	۹۵	هوشبری
[۱۰۲]	پاسخ‌دهندگان معتقد بودند همترازخوانی بیش‌ترین تأثیر را بر ارائه‌ی دستنوشته داشته	به طور متوسط از ۱/۱ تا ۱/۲ بار	٪۵۶ - ٪۵۱	٪۶۰	۴۷۹	پزشکی

«میچل» دریافت که ۵۰ درصد از مؤلفانی که [مطالب خود را] در مجلات مرتبط با رفتار سازمانی منتشر می‌کنند هیچ نیازی به بازنگری در مقالات خود قبل از انتشار ندارند، و اگر هم این کار را می‌کنند، بازنگری‌ها بسیار جزئی‌اند [۶۴]. یک مقاله از چهار مقاله‌ی به‌اصطلاح «همکاران» (که احتمالاً اعضای ارشدتر این گروه بودند)، قبل از پذیرفته‌شدن مورد بازنگری‌های

عمده قرار می‌گرفتند؛ در حالی که این نسبت برای غیرهمکاران، بسیار بیش‌تر بود- یعنی دو مقاله از هر سه مقاله، اکثریت وسیعی از مؤلفان با بررسی بی‌نام موافق بودند. اما «همکاران» ترجیح می‌دادند در انتخاب گزینه‌ی استفاده از بررسی بی‌نام دارای اختیار باشند و این در حالی بود که غیرهمکاران ترجیح می‌دادند همه‌ی دستنوشته‌ها بی‌نام باشند. این نتیجه‌ی اخیر حاکی از آن است که پژوهشگران کم‌تر شناخته‌شده، اگر بررسی‌ها آنان را نشانند، راحت‌ترند.

«کوفر» بین پذیرش دستنوشته و رضایت کلی از فرایند بررسی، رابطه‌ای مستقیم پیدا کرد [۱۷]. وی از دبیران ۱۷ مجله‌ی انجمن روان‌شناسی امریکا خواست نام مؤلف ۱۵ دستنوشته‌ی اخیراً پذیرفته‌شده و ۱۵ دستنوشته‌ی جدیداً ردشده را ذکر کنند. هشتاد درصد از مؤلفانی که دستنوشته‌شان پذیرفته شده بود از فرایند راضی بودند. از سوی دیگر، فقط حدود نیمی (۳۹ درصد) از عده‌ای که دستنوشته‌شان ردشده بود، باز هم از فرایند رضایت داشتند.

«کاون» و همکارانش مؤلفانی را که دستنوشته‌ها را قبل از پذیرفته‌شدنشان در مجلات انجمن روان‌شناسی امریکا، بازنگری نموده بودند مورد پیمایش قرار دادند. «کاون» توانست بواسطه‌ی وجود دو سری تاریخ بر روی مقاله‌ی منتشرشده، زمان بازنگری در مقاله را مشخص کند [۱۹]. این گزارش داده‌های اندکی از پیمایش را منعکس می‌کند، اما نتایج تحقیق، «کاون» را به این فکر فرو برد که «آیا بهره‌ی نهایی که از بازنگری دستنوشته برای حوزه‌ی مربوطه حاصل می‌گردد، همیشه از هزینه‌ی نهایی بیش‌تر می‌شود یا نه» [ص ۴۰۴].

«گارفونکل» و همکاران وی نیز دریافتند که در برابر مؤلفان دستنوشته‌های ردشده، مؤلفان دستنوشته‌های پذیرفته‌شده با دید مساعدتری به فرایند بررسی می‌نگرند [۳۴]. «زلی» از یک نمونه‌ی تصادفی از میان اعضای «انجمن آموزش در روزنامه‌نگاری» درباره‌ی تحویل دستنوشته و فرایند همترازخوانی دبیرانه سؤال کرد [۵۷]. فرایندی که دید بسیار مثبتی بدان وجود داشت، مرحله‌ای نسبتاً جزئی، یعنی اعلان وصول یک دستنوشته بود. دو عنصر که با کم‌ترین مثبت‌نگری مورد ملاحظه مواجه شدند عبارت بودند از زمانی که صرف فرایند بررسی می‌شد، و دلایلی که دبیر برای ردکردن ارائه می‌کرد.

در یک مطالعه، از روش جالبی استفاده شد: «لاباند» رونوشت‌هایی از گزارش بررسی‌ها را دریافت نمود و طول بررسی را به استنادهای بعدی که به مقاله شده بود ربط داد. او دریافت که «اظهارنظرهای داوران، حاکی از یک اثر مثبت بر استنادهای بعدی به مقالات هستند، اما اظهارنظرهای دبیران چنین اثری را نشان نمی‌دهند» [۵۶: ص ۳۴۱].

«میلند» و همکارانش نمونه‌ای از اعضای «جامعه‌ی کشاوری امریکا» را از نظر تجربه‌ای که از فرایند همترازخوانی داشتند مورد پیمایش قرار دادند [۶۲]. داده‌های مطالعه ارائه نشده بود، اما به گفته‌ی پژوهشگران، در [رشته‌ی] کشاورزی تعداد مؤلفان دارای تجربه‌ی منفی از فرایند همترازخوانی دبیرانه، اندک بوده و اکثر وقت آنان نیز در این فرایند، صرف بازنگری دستنوشته‌ها شده بود.

«سوائتزر» و «کولن» از مؤلفانی که دستنوشته‌های خود را به «مجله‌ی بیهوشی بالینی» تحویل داده بودند سؤالات خاصی درباره‌ی تجربه‌ای که از فرایند همترازخوانی دبیرانه داشتند پرسیدند [۱۰۱]. اکثر مؤلفان دستنوشته‌های پذیرفته‌شده به این پرسش‌ها پاسخ دادند و این مؤلفان بیش از کسانی که مطالب‌شان رد شده بودند از فرایند رضایت داشتند. در تحقیق بر روی یک نمونه‌ی تصادفی از مؤلفانی که مطالب خود را در دو گروه از مجلات پزشکی منتشر کرده بودند، «ولر» دریافت که بیش از ۶۰ درصد از کل مؤلفان احساس می‌کنند که بررسی‌ها، دستنوشته را درک کرده‌اند؛ احساس حدود ۵۰ درصد از آنان این است که بررسی‌ها حاوی توصیه‌های سازنده هستند؛ حدود ۳۵ درصد معتقدند که بررسی موجب بهبود دستنوشته شده، و حدود ۲۰ درصد احساس می‌کنند که بررسی موجب روشن شدن نتیجه‌گیری‌های درون مقاله گردیده است [۱۰۲]. فقط ۲ تا ۳ درصد از پاسخ‌دهندگان گفتند که نتیجه‌گیری‌ها عملاً تغییر داده شده‌اند؛ و به نظر ۶ تا ۱۰ درصد، تحلیل آماری بهبود یافته بود. بدون در نظر گرفتن این که دستنوشته ابتدائاً رد شده بوده یا نه، مؤلفان عقاید بسیار مشابهی داشتند.

به استثنای مطالعات «کوفر» و «سوائتزر» و «کولن»، همه‌ی مطالعات به بررسی [نظر] مؤلفان مقالات منتشرشده پرداختند؛ شاید این گروه از پاسخ‌دهندگان، در پاسخ‌دادن از مؤلفان دستنوشته‌های چاپ‌نشده خوش‌برخوردتر بوده باشند. مؤلفان مشتاقانه اعتراف می‌کنند که فرایند بررسی، کیفیت دستنوشته‌شان را بهبود می‌بخشد و هدف از همترازخوانی نیز همین است. اما درجه‌ی واقعی این بهبود، خیلی روشن نبوده.

تعریف و رهنمودهایی در باب سهم تألیف

در سال ۱۹۵۳، «الکساندر» سهم تألیف را «نقش تفکر خلاق در پیشرفت علم» تعریف کرد [۲: ص ۲۸۱]. آیا تعریف مورد اجماعی به جای این تعریف وزین، پیشنهاد شده است؟ «سیلورمن» معتقد بود که فعال اصلی یک پروژه، باید مؤلف اول باشد [۹۲]. در سال ۱۹۸۲، خط‌مشی «مجله‌ی پزشکی نیوزیلند» این بود که از مؤلفان می‌خواست هر دستنوشته همراه با «بیانیه‌ای مکتوب از جانب همه‌ی مؤلفان باشد، مبنی بر این که آنان دستنوشته را خوانده‌اند و با انتشارش موافق‌اند» [۸۲: ص ۴۹۸]. «هاث» پیشنهاد کرد که «معیارهای خاص و کاملاً تعریف‌شده برای سهم تألیف باید در میان همه‌ی رشته‌های علمی به صورت وسیع و مورد قبول عمومی، وجود داشته باشند» [۵۱: ص ۲۵۸]. «فرایسینگر»، نگران از فقدان «یک خط‌مشی برای قضاوت درباره‌ی مشروعیت سهم تألیف در مجلات» [ص ۱۲۴۱]، مجموعه‌ای از سه شرط برای سهم تألیف تدوین کرد [۳۳]:

- کسی که رهنمودها و پیشنهادهای حساسی برای کل پروژه ارائه می‌کند،
- کسی که کمک بزرگی به گردآوری داده‌ها می‌کند،
- کسی که در تحلیل داده‌ها و نوشتن مطلب کمک قابل توجهی می‌کند [ص ۱۲۴۱].

در سال ۱۹۸۶، «هات» پنج اصل سهم تألیف (نمودار «۴-۲») را منتشر کرد [۵۰]. «کمیته بین‌المللی دبیران مجلات پزشکی» (آی‌سی‌ام‌جی‌ئی) این اصول را بررسی و در آن‌ها تجدید نظر کرده و اکنون تعریف مشابهی را ارائه داده. انجمن‌های حرفه‌ای غالباً راهنماهایی را منتشر می‌کنند که برای کمک به مؤلفانی طراحی شده‌اند که مایل‌اند مطالب خود را در مجلات این انجمن‌ها منتشر کنند. دو نمونه‌ی مذکور در نمودار «۴-۲» نیز از «انجمن روان‌شناسی امریکا» و «جامعه‌ی شیمی امریکا» هستند [۴؛ ۵].

«شورای دبیران زیست‌شناسی» به پژوهشگران توصیه کرد مؤلف را در ابتدای پروژه مشخص کنند و شرایط اساسی برای سهم تألیف را نیز ارائه نمود: «مؤلف باید بتواند مسئولیت عمومی محتوای مقاله را علناً بپذیرد» [ص ۵۹۳]، که پاسخ دادن به هر نامه‌ای که به دبیر می‌رسد از آن جمله است [۳۱]. «فوتیون» تأکید کرد که این رویکرد به سهم تألیف، بدان معنا است که هر مؤلف یک مسئولیت دوگانه دارد، مشارکت در هر پروژه‌ی پژوهشی و درک آن.

«نهرینگ» و «دورهام» مجموعه‌ای از ۱۴ رهنمود را برای مؤلفانی که در فکر همکاری بودند تهیه کردند [۷۲]. اکثر توصیه‌ها بر موضوعات مرتبط با تصمیم‌گیری و ارتباطات در یک پروژه‌ی مشترک متمرکز بودند. توصیه‌هایی که ارتباط بسیاری با سهم تألیف مشترک داشتند عبارت‌اند از: تعیین معیارهای مشارکت؛ تصمیم‌گیری درباره‌ی ترتیب ذکر اسامی (یعنی، ترتیب سهم تألیف)؛ تعیین کسی که پیش‌نویس‌ها و بازنویسی‌ها را آماده خواهد کرد؛ و تصمیم‌گیری درباره‌ی کسی که با دبیر مکاتبه خواهد داشت. «هوک» و «تاکر» هشت اصل را برای سهم تألیف ذکر کردند: خاستگاه ایده‌ها؛ طرح؛ گردآوری داده‌ها؛ هدایت؛ تحلیل و تفسیر داده‌ها؛ نوشتن؛ بررسی دستنوشته‌ی نهایی؛ و توانایی برای دفاع علمی از مقاله [۴۷]. «مجله‌ی انجمن پزشکی امریکا» (جاما) این مطلب را به شکل ساده‌ای بیان نمود: «ابتدا ضروری است که مشخص شود چه کسی مؤلف هست و چه کسی نیست» [ص ۱۸۵۷] و مؤلف اول کسی که است که بیش‌تر از همه نقش داشته است [۸۱].

در مجموعه‌ای از ۱۶ توصیه‌ی «انستیتوی پزشکی» در «انجام مسئولانه‌ی پژوهش در علوم بهداشتی»، یکی از توصیه‌ها خطاب به مجلات بود: «مجلات علمی باید خط‌مشی‌هایی را برای ترویج اقدامات مسئولانه در امر سهم تألیف، تدوین کنند» [۴۳؛ ص ۴۶].

«نشنال سایکوسیس ریسرچ فریم ورک» رهنمودهایی را در خصوص سهم تألیف در همکاری‌های چندمحوره تعیین کرد [۷]. اولین رهنمود، تصمیم‌گیری درباره‌ی تخصیص سهم تألیف در ابتدای یک پروژه است. ترتیب ذکر نام مؤلفان باید منعکس‌کننده‌ی نقش منسوب به آنان باشد، پیش‌نویس نهایی باید در میان همه‌ی مؤلفان در هر مکانی که هستند توزیع شود، در هر بار ارائه‌ی نتیجه‌ی تحقیق باید از مؤلفان همکار قدردانی شود، و در مقالاتی که داده‌های آن‌ها از بیش از یک مکان فراهم آمده باید به این نکته اذعان شود.

اصول «هات»

اصل ۱: هر مؤلف باید به اندازه‌ی کافی در اثری که مقاله، آن را بازنمایی می‌کند مشارکت کرده باشد تا [بتواند] مسئولیت محتوایی آن را علناً بپذیرد.

اصل ۲: مشارکت باید شامل سه مرحله باشد: (۱) ارائه‌ی فکر اولیه یا طراحی کاری که توسط مقاله بازنمایی می‌شود، یا تحلیل و تفسیر داده‌ها، یا هر دو؛ (۲) تهیه‌ی پیش‌نویس مقاله یا بازنگری در محتویات بسیار مهم آن؛ (۳) تأیید نهایی نسخه‌ای که قرار است منتشر شود.

اصل ۳: مشارکت فقط در گردآوری داده‌ها (یا دیگر مدارک) مؤید سهم تألیف نیست.

اصل ۴: هر بخش از محتوای یک مقاله که در نتیجه‌گیری‌های اصلی مهم است و هر مرحله‌ای از کار را که به انتشار اثر، منتهی شده (مراحل ۱، ۲، ۳، و در اصل مرحله‌ی ۲) باید بتوان حداقل به یک مؤلف نسبت داد.

اصل ۵: کسانی که به مقاله کمک فکری کرده‌اند ولی نقش آنان توجیه‌کننده‌ی داشتن سهم تألیف نیست می‌توان نام برد و نقش آنان را ذکر کرد- مثلاً «مشورت»، «بررسی دقیق طرح تحقیق»، «گردآوری داده‌ها»، «مشارکت در معاینه‌ی بالینی». این قبیل افراد باید اجازه‌ی ذکر نامشان را داده باشند. در پاراگرافی جداگانه باید از کمک‌های فنی نیز قدردانی کرد [۵۰: ص ۲۶۹].

اصول «کمیته‌ی بین‌المللی ویراستاران مجلات پزشکی»

هر مؤلف باید به قدر کافی در اثر مشارکت کرده باشد تا بتواند مسئولیت عمومی محتوای آن را بپذیرد. اعلام سهم تألیف باید فقط بر داشتن نقش قابل‌توجه در الف) ارائه‌ی اندیشه و طرح اولیه یا تحلیل و تفسیر داده‌ها، ب) پیش‌نویسی مقاله یا بازنگری قابل توجه در آن از نظر محتویات مهم فکری، و پ) تأیید نهایی نسخه‌ای که قرار است منتشر گردد مبتنی باشد. هر سه شرط باید تأمین شوند. تنها مشارکت در جذب بودجه یا گردآوری داده‌ها توجیه‌کننده‌ی داشتن سهم تألیف نیست. نظارت کلی بر یک گروه پژوهشی برای داشتن سهم تألیف کافی نیست ... ویراستاران می‌توانند از مؤلفان بخواهند نقش تک‌افراد را شرح دهند؛ این اطلاعات را می‌توان منتشر کرد [۵۳: ص ۲۷۲].

تعریف «انجمن روان‌شناسی امریکا»

سهم تألیف برای کسانی در نظر گرفته شده که در امور مربوط به داده‌ها، مفاهیم، و تفسیر نتایج یک اثر منتشرشده، نقش اصلی را دارند و مسئولیت اصلی را می‌پذیرند. سهم تألیف هم کسانی را که کار عملی نوشتن را انجام می‌دهند و هم کسانی را که نقش علمی قابل توجهی در یک تحقیق دارند شامل می‌شود [۵: ص ۴].

تعریف «جامعه‌ی شیمی امریکا» از تألیف مشترک

شماره‌ی ۱۱ در مجموعه‌ای از ۱۲ رهنمود اخلاقی برای مؤلف

مؤلفان همکار در یک مقاله، باید همگی نقش قابل توجهی در کار گزارش‌شده داشته و در مسئولیت و پاسخگویی در خصوص نتایج، سهیم باشند. به کمک‌های دیگر باید در یک پانوشت یا در قسمت «قدردانی» اشاره شود. رابطه‌ی اداری با تحقیق به خودی خود به شخص، شایستگی سهم در تألیف مشترک را نمی‌بخشد (اما گاهی شاید بهتر باشد که از کمک‌های اداری مهم، قدردانی شود) ... مؤلفی که دستنوشته‌ای را برای انتشار می‌فرستد، مسئولیت درج نام همه‌ی افراد شایسته‌ی عنوان مؤلف همکار، و ذکر نکردن نام افراد فاقد شرایط را می‌پذیرد. مؤلفی که اثر را ارائه می‌دهد باید یک نسخه از پیش‌نویس دستنوشته را برای هر یک از مؤلفان همکار فعال فرستاده، و رضایت مؤلف همکار را برای ذکر نام به عنوان همکار در آن دستنوشته، به دست آورده باشد [۴: ص ۴۲۱].

«مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» رهنمودهایی «بسیار آزاد» برای انتساب سهم تألیف و قدردانی‌ها تعیین کرد [۵۴]. این رهنمودها از جمله عبارت بودند از: تألیف توسط یک گروه قابل قبول نیست؛ اگر مؤلف‌ها از هشت نفر [یا ۱۲ نفر در یک آزمایش چندمحویره] بیش‌تر باشند، هر مؤلف باید بیانیه‌ی سهم تألیف مربوط به خود را امضا کند؛ و فضای اختصاص‌یافته برای قدردانی‌ها نیز محدود است.

افزون بر مجموعه‌ای منتشرشده از رهنمودها، «لاندبرگ» و «فلاناگین» (دبیران «جاما») در سرمقاله‌ای در سال ۱۹۸۹ اعلام کردند که همه‌ی مؤلفان باید بیانیه‌ای را امضا کنند که به سهم هر یک از افراد در تألیف، اعتبار می‌بخشد و تضمین می‌کند که [۶۰: ص ۲۰۰۳-۲۰۰۴]:

- مشارکت کافی در اثر را به منظور پذیرش مسئولیت‌های علنی آن، تأیید می‌کنند؛
- اعتبار اثر را گواهی می‌کنند؛
- نگارش نهایی دستنوشته را بررسی و تأیید کرده‌اند؛
- اطلاعات [مندرج در این اثر] در گذشته در هیچ جای دیگری منتشر نشده و بعداً نیز بدون اجازه‌ی دبیر در جای دیگری منتشر نخواهد شد؛
- در صورت تقاضای دبیران، می‌توانند داده‌هایی را که دستنوشته بر آن مبتنی است برای بررسی ارائه کنند.

این شرایط بعداً به دستورالعمل‌های مجله برای مؤلفان، افزوده شدند. «لاندبرگ» و «فلاناگین» این اقدامات را به چند دلیل صورت دادند:

فشار برای انتشار [مطالب]، رقابت فزاینده در جوامع آکادمیک و پژوهشی، و آموزش ناکافی مؤلفان و پژوهشگران، به مؤلفان بی‌تجربه امکان داده که نادانسته از مرزهای نامشخص و مبهم اخلاقیات نشر و تألیف عدول کنند، و فقدان خط‌مشی‌های رسمی (یا اعمال‌نشدن آن‌ها) به مؤلفان ریاکار اجازه داده که عمداً فریبکاری کنند [ص ۲۰۰۳].

در یک خط‌مشی نسبتاً متفاوت از «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند»، «جاما» خواستار آن شد که در هنگام انتساب سهم تألیف به یک گروه همکار، هر عضو آن گروه باید شرایط یک مؤلف تمام و کامل را داشته باشد [۳۵]. در سال ۱۹۹۶، دبیران «جاما» با درخواست از هر مؤلف برای امضای بیانیه‌ی بسیار دقیق زیر، مسئولیت انتساب سهم تألیف را بیش از پیش مدون نمودند [۶۱]:

من به اندازه‌ی کافی در ارائه‌ی ایده و طرح این اثر و تحلیل داده‌ها (در صورتی که مصداقی بر آن موجود باشد) و نیز نگارش دستنوشته شرکت داشته‌ام، تا بتوانم مسئولیت عمومی آن را بپذیرم. به عقیده‌ی من این دستنوشته بازنمایاننده‌ی یک کار معتبر است. من نگارش نهایی دستنوشته را بررسی کرده‌ام و آن را برای انتشار تأیید می‌کنم. نه این اثر و نه هیچ اثری با محتوای بسیار مشابه با تألیف من، در جای دیگری منتشر نشده و قرار هم نیست که منتشر شود، مگر این که به صورت توصیف در قالب یک پیوست باشد. در صورت درخواست، داده‌هایی را که دستنوشته بر آن مبتنی است برای بررسی توسط دبیران یا منصوبین از جانب آن‌ها، ارائه می‌کنم [ص ۷۵].

دبیران «جاما» مناسب بودن تعریف «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» (نمودار «۲-۴») را، به دلیل «کاربرد ناقص این تعریف، چندپارگی سهم در تألیف‌های اشتراکی، و موارد دیگر» زیر سؤال بردند [ص ۷۵]. آنان از خوانندگان «جاما» خواستند که نظراتی را که درباره‌ی مفید بودن بیانیه‌ی «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» دارند بیان کنند.

در نوامبر سال ۱۹۹۶ با حضور نمایندگان «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» و دیگر دبیران و پژوهشگران علاقه‌مند به بررسی ضرورت ارائه‌ی تعریفی جدید از سهم تألیف، جلسه‌ای در ناتینگهام تشکیل شد [۴۵]. یکی از نتایج این نشست این پیشنهاد بود که مجموعه‌ای از اسامی - مشابه آنچه در اعلام اسامی دست‌اندرکاران یک فیلم به کار می‌رود- جایگزین «سهم تألیف» شود. استفاده از اصطلاحاتی مانند «همکار، رئیس گروه»، یا «کارشناس آمار» نقش هر شرکت‌کننده در اثر را روشن می‌کند [۳۶]. قبلاً چندین عضو گروه آمار پزشکی دانشگاه «ساوث همپتون» چنین نظر داده بودند که صرف قدردانی از یک کارشناس آمار «تضمین نمی‌کند که تحلیل مناسب آماری صورت گرفته یا تفسیر مناسبی از این تحلیل، به عمل آمده باشد» [ص ۸۶۹]. خواسته‌ی آنان این بود که کار کارشناسان آمار، با پذیرش ذکر نام آنان به عنوان مؤلفان همکار، به رسمیت شناخته شود [۶۹].

در سال ۱۹۹۷ نگارش جدیدی از «شرایط یکسان برای دست‌نوشته‌های تحویلی به مجلات زیست‌پزشکی»^۱ با تعریفی اصلاح‌شده از سهم تألیف، توسط «کمیته‌ی بین‌المللی دبیران مجلات پزشکی» منتشر شد (نمودار «۲-۴») [۵۳]. در آگوست سال ۱۹۹۷، «جاما» اطلاعیه‌ی ویژه‌ای را منتشر کرد که گفتمان جدید درباره‌ی مسئولیت سهم تألیف، در آن خلاصه شده بود. «رتی»، «یانک»، و «مانوئل»، به منظور منعکس کردن واقعیت‌های تألیف اشتراکی و برای تقویت مسئولیت پاسخگویی، «یک تغییر جدی مفهومی و نظام‌مند» را پیشنهاد کردند [۸۰: ص ۵۷۹]. این سه تن برای شخصی که مسئول تمام و کمال بخش‌هایی از اثر است که با کمک دیگران انجام داده و به نوعی، ملزم به پایداری متقابل به حدود متعارف انسجام می‌باشد، طرفدار استفاده از واژه‌ی «همکار» به جای واژه‌ی «مؤلف» می‌باشند [ص ۵۸۲]. آنان «متعهدان رسمی» را نیز این گونه تعریف کردند: «افرادی که کمک چشمگیری کرده‌اند، اما علاوه بر آن به منظور حصول اطمینان از انسجام کل پروژه، تلاش‌های مضاعفی به عمل آورده‌اند. آنان سازماندهی می‌کنند، نظارت می‌کنند، بازبینی می‌کنند، و برای پاسخگویی در مورد همه‌ی بخش‌های دست‌نوشته‌ی تکمیل‌شده، قبل و بعد از انتشار، باید آماده باشند» [ص ۵۸۲]. سرمقاله‌ی «رتی»، «یانک» و «مانوئل» در «جاما» نیز تأکید داشت که «شرایط یکسان...، جمله‌ای را به بیانیه‌ی آنان افزوده است: «دبیران می‌توانند از مؤلفان بخواهند تخصیص سهم تألیف را توجیه کنند» [ص ۵۸۱].

«بی‌ام‌جی» استفاده از مجموعه‌ای از تعریف‌های مشابه با تعاریف «جاما» را آغاز کرد.

«بی‌ام‌جی» بر این باور بود که مؤلفان باید در هنگام مناسب، انتخاب [و ذکر نام] همکاران و متعهدان رسمی را امتحان کنند و به شرکت در مباحثه‌ای در این موضوع نیز تمایل داشت [۹۷]. «اسمیت» اعلام کرد که اگر مؤلفان بخواهند، «بی‌ام‌جی» سیاهه‌ی همکاران و متعهدان رسمی را منتشر می‌کند [۹۸]. در سال ۱۹۹۷ نیز «هورتون» اعلام نمود که «لانتست» در پایان هر مقاله، سیاهه‌ی نام «همکاران» و نقش هر یک را منتشر می‌کند [۴۴].

برخی از دبیران جامعه‌ی پزشکی، مناسب بودن واژه‌ی «مؤلف» را زیرسؤال برده‌اند. گذشت زمان است که معلوم خواهد کرد پیشنهاد «روی گرداندن از سهم تألیف» به واقعیت بدل می‌گردد، بر مسئولیت [ناشی از] سهم تألیف اثر می‌گذارد، یا گرایش به تألیف اشتراکی را بیش از پیش تداوم می‌بخشد.

محدودیت‌های مطالعات انجام شده درباره‌ی سهم تألیف

- نتایج مطالعات انجام‌شده درباره‌ی معیارهای مؤلفان برای انتخاب مجلات به منظور تحویل [مطلب به آن]، اطلاعات اندکی درباره‌ی جایگاه فرایند همترازخوانی دبیرانه در امر انتخاب مجله، ارائه می‌کنند.
- هیچ مطالعه‌ای مانند مطالعه‌ی پیشنهادشده توسط «مولد» نبوده است: تعیین کمک‌های هر مؤلف در گروهی از مقالات مشترک التآلیف.
- در سه مطالعه درباره‌ی کمک‌های مؤلفان مشترک، فقط از مؤلفان اول خواسته شد که به پرسش‌ها پاسخ دهند. دیگر مؤلفان همکار ممکن است دیدگاهی متفاوت از مؤلف اول درباره‌ی سهم هر یک [از مؤلفان] داشته باشند. شناسایی یا تصدیق دلایل واقعی چه‌بسا دشوار باشد.
- مطالعات انجام‌شده درباره‌ی ارزش همترازخوانی از دیدگاه یک مؤلف، محدود بودند و یافته‌های بسیار محدودی داشتند.
- مطالب اندکی درباره‌ی «علم‌سالادی»^۱، یا انتشار «واحدی که کم‌ترین قابلیت انتشار را دارد» نوشته شده است. در این شیوه‌ی عمل، آثار انتشاریافته‌ی متعددی از یک مطالعه به دست می‌آیند. شاید لازم باشد که گروه‌ها و سازمان‌هایی که کوشیده‌اند تعریف سهم تألیف را محدود کنند، به این موضوع بپردازند [۵۲].

توصیه‌ها

- نقش هر یک از مؤلفان در مطالعات مشترک، به مطالعه‌ی بیش‌تر نیاز دارد. مطالعات، نیازمند طرحی هستند که تحقیق را به دیدگاه مؤلف اول محدود ننماید. هر محقق‌ی که این مسئله را مورد مطالعه قرار داده ظاهراً چنین فرض کرده که واقعاً بیش‌ترین کمک را مؤلف اول به تولید اثر کرده است. این فرض باید آزمون شود.

- مطالعه‌ای درباره‌ی گرایش‌های مؤلفان به حق «ذکر نام»- شبیه به آنچه در صنعت سینما وجود دارد- به جای سهم تألیف، ارزش بررسی دارد.

نتیجه‌گیری درباره‌ی مؤلفان

از بحث حاضر، روشن است که ذکر نام مؤلفان، یک موضوع ساده نیست. از مطالعاتی که ذکر شدند نیز مشخص می‌شود که گرایش به افزایش تعداد مؤلفان در هر مقاله ادامه دارد؛ در واقع اکثر مقالات در حال حاضر مشترک‌التألیف هستند. در همین حال برخی از دبیران، بخصوص در رشته‌ی پزشکی، توجه بسیار زیادی را معطوف تعاریف و مسئولیت ناشی از سهم تألیف می‌کنند. داده‌ها درباره‌ی این که آیا تألیف اشتراکی بر فرایند همترازخوانی دبیرانه اثر دارد یا نه، محدود هستند. اگرچه دبیران بر روی تعاریف جدید از سهم تألیف کار می‌کنند، شواهدی که نشان دهند این تعاریف، اثری سنجش‌پذیر بر گرایش‌های موجود در امر سهم تألیف یا «ذکر نام پیشکشی» داشته باشند، اندک هستند.

برخی ادعا می‌کنند کسانی که کمک مالی کرده‌اند حق دارند که در مقاله‌ی حاصل از این کمک مالی نامشان به عنوان مؤلف ذکر شود. برخی دیگر معتقدند رئیس یک گروه؛ در صورتی که علاوه بر فضا، مشاوره، تدارکات، و پرسنل، دروندادی را فراهم آورده باشد که مولد ایده‌های مناسب برای یک پروژه‌ی پژوهشی است، باید یک «مؤلف» مشروع در نظر گرفته شود. اگر فرایند همترازخوانی دبیرانه، بی‌نام باشد، البته بررسی‌ها هم از تعداد مؤلفان یا این که یک مؤلف، رئیس گروه است یا نه، مطلع نمی‌شوند. برای اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی بررسی بی‌نام، به فصل هفتم نگاه کنید.

به نظر می‌رسد که از دیدگاه یک مؤلف، درجه یا ارزش همترازخوانی، با پذیرش یا رد یک دستنوشته مربوط است. اما جالب است بدانید که حتی پس از رد شدن اولیه‌ی یک دستنوشته، وقتی که آن دستنوشته پذیرفته شود، نظر مؤلف نسبت به فرایند همترازخوانی، مساعد است. ممکن است نرخ رشدگی دستنوشته‌های تک‌مؤلف از دستنوشته‌های مشترک‌التألیف بیش‌تر باشد چون: به همان خوبی نوشته نشده‌اند، علم [ارائه‌شده در آن‌ها] دارای اهمیت مشابه نیست، یا تحلیل بیان‌شده در آن‌ها به همان دقت مقالات مشترک‌التألیف نمی‌باشد. مطالعات معدودی که به مقایسه‌ی کیفیت مقالات تک‌مؤلف با مقالات مشترک‌التألیف پرداخته‌اند دارای نتایج متنوعی بوده‌اند.

در جامعه‌ی مجلات پزشکی، سؤالات مرتبط با سهم تألیف مورد توجه بسیاری قرار گرفته‌اند. علیرغم این توجه، همه‌ی کسانی که در رشته‌ی پزشکی فعال هستند از مباحثات جاری آگاه نیستند. «بوپال» و همکارانش ۶۶ پژوهشگر را درباره‌ی آگاهی آنان از معیارهای سهم تألیف، آن گونه که توسط «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» تعریف شده، مورد پرسش قرار دادند [۱۱]. در حالی که ۵۰

درصد از این عده چیزهایی درباره‌ی «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» شنیده بودند، فقط ۲۴ درصد آنان از معیارهای سهم تألیف آگاهی داشتند، و فقط ۶۲ درصد معتقد بودند که معیارهای «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» در رابطه با سهم تألیف، مورد نیاز هستند. «بوپال» و همکارانش پیشنهاد نمودند که «پژوهشگران و دبیران درباره‌ی معیارهای آینده توافق کنند و به کمک‌های عملی مهمی که به پژوهش می‌شود، وزن بدهند» [ص ۱۰۱۲]. «شالکین» نیز بعد از مطالعه‌ی الگوهای انتشار رؤسای گروه‌ها، همین نظر را بیان نمود: «به نظر نمی‌رسد که تغییرات حادث‌شده در تعریف سهم تألیف توسط دبیران مجلات پزشکی، اثرات مهمی بر الگوهای سهم تألیف رؤسا گذاشته باشند» [۹۱: ص ۶۸۸].

نظر «هاث» این بود که ممکن است دبیران مجبور باشند مسئولیت برخی از موضوعات مرتبط با «مسئله‌ی سهم تألیف» را بپذیرند. «متأسفانه دبیران همیشه دیدگاه‌هایی را که درباره‌ی سهم تألیف مسئولانه و غیرمسئولانه دارند، به شکل دقیق در بیانیه‌هایی که در صفحات «برای آگاهی مؤلفان» به چاپ می‌رسد منعکس نمی‌کنند. اما حتی اگر اکثریت آنان نیز این کار را نکنند، چه تعداد از مؤلفان از این قواعد پیروی خواهند کرد؟ دبیران باتجربه اغلب شواهدی دارند که نشان می‌دهند صفحات «برای آگاهی مؤلفان»، مطالعه نمی‌شوند یا مورد غفلت قرار می‌گیرند. آنچه مورد نیاز است، ویژگی‌های بجا و مناسب می‌باشد» [۵۲: ص ۱۰۶۳]. «هورتون» و «اسمیت» از این که تعریف «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» از سهم تألیف «عمدتاً مورد غفلت واقع می‌شود» ابراز تأسف کردند و معتقد بودند که همین به تنهایی نشان می‌دهد که «ایده‌های پژوهشگران و دبیران درباره‌ی سهم تألیف، اساساً با هم متفاوت‌اند» [۴۶: ص ۷۲۳]. هدف بسیاری از توصیه‌ها ممکن است تلاش برای ترویج رفتار اخلاقی بوده باشد؛ [اما] اجبار به رعایت مسائل اخلاقی، دشوار است.

شاید «بنسون» بهتر از هر کسی مسئله‌ی سهم تألیف را در این ادعای خود خلاصه کرد که «سنجه‌های دبیران مشتمل‌اند بر «تلاش‌های به‌عمل‌آمده به‌منظور ارائه‌ی تعاریف بدیع برای سهم تألیف، لزوم امضای بیانیه‌های [قبول] مسئولیت تألیف، رتبه‌بندی‌های عددی ابداعی برای ذکر نام مؤلفان بر طبق میزان کمک آنان، مقوله‌های چندگانه‌ی سهم تألیف به منظور تشخیص گستردگی مفهوم یک مؤلف علمی، و تدبیر ساده‌ی الفبایی کردن [اسامی] همه‌ی مؤلفان دخیل در تولید اثر. اما همه‌ی این‌ها فقط وجود یک مشکل را نشان می‌دهند و به جای پیدا کردن راه حل، راه‌های متنوعی برای کنترل نشانه‌های حاکی از وجود مشکل را ارائه می‌کنند» [۱۰: ص ۳۲۹-۳۳۰]. راه چاره: «فقط به افرادی که پژوهش را اجرا می‌کنند و آن را می‌نویسند باید اجازه داد که نامشان به عنوان مؤلف ذکر شود» [ص ۳۳۰]. البته، اصل مشکل در تصمیم‌گیری بر سر این است که این افراد واقعاً چه کسانی هستند.

مسئله‌ی سهم تألیف اظهارنظرهای دبیرانه بسیار و مطالعات بسیار معدودی را، بخصوص از نظر

رابطه‌ای که با فرایند همترازخوانی دبیرانه دارد، موجب شده است. گرچه تلاش‌های دبیران به منظور کنترل روند افزایش تألیف مشترک، ممکن است هدفمند و چه بسا ارزشمند باشند، اما عواملی همچون نیاز مؤلف به انتشار مطلب به منظور تأمین مداوم بودجه‌ی پروژه‌های پژوهشی، شرط مؤسسات آکادمیک مبنی بر انتشار مقاله، و پیچیدگی‌های پروژه‌های پژوهشی همگی باعث خواهند شد که مشکل سهم تألیف، در زمان حال حل نشده باقی بماند.

منابع

1. Ahmed, S. M., Maurana, C. A., Engle, J. A., Uddin, D. E., & Glaus, K. D. (1997, January). A method of assigning authorship in multiauthored publications. *Family Medicine*, 29(1), 42-44.
2. Alexander, R. S. (1953, July). Trends in authorship. *Circulation Research*, 1(4), 281-283.
3. Alvarea-Dardet, C., Gascon, E., Mur, P., & Nolasco, A. (1985, June 6). 10-year trends in the Journal's publication. *New England Journal of Medicine*, 312(23), 1521-1522.
4. American Chemical Society. (1997). *The ACS style guide*. (2nd ed.). Washington, DC: American Chemical Society.
5. American Psychological Association. (1994). *Publication manual of the American Psychological Association*. (4th ed.). Washington DC: American Psychological Association.
6. Bakanic, V., McPhail, C., & Simon, R. J. (1990, Winter). If at first you don't succeed: review procedures for revised and resubmitted manuscripts. *American Sociologist*, 21(4), 373-391.
7. Barker, A. & Powell, R. A. (1997, April 5). Authorship: guidelines exist on ownership of data and authorship in multicenter collaborations. *British Medical Journal*, 314(7086), 1046.
8. Bayer, A. B. (1982, August). A bibliometric analysis of marriage and family literature. *Journal of Marriage and the Family*, 44(3), 527-538.
9. Bayer, A. E. & Smart, J. C. (1991, November/December). Career publication patterns and collaborative "styles" in American academic science. *Journal of Higher Education*, 62(6), 613-636.
10. Benson, K. R. (1991). Science and the single author: historical reflections on the problem of authorship. *Cancer Bulletin*, 43(4), 324-331.
11. Bhopal, R., Rankin, J., McColl, E., Thomas, L., Kaner, E., Stacy, R., Pearson, P., Vernon, B., & Rodgers, H. (1997, April 5). The vexed question of authorship: views of researchers in a British medical faculty. *British Medical Journal*, 314(7086), 1009-1012.
12. Bradley, J. V. (1981, January). Pernicious publication practices. *Bulletin of the Psychonomic Society*, 18(1), 3 1-34.
13. Bridgstock, M. (1991, September). The quality of single and multiple authored papers; an unresolved problem. *Scientometrics*, 21(1), 37-48.
14. Burman, K. D. (1982, October). "Hanging from the masthead": reflections on authorship. *Annals of Internal Medicine*, 97(4), 602-605.
15. Chew, F. S. (1986, November). The scientific literature in diagnostic radiology for American readers: a survey and analysis of journals, papers, and authors. *American Journal of Roentgenology*, 147, 1055-1061.
16. Chubin, D. E. & Studer, K. E. (1979). Knowledge and structures of scientific growth. *Scientometrics*, 1(2), 171-193.
17. Cofer, C. N. (1985). Some reactions to manuscript review from a questionnaire study. *Behavioral and Brain Sciences*, 8(4), 745-746.
18. Comroe, J. H., Jr. (1976). Publish and/or perish. *American Review of Respiratory Disease*, 113, 561-565.

19. Cowen, E. L., Spinell, A., Hightower, A. D., & Lotyczewski, B. S. (1987, April). Author reaction to the manuscript review process. *American Psychologist*, 42(4), 403-405.
20. Cunningham, S. J. & Dillon, S. M. (1997). Authorship patterns in information systems. *Scientometrics*, 39(1), 19-27.
21. Dardik, H. (1977, September). Multiple authorship. *Surgery, Gynecology, and Obstetrics*, 145, 418.
22. Diamond, D. (1969, June 26). Multi-authorship explosion. *New England Journal of Medicine*, 280(26), 1484-1485.
23. Doering, P. L. (1991, September). Writing & reviewing for pharmacy journals. *Florida Pharmacy Today*, 55, 7-11.
24. Eastwood, S., Derish, P., Leash, E., & Orday, S. (1996). Ethical issues in biomedical research: 'perceptions and practices of post-doctoral research fellows responding to a survey. *Science and Engineering Ethics*, 2, 89-114.
25. Epstein, R. J. (1993, March 20). Six authors in search of a citation: villains or victims of the Vancouver convention? *British Medical Journal*, 306(6880), 765-767.
26. Epstein, S. (1995, October). What can be done to improve the journal review process. *American Psychologist*, 50(9), 883-885.
27. Evans, R. W. (1986, January 18). Disclosure of journal referees' reports. *Lancet*, 1(8473), 158.
28. Fine, M. A. (1996, November). Reflections on enhancing accountability in the peer review process. *American Psychologist*, 51(11), 1190-1191.
29. Finke, R. A. (1990, May). Recommendations for contemporary editorial practices. *American Psychologist*, 45(5), 669-670.
30. Fletcher, R. H., & Fletcher, S. W. (1979, July 26). Clinical research in general medical journals. *New England Journal of Medicine*, 301(4), 180-183.
31. Fotion, N., & Conrad, C. C. (1984). Authorship and other credits. *Annals of Internal Medicine*, 100, 592-594.
32. Frank, E. (1994, July 13). Authors' criteria for selecting journals. *JAMA*, 272(2), 163-164.
33. Friesinger, G. C. (1986, November). Who should be author? *Journal of the American College of Cardiology*, 8(5), 1240-1243.
34. Garfunkel, J. M., Lawson, E. E., Hamrick, H. J., & Ulshen, M. H. (1990, March 9). Effect of acceptance or rejection on the author's evaluation of peer review of manuscripts. *JAMA*, 263(10) 1376-1378.
35. Glass, R. M. (1992, July 1). New information for authors and readers: grouped authorship, acknowledgments, and rejected manuscripts. *JAMA*, 268(1), 99.
36. Godlee, F. (1996, June 15). Definition of "authorship" may be changed. *British Medical Journal*, 312(7045), 1501-1502.
37. Goodman, N. W. (1994, December 3). Survey of fulfillment of criteria for authorship in published medical journals. *British Medical Journal*, 309(6967), 1482.
38. Gordon, M. W. (1980). A critical assessment of inferred relations between multiple authors, scientific collaboration, the production of papers and their acceptance for publication. *Scientometrics*, 2(3), 193-201.
39. Gordon, M. D. (1984, February). How authors select journals: a test of the reward maximization model of submission behavior. *Social Studies of Science*, 14(1), 27-43.
40. Hall, J. A. (1979, September). Author review of reviewers. *American Psychologist*, 34(9), 798.
41. Harsanyi, M. A. (1993). Multiple authors, multiple problems—bibliometrics and the study of scholarly collaboration: a literature review. *Library and Information Science Research*, 15, 325-354.
42. Hayden, G. F. & Saulsbury, F. T. (1982, July). A review of the *Journal of Pediatrics*: the first 50 years. *Journal of Pediatrics*, 101(1), 5-11.
43. Hollander, R. D. (1990, Winter). Journals have obligations, too: commentary on "conformational response bias." *Science, Technology, & Human Values*, 15(1), 46-49.
44. Horton, R. (1997, June 5). The signature of responsibility. *Lancet*, 350(9070), 5-6.

45. Horton, R. & Smith, R. (1996, March 23a). Signing up for authorship. *Lancet*, 347(9004), 780.
46. Horton, R. & Smith, R. (1996, March 23b). Time to redefine authorship. *British Medical Journal*, 312(7033), 723.
47. Houk, V. N. & Thacker, S. B. (1991, October). The responsibilities of scientific authorship. *Scholarly Publishing*, 23(1), 51-55.
48. Huth, E. J. (1983, August). Responsibility of coauthorship. *Annals of internal Medicine*, 99(2), 266-267.
49. Huth, E. J. (1984, January). Abuses of authorship. *Annals of internal Medicine*, 100(1), 147-148.
50. Huth, E. J. (1986, February-a). Guidelines on authorship of medical papers. *Annals of internal Medicine*, 104(2), 269-274.
51. Huth, E. J. (1986, February-b). Irresponsible authorship and wasteful publications. *Annals of Internal Medicine*, 104(2), 257-259.
52. Huth, E. J. (1992, August). Journals and authors; rules, principles, and ethos. *Diabetes Care*, 15(8), 1062-1064.
53. International Committee of Medical Journal Editors. (1997, January 15). Uniform requirements for manuscripts submitted to biomedical journals. *Canadian Medical Association Journal*, 156(2), 270-277.
54. Kassirer, J. P. & Angel, M. (1991, November 21). On authorship and acknowledgments. *New England Journal of Medicine*, 325(21), 1510-1512.
55. Kochen, M. & Tagliacozzo, R. (1974, May/June). Matching authors and readers of scientific papers. *Information Storage and Retrieval*, 10(5/6), 197-210.
56. Laband, D. N. (1990, May). Is there value-added from the review process in economics? Preliminary evidence from authors. *Quarterly Journal of Economics*, 105(2), 341-352.
57. Leslie, L. Z. (1990, April). Peer practices of mass communication scholarly journals. *Education Review*, 14(2), 151-165.
58. Levitan, K. B. (1979). Scientific societies and their journals: Biomedical scientists assess the relationship. *Social Studies of Science*, 9(3), 393-400.
59. Ludbrook, J. (1991). Where should I submit my surgical manuscript. *Australian and New Zealand Journal of Surgery*, 61, 329-331.
60. Lundberg, G. D., & Flanagan, A. (1989, October 13). New requirements for authors: signed statements of authorship responsibility and financial disclosure. *JAMA*, 262(14), 2003-2004.
61. Lundberg, G. D. & Class, R. M. (1996, July 3). What does authorship mean in a peer-reviewed medical journal. *JAMA*, 276(1), 75.
62. Mayland, H. F., Sojk, R. E., & Gbur, E. E. (1991). The peer-review process under review. *Journal of Animal Science*, 69(Supplement 1), 228.
63. McName, S. J. & Willis, C. L. (1994, June). Stratification in science. *Knowledge: Creation, Diffusion, and Utilization*, 15(4), 396-416.
64. Mitchell, T. R., Beach, L. R., & Smith, K. G. (1985). Some data on publishing from the authors' and reviewers' perspective. In L. L. Cummings & P. J. Frost (Eds.), *Publishing in the organizational sciences* (pp. 248-264). Homewood, IL: Richard D. Irwin, Inc.
65. Morgan, P. P. (1986, June 15). The joys of revising a manuscript. *Canadian Medical Association Journal*, 134, 1328.
66. Morton, H. C. & Price, A. J. (1986, Summer). The ACLS survey of scholars. Views on publications, computers, libraries. *Scholarly Communication*, 5(1-16).
67. Mould, S. M. (1986, April 12). Analysis of authorship. *British Medical Journal*, 292, 1017.
68. Moulopoulos, S. D., Sideris, D. A., & Georgilis, K. A. (1983, November 26). Individual contributions to multiauthor papers. *British Medical Journal*, 287, 1608-1609.
69. Mullee, M. A., Lampe, F. C., Pickering, R. M., & Julious, S. A. (1995, April 1). Statisticians should be coauthors. *British Medical Journal*, 310, 869.

70. Mussurakis, S. (1993). Coauthorship trends in the leading radiological journals. *Acta Radiologica*, 34(4), 316-320.
71. Mylonas, C. (1992). Research in neurosurgical journals. *British Journal of Neurosurgery*, 6(1), 41-46.
72. Nehring, W. & Durham, J. D. (1986, January-February). Multiple authorship and professional advancement. *Dimensions of Critical Care Nursing*, 5(1), 58-62.
73. Oliver, M. F. (1995, March 18). Al, or the anonymity of authorship. *Lancet*, 345(8951), 668.
74. Onwude, J. L., Staines, A., & Lilford, R. J. (1993, May 15). Multiple author trend worst in medicine. *British Medical Journal*, 306, 1345.
75. Oromaner, M. (1975, January). Collaboration and impact: the career of multi-authored publications. *Social Science Information*, 14(1), 147-155.
76. Over, R. (1982, September). Collaborative research and publication in psychology. *American Psychologist*, 37(9), 996-1001.
77. Presser, S. (1980, February). Collaboration and the quality of research. *Social Studies of Science*, 10(1), 95-101.
78. Price, D. J. D. S. (1963) *Little science, big science*. New York Colombia University Press.
79. Rennie, D. & Flanagan, A. (1994, February 9). Authorship! Authorship! Guests, ghosts, grafters, and the two-sided coin. *JAMA*, 271(6), 469-471.
80. Rennie, D., Yank, V., & Emanuel, L. (1997, August 20). When authorship fails, a proposal to make contributions accountable. *JAMA*, 278(7), 579-585.
81. Riesenber, D. & Lundberg, G. D. (1990, October 10). The order of authorship: who's on first. *JAMA*, 264(14), 1857.
82. Robinson, R. G. (1982, July 28). The manuscript 1982. *New Zealand Medical Journal*, 95(712), 498.
83. Rosenthal, R. (1979, May). The "file drawer problem" and tolerance for null results. *Psychological Bulletin*, 86(3), 638-641.
84. Rotton, J., Foos, P., Van Meek, L., & Levitt, M. (1995). Publication practices and the file drawer problem: a survey of published authors. *Journal of Social Behavior and Personality*, 10(1), 1-13.
85. Ruegg, M. W. (1996). Study on the quality of peer reviewed articles published in 'Iwt'. *Lebensm. -Wiss. u.-Technol (Food and Science Technology)*, 29(8), 776-780.
86. Sampson, Z. J. (1995). Authorship counts: forty years of the Physical Review and Physical Review Letters. *Scientometrics*, 32(2), 219-226.
87. Satyanarayana, K. & Ratnakar, K. V. (1989, September). Authorship patterns in life sciences, preclinical basic and clinical research papers. *Scientometrics*, 17(3-4), 363-371.
88. Schiedermayer, D. L. & Siegler, M. (1986, October). Believing what you read, responsibilities of medical authors and editors. *Archives of Internal Medicine*, 146(10), 2043-2044.
89. Schmidt, R. H. (1987). A worksheet for authorship of scientific articles. *Bulletin of the Ecological Society of America*, 68, 8-10.
90. Shapiro, D. W., Wenger, N. S., & Shapiro, M. F. (1994, February 9). The contributions of authors to multi-authored biomedical research papers. *JAMA*, 271(6), 438-442.
91. Shulkin, D. J., Goin, J. E., & Rennie, D. (1993, September). Pattern of authorship among chairmen of departments of medicine. *Academic Medicine*, 9, 688-692.
92. Silverman, R. J. & Collins, E. L. (1975). Publishing relationships in higher education. *Research in Higher Education*, 3, 365-382.
93. Slone, R. M. (1996, September). Coauthors' contributions to major papers published in the AJR: frequency of undeserved coauthorship. *American Journal of Radiology*, 167, 571-579.
94. Smart, J. C. & Bayer, A. E. (1986). Author collaboration and impact: a note on citation rates of single and multiple authored articles. *Scientometrics*, 10(5-6), 297-305.
95. Smith, J. (1994, December 3). Gift authorship: a poisoned chalice? *British Medical Journal*, 309(6967), 2456-2457.

96. Smith, K.C. (1977). Peer review defended. *The Sciences*, 17, 5.
97. Smith, R. (1997a, April 5). Authorship: time for a paradigm shift?: The authorship system is broken and may need a radical solution. *British Medical Journal*, 314(7086), 992.
98. Smith, R. (1997b, September 20). Authorship is dying: long live contributorship: The *BMJ* will publish lists of contributors and guarantors to original articles. *British Medical Journal*, 315(7110), 696.
99. Sobal, J. & Ferentz, K. S. (1990, August 16). Abstract creep and author inflation. *New England Journal of Medicine*. 323(7), 488-489.
100. Strub, R. L. & Black, F. W. (1976, November 13). Multiple authorship. *Lancet*, 2(7994), 1090-1091.
101. Sweitzer, B. J. & Cullen, D. J. (1994, July, 13). How well does a journal's peer review process function? A survey of authors' opinions. *JAMA*, 272(2), 152-153.
102. Weller, A. C. (1996, July). Editorial peer review: a comparison of authors publishing in two groups of U.S. medical journals. *Bulletin of the Medical Library Association*, 84(3), 359-366.
103. Yankauer, A. (1986, July). Then and now, the *American Journal of Public Health*, 1911-1985. *American Journal of Public Health*, 76(7), 809-815.
104. Zuckerman, H. & Merton, R. K. (1971, July). Sociology of refereeing. *Physics Today*, 24(7), 28-33.

فصل پنجم

نقش بررسی‌ها

قاعده‌ی طلایی: دستنوشته‌ها را به همان صورتی که دوست دارید با مقالات خودتان رفتار شود
داوری کنید.

[۸۸: ص ۳۶۰]

اکثر دستنوشته‌هایی که به دفتر تحریریه می‌رسند توسط بررسی‌های بیرونی که از سوی دبیر انتخاب شده‌اند، ارزیابی می‌شوند. بررسی، دستنوشته را می‌خواند، پیشنهادهایی برای بازنگری ارائه می‌دهد، و معمولاً توصیه می‌کند که دستنوشته پذیرفته شود، رد شود، یا این که همراه با بازنگری‌هایی - جزئی یا کلی - مورد پذیرش قرار گیرد. علیرغم این نقش نسبتاً ساده، در هر مرحله از این فرایند، پیچیدگی‌هایی وجود دارند. در این فصل، نقش بررسی‌ها تحلیل می‌شود. توافق بین بررسی‌ها، سوگیری بالقوه، و بررسی آماری موضوعات مهمی هستند و هر یک در فصلی جداگانه بررسی می‌شوند.

«منهایم» نظر خود درباره‌ی نقش بررسی را این گونه بیان کرد: بررسی درباره‌ی کیفیت، اولویت و تازگی اثر قضاوت می‌کند. اعمال تغییراتی را توصیه می‌نماید، «با قبول مسئولیت تصمیم‌های ناخوشایند، از فشار وارد بر دبیران» می‌کاهد [ص ۱۹۱]، و به پذیرش یک اثر، وزنی حرفه‌ای می‌بخشد [۶۴]. به نظر من، اکثر دبیران با نکته‌ی سوم مخالفت می‌کنند و قبول فشار ناشی از تصمیم به رد کردن [مطلب] را، مسئولیت بدیهی خودشان تلقی می‌نمایند، نه مسئولیت بررسی‌کننده.

در سال ۱۹۷۸، «نجمن روان‌شناسی امریکا» (ای‌پی‌ای) تخمین زد که اگر هر دستنوشته‌ی دریافت‌شده توسط مجلات «ای‌پی‌ای» را دو بررسی‌کننده بخوانند، این بررسی‌ها ۱۴۷۵۰ دستنوشته را خوانده‌اند [۹۹]. در سال ۱۹۷۸ نیز، «رلمان» برآورد نمود که فرایند بررسی برای «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» به تنهایی مستلزم مجموعاً شش تا هفت نفر - سال، همتراز خوانی بوده [۸۱].

با توجه به انرژی و زمانی که بررسی‌ها باید برای بررسی صرف کنند، چرا این کار را می‌کنند؟ یک شیمیدان، که احتمالاً نظر بسیاری از پژوهشگران و محققان با او همسان است، بررسی را

یک وظیفه دانست و افزود که این، نوعی پرداخت پایایی در حق کسانی است که دستنوشته‌های وی را بررسی می‌نمایند [۸]. «باوئر» با بررسی کردن، چیزهایی می‌آموخت و در عین حال این کار باعث تقویت روحیه‌اش می‌شد. وی انگیزه‌های شیطانی‌تری را نیز بیان کرد: آگاهی از رقابت موجود، به تأخیر انداختن انتشار، یا سرقت [مطالب دیگران]. «مارکلند» به جنبه‌ی مثبت بررسی پرداخت و به این نتیجه رسید که «انجام داوری خوب باید خودش یک امتیاز محسوب شود و بررسی‌کننده باید از غرور ناشی از کاری که به نحو احسن انجام شده، بیش‌ترین رضایت خاطر را کسب کند» [۶۵: ص نه تا ده]. «مارکلند» پاداش‌های ملموسی را به دبیران پیشنهاد می‌دهد که پژوهشگران و دانشوران را به بررسی تشویق می‌کند: پرداخت دستمزد به بررسی‌ها، کم کردن نرخ آبونمان مجله برای آنان، یا گزینش آنان به عنوان عضو هیئت تحریریه.

موضوعات مربوط به نقش بررسی‌ها به ترتیب و بر اساس انتخاب بررسی، ویژگی‌های حرفه‌ای بررسی‌ها، رهنمودهای بررسی‌ها، و ارزش گزارش بررسی‌ها و تأثیر آن‌ها بر کیفیت مقالات منتشرشده، مرتب شده‌اند.

انتخاب بررسی

انتخاب یک بررسی ممکن است بر برآیند حاصل از یک دستنوشته اثر بگذارد. نظر «بیشاپ» این بود که «انتخاب داوران برای مقاله، مهم‌ترین تصمیم منحصربه‌فردی است که دبیران در ارتباط با دستنوشته‌های تحویل‌شده اتخاذ می‌کنند» [۱۴: ص ۵۳]. «بارداک» نیز با این نکته موافق بود که «انتخاب بررسی‌ها مهم‌ترین عامل در همترازخوانی است» [۶: ص ۵۱۷]. و به گفته‌ی «لاباند» «ارزشمندترین کارکرد یک دبیر، انطباق کارآمد دستنوشته‌ها با بررسی‌ها می‌باشد» [۵۶: ص ۳۴۹].

اما بررسی‌های خوب ممکن است مورد استفاده‌ی بیش از حد قرار بگیرند. «هریسون» گله‌مند بود که به عنوان یک بررسی هشت مجله‌ی مختلف فیزیک، دوسال است که به طور متوسط هر یازده روز یک دستنوشته دریافت کرده. وی درباره‌ی قدرت یک داور نظرانی داشت: «داور یک دادگاه تک‌نفره تشکیل می‌دهد که در آن به صورت ناشناس به عنوان شاهد خبره، دادستان، قاضی و هیئت منصفه عمل می‌کند» [۴۵: ص ۸۶].

«کوچن» و «پرکل» یک مدل ریاضی را «به‌منظور به‌حداکثر رساندن بخت ارزیابی دستنوشته‌ها توسط متبحرترین داورها» ابداع نمودند [۵۵: ص ۲۰۳]. چهار مرحله‌ی این مدل «شیوه‌های گسترش مجموعه‌ی داوران، انتخاب از میان آن مجموعه، درخواست قضاوت از آنان، و ترکیب نمودن قضاوت‌های دریافتی از داوران به‌منظور تشخیص موارد اتفاق نظر با هدف کمک به دبیر» را شامل می‌شدند. مجله‌ی «انجمن دستگاه‌های رایانشی»^۱ این مدل را به مدت پنج سال

آزمایش کرد و دریافت که «اجرای جنبه‌هایی از این دستورالعمل‌ها به بهبود کیفیت مقالات پذیرفته‌شده کمک می‌کند» [ص ۲۰۳]. «کیفیت» را مساوی با «استنادهای بعدی که به یک مقاله داده می‌شود» تعریف کرده بودند. اما تنها دفعه‌ای که مقاله‌ی «کوچن» و «پرکل» در «وب آو ساینس» (داده‌پایگاه استنادی «آی‌اس‌آی») مورد استناد واقع شد، زمانی بود که «باکانیک» به عنوان نمونه‌ای از آثاری که از گزارش بررسی‌ها انتقاد می‌کنند، به آن استناد کرد [۵].

هر دبیر احتمالاً سیاهه‌ای از بررسی‌های بالقوه در اختیار دارد. دبیران ممکن است از اسامی تهیه‌شده توسط دبیر پیشین، هیئت‌های تحریریه، اسامی مورد استناد در یک دستنوشته، یا اسامی حاصل از جستجوی متون استفاده کنند. آنان ممکن است شخصاً پژوهشگران یا دانشورانی را بشناسند. برای گردآوری سیاهه‌ای از اسامی بررسی‌ها، دبیران شیوه‌های دیگری را نیز با موفقیت به کار گرفته‌اند:

- درخواست از مؤلفان برای ارائه‌ی توصیه [۶۳؛ ۵۵]؛
- چاپ سیاهه‌ای از مقوله‌های موضوعی مورد علاقه‌ی مجله و درخواست از خوانندگان (بررسی‌های بالقوه) برای انتخاب حوزه‌های تخصص‌شان [۵۳؛ ۹۸]؛
- استفاده از یک کمیته‌ی دائمی از بررسی‌ها و درخواست از اعضای کمیته به منظور پیشنهاد بررسی دوم برای هر دستنوشته [۲]؛
- ارسال پرسشنامه برای بررسی‌های بالقوه [۱۹]؛
- درخواست از خوانندگان برای پرکردن یک پروفایل تجربه [۵۸]؛
- مشورت خواستن از بررسی‌های کنونی [۲۰]؛
- دعوت از خوانندگان علاقه‌مند برای اقدام به نوشتن [۸۷؛ ۴۶]؛
- استفاده از دانشوران و پژوهشگرانی که مستقیماً با آنان (دبیران) تماس گرفته‌اند [۷۸]؛

- انتشار یک فرم علائق بررسی‌کننده [۳۴].
- «پولاک»، ضمن اذعان به فقدان هرگونه داده‌ای که نشان‌دهنده‌ی تأثیر معیارهای انتخاب بررسی بر عملکرد بررسی باشد، پیشنهاد کرد که دبیران قبل از انتخاب بررسی‌ها، معیارهای دقیقی تعیین کنند. وی معیارهایی همچون «ذکر نام به عنوان مؤلف اصلی در پنج مقاله» یا «دانستن آمار» یا «طراحی تجربی» را پیشنهاد نمود [۷۸]. «فاین» (دبیر مجله‌ی «روابط خانوادگی»^۱) [نام] بررسی‌هایی را که نظرات سازنده ارائه می‌کردند ثبت می‌کرد و فقط به استفاده از کسانی ادامه می‌داد که بررسی‌های کارگشا می‌نوشتند [۳۰].
- پژوهشگران و دانشوران، در صورت علاقه‌مندی، می‌توانند در تضمین جایگاه خود به عنوان

بررس، نقش فعالی داشته باشند. کسانی که به بررسی علاقه‌مند هستند به فعالیت حرفه‌ای، نوشتن مقاله، و ملاقات با دبیران تشویق می‌شوند [۹۱]. البته بررسی‌های بالقوه‌ای که دبیران شناسایی می‌نمایند اغلب بسیار گرفتار اقدامات پژوهشی خودشان هستند و ممکن است وقتشان برای پرداختن به یک دستنوشته، بسیار محدود باشد [۳۲].

«کاپ» برای نشان دادن لزوم دقت در انتخاب بررسی‌ها، با انجام مطالعه‌ای به منظور تعیین درجه‌ی استفاده از وکلا برای بررسی دستنوشته‌های پزشکی مرتبط با حقوق، نیاز به بررسی‌های متخصص در رشته‌ی پزشکی را مورد توجه قرار داد [۵۰]. وی ۷۵ «مجله‌ی پزشکی مهم» را که داوری می‌شدند یا نمی‌شدند پیمایش کرد [ص ۳۱۸] و نرخ پاسخ ۶۹/۳ درصد را دریافت نمود. وی متوجه شد که رویه‌های بررسی مطالب حقوقی از «صفر مطلق» تا «گسترده» متغیر هستند. در این مقاله به تضاد نهفته در پرسش از دبیران مجله‌ای که داوری نمی‌شود درباره‌ی روش‌های بررسی آنان، یا سؤال درباره‌ی این که آیا یک مجله‌ی پزشکی که داوری نمی‌شود نیز می‌تواند «قابل توجه» باشد، پرداخته نشد. اما مؤلف این مقاله تأکید نمود که گزارش وی «هیچ بهانه‌ای برای سختگیری علمی یا دقت آماری به دست نمی‌دهد» [ص ۳۱۸].

در اوایل سال ۱۹۷۲، نرم‌افزار رایانه‌ای، هم در فرایند انتخاب بررسی و هم در کارکردهای مدیریتی و اجرایی یک مجله، یک کمک بالقوه برای دبیران محسوب می‌شد [۱۰]. در سال ۱۹۸۳، «پرتش» و «فلمینگ» برنامه‌ای نرم‌افزاری را توصیف کردند که در ۱۱ مجله‌ی منتشره توسط «جامعه‌ی شیمی آمریکا» از آن استفاده می‌شد [۱۱]. این برنامه مدول‌هایی برای انتخاب بررسی و اداره‌ی مجله داشت. در سال ۱۹۸۷، «مجله‌ی انجمن پزشکی آمریکا» (جاما) اعلام کرد که «یک فایل سفارشی کاملاً الکترونیکی از بررسی‌کنندگان در اختیار دارد که از یک سامانه‌ی سلسله‌مراتبی مدیریت داده‌پایگاه استفاده می‌کند» [۱۹: ص ۸۷]. در سال ۱۹۹۰، «ولر» دریافت که احتمال این که مجلات پزشکی بزرگ دارای یک سامانه‌ی خودکار از نام بررسی‌کنندگان باشند از مجلات کوچک بیش‌تر است: ۸۱/۳ درصد از یک مجموعه‌ی مجلات بزرگ پزشکی در مقایسه با ۳۵/۵ درصد از یک مجموعه‌ی مجلات تخصصی کوچک، از نرم‌افزار خودکار انتخاب بررسی استفاده می‌کردند [۱۰۰]. زمانی که «مجله‌ی آمریکایی داروخانه‌های بیمارستانی»^۱ به یک داده‌پایگاه الکترونیکی از بررسی‌کنندگان روی آورد، «تالی» از کنار گذاشتن مجموعه‌ی کارتهای مشخصات [بررسی‌کنندگان] - که لبه‌هایشان بر اثر استفاده‌ی متمادی چندین ساله، لول شده بودند - خوشحال بود [۹۸: ص ۹۵۰]. این داده‌پایگاه بررسی‌های بالقوه‌ی موجود را با موضوع دستنوشته تطبیق می‌داد. «فریدمن» گزارش‌های بررسی‌ها را ارزیابی نمود و توضیحاتی را که درباره‌ی این ارزیابی‌ها داشت در یک داده‌پایگاه رایانه‌ای نگهداری کرد تا از این اطلاعات برای انتخاب بررسی در آینده استفاده شود

[۳۵]. «ولر» دریافت که (بسته به رده‌ی مجله) از ۵۰ تا ۵۶ درصد از دبیران مجلات پزشکی نمایه‌شده در «ایندکس مدیکوس»، گزارش بررسی‌ها را ارزیابی نموده‌اند و سابقه‌ای از آن‌ها را برای مراجعات بعدی نگه داشته‌اند [۱۰۰].

«سالاش» سیاهه‌ای از شش ویژگی یک بررسی کارشناس را ارائه کرد، و اعتراف نمود که چیزی به عنوان «مجموعه‌ی کارشناسان ایده‌آل» وجود ندارد [۸۶: ص ۴۲۳]؛ یک بررسی:

- درباره‌ی موضوعات تحت بررسی، دارای تخصص است؛
- لزوماً «کارشناس» نیست؛
- مایل است برای «دقیق بودن»، وقت صرف کند؛
- به بهبود مقاله علاقه‌مند است؛
- می‌تواند تصمیمی غیرمغرضانه و آگاهانه اتخاذ کند؛
- هیچ‌گونه تضاد منافع با مؤلفان، موضوع، یا محصول ندارد [ص ۴۲۴].

«گوردون» از طریق چند مصاحبه کوشید پروفایلی را برای یک بررسی خوب تدوین کند. وی دریافت که دبیران عموماً بر این باورند که بررسی‌های جوان‌تر در کار خود جدی‌تر از بررسی‌های مسن‌تر و مشهورتر هستند [۴۲]. اما برخی از دبیران فکر می‌کردند که بررسی‌های جوان‌تر بیش‌تر به جزئیات می‌پردازند و از توجه به «هدف و اهمیت» یک مطالعه ناتوان‌اند [ص ۲۶۹]. این اظهارات حاکی از آن هستند که سن یا تجربه ممکن است در عملکرد بررسی مؤثر باشند. دو نوع از مطالعات به بررسی خود بررسی‌ها می‌پردازند. در مطالعات کمی^۱ از گروهی از بررسی‌ها درباره‌ی اقدامات آنان سؤال می‌شود، مانند مقدار زمانی که برای بررسی صرف می‌کنند، تعداد مجلاتی که برایشان بررسی می‌کنند، و تعداد دستنوشته‌هایی که در یک مدت زمانی معین بررسی می‌نمایند. در مطالعات کیفی^۲، هدف ارزیابی محتوای بررسی‌ها و ربط‌دادن آن به ویژگی بررئش، بخصوص موقعیت حرفه‌ای او، است. هر یک از این نوع مطالعات در بحث‌های بعدی بررسی می‌شوند.

ویژگی‌های بررسی

پرسش

درباره‌ی ویژگی‌های بررسی، بخصوص مدت زمانی که توسط بررسی‌ها صرف می‌شود یا موقعیت حرفه‌ای‌شان، چه می‌دانیم؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که داده‌های مقایسه‌ای درباره‌ی حجم کاری بررسی‌ها یا موقعیت حرفه‌ای آنان، ارائه کرده.

مطالعات همانند

در هفده مطالعه، گروهی از بررسی‌ها یا بررسی‌های بالقوه شناسایی شدند و اثرگذاری‌های کمی آنان مشخص شد (جدول «۵-۱»).

داده‌هایی درباره‌ی تعداد هفته‌هایی که طول می‌کشید تا بررسی‌ها یک دستنوشته را بازگردانند، در مطالعات متعدد ارائه شد. «رادمن» دریافت که در یک مجله‌ی جامعه‌شناسی، اعضای هیئت [تحریریه] دستنوشته‌ها را سریع‌تر از افراد غیرعضو هیئت بازمی‌گردانند [۸۳]. در مورد اعضای هیئت [تحریریه]، ۷۱ درصد از دستنوشته‌ها در مدت سه هفته بازگردانده شده بودند؛ اما فقط ۵۲ درصد از افراد غیرعضو، دستنوشته‌ها را در مدت سه هفته بازگردانده بودند. در حوزه‌ی اقتصاد، «میسون» به این نتیجه رسید که هر دستنوشته به طور متوسط در مدت ۲۰ هفته بازگردانده شده [۶۶]. مطالعه‌ای دیگر در رشته‌ی اقتصاد نشان داد که ۷۵ درصد از کل دستنوشته‌ها در مدت ۱۰ هفته بازگردانده شده‌اند [۴۳]. نتیجه‌ی مطالعه بر روی یک مجله‌ی پزشکی- «مجله‌ی آمریکایی رونتگنولوژی»- حاکی از آن بود که بررسی‌های آن مجله یک دستنوشته را در مدت متوسط ۴/۵ هفته بازمی‌گردانند [۷۸]. در هر دو رشته‌ی «زیست‌شناسی» و «علوم کتابداری» نیز بیش از ۹۰ درصد دستنوشته‌ها در مدت ۴ هفته بازگردانده می‌شوند [۴۰؛ ۳۷].

در گروه دیگری از مطالعات، تعداد مجلاتی که یک بررسی احتمال داشت برایشان بررسی کند مشخص شد. مطالعه‌ی یک مجله‌ی پزشکی نشان داد که ۶۷ درصد از بررسی‌ها برای بیش از یک مجله بررسی می‌کنند [۷۷]. در روزنامه‌نگاری، «اندرس» و «ویردن» دریافتند که درصد مشابهی از بررسی‌ها (۷۰ درصد) برای بیش از یک مجله بررسی می‌کنند [۲۶]. «اندرس» و «ویردن» یک پروفایل از بررسی‌ها در حوزه‌ی روزنامه‌نگاری و ارتباطات جمعی تدوین کردند که خصوصیات هم‌چون سن، جنسیت، درجه‌ی آکادمیک، مؤسسه‌ی اعطاکننده‌ی درجه، حوزه‌های تخصص را شامل می‌شد، اما فاقد هرگونه داده‌های مقایسه‌ای درباره‌ی متخصصان این حوزه‌ها، که به عنوان بررسی کار نمی‌کردند، بود. مؤلفان تعجب کردند از این که دریافتند بررسی‌ها یک گروه همگون (مرد، سفیدپوست، با مدرک دکترا، و در دهه‌ی ۴۰ عمر) هستند.

در پنج مطالعه در حوزه‌ی پزشکی، مدت زمانی که بررسی‌ها صرف بررسی یک دستنوشته می‌کنند مورد بررسی واقع شد. در مطالعه‌ی اول، گروهی متشکل از ۲۶۵ بررسی‌کننده‌ی «مجله‌ی آمریکایی سلامت عمومی»^۱ میانگین ۲/۷ ساعت را برای بررسی یک دستنوشته صرف می‌کردند. این بررسی‌ها برای مجموعاً ۲۷۴ مجله‌ی دیگر- میانگین حدود ۳/۶ مجله برای هر بررسی- نیز بررسی می‌کردند؛ فقط ۱۳ درصد از آنان فقط برای «مجله‌ی آمریکایی سلامت عمومی» کار می‌کردند [۱۰۲]. در مطالعه‌ی دوم، دبیران «مجله‌ی پزشکی بریتانیا» (بی‌ام‌جی)^۲

مطالعه‌ای آینده‌نگر اجرا کردند که در آن، بررسی‌های دستنوشته‌های حوزه‌ی روان‌درمانی و پزشکی کودکان مقایسه شدند [۵۹]. «لاک» و «اسمیت» در این مطالعه، داده‌های مربوط به یک دوره‌ی ۹ ماهه را گردآوری کردند. آن دو پی بردند که میانه‌ی آماری برای این مدت زمان، شش دستنوشته برای هر بررسی است و دیگر این که بررسی‌ها زمانی کم‌تر از دو ساعت را برای هر دستنوشته صرف می‌کنند. مدت زمان اندکی که صرف بررسی‌ها می‌شد مؤلفان را «متعجب» کرد [ص ۱۳۴۳]. بررسی‌هایی که «بی‌ام‌جی» مکرراً از آنان می‌خواست [دستنوشته‌ها را] بررسی کنند افرادی بودند که احتمال انجام بررسی از سوی آنان برای دیگر مجلات نیز بسیار زیاد بود. بررسی‌ها، «مرد، آکادمیک، عمدتاً از لندن و شهرهای دانشگاهی» بودند [ص ۱۳۴۳]. در سومین مطالعه، «مکانات» و همکارانش، تفاوت در مدت زمان بررسی دستنوشته‌های بی‌نام و بانام را ردگیری نمودند [۶۸]. بررسی‌ها در مورد هر دو نوع دستنوشته، حدود ۳ ساعت برای هر دستنوشته صرف می‌کردند. در مطالعه‌ی چهارم، بررسی‌های مجله‌ی «داروشناسی و درمان‌شناسی بالینی»^۱ گزارش کردند که حدوداً سه ساعت در طول دو روز برای آخرین دستنوشته‌ای که بررسی کردند صرف نموده‌اند [۸۰]. در مطالعه‌ی پنجم، نتایج به دست آمده توسط «نایلنا» و همکاران وی مشابه نتایج مطالعه‌ی «لاک» و «اسمیت» بودند: بررسی‌های اسکاندیناویایی حدود ۱/۶ ساعت برای هر دستنوشته صرف می‌کنند [۷۴].

افزون بر این مطالعات در رشته‌ی پزشکی، «کینگ»، «مک‌دونالد»، و «رودرر» در علوم، «جاش» و «وال» در مدیریت، و «گیدز» در رشته‌ی زیست‌شناسی، از بررسی‌ها خواستند که مقدار زمانی را که برای بررسی هر دستنوشته صرف می‌نمایند برآورد کنند [۵۱؛ ۴۹؛ ۳۷]. مطالعه‌ی «جاش» و «وال» و مطالعه‌ی «گیدز» هر یک نشان دادند که دانشمندان رشته‌ی پزشکی، زمان بیش‌تری برای بررسی دستنوشته صرف می‌کنند. هر دوی این مطالعات پیمایش‌های گذشته‌نگر بودند که درباره‌ی مقدار «معمول» زمانی که پاسخ‌دهندگان برای هر دستنوشته صرف می‌کنند تحقیق می‌کردند. «کینگ» و همکارانش داده‌هایی خلاصه، فقط از مطالعه‌ی سال ۱۹۹۷ خود، ارائه کردند که نشان می‌داد بررسی‌های دستنوشته‌های علمی در هنگام توصیه به رد یک دستنوشته، حدود ۶ ساعت زمان صرف می‌کنند، و در هنگام توصیه به پذیرش، زمانی که صرف می‌کنند ۱۵ دقیقه بیش‌تر است [ص ۱۱۲]. «کینگ» و «گریفینز» بار دیگر در سال ۱۹۹۵ این داده‌ها را نقل کردند [۵۲]. آن‌گونه که «یانکاور» خاطرنشان کرده است، «کینگ» و همکارانش جزئیات مربوط به نحوه‌ی به‌دست‌آوردن داده‌هایشان را ذکر نکرده‌اند [۱۰۲]. مطالعه‌ی «کینگ» در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ در حوزه‌ی علوم صورت گرفت، در حالی که اکثر مطالعات مذکور در جدول «۵-۱» در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و دهه‌ی ۱۹۹۰ در رشته‌ی پزشکی انجام شدند. زمان صرف‌شده برای بررسی دستنوشته‌ها ممکن است خاص همان رشته باشد.

جدول «۵-۱»: حجم کاری بررسی‌ها

منبع	یافته‌ها و نتیجه‌گیری‌ها	تعداد مجلاتی که برایشان بررسی انجام شده	تعداد دستنوشته‌های بررسی شده	متوسط ساعات صرف‌شده برای هر دستنوشته	مدت زمان بررسی		بررسی‌ها		رشته‌های مطالعه‌شده
					درصد	هفته	درصد	تعداد	
[۸۳]	اعضای هیئت تحریریه سریع‌تر از داوران بیرونی هستند				٪۷۱	۳		۲۸۴	جامعه‌شناسی، اعضای هیئت تحریریه
					٪۵۲	۳		۱۵۴	جامعه‌شناسی، داوران بیرونی
[۵۱]	برای توصیه به پذیرش، ۱۵ دقیقه پیش‌تر طول می‌کشد			۶					دانشمندان
[۷۷]	دبیران بسته جدیدی را برای کمک به بررسی‌ها آماده کردند	٪۶۷ بیش‌تر از یک مجله						۱۵۰	پزشکی، یک مجله
[۴۰]	بررسی‌ها دانشگاهی هستند و منظم‌اً مطلب منتشر می‌کنند		٪۸۲ حداقل ۱۹ دستنوشته؛ ٪۱۰ بیش از ۱۰ سال دستنوشته در هر سال		٪۴۹ ٪۹۴	۲ ۴	٪۵۵	۱۱۰	علوم کتابداری، ۳۱ مجله
[۴۹]	بررسی‌ها حرفه‌مندی هستند که برای بررسی وقت صرف می‌کنند	۵/۷		۵/۴			٪۷۵	۷۳	مدیریت، دو مجله
[۲۶]	بررسی‌ها گروهی همگن هستند	٪۷۰ بیش از یک مجله					٪۴۷	۲۳۰	روزنامه‌نگاری
[۳۷]		۳/۴	٪۸۱ حداقل ۱ دستنوشته در هر ۱/۵ سال	۴/۲	٪۵۱ ٪۹۳	۲ ۴	٪۴۵	۹۰۰	زیست‌شناسی، اعضای انجمن
[۱۰۲]	بررسی‌ها کارشناسانند، اعضای شبکه بررسی هستند، و زمان قابل ملاحظه‌ای را صرف می‌کنند	۳/۶	۱۱/۲ در هر سال	۲/۷			٪۹۶	۲۶۵	پزشکی، یک مجله
[۵۹]	بررسی‌ها در حوزه تخصص خودشان بررسی می‌کنند	۵	۶ در ۷۵٪ سال	۱/۳۵			٪۸۸	۳۰۱	پزشکی، یک مجله
[۶۸]	زمان بررسی برای بررسی بی‌نام و با نام یکسان است			۳				۲۵۴	پزشکی، یک مجله
[۸۰]	اعضای هیئت کارهای بررسی کارشناسی را به خوبی درک می‌کنند		۱۹ در هر سال	۳	٪۷۰	۴	٪۸۳	۶۵	پزشکی، یک مجله
[۶۶]	اقتصاددانان در باره‌ی مدت زمان بررسی، اشکالات نظری و عملی مشاهده کردند					۲۰	٪۹	۳۰۴	اقتصاد، اعضای مجمع
[۷۲]	بررسی‌ها به‌طور متوسط ۱۵ سال بررسی کرده بودند	۶/۴	۲۲ در هر سال				٪۴۱	۸۰	علوم اجتماعی، شش مجله
[۴۳]	دبیران می‌توانند در طول چندماه درباره‌ی اکثر مقالات به تصمیم‌گیری برسند				٪۵۰ ٪۷۵	۶ ۱۰	٪۷۸	۲۶۹	اقتصاد
[۷۴]	بررسی‌های مجرب‌تر وقت کم‌تری برای بررسی صرف می‌کنند	۴/۳	مردان: ۱۲/۹ در هر سال؛ زنان: ۶/۸	۱/۶				۱۵۶	پزشکی، یک مجله

جدول «۵-۱»: حجم کاری بررسی‌ها (دنباله)

رشته‌های مطالعه‌شده	بررسی‌ها		مدت زمان بررسی		متوسط ساعات صرف‌شده برای هر دست‌نوشته	تعداد دست‌نوشته‌های بررسی‌شده	تعداد مجلاتی که برای‌شان بررسی انجام شده	یافته‌ها و نتیجه‌گیری‌ها	منبع
	تعداد	درصد	هفته	درصد					
رادیولوژی، یک مجله	۷۵۹					۱۲/۹ در هر ۱/۵ سال		داده‌ها از استفاده‌ی مداوم از دو بررسی برای هر دست‌نوشته پشتیبانی می‌کند	[۳۵]
پزشکی، یک مجله	۹۰		۴/۵					بررسی‌ها وقت بیشتری را روی مطالعات پیچیده صرف می‌کنند	[۷۸]
میانگین	۶۲				۳/۲		۴/۷		

بین زمان تخمینی و زمان واقعاً صرف‌شده توسط بررسی‌ها برای هر دست‌نوشته نیز ممکن است تفاوت‌های آشکاری وجود داشته باشد. در سه مطالعه‌ی حوزه‌ی پزشکی، از بررسی‌ها خواسته شد زمان واقعی صرف‌شده برای بررسی یک دست‌نوشته‌ی بخصوص را ثبت نمایند [۵۹؛ ۶۸؛ ۷۴]. در این سه مطالعه، بررسی‌ها میانگین ۱/۹۸ ساعت برای هر دست‌نوشته را ارائه نمودند. در دو مطالعه‌ی دیگر در حوزه‌ی پزشکی، از بررسی‌ها خواسته شد زمانی را که بر روی یک دست‌نوشته صرف می‌کنند برآورد نمایند [۸۰؛ ۱۰۲]. در این دو مطالعه، بررسی‌ها تخمین زدند که میانگین ۲/۸ ساعت را برای هر دست‌نوشته صرف می‌کنند. اما ظاهراً بررسی‌های حوزه‌ی پزشکی، نسبت به بررسی‌های حوزه‌ی علوم، زمان کم‌تری برای هر دست‌نوشته صرف می‌کنند. ولی تفاوت‌های موجود در طرح تحقیق، هرگونه نتیجه‌گیری درباره‌ی تفاوت در زمان صرف‌شده برای بررسی دست‌نوشته بر مبنای رشته را ناممکن می‌کند.

در حوزه‌ی علوم کتابداری، «گلوکف» از اعضای هیئت‌های تحریریه‌ی یک فهرست هسته متشکل از ۳۱ عنوان مجله‌ی علوم کتابداری، درباره‌ی تجربه‌ی داوری‌شان سؤال کرد [۴۰]. ۸۲ درصد از اعضای هیئت، در طول دوره‌ی زمانی یک ساله به بررسی دست‌نوشته‌ها پرداخته بودند. ۴۰ درصد آنان، از یک تا سه دست‌نوشته، و ۸ درصد آنان بیش از ۱۵ دست‌نوشته را بررسی کرده بودند. این پیمایش گذشته‌نگر بود و با توجه به شیوه‌ی گروه‌بندی داده‌های این پیمایش، امکان محاسبه‌ی تعداد دست‌نوشته‌هایی که هر عضو هیئت در طول یک سال بررسی کرده بود وجود نداشت. ۷۵ درصد از پاسخ‌دهندگان، هرگز از وضعیت نهایی دست‌نوشته‌ای که بررسی کردند مطلع نشده بودند.

اگرچه در این مطالعات، روال عمومی مربوط به حجم کاری بررسی‌ها بررسی می‌شوند، اما شیوه‌های متفاوتی اتخاذ می‌گردند. در هفت مطالعه، تعداد هفته‌هایی که طول می‌کشد تا یک دست‌نوشته بازگردانده شود، بررسی شدند. هشت مطالعه داده‌هایی را درباره‌ی تعداد ساعاتی که یک بررسی صرف بررسی دست‌نوشته می‌کند ارائه دادند. در یازده مطالعه، با بررسی تعداد

مجلات علمی که بررسی‌ها برایشان کار می‌کردند یا تعداد کل دستنوشته‌هایی که در هر سال بررسی می‌کردند، مجموع مشغله‌ی بررسی‌ها مورد بررسی قرار گرفت. تعدادی از مطالعات، در چند تا از این مقولات به ارائه‌ی داده‌ها پرداختند. این مطالعات حاکی از آن هستند که ممکن است واقعاً «پروفایلی» از یک بررسی حد متوسط وجود داشته باشد: یک بررسی برای چند مجله‌ی مختلف (به طور میانگین، ۴/۷ مجله)، از کمی بیش از یک ساعت تا حدود شش ساعت (به طور متوسط حدود ۳/۴ ساعت) برای هر دستنوشته صرف می‌کند، و هر سال تعداد نسبتاً زیادی از دستنوشته‌ها را بررسی می‌نماید. برای داده‌های مقوله‌ی آخر، از سنججه‌های مختلفی استفاده می‌شود و [در نتیجه] تعیین میانگین، ناممکن است. زمان بازگرداندن دستنوشته نیز ممکن است بین رشته‌ها متفاوت باشد. استفاده از بررسی‌های مشابه توسط بیش از یک دبیر نشان می‌دهد که دبیران ممکن است در پی خصیصه‌های یکسان در بررسی‌ها باشند. بررسی‌های خوب ممکن است ویژگی‌های عامی داشته باشند که مستقل از نیازهای خاص یک مجله هستند.

گزارش بررسی‌ها

پرسش

درباره‌ی کیفیت کلی گزارش بررسی‌ها چه می‌دانیم؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که داده‌های کیفی درباره‌ی محتوای گزارش بررسی‌ها ارائه کند.

مطالعات همانند

در این گروه از مطالعات که بر روی بررسی‌ها انجام شده، یافتن هرگونه رابطه بین خصوصیات حرفه‌ای بررسی‌ها یا دیگر خصوصیات کیفی آنان و کیفیت بررسی‌ها مدنظر بود (جدول «۵-۲»). در چهار مطالعه از شش مطالعه، مجموعه‌ای پیاپی از دستنوشته‌های دریافتی توسط یک مجله، بررسی شدند [۹۶؛ ۲۷؛ ۷۱؛ ۳۵]. «استوسل» در زمانی که دبیر «مجله‌ی تحقیقات بالینی»^۱ بود، گروهی از بررسی‌ها را- بسته به رتبه‌ی آکادمیک، شهرت، مدت زمان حضورشان در یک حوزه- به عنوان «عالی‌رتبه، متوسط و ضعیف» درجه‌بندی نمود [۹۶]. وی دریافت که بررسی‌های «عالی‌رتبه» به طور نامناسبی از انجام بررسی دستنوشته‌ها خودداری می‌کنند. در حالی که تقریباً دوسوم از همه‌ی بررسی‌ها خوب بودند، بررسی‌های «ضعیف» همان گروهی بودند که احتمال ارائه‌ی بررسی خوب از جانب آنان، بسیار زیاد بود.

«وانتز» و همکارانش گروهی از بررسی‌های «مجله‌ی پزشکی داخلی عمومی»^۲ را مورد مطالعه قرار دادند تا دریابند که آیا نحوه‌ی بررسی آنان، هنگامی که مؤلف را می‌شناسند و از وابستگی نهادی وی آگاهی دارند، متفاوت است یا خیر [۲۷]. آنان پی بردند که احتمال ارائه‌ی بررسی

خوب از سوی بررس ها، در صورت ناشناس ماندن مؤلفان برای آنان، بیش تر است. (برای مطالعه ی بحث مربوط به این یافته، نگاه کنید به فصل هشت درباره ی سوگیری بررس ها).

جدول «۵-۲»: رابطه ی موقعیت بررس با کیفیت بررسی

رشته های مطالعه شده	سؤال یا هدف	بررس ها	عوامل تعیین کننده وضعیت بررس ها	یافته ها	منبع
پزشکی، یک مجله	آیا محققان ممتاز، کار بررسی را انجام می دهند؟	۱۶۰۰	رتبه ی دانشگاهی، شهرت، سال ها فعالیت در حوزه ی کاری	بررس های سطح پایین، بیش ترین بررسی های	[۹۶]
پزشکی، یک مجله	به منظور تعیین خصوصیات بررس های خوب	۲۲۶	سن، رتبه ی دانشگاهی، درجه، مدیر اجرایی	بهترین بررس ها: (۱) جوان تر، (۲) از مؤسسات معتبر، (۳) شناخته شده برای دبیر، (۴) گمنام برای مؤلفان	[۷۷]
گیاه شناسی، یک مجله	به منظور فراهم نمودن اطلاعات پایه درباره بررس ها	۱۳۴	رتبه و وابستگی دانشگاهی، سن، انتشارات	اختلافات چندانی بین رده های مختلف بررس ها وجود نداشت، الا این که مجرب ترها بررسی های بهتری ارائه دادند	[۷۱]
اقتصاد، هفت مجله	به منظور فراهم نمودن اطلاعات پایه درباره بررس ها	۴۴۳	درجه و وابستگی دانشگاهی، انتشارات	از بررس ها می خواستند که بررسی را در اوج وضعیت حرفه ای انجام دهند؛ دبیران مؤلفان مجلات خود را به عنوان بررس انتخاب می کنند؛ مجلات بهتر از بررس هایی با کیفیت کاری بالاتر استفاده می کنند	[۴۳]
پزشکی، دستنوشته ی ساختگی	به منظور تعیین خصوصیات داور و سنجش دستنوشته	۱۸۰	تخصص، کشور، سن، جنسیت، تجربه	بررس های جوان و باتجربه سنجش «دقیق تری» ارائه دادند	[۷۴]
رادیولوژی، یک مجله	به منظور سنجش کیفیت فرایند بررسی	۷۵۹	معیار خود دبیر برای درجه بندی	بررس های پرکار و مجرب از بهترین ها هستند، و بیش ترین دستنوشته ها را دریافت می کنند	[۲۵]

مقایسه ی کیفیت بررسی ها با چند خصوصیت بررس، جنبه ی دیگری از این مطالعه بود. مؤلفان، روندی را مشاهده کردند که در آن، بررسی های بهتر توسط دانشگاهیانی انجام شده بود که استادیار بودند نه دانشیار یا استاد. احتمال انجام بررسی های بهتر از جانب بررس های جوان تر و وابسته به مؤسسات معتبر، بیش تر بود.

«مورفی» و «اوتس» ۱۳۸ بررسی کننده ی ۹۳ دستنوشته برای مجله ی «فیزیولوژیا پلانٹاروم»^۱ را مورد تحلیل قرار دادند [۷۱]. آنان در کیفیت بررسی ها با توجه به رتبه ی آکادمیک بررس های مختلف هیچ تفاوتی نیافتند. فقدان اختلاف ها را می توان به این واقعیت نسبت داد که، بیش تر، از بررس های با سابقه تر استفاده می شد: ۸۳ درصد از بررس ها استاد، دانشیار یا معادل این ها بودند. احساس «مورفی» و «اوتس» این بود که مطالعه شان نشان می دهد «بررسی های هیچ یک از زیر گروه ها... از نظر عمق بررسی، لحن بررسی، پیشنهاد های سازنده، و توصیه به رد یا پذیرش [دستنوشته]، با بررسی های کل مجموعه ی پاسخ دهندگان تفاوت قابل توجهی ندارند». اما نظر مؤلفان این بود که عنصر ذهنی بررسی را نمی توان حذف کرد. آنان به مطالعات «استوسل» و «وانز» در پزشکی اشاره کردند که هر دو نشان داده بودند بررس های جوان تر، و کم تجربه تر بهتر از بررس های مسن و مجرب تر کار می کنند [۹۶؛ ۲۷]. «مورفی» و

«اوتس» معتقد بودند که نتایج آنان ممکن است تفاوت‌های رشته‌ای بین پزشکی و علوم را نشان می‌دهند. «مورفی» و «اوتس» در کل به این نتیجه رسیدند که این مطالعات به دبیران در فرایند انتخاب بررسی کمک کرده‌اند.

«مجله‌ی امریکایی رونتگنولوژی» گزارش بررسی‌ها در مدت هفت سال و نیم (از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۴) را تحلیل کرد [۳۵]. بیش از ۷۰ درصد از بررسی‌ها بین ۱۰ تا ۳۰ دستنوشته را فراوری کرده بودند. دبیر یا دبیریار با استفاده از یک مقیاس ۴ نمره‌ای (نمره‌ی ۴ برای بالاترین و ۱ برای کم‌ترین درجه) همه‌ی بررسی‌ها را درجه‌بندی کردند. تعجبی ندارد که آن بررسی‌هایی که بالاترین نمره‌ها را داشتند احتمال بیش‌تری بود که دستنوشته‌های بیش‌تری دریافت کنند. از میان هفت بررسی‌کننده‌ای که ۴۰ دستنوشته یا بیش‌تر را ارزیابی کرده بودند، هیچیک برای هیچ دستنوشته‌ای نمره‌ی ۳ یا کم‌تر دریافت نکرد، اما ۴۱ درصد از کسانی که بین یک تا پنج دستنوشته دریافت کرده بودند نمره‌ی ۳ یا کم‌تر گرفته بودند.

«همرمش» از دبیران ۱۱ مجله‌ی اقتصادی (که نام برده نشده‌اند) خواست داده‌های مربوط به بررسی ۵۰ دستنوشته‌ی پیاپی را نگهداری کنند؛ هفت دبیر با انجام این کار موافقت کردند [۴۳]. «همرمش» هم مجلات و هم بررسی‌ها را بر اساس فراوانی استناد به آن‌ها درجه‌بندی نمود. وی به این نتیجه رسید که «مقالات ارسال‌شده به مجلات بهتر، توسط دانشوران ممتازتری داوری می‌شوند و می‌توان امیدوار بود که نظرات سودمندتری از آنان دریافت گردد» [ص ۱۵۶]. این نکته‌ی اخیر، مستند نشده بود.

«نایلنا»، «ریئیس»، و «کارلسون» از بررسی‌های اسکاندیناویایی خواستند که یکی از دو «دستنوشته‌ی کوتاه غیرمعتبر، اما واقعی، را که دارای چند اشکال روش‌شناختی رایج بودند» بررسی نمایند [۷۴: ص ۱۴۹]. بررسی‌های جوان و باتجربه بهتر از بررسی‌های مسن‌تر و کم‌تجربه‌تر عمل نمودند. محققان هیچ تأثیری از عواملی همچون جنسیت، تخصص یا ملیت (نروژی، سوئدی و دانمارکی) مشاهده نکردند.

«رادمن» چنین نظر داد که توافقات امضاشده بین دبیران و بررسی‌ها این اطمینان را موجب می‌شوند که دبیران، تعداد دستنوشته‌هایی را که به بررسی‌ها می‌دهند محدود کنند و بررسی‌ها نیز بررسی‌های انجام شده را سریعاً برگردانند [۸۴]. به نظر می‌رسد این پیشنهاد اجرا نشد و احتمالاً واقعگرایانه نبوده است، چرا که این بررسی‌ها هستند که وقت خود را به [کار بررسی] اختصاص می‌دهند و بندرت ممکن است با کار کردن در یک چارچوب مقرر، موافقت نمایند.

هیچ مطالعه‌ای شناسایی نشد که فرایند انتخاب بررسی در آن از جنبه‌ی علمی بررسی شده باشد و هیچ نشانه‌ی آشکاری وجود نداشت که نشان دهد معیارهای دبیر برای انتخاب بررسی، اثری بر کیفیت بررسی دارند. محققان از سنجه‌های مختلفی در مورد موقعیت بررسی استفاده کردند: رتبه‌ی آکادمیک، سن، استناد به آثار او، وابستگی سازمانی، درباره‌ی این که آیا یک بررسی تازه کار بهتر کار می‌کند یا یک بررسی مجرب، یافته‌ها متفاوت بود.

رهنمودهایی برای بررسی‌ها

فرض بر آن است که در هنگام ارسال یک دستنوشته برای بررسی‌ها، اکثر دبیران به نوعی، رهنمودهایی به وی ارائه می‌دهند. حداقل آن است که دبیران باید علت وصول آن دستنوشته را برای بررسی، توضیح دهند و بگویند که از بررسی‌ها انتظار دارند چگونه به آن دستنوشته بپردازند. در یک مطالعه، از بررسی‌ها سؤال شد کدام نوع از دستورالعمل‌ها را ترجیح می‌دهند. درصد بالایی از بررسی‌ها- در این مورد، ۸۹ درصد از ۱۵۶ داور- فرم مدون را بر رهنمودهای خیلی مختصر یا کوتاه ترجیح می‌دادند [۷۵]. تقریباً همه‌ی (۹۷/۵ درصد) بررسی‌های بی‌تجربه فرم مدون را ترجیح می‌دادند. مؤلفان همین اثر، این داده‌ها را در یک نشریه‌ی دیگر نیز گزارش نمودند [۷۴]. مطالعه‌ای توسط «لاک» و «سمیت»، که به ارزیابی فرم مدون برای بررسی‌ها پرداخت، نشان داد که ۹۰ درصد از داوران احساس می‌کنند که دبیران آنچه را که از بررسی انتظار می‌رود، دقیقاً برای آنان توضیح داده‌اند [۵۹].

در سرمقاله‌های متعددی بر جنبه‌های غیرعلمی و غیردانشورانه‌ی بررسی تمرکز شده و بر ضرورت رفتار مسئولانه و به‌کارگیری نزاکت عمومی از سوی بررسی‌ها تأکید گردیده است. «پایک» (که در «بی‌ام‌جی» مطلب می‌نوشت) مجموعه‌ای از «قواعد ساده» را ارائه نمود که شامل ۱۱ نکته بود: دستنوشته را گم نکنید؛ سریع عمل کنید؛ به سؤالاتی که دبیر مطرح می‌کند پاسخ دهید؛ اگر تردید دارید، با انتشار اثر موافقت نمایید؛ ایرادگیر نباشید؛ مرعوب مؤلفان نشوید یا از آنان سؤالات احمقانه نپرسید؛ غرق در جزئیات نشوید؛ توضیحاتی را که نباید به مؤلفان منتقل شوند برای دبیر مشخص کنید؛ تحت تأثیر ارجاع‌هایی که به تألیفات بررسی داده‌شده، قرار نگیرید؛ و با مؤلف تماس نگیرید [۷۹]. این نکات، نسبتاً ابتدایی به نظر می‌رسند، اما شاید درجه‌ای از ناکامی که حداقل یک دبیر احساس کرده، موجب ارائه‌ی آن‌ها شده است. علاوه بر این، در سال ۱۹۹۳، «بائو» (دبیر مجله‌ی «آرشیو جراحی») اکثر توصیه‌های «پایک» را تکرار کرد و چند نکته‌ی دیگر نیز به آن‌ها افزود: دستنوشته را بخوانید، سؤالاتی که در آن (دستنوشته) پاسخ داده شده‌اند نپرسید، و خواستار کار بیش‌تر بر روی اثر نشوید مگر این که بتوان با داده‌های موجود، چنین کاری را انجام داد [۷]. سپس در سال ۱۹۹۵، «هامفریز» در بیانیه‌ی خط‌مشی‌های «پدیاتریک نوروسرجری»، قواعد «بائو» را تکرار کرد [۴۷].

در رهنمودهای «مجله‌ی امریکایی داروخانه‌ی بیمارستانی»، «زلمر» پیشنهاد نمود که بررسی‌ها وقت‌شناس، عینیت‌گرا، و صریح باشند و از تلخ‌نویسی اجتناب کنند [۱۰۳]. در رشته‌ی پرستاری، «آلسپاک» سیاهه‌ی مشابهی از نکات پیشنهادی برای بررسی‌های مجله‌ی «کریتیکال کر نرس»، مشتمل بر چندین باید و نباید را ارائه نمود: وقت‌شناسی، عینیت‌گرایی، صراحت، سازندگی، و روشنگویی از جمله‌ی «باید»‌ها، و تمرکز بر فنون نگارشی، بازنویسی مقاله، تلخ‌نویسی، افشای هویت فرد، یا نقض اعتماد، از جمله‌ی «نباید»‌ها بودند [۱].

به بررسی‌های مجله‌ی «فیزیکس تودی» یادآوری شد که کیفیت یک مجله به کیفیت گزارش‌های آنان بستگی دارد و وظیفه‌ی بررسی، کمک به دبیر و مؤلف است. گزارش بررسی‌ها باید آگاهی‌بخش و شفاف، همراه با یک گزارش مشروح برای مؤلف، و نباید «زننده» باشد [۹۲]:

ص ۹۲.

شبیه به آنچه «پایک» برای «بی‌ام‌جی» تهیه کرده بود، «باینس» مجموعه‌ای از جهتگیری‌هایی را ارائه کرد که یک بررسی «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا» باید زحمت اجتناب از آن‌ها را متحمل می‌شد: بررسی به مثابه مؤلف، به مثابه [انسان] نادان، به مثابه فرد متعصب، به مثابه آدم وسواسی، به مثابه انسان زودرنج، عجول، ویرایشگر، رقیب، کج خلق، و مشکل آفرین [۴]. «هوستون» نیز در «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا» ۱۲ ویژگی یک بررسی عالی در رشته‌ی پزشکی را ذکر کرد، ویژگی‌هایی که می‌توانند برای هر رشته‌ای مناسب باشند (غیر از یک ویژگی که مستقیماً به پزشکی مربوط است) [۴۸]. بررسی‌کنندگان باید «مناسب بودن خود به عنوان یک بررسی را بپذیرند، رازدار باشند، از سوگیری بپرهیزند، از اختلاف نظر اجتناب کنند، به مهلت‌های تعیین‌شده پایبند باشند، سعه‌ی صدر داشته باشند، ساختار مقالات علمی را بشناسند، از شم پزشکی کمک بگیرند، از مهارت‌های ارزشیابی انتقادی استفاده کنند، تخلفات را زیر نظر داشته باشند، ظرافت داشته باشند، و از ابتذال بپرهیزند» [ص ۱۲۱۲]. «فرانک» نیز در پزشکی اظهار کرد که دبیر باید رازدار باشد، اختلاف نظر را نشان دهد، واقع‌بین و صریح باشد، سریع پاسخ دهد، و حوزه‌های تخصص را توصیف کند [۳۳].

در مجله‌ی «بایومتریکس»، «فینی» توصیه‌هایی را بر اساس نیاز به اقدامات اخلاقی در بررسی، به بررسی‌ها ارائه کرد: داور نباید دوست مؤلف باشد (یعنی تلویحاً بررسی غیرناشناس را پیشنهاد کرد)، باید بررسی را در موقع مناسب به اتمام برساند، نباید از ایده‌های مندرج در دستنوشته استفاده کند، باید اطلاعات موجود در دستنوشته را محرمانه تلقی کند، نباید با مؤلف تماس بگیرد، و باید کل مطلب را به دبیر برگرداند [۳۱].

بررسی‌ها معمولاً یک دستنوشته را برای بار دوم (پس از توصیه به رد کردن مطلب در اولین بررسی) نیز دریافت می‌کنند. «میل» معتقد بود در چنین شرایطی، «بار دومی» دانستن دستنوشته توسط بررسی غیراخلاقی است، و مدعی بود که این «مخاطره‌ی مضاعف» برای مؤلف است و بررسی نباید بررسی را بپذیرد [۶۹].

ویژگی‌های پیشنهادشده برای بررسی‌ها گاهی مانند یک فهرست کلی از رفتارهای صحیح به نظر می‌رسند و بنابراین مرتب کردن آن‌ها دشوار است، اما دبیران کوشیده‌اند از طریق ارائه‌ی این پیشنهادها به بررسی‌ها، در انجام یک بررسی سازنده و حرفه‌ای کمک کنند. افزون بر این رهنمودهای رفتاری، چند تن از دبیران «رهنمودهایی برای بررسی‌ها» را، به منظور کمک به بررسی‌ها در وجوه عملی‌تر ارزیابی دستنوشته‌ها، منتشر نمودند. ۲۴ مجموعه از این رهنمودهای

منتشر شده شناسایی گردیده و هر یک از آن‌ها در جدول «۵-۳» خلاصه شده‌اند. برخی از دبیران یک نسخه از عین فرمی را که برای بررسی‌ها پست می‌کنند در مجله درج می‌نمایند؛ بقیه، مجموعه‌ای از سؤالاتی را که از بررسی‌ها می‌خواهند به آن‌ها پاسخ دهند، ذکر می‌کنند. این رهنمودها پیچیدگی کار بررسی را به تصویر می‌کشند. می‌توان انتظار داشت که سؤالاتی که از بررسی‌ها پرسیده می‌شوند به معیارهای دبیران برای انتشار اثر مربوط باشند. در واقع، بسیاری از معیارهای ارائه شده در جدول «۵-۳» مشابه معیارهای انتشار در جدول «۳-۲» هستند. اما، در منابع این دو جدول، همپوشانی اندکی وجود دارد. «سیجلمن» دبیر مجله‌ی «رادیولوژی» تنها مؤلفی است که در هر دو جدول به او استناد شده. نتایج پیمایش «سیجلمن» درباره‌ی هیئت تحریریه و درجه‌بندی بررسی‌های برجسته بر اساس هفت معیار انتشار، در جدول «۳-۲» خلاصه شده‌اند [۸۹] و جدول «۵-۳» به یک سیاهه‌ی بازبینی ۱۲ موردی اشاره می‌کند که «سیجلمن» برای بررسی‌ها تهیه نمود [۸۸]. سرمقاله‌ی «سیجلمن» تنها اثر منتشر شده‌ی پزشکی در جدول «۳-۲» می‌باشد، در حالی که ۱۲ مجموعه (۵۰ درصد) از ۲۴ مجموعه‌ی رهنمودهای خلاصه شده در جدول «۵-۳»، از قلمرویی از حوزه‌ی پزشکی ناشی می‌شوند. در یک سیاهه‌ی بازبینی برای بررسی‌ها، که هنگام استفاده از روش «دلفی» ارائه گردید، از بررسی‌ها خواسته شد معیارهایی را که در هنگام ارزیابی یک دستنویس به کار می‌برند نام ببرند. در این روش، ۲۴۶ معیاری که بررسی‌ها باید در هنگام ارزیابی دستنویس‌ها مورد استفاده قرار دهند شناسایی شدند [۱۷].

«فورشر» اولین «قواعدی برای داوران» را در سال ۱۹۶۵ منتشر نمود. وی اظهار کرد که یک بررسی باید دستنویس را از نظر جدید بودن، کتابشناسی آن، روایی روش‌ها، وجود هرگونه تناقض درونی، و مناسب بودن جداول و تصاویر، مورد قضاوت قرار دهد. بررسی‌ها همچنین باید در نوشته به دنبال شفافیت، اعتبار استدلال، تفسیرهای مناسب از نتایج، و هرگونه «نقطه‌ی ضعف» در تفکر باشند [فورشر، ۱۹۶۵: ص ۳۲۰].

در سال ۱۹۷۶، استدلال «ماهونی» این بود که با تغییر «اساسی» در نقش داور، باید هم‌تراز خوانی را متحول کرد [۶۲: ص ۱۰۴]. وی بر این نظر بود که دانشجویان مقاطع تکمیلی نسبت به «کارشناسان هم‌رتبه»ی خود، پرس‌های بهتری می‌شوند. وی همچنین اظهار کرد که «دستنویس‌ها باید فقط بر اساس ربط و روش‌شناسی آن‌ها ارزیابی شوند» [ص ۱۰۵]. به نظر نمی‌رسد توصیه‌ی وی به بهره‌گیری از دانشجویان مقاطع تکمیلی به عنوان بررسی‌چندان پیشرفتی کرده باشد و بی‌شک با مقاومت‌هایی مواجه می‌شود، اما تعدادی از دبیران مذکور در جدول «۵-۳» به پیشنهاد دوم وی پرداخته‌اند.

فقط یک مطالعه شناسایی شد که در آن، سؤالات خاصی درباره‌ی کاربرد رهنمودهای دبیرانه مطرح شده بود. «فرانک» با پیمایش دبیران ۷۱ مجله‌ی امریکایی که در نمایه‌ی فراوانی استناد

جدول «۵-۳»: رهنمودهای بررسی

رشته‌ی مجله‌ی مطالعه‌شده	نوع رهنمودها	نوع سؤالات درباره‌ی رهنمودها	در فرم درباره‌ی تصمیم به پذیرش یا رد، سؤال می‌شود؟	هدف یا نتیجه‌گیری مطالعه	منبع
روان‌شناسی	سیاهه‌ی بازبینی پیشنهادی	درباره‌ی ارائه، ارزش، اهمیت، معناداری، روش‌شناسی، و اثرگذاری	بلی	زمینه‌سازی برای بحث	[۱۰۱]
جامعه‌شناسی	۳ سؤال در فرم	درباره‌ی ارائه، محتوا، و مناسب بودن	بلی	بررسی کارشناسی با وجود «مخاطرات، مشکلات، و کنذبودنش ادامه خواهد یافت»	[۹]
پرستاری	۱۵ سؤال	درباره‌ی محتوا، اثرگذاری، فرضیه، بررسی متون، تعریف‌ها، مفروضات و محدودیت‌ها، روش‌شناسی، نمونه، یافته‌ها، نتایج، نتیجه‌گیری‌ها	خیر	به منظور توضیح فرایند	[۱۸]
روان‌شناسی	۵۰ سؤال	درباره‌ی موضوع، سبک، مقدمه، روش، طرح تحقیق، آمار، نمودارها و جداول، بحث، نتیجه‌گیری	خیر	در صورتی که درخواست شود ارائه می‌گردد	[۶۱]
فیزیوتراپی	رهنمودهایی برای ارزیابی	درباره‌ی اهمیت، اصالت، طرح تحقیق، نتیجه‌گیری‌ها، بحث، نگارش، منابع	بلی	به منظور توضیح فرایند	[۲۲]
مهندسی	۵۵ سؤال	درباره‌ی سبک نگارش، دستور زبان، سازماندهی، تعریف، تفکر ترغیب‌کننده یا اثرگذار	اگر پاسخ مثبت باشد، برای همه خواهد بود	به منظور کمک به بررسی‌ها در اثرگذاری مثبت	[۴۴]
پزشکی	۷ سؤال	درباره‌ی اصالت، اهمیت، روایی، تحلیل آماری، نتیجه‌گیری‌ها، نگارش، علاقه‌مندی عمومی	خیر	بخشی از واکنش به عمل قدردانی از بررسی‌ها	[۶۰]
آمار	۴ سؤال	درباره‌ی علاقه‌مندی، استفاده از کارهای دیگران، روش‌ها، شفافیت	خیز	داوران باید پاداش‌های ملموسی دریافت کنند: پول، تخفیف در هزینه‌ی آپونمان، یا انتصاب در هیئت تحریریه	[۳۹]
علوم کتابداری	۷ معیار	درباره‌ی دامنه، اهداف، سازماندهی، روش‌شناسی، برداشت‌ها، نتیجه‌گیری‌ها، سبک	بلی	بررسی کارشناسی به‌شکل عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرد و کیفیت را بهبود می‌بخشد	[۲۴]
رادیولوژی	سیاهه‌ی بازبینی ۱۲ نکته‌ای	درباره‌ی چکیده، کلیدواژه‌ها، هدف، مقصود، روش‌شناسی، بحث، شفافیت نگارش	بلی؛ ۹ گزینه	به منظور توضیح فرایند بررسی	[۸۸]
سفالگری	۱۰ سؤال	درباره‌ی قابل قبول بودن، بازنگری، بررسی متون، عنوان، چکیده، روش‌شناسی، نتیجه‌گیری‌ها، نگارش، تصاویر، موضوع	بلی	به منظور توضیح فرایند بررسی	[۹۷]
پزشکی	۲۶ ^۱ و ۳۰ ^۲ سؤال در فرم	درباره‌ی چکیده، مقدمه، روش‌ها، نتایج، بحث، منابع	خیر	زمینه‌سازی برای بحث، و استفاده به عنوان ابزار یادگیری برای بررسی‌ها	۱. [۹۴] ۲. روزآمد شده: [۴۸]
پزشکی	۹ سؤال	درباره‌ی توصیف، گسترش استدلال و منطق مربوط به آن، تکنیک موضوعات	خیر	توضیح دادن این مطلب که سرمقاله‌ها و مقالات سخنرانی به نوع متفاوتی از بررسی نیاز دارند	[۹۵]
رایانه	۶ سؤال	درباره‌ی خطاها، ربط، تعاریف، کامل بودن از نظر فنی، و سازماندهی	بلی	رهنمودها باید به عنوان ابزار آموزشی، مفید باشند	[۹۱]
چشم پزشکی	۱۴ سؤال	درباره‌ی موضوع، سازماندهی، کیفیت	خیر	پذیرش یا رد کردن به عوامل بسیاری بستگی دارد	[۷۳]

جدول «۵-۳»: رهنمودهای بررسی (دنباله)

رشته‌ی مجله‌ی مطالعه‌شده	نوع رهنمودها	نوع سؤالات درباره‌ی رهنمودها	در فرم درباره‌ی تصمیم به پذیرش یا رد، سؤال می‌شود؟	هدف یا نتیجه‌گیری مطالعه	منبع
داروسازی	۱۹ سؤال	درباره‌ی مقصود، اهداف، روش‌ها، ربط، چکیده، و قابل پذیرش بودن	بلی	به منظور فراهم کردن نمایی کلی از فرایند	[۲۵]
محیط زیست	۵ سؤال	درباره‌ی طول مطلب، جداول، نمودارها، نیاز به بررسی دوباره، و لزوم ناشناس بودن بررسی	بلی	دبیر برای انتقال حاصل کار به مؤلفان از یک فرم استفاده می‌کند	[۵۸]
روان‌شناسی	۱۴ سؤال	درباره‌ی افزودن به دانش موجود، محتوا، نظریه، دقت، نتایج، طول مطلب، آمار، سبک نگارش	خیر	رهنمودها، مشکل سطح پایین اعتمادپذیری و روایی را حل نمی‌کنند	[۲۸]
علوم کتابداری	۹ سؤال	درباره‌ی طرح تحقیق، اصالت، بررسی، متون، روش‌شناسی، نتیجه‌گیری‌ها، یافته‌ها، سازماندهی، علاقه‌مندی	بلی	به منظور توضیح فرایند بررسی	[۴۶]
پزشکی	سیاهه‌ای از ۱۷ نقص احتمالی	درباره‌ی اصالت، پیگیری، حجم نمونه، کنترل‌ها، روش‌شناسی، طرح تحقیق، زبان فنی، علاقه‌مندی	خیر	نیاز به استانداردهای بررسی	[۲۳]
روان‌شناسی	۲۴۶ معیار در ۱۶ رسته	درباره‌ی موضوع، بررسی متون، مفهوم‌پردازی، نمونه‌گیری، توجیه، سنجش، طرح تحقیق، روبه‌ها، تحلیل داده‌ها، یافته‌ها، بحث، نتیجه‌گیری‌ها، ارائه، اثرگذاری	خیر	به منظور فراهم آوردن یک فهرست بازبینی برای کمک به بررسی‌ها	[۱۷]
پرستاری	حوزه‌های بررسی	درباره‌ی دقت، جذابیت، شفافیت، عمق مطلب، نمودارها، سازماندهی، منابع	خیر	به منظور مطلع کردن بررسی‌ها از فرایند	[۱]
پزشکی	سیاهه‌ی بازبینی، امتیاز عددی برای هر رسته	درباره‌ی محتویات و ارائه	خیر	پژوهش درباره‌ی بهترین نوع فرم مورد نیاز	[۷۵]
پزشکی	سیاهه‌ای ایده‌آل از ارتباط دبیر-بررس	درباره‌ی کیفیت، اهمیت، دقت علمی، تنازگی، شفافیت، اصول اخلاقی، سرمقاله‌ی همراه، مناسب بودن	خیر	همه دبیران باید به موضوعات اخلاقی بپردازند	[۳۳]

«آی‌اس‌آی»، بیش از همه مورد استناد قرار گرفته بودند به مطالعه‌ی نظام هم‌تراز‌خوانی پرداخت و کوشید روش‌های استخراج نظرات بررسی‌ها را شناسایی کند [۳۳]. نرخ پاسخ، رقم قابل توجه ۹۷/۳ درصد بود. تقریباً همه‌ی (۹۵/۵ درصد) دبیران پاسخ‌دهنده از بررسی‌ها خواسته بودند درباره‌ی رد یا پذیرش مقاله نظر بدهند. در دیگر مقولات از اطلاعات درخواستی از بررسی‌ها، تنوع چشمگیری وجود داشت: ۷۱/۶ درصد از دبیران از بررسی‌ها خواسته بودند تازگی یا خلاقیت مقاله را درجه‌بندی کنند، ۶۸/۷ درصد خواسته بودند بدانند که آیا دست‌نوشته شفاف هست یا نه، و ۵۰/۷ درصد خواستار اظهار نظر درباره‌ی منطقی و مناسب بودن نتایج بودند. اکثر دبیران (۹۲/۵ درصد) از فرم مخصوص بررسی‌کننده استفاده می‌کردند، اما فقط ۲۵/۴ درصد دستورالعمل‌های مبسوطی را ارسال نموده بودند. «فرانک» با مجموعه‌ای از توصیه‌ها درباره‌ی انواع اطلاعاتی که دبیران باید از بررسی‌ها بپرسند، گزارش خود را به پایان رساند. اکثر این توصیه‌ها از «شیوه‌نامه»^۲ ی «شورای دبیران زیست‌شناسی»^۲ گرفته شده بود و به موضوعاتی

همچون کیفیت، اهمیت، دقت علمی، تازگی، شفافیت، اخلاقیات، مناسبت، و لزوم یک سرمقاله‌ی مکمل می‌پردازند.

«اسکوائر» (دبیر «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا») از دو مجموعه‌ی جداگانه‌ی سؤالات برای بررسی‌ها استفاده کرد: یک مجموعه برای گزارش پژوهش‌های اصلی یا مطالعات بالینی و جمعی [۹۴]، و یک مجموعه برای سرمقاله‌ها و مقالات ترویجی [۹۵].

حتی در هنگام استفاده از رهنمودهای ارائه‌شده توسط دبیران، بررسی‌ها با سبک خودشان به بررسی دستنوشته‌ها اقدام می‌کنند. «سالاش» [۸۶] هشت مرحله‌ای را که هر بررسی در هنگام بررسی دستنوشته باید به انجام برساند پیشنهاد نمود:

- آشناسدن با مطلب از طریق مطالعه‌ی گذرای دستنوشته،
- شناسایی فرضیه یا هدف اصلی مؤلف،
- شناسایی نوع مقاله و قرار دادن آن در یک دسته‌بندی،
- بازخوانی دستنوشته هرچندباری که لازم است،
- تعیین این که آیا هدف اصلی برآورده شده یا فرضیه ثابت گردیده یا خیر،
- تعیین این که آیا اطلاعات جدید و معتبری ارائه شده یا آیا مطالب قدیمی‌تر با موفقیت شفاف‌سازی شده و مورد استفاده قرار گرفته‌اند یا نه،
- تصمیم‌گیری درباره‌ی توصیه به رد [دستنوشته] یا پذیرفته‌شدن آن، و
- تعیین راه‌هایی که از طریق آن‌ها می‌توان دستنوشته را، اگر توصیه به پذیرش باشد، بهبود داد.

«باون» و همکاران او در سال ۱۹۷۲ پیشنهاد کردند که از یک «نظام استانداردشده‌ی ارزیابی» استفاده شود [ص ۲۲۴] که در آن، دستنوشته‌ها «به منظور راهنمایی امتیازدهنده، در یک سامانه‌ی عملیاتی سازه‌مند امتیازدهی قرار می‌گیرند» [۱۵: ص ۲۲۳]. «چو» و «برو» اخیراً سامانه‌ی امتیازدهی مشابهی را ایجاد کردند و با سنجش مطالعات دارویی منتشرشده، روایی آن را آزمودند [۲۱]. به هر یک از ۲۴ ویژگی دستنوشته (طرح تحقیق، موضوعات مناسب، انتخاب تصادفی موضوعات، آمار، و دیگر خصیصه‌های مشابه با خصوصیات ذکرشده در جدول «۵-۳») نمره‌ای (بین ۲ و صفر) اختصاص می‌یافت. اگر مطالعه‌ای یک معیار را به نحو مثبت برآورده می‌کرد نمره‌ی ۲، و اگر ناقص بود نمره‌ی یک می‌گرفت، و در صورتی که معیاری را برآورده نمی‌کرد یا معیاری خاص در مورد یک مطالعه صدق نمی‌کرد، نمره‌ی صفر می‌گرفت. این مطالعه با ارزیابی مقالات منتشرشده و در وضعیت کنترل‌شده انجام شد. این شرایط شبیه به شرایط یک بررسی بود که دستنوشته‌ای را قضاوت می‌کند، و «چو» و «برو» را به سوی این نتیجه‌گیری سوق داد که به منظور بررسی دستنوشته‌ها به شکل استاندارد، می‌توان آن را به سادگی اجرا کرد.

«میچل» و همکارانش پیمایشی را بر روی اعضای هیئت‌های بررسی پنج مجله‌ی رفتار سازمانی انجام دادند تا نحوه‌ی اقدام بررسی‌ها در فرایند بررسی را تعیین نمایند. با افراد مصاحبه شد و با استفاده از اطلاعات جمع‌آوری‌شده، مجموعه‌ی خصوصیات یک دستنوشته‌ی خوب تدوین گردید. این موارد، شبیه به مطالعه‌ی «چو» و «برو» و همانند بسیاری از رهنمودهایی هستند که در جدول «۳-۵» خلاصه‌وار ذکر شده‌اند: اهمیت اثر، از جمله تأثیر آن، علاقه‌ی خواننده، و گستره؛ روش‌شناسی اثر مشتمل بر طرح تحقیق، سنجش و تحلیل؛ ملاحظات منطقی اثر در بخش‌های مختلف مقاله؛ مقدمه، روش تحقیق، نتایج، بحث، و نتیجه‌گیری؛ و نحوه‌ی ارائه مشتمل بر نگارش، نمودارها و جداول و سطح ارائه [۷۰: ص ۲۵۹].

در سال ۱۹۸۶، «کوچار» پیشنهاد کرد که به منظور حذف «عناصر بسیار وقت‌گیر و بی‌فایده‌ی» [ص ۱۴۸] همترازخوانی مجلات مهم پزشکی، کنسرسیومی برای دریافت و بررسی مقالات علمی تشکیل شود. مؤلفان، اثر خود را، همراه با فهرستی از مجلاتی که مایل‌اند این اثر در آن‌ها منتشر شود مستقیماً به کنسرسیوم تحویل می‌دهند [۵۴: ص ۱۴۸]. وی برخی اقدامات اجرایی را نیز پیشنهاد کرد، از جمله «کمیته‌ی بین‌المللی دبیران مجلات پزشکی» (آی‌سی‌ام‌جی‌ئی) را به عنوان بهترین سخنگاه برای بررسی این طرح پیشنهاد نمود. گزارش «کوچار» در «وب آو ساینس» (داده‌پایگاه استنادی «آی‌اس‌آی») مورد استناد واقع نشده است. «تایلنا» و همکارانش نیز پیشنهاد کرده‌اند که «آی‌سی‌ام‌جی‌ئی» به حداقل شرایط لازم برای تهیه‌ی یک فرم استانداردشده‌ی ارزیابی بررسی نیز نگاهی بیندازد [۷۵].

در مقالات متعددی که در جدول «۳-۵» مورد استناد واقع شده‌اند به روشنی بیان شده که هدف مؤلف (که معمولاً یک دبیر بوده) «به راه انداختن بحث درباره‌ی رهنمودهای بررسی» بود؛ در واقع بسیاری از دبیرها از همین کلمات استفاده کرده بودند. به این ترتیب، ظاهراً دبیران هم فرایند مربوط به خود را توصیف می‌کردند و هم خواستار پیشنهادهایی درباره‌ی نحوه‌ی بهبود این رهنمودها، و در نتیجه کمک به بررسی‌ها به منظور انجام بهتر کار، بوده‌اند. از این بحث همچنین مشخص می‌شد که دبیران از نقش بی‌نظیری که بررسی‌ها ایفا می‌کنند آگاه‌اند و حسن نیت بررسی‌ها را درک می‌کنند و احتمالاً برقراری ارتباط با بررسی‌ها در سخنگاه عمومی را راهی برای جلب مشارکت و یاری آنان می‌دانند.

خلاصه این که، رهنمودهای مندرج در جدول «۳-۵»، از فرم‌های بسیار مشروح تا یک نامه‌ی کوتاه که خواستار اظهار نظر بررسی بود، متغیر بودند. بعضی‌ها خواستار گزارش‌های مشروح بودند، دیگران فقط چند سؤال می‌پرسیدند، و برخی برای هر معیار، یک مقیاس رتبه‌بندی داشتند. برخی از دبیران سؤالات بسیار دقیقی درباره‌ی هر بخش از دستنوشته - مقدمه، روش‌شناسی، تحلیل، بحث، ... - می‌پرسیدند. برخی درباره‌ی سبک نگارش و حضور یا غیبت عناصر معین در دستنوشته جويا می‌شدند. بعضی‌ها سؤالات جامعی درباره‌ی تأثیر دستنوشته

در دانش موجود می‌پرسیدند. در خیلی از فرم‌ها به طور اختصاص درباره‌ی توصیه به پذیرش، رد شدن، یا بازنویسی سؤالی نشده. این که دبیران فرض بر آن داشته باشند که به طور خودکار از بررسی‌ها خواسته شود چنین توصیه‌ای بکنند، ممکن است یک موضوع کاملاً بنیادی باشد. دبیران چند هدف داشتند: توضیح دادن فرایند، ارتقای بحث، کمک به بررسی‌ها، قدردانی از بررسی‌ها، بهبود بررسی، آموزش دادن بررسی‌ها، و بهبود بخشیدن به فرایند مربوط به خودشان.

ارزش گزارش بررسی‌ها

آیا اساس ارائه‌ی رهنمود برای بررسی‌ها و بیان مواضع آنان، فایده‌ای برای دبیران داشته است؟ آیا گزارش بررسی‌ها برای دبیران ارزشمند است؟ یک بررسی غیررسمی از دبیران بخش‌های مختلف مجله‌ی «آرشیو بیماری‌های کودکان» نشان داد که در یک مقیاس صفر (بدترین) تا پنج (بهترین)، ۲۵ درصد از گزارش‌های بررسی‌ها نمره‌ی ۲ یا کم‌تر از آن گرفتند [۶۷]. در این بررسی، «مکنزی» توصیه نمود که دبیران، رهنمودهایی برای گزارش ساختمان بررسی‌ها ارائه نمایند. در بخش قبلی توضیح داده شد که چند تن از دبیران رهنمودهایی را ارائه کرده‌اند، اما لزوماً برای دریافت گزارش‌های ساختمان نبوده. آیا سنج‌های دیگری در رابطه با ارزش گزارش بررسی‌ها برای دبیران وجود دارند؟ در جدول «۳-۴» (فصل چهارم) ارزش گزارش بررسی‌ها از نظر مؤلف بررسی شده؛ بخش حاضر به بررسی ارزش گزارش بررسی‌ها از نظر دبیر می‌پردازد.

«گالام» در نامه‌ای به مجله‌ی «فیزیکس تودی» از مؤلفان فیزیکدان خواست برخی از گزارش‌های «جالب‌تر» بررسی‌ها را برایش ارسال کنند [۳۶]. «گالام» هم به انتشار یک «نمونه‌ی معرف از گزارش‌های داوران» [ص ۱۱]، و هم به دریافت اطلاعات از مؤلفان درباره‌ی چگونگی بهره‌برداری از گزارش بررسی‌ها در بازنگری دستنوشته قبل از انتشار، علاقه‌مند بود. همان شماره از «فیزیکس تودی» حاوی نامه‌ای مشابه از «آروت» بود که خواسته بود «کسانی که معتقدند بواسطه‌ی هم‌ترازخوانی غیرمستولانه، نسبت به آنان در رشته‌ی فیزیک فرصت‌سوزی شده، نظرات خودشان را ارائه کنند» [۳]. در کاوش داده‌پایگاه‌های متعدد (از جمله «آی‌اس‌آی») مطلب منتشرشده‌ای که حاصل هر یک از این دو درخواست باشد شناسایی نشد.

از بررسی‌های مجلات «انجمن روان‌شناسی کانادا» درباره‌ی نحوه‌ی تصمیم‌گیری نسبت به پذیرش یا رد [دست‌نوشته‌ها] سؤال شد [۸۵]. دو ویژگی دستنوشته که گمان می‌رفت مثبت‌ترین اثر را بر روی تقریباً نیمی از بررسی‌ها داشته باشند عبارت بودند از این که یا «یک نظریه‌ی جدید آموخته شود»، یا این که «بررسی، مؤلف را بشناسد». سه خصیصه‌ای که دارای منفی‌ترین اثر محسوب می‌شدند از این قرار بودند: تحقیق فاقد گروه کنترل باشد، دست‌نوشته در اجلاسی ارائه شده باشد که مقالات آن به صورت کامل منتشر شده است، و آن مطالعه تکرار یک مطالعه‌ی قبلی بوده باشد.

پرسش‌ها

آیا در هیچ مطالعه‌ای، گزارش بررسی‌ها از نظر محتوا بررسی شده‌اند؟ آیا در هیچ مطالعه‌ای ارزش گزارش بررسی‌ها به ارزش مقاله‌ی منتشرشده ربط داده شده است؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که در آن، مجموعه‌ای از گزارش‌های بررسی‌ها از نظر محتوا ارزیابی شده یا در آن تلاش شده ارزش یا اثر گزارش بررسی‌ها بر سند بازنگری شده، اندازه‌گیری شود.

مطالعات همانند

از چشم‌اندازهای متفاوتی می‌توان درباره‌ی کیفیت یک بررسی قضاوت کرد: از دیدگاه مؤلف، قضاوت‌کننده‌ی مستقل، یا دبیر. مطالعاتی درباره‌ی هر یک از این دیدگاه‌ها انجام شده. نظرات مؤلفان درباره‌ی نحوه‌ی اثرگذاری فرایند بررسی بر دستنوشته، در فصل چهارم درج شده‌اند. در بخش جاری، مطالعات انجام‌شده درباره‌ی دیگر دیدگاه‌ها خلاصه‌وار ذکر می‌شوند. در ۱۱ مطالعه، از یک روش قابل اندازه‌گیری برای تحقیق درباره‌ی محتوای گزارش‌های بررسی‌ها استفاده شده و سپس کیفیت سند بازنگری شده مورد قضاوت قرار گرفته. جدول «۵-۴» خلاصه‌ی مطالعاتی است که از شخصی غیر از مؤلف برای قضاوت درباره‌ی ارزش گزارش‌های بررسی‌ها استفاده کرده‌اند.

«اسپنسر» و همکارانش مایل بودند بدانند آیا می‌توان گزارش بررسی‌ها را به شکل عینی تحلیل کرد یا نه، و از دبیران خواستند نمونه بررسی‌هایی را برای این مطالعه ارائه کنند [۹۳]. در بیش از ۵۰۰ گزارش دریافت‌شده، افزون بر ۴۰ درصد از نمونه (۲۷۶ بررسی مربوط به دستنوشته‌های پذیرفته‌شده و ۲۵۳ بررسی مربوط به دستنوشته‌های ردشده) دارای بیش از ۲۵ درصد برداشت‌های احساسی و اظهارنظرهای بی‌پایه بودند [عیناً از متن نقل شده]، که نشان‌دهنده‌ی تأثیر سوگیری و جانبداری در فرایند بررسی است» [ص ۲۱].

«باکانیک»، «مک‌فیل» و «سیمون» اظهارنظرهای بررسی‌ها را در نمونه‌ای از دستنوشته‌های دریافتی مجله‌ی «امریکن سوسیولوژیکال ریویو» بررسی کردند [۵]. آنان به نظراتی که هم خطاب به دبیر و هم خطاب به مؤلفان دستنوشته‌های پذیرفته‌شده و ردشده ارائه گردیده بود دسترسی داشتند. مجموعاً در کل بررسی‌ها، نظرات منفی بیش‌تر از نظرات مثبت بودند؛ اما در رابطه با دستنوشته‌های ردشده، اظهارنظرهای منفی با نسبت ۳ به یک بر اظهارنظرهای مثبت غلبه داشتند. این نسبت برای دستنوشته‌های پذیرفته‌شده ۱/۵ به ۱ بود. از آنجا که دبیران ممکن است اظهارنظرهایی را دریافت کنند که هدف نهایی آن‌ها مؤلفان نبوده‌اند، طبیعتاً در گزارش بررسی‌ها، نسبت به مؤلفان اطلاعات بیش‌تری درباره‌ی دستنوشته دریافت می‌نمایند. محققان دریافتند که دبیران، اظهارنظرهای منفی‌تر را بیش‌تر در گزارش‌های خصوصی دریافت می‌کنند تا در گزارش‌هایی که برای مؤلفان در نظر گرفته شده‌اند.

جدول «۵-۴»: ارزش گزارش بررسی‌ها

رشته	تعداد مجلات	تعداد بررسی‌ها	بررسی کیفیت	یافته‌ها	نتیجه‌گیری‌ها	منبع
روان‌شناسی	۲۱	۵۲۹	تحلیل روان-زبان‌شناختی بررسی‌ها	۴۰٪ از نمونه دارای بیش از ۲۵٪ اقناع‌ات احساسی و نظرات مهار نشده بود	هم دستنوشته‌های رد شده و هم پذیرفته‌شده حاوی نظرات مشابه هستند	[۹۳]
جامعه‌شناسی	۱	۷۵۵	تحلیل نظرات مثبت و منفی بررسی‌ها	برای دستنوشته‌های رد شده نسبت نظرات منفی به مثبت ۳ به ۱؛ برای دستنوشته‌های پذیرفته‌شده ۱/۵ به ۱	داوران همیشه نظرات انتقادی دارند، اما نظرات آنان برای دستنوشته‌های پذیرفته‌شده مثبت‌تر است	[۵]
آموزش		۲۱۶	لحن بررسی‌ها	چهار پروفایل بررسی ایجاد شد: منتقد، آشتی‌جو، رقیب، مسامحه‌کار	دستنوشته‌های پذیرفته‌شده، پیشنهادها سازنده‌تری داشتند	[۲۹]
اقتصاد	متعدد	۸۹	طول بررسی و استنادهای بعدی به مقاله	نظرات طولانی‌تر بررسی‌ها اثر مثبتی بر تعداد استنادها داشتند	نظرات دبیران فاقد چنین اثری بودند	[۵۶]
رادیولوژی	۱	۱۷۹۷۸	رتبه‌بندی بررسی‌ها بر اساس امتیازاتی که به دستنوشته‌ها می‌دهند	بررسی‌هایی که از میانگین انحراف داشتند شناسایی گردیدند	دبیران باید تفاوت را تشخیص دهند و آن را مهار نمایند	[۹۰]
پزشکی	۱	۱۰۱*	خوانایی، قبل و بعد از بررسی	هم ضرب ابهام «گانینگ» و هم امتیاز سهولت مطالعه «فلش» بعد از بررسی بهبود یافتند	بهبود در خوانایی، اما مطالعه‌ی هم مقاله‌ها و هم چکیده‌ها دشوار است	[۸۲]
پزشکی	۱	۱۱۱*	کیفیت دستنوشته، قبل و بعد از بررسی	تأثیر بر بهبود بحث محدودیت‌های مطالعه، تعمیم‌دهی، کاربرد فاصله‌ی اطمینان، و لحن نتیجه‌گیری	همتراز خوانی کیفیت گزارش پژوهش‌های پزشکی را بهبود می‌بخشد	[۴۱]
مدیریت	۱	۴۰۰	تأثیر چهار ویژگی بررسی	لحن سازنده بررسی‌ها منجر به پذیرش شد	نشان نداد که سوگیری در فرایند بررسی، به طرفداری نوعی از پژوهش نسبت به نوعی دیگر است	[۱۲]
پرستاری	۱	۵۶*	خوانایی، قبل و بعد از بررسی	بهبود چشمگیر در شاخص‌های «فلش» و «گانینگ»	همتراز خوانی به هدف رسید	[۱۳]
پزشکی	۱	۹۸	بهبود مقاله بعد از بررسی	۱۴ سؤال از ۲۳ سؤال نشان دادند که کیفیت، بعد از بررسی به نحو چشمگیری افزایش یافته	همتراز خوانی ارزشمند است و سوگیری‌های احتمالی دارای اثر ناچیزی هستند	[۷۶]
روان‌شناسی	۱	۸۲۳	پایایی ارزیابی بررسی‌ها از دستنوشته‌ها	شواهد اندکی مبنی بر جزئی‌نگری اجتماعی یا جزئی‌نگری محتوایی وجود دارد	کانون تمرکز بررسی‌ها بر پژوهش تجربی است	[۳۸]

* این علامت نشان‌دهنده‌ی تعداد دستنوشته‌ها است.

«فیگان» از مؤلفانی که دستنوشته‌ای برای مجلات آموزشی ارسال کرده بودند خواست رونوشت گزارش بررسی‌ها را در اختیار او قرار دهند [۲۹]. همانند دو نامه‌ی فیزیکدانان که در بالا بدان‌ها اشاره شد، درخواست «فیگان» در یک مجله‌ی کشوری منتشر شد. وی نسخه‌ای از ۲۱۶ گزارش بررسی درباره‌ی ۱۰۸ دستنوشته (۴۶ دستنوشته‌ی پذیرفته‌شده، و ۶۲ دستنوشته‌ی رد شده) را دریافت کرد و با استفاده از آن‌ها، یک پروفایل از «بررسی‌کننده‌ها» ایجاد کرد که چهار نوع از بررسی‌ها را شامل می‌شد: آشتی‌جو (همگی توصیه به پذیرش می‌کردند)، منتقد (هم نقاط قوت و هم نقاط ضعف یک دستنوشته را نشان می‌دادند)، رقیب (عمدتاً با اظهار نظرهای منفی)، و

مسامحه‌کار (مدت زمان بیش‌تری می‌برد و فقط با اظهارنظرهای منفی همراه بود). اگر دستنوشته‌ای پذیرفته شده بود، احتمال بیش‌تری می‌رفت که مؤلف دارای نظرات سودمند و سازنده باشد؛ اما اگر دستنوشته رد شده بود، اظهارنظرها عمدتاً منفی بودند. «فیگان» مطالعه‌اش را شیوه‌ای می‌دانست برای این که مؤلفان و دبیران، به درک بهتری از بررسی دست یابند.

«لاباند» از ۷۳۱ مؤلف ۱۰۶۲ مقاله در چندین مجله‌ی اقتصادی خواست نسخه‌ای از گزارش بررسی را که دریافت نموده بودند برایش بفرستند [۵۶]. وی پاسخ‌های قابل استفاده را از فقط ۸۷ مؤلف (۱۱/۹ درصد) برای ۸۹ (۸/۴ درصد) مقاله‌ی منتشرشده دریافت نمود. او طول گزارش بررسی را به استنادهای بعدی که به آن مقاله داده شده ربط داد و دریافت که «طول گزارش داوران، ... نشان‌دهنده‌ی یک اثر مثبت جانبی و چشمگیر بر استنادهای بعدی به یک مقاله است. همین طور به نظر می‌رسد بین آن دسته از اظهارنظرهای داوران که [توسط خود مؤلفان،] «سودمند» خوانده شده‌اند با استنادهای بعدی به یک مقاله، رابطه‌ای مثبت وجود دارد» [ص ۳۴۸]. وی همبستگی دیگری را نیز پیدا کرد که می‌تواند نتیجه‌گیری‌های وی را دچار اشکال کند: به مقالات طولانی‌تر نیز استنادهای بیش‌تری شده بود. وی این احتمال را بررسی نکرد که مقالات طولانی‌تر ممکن است گزارش طولانی‌تر بررسی‌ها را به همراه داشته باشند. رابطه‌ی بین طول مقاله و ارزش آن مقاله، جالب به نظر می‌رسد. در دو مطالعه که در فصل ۳ بررسی شدند نیز یک همبستگی بین طول مقاله و استنادهای بعدی به آن، مشخص شده است [۵۷؛ ۱۶].

«سیجلمن»، دبیر مجله‌ی «رادیولوژی» مجموعه‌ای از گزارش‌های بررسی‌ها را نمره‌گذاری کرد و گروهی از گزارش‌ها را شناسایی نمود که از میانگین، انحراف داشتند [۹۰]. دو دسته از گزارش‌ها دارای بیش‌ترین انحراف بودند: آن‌هایی که نمره‌شان همواره بالاتر از حد متوسط بود و آن‌هایی که نمره‌شان همواره پایین‌تر از حد متوسط بود. بررسی‌هایی که همواره به دستنوشته‌ها نمره‌ی بالایی می‌دادند، ۵ تا ۱۳/۹ درصد از کل بررسی‌ها را تشکیل می‌دادند، و کسانی که دائماً به دستنوشته‌ها نمره‌ی پایینی می‌دادند ۴/۳ تا ۱۲/۷ درصد از کل بررسی‌ها را شامل می‌شدند. «سیجلمن» خاطر نشان کرد که «ناتوانی در تشخیص و مهار تفاوت بررسی‌ها چه‌بسا برای مؤلفان، نامصفانه باشد» [ص ۶۳۷]. «سیجلمن» به عنوان دبیر، مدام درجه‌بندی‌های بررسی‌ها را تحت نظر قرار داد تا آن دسته از بررسی‌هایی را که در دو سر نمودار توزیع نرمال قرار دارند شناسایی کند و چنین نظر دارد که بررسی‌های «همیشه مثبت» و «همیشه منفی» نباید همواره بهترین یا بدترین دستنوشته‌ها را دریافت نمایند.

«رابرتس» و همکارانش برای شناسایی هرگونه تغییر در خوانایی دسته‌ای از دستنوشته‌های دریافتی «سالنامه‌ی پزشکی داخلی» بعد از همترازخوانی دبیرانه، از نمرات «فیش»^۱ و «ضریب

ابهام گانینگ^۱ استفاده کردند [۸۲]. نتایج آنان نشان داد که «فرایندهای دبیرانه و همترازخوانی، خوانایی اصل مقالات را اندکی بهبود بخشیده‌اند» [ص ۱۱۹]. در مطالعه‌ای در یک مجله‌ی پرستاری، یعنی «مجله‌ی انجمن امریکایی پرستاران متخصص بیهوشی»، نتایج مشابهی به دست آمد [۱۳]. بعد از آن که تغییرات پیشنهادی در همترازخوانی در دستنوشته‌ها اعمال شدند، نمرات مربوط به «ضرب ابهام گانینگ» و «امتیازات فلش»، هر دو بالا بودند.

«بیر» و همکاران او بررسی‌هایی از «مجله‌ی فرهنگستان مدیریت» را که از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۷ انجام شده بودند کنترل نمودند [۱۲]. آنان بررسی‌ها را از چهار بُعد ارزیابی کردند: دروازه‌بانی^۲ [معیارهایی که در تصمیم‌گیری کاربرد دارند]، جزئی‌نگری^۳ (تصمیم مبتنی بر دانش فرد در برابر ارزش‌های علمی)، امتیاز انباشته^۴ (خصیصه‌های جمعیت‌شناختی مؤلفان)، و سبک بررسی^۵ (میزان ارائه‌ی بازخورد توسعه‌ای برای مؤلفان). محققان مزیت‌هایی را در جزئی‌نگری و امتیاز انباشته به دست آوردند. لحن سازنده‌ی گزارش بررسی‌ها به دبیر در تصمیم‌گیری برای منتشر کردن یک دستنوشته کمک می‌کرد.

«گیلی‌لند» و «کورتینا»، با اعمال روش «بیر» و همکارانش در «مجله‌ی روان‌شناسی کاربردی»^۶، ۸۲۳ دستنوشته‌ی تحویلی تحقیق بنیادی را مطالعه نمودند. آنان موفق به یافتن شواهد تأییدکننده برای کارکردهای دروازه‌بانی شدند که «در آن، به نظر می‌رسید که بررسی‌ها و دبیران به بسندگی طرح پژوهش، عملیاتی‌شدن سازه‌ها، و توسعه‌ی نظری توجه خاصی دارند... شواهد اندکی در تأیید جزئی‌نگری اجتماعی... و جزئی‌نگری محتوایی پیدا شد» [ص ۳۸: ۴۲۷]. آنان نتیجه گرفتند که «بررسی‌ها و دبیران توجه خود را [عیناً از متن اصلی نقل شده] بر عواملی متمرکز می‌کنند که به گفته‌ی اکثر پژوهشگران، مشخصه‌های اصلی پژوهش تجربی هستند، و تحت تأثیر این ویژگی‌های پژوهش، یا تحت تأثیر مؤلفی که ممکن است نوعی «سوگیری» را منعکس کند قرار نمی‌گیرند، و اگر هم تحت تأثیر قرار بگیرند، این اثرپذیری بسیار اندک است» [ص ۴۵۲]. برای بررسی سوگیری بررسی، نگاه کنید به فصل هفت.

در دو مطالعه، کیفیت دستنوشته‌ها قبل و بعد از بررسی مقایسه شدند.

«پیری»، «وال‌وورت»، و «اوریک» از خوانندگان خواستند دستنوشته‌ها را در هنگام ارائه برای نشر، پذیرش، و منتشر شدن، ارزیابی نمایند [۷۶]. ارزیاب‌ها دستنوشته‌های حروفچینی‌شده را دریافت کردند، بنابراین در زمان ارزیابی نمی‌دانستند هر دستنوشته در کجای فرایند قرار دارد. بعد از بررسی، کیفیت ۱۴ قلمرو (۶۱ درصد) از ۲۳ قلمرو ارزیابی، در مورد دستنوشته‌های پذیرفته‌شده در برابر دستنوشته‌های تحویل داده‌شده بهبود یافت؛ در حالی که در ۱۱ قلمرو (۶۹ درصد) از ۱۶ قلمرو، در دستنوشته‌های منتشرشده در برابر دستنوشته‌های پذیرفته‌شده، بهبود کیفیت مشاهده می‌شد. آن قلمروهایی از دستنوشته‌ها که کم‌ترین بهبود را نشان

1. Gunning Fog Index

4. accumulated advantage

2. gatekeeping

5. reviewer style

3. particularism

6. Journal of Applied Psychology

می‌دادند عبارت بودند از اهداف، روش‌ها، و نتیجه‌گیری‌ها.

«گودمن» و همکاران وی کیفیت دستنوشته‌های «سالنامه‌ی پزشکی داخلی» را با درجه‌بندی هر دستنوشته با استفاده از ۳۴ معیار، در دو مرحله، یعنی قبل و بعد از همترازخوانی، مطالعه نمودند؛ محققان به این نتیجه رسیدند که همترازخوانی، ۳۳ معیار از ۳۴ معیار را بهبود بخشیده. برای ارزیابی هر نگارش جداگانه از دستنوشته‌ها، از بررسی‌های متفاوت استفاده شده بود. «گودمن» و همکارانش بیش‌ترین بهبود را در «بحث محدودیت‌های تحقیق، تعمیم دادن‌ها، کاربرد تفاوت‌های غیرواقعی^۱، و لحن نتیجه‌گیری‌ها» یافتند [۴۱: ص ۱۱].

به طور خلاصه، چندین مطالعه با استفاده از روش‌های مختلف، گزارش بررسی‌ها را به چند شیوه تحلیل نمودند و درباره‌ی فرایند بررسی نتیجه‌گیری‌هایی کردند. بررسی‌های مربوط به دستنوشته‌های پذیرفته‌شده، نسبت به بررسی‌های مربوط به دستنوشته‌های ردشده، لحن مثبت‌تر و عبارت منفی کم‌تری داشتند. در گروه دیگری از مطالعات، خوانایی دستنوشته قبل و بعد از بررسی آزمون شد و مشخص گردید که دستنوشته‌ها بعد از بررسی، خواناتر هستند. توصیه‌ی یک مطالعه‌ی آموزشی بر روی یک سامانه‌ی امتیازدهی برای دستنوشته‌ها، این بود که به منظور حصول اطمینان از رعایت انصاف، دبیران بررسی‌هایی را که از هنجار معمول منحرف می‌شوند تحت نظر داشته باشند. مطالعات نشان داده‌اند که بررسی، واقعاً دستنوشته را بهبود می‌بخشد؛ اما تعیین دقیق میزان این بهبودی دشوار است. هیچ‌یک از این مطالعات شواهد محکمی ارائه نکردند که نشان دهد گزارش بررسی‌ها موجب می‌شوند دستنوشته‌های حاصله، با دستنوشته‌ای که ابتدائاً تحویل داده‌شده تفاوت بسیار یافته است. دو مطالعه‌ای که دستنوشته‌ها را قبل و بعد از انجام همترازخوانی آزمودند حاکی از بهبود در دستنوشته‌ی بازنگری‌شده، بخصوص در نتیجه‌گیری‌ها و در تعریف محدودیت‌های آماری تحقیق، بودند.

محدودیت‌ها

- هیچ مطالعه‌ای بهترین یا موفق‌ترین روش انتخاب بررسی‌ها را نشان نداد. این که «دبیر چه کسی را می‌شناسد» یک عامل تعیین‌کننده محسوب می‌شود. در این قلمرو، مطالعه‌ی اندکی صورت گرفته.
- چند مطالعه درباره‌ی وقت بررسی‌ها، «گذشته‌نگر» بودند؛ از بررسی‌ها خواسته شد مدت زمانی را که صرف بررسی کرده‌اند تخمین بزنند، که ممکن است دقیقاً به خاطر نیاورده باشند. مطالعات آینده‌نگر، بسیار آگاه‌کننده‌تر هستند. در واقع، مطالعاتی که بیش‌ترین زمان صرف‌شده توسط بررسی‌ها برای هر دستنوشته را مشخص کردند، زمان تخمینی برای دستنوشته‌های «معمول» را نشان می‌دادند.
- دبیران و محققان، رهنمودهایی را برای کمک به بررسی‌ها در فرایند بررسی منتشر

کرده‌اند. گرچه می‌توان به طور شهودی چنین فرض کرد که رهنمودهای منتشرشده به بررسی‌ها در ارائه‌ی یک بررسی بهتر کمک می‌کنند، اما در هیچ مطالعه‌ای جزئیات یا محتوای این رهنمودها با کیفیت بررسی‌های انجام‌شده در مجلاتی که این رهنمودها منتشر می‌کنند، مقایسه نشده‌اند.

- از روش‌های مختلفی برای آزمودن ارزش گزارش بررسی‌ها استفاده شده، که [در نتیجه] انجام مقایسه دشوار گردیده و مبنای اندکی برای تعمیم دادن‌های فراتر از این احساس که «بررسی، واقعاً مقاله‌ی منتشرشده‌ی نهایی را بهبود می‌بخشد» فراهم آمده است.

توصیه‌ها

چند مطالعه، تغییرات به عمل آمده در دستنوشته‌ها در قبل و بعد از بررسی را مستند کرده‌اند تا ارزش فرایند بررسی را اندازه‌گیری کنند. این مطالعات با تأمین داده‌های مبنای و به‌کارگرفتن روش‌هایی که می‌توان در مطالعات آینده از آن‌ها الگوبرداری کرد، آغاز خوبی را فراهم می‌کنند و شیوه‌های متعددی را برای تحلیل ارائه می‌نمایند. برای تکمیل مطالعات اندکی که تاکنون انجام شده‌اند به مطالعات بیش‌تری نیاز است.

رهنمودهای منتشرشده برای بررسی‌ها، به درک فرایند بررسی بسیار کمک می‌کنند. مؤلفان می‌توانند درباره‌ی نحوه‌ی تولید یک دستنوشته‌ی خوب، کسب آگاهی کنند و از چگونگی بررسی آتی دستنوشته‌هایشان مطلع شوند. دبیران مجلات علمی و دانشورانه می‌توانند از رهنمودهای منتشرشده برای تهیه‌ی رهنمودهای خاص خودشان استفاده کنند. بررسی‌ها از دلیل دریافت این رهنمودها آگاه می‌شوند. [آن دسته از] خوانندگان مجله که فرایند بررسی را درک می‌کنند، پایه‌ی محکمی برای درک مقالات یک مجله دارند. همان‌طور که چندن از مؤلفان نیز اظهار کرده‌اند اصلاح مداوم این رهنمودها ممکن است به ظهور رهنمودهای استاندارد منتهی شود. در کل، ساختاربندی و انتشار دقیق «رهنمودهایی برای بررسی‌ها» توسط دبیران فقط به بررسی دقیق‌تر دستنوشته‌ها و توجه دقیق‌تر به فرایند بررسی منجر می‌شود. توصیه می‌گردد که دبیران به طور منظم چنین رهنمودهایی را منتشر کنند و این امر ممکن است به اتخاذ رهنمودهای استاندارد منجر گردد.

نتیجه‌گیری درباره‌ی نقش بررسی‌ها

این فصل به انتخاب بررسی‌ها توسط دبیران، حجم کاری بررسی‌ها، رابطه‌ی بین کیفیت کار آنان و جایگاه حرفه‌ای آنان، رهنمودهایی که دریافت می‌کنند، و ارزش کار آنان در رابطه با مقاله‌ی منتشرشده پرداخت. در گروهی از مطالعات، فرایند بررسی از دیدگاه بررسی، آزمون شده است: چقدر زمان برای هر دستنوشته صرف می‌کنند، برای چند مجله کار بررسی را انجام می‌دهند، و

در هر سال چه تعداد دستنوشته را بررسی می‌کنند. مطالعات نشان داده‌اند که بررسی‌ها هفته‌ها برای برگرداندن یک دستنوشته وقت می‌گیرند، اما مجموع ساعاتی که صرف بررسی یک دستنوشته می‌نمایند نسبتاً اندک است. از آنجا که بررسی‌ها ممکن است زمانی را برای درک اطلاعات ارائه‌شده در یک دستنوشته صرف کنند، تعیین دقیق ساعاتی که واقعاً برای یک بررسی صرف می‌نمایند ممکن است برایشان دشوار باشد. چون بررسی‌ها اغلب برای بیش از یک مجله کار می‌کنند، ظاهراً دبیران باید در یافتن بررسی‌های خوب، خبره باشند. شاید ویژگی‌های یک بررسی خوب، تقریباً همگانی باشند، هرچند که داده‌های حاصل از مطالعات انجام‌شده برای شناسایی دقیق این ویژگی‌ها، اندک هستند. مطالعاتی که تجربه‌ی بررسی‌ها را با کیفیت یا ارزش بررسی مقایسه کرده‌اند نتایج متنوعی داشته‌اند. اگر - همان‌گونه که در ابتدای این فصل گفته شد - انتخاب بررسی مهم‌ترین جزء در فرایند بررسی باشد، اما کم‌تر از همه‌ی اجزای دیگر درک شده. همچنین درباره‌ی نحوه‌ی مقایسه‌ی بررسی‌ها از نظر جایگاه حرفه‌ای آنان با آن دسته از همکارانشان که کار بررسی را انجام نمی‌دهند، اطلاعات اندکی وجود دارد. یکی از دلایل فقدان مطالعات در این قلمرو، شاید این باشد که مطالعه‌ی بررسی‌ها به عنوان یک گروه، دشوار است. عمده‌ی داده‌ها درباره‌ی بررسی‌ها در فایل‌های مربوط به بررسی‌ها در دفاتر تحریریه قرار دارند. با توجه به ماهیت محرمانه‌ی اطلاعات مربوط به بررسی‌ها، دبیران مایل نیستند این اطلاعات را با فرد دیگری که بیرون از دفتر تحریریه است در میان بگذارند.

رهنمودهای مذکور در جدول «۵-۳» حاکی از آن هستند که در یک دستنوشته، عناصر استاندارد وجود دارند که دبیران تقریباً در همه‌ی رشته‌ها، آن‌ها را نکاتی می‌شمارند که بررسی باید به آن‌ها عمل کند. این رهنمودها از چند سؤال عمومی تا بیش از ۲۵۰ فقره که بررسی باید در نظر داشته باشد، متغیر هستند. این رهنمودها باید اساس مطالعات آینده را شکل دهند. برخی از رهنمودهای منتشرشده شبیه به بخش‌های یک دستنوشته‌ی مرتب‌شده بودند: مقدمه، روش‌شناسی، گردآوری داده‌ها، یافته‌ها، بحث، و نتیجه‌گیری. دیگر رهنمودها بیش‌تر بر ارزش دستنوشته - اهمیت یا اعتبار آن - تمرکز می‌کنند. برخی دیگر نیز بر سبک نگارش متمرکز هستند. آنچه روشن است این که از نظر دبیر، نقش بررسی بسیار مهم و بسیار پیچیده است.

معدود مطالعاتی که از دیدگاه مؤلفان به ارزش فرایند بررسی می‌نگریستند نشان دادند که مؤلفان احساس می‌کنند بررسی موجب تغییرات آنچنانی [در دستنوشته] نشده، اما به ساختمان کردن نتیجه‌گیری‌ها، شفاف‌سازی داده‌ها، و سبک نگارش کمک کرده است. «گودمن» و همکارانش [۴۱] بهبود را در همه‌ی ۳۴ ویژگی دستنوشته - غیر از یک ویژگی - مشاهده کردند. ارزش فرایند بررسی بر مبنای تحلیل دستنوشته‌ها قبل و بعد از بررسی، مشابه همان ارزشی است که مؤلفان برای این فرایند بیان کرده‌اند.

منابع

1. Alspach, G. (1994, December). What journal editors would like from reviewers. *Critical Care Nurse*, 14(6), 13-16.
2. Arnell, P. (1986, November). Communication through publication: the role of reviewers. *Physiotherapy*, 72(11), 530-533.
3. Arrott, A. (1984, December). Peer reviews. *Physics Today*, 37(12), 92-93.
4. Baines, C. J. (1987, July 1). Reviewing the reviewers. *Canadian Medical Association Journal*, 137(1), 15.
5. Bakanic, V., McPhail, C., & Simon, R. J. (1989, Winter). Mixed messages: referees' comments on the manuscripts they review. *Sociological Quarterly*, 30(4), 639-654.
6. Bardach, J. (1988, September). The case for peer review. *Plastic and Reconstructive Surgery*, 82(3), 516-517.
7. Baue, A. E. (1993, December). Reflections of a former editor. *Archives of Surgery*, 128(12), 1305-1314.
8. Bauer, S. H. (1984, December 24). Ethics (or lack thereof) of refereeing. *Chemical and Engineering News*, 62(52), 2, 33.
9. Bealer, R. C. (1974, Spring). On journal reviewing procedures: a statement. *Rural Sociology*, 39(1), 6-11.
10. Bernard, H. R. (1979/1980). CARS: computer assisted referee selection. *Journal of Research Communication Studies*, 2, 149-157.
11. Bertsch, C. R. & Fleming, J. L. (1983, May 15-20). *Computer assisted reviewer selection and manuscript administration: a critical review*. Paper presented at the Scholarly communication around the world. Philadelphia, PA.
12. Beyer, J. M., Chanove, R. G., & Fox, W. B. (1995, October). The review process and the fates of manuscripts submitted to *AMJ*. *Academy of Management Journal*, 38(5), 1219-1260.
13. Biddle, C., & Aker, J. (1996, February). How does the peer review process influence AANA Journal article readability? *AANA Journal*, 64(1), 65-68.
14. Bishop, C. T. (1984). *How to edit a scientific journal*. Philadelphia: ISI Press.
15. Bowen, D. D., Perloff, R., & Jacoby, J. (1972, May). Improving manuscript evaluation procedures. *American Psychologist*, 27(3), 221-225.
16. Campanario, J. M. (1996, March). The competition for journal space among referees, editors, and other authors and its influence on journals' impact factors. *Journal of the American Society for Information Science*, 47(3), 184-192.
17. Campion, M. A. (1993). Article review checklist: a criterion checklist for reviewing research articles in applied psychology. *Personnel Psychologist*, 46(3), 705-718.
18. Carnegie, M. E. (1975, July-August). The referee system. *Nursing Research*, 24(4), 243.
19. Carney, M. J., & Lubberg, G. D. (1987, July 3). We've come a long way--thanks to peer review. *JAMA*, 258(1), 87.
20. Chew, F. S. (1993, February). Manuscript peer review: general concepts and the *AJR* process. *American Journal of Roentgenology*, 160(2), 409-411.
21. Cho, M. K., & Bero, L. A. (1994, July 13). Instruments for assessing the quality of drug studies published in the medical literature. *JAMA*, 272(2), 101-104.
22. Cleather, J. (1981, September/October). Manuscript review and the editing process. *Physiotherapy Canada*, 33(5), 283-286.
23. Cotton, R. (1993, December 15). Flaws documented, reforms debated at congress on journal peer review. *JAMA*, 270(23), 2775-2778.
24. Crawford, S. (1988, January). Peer review and the evaluation of manuscripts. *Bulletin of the Medical Library Association*, 76(1), 75-77.
25. Doering, P. L. (1991, September). Writing & reviewing for pharmacy journals, *Florida Pharmacy Today*, 55, 7-11.
26. Endres, F. F., & Wearden, S. T. (1990, Summer). Demographic portrait of journal reviewers. *Educator*, 45(2), 45-52.

27. Evans, A. T., McNutt, R. A., Fletcher, S. W., & Fletcher, R. H. (1993, August). The characteristics of peer reviewers who produce good-quality reviews. *Journal of General Internal Medicine*, 8(8), 422-428.
28. Eysenck, H. J. & Eysenck, S. B. G. (1992, April). Peer review: advice to referees and contributors. *Personality and Individual Differences*, 13(4), 393-399.
29. Fagan, W. T. (1990, August). To accept or reject: peer review. *Journal of Educational Thought*, 24(2), 103-113.
30. Fine, M. A. (1996, November). Reflections on enhancing accountability in the peer review process. *American Psychologist*, 51(11), 1190-1191.
31. Finney, D. J. (1997, June). The responsible referee. *Biometrics*, 53, 715-719.
32. Finke, R. A. (1990, May). Recommendations for contemporary editorial practices. *American Psychologist*, 45(5), 669-670. Forscher, B. K. (1965, October 15). Rules for referees: The duties of the editorial referee are examined to establish efficient and uniform practices. *Science*, 150(3694), 319-321.
33. Frank, E. (1996, March/April). Editors' requests of reviewers: a study and a proposal. *Preventive Medicine*, 25(2), 102-104.
34. Franken, E. A., Jr. (1997, October). Peer review and *Academic Radiology*. *Academic Radiology*, 4(10), 663-664.
35. Friedman, D. P. (1995, April). Manuscript peer review at the *AJR*: facts, figures, and quality assessment. *American Journal of Roentgenology*, 164(4), 1007-1009.
36. Galam, S. (1984, December). Impact of referees' reports. *Physics Today*, 37(12), 11.
37. Gidez, L. J. (1990, 1991). *The peer review process: strengths and weaknesses--a survey of attitudes, perceptions, and expectations*. Paper presented at the Serials Librarian, St. Catharines, Ontario.
38. Gilliland, S. W. & Cortina, J. M. (1997, Summer). Reviewer and editor decision making in the journal review process. *Personnel Psychology*, 50(2), 427-452.
39. Gleser, L. J. (1986). Some notes on refereeing. *American Statistician*, 40(4), 310-312.
40. Glogoff, S. (1988, November). Reviewing the gatekeepers: A survey of referees of library journals. *Journal of the American Society for Information Science*, 39(6), 400-407.
41. Goodman, S. N., Berlin, J. A., Fletcher, S. W., & Fletcher, R. H. (1994, July 1). Manuscript quality before and after peer review and editing at the *Annals of Internal Medicine*. *Annals of internal Medicine*, 121(1), 11-21.
42. Gordon, M. D. (1980). The role of referees in scientific communication. In J. Hartley (Ed.), *The psychology of written communication, selected readings* (pp. 263-275). New York: Nichols Publishing Co.
43. Hamermesh, D. S. (1994, Winter). Facts and myths about refereeing. *Journal of Economic Perspectives*, 8(1), 153-163.
44. Haness, J. (1983, March). How to critique a document. *IEEE Transactions on Professional Communication*, PC-26(1), 15-17.
45. Harrison, E. R. (1977, January). A referee's plea. *Physics Today*, 30(1), 85-87.
46. Harter, S. P. (1993, July). The-peer review process. *Library Quarterly*, 63(3), v-vi.
47. Humphreys, R. P., Reigel, D. H., & Epstein, F. J. (1995, May). The editor's labours: separating the wheat from the chaff. *Pediatric Neurosurgery*, 22(5), 23-27.
48. Huston, P. (1994, April 15). Information for peer reviewers. *Canadian Medical Association Journal*, 150(8), 1211-1216.
49. Jauch, L. R. & Wall, J. L. (1989, March). What they do when they get your manuscript: a survey of *Academy of Management* reviewer practices. *Academy of Management Journal*, 32(1), 157-173.
50. Kapp, M. B. (1988). Legal discussions in medical literature: is there adequate peer review? *Medicine and Law*, 7, 317-321.
51. King, D., McDonald, D. D., & Roderer, N. K. (1981). *Scientific journals in the United States: their production, use and economics*. Stroudsburg, Pennsylvania: Hutchinson Ross Publishing Company.
52. King, D. W. & Griffins, J-M. (1995, Spring). Economic issues concerning electronic publishing and distribution of scholarly articles. *Library Trends*, 43(4), 713-740.

53. Kittredge, P. (1984, October). Wanted: a word from the wise. *Respiratory Care*, 29(10), 991-993.
54. Kochar, M. S. (1986). The peer review of manuscripts—in need for improvement. *Journal of Chronic Diseases*, 39(2), 147-149.
55. Kochen, M. & Perkel, B. (1977). *Improving referee-selection and manuscript evaluation*. Paper presented at the First International Congress on Scientific Editors, Dordrecht, Holland.
56. Laband, D. N. (1990, May). Is there value-added from the review process in economics? Preliminary evidence from authors. *Quarterly Journal of Economics*, 105(2), 341-352.
57. Laband, D. N. & Piette, M. J. (1994, February). Favoritism versus search for good papers: empirical evidence regarding the behavior of journal editors. *Journal of Political Economy*, 102(1), 194-302.
58. A Lehr, J. H. (1991, March/April). The peer review system according to *Ground Water*. *Ground Water*, 29(2), 167-168.
59. Lock, S. & Smith, J. (1990, March 9). What do peer reviewers do? *JAMA*, 263(10), 1341-1343.
60. Lundberg, G. D. (1984, February 10). Appreciation to our peer reviewers. *JAMA*, 251(6), 758.
61. Maher, B. A. (1978, August). A reader's, writer's, and reviewer's guide to assessing research reports in clinical psychology. *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, 46(4), 835-838.
62. Mahoney, M. J. (1976). The endless quest. In M. J. Mahoney (Ed.), *Scientist as subject: the psychological imperative* (pp. 79-107). Cambridge, Massachusetts: Ballinger Publishing Company.
63. Manheim, F. T. (1973, May). Referees and the publication crisis. *EOS Transactions of the American Geophysical Union*, 54(5), 532-537.
64. Manheim, F. T. (1975, September). The scientific referee. *IEEE Transactions on Professional Communication*, 18(3), 190-195.
65. Markland, R. E. (1989, Fall). Musings of a well-travelled editor. *Decision Sciences*, 20(4), vii-xiii.
66. Mason, P. M., Steagall, J. W., & Fabritius, M. M. (1992, August). Publication delays in articles in economics what to do about them. *Applied Economics*, 24(8), 859-874.
67. McKenzie, S. (1995, June). Reviewing scientific papers. *Archives of Disease in Childhood*, 72(6), 539-540.
68. McNutt, R. A., Evans, A. T., Fletcher, R. H., & Fletcher, S. W. (1990, March 9). The effects of blinding on the quality of review. *JAMA*, 263(10), 1371-1376.
69. Meile, R. L. (1977, February). The case against double jeopardy. *American Sociologist*, 12(1), 532.
70. Mitchell, T. R., Beach, L. R., & Smith, K. G. (1985). Some data on publishing from the authors' and reviewers' perspective. In L. L. Cummings & P. J. Frost (Eds.), *Publishing in the organizational sciences* (pp. 248-264). Homewood, IL: Richard D. Irwin, Inc.
71. Murphy, T. M. & Utts, J. M. (1994, November). A retrospective analysis of peer review at *Physiologia Plantarum*. *Physiologia Plantarum*, 92(3), 535-542.
72. Neuliep, J. W. & Crandall, R. (1993). Reviewer bias against replication research. *Journal of Social Behavior and Personality*, 8(6), 2 1-29.
73. Newell, F. W. (1990, February 15). Peer review. *American Journal of Ophthalmology*, 109(2), 221-223.
74. Nylenna, M., Riis, P., & Karlson, Y. (1994, July 13). Multiple blinded reviews of the same two manuscripts; effects of referee characteristics and publication language. *JAMA*, 272(2), 149-151.
75. Nylenna, M., Riis, P., & Karlson, Y. (1995, June). Are refereeing forms helpful? A study among medical referees in Denmark, Norway and Sweden. *European Science Editing*, (55), 3-5.
76. Pierie, J-P. N. E., Walvoort, H. C., & Overbeke, A. J. P. M. (1996, November 30). Readers' evaluation of effect of peer review and editing on quality of articles in the Netherlands Tijdschrift voor Geneeskunde. *Lancet*, 348(9040), 1480-1483.

77. Pigg, R. M. (1987, January). Comments on the *Journal* peer review system. *Journal of School Health*, 57(1), 5-7.
78. Polak, J. F. (1995, September). The role of the manuscript reviewer in the peer review process. *American Journal of Radiology*, 165(3), 685-688.
79. Pyke, D. A. (1976, November 6). How I referee. *British Medical Journal*, 2(6044), 1117-1118.
80. Reideberg, J. W. & Reidenberg, M. M. (1991, July). Report of a survey of some aspects of editorial board peer review at *Clinical Pharmacology & Therapeutics*. *Clinical Pharmacology and Therapeutics*, 50(1), 1-3.
81. Relman, A. S. (1981). Journals. In K. S. Warren (Ed.), *Coping with the biomedical literature*: Praeger Special Studies.
82. Roberts, J. C., Fletcher, R. H., & Fletcher, S. W. (1994, July 13). Effects of peer review and editing on the readability of articles published in *Annals of Internal Medicine*. *JAMA*, 272(2), 119-121.
83. Rodman, H. (1970, March-a). Notes to an incoming journal editor. *American Psychologist*, 25(3), 269-273.
84. Rodman, H. (1970, November-b). The moral responsibility of journal editors and referees. *American Sociologist*, 5(4), 351-357.
85. Rowney, J. A. & Zenisek, T. J. (1980, January). Manuscript characteristics influencing reviewers' decisions. *Canadian Psychology*, 21(1), 17-21.
86. Salasche, S. J. (1997, June). How to "peer review" a medical journal manuscript. *Dermatologic Surgery*, 23(6), 423-428.
87. Saracevic, T. (1986). The refereeing process at *information Processing & Management*. *Information Processing & Management*, 22(1), 1-3.
88. Siegelman, S. S. (1988). Guidelines for reviewers of *Radiology*. *Radiology*, 166(2), 360.
89. Siegelman, S. S. (1989, November). Desirable qualities of manuscripts. *Radiology*, 173(2), 467-468.
90. Siegelman, S. S. (1991, March). Assassins and zealots: variations in peer review; special report. *Radiology*, 178(3), 637-642.
91. Smith, A. J. (1990, April). The task of the referee. *Computer*, 23(4), 65-71.
92. Sommers, H. S., Jr. (1983, April). Improving refereeing. *Physics Today*, 36(4), 92-93.
93. Spencer, N. J., Hartnett, J., & Mahoney, J. (1986, January). Problems with reviews in the standard editorial practice. *Journal of Social Behavior and Personality*, 1(1), 21-36.
94. Squires, B. P. (1989, July 1a). Biomedical manuscripts: what editors want from authors and peer reviewers. *Canadian Medical Association Journal*, 141(1), 17-19.
95. Squires, B. P. (1989, October 1b). Editorials and platform articles: What editors want from authors and peer reviewers. *Canadian Medical Association Journal*, 141, 666-667.
96. Stossel, T. P. (1985, March 7). Reviewer status and review quality. *New England Journal of Medicine*, 312(10), 658-659.
97. Stull, G. R. (1989, April). Peer-review process is key to quality publication. *Ceramic Bulletin*, 68(4), 850-852.
98. Talley, C. R. (1991, May). Tracking manuscripts and reviewers electronically. *American Journal of Hospital Pharmacy*, 48(5), 950.
99. Webb, W. B. (1979, February). Continuing education: refereeing journal articles. *Teaching of Psychology*, 6(1), 59-60.
100. Weller, A. C. (1990, March 9). Editorial peer review in U.S. medical journals. *JAMA*, 263(10), 1344-1347.
101. Wolff, W. M. (1973, March). Publication problems in psychology and an explicit evaluation schema for manuscripts. *American Psychologist*, 28(3), 257-261.
102. Yankauer, A. (1990, March 9). Who are the reviewers and how much do they review? *JAMA*, 263(10), 1338-1340.
103. Zellmer, W. A. (1977, August). What editors expect of reviewers. *American Journal of Hospital Pharmacy*, 34(8), 819.

فصل ششم

توافق بین بررسی‌ها

پرستار - دبیر: «در نظام بررسی، تضاد بین نظرات بررسی‌ها طبیعی است»

[۳۹: ص ۱]

پزشک - دبیر: «تفاوت نظر بررسی‌ها چه‌بسا چیز خوبی باشد؛ در واقع باید انتظارش را داشت».

[۵۵: ص ۷۹]

اگر مجموعه‌ای از بررسی‌ها، ارزش‌های یک دستنوشته را مستقلاً ارزیابی کنند و با یکدیگر در توافق باشند، احتمالاً کار دبیر تا حدودی آسان شده - دبیر (قطعاً، جبراً، احتمالاً؟) با اتفاق نظر بررسی‌ها همراهی می‌کند و طبق آن عمل می‌نماید. اگر بر روی دستنوشته‌ای خوب فکر شده باشد و خوب نوشته شده باشد و نتیجه‌گیری‌های منطقی آن بر یک روش تحقیق محکم، گردآوری داده‌ها، و تحلیل داده‌ها مبتنی باشد، می‌توان انتظار داشت که بررسی‌ها با انتشارش موافقت کنند. برعکس، اگر در طرح، تحلیل یا تفسیر یک تحقیق، نقص‌هایی وجود داشته باشد، انتظار می‌رود که هر یک از بررسی‌ها این نقص را پیدا کند و بر اساس کاستی‌های تحقیق، رد شدن آن را توصیه نماید. بررسی‌ها باید بدانند که آیا اشکالات بخصوص، آنقدر جدی هستند که موجب منتشر نشدن یک دستنوشته بشوند، و دیگر این که کدام اشکالات را می‌توان با بازبینی اصلاح نمود.

فصل دوم (درباره‌ی دستنوشته‌های رد شده) و فصل سوم (درباره‌ی دبیران و هیئت‌های تحریریه) اتفاق نظر بسیاری را بر سر معیارهای انتشار در رابطه با رد شدن (جدول «۱-۲» و جدول «۲-۲») یا پذیرفته شدن مطالب (جدول «۲-۳») نشان می‌دهند. در جدول «۱-۲» سیاه‌های از دلایل نظری دبیران برای رد کردن مطالب، و در جدول «۲-۲» دلایل عملی آنان برای این کار ارائه شده است؛ در جدول «۲-۳» چند معیار تجویزی محققان، خلاصه‌وار ذکر شده‌اند. اگر دستنوشته‌ها، ویژگی‌های توصیف‌شده در معیارهای تجویزی انتشار را داشته باشند، این احتمال هست که بررسی‌ها با نظر یکدیگر موافق باشند و دستنوشته‌ای را بپذیرند. به همین شکل، اگر دستنوشته‌ای خصوصیات مذکور در جداول «۱-۲» یا «۲-۲» را داشته باشد، انتظار می‌رود که بررسی‌ها توصیه به رد شدن آن دستنوشته بکنند.

در سال ۱۹۷۷، «ویلیامز» فکر کرد وقت آن رسیده که نحوه‌ی انجام کار بررسی‌ها مطالعه شود. وی از این که اطلاعات کمی درباره‌ی حدود موافقت بررسی‌ها با نحوه‌ی انجام کار وجود دارد اظهار تأسف نمود. «البته دلایل بسیاری برای اختلاف نظر داوران وجود دارد، و پژوهش در این قلمرو باید فراگیر باشد» [۷۸: ص ۱۳۱]. آنچه از مطالعات درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها و اهمیت موافقت آنان با فرایند همترازخوانی دبیرانه دریافت‌ه‌ایم، در این فصل بررسی می‌شود.

پرسش

بررسی‌ها، در هنگام ارزیابی یک دستنوشته‌ی واحد، تا چه اندازه با یکدیگر توافق دارند؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که توافق میان بررسی‌ها در مورد مجموعه‌ای معین از دستنوشته‌ها را آزموده است.

مطالعات همانند

فقط یک مطالعه پیدا شد که در آن، از چندین بررسی خواسته‌شده بود یک دستنوشته‌ی واحد را ارزیابی کنند.

«رنست» و همکارانش یک آزمایش ساده انجام دادند [۲۴]: دستنوشته‌ای که به یک مجله‌ی پزشکی تحویل شده بود برای ۴۵ کارشناس ارسال گردید، که هر یک عضوی از هیئت تحریریه‌ی یکی از مجلاتی بودند که مقالاتی را منتشر می‌کردند که موضوع آن‌ها مشابه با موضوع مقاله‌ی ارائه‌شده بود. از هر یک از این کارشناسان خواسته شد دستنوشته را با استفاده از هشت سنجی کیفیت، ارزیابی نمایند. در تنظیم [گزارش] تحقیق، محققان چیزی از جزئیات این دستنوشته ارائه نکرده‌اند و همچنین نگفته‌اند که دستنوشته در نهایت منتشر شد یا نه؛ و اگر شد، تا چه حد قبل از پذیرش نهایی مورد بازنگری قرار گرفت. سی و یک بررسی (۶۸/۹ درصد آنان) ارزیابی‌ها را تکمیل کردند (جدول «۶-۱»). بررسی‌ها تقریباً به همی سنج‌ها هم نمره‌ی بسیار خوب دادند و هم نمره‌ی بسیار بد؛ از دوسوم تا سه‌چهارم از بررسی‌ها دستنوشته را بین «متوسط» تا «خوب» درجه‌بندی کردند؛ حدود ۲۰ درصد آنان دستنوشته را در رده‌ی «پذیرش» تا «عالی» درجه‌بندی نمودند؛ تقریباً ۱۲ درصد، آمار آن را غیرقابل قبول دانستند، و کم‌تر از ۱۰ درصد توصیه کردند دستنوشته رد شود.

«رنست» و همکاران او به این نتیجه رسیدند که «ظاهراً فقدان روایی ... برای هرکسی که مشتاق است مطالبش در مجلاتی که کارشناسانه بررسی می‌شوند منتشر گردد، امری غیرقابل قبول است» [۲۹۶: ص]. این مطالعه، تحقیق بسیار کوچکی است که دامنه‌ی نظراتی را که فقط از یک دستنوشته قابل استخراج هستند به تصویر می‌کشد، و نقش مهم دبیر را نیز نشان می‌دهد، که باید نحوه‌ی پیشرفت کار را بعد از دریافت توصیه‌های متضاد، تعیین کند. طیف توصیه‌ها نشان می‌دهد که انجام بررسی‌های بیش‌تر بر روی یک دستنوشته، تردید دبیر را رفع

نمی‌کند. محققان این مطالعه تأکید کردند که آنان دستنوشته‌ای غیرجنجالی را انتخاب کرده‌اند و اظهار نگرانی کردند از این که حتی طیفی از درجه‌بندی‌ها، به مقوله‌ی زبان‌شناسی نیز مربوط می‌شوند- هرچند که هیچ‌کسی، دانش زبان‌شناسی مؤلف را به عنوان «غیرقابل قبول» درجه‌بندی نکرده. «ارنست» و همکارانش با این مطالعه در سال ۱۹۹۳، احساس «ویلیامز» در سال ۱۹۷۷ را تکرار کردند: «روش ارزیابی مقالات علمی بر اساس همترازخوانی، غیرقابل اعتماد است و ممکن است دچار سوگیری شود و خود این روش باید مورد ارزیابی قرار گیرد» [ص ۲۹۶].

جدول «۶-۱»: درجه‌بندی یک دستنوشته توسط چند بررسی

رشته	تعداد بررسی‌ها	پذیرش عالی	مناسب خوب	رد غیرقابل قبول	منبع
پزشکی-کلی	۳۱	٪ ۱۷/۲	٪ ۷۵/۸	٪ ۶/۹	[۲۴]
امتیاز علمی		٪ ۱۶/۱	٪ ۷۷/۴	٪ ۶/۴	
شفافیت توصیف		٪ ۲۶/۷	٪ ۷۰/۰	٪ ۳/۳	
روش آماری		٪ ۲۲/۶	٪ ۶۴/۵	٪ ۱۲/۹	
روش‌شناسی		٪ ۲۰/۰	٪ ۷۳/۳	٪ ۶/۷	

افزون بر این مطالعه که در آن یک دستنوشته مورد چندین بررسی قرار گرفت، موافقت میان بررسی‌هایی که از آنان خواسته شده بود چکیده‌ها، مقالات ارائه‌شده در نشست‌ها، یا مقالات منتشرشده را ارزیابی نمایند در چند مطالعه بررسی شد. چکیده‌ها بر اساس ماهیت‌شان بازنمود کوتاه‌شده‌ی یک تحقیق هستند. از بررسی‌کنندگان چکیده‌ها خواسته می‌شود با آگاهی اندک از کل تحقیق، درباره‌ی پذیرش یا رد آن نظر بدهند. می‌توان انتظار داشت که تحقیقات انجام‌شده درباره‌ی توافق میان بررسی‌کنندگان بر روی چکیده‌ها، نشان‌دهنده‌ی سطح نسبتاً بالایی از اختلاف نظر در میان بررسی‌کنندگان است و مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق میان بررسی‌ها در باب ارزیابی چکیده‌های تحویل‌شده برای ملاحظه به منظور ارائه در یک نشست، این امر را کاملاً نشان می‌دهند [۱۵؛ ۱۶؛ ۵۳؛ ۶۲]. مطالعه‌ای در سال ۱۹۷۶ توسط «سیجی» و «کان» نشان داد که توافق بررسی‌ها، بسته به این که کدام آزمون آماری برای داده‌های مطالعاتی که چکیده‌ها را ارزیابی کرده‌اند به کار برده شده، به نحو چشمگیری متفاوت است. چون این مطالعات به بررسی‌های مربوط به دستنوشته‌های تحویل داده‌شده به مجلات نمی‌پردازند، در تحلیل این بخش گنجانده نشده‌اند.

مطالعه‌ی «باون»، «پرلوف»، و «پاکوبی»، که به مقایسه‌ی درجه‌بندی بررسی‌ها درباره‌ی گروهی از مقالات که پس از ارائه در یک نشست، برای تأیید تحت ملاحظه بودند می‌پرداخت، نیز اختلاف زیادی را در درجه‌بندی‌ها نشان می‌داد [۹]. اما این بررسی‌ها ظاهراً قابل مقایسه نیستند، چون معیارهایی که برای ارزیابی مقالات به منظور اهدای جایزه وضع شده‌اند، معمولاً علاوه بر مزایای علمی تحقیق، عوامل دیگری را نیز در نظر می‌گیرند.

مطالعاتی وجود داشته که در آن‌ها موافقت ارزشیاب به نفع مقالات منتشرشده، نه از نظر انتشارپذیری در کل، بلکه از نظر جنبه‌های خاص ارزشی اثر، ارزیابی شده‌اند. در یکی از مطالعات، موافقت ارزشیاب با ربط بالینی مقالات منتشرشده در سه مجله، بررسی شد: «مجله‌ی آمریکایی پزشکی»، «سالنامه‌ی پزشکی داخلی»، و «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» [۲۲]. در مطالعه‌ی دیگر، توافق میان ارزشیاب‌ها در رابطه با «انسجام شاخصه‌ای از کیفیت علمی در نمای کلی پژوهش‌ها» برای ۳۶ بررسی منتشرشده، مورد ارزیابی قرار گرفت [۵۹: ص ۹۱]. مطالعه‌ی سوم، میزان اعتمادپذیری بین نظرات ارزشیاب‌ها درباره‌ی «کیفیت روش‌شناختی و ربط بالینی را در تحقیقات دارویی» [ص ۱۰۱] که در مجموعه مقالات همایش‌ها و مجلات زیست‌پزشکی (که هم‌ترازخوانی می‌شوند) منتشر گردیده‌اند، ارزیابی نمود [۱۱]. مطالعه‌ی «چو» و «برو» که اعتبار سامانه‌ی امتیازدهی برای ارزیابی گزارش‌های بررسی‌ها را آزمود در فصل پنجم کتاب حاضر مورد بحث قرار گرفت. این مطالعات در اینجا ذکر می‌شوند چون اغلب در بحث‌های مربوط به مطالعات انجام‌شده در باره‌ی توافق بین بررسی‌ها از آن‌ها نام برده می‌شود؛ اما چون دستنوشته‌های واقعی را ارزیابی نکرده‌اند، از بحث بیش‌تر مستثنی می‌شوند.

«زوکرم» و «مرتون» توافق بررسی‌کنندگان در مورد ۱۷۲ دستنوشته‌ی تحویل‌شده به مجله‌ی «فیزیکال ریویو» بین سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۴۸ را مورد بحث قرار دادند [۸۰]. در مورد پنج دستنوشته، نظر بررسی‌ها کاملاً با هم مخالف، و در مورد دوسوم از دستنوشته‌ها میزان مخالفت‌ها جزئی بود. جزئیات بیش‌تری از این مطالعه ارائه نشد. افزون بر این، «زوکرم» و «مرتون» به یک مطالعه درباره‌ی توافق نظر بین بررسی‌ها نیز اشاره می‌کنند که توسط «اور» و «کاساب» بر روی ۱۵۷۲ دستنوشته‌ی زیست‌پزشکی انجام شد. هر دستنوشته‌ی مورد مطالعه‌ی «اور» و «کاساب» توسط حداقل دو داور بررسی شد، و این عده در توصیه به رد کردن یا پذیرفتن دستنوشته، در ۷۵ درصد مواقع با یکدیگر هم‌نظر بودند. (نتایج این مطالعه در «فدراسیون بین‌المللی سنجش»^۱ در واشنگتن دی.سی، در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۶۵ ارائه شد. مجموعه مقالات این نشست مکانیابی نشد.) «لازاروس» ادعا کرد که فقط حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد از بررسی‌ها با رد کردن یا پذیرفتن یک دستنوشته برای مجله‌ی «فیزیکال ریویو» در اولین دور بعد از بررسی موافق بوده‌ند [۴۵]. وی جزئیات دیگری ارائه نکرد و اعلام نمود که اگر دبیران از بررسی ناشناس استفاده نمی‌کردند عدم توافق آنان بیش‌تر می‌شد. «کان» و همکاران وی توافق بررسی‌ها را از نظر چهار خصیصه‌ی دستنوشته، برای «فصلنامه‌ی روان‌شناسی زنان» بررسی کردند، و فقط داده‌های مربوط به میانه و بالاترین و پایین‌ترین درصد توافق را ارائه نمودند [۴۱]. این پژوهش عمدتاً بر خصیصه‌های متفاوت دستنوشته‌های پذیرفته‌شده و ردشده متمرکز بود (نگاه کنید به فصل ۲). اما در هیچیک از این مطالعات، جزئیات کافی برای تحلیل بیش‌تر ارائه نشده.

در جدول «۶-۲» اطلاعات خلاصه‌ای درباره‌ی مطالعات انجام‌شده در موضوع توافق بین بررسی‌ها ارائه گردیده. در این مطالعات، گزارش بررسی‌ها درباره‌ی دستنوشته‌های ارائه‌شده به ۳۲ مجله و گروهی از مجلات منتشرشده توسط «انجمن روان‌شناسی آمریکا»، از نظر توافق نظر بین بررسی‌کنندگان آزموده شدند. در هر مطالعه از شیوه‌ی مشابهی استفاده شد - پس از بررسی یک دستنوشته طبق فرایند استاندارد همتراز خوانی هر مجله‌ی بخصوص، توصیه‌های بررسی‌ها مقایسه می‌شدند. برای هر مطالعه، مجموعه‌ی دستنوشته‌های مورد استفاده یا در طول یک دوره‌ی زمانی معین به دفتر تحریریه واصل شده بودند یا دریافت آن‌ها در یک تاریخ خاص آغاز شده و تا رسیدن به حد کافی ادامه داشته. در هر یک از مطالعات مربوط به توافق بررسی‌ها، گروهی از گزارش‌های واقعی بررسی‌ها مطالعه شدند. بررسی‌های مورد تحقیق به هیچ روی نمی‌دانستند که گزارش آن‌ها، جزئی از یک تحقیق خواهد شد.

گزارش بررسی‌ها با استفاده از چند روش تحلیل شدند. برخی از مطالعات، درصد کلی توافق بین بررسی‌ها را آزمودند، بقیه [ی مطالعات] وجود اتفاق نظر عمومی بر سر رد کردن یا پذیرفتن مطالب را بررسی کردند. در اکثر این مطالعات، داده‌ها با یکی از چندین آزمون آماری تحلیل شدند. بیش‌تر مطالعات، امتیازدهی را بین دو بررسی مقایسه می‌کردند. برخی از محققان نظرشان این بود که فقط وقتی می‌توان گفت بررسی‌ها با هم توافق نظر دارند که یک توافق کامل وجود داشته باشد. دیگران به این قائل بودند که در صورتی می‌توان گفت بررسی‌ها توافق نظر دارند که توصیه‌هایشان فاصله‌ی زیادی از هم نداشته باشند. مثلاً توصیه به پذیرش یک دستنوشته بدون بازنگری را می‌توان با توصیه به پذیرش همراه با بازنگری جزئی، در یک سطح از توافق دانست.

تحلیل مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق نظر بین بررسی‌ها دارای دو بخش است. بخش اول بحث آزمون‌های آماری مورد استفاده در این مطالعات را خلاصه می‌کند؛ و بخش دوم به آنچه که می‌توان - علیرغم وجود سؤالاتی درباره‌ی تحلیل آماری مورد استفاده - از این مطالعات آموخت می‌پردازد.

آمار مورد استفاده برای تحلیل مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق نظر بین بررسی‌ها

برای محاسبه‌ی درجه‌ی توافق نظر بین بررسی‌ها، از انواع آزمون‌های آماری استفاده شده است. این که کدامیک از این آزمون‌ها قابل اطمینان‌تر هستند جای بحث دارد. هر یک از آزمون‌های آماری زیر در حداقل یکی از مطالعات مذکور در جدول «۶-۲» به کار رفته است:

۳ «فین»:

واریانس بین دستنوشته‌ها را با واریانس که می‌توان در صورت امتیازدهی تصادفی به دست آورد مقایسه می‌کند [۷۴: ص ۷۴].

«فین را می‌توان به عنوان نسبت تناظر امتیازبندی‌های مورد مشاهده‌ای که ناشی از اتفاق نیست، تعبیر نمود» [۷۵: ص ۲۵].

جدول «۶-۲»: مطالعات انجام‌شده در باره‌ی توافق بین بررسی‌ها

مجله	تعداد دست‌نوشته‌ها	توافق (بر مبنای نظر محققان اصلی)			آزمون‌های آماری (محققان اصلی)	آزمون‌های آماری (تحلیل بیش‌تر)	منابع
		مجموع	پذیرش	رد			
<i>American Journal of Community Psychology</i>	۲۲۰				۰/۴۲ دقت در روش؛ ۰/۲۳ اهمیت موضوعات (همبستگی‌های متقابل)		[۳۱]
<i>American Journal of Public Health</i>	۶۲۹	٪۵۷			٪۹ عدم توافق کامل		[۷۹]
<i>American Psychological Association Journals</i>	۱۵۳				فقط ۳۱ مورد از ۵۸۵ تطابق احتمالی، فراتر از تطابق تصادفی بودند		[۲۶]
<i>American Psychologist</i>	۷۸	٪۱۱/۵	٪۵۱/۷			۰/۷۹، ۰/۴۹، ۰/۵۴، ۰/۵۴	[۶۳]
	۷۱	٪۱۲	٪۵۷		۰/۵۹ (فاصله‌ی برابر) ۰/۶۴ (مدل آرسی)	۰/۷۴، ۰/۷۸	[۳۴]
<i>American Sociological Review</i>	۳۹۴ پذیرفته‌شده				۰/۳۷-۰/۴۵ (R^2)		[۳]
	۳۶۱ رد شده						
	۳۲۲ رد شده	٪۱۲	٪۵۸		۰/۲۸ (فاصله‌ی برابر) ۰/۲۹ (مدل آرسی)	۰/۲۹ ^۲ ، ۰/۴۴ ^۲ و ۰/۴۴ ^۲	[۳۵:۳۴]
<i>Angewandte Chemie</i>	۴۴۹	٪۵	٪۱۰		۰/۱۴ (کایا) ۰/۲۰ (کاپای وزنده‌ی شده) ۰/۲۵ (درون رده‌ای)		[۲۱]
<i>Annals of Internal Medicine</i>	۱۱۳ دست‌نوشته‌های پذیرفته‌شده	٪۶۹-٪۷۷					[۴۰]
<i>Australian and New Zealand Journal of Psychiatry</i>	۵۰۰	٪۵۰			۰/۲۳ (۷ کرامر)، ٪۶ عدم توافق کامل		[۶۰]
<i>British Medical Journal</i>	۷۰۷	٪۶۲-٪۶۸				۰/۳۱ ^۲	[۴۹]
<i>Canadian Journal of Behavioral Sciences</i>	۱۲۰				۰/۴۲ (همبستگی متقابل)		[۴۶]
<i>Developmental Review</i>	۱۸۴				۰/۶۲ (۲۲ فین) ۰/۴۴ (درون رده‌ای)	۰/۴۴ ^۲ ، ۰/۴۴ ^۲	[۷۴]
<i>Journal of Abnormal Psychology</i>	۱۰۶۷	٪۶۷	٪۴۲	٪۷۴	۰/۱۷-۰/۲۸ (درون رده‌ای)	۰/۱۹ ^۲ ، ۰/۱۹ ^۲	[۱۷]
<i>Journal of the American Academy of Child & Adolescent Psychiatry</i>	۲۷۲				۰/۲۷ (درون رده‌ای)، ۰/۴۳ (پایین‌تر از مقیاس جدید درجه‌بندی)		[۷۰]
<i>Journal of Applied Behavior Analysis</i>	۴۰	٪۸۱-٪۹۸			٪۱۲ توافق کامل		[۷:۶]
<i>Journal of Clinical Anesthesia</i>	۴۲۲ زوج‌های بررسی هینت تحریری	٪۴۰، ٪۳۲					[۱۹:۲۰]
<i>Journal of Clinical Investigation</i>	۱۰۰۰	٪۶۷-٪۸۰	٪۳۶/۲				[۶۴]
<i>Journal of Counseling Psychology</i>	۲۶۳				۰/۲۷ (۲۲ فین)، ۰/۲۸ (درون رده‌ای)		[۵۷]
<i>Journal of Education Psychology</i>	۳۲۵				۰/۳۴ (درون رده‌ای)	۰/۳۴ ^۲ ، ۰/۳۴ ^۲	[۵۰]
	۲۷۸				۰/۲۰ (درون رده‌ای)		[۵۱]

جدول «۶-۲»: مطالعات انجام شده در باره ی توافق بین بررس ها (دنباله)

مجله	تعداد دست نوشته ها	توافق (بر مبنای نظر محققان اصلی)			آزمون های آماری (محققان اصلی)	آزمون های آماري (تحليل بیش تر)	منابع
		مجموع	پذیرش	رد			
<i>Journal of Health and Social Behavior</i>	۱۲۰	٪۴۱					[۱] [۲۹]
<i>Journal of Personality and Social Psychology</i>	۲۸۷				۰/۰۷-۰/۳۷ (درون ردهای)	۰/۲۶ ^۵ ، ۰/۲۶ ^۴ ٪۷۰ ^۴	[۶۵]
<i>Journal of Vascular and Interventional Radiology</i>	۲۳				۰/۸۴ (درون ردهای)؛ ۰/۹۴ (ضریب کنندال)		[۲۵]
<i>Law and Society Review</i>	۲۵۱	٪۶	٪۶۰		۰/۱۷ (فاصله ی برابر)؛ ۰/۲۳ (مدل آرسی)	۰/۲۳ ^۵ ، ۰/۲۹ ^۵ و ۰/۳۶ ^۵	[۳۵]
<i>New England Journal of Medicine</i>	۴۹۶	٪۴۱/۸	٪۵۰/۵	٪۳۹/۷		۰/۲۶ ^۵	[۳۸]
<i>Personality and Social Psychology Bulletin</i>	۱۷۷				۰/۵۴-۰/۶۲ (درون ردهای)	۰/۲۱ ^۵ ، ۰/۲۱ ^۴ و ٪۸۰ ^۴	[۳۶]
	۱۷۷				۰/۲۱ (تصحیح شده)		[۳۷]
	۱۷۷	٪۱۳	٪۱۸		۰/۲۳-۰/۲۷ (فاصله ی برابر)؛ ۰/۳۰- ۰/۲۸ (مدل آرسی)	۰/۲۷ ^۵ و ۰/۴۶ ^۵	[۳۵]
<i>Physical Therapy</i> بدون بازنگری غیرسفارشی	۲۲۳ ۲۸۴				۰/۰۰۷۹ (کاپا) ۰/۱۱۶ (کاپا)		[۵]
<i>Physiological Zoology</i>	۲۰۹	٪۱۱	٪۲۶		۰/۲۸ (فاصله ی برابر)؛ ۰/۳۱ (مدل آرسی)	۰/۳۱ ^۵ ، ۰/۴۴ ^۵ و ۰/۴۷۴ ^۵	[۳۵]
<i>Research Quarterly for Exercise & Sports Review</i>	۳۶۳	٪۴۰			۰/۱۱ (کاپا)؛ ۰/۳۷ (درون ردهای)		[۵۶]
<i>Rural Sociology</i>	۳۳۷	٪۶۳	٪۹۵				[۷۱]
	۲۷۹				۰/۵۷ (ترتیب رتبه)؛ ۰/۳۶ (همبستگی با برآیند)		[۲۳]
<i>Social Problems</i>	۱۹۳	٪۷۵/۲	٪۲۲/۷	٪۴۹/۸		۰/۲۹ ^۵ ، ۰/۴۰ ^۵	[۶۸]
<i>Social Work Research</i>	۵۴	٪۳۲-٪۱۴			۰/۱۵-۰/۴۰۴ (درون ردهای)؛ ۰/۶۹-۰/۵۵ (توافق یک مرحله ای)		[۴۳]
<i>Sociological Quarterly</i>		٪۲۰	٪۳۰			٪۷۰ ^۴	[۵۲]
<i>Sociometry</i> پذیرفته شده رد شده	۲۸ ۷۵	٪۳/۵	٪۱۴/۷				[۶۶]
	۱۴۰				۰/۲۱	۰/۲۱ ^۴ ، ۰/۲۱ ^۳ و ٪۷۵ ^۴	[۳۶]
<i>South African Journal of Psychology</i>	۱۶۴				۰/۳۴ (روایی تکبررس)		[۶۱]
میانگین		٪۴۹/۳	٪۲۲	٪۴۴/۸		٪۲۷ ^۴	

ا. کاپا [۷۲]	د. کاپا یا R [۱۴]
ب. درصد توافق کلی [۱۲]	ه. درصد توافق کلی [۱۸]
ج. روایی تکبررس [۵۱]	و. مقادیر مقیاس هم فاصله و مدل همبستگی «آرسی» برای دو داور [۵۸]

کاپا:

نسبت توافق تصحیح شده مطابق با احتمال، که طوری مقیاس بندی شده که بین ۱- تا ۱+ متغیر باشد و در نتیجه، یک مقدار منفی نشان دهنده ی توافق «کمتر از مقدار احتمالی»، صفر

نشان‌دهنده‌ی «توافق کامل احتمالی»، و مقدار مثبت نشان‌دهنده‌ی «توافق بالاتر از مقدار احتمالی» است [۲۷: ص ۶۱۳].

ضریب $0/14$ کاپا حاکی از آن است که داوران در ارزیابی خود درباره‌ی دستنوشته‌ها، ۱۴ درصد بیش‌تر از آنچه که بر مبنای احتمال محض انتظار می‌رفته، به توافق رسیده‌اند. ضرایب بین صفر و $0/40$ کاپا به سطح نسبتاً پایینی از توافق اشاره دارند. ضرایب بین $0/41$ و $0/80$ کاپا منعکس‌کننده‌ی توافق چشمگیر، و مقادیر بزرگ‌تر از $0/81$ حاکی از توافق بسیار بالا هستند [۲۱: ص ۲۳۵]. کاپا هنگامی مناسب است که همه‌ی اختلاف نظرها به یک اندازه مهم شمرده شوند، و کاپای وزندهی شده وقتی خوب است که بتوان اهمیت نسبی اختلاف نظرهای احتمالی متفاوت با هم را تعیین کرد [۲۸: ص ۳۲۳].

ضریب «کندال»:

جدول مرتب‌سازی رتبه‌ها [۲۵: ص ۹۹].

ضریب همبستگی درون‌رده‌ای^۲:

رویه‌ای برای تخمین زدن روایی مجموعه‌ی درجه‌بندی‌ها ... بر مبنای تحلیل واریانس و تخمین اجزای واریانس [۴: ص ۳].

ضریب همبستگی درون‌رده‌ای ($R1$) ممکن است بین -1 و $+1$ متغیر باشد. هرچه نمره‌ی $R1$ بالاتر باشد، توافق مشاهده شده بیش‌تر است [۱۶: ص ۳۷۵]. نگارش‌های بی‌شماری از «ضریب همبستگی درون‌رده‌ای» وجود دارند که در هنگام اعمال در مورد داده‌های یکسان، نتایج کاملاً متفاوتی می‌دهند [۶۷: ص ۴۲۰]. هرگونه مقدار مشخص [برای توافق قابل اعتماد بین داوران]، تا حدودی دلخواهی است [۵۹: ص ۹۴]. مدل همبستگی درون‌رده‌ای «همابندی اثرات سطر و ستون (RC)»، فواصل بین دسته‌بندی‌های توصیه‌ای داور را به صورت تجربی تخمین می‌زند [و] پژوهشگران می‌توانند از به‌کارگیری فرضیات دلخواهی درباره‌ی این فواصل، اجتناب نمایند [۳۵: ص ۳-۴].

روایی تک‌بررس:

همبستگی بین دو بررسی مستقل بر روی یک دستنوشته‌ی واحد، در میان تعداد زیادی از دستنوشته‌هایی که برای انتشار تحویل شده‌اند [۵۱: ص ۱۵۲].
اعتمادپذیری میانگین دو یا چند بررس، از اعتمادپذیری یک امتیازدهنده‌ی منفرد، بیش‌تر خواهد بود [۵۰: ص ۸۷۳] وقتی ارزش یک امتیازدهنده‌ی منفرد تعیین شد، می‌توان میانگین دو یا چند بررس را با معادله‌ی «اسپیرمن- براون»^۴ به دست آورد.

این تعاریف برگرفته از خود گزارش‌ها هستند و به عنوان مقدمه‌ای بر اصطلاحات مربوطه و نیز بر برخی از موضوعات مرتبط با مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها، در اینجا به صورت خلاصه، ذکر شده‌اند. این تعاریف نشانه‌هایی از برخی ظرایف موضوعات آماری را به همراه دارند که مبنای تحلیل‌های آماری در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها را

تشکیل می‌دهند. اگر یک آزمون آماری در جدول «۶-۲» ذکر گردیده ولی در سطور بالا تعریف نشده، به این دلیل است که محقق، تعریفی برای آن ارائه نکرده. بحث زیر یک بحث ریاضی نیست، بلکه ارائه‌ی موضوعات و مشکلات همبسته با تحلیل‌های آماری در داده‌های مربوط به توافق بین بررس‌ها می‌باشد.

در مثالی از پیچیدگی مفاهیم ریاضی مرتبط با مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها، «سیجتی» فرمولی را برای کاپا، کاپای وزندهی شده، و سه نوع مختلف ضریب همبستگی درون‌رده‌ای (R_i) - یعنی (مدل I) R_i ، (مدل II) R_i ، (مدل III) R_i - ارائه می‌کند [۱۴]. خواننده برای آگاهی از جزئیات بیش‌تر درباره‌ی تعاریف، شکل‌های مختلف آزمون‌های آماری، و عین فرمول‌ها، می‌تواند به منابعی که در بالا مورد استناد قرار گرفتند مراجعه کند.

چندین محقق، داده‌های خود را در بیش از یک آزمون آماری آزمون کرده‌اند [۷۴؛ ۵۷؛ ۳۴؛ ۲۳؛ ۵۶؛ ۲۱؛ ۲۵؛ ۴۳]. هم «مارش» و «بال» [۵۱] و هم «سیجتی» [۱۴] آمار مورد استفاده در چند مطالعه‌ی مذکور در جدول «۶-۲» را مجدداً بررسی نمودند؛ نتایج این محاسبات مجدد همراه با آزمون‌های آماری مورد استفاده برای محاسبه‌ی مجدد نیز در جدول «۶-۲» مشاهده می‌شوند. برخی از مثال‌ها می‌توانند در نشان دادن دشواری‌های بعضی از مباحث آماری، مفید باشند.

با توجه به تعداد احتمالی آزمون‌های آماری مناسب برای بررسی داده‌های مربوط به توافق بین بررس‌ها و ظرافت‌های موجود در به‌کارگیری و تفسیر آن‌ها، تعجبی ندارد که این مطالعات موجب شده‌اند مناقشه‌ی قابل توجهی درباره‌ی آزمون‌های آماری مناسب برای استفاده در مطالعات بخصوص، به وجود بیایند. در گزارش‌های متعددی که از توافق بین بررس‌ها داده شده‌اند، تفسیر نتایج حاصل از یک مطالعه‌ی قبلی یا صحت یک آزمون آماری اعمال‌شده بر روی برخی از داده‌ها، زیر سؤال رفته است. مثلاً «هندریک» توافق بین بررس‌های مجله‌ی «بولتن روان‌شناسی اجتماعی و شخصیتی» را مطالعه کرد؛ یک همبستگی بین ۵۴/۰+ تا ۶۲/۰+ را محاسبه نمود، و گزارش داد که «از سطح نسبتاً بالای توافق بین بررس‌ها کاملاً راضی است» [۳۶: ص ۲۰۷]. بعدها پس از بازنگری در نتیجه‌گیری قبلی خود، خوش‌بینی وی درباره‌ی این نتایج جای خود را به «شرمندگی و ناامیدی» داد [ص ۱]. «هندریک» از همبستگی درون‌رده‌ای استفاده نکرد و حاصل محاسبه‌ی مجدد، یک ضریب درون‌رده‌ای برابر با ۲۱/۰+ بود که از سطح پایین توافق میان بررس‌ها حکایت داشت [۳۷].

«کرنال» استدلال نمود که وقتی برخی از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها به نحوی نسبتاً متفاوت بررسی شوند، نتایج بهتری حاصل می‌گردد [۱۸]. مثلاً در بررسی مجدد مطالعه‌ی «هندریک» بر روی «بولتن روان‌شناسی اجتماعی و شخصیتی»، «کرنال» نشان داد که در ۳۳ درصد از موارد، توافق کامل وجود داشته است. ۲۷ درصد دیگر از توصیه‌های

بررس‌ها، یک رده با هم فاصله دارند، و فقط در ۴ درصد از موارد، بررس‌ها کلاً با هم دارای اختلاف نظر هستند. «کرنال» نتیجه گرفت که ۸۰ درصد از امتیازبندی‌ها درباره‌ی قابل انتشار بودن دستنوشته‌های «بولتن روان‌شناسی اجتماعی و شخصیتی» در توافق کلی با یکدیگر قرار دارند. در همین گزارش، «کرنال» داده‌های مربوط به مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌های «مجله‌ی روان‌شناسی اجتماعی و شخصیتی»^۱ [۶۵] و نیز «فصلنامه‌ی جامعه‌شناسی» [۵۲] را هم تحلیل نمود. وی از این تحلیل اضافی نتیجه گرفت که اگر کسی صرفاً درصد توافق میان آن دسته از بررس‌هایی را که فکر می‌کنند دستنوشته به طور کلی قابل انتشار است محاسبه نماید، میانگین توافق بررس‌ها ۷۰ درصد خواهد بود [۱۸]. «واتکینز» نیز داده‌های «هندریک» را بررسی کرد، یک آزمون آماری دیگر- آماره‌ی کاپا^۲- را نیز اجرا نمود، و سطح بسیار پایینی از توافق بین بررس‌ها را نتیجه گرفت: کاپای معادل ۰/۰۹۱ [۷۲]. پس از محاسبه‌ی این کاپا، «واتکینز» معتقد بود که «روشن است که به جای درصد ساده‌ی توافق، باید از آماره‌ای مثل K [کاپا] استفاده کرد تا نقشی که احتمالات داشته، کم‌رنگ نشود» [ص ۷۹۷].

«واتکینز» داده‌های حاصل از مطالعه‌ی «اسکار» و «ویر» درباره‌ی توافق بین بررس‌های مجله‌ی «امریکن سایکولوجیست» را (که در اصل نشان داده بود بررس‌ها در ۵۷ زوج از ۸۷ زوج امتیازبندی، توافق دارند) نیز مجدداً بررسی نمود [۶۳]. در حالی که «اسکار» و «ویر» نتیجه گرفتند که «میزان اعتمادپذیری موجود در بین امتیازدهندگان بسیار بالا است و باعث می‌شود به خودمان به عنوان «ناظران موقتی» ایمان بیاوریم» [ص ۹۳۵]. «واتکینز» کاپای این مطالعه را برابر با ۰/۴۹ محاسبه نمود، که پس از کنار گذاشتن توافقی‌هایی که ممکن است بواسطه‌ی تصادف رخ داده باشند، برخی حدود ۵۰ درصد برای توافق بین بررس‌ها را نشان می‌داد. «گلیمور» [۳۰] معتقد بود که نتیجه‌گیری‌های مطالعه‌ی «اسکار» و «ویر» نشان می‌دهند که برای «شرایط قضاوت کاملاً غیرقابل اعتماد»، ۴۷ درصد توافق انتظار می‌رود، و پیشنهاد کرد که «شاید انجام نوعی آزمایش ابتکاری بر روی قواعد جدید بررسی مجله» لازم باشد [ص ۱۵۷].

«وایت‌هرست» بر این باور بود که مناسب‌ترین آزمون آماری برای مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها، «۲ فین» است [۷۵]. وی معتقد بود که «اگر اختلافات چشمگیری در نرخ‌های ردشدگی وجود داشته باشد، مقایسه در میان مجلات با استفاده از همبستگی درون‌رده‌ای، ناممکن است. «۲ فین» با مقایسه‌ی واریانس به‌دست‌آمده در درون دستنوشته‌ها با واریانسی که در صورت تخصیص تصادفی امتیازبندی‌های دستنوشته به دست می‌آید، این اشکال و اشکالات مرتبط با آن را رفع می‌کند» [ص ۲۷]. «سیجی» با نشان دادن این نکته که «۲۱» ضریب همبستگی درون‌رده‌ای [آماره‌ای است بسیار حساس‌تر از «۲ فین»

استدلال‌های «وایت‌هرست» را به نقد کشید [۱۳: ص ۵۶۳]. وی استدلال خود را این گونه ادامه داد که «این واقعیت آماری بر کسی پوشیده نیست که سطوح کلی توافق، صرفاً میانگین‌های وزندهی شده‌ای بین سطوح توافق در مقوله‌های خاصی از رده‌بندی هستند» [ص ۵۶۳]. «وایت‌هرست» سپس چنین نظر داد که وقتی «بررس‌های درستکار با انبوهی از دست‌نوشته‌های کم کیفیت و طیف محدود کیفیت دست‌نوشته‌ها مواجه می‌شوند، احتمالاً اکثر آنان با تصمیم‌های مبتنی بر رد کردن دست‌نوشته‌ها موافقت می‌نمایند. آنان در چنین شرایطی نمی‌توانند یک ضریب همبستگی درون‌رده‌ای قابل توجه به دست آورند» [۷۶: ص ۵۶۹].

در سال ۱۹۸۸، «لیندزی» به بررسی تعدادی از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها پرداخت و اعلام کرد که یافته‌ها حکایت از آن دارند که «تصمیم‌گیری بسیار گزینشی، همراه با بررسی‌های نادقیق به نتایجی منجر می‌شوند ... که فقط کمی از «اتفاق» بهتر هستند» [۴۷: ص ۷۵]. نتیجه‌گیری وی این بود که مطالعه درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها «در یک چارچوب آماری مناسب، نشان‌دهنده‌ی بی‌دقتی اساسی در فرایند بررسی دست‌نوشته است» [ص ۸۰]. از نظر «لیندزی»، یک راه حل این است که دبیران برای هر دست‌نوشته، از سه بررسی یا بیش‌تر استفاده کنند.

مطالعه درباره‌ی توافق بین بررسی‌های «مجله‌ی سلامت و رفتار اجتماعی» در هنگام مقایسه‌ی توافق بین موارد توصیه به پذیرش و رد کردن دست‌نوشته، توافق کلی ۷۹ درصدی بین زوجها را نشان داد. اما در زمان آزمودن توافق بر سر توصیه‌های مربوط به یک مقوله‌ی واحد و بخصوص - که از بررسی‌ها خواسته شده بود از شش امتیازبندی، یکی را انتخاب کنند - سطح توافق فقط ۴۱ درصد بود [۱].

«هارگنس» و «هرتینگ» توافق بین بررسی‌ها را در پنج مجله‌ی دانشورانه مطالعه کردند، که هر مجله به یکی از این پنج رشته تعلق داشت: جامعه‌شناسی، جانورشناسی، حقوق، روان‌شناسی، و روان‌شناسی اجتماعی [۳۴]. هر مجله‌ای که آنان مطالعه نمودند به صورت مجزا در جدول «۶-۲» ذکر شده. آنان دریافتند که احتمال توافق درباره‌ی توصیه به رد کردن [دست‌نوشته] بسیار زیاد است. «هارگنس» و «هرتینگ» «اشاره به دشواری‌های تحلیلی کردند که پیش روی پژوهشگرانی است که می‌خواهند سطوح توافق بین داوران مجلات مختلف را با هم مقایسه نمایند» [ص ۱]. به گفته‌ی این محققان، وقتی پژوهشگران «سنجه‌های توافق را محاسبه می‌نمایند، تلویحاً این گونه فرض می‌کنند که دست‌نوشته‌ها در یک بُعد نهفته‌ی انتشارپذیری با هم متفاوت‌اند؛ اما خود سنجه‌های توافق، شواهد اندکی از وجود چنین بُعدی را به دست می‌دهند. با بررسی مناسب آماری مدل همبسته‌ی «آرسی» و مقادیر مربوط به درجه‌ی توصیه‌ی داور که از آن مدل حاصل می‌شود، پژوهشگران می‌توانند شواهد مستقیم‌تری درباره‌ی بسندگی فرض فوق به دست آورند» [ص ۱۴].

«اوبراین» داده‌های «هارگنس» و «هرتینگ» را مجدداً محاسبه نمود و اعلام کرد که این محققان، تعداد بررسی‌ها برای هر دستنوشته را به حساب نیاورده‌اند [۵۸]. محاسبه‌ی مجدد وی بر مبنای ضریب همبستگی درون‌رده‌ای (آی‌سی‌سی) بود، و همان دو سنجه‌ای را که «هارگنس» و «هرتینگ» استفاده کرده بودند (مقادیر مقیاس با فواصل مساوی، و مدل همبسته‌ی آرسی) - منتهی برای یک، دو، یا سه داور - به کار برد. مثلاً امتیاز تک‌بررس برای مجله‌ی «جانورشناسی فیزیولوژیکی» ۰/۲۸ است، اما اعتبار مبتنی بر دو بررس ۰/۴۴ می‌باشد، و این مقدار در مورد سه بررس به ۰/۵۴ افزایش می‌یابد. «اوبراین» نتیجه گرفت که «سطوح اعتبار که در مطالعات پیشین یافت شده‌اند وقتی همراه با وزن‌های حاصل از مدل همبسته‌ی آرسی به کار می‌روند، بیش از آن که توجیه قابل قبولی داشته باشند، بدبینانه به نظر می‌رسند» [ص ۳۲۷].

همان‌گونه که از جدول «۶-۲» استنباط می‌شود، در هر مورد، محاسبه‌ی مجدد «اوبراین» سطحی از توافق بین بررسی‌ها را نتیجه داد که از آنچه «هارگنس» و «هرتینگ» یافته بودند، بالاتر بود.

«لیندزی» در رابطه با تحلیل «هارگنس» و «هرتینگ» [۳۵] رویکردی متفاوت از دیدگاه بررسی‌های مجلات جامعه‌شناسی در پیش گرفت [۴۸]. استدلال «لیندزی» این بود که همه‌ی دبیران مجله کار خودشان را به خوبی انجام نمی‌دهند، و به منظور «بهبود کیفیت اثر منتشرشده، لازم است که مجلات، اعتبار کم ناشی از فرایند کنونی بررسی دستنوشته را جبران کنند» [ص ۳۱۳]. «لیندزی» این یافته‌ی «هارگنس» و «هرتینگ» را که ضریب توافق بررسی‌ها برای «امریکن سوسیولوژیکال ریویو» بین ۰/۲ و ۰/۳ بوده، زیر سؤال برد. «لیندزی» تأکید کرد که اگر از مدل خود وی استفاده شود «تقریباً نیمی از مقالاتی که باید منتشر شوند منتشر نمی‌گردند و جایشان را به مقالاتی می‌دهند که نمی‌بایست منتشر شوند» [ص ۳۲۳]. البته «لیندزی» در اینجا فقط به توافق بین بررسی‌ها پرداخت و نقش دبیر را، که می‌تواند توصیه‌های بررسی‌ها را لغو نماید، از قلم انداخت. یافته‌ها، اطلاعاتی درباره‌ی دستنوشته‌هایی که منتشر نمی‌شوند، فراهم نمی‌کنند.

هم «مارش» و «بال» و هم «سیچتی» نیز داده‌های حاصل از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بررسی‌ها را مجدداً بررسی نمودند (جدول «۶-۲») و محاسبات مجدد خود را بر سنجه‌ی اعتبار تک‌بررس بنا نمودند [۵۱؛ ۱۴]. «مارش» و «بال» دریافتند که توافق «بین بررسی‌های مختلف درباره‌ی هر بُعد مجزا، درباره‌ی جمع وزنده‌ی نشده‌ی این ابعاد، و درباره‌ی آن جمع‌هایی از این ابعاد که به صورت تجربی و به شکل‌های مختلف وزنده‌ی شده‌اند، نسبت به خود توصیه‌ی کلی، وضعیت بهتری ندارد» [ص ۱۵۱].

«سیچتی» با اتخاذ رویکرد دیگری در بررسی مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها،

به این نتیجه رسید که در چندین آزمون آماری فرض بر این است که توصیه به پذیرش، رد، و بازنگری دستنوشته، هر یک با فراوانی مشابه رخ می‌دهد [۱۴]. اما مجلات زیادی هستند که نرخ ردشدگی بالا دارند، و این انتظار وجود دارد که نرخ وقوع توصیه به ردکردن، متفاوت از نرخ توصیه به پذیرش باشد، و در نتیجه سنجه‌های توافق اتفاقی، بی‌اعتبار می‌شود. «سیجی» شرایطی را توصیف می‌کرد که در آن، آماره‌های خاصی مناسب هستند. مثلاً برای سنجش توافق بررسی‌ها در زمانی که دستنوشته‌ها توسط مجموعه‌های مختلفی از بررسی‌ها مورد سنجش قرار می‌گیرند، (مدل I) R_i آماره‌ی انتخابی است و وقتی سه بررسی یا بیش‌تر، مجموعه‌ای واحد از دستنوشته‌ها را ارزیابی می‌کنند، از آماره‌ی (مدل II) R_i استفاده می‌شود. «سیجی» نتایج چندین مطالعه‌ی مذکور در جدول «۶-۲» را بررسی نمود، آماره‌ی کاپای اصلی محققان را در صورت موجود بودن ارائه داد، و اگر چنین آماره‌ای موجود نبود، آن را محاسبه کرد. وی دریافت که بررسی‌ها و دبیران مجلات عمومی و متنوع (مثلاً حوزه‌های پزشکی و روان‌شناسی اجتماعی) بیش‌تر از پذیرش، روی ردکردن مطالب توافق دارند، و برای مجلات خاص و دارای تمرکز موضوعی (مثلاً تخصص‌های پزشکی و عصب‌شناسی رفتاری) بیش از ردکردن، بر پذیرفتن دستنوشته‌ها توافق می‌نمایند [۱۴].

از میان همه‌ی مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها، مطالعه‌ی «فیورر» و همکاران وی بالاترین سطح از توافق بین بررسی‌ها را نشان می‌دهد. همبستگی درون‌رده‌ای ۰/۸۴ و همبستگی «کندال» ۰/۹۴ بود، که از توافق عالی بین بررسی‌ها برای «مجله‌ی رادیولوژی تداخلی و عروقی»^۱ حکایت داشت [۲۵]. اما نمونه‌ی مورد بررسی در این تحقیق (متشکل از ۲۳ دستنوشته) نیز کوچک‌ترین نمونه در میان همه‌ی مطالعات، و هدف مطالعه‌ی «فیورر» آزمودن یک سیستم جدید امتیازدهی برای ارزیابی گزارش بررسی‌ها بود.

دو مطالعه‌ی دیگر برای آزمودن یک سیستم امتیازدهی بررسی‌ها طراحی شدند [۴۳؛ ۷۰]. «استری‌هورن» و همکارانش [۷۰] یک مقیاس جدیدتر برای درجه‌بندی بررسی را آزمودند: بررسی، مقداری بین «صفر» تا «پنج» را به هر یک از ۹ سؤال درباره‌ی دستنوشته اختصاص می‌داد. امتیاز صفر در صورتی داده می‌شد که بررسی تشخیص می‌داد که دستنوشته، فاقد معیار است یا یک سؤال به صورت منفی پاسخ داده شده، و امتیاز پنج در صورتی تخصیص می‌یافت که بررسی در قضاوت خود تشخیص می‌داد دستنوشته، معیار را به طور کامل در خود دارد یا نحوه‌ی پاسخ به یک سؤال، مثبت بوده است. این معیارها تشریح شده بودند، مثلاً: «تحلیل‌های آماری به اندازه‌ای که برای ارزیابی شدن کافی باشد، توصیف شده‌اند» [ص ۹۵۲]. گزارش بررسی‌ها قبل و بعد از به‌کارگیری مقیاس درجه‌بندی، ارزیابی شدند. اعتبار، افزایش یافت و محققان را به سوی این نتیجه‌گیری سوق داد که با افزایش تعداد امتیازات مقیاس درجه‌بندی، استخراج درجه‌بندی اقلام مجزا و معین - و نه قضاوت جامع، و نیز با استفاده از دفترچه‌های

آموزشی، و معدل گیری نمرات بررسی‌های مختلف، می‌توان درجه‌بندی مقالات علمی را افزایش داد» [ص ۹۴۷].

«کرک» و «فرانکی» با استفاده از چهار سنجهی مختلف آماری برای هر یک از ۹ سؤال [موجود در] فرم بررسی، سطح توافق بین بررسی‌ها برای مجله‌ی «پژوهش مددکاری اجتماعی» را آزمودند. این چهار سنجه عبارت بودند از درصد توافق، توافق یک مرحله‌ای، همبستگی درون‌رده‌ای، و فاصله‌های ۹۵ درصد اطمینان [۴۳]. توافق کامل در کم‌تر از یک‌سوم از دفعات، ولی توافق یک مرحله‌ای در حدود دوسوم دفعات رخ داد. سنجهی درون‌رده‌ای حاکی از توافق ضعیف بود، و اکثر اقلام به لحاظ آماری بامعنا نبودند [ص ۱۲۳]. این آزمایش نشان داد که چگونه سنجه‌های مختلف آماری نتایج متفاوتی دارند، که در این صورت باید با دقت تفسیر شوند.

«مارش» و «بال» پس از تحلیل مجدد چند مورد از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بررسی‌ها، دچار نومیدی شدند: «متأسفانه در موضوع اعتبار چنین راهبردهایی [درباره‌ی آزمون‌های توافق بین بررسی‌ها] یا حتی اقدامات علمی مربوط به خط‌مشی که فرایند همترازخوانی را تشکیل می‌دهند، پژوهش‌های تجربی بسیار اندکی وجود دارند» [۵۱: ص ۱۶۸].

بحث کنونی در باب دشواری‌های آماری در تحلیل داده‌های مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها، دو موضوع مهم را موجب می‌شود. اول، آزمون آماری مناسب برای مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها کدام است؟ و دوم، معنا یا اهمیت نتایج حاصل از این مطالعات چیست؟ یک نتیجه‌گیری، انکارناپذیر به نظر می‌رسد: صرف‌نظر از سنجهی مورد استفاده در تحلیل داده‌ها، توافق چندانی میان بررسی‌ها مشاهده نمی‌شود. درباره‌ی این که کدام آزمون برای کار با داده‌های مربوط به توافق بین بررسی‌ها، بهترین یا قابل اعتمادترین آماره محسوب می‌شود نیز توافق قابل توجهی وجود ندارد. پس از بررسی چند مطالعه‌ی مرتبط با توافق بین بررسی‌ها، «کرک» بر این باور بود که: «همچون بسیاری از سنجه‌ها که به قضاوت انسانی وابسته‌اند، درجه‌ای از خطای سنجش وجود دارد که خود را در اختلاف نظر میان داوران و سنجش کیفیت از سوی آنان نشان می‌دهد. این که عملاً چقدر اختلاف [نظر] میان بررسی‌ها وجود دارد به نحوه‌ی محاسبه‌ی اختلاف نظر، و تفسیر امتیازات بستگی دارد» [۴۲: ص ۳].

این مطالعات در کل نشان می‌دهند که تحلیل و تفسیر مطالعه‌ی انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها ساده نیست، بلکه پیچیده است و تفسیرهای مختلفی نیز می‌توان از آن به عمل آورد. مهم‌ترین فایده‌ی مطالعه درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها ممکن است عبارت باشد از آنچه که به طور عام درباره‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه آشکار می‌گردد و نیز ارزش گزارش بررسی‌ها برای دبیران، حتی در هنگام اختلاف نظر میان بررسی‌ها.

آنچه که از مطالعات انجام شده درباره‌ی توافق بین بررس ها می‌توان آموخت

در بخش قبلی مقدار قابل توجهی از اختلاف نظر موجود در باب نحوه‌ی تحلیل مطالعه‌ی انجام شده درباره‌ی توافق بین بررس ها نشان داده شد. اگر این مطالعات از چشم‌انداز متفاوتی بررسی شوند، حتی بدون تحلیل کامل آماری خود مطالعات، اطلاعاتی درباره‌ی خود فرایند همترازخوانی دبیرانه به دست می‌آید: دلایل اختلاف نظر بررس ها کدام‌اند؟ دبیران چه چیزی می‌توانند از این مطالعات بیاموزند؟ آیا از دیدگاه دبیر، توافق بین بررس ها باید یک هدف ارزشمند تلقی شود؟

اگر مثال ساده‌ای از یک دلیل احتمالی برای وجود اختلاف نظر بین بررس ها بزنیم، اهمیت نقش دبیر روشن می‌شود. مثلاً اگر بررس، یک اشکال عمده‌ی روش‌شناختی در طرح تحقیق مشاهده کند (و دبیر با تحلیل بررس موافق باشد)، این واقعیت که چند بررس دیگر این نقص را متوجه نشده‌اند، توجیهی برای نجات دست‌نوشته نمی‌باشد. نتیجه‌ی امر واضح است: یک دست‌نوشته‌ی پر از نقص باید رد شود و بررسی بیش‌تر، بیهوده است.

با نگاهی به میانگین درصد توافقی‌های کلی، توافق بر سر پذیرش، و توافق بر سر رد کردن دست‌نوشته در جدول «۶-۲»، درمی‌یابیم که به طور متوسط، احتمال توافق بررس ها بر روی رد کردن [مطالب] نسبت به توافق برای پذیرش، دو برابر است. به طور متوسط ۴۴/۹ درصد از بررس ها در هنگام توصیه به رد کردن، با هم توافق دارند؛ در حالی که به طور متوسط ۲۲/۰ درصد در هنگام توصیه به پذیرش، با هم موافق هستند. بعلاوه، احتمال متوسط برای توافق کلی، بسیار نزدیک به ۵۰ درصد است.

«اینگل‌فینگر» نیز پی برد که بیش‌ترین توافق میان بررس ها در زمانی است که یک مقاله‌ی ضعیف مورد بررسی قرار می‌گیرد. از آنجا که «مقاله‌ی ضعیف به دلیل فقدان انسجام منطقی در آن، مشخص و متمایز می‌شود»، سؤال «اینگل‌فینگر» این بود که آیا دبیر نمی‌تواند بدون فرستادن دست‌نوشته برای بررسی، تصمیم به رد کردن آن بگیرد [۳۸: ص ۶۹۰]؟ همزمان با «اینگل‌فینگر»، «گوردون» اعلام کرد که مطالعات انجام شده درباره‌ی توافق بین بررس ها نشان داده‌اند که «مقالات فوق‌العاده ضعیف ... به دلیل فقدان انسجام منطقی در آن‌ها، مشخص می‌شوند» [ص ۳۴۲] و ظاهراً در مطالعاتی که از زمان مشاهدات «اینگل‌فینگر» و «گوردون» به بعد انجام شده‌اند، این نظرات مورد پشتیبانی قرار گرفته‌اند [۳۲]. توافق میان داوران با عاقبت کار دست‌نوشته - بخصوص در مورد دست‌نوشته‌هایی که نهایتاً رد شدند - همبستگی داشت [۲۳]. اما به گفته‌ی «برلی» و «وارنر»، وجود توافق «نشانه‌ی خوبی از عاقبت نهایی دست‌نوشته» نیز هست [ص ۲۱۷].

محققان خاطر نشان کرده‌اند که مطالعات انجام شده درباره‌ی توافق بین بررس ها نشان داده‌اند که برخی از بررس ها نسبت به بقیه، بررسی‌های بهتری ارائه می‌کنند؛ که بررس ها قادر به

بازشناسی مهم‌ترین یا کم‌اهمیت‌ترین دستنوشته‌های یک رشته هستند؛ و این که عدم توافق بین بررسی‌ها می‌تواند واقعاً به دبیر کمک کند که درباره‌ی یک دستنوشته، تصمیم‌گیری نماید.

- مطالعه‌ی «سیجتی» و «ارون» بر روی «مجله‌ی روان‌شناسی نابهنجاری» به این نتیجه رسید که «توصیه‌ی نهایی، با آنچه بررسی‌ها به عنوان اهمیت یک پژوهش برای کل یک حوزه در نظر می‌گیرند، بالاترین همبستگی را دارد» [۱۷: ص ۵۹۷].

- «مانلی»، «شارکین»، و «گلسو» توافق بین بررسی‌ها را با وضعیت نهایی دستنوشته همبسته می‌دانند. بررسی‌ها بالاترین همبستگی را با تصمیم‌گیری‌های دبیرانه درباره‌ی روش‌شناسی، اهمیت دستنوشته، تفسیر نتایج، و نتیجه‌گیری‌ها داشتند [۵۷].

- «کولن» و «ماکائولای» دریافتند که توافق بین بررسی‌ها در زمانی که آنان عضو هیئت تحریریه نیستند از وقتی که عضو هیئت تحریریه هستند بیش‌تر است [۱۹]. آنان دو توضیح برای این وضع ارائه نمودند، که هیچ‌یک را نیازموند: داورانی که اهل کشورهای متفاوت هستند ممکن است سطوح متفاوتی از دقت در بررسی را به کار ببندند، یا بررسی‌های جوان‌تر ممکن است «در بررسی‌های خودشان دقیق‌تر، نکته‌سنج‌تر، و کارآمدتر باشند» [ص ۱۸۵۸].

- «جاستین» و همکارانش از خوانندگان و بررسی‌ها خواستند کیفیت دستنوشته‌هایی را که توسط «سالنامه‌ی پزشکی داخلی» برای انتشار پذیرفته شده بودند، از نظر ۱۰ ویژگی درجه‌بندی کنند [۴۰]. آنان دریافتند که گرچه توافق میان همه‌ی گروه‌ها بالا است، میزان توافق را به دشواری می‌توان در وضعیتی بهتر از حالت اتفاق و احتمال دانست: بیش‌ترین توافق به «صحت چکیده» و «تعریف روشن از جمعیت بیمار» مربوط بود، و «ربط موضوع به کار بررسی‌ها» از کم‌ترین توافق برخوردار بود. مؤلفان بر این باور بودند که «گرایش به نمرات بالا شاید منعکس‌کننده‌ی سطح یکسان و بالایی از کیفیت در میان این دستنوشته‌ها باشد» [ص ۱۱۸].

- در مطالعه‌ای دیگر که بر بصیرت بررسی‌های «مجله‌ی تحقیق بالینی» در تصمیماتشان افزود، «اسکار اشمیت» و همکاران او متوجه شدند که بررسی‌ها از تعیین رتبه‌ی دستنوشته‌ها بر اساس دو سر مقیاس‌ها اجتناب می‌کنند و به ندرت پذیرش بدون بازنگری یا رد کردن بلافاصله را توصیه می‌نمایند. آنان ظاهراً می‌خواهند به مؤلفان فرصت بازنگری دهند و بدین منظور نظرات سازنده‌ای را به مؤلفان ارائه می‌کنند [۶۴].

- در مطالعه‌ای مرتبط بر روی مجله‌ی «پژوهش در مددکاری اجتماعی»، بالاترین سطح توافق به ارزیابی بررسی‌ها از اهمیت اطلاعات موجود در دستنوشته برای رشته، و به استناد مؤلف به تحقیقات مهم، و کم‌ترین توافق، به ارزیابی بررسی‌ها از تحلیل

آماري مربوط بود [۴۳]. بررسی قلمروهای خاص توافق و عدم توافق بین بررس ها، در مقایسه با پذیرش این واقعیت بدیهی که «به هر حال اختلاف نظر وجود دارد»، روشنتر می باشد.

گوردون خاطر نشان کرد که یکی از اشکالات مطالعات انجام شده درباره ی توافق بین بررس ها، انتظارات متفاوت دبیران است [۳۲]. درباره ی نکاتی که دبیران از یک بررس می خواهند ارزیابی کند، توافق اندکی میان دبیران وجود دارد. قضاوت بررس ها ممکن است به طور چشمگیری متفاوت باشد (و واقعاً هم چنین است)، مگر این که درباره ی معیارهای ارزیابی، یک گزاره ی شفاف دریافت کرده باشند. بررس های مختلف مقدار زمان متفاوتی را صرف دست نوشته می کنند، که ممکن است - به نوبه ی خود - توصیه های ناهمسان به همراه داشته باشد. «ویلیامز» با اعلام این دیدگاه، مدعی شد که «البته دلایل بسیاری برای عدم توافق بین بررس ها وجود دارد، و پژوهش در این زمینه باید فراگیر باشد. فرایند تصمیم گیری دبیر نیز بسیار پیچیده است و باید محور تحقیقات تجربی قرار گیرد» [۷۸: ص ۱۳۱]. «گوتفردسون» پیشنهاد کرد که به جای تمرکز بر توافق بین بررس ها، «افزایش اعتمادپذیری قضاوت های کارشناسی درباره ی کیفیت مقاله» شاید روش مفیدتری باشد [۳۳: ص ۹۲۰].

برخی از محققان معتقدند که نیازی نیست در فرایند همترازخوانی دبیرانه، توافق بین بررس ها یک هدف باشد. این تفکر وجود داشته که یک منبع اصلی اختلاف نظر، احتمالاً تفاوت ذاتی موجود در دیدگاه های داوران می باشد؛ بدیهی است که صرفاً با بهبود بخشیدن شکل درجه بندی نمی توان این [تفاوت] را از بین برد [۶۵: ص ۷۰۰].

«مورگان» در زمانی که دبیر «مجله ی انجمن پزشکی کانادا» بود به بحث درباره ی معضلی پرداخت که عدم توافق بین بررس ها برای دبیران به وجود می آورد [۵۴]. وی اذعان کرد که دبیران، اغلب بررس هایی با سوابق متنوع، انتظارات مختلف، و توانایی های متفاوت را برای انجام بررسی و برقراری ارتباط انتخاب می کنند. «مورگان» خاطر نشان ساخت که تصمیم اتخاذ شده توسط یک دبیر، پیچیده تر از همراهی صرف با نظر اکثریت بررس ها می باشد. عدم توافق بین بررس ها ممکن است عملاً به دبیر اطمینان خاطر بدهد که بررس های برگزیده ی او به «یک گروه کوچک از نخبگان که انتشارات دیگر دانشمندان را کنترل می کنند» محدود نیستند [ص ۱۱۷۳].

«گلایدول»، با اتخاذ دیدگاهی فیلسوفانه در پایان ۱۳ سال دبیری «مجله ی امریکایی روان شناسی اجتماع» مدعی شد که «یکی از بهترین حفاظ های دبیر در برابر یکنواخت شدگی و نیز در برابر همکارانش، در برابر سوگیری و آفت [کیفی] (آفت شخصی و آفت بررس ها)، وجود توافق اندک در بین بررس ها است» [۳۱: ص ۷۶۶].

«مانلی» و همکاران او نیز با این نظر که «بررس ها ممکن است به علت دیدگاه های متفاوتی که

دارند انتخاب شوند» موافقت کردند [۵۷]. یک دستنوشته ممکن است برای یک بررسی دارای مبنای منسجم نظری و برای یک بررسی دیگر که دارای آگاهی از فنون روش‌شناختی است ارسال شود. نظر آنان این بود که «عدم توافق میان بررسی‌ها لزوماً بازتاب وجود خطا- به معنای کلاسیک آن، یعنی بروز اشتباه یا نقص در قضاوت- نیست» [ص ۲۰۱]. «کریمر» نیز این دیدگاه را که دبیران عمده‌اً به دنبال بررسی‌هایی با تخصص‌های متفاوت هستند، تأیید کرد [۴۴].

به گفته‌ی دبیر «مجله‌ی بهداشت و رفتار اجتماعی»، منظور از همترازخوانی دبیرانه «فراهم آوردن مجموعه‌ای از ارزیابی‌های آگاهانه برای دبیر است. با این کمک، دبیر می‌تواند تصمیمات پایدارتر و عاقلانه‌تری اتخاذ نماید» [۱: ص چهار]. گرچه دبیران در جستجوی نظرات متنوع هستند، بسیاری از آنان در هنگام مواجهه با عدم توافق بین بررسی‌ها به اخذ بررسی‌های بیش‌تر روی می‌آورند. بسته به اندازه‌ی مجله، بین ۳۰ تا ۴۰ درصد از دبیران مجلات پزشکی در هنگام عدم توافق بین بررسی‌ها، اخذ بررسی‌های بیش‌تر را اختیار کردند؛ بقیه، این عدم توافق را خودشان حل کردند، و در این کار از یک دبیریار کمک گرفتند، یا در یک نشست تحریریه‌ای، درباره‌ی مراحل بعدی بحث کردند [۷۳]. در مطالعه‌ی دیگر بر روی دبیران ۲۲۱ مجله‌ی مهم پزشکی، «ویلکز» و «کراویتز» به نتایج مشابهی رسیدند: ۴۳ درصد از دبیران پاسخ‌دهنده، دستنوشته‌ای را که دارای توصیه‌های متضاد از جانب بررسی‌ها بود، به منظور بررسی بیش‌تر برای [افراد دیگری در] بیرون از مجله فرستادند [۷۷].

«هارگنس» و «هرتینگ» چنین استدلال می‌کنند که مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها، به تنهایی تصویری کاملی از فرایند ارتباط دانشورانه فراهم نمی‌کنند [۳۴]. آنان خاطرنشان می‌سازند که در برخی رشته‌ها، یک مجله بخش عمده‌ای از متون دانشورانه‌ی آن رشته را منتشر می‌کند- مثل «مجله‌ی اخترفیزیک» در رشته‌ی نجوم و «فیزیکیال ریویو» در رشته‌ی فیزیک. پس کارکرد این مجلات هسته این است که به عنوان عرضه‌گاه‌های عمومی و بسیار معتبر عمل می‌کنند و تعداد وسیع مجلات تخصصی‌تر...، باقی‌مانده‌ی سلسله‌مراتب اعتبار [مربوط به آن رشته] را شکل می‌دهند» [ص ۱۰۲]. اگر دستنوشته‌ای به دلیل عدم توافق بین بررسی‌ها رد شود، در بسیاری از رشته‌ها، برای مؤلفان گزینه‌های انتشاراتی دیگری وجود دارند- مگر در رشته‌هایی که فقط یک مجله‌ی اصلی دارند. «استایگ» نیز نقش مجلات در برخی رشته‌های بخصوص را بررسی کرد [۶۹]. مثلاً تاریخ فقط یک مجله‌ی اصلی دارد، یعنی «امریکن هیستوریکال ریویو»^۱. پس از رد شدن [دستنوشته] توسط این مجله، هیچ مجله‌ی دیگری [برای انتشار دستنوشته] وجود ندارد» [ص ۱۱۵]. در بسیاری از رشته‌ها تعدادی از مجلات به عنوان [مجلات] هسته عمل می‌کنند و هر مجله فقط درصد اندکی از متون آن حوزه را منتشر می‌کند. موفقیت مؤلفان در تحویل مجدد دستنوشته‌های رد شده در رشته‌ی پزشکی، نشان‌دهنده‌ی گزینه‌هایی است که این مؤلفان در اختیار دارند.

ذکر این نکته جالب است که از ۳۲ مجله‌ی ذکر شده در جدول «۶-۲»، ۱۰ مجله (۳۱/۵ درصد) روان‌شناسی، ۷ مجله (۲۱/۸ درصد) از جامعه‌شناسی، و ۱۰ مجله (۳۱/۵ درصد) از رشته‌ی پزشکی بودند. این سه رشته ۸۴/۸ درصد از کل عناوین مجلات مورد توجه در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها را تشکیل می‌دهند. در چندین رشته فقط یک مطالعه درباره‌ی توافق بین بررس‌ها انجام شده است: شیمی، حقوق، تربیت بدنی، و جانورشناسی. باید توجه داشت که هر یک از این مطالعات نشان‌دهنده‌ی پایین بودن نسبی سطح توافق بین بررس‌ها - همانند دیگر مطالعات - می‌باشد. اما «سیجی» معتقد بود که تحلیل وی از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها نشان می‌دهد که در حوزه‌های عمومی و گسترده، گرایش بررس‌ها به توافق بر سر رد کردن [مطالب]، بیش‌تر از حوزه‌های متمرکز و خاص می‌باشد [۱۴]. «لیندن» و همکاران وی، در نتیجه‌ی مطالعه‌ای که درباره‌ی توافق بین بررس‌ها انجام دادند، فقط توافق کم تا متوسط را بین بررس‌ها مشاهده کردند و توصیه نمودند که در علوم رفتاری «به عنوان یک رشته... این سؤال که چه چیزی یک طرح آزمایشی مناسب را شکل می‌دهد و پژوهش مهم کدام است، با جدیت هر چه بیش‌تری مورد توجه قرار گیرد» [۴۶: ص ۴۳۹].

در مطالعاتی که در رشته‌های عمومی و گسترده (روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، پزشکی عمومی) ریشه دارند، بسیاری از پیامدهای رفتار و فعالیت‌های انسانی مورد تحقیق قرار گرفتند. آن‌طور که «چیس» خاطرنشان کرده، ممکن است معیارهای تجویزی انتشار در حوزه‌هایی از علوم رفتاری که پازادایم‌های کم‌تر توسعه‌یافته‌ای دارند، نسبت به علوم طبیعی از قطعیت کم‌تری برخوردار باشند، و در نتیجه از کلیت احتمال توافق بین بررس‌ها در رشته‌های عمومی و گسترده، هرچه بیش‌تر بکاهند [۱۰]. مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین-بررس‌ها و طیف نظرات بررس‌ها که در این مطالعات مستند شده‌اند ظاهراً حاکی از آن هستند که قضاوت درباره‌ی معیارهای تجویزی انتشار، در عمل بسیار دشوارتر از قضاوت در مرحله‌ی نظر است. ثابت شده که عدم توافق بین بررس‌ها ابزاری است که دبیران به وسیله‌ی آن می‌توانند دست‌نوشته‌ها را ارزیابی نمایند. علاوه بر میزان توافق یا مخالفت بین بررس‌ها، بسیاری چیزهای دیگر هست که می‌توان از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها به دست آورد. با توجه به تمایل دبیران به انتخاب بررس‌هایی با دیدگاه‌های متفاوت، این سؤال پیش می‌آید که آیا توافق بین بررس‌ها باید همچنان یک موضوع [بحث و تحقیق] باشد یا خیر. برخی از دبیران از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها به مثابه شیوه‌ای برای ارزیابی فرایندهای خود استفاده کرده‌اند و حداقل یک مطالعه [۷۰] نشان داد که ارائه‌ی دستورالعمل‌های مشروح به بررس‌ها، در مقایسه با دستورالعمل‌های بسیار کلی، موجب حصول کیفیت بهتر در بررسی و نیز توافق بیش‌تر بین بررس‌ها می‌شوند.

رهنمودهایی برای حصول توافق بین بررسی‌ها

آیا دبیران از نتایج حاصل از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها، به نفع مجله استفاده می‌کنند؟ چند تن از محققان که به مطالعه درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها پرداخته‌اند، خود این مطالعات را فرصتی برای ارزیابی روندها و بهبود بخشیدن به فرایند بررسی (مثل واضح‌تر کردن فرم‌های ارزیابی) دانسته‌اند.

«بوهانون» پس از آن که دریافت توافق بین بررسی‌ها چیزی است که برای مجله‌ی «فیزیکال تریپی» تا اندازه‌ای به صورت اتفاقی قابل پیش‌بینی است، پیشنهاد داد که دبیران از کارشناسان موضوعی استفاده نمایند، سطح تخصص بررسی‌ها را درجه‌بندی کنند، از بررسی‌ها خواستار تشخیص سوگیری‌ها شوند، و تخصص مؤلفان را در امر تصمیم‌گیری درباره‌ی وضعیت دستنوشته، مدنظر قرار دهند [۵].

دبیران مجله‌ی «ریسرچ کوارترلی فور اکسرسایز اند اسپورتنس ریویو» پس از انجام یک مطالعه درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها به این نتیجه رسیدند که یک راهبرد برای بهبود توافق بین بررسی‌ها این است که با ارائه‌ی نسخه‌ای از دیگر گزارش‌های بررسی، بازخوردی برای بررسی‌ها فراهم شود [۵۶]. دیگران این شیوه را به عنوان راهی برای بهبود بخشیدن به کلیت فرایند بررسی پیشنهاد نموده‌اند [نگاه کنید به فصل پنج]. دبیران همچنین تصمیم گرفتند که خودشان گزارش بررسی‌ها را (بعد از حذف شدن اسامی از آن‌ها) ارزیابی کنند و اطلاعات حاصل از این ارزیابی‌ها را در فایل هر بررسی گنجانند. در صورتی که بررسی رضایتبخش نبود نام بررسی [از فهرست بررسی‌ها] حذف می‌شد. «مارو» و همکارانش همچنین توصیه کردند که اهداف به صورت مشروح‌تری به بررسی‌ها ارائه شود، و نیز بررسی‌ها، یا در نشست‌های حرفه‌ای یا به عنوان دانشجویان دوره‌های عالی، آموزش داده شوند.

«فویر» و همکاران وی، در مطالعه‌ای با هدف آزمودن یک نظام امتیازدهی برای ارزیابی بررسی‌ها، دریافتند که این نظام درجه‌بندی را می‌توان توسط یک دبیر در مدت زمان حدوداً یک دقیقه کامل کرد [۲۵]. این نظام هم اطلاعاتی درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها فراهم می‌کرد و هم، آن گونه که «مارو» و همکارانش اظهار کرده‌اند [۵۶]، روشی برای ردگیری کیفیت کار هر یک از بررسی‌ها در اختیار قرار می‌داد.

ظاهراً شواهد دال بر این ایده هستند که ارائه‌ی رهنمود برای بررسی‌ها مفید است. «باون» چند سال پیش در خصوص یک «سامانه‌ی استانداردشده، ساختارمند، و رسمیت‌یافته برای ارزیابی دستنوشته‌ها» به بحث پرداخت [۹: ص ۲۲۴]. وی اظهار داشت که انتشار استانداردها به مؤلفان کمک می‌کند دستنوشته‌ای بهتر ارائه نمایند. اگرچه دبیران هنوز رهنمودهای استانداردشده‌ای برای بررسی‌ها تدوین نکرده‌اند، اما از سال ۱۹۷۲ از طریق «کمیته‌ی بین‌المللی دبیران مجله‌های پزشکی» و حرکت جامعه‌ی پزشکی در جهت ترویج چکیده‌های ساختارمند،

حرکت‌هایی به سوی تدوین استاندارد در امر تحویل دست‌نوشته‌ها وجود داشته است. «باون» استفاده از یک نظام استاندارد شده‌ی ارزیابی را، که به وسیله‌ی آن بتوان یک شخص نسبتاً غیرماهر را برای ارزیابی دست‌نوشته‌ها آموزش داد، مورد حمایت قرار داد. این ایده ظاهراً مورد پشتیبانی چندانی واقع نشده، و اگر اجرا شود ممکن است عملاً هدف هم‌ترازخوانی دبیرانه را، با تقلیل این فرایند به یک فرایند مکانیکی، کاملاً کمرنگ کند.

محدودیت‌های موجود در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها

- درباره‌ی نیاز به توافق بین بررسی‌ها یا ارزش این توافق، مستندات محدودی وجود دارد.
- آنچه از تفسیرهای همراه با تحلیل‌های آماری مندرج در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها آشکارا قابل مشاهده است این که هیچ آزمون آماری صحیح یا مناسب و خدشه‌ناپذیری برای سنجش داده‌های حاصل از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها وجود ندارد. محققان، چند آزمون آماری را بر روی داده‌های مربوط به توافق بین بررسی‌ها اعمال نموده‌اند [جدول «۶-۲»]. کارشناسان مباحثات قابل توجهی در باب جامع‌ی هدف در آزمون‌های آماری مناسب برای مطالعه درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها داشته‌اند، اما این موضوعات همچنان حل‌نشده باقی مانده‌اند. بنابراین استنباط نتایج معنادار از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها یا تلاش به منظور پیشنهاد مطالعات دیگری که ممکن است راه‌های بهبود فرایند هم‌ترازخوانی دبیرانه را مشخص کنند، دشوار است.
- در تحلیل‌ها فقط توصیه‌های بررسی‌ها مورد استفاده قرار گرفتند. نظرات بررسی‌ها به صورت تفصیلی مورد ارزیابی قرار نگرفتند؛ توصیه‌های بررسی‌ها نیز در کنار تصمیم نهایی دبیران قرار داده نشدند. چه بسا مواردی که بررسی‌ها نظرات مشابهی درباره‌ی یک دست‌نوشته‌ی بخصوص ارائه کرده‌اند، اما در حالی که یک بررسی ممکن است نظراتی بدهد که دلالت بر رد شدن دست‌نوشته می‌کنند، بررسی دیگر ممکن است بازنگری آن را توصیه کند. مثلاً در جدول «۲-۲» علل متعددی برای رد کردن یک دست‌نوشته ذکر شده‌اند که برخی از آن‌ها اشکالات قابل تصحیح‌اند، و بقیه نه. بنابراین، هر بررسی به تنهایی قضاوت و اعلام می‌کند که آیا این احتمال وجود دارد که بازنگری بعدی موجب تصحیح نقایص دست‌نوشته شود یا خیر. در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها، توصیه‌های بررسی‌ها مقایسه، و از نظر وجود انسجام بین آن‌ها، بررسی می‌شوند. پیشنهاد «آرمسترانگ» این است که از بررسی‌ها خواسته نشود که برای رد کردن یا پذیرفتن [دست‌نوشته] توصیه‌ای بکنند، بلکه از آنان بخواهیم فقط برای بهبود آن نظر بدهند [۲].
- توصیه‌های بررسی‌ها ممکن است بر ویژگی‌های متفاوتی از یک دست‌نوشته مبتنی

باشند؛ یعنی اختلاف نظر بین بررس‌ها ممکن است چندان ریشه در عدم توافق واقعی نداشته باشد، بلکه از تحلیلی که هر بررس از جنبه‌های مختلف دستنوشته دارد سرچشمه گرفته باشد. «فیسکه» و «فاگ» خاطرنشان می‌سازند که تحت این شرایط، «مناسبت و دقت» هر توصیه‌ی بررس در رابطه با بخشی از دستنوشته است که بررس، بر آن تمرکز کرده [۲۶: ص ۵۹۱].

- در فرایند همترازخوانی دبیرانه، عوامل به‌هم‌پیوسته‌ی بسیاری وجود دارند. عدم توافق بین بررس‌ها نباید به صورت مجزا ارزیابی شود؛ بلکه عواملی همچون علت انتخاب بررس‌های بخصوص، نوع رهنمودهایی که دریافت کرده‌اند، تفاوت‌های موجود بین مجلات مختلف، و آنچه که می‌توان از این عدم توافق‌ها آموخت، باید در نظر گرفته شوند.

توصیه‌ها

- انجام مطالعات دیگری درباره‌ی توافق بین بررس‌ها به منظور پی‌بردن به وجود سطح بالایی از عدم توافق بین بررس باید ادامه یابد. اما تعداد مطالعاتی که با هدف شناسایی دلایل واقعی عدم توافق بین بررس‌ها، به بررسی موضوع توافق بین بررس‌ها پرداخته‌اند، بسیار اندک بوده‌اند. مطالعات عمیقی که به این موضوعات می‌پردازند می‌توانند مسیرهای پژوهشی برای تحقیقات آینده باشند.
- برای یافتن راه‌هایی به منظور بهبود فرایند همترازخوانی و ارائه‌ی مبنایی برای تدوین رهنمودهای بررس‌ها، باید انجام مطالعاتی درباره‌ی توافق بین بررس‌ها طراحی شوند. دبیرانی که در حال آزمودن یک مقیاس جدید درجه‌بندی بودند، نسبت به مطالعاتی که از این شیوه استفاده نکردند، توافق بیشتری را بین بررس‌ها نشان دادند.
- گرچه مخالفت بین بررس‌ها با توجه به تمامی موارد احتمالی همچنان ادامه خواهد یافت، انجام مطالعات درباره‌ی فرایندهای دبیرانه در ارتباط با ارزش گزارش بررس‌ها برای دبیران، ممکن است به بهبود این فرایندها منجر شود.
- ارائه‌ی گزارش بررس‌ها به همه‌ی بررس‌های یک دستنوشته‌ی بخصوص توسط دبیر، بی‌شک ابزار آموزشی ارزشمندی برای بررس‌ها خواهد بود. فرصت دادن به آنان برای این که دیگر گزارش‌های موجود مربوط به همان دستنوشته‌ها را که آنان ارزیابی نمودند بخوانند، بررس‌ها را به سوی راه‌های بهبود مهارت‌های بررسی‌شان دالالت می‌کند.

نتیجه‌گیری درباره‌ی مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها

همه‌ی دبیران عدم توافق بین بررس‌ها را یک عامل منفی تلقی نمی‌کنند، بلکه بسیاری آن را یک روش مثبت در ارزیابی دستنوشته از جنبه‌های مختلف می‌دانند. اگر بررس‌ها به خاطر نقطه نظرات متضادشان انتخاب شده باشند، به نظر نمی‌رسد که دلایل چندانی برای اجرای

مطالعات بیش‌تر درباره‌ی توافق بین بررس‌ها وجود داشته باشد. اگر در یک مطالعه از این نوع، مقصود آن باشد که به عنوان مجرای برای تغییر فرایندهای همترازخوانی دبیرانه عمل شود، در طراحی تحقیق باید این امر در نظر گرفته شده باشد (و در برخی موارد نیز چنین بوده است). مثلاً یک تحلیل از موارد دقیق توافق و عدم توافق می‌تواند در مطالعه درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه، نقشی مهم‌تر از تحلیل آماری درجه‌ی عدم توافق بین بررس‌ها داشته باشد.

در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها وقتی به رد کردن [یک دست‌نوشته] توصیه شده، عموماً توافق بیش‌تری میان بررس‌ها مشاهده می‌شود. نتیجه‌ی برخی از مطالعات این بود که دسته‌بندی توصیه‌ها فقط به «پذیرش»، «بازنگری»، یا «رد کردن»، میزان توافق بین بررس‌ها را بهبود می‌بخشد. دیگر مطالعات چنین نظر داده‌اند که استاندارد کردن مقیاس درجه‌بندی، موجب بهبود توافق بین بررس‌ها می‌شود، و برخی از مطالعات دیگر حاکی از آن بودند که دسته‌بندی‌های بیش‌تری که بررس‌ها بتوانند از میان آن‌ها [جایگاه خود را] انتخاب کنند باعث بهبود این توافق می‌شود. بعضی از مؤلفان، وجود عدم توافق بین بررس‌ها را یک امتیاز می‌دیدند. بسیاری از مؤلفان درباره‌ی نحوه‌ی تحلیل داده‌های گردآوری‌شده، توافق نداشتند. مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها که در جدول «۶-۲» ذکر شده‌اند همراه با محاسبات مجدد داده‌ها و مباحثات بعدی نشان می‌دهند که هرگونه تصمیم‌گیری که بتواند به دبیران در فرایند ارزیابی از همترازخوانی دبیرانه کمک کند، دشوار است.

«بورنشتاین» معتقد بود که مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها سؤالات بسیاری را درباره‌ی فرایند بررسی موجب می‌شوند، از جمله این که اکنون زمان ارزشیابی «اعتبار پیش‌بینی‌گرانه و متمایزکننده‌ی همترازخوانی [در رابطه با دست‌نوشته] است؛ تغییر دادن فرایند همترازخوانی ... ممکن است دشوار، ... پرهزینه، ... و تا حدودی مخاطره‌آمیز ... باشد؛ هزینه‌ها و مخاطره‌ی ملازم با این تغییر در- و حتی آزمون کردن با- فرایند بررسی، بسیار کم‌تر از هزینه‌ها و مخاطرات ملازم با تداوم پشتیبانی بدون نقد از فرایندی می‌باشند که، در شکل کنونی، دارای نقص‌های قابل توجه و بسیاری است» [۸: ص ۱۳۹]. البته این دیدگاه منفی در بین همه رایج نیست.

بحث در باب مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها موجب اظهارنظرهای اندکی درباره‌ی روش پژوهش مورد استفاده در این مطالعات شده است. این مطالعات به مقایسه‌ی درجه‌بندی‌های به‌عمل‌آمده از بررس‌ها در رابطه با یک مجموعه‌ی واحد از دست‌نوشته‌ها می‌پردازند. مباحثات مندرج در بسیاری از این مطالعات بر آزمون‌های آماری مورد استفاده در تحلیل داده‌ها متمرکزند. متخصصان آمار، مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررس‌ها را راهی برای حل نکات ظریف برخی سؤالات مهم آماری به شمار می‌آورند، اما این امر تأثیر چندانی در روشن شدن خود فرایند همترازخوانی دبیرانه ندارد.

مهم‌ترین نکات حاصل، نه عدم توافق بین بررسی‌ها، بلکه دلایل این عدم توافق هستند. اگر دلیل عدم توافق بررسی‌ها این باشد که یک بررسی معتقد است که تحقیق به صورت نامناسب انجام‌شده و بررسی دیگر بر این باور است که در همان تحقیق از روش بی‌عیب و نقصی استفاده شده، بدیهی است که دبیر باید این معضل را حل کند. اما اگر اختلاف نظر، ریشه در نظرات ایدئولوژیکی متفاوت داشته باشد- مثلاً دیدگاه یک نظریه‌پرداز در برابر کارور^۱، متخصص تغذیه در برابر داروساز، یا تن‌درمان‌گر^۲ در برابر پزشک- ممکن است دلایل معتبری برای این اختلاف نظرها- فارغ از «اردوی» حق و ناحق- وجود داشته باشد.

برخی از اختلافات مرتبط با رشته، در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها آشکار بودند. بسیاری از مطالعات در رشته‌ی روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و تا حدی در پزشکی انجام شدند، و موضوع اصلی آن‌ها رفتار و سلامت انسان است. این قلمروها از بقیه‌ی علوم، دقت و قطعیت کم‌تری دارند و بنابراین می‌توان انتظار داشت که بحث‌های بیش‌تری در رابطه با توافق بین بررسی‌ها در آن‌ها جریان داشته باشد. «سیجی» این مطلب را به عنوان قلمرویی برای پژوهش بیش‌تر عنوان نمود.

این نکته که احتمال توافق بین بررسی‌ها بر روی ردکردن [مطالب] بیش‌تر می‌باشد، تا حدودی قابل اطمینان است؛ چرا که این پژوهش‌های ضعیف و ناکامل هستند که نباید منتشر شوند. اگر مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها فرصتی را برای دبیران فراهم کرده‌اند تا فرایندی را که برای هم‌ترازخوانی دبیرانه مورد استفاده قرار می‌دهند مورد بازبینی قرار دهند، در راستای هدف بسیار سودمندی عمل کرده‌اند. دو نقل قول از دو دبیر مختلف در ابتدای این فصل و نیز برخی از مباحثات ارائه‌شده در این فصل، نشان دادند که عدم توافق بین بررسی‌ها را نباید یک عامل منفی دانست؛ گاهی این عدم توافق دقیقاً همان چیزی است که دبیر می‌خواهد. این امر یقیناً نیاز به دبیر را تأیید می‌کند. دبیر نظرات بررسی‌ها را در برابر نظرات خودش با هم می‌سنجد و سپس یک تصمیم آگاهانه اتخاذ می‌کند.

منابع

1. (1989, September). Peer review always helps but never cures. *Journal of Health and Social Behavior*, 30(3), iv-v.
2. Armstrong, J. S. (1996, October 25). We need to rethink the editorial role of peer reviewers. *Chronicle of Higher Education*, 43(9), B3-B4.
3. Bakanic, V., McPhail, C., & Simon, R. J. (1987, October). The manuscript review and decision-making process. *American Sociological Review*, 52(5), 631.
4. Bartko, J. J. (1966). The intraclass correlation coefficient as a measure of reliability. *Psychological Reports*, 19, 3-11.
5. Bohannon, R. W. (1986, September). Agreement among reviewers. *Physical Therapy*, 66(9), 1431-1432.

6. Boice, R., Barlow, D. H., Johnson, K., & Klosko, J. (1984). Behaviorists as peer reviewers: do they misbehave? *Behavior Therapist*, 7(6), 105-107.
7. Boice, R., Pecker, G., Zaback, E., & Barlow, D. H. (1985). A challenge to Peters and Ceci's conclusion with an examination of editorial files for reviewer appropriateness. *Behavioral and Brain Sciences*, 8(4), 744-745.
8. Bornstein, R. F. (1991, March). The predictive validity of peer review: a neglected issue. *Behavioral and Brain Sciences*, 14(1), 138-139.
9. Bowen, D. D., Perloff, R., & Jacoby, J. (1972, May). Improving manuscript evaluation procedures. *American Psychologist*, 27(3), 221-225.
10. Chase, J. M. (1970, August). Normative criteria for scientific publication. *American Sociologist*, 5(3), 263-265.
11. Cho, M. K. & Bero, L. A. (1994, July 13). Instruments for assessing the quality of drug studies published in the medical literature. *JAMA*, 272(2), 101-104.
12. Cicchetti, D. V. (1980, March). Reliability of reviewers for the *American Psychologist*: A biostatistical assessment of the data. *American Psychologist*, 35(3), 300-303.
13. Cicchetti, D. V. (1985, May). A critique of Whitehurst's "Interrater agreement for journal manuscript reviews": De omnibus, disputandum est. *American Psychologist*, 40(5), 563-568.
14. Cicchetti, D. V. (1991). The reliability of peer review for manuscript and grant submissions: a cross-disciplinary investigation. *Behavioral and Brain Sciences*, 14, 19-86.
15. Cicchetti, D. V. & Conn. H. O. (1975, June). Reviewer agreement and systemic bias in evaluation medical abstracts. *Biometrics*, 31(2), 592.
16. Cicchetti, D. V. & Conn, H. O. (1976, September). A statistical analysis of reviewer agreement and bias in evaluating medical abstracts. *Yale Journal of Biology and Medicine*, 49(4), 373-383.
17. Cicchetti, D. V. & Eron, L. D. (1979). *The reliability of manuscript reviewers for the Journal of Abnormal Psychology*. Paper presented at the American Statistical Association, Washington, DC.
18. Crandall, R. (1978, June). Interrater agreement on manuscripts is not so bad! *American Psychologist*, 33(6), 623-624.
19. Cullen, D. J. & Macaulay, A. (1992, December). Consistency between peer reviewers for a clinical specialty journal. *Academic Medicine*, 67(12), 856-859.
20. Cullen, D. J. & Macaulay, A. (1994). Consistency of peer reviewers who evaluate scientific articles. In R. A. Weeks & D. L. Kinser (Eds.), *Editing the refereed scientific Journal* (pp. 13-16). New York: IEEE Press.
21. Daniel, H-D. (1993). An evaluation of the peer review process at *Angewandte Chemie*. *Angewandte Chemie*, 32(2), 234-238.
22. Dixon, G. F., Schonfeld, S. A., Altman, M., & Whitcomb, M. L. (1983, March). The peer review and editorial process: a limited evaluation. *American Journal of Medicine*, 74(3), 494-495.
23. Eberley, S. & Warner, W. K. (1990, Fall). Fields or subfields of knowledge: rejection rates and reviewer agreement in peer review. *American Sociologist*, 21(3), 217-231.
24. Ernst, E., Saradeth, T., & Resch, K. L. (1993, May 27). Drawbacks of peer review. *Nature*, 363, 296.
25. Feurer, I. D., Becker, G. J., Picus, D., Ramirez, E., Darcy, M. D., & Hicks, M. E. (1994, July 13). Evaluating peer reviews: pilot testing of a grading instrument. *JAMA*, 272(2), 98-100.
26. Fiske, D. W. & Fogg, L. (1990, May). But the reviewers are making different criticisms of my paper! *American Psychologist*, 45(5), 591-598.
27. Fleiss, J. I. & Cohen, J. (1973). The equivalence of weighted Kappa and the intraclass correlation coefficient as measures of reliability. *Educational and Psychological Measurements*, 33, 613-619.
28. Fleiss, J. L., Cohen, J., & Everitt, B. S. (1969, Large sample standard errors of kappa and weighted kappa. *Psychological Bulletin*, 72(5), 323-327.

29. Gallagher, E. B., & Ferrante, J. (1991). *Agreement among peer reviewers for a middle-sized biomedical journal*. Paper presented at the First International Congress on Peer Review in Biomedical Publication. Chioigo, IL.
30. Gilmore, J. B. (1979). Illusory reliability in journal reviewing. *Canadian Psychology*, 20(3), 157-158.
31. Glidewell, J. C. (1988). Reflections on thirteen years of editing AJCP. *American Journal of Ccommunity Psychology*, 16(6), 759-770.
32. Gordon, M. D. (1977, February 10). Evaluating the evaluators. *New Scientist*, 73, 342-343.
33. Gottfredson, S. D. (1978, October). Evaluating psychological research reports; dimensions, reliability, and correlates of quality judgments. *American Psychologist*, 33(10), 920-934.
34. Hargens, L. L. & Herting, J. R. (1990a). Neglected considerations in the analysis of agreement among reviewers, *Scientometrics*, 0(1-2), 91-106.
35. Hargens, L. L. & Herting, J. R. (1990, March-b). A new approach to referees' assessment of manuscripts. *Social Science Research*, 19(1), 1-6.
36. Hendrick, C. (1976). Editorial comment. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 2, 207-208.
37. Hendrick, C. (1977, Winter). Editorial comment. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 3(1), 1-2.
38. Ingelfinger, F. J. (1974, May). Peer review in biomedical publication. *American Journal of Medicine*, 56(5), 686-692.
39. Johnson, S. H. (1996, Fall). Dealing with conflicting reviewers' comments. *Nurse Author and Editor*, 6(4), 1-3.
40. Justice, A. C., Berlin, J. A., Fletcher, S. W., Fletcher, R. H., & Goodman, S. N. (1994, July 13). Do readers and peer reviewers agree on manuscript quality? *JAMA*, 272(2), 117-119.
41. Kahn, A. S., Presbury, J. H., Moore, H. B., & Driver, J. D. (1990). Characteristics of accepted versus rejected manuscripts. *Psychology of Women Quarterly*, 14, 7-14.
42. Kirk, S. A. (1993, June). The puzzles of peer perusal. *Social Work Research and Abstracts*, 29(2), 3-4.
43. Kirk, S. A. & Franke, T. M. (1997, June). Agreeing to disagree: a study of reliability of manuscript reviews. *Social Work Research*, 21(2), 121-126.
44. Kraemer, H. C. (1991). Do we really want more "reliable" reviewers? *Behavioral and Brain Sciences*, 14(1), 152-154.
45. Lazarus, D. (1982). Interreferee agreement and acceptance rate in physics. *Behavioral and Brain Sciences*, 5(2), 219.
46. Linden, W., Craig, K. D., & Wen, F. K. (1992, October). Contributions of reviewer judgments to editorial decision-making for the *Canadian Journal of Behavioral Sciences*: 1985-86. *Canadian Journal of Behavioural Science*, 24(4), 433-441.
47. Lindsey, D. (1988, July). Assessing precision in the manuscript review process: a lile better than a dice role. *Scientometrics*, 14(1), 75-82.
48. Lindsey, D. (1991). Precision in the manuscript review process: Hargens and Herting revisited. *Scientometrics*, 22(2), 313-325.
49. Lock, S. (1985). *A difficult balance. editorial peer reviewed in medicine*. Philadelphia: ISI Press.
50. Marsh, H. W. & Ball, S. (1981, December). Interjudgmental reliability of reviews for the Journal of Educational Psychology. *Journal of Educational Psychology*, 73(6), 872-880.
51. Marsh, H. W. & Ball, S. (1989, Winter). The peer review process used to evaluate manuscripts submitted to academic journals: interjudgmental reliability. *Journal of Experimental Education*, 57(2), 151-169.
52. McCartney, J. L. (1973). Manuscript reviewing. *Sociological Quarterly*, 14(3), 290, 440-446.
53. McReynolds, P. (1991. April). Reliability of ratings of research papers. *American Psychologist*, 26(4), 400-401.

54. Morgan, P. P. (1983, December 1) When reviewers disagree. *Canadian Medical Association Journal*, 129(4), 1172-1173.
55. Morgan, P. P. & Yankauer, A. (1987). The editor and conflicting referees: how to referee among referees. *CBE Views*, 10(5), 79.
56. Morrow, J. R., Jr., Bray, M. S., Fulton, J. E., & Thomas, J. R. (1992). Interrater reliability of 1987-91 *Research Quarterly for Exercise and Sports Review: Research Quarterly for Exercise and Sports Review*, 63(2), 200-204.
57. Munley, P. H., Sharkin, B., & Gelso, C. J. (1988, April). Reviewer ratings and agreement on manuscripts for the *Journal of Counseling Psychology*. *Journal of Counseling Psychology*, 35(2), 198-202.
58. O'Brien, R. M. (1991, September). The reliability of composites of referee assessments of manuscripts. *Social Science Research*, 20(3), 319-328.
59. Oxman, A. D., Guyatt, G. H., Goldsmith, C. H., Hutchison, B. G., Milner, R. A., & Streiner, D. L. (1991). Agreement among reviewers of review articles. *Journal of Clinical Epidemiology*, 44(1), 91-98.
60. Parker, G., Barnett, B., Holmes, S., & Manicavasagar, V. (1984, March). Publishing in the parish. *Australian and New Zealand Journal of Psychiatry*, 18(1), 78-85.
61. Plug, C. (1993). The reliability of manuscript evaluation for the South African Journal of Psychology. *South African Journal of Psychology*, 23(1), 43-48.
62. Rubin, H. R., Redelmeier, D. A., Wu, A. W., & Steinberg, E. P. (1993, May). How reliable is peer review of scientific abstracts? *Journal of General Internal Medicine*, 8(5), 255-258.
63. Scarr, S. (1978, October). The reliability of reviews for the American Psychologist. *American Psychologist*, 33(10), 935.
64. Scharschmidt, B. F., DeAmicis, A., Bacchetti, P., & Held, M. J. (1994, May). Chance, concurrence, and clustering, analysis of reviewers' recommendations on 1,000 to the *Journal of Clinical Investigation*. *Journal of Clinical Investigation*, 93, 1877-1880.
65. Scott, W. A. (1974, September). Interreferee agreement on some characteristics of manuscripts submitted to the *Journal of Personality and Social Psychology*. *American Psychologist*, 29(9), 698-702.
66. Seeman, M. (1966, November). Report of the editor of *Sociometry*. *American Sociologist*, 1(5), 284-285.
67. Shrout, P. E. & Fleiss, J. L. (1979, March). Intraclass correlations: uses in assessing rater reliability. *Psychological Bulletin*, 86(2), 420-428.
68. Smigel, E. O. & Ross, H. L. (1970, February). Factors in the editorial decision. *American Sociologist*, 5(1), 19-21.
69. Stieg, M. F. (1983, February). Refereeing and the editorial process: the AHR and Webb. *Scholarly Publishing*, 14(2), 99-122.
70. Strayhorn, J., Jr., McDermont, J. F., & Tanguay, P. (1993, June). An intervention to improve the reliability of manuscript reviews for the *Journal of the American Academy of Child and Adolescent Psychiatry*. *American Journal of Psychiatry*, 150(6), 947-952.
71. Warner, W. K., Eberley, S., Johnson, B. L., & Albrecht, S. L. (1985, Winter). Discriminants of editorial decision outcomes. *Rural Sociology*, 50(4), 614-625.
72. Watkins, M. W. (1979, September). Chance and interrater agreement on manuscripts. *American Psychologist*, 34(9), 796-798.
73. Weller, A. C. (1990, March 9). Editorial peer review in U.S. medical journals. *JAMA*, 263(10), 1344-1347.
74. Whitehurst, G. J. (1983). Interrater agreement for reviews for *Developmental Reviews*. *Developmental Reviews*, 3(1), 73-78.
75. Whitehurst, G. J. (1984, January). Interrater agreement for journal manuscript reviews. *American Psychologist*, 39(1), 22-28.
76. Whitehurst, G. L. (1985, May). On lies, damned lies, and statistics: measuring interrater agreement. *American Psychologist*, 40(5), 468-469.
77. Wilkes, M. S. & Kravitz, R. L. (1995, August). Policies, practices, and attitudes of North American medical journal editors. *Journal of General Internal Medicine*, 10(8), 443-450.

78. Williams, J. (1977, September). Quality in the review process. *IEEE Transactions on Professional Communication*, PC-20(2), 131-132.
79. Yankauer, A. (1979, March). Editor's report: peer review. *American Journal of Public Health*, 69(3), 222-223.
80. Zuckerman, H. & Merton, R. K. (1971, January). Patterns of evaluation in science: institutionalisation, structure and functions of the referee system. *Minerva*, 9(1), 66-100.

فصل هفتم

بررس‌ها و سوگیری‌های آنان

دفاع از ناشناس بودن بیش از پیش دشوار می‌شود.

[۷۷: ص ۶۵۷]

در حالت مطلوب، یک بررس با هر نیتی که دست‌نوشته‌ای را به دست می‌گیرد، آن را فقط با توجه به ارزش‌هایی که دارد ارزیابی می‌کند و مورد قضاوت قرار می‌دهد. تنها عوامل باریط برای بررس عبارت‌اند از کیفیت و اهمیت پژوهش؛ طرح، روش، تحلیل، بحث، و نتیجه‌گیری‌های آن؛ و منطق حاکم بر فرایند مورد نظر. جدول «۲-۳» مجموعه‌ای از معیارهای تجویزی برای انتشارات علمی را مشخص می‌کند؛ این‌ها همان معیارهایی هستند که بررس‌ها باید به کار گیرند. معیارهایی که به دفعات در جدول «۲-۳» ذکر شده‌اند عبارت‌اند از سخت‌گیری منطقی، سهم‌داشتن در دانش، طرح تحقیق، روش، عینیت‌گرایی، انتخاب موضوع، بسبک نوشتار، و سازماندهی [مطلب]. اطلاعاتی همچون اعتبار مؤلف، وابستگی سازمانی، کشور، جنسیت، نژاد، منبع تأمین مالی، یا هر گونه اطلاعات بی‌ربط به پروژه‌ی پژوهشی نباید بر نظرات یا توصیه‌ی نهایی بررس اثر بگذارند؛ برنامه‌های پژوهشی شخصی یا دیدگاه‌های خاص درباره‌ی یک موضوع معین نیز از این حکم مستثنی نیستند.

در سال ۱۹۶۷، یک استاد جامعه‌شناسی نامه‌ای به دبیر مجله‌ی «امریکن سوسیولوجیست» نوشت و تأکید نمود که «به عنوان یک مؤلف، می‌توانم قاطعانه بگویم که هنگام تحویل یک اثر، می‌خواهم با نام خاص خودم شناخته شوم - نمی‌خواهم مؤلف «X» باشم. به نظر من هر مؤلف لایق، احساسی جز این نخواهد داشت» [۱۸: ص ۹۸]. البته به نظر می‌رسد که این شیوه‌ی اظهار نظر، امری منسوخ، قطعاً متأثر از جنسیت، فوق‌العاده متعصبانه، و کاملاً از روی اعتماد به نفس باشد. اما این نامه به اصل اشکال در سوگیری بررس مربوط است - مؤلف می‌داند که امضای وی، «استاد جامعه‌شناسی دانشگاه راتگرز»، حاصل سال‌ها سخت‌کوشی است و شاید می‌خواست بررس‌ها این را بدانند. این نمونه، دو گونه سوگیری بالقوه‌ی بررس را به تصویر می‌کشد: سوگیری به نفع یک مؤلف شناخته‌شده یا به نفع یک نهاد صاحب‌نام. دقیقاً این وجه

از استدلال است که گروه دیگری از پژوهشگران و دانشوران، مؤلفان جوان، ناشناخته، فاقد منصب، یا مبتدی را به پشتیبانی از بررسی بی‌نام و آدار می‌کند. اگر دستنوشته‌ها حتی برای بررسی‌ها بی‌نام شوند، دبیران مؤلفان را می‌شناسند. به گفته‌ی «فای»، این عوامل چه‌بسا بر فرایند بررسی اثر بگذارند:

به چشم دبیر یا خواننده، همه‌ی مؤلف‌ها یکسان خلق نشده‌اند. آن دسته که سابقه‌ی انتشار مقالات باکیفیت در مجلات معتبر دارند احتمال بیش‌تری می‌رود که در اقدامات بعدی در امر تألیف، موفق باشند. علاوه بر شهرت مؤلف، اعتبار نهاد یا گروه پژوهشی که وی در آن فعالیت می‌کند ممکن است بر فرایند بررسی اثر بگذارد [۳۹: ص ۳۲۱].

«مورفی» سوگیری را این‌گونه تعریف کرد «فرایندی در هر مرحله از استنتاج که به حصول نتایجی میل دارد که به صورت نظام‌مند، از ارزش‌های حقیقی فاصله دارند» [۹۰: ص ۲۳۹]. وی همچنین شش نقطه از فرایند علمی را مشخص کرد که سوگیری ممکن است در آن‌ها وارد شود: طرح، مشاهده، برآورد، آزمون فرضیه، تفسیر، و گزارش. به عبارت دیگر، سوگیری ممکن است در هر مرحله‌ای از فرایند پژوهش رخ دهد. بر اساس تعریفی که «مورفی» از دیدگاه یک بررس دارد، «وون» در تفسیری در «مجله‌ی انجمن پزشکی امریکا» (جاما)، ۲۵ مورد از سوگیری‌های احتمالی خواننده یا بررس را ذکر نمود [۹۳]. این سوگیری‌ها در رده‌های کلی «سوگیری‌های شخصی»، «سوگیری‌های روش‌شناختی»، «سوگیری‌های استنتاج» و «سوگیری‌های مرتبط با اعتبار» دسته‌بندی شده‌اند.

- سوگیری‌های شخصی: رقابت، عادات شخصی، اصول اخلاقی، تجربه‌ی بالینی، تخصیص منابع (این که بودجه‌ها باید برای پروژه‌های دیگری صرف می‌شدند)، امتیاز مالی، دوستی، از قلم افتادگی (بررس، دستنوشته را به دقت نخوانده است)، آداب و رسوم، قلمرو، خیراندیشی؛
- سوگیری‌های روش‌شناختی: طرح تحقیقی دلخواه، داده‌های تجربی، اتکای زیاد بر روش‌های مورد استفاده در مطالعات قبلی، هواداری از فناوری؛
- سوگیری‌های استنتاج: «کاجی به از هیچی»، کار «من» را تأیید می‌کند، سؤال جایگزین (نتایج، تحت تأثیر یک سؤال پژوهشی متفاوت با آنچه که پژوهشگر مطرح کرده، مورد توجه قرار گرفته‌اند)؛ و
- سوگیری‌های مرتبط با اعتبار: مجله، مؤسسه‌ی متبوع مؤلف، عنوان خیره‌کننده‌ی مقاله، جغرافیا، درجه‌ی دانشگاهی مؤلفان، استاد شناخته‌شده.

دو نوع دیگر از سوگیری‌ها- سوگیری انتشار (سوگیری علیه مطالعاتی که هیچ اختلاف آماری معناداری میان گروه‌های مقایسه در آن‌ها یافت نمی‌شود) و سوگیری باز-اجرا (سوگیری علیه اجرای مجدد مطالعه‌ای که قبلاً انجام شده است)، در فصل هشتم (با موضوع «بررسی آماری دستنوشته‌ها») مورد بحث قرار گرفته‌اند. مطالعه‌ای که به بررسی دیدگاه بررس‌های شش

مجله‌ی روان‌شناختی پرداخت («نه یک نمونه‌ی تصادفی» از مجلات، بلکه نمونه‌ای که «فراگیر» بود) [ص ۲۳] نشان داد که اکثر بررس‌ها احساس می‌کنند نباید فضای زیادی از مجله به مطالعات بازرجایی اختصاص داده شود [۹۱]. اما ۹۲ درصد از این بررس‌ها هرگز دستنوشته‌ای را که گزارش یک مطالعه‌ی بازرجایی باشد بررسی نکرده بودند.

«بسته به انواع دقیق سوگیری قابل شناسایی، فهرست «وئن» را می‌توان طولانی‌تر یا متفاوت نمود. احتمالاً راه‌های نامحدودی برای ورود درجه‌ای از سوگیری در فرایند ارزیابی یک دستنوشته وجود دارند؛ علاوه، شاید ارزیابی یک دستنوشته بدون درجه‌ای از سوگیری، برای بررس ناممکن باشد. سوگیری به خودی خود چندان مهم نیست، بلکه احتمال بروز یک پیامد یا گزارش منفی بی‌پایه به علت آن سوگیری است که اهمیت دارد. آیا در نتیجه‌ی سوگیری بررس‌ها، انتشار یک پژوهش معتبر به تأخیر افتاده، در مجله‌ی «کم‌اعتبارتر» منتشر شده، یا اصلاً منتشر نشده است؟ دبیران چگونه می‌توانند اثرات ناشی از این مطلب را که هر یک از بررس‌ها درجه‌ای از سوگیری را وارد فرایند بررسی می‌کند، جبران نمایند؟

این فصل مطالعاتی را تحلیل می‌کند که درباره‌ی سوگیری بررس تحقیق کرده‌اند. این مطالعات از زوایای مختلف به سوگیری‌های احتمالی پرداخته‌اند، و اغلب در پی شواهدی مبنی بر سوگیری بررسی تحت شرایط ناشناس یا بی‌نام بوده‌اند. برای تعیین داده‌های پایه، بخش اول به تحقیق درباره‌ی میزان استفاده‌ی دبیران از بررسی ناشناس یا بی‌نام می‌پردازد. این بخش با بحث‌های زیر دنبال می‌شود:

- مطالعاتی که توانایی بررس‌ها در شناسایی مؤلفان، در زمانی که نام مؤلفان از دستنوشته‌ها حذف شده (بررسی بی‌نام)، را می‌آزمایند؛
- مطالعاتی که به جستجوی شواهدی پرداخته‌اند مبنی بر این که توصیه‌ی بررس‌ها تحت تأثیر دیدگاه‌های ایدئولوژیکی آنان هستند؛
- مطالعاتی که به مقایسه‌ی توصیه‌ی بررس‌ها در شرایط بی‌نام و با نام پرداخته‌اند؛
- مطالعاتی که به بررسی مجلاتی پرداخته‌اند که خطمشی آنان، دریافت گزارش‌های امضاشده‌ی بررس‌ها است.

شناخت بررس‌ها و مؤلفان از یکدیگر، چهار حالت مختلف دارد:

- نه مؤلف و نه بررس، هیچیک دیگری را نمی‌شناسد (بررسی بی‌نام)^۱، که به بررسی کاملاً بی‌نام^۲ نیز معروف است؛
- مؤلف و بررس یکدیگر را می‌شناسند (بررسی آزاد)^۳؛
- بررس مؤلف را می‌شناسد، اما مؤلف بررس را نمی‌شناسد (ناشناس)^۴؛
- مؤلف بررس را می‌شناسد، اما بررس مؤلف را نمی‌شناسد (بررسی امضاشده)^۵.

دبیر است که تصمیم می‌گیرد از کدام گزینه استفاده کند. اگر از بررسی بی‌نام استفاده شود، دبیر می‌تواند در دستورالعمل برای مؤلفان، رهنمودهایی را به منظور آماده کردن دستنوشته برای بررسی بی‌نام ارائه نماید، یا این که هویت مؤلفان را در دفتر تحریریه از دستنوشته حذف کند. البته دبیر نمی‌تواند توانایی بررسی‌ها یا مؤلفان برای به دست آوردن یا حدس زدن نام یکدیگر را کنترل کند.

خط‌مشی‌های دبیرانه درباره‌ی بررسی ناشناس و بی‌نام

در سرمقاله‌ای از مجله‌ی «نیچر»^۱، برخی نظرات رایج درباره‌ی دلایل ناشناس بودن [دست‌نوشته‌ها] بیان شدند: داوران نباید مجبور باشند که مواجهه با مؤلفان عصبانی را تحمل کنند، بررسی‌های ناشناس صرفاً به خاطر این که می‌توانند بی‌نام باقی بمانند نظرات منفی ارائه نمی‌دهند، و بررسی همچون خواننده‌ای ناشناس عمل می‌کند که نباید نظرش مردود شمرده شود [۲].

«دباکی» مزایا و معایب بررسی بی‌نام را ارائه نمود. از جمله استدلال‌های به عمل آمده در حمایت از ناشناس بودن بررسی می‌توان به انسجام دبیرانه، و خطر مقابله به مثل مؤلفان با بررسی‌ها پس از یک بررسی منفی، اشاره کرد [۲۹]. معایب عبارت بودند از افزایش احتمال سرقت فکری، و سوگیری بررسی‌ها.

«کمیته‌ی ویژه‌ی داوری کاملاً بی‌نام»^۲ که توسط «مؤسسه‌ی آمار ریاضی»^۳ منصوب شده بود در سال ۱۹۹۲ مزایا و معایب بررسی بی‌نام را مطالعه کرد [۲۶]. طبق گزارش این کمیته‌ی ویژه، مزایای بررسی بی‌نام از این قرارند:

- امکان می‌دهد که ارزش‌های دست‌نوشته، بدون توجه به خصوصیات مؤلف ارزیابی شوند؛
 - این استنباط را که تصمیم‌گیری‌ها بر مبنای خصوصیات مؤلف انجام گرفته‌اند از بین می‌برد؛
 - اجرای آن آسان است؛
 - تأکیدی است بر این که اسم مؤلف، ربطی [به بررسی مطلب] ندارد.
- این کمیته معایبی را نیز مشخص کرد:
- کمک اضافی را که اغلب به پژوهشگران جدید می‌شود، از دسترس دور می‌سازد؛
 - در طی فرایند داوری برای پژوهشگران جدید، تبلیغ کردن اثر منتشرنشده‌شان برای آنان دشوارتر است؛
 - یک بخش مرتبط از اطلاعات، یعنی نام مؤلف، را حذف می‌کند؛

• با تحریک داوران به تلاش برای حدس زدن نام مؤلف، زمینه‌ساز تحریف [در اثر] می‌شود؛

• زحمت دبیر را افزایش می‌دهد.

پس از سبک و سنگین کردن این مزایا و معایب و بررسی متون موجود درباره‌ی این موضوع، کمیته‌ی ویژه پیشنهاد کرد که «مؤسسه‌ی آمار ریاضی» کمیته‌ی ویژه‌ی دیگری را به منظور طراحی یک آزمایش و اجرای آن منصوب نماید [۹]. کمیته‌ی ویژه پیشنهاد کرد که دست‌نوشته‌هایی با گزینش تصادفی، توسط چهار بررس مورد بررسی واقع شوند: دو نفر به صورت ناشناس برای مؤلف، و دو نفر به صورت غیرناشناس برای مؤلف. هر بررس از مقیاس درجه‌بندی واحدی استفاده کند و میزان تفاوت بین امتیازدهندگان تعیین گردد. این کمیته توصیه کرد که در آزمون آزمایشی، فقط یک مجله بررسی شود، و سپس امکان گسترش مطالعه پس از تکمیل و تحلیل داده‌ها تعیین گردد. هیچ نتایجی از این مطالعه پیدا نشد.

جدول «۱-۲» حاوی اسامی مجلاتی است که دبیران آن‌ها اطلاعاتی درباره‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه مجله خود منتشر نموده‌اند. از ۱۳۹ مجله در جدول «۱-۲»، حدود نیمی به کاربرد بررسی ناشناس یا بی‌نام پرداختند؛ ۲۳ درصد از این تعداد اعلام نمودند که از فرایند بررسی کاملاً بی‌نام استفاده می‌کنند. با اضافه کردن درصد این دبیران به ۲/۸ درصد دبیرانی که گفتند نام مؤلفان را به بررس‌ها اعلام نمی‌کنند، شاهد مجموع ۲۵/۸ درصد کسانی هستیم که از شیوه‌ی بررسی بی‌نام استفاده می‌کنند. دبیرانی که گفتند از بررسی بی‌نام استفاده می‌کنند ممکن است از بررسی ناشناس نیز استفاده کرده باشند؛ اما آنان اطلاعاتی حاکی از این مطلب در سرمقاله‌های خود ارائه نمودند. ۲۸ درصد دیگر در سرمقاله‌ها گفتند که از بررسی ناشناس استفاده می‌کنند. اقدام به افشانکردن نام بررس‌ها برای مؤلفان، یک عمل پذیرفته‌شده است. این عمل آن قدر رایج است که در همه‌ی اظهارنظرهایی که درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه به عمل آمده، ظاهراً فرض بر آن است که دبیران از شیوه‌ی بررسی ناشناس استفاده می‌کنند و بحث‌های مربوط به ناشناس بودن فقط وقتی آشکار می‌شوند که دبیران از این عمل [رایج] فاصله می‌گیرند. یک مطالعه که اکنون بیش از ۱۰ سال از آن می‌گذرد نشان داد که در دستورالعمل‌های ارائه‌شده برای مؤلفان مجلات پزشکی، بسته به رده‌ای که مجله در آن قرار داشت، فقط ۱۲ تا ۱۵ درصد اعلام کرده‌اند که مجله از بررسی ناشناس استفاده می‌کند، در حالی که هیچ‌یک به استفاده از بررسی بی‌نام اشاره‌ای نمی‌کنند [۱۰۸]. اطلاعات فراهم‌شده توسط دبیران در سرمقاله‌ها یا دستورالعمل‌های تهیه‌شده برای مؤلفان، ضمن آگاهی‌بخش بودن برای خوانندگان مجله، درباره‌ی میزان رواج بررسی بی‌نام یا ناشناس، یا شکل‌های مختلف این نوع بررسی در میان رشته‌ها، داده‌هایی ارائه نمی‌کنند.

گزارش‌های متعدد حاکی از آن هستند که گاهی خود بررس‌ها خط‌مشی بررسی بی‌نام را

می‌پذیرند. در سال ۱۹۷۲، دبیر «امریکن اکونومیک ریویو» به منظور آزمودن تصمیمات اتخاذشده درباره‌ی دستنوشته‌هایی که مورد بررسی بی‌نام یا غیر آن (ناشناس) قرار گرفته بودند مطالعه‌ای را انجام داد [۱۴]. از میان ۳۱۱ دستنوشته، حدود نیمی به صورت بی‌نام و بقیه به شیوه‌ای غیر از آن بررسی شدند. از دستنوشته‌هایی که به صورت بی‌نام بررسی شدند ۴۷/۷ درصد، و از دستنوشته‌هایی که به شیوه‌ی دیگر مورد بررسی واقع شدند، ۳۸/۱ درصد مورد پذیرش قرار گرفتند. «بورتس» دریافت که داوران «نظر مساعدی» نسبت به بررسی بی‌نام دارند و احساس می‌کنند که شیوه‌ی مناسبی است [ص ۴۷۸]. برخی از بررسی‌ها به «بورتس» گفتند که وقتی هویت مؤلف از دستنوشته حذف می‌شود، وقت بیش‌تری را برای بررسی دستنوشته صرف می‌کنند.

دبیران مجله‌ی «ویلیام اند مری کوارترلی»^۱ از بررسی‌ها پرسیدند که چه احساسی درباره‌ی بررسی بی‌نام دارند [۸۳]. فقط ۱۱ درصد از پاسخ‌دهندگان می‌خواستند نام مؤلفان را بدانند، در حالی که ۲۳ درصد از بررسی‌ها با افشای هویت‌شان برای مؤلفان هیچ مخالفتی نداشتند. هیئت تحریریه‌ی «مجله‌ی امریکایی بهداشت عمومی» خط‌مشی بررسی بی‌نام را در سال ۱۹۷۶ نهاده‌ی کرد. دبیر ابتدا درباره‌ی این خط‌مشی تردید داشت، اما با انجام پیمایشی بر روی بررسی‌ها - که همگی با بررسی بی‌نام، کاملاً موافق بودند - به کار خود ادامه داد. در طول ۱۳ سال بعد، از افزون بر ۱۰۰۰ بررسی فقط ۲ نفر به خاطر معرفی‌نشدن مؤلفان، از بررسی دستنوشته خودداری نمودند [۱۱۳].

در مناطقی از جهان که علائق پژوهشی محدود است و تعداد محققان بسیار اندک می‌باشد، بررسی تقریباً یقین دارد که می‌تواند نام مؤلف را به درستی حدس بزند [۵۸]. مثلاً دبیرانی که دستنوشته‌هایی درباره‌ی زمین‌شناسی دریافت می‌کنند که توسط دانشمندان نیوزیلند نوشته شده‌اند، تعداد انگشت‌شماری از بررسی‌های بالقوه را برای انتخاب در اختیار دارند. این احتمال وجود دارد که دو پژوهشگر، دستنوشته‌های یکدیگر را بررسی کنند؛ چرا که شخص دیگری که شایسته‌ی بررسی این گزارش‌های تخصصی باشد وجود ندارد. تعداد اندک بررسی‌ها موجب شد «هادر» به این فکر بیفتد که در این شرایط، لحن کلی بررسی‌ها، «خشونت کم‌تر» از موارد احتمالی دیگر داشته باشد [ص ۱۶۳].

پرسش

عمل بررسی ناشناس یا بی‌نام چقدر رایج است؟ آیا در اقدام به این عمل بین رشته‌ها تفاوتی وجود دارد؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که در آن، از گروهی از دبیران درباره‌ی اقدام به بررسی بی‌نام یا ناشناس پرسش می‌شود.

مطالعات همانند

۱۵ مطالعه به پیمایش گروهی مشخص از دبیران درباره‌ی خط‌مشی که درباره‌ی بررسی ناشناس یا بی‌نام دارند پرداخته‌اند (جدول «۷-۱»).

جدول «۷-۱»: بررسی بی‌نام و ناشناس - پیمایش دبیران بر اساس رشته

رشته	ناشناس بودن*	بررسی بی‌نام**	بررسی بانام***	نتیجه‌گیری درباره‌ی بررسی ناشناس یا بی‌نام	منابع
علوم زمینی	٪۵۵/۷	٪۴/۴			[۴۲]
اقتصاد		٪۲۵/۶		غیر از دو رشته (دست‌نوشته‌ی «بسیار نظروزرانه» یا «بسیار غامض»)، دلایل رد‌شدن دست‌نوشته‌ی ناشناس یا غیرناشناس، یکسان هستند	[۲۳]
	مفروض است؟	٪۳۸		ارزیابی دست‌نوشته ممکن است تحت تأثیر آگاهی از هویت مؤلف یا مؤسسه باشد	[۲۴]
مهندسی	مفروض است؟	اکثرأ، خیر		دبیران گفتند که بررسی بی‌نام هیچ تغییری در نتیجه ایجاد نمی‌کند	[۲۱]
علوم کتابداری	٪۱۸/۲	٪۹/۱		مجلات باید بررسی کاملاً بی‌نام انجام دهند	[۹۲]
	٪۴۱/۷	٪۳۱/۲			[۱۷]
	٪۵۰	٪۳۹/۷			[۱۰۶]
پزشکی (مجلات برتر) (مجلات که به صورت تصادفی انتخاب شده‌اند)	٪۱۰۰	٪۰/۰		بررسی ناشناس، اقدام غالب می‌باشد؛ مجلات پزشکی اصلی نسبت به مجلات تخصصی، کم‌تر از بررسی بی‌نام استفاده می‌کنند	[۱۰۹]
	٪۹۶/۵	٪۳۲/۹			
پرستاری		٪۵۸/۱			[۸۲]
		٪۵۲			[۱۰۵]
		٪۸۶/۸			[۳۷]
داروسازی	مفروض است؟	٪۱۸/۶		زحمت اثبات ارزش بررسی بی‌نام بر دوش مدافعان آن است. هیچ مجله‌ای نام دبیر را از مؤلفان مخفی نکرد	[۲۲]
روان‌شناسی بریتانیا امریکا	مفروض است؟	٪۶۶/۷ ٪۳۱/۶			[۵۵]
			٪۷۷	به وضوح از یک نظام بررسی آشکار دفاع می‌شود	[۱۳]
روان‌شناسی رشته‌های مختلف: ۱۲ گروه	مفروض است؟	٪۱۱/۵			[۸۶]
میانگین	٪۶۰/۴	٪۳۳/۷			

*ناشناس بودن: مؤلف، بررس را نمی‌شناسد.

**بررسی بی‌نام: بررس، مؤلف را نمی‌شناسد.

***بررسی بانام: مؤلف و بررس، هر دو یکدیگر را می‌شناسند.

بسیاری از این مطالعات در جایی دیگر از کتاب حاضر مورد بررسی قرار گرفته‌اند؛ اطلاعاتی همچون معیارهای انتخاب مجله و درصد پاسخ‌دهندگان به این پیمایش‌ها در جدول «۳-۱» ارائه شده. دو مطالعه، مطالعه‌ی «کلیری» و مطالعه‌ی «بورنشتاین»، فقط بر درجه‌ی ناشناس یا

بی‌نام بودن برای گروهی از مجلات تمرکز کردند [۲۲؛ ۱۳]. تعدادی از محققان، درصد بررسی ناشناس یا بی‌نام برای گروهی از مجلات را حساب کردند، اما در بحث‌ها یا نتیجه‌گیری‌ها درباره‌ی یافته‌هایشان اظهارنظری ننمودند. در این موارد، ستون نتیجه‌گیری در جدول «۷-۱» خالی مانده؛ فقط نتیجه‌گیری‌هایی که مستقیماً با بررسی بی‌نام یا ناشناس مرتبط‌اند، در این ستون درج شده‌اند.

در پیمایشی در سال ۱۹۹۵، «ویلکیس» و «کراویتز» پاسخ دبیران ارشد ۲۲۱ «مجله‌ی برجسته‌ی پزشکی» در ایالات متحده و کانادا را دریافت کردند، که به سؤالاتی مرتبط با نظراتی که درباره‌ی بررسی بی‌نام و ناشناس دارند جواب دادند. فقط ۸ درصد از دبیران معتقد بودند که مؤلفان باید نام بررسی‌ها را بدانند، در حالی که ۴۶ درصد بر این باور بودند که بررسی‌ها نباید از اسم مؤلف‌ها و مؤسسه‌ی متبوع آنان مطلع شوند [۱۱۱]. مطالعه‌ی «ویلکیس» در جدول «۷-۱» نیامده، چون یک پیمایش نظرات است و در آن از دبیران درباره‌ی اقدام عملی آنان [به بررسی ناشناس یا بی‌نام] سؤال نشده است. مطالعه‌ی دیگری بر روی ۱۶ مجله‌ی برتر پزشکی نشان داد که ۱۰۰ درصد آن‌ها از بررسی ناشناس استفاده می‌کنند، اما هیچ‌یک بررسی بی‌نام را به کار نمی‌برند [۱۰۹]، که با توجه به مطالعه‌ی «ویلکیس» و «کراویتز»، یک ابهام احتمالی بین نظریه و عمل را به نمایش می‌گذارد. اما این دو مطالعه با چند سال فاصله انجام شدند و بی‌شک مشتمل بر عناوین متفاوتی از مجلات بودند یا- حتی اگر همپوشانی در عناوین مجلات وجود داشته- دبیران مجلات احتمالاً تغییر کرده بوده‌اند.

در ۹ پیمایش از ۱۵ پیمایش مذکور در جدول «۷-۱»، از دبیران درباره‌ی بررسی بی‌نام، و نه بررسی ناشناس، پرسش شد. با توجه به بحث‌های ارائه‌شده در تعدادی از این مطالعات، این احتمال می‌رود که محققان چنین فرض کرده باشند که بررسی ناشناس، یک اقدام دبیرانه‌ی استاندارد می‌باشد. این امر خصوصاً در مورد پنج مطالعه [از این مطالعات] صدق می‌کند [۲۴؛ ۲۱؛ ۸۶؛ ۲۲ و ۵۵]. در چهار مطالعه‌ی دیگر از این ۹ مطالعه مشخص نبود که آیا محققان، بررسی ناشناس را پذیرفته‌اند یا خیر. اما در آن دسته از مطالعاتی که از دبیران به طور مشخص درباره‌ی ناشناس بودن سؤال شد، به استثنای عالی‌رتبه‌ترین مجلات پزشکی که همگی از بررسی ناشناس استفاده می‌کردند، هر گروه شامل مجلاتی نیز بود که از بررسی ناشناس استفاده نمی‌کردند.

جهت‌گیری‌های معدودی هستند که قابل توجه می‌باشند. به طور متوسط حدود یک‌سوم از دبیران مذکور در جدول «۷-۱» از بررسی بی‌نام، و حدود دوسوم از بررسی ناشناس استفاده کردند. در هر مطالعه‌ای که از دبیران هم درباره‌ی بررسی ناشناس و هم درباره‌ی بررسی بی‌نام سؤال شد، بررسی ناشناس همیشه بیش از بررسی بی‌نام به کار رفته بود. بنا به مقاصد مقایسه‌ای، این نکته قابل ذکر است که تقریباً ۲۵ درصد از دبیرانی که اطلاعاتی درباره‌ی فرایند

بررسی خود منتشر کرده‌اند (جدول «۱-۲») اعلام کردند که از بررسی بی‌نام استفاده کردند، که این مقدار به درصد متوسط (۳۳/۷ درصد) همه‌ی مجلات مورد مطالعه در ۱۵ مطالعه‌ی مذکور در جدول «۱-۷»، بسیار نزدیک است. این مطالعات طیف وسیعی از اقدامات دبیرانه، در رشته‌های مختلف را هم از نظر بررسی بی‌نام و هم از نظر بررسی ناشناس نشان می‌دهند: در مورد بررسی بی‌نام از صفر (مجلات برتر پزشکی) تا ۸۶/۸ درصد (پرستاری)، و در مورد بررسی ناشناس از ۱۸/۲ درصد (علوم کتابداری) تا ۱۰۰ درصد (مجلات برتر پزشکی)، متغیر هستند. در آن محدود رشته‌هایی که بیش از یک مطالعه در آن‌ها انجام شده (به استثنای یک مطالعه در رشته‌ی پرستاری)، هرچه مطالعه جدیدتر باشد، درصد دبیرانی که از بررسی بی‌نام استفاده کرده‌اند بالاتر است. از هشت رشته‌ی بازنمایی‌شده در این مطالعات، ظاهراً احتمال کاربرد بررسی بی‌نام در مجلات پرستاری، با ۵۲ درصد در یک مطالعه تا ۸۷ درصد در مطالعه‌ای دیگر، بیش‌تر از همه است. یافته‌ها برای مجلات پزشکی که از بررسی بی‌نام استفاده می‌کنند از صفر تا ۳۹ درصد متغیر است، و این مقدار برای علوم کتابداری از ۹/۱ تا ۳۹/۷ درصد، و علم اقتصاد از ۲۵/۶ تا ۳۸/۲ درصد می‌باشد. علوم کتابداری نشان‌دهنده‌ی افزایش درصد دبیرانی بود که از بررسی ناشناس استفاده می‌کردند- از ۱۸/۲ درصد تا ۵۰/۰ درصد، در طول یک دوره‌ی زمانی ۱۸ ساله. یک مطالعه‌ی چندرشته‌ای که توسط «میلر» و «سیرزان» انجام شد نشان داد که احتمال کاربرد بررسی بی‌نام در علوم تربیتی، ارتباطات، علوم اجتماعی، روان‌شناسی، روان‌درمانی، تاریخ، علوم سیاسی، دین، و فلسفه بیش از دیگر علوم است [۸۶].

تشخیصی نام

یکی از استدلال‌های رایج علیه استفاده از بررسی بی‌نام این است که احتمال حدس زدن نام مؤلفان به هر شکل، توسط بررس‌ها بسیار زیاد است؛ بنابراین صرف‌زبان برای بی‌نام کردن دستنوشته‌ها توسط دبیر، نسبتاً بیهوده است. این استدلال تقریباً به تازگی توسط «دیباکی» ارائه شده که معتقد بود بررسی بی‌نام، «عملی نیست، چون بررس‌های باتجربه می‌توانند سرنخ‌های منتهی به نام مؤلف را در متن و در منابع مورد استناد، بازشناسی کنند» [۲۹: ص ۳۴۶].

از نظر دبیران، حذف نشانه‌های هویتی مؤلفان از متن خود دستنوشته، همیشه امکان‌پذیر نیست [۵۲] در واقع، در اذعان به امتیازی که هم‌ترازخوانی در صورت باقی‌ماندن نام مؤلفان شناخته‌شده بر روی یک دستنوشته برای آنان به همراه دارد، دبیر «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» یک نظام بررسی کاملاً بی‌نام را در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ آزمایش کرد [۱]. این دبیر سرانجام از ادامه‌دادن به بررسی بی‌نام دست کشید، چرا که این [فرایند] «بناچار تحت فشار پیوسته‌ی مؤلفانی که هویت‌شان بواسطه‌ی موضوع اصلی، استنادهای کتابشناختی و توضیحات ارائه‌شده برای مثال‌ها و تصاویر، مکرراً افشا می‌شد و نیز فشار آن دسته از داورانی که با این شیوه،

بی‌طرفی عینی خود را زیر سؤال می‌دیدند، به شکست انجامید» [ص ۳۹۴]. چند سال بعد «لِمان»، وقتی دبیر «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» بود، اعلام کرد که چون دستنوشته‌های بسیاری هستند که «صرفاً با حذف کردن نام مؤلفان نمی‌توان آثار حاکی از نام مؤلف را از آن‌ها پاک کرد... شیوه‌ای که فقط گاهی اوقات، دستنوشته‌ها را برای بررسی‌ها بی‌نام کند عاقلانه نیست، و حصول اطمینان از بی‌نام بودن هر مقاله، بیش از آن که ارزشمند باشد دردسرساز خواهد بود» [۱۰۰: ص ۸۹۹]. البته این مشاهدات قبل از آن صورت گرفتند که رایانه‌ها کار بازنویسی دستنوشته‌ها، نمودارها، تصاویر، جدول‌ها، و مانند این‌ها برای حذف همه‌ی آثار حاکی از نام مؤلفان را تسهیل کنند.

چندین مؤلف نظر داده‌اند که بررسی‌ها می‌توانند نام مؤلفان را به درستی حدس بزنند. «برادلی» از گروهی از مؤلفان در رشته‌ی روان‌شناسی و آمار پرسید که آیا احساس می‌کنند رویه‌ی رایج داوری بی‌نام «در پیشگیری از استنباط هویت مؤلف توسط داور، بسیار مؤثر است یا خیر» [۱۵: ص ۳۳]. بیش از ۷۵ درصد معتقد بودند که این رویه مؤثر نیست. «ادیر» و همکاران وی، به موجب یک «آزمایش نسبتاً دشوار» [ص ۱۵]، بر این باور بودند که حدود ۸۰ درصد از بررسی‌های مجله‌ی «فیزیکال ریویو لترز» با توجه به جزئیات مشخص مطرح‌شده در اکثر دستنوشته‌ها، نام مؤلفان را حدس می‌زنند [۵]. برآورد «اسکار»، دبیر مجله‌ی «روان‌شناسی توسعه‌ای»^۱ و دبیر «امریکن سایکولوجیست» این بود که فرایند بررسی کاملاً بی‌نام در مورد «بیش از نیمی - شاید دوسوم» دستنوشته‌ها مؤثر است [۱۰۳]. «سیسی» و «پیترز» از یک نمونه‌ی تصادفی از اعضای «انجمن روان‌شناسی امریکا» (ای‌پی‌ای) پرسیدند «وقتی صفحه عنوان حذف می‌گردد و اقدامات احتیاطی معمول انجام می‌شود، چه تعداد از بررسی‌های مجله‌هایی از حوزه‌ی شما که بررسی بی‌نام را اجرا می‌کنند، می‌توانند هویت مؤلفان را حدس بزنند؟» [۲۰: ص ۱۴۹۲]. پاسخ‌دهندگان تخمین زدند که بررسی‌ها در ۷۲ درصد اوقات می‌توانند مؤلفان را شناسایی کنند. آیا این فرض آزموده شده و، اگر بله، این برآوردها چقدر به توانایی واقعی بررسی‌ها در حدس زدن نام مؤلفان نزدیک هستند؟ از میان مطالعاتی که در اینجا بررسی شدند، چیزی بین ۵۰ تا ۸۰ درصد کسانی که مورد پرسش واقع شدند، حدس زدند که بررسی‌ها می‌توانند نام مؤلفان را شناسایی نمایند.

پرسش

آیا بررسی‌ها می‌توانند پس از حذف نام‌ها از دستنوشته، مؤلفان یا مؤسسات مورد نظر را شناسایی کنند؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که توانایی بررسی‌ها در شناسایی مؤلفان یا مؤسسات را آزموده.

مطالعات همانند

توانایی بررسی‌ها برای شناسایی مؤلفان یا مؤسسات‌شان در دستنوشته‌ای که نام مؤلفان یا مؤسسات از آن‌ها حذف شده بود، در ۹ مطالعه بررسی شد [جدول «۷-۲»].

«روزنیلات» و «کرک» داده‌های مربوط به ۳۳ دستنوشته‌ی ارسال‌شده برای ۱۱۵ بررسی «مجله‌ی پژوهش در خدمات اجتماعی» را گردآوری کردند [۱۰۱]. در ۳۳ درصد از مواقع بررسی‌ها توانستند نام مؤلف را به درستی حدس بزنند. در مواقعی که آنان مؤلفان را شناسایی می‌کردند، در ۶۴ درصد مواقع اسم صحیح از داخل خود دستنوشته به دست می‌آمد.

جدول «۷-۲»: بررسی بی‌نام - شناسایی مؤلفان

عنوان یا موضوع مجله	تعداد دستنوشته‌ها	تعداد بررسی‌ها	مؤلفان شناسایی شده تلاش نشده	برای شناسایی مؤلف(ها) تلاش نشده	حدس اشتباه بوده	منبع شناسایی			منابع
						خوداستنادی‌ها	آشنایی با پژوهش	موارد دیگر	
<i>Journal of Social Services Research</i>	۳۳	۱۱۵	۳/۳۲	۵۶٪	۴٪			۶۴٪ از محتوای دستنوشته	[۱۰۱]
دبیران ۶ مجله‌ی روانشناسی		۱۴۶	۶/۳۵		۸٪			۱۹-۱۰۰ تشخیص مکانیکی	[۲۰]
<i>Journal of Neuropathology & Experimental Neurology</i>	۳۴	۸۵	۴/۳	۵۵٪	۱۱٪			۴۵ دستنوشته به خاطر خوداستنادی‌ها، کنار گذاشته شدند	[۸۸]
<i>Australian & New Zealand Journal of Psychiatry</i>	۳۲	۳۲	۵/۲					۱۶ مؤسسه را شناسایی کردند	[۹۶]
<i>Journal of General Internal Medicine</i>	۱۲۷	۱۲۷	۷/۲			۳۱٪		۲۳ خطای دبیرانه؛ ۱۹٪ موارد دیگر	[۸۵]
<i>American Economic Review</i>	۱۵۱		۲/۱۳					خوداستنادی‌ها یا آگاهی‌های دیگر از پژوهش	[۱۴]
		۱۱۶۴	۶/۴۵		۱۰٪				[۱۱]
<i>American Journal of Public Health</i>	۲۲۸	۳۱۲	۳/۸		۱۶٪	۱۸/۶۱	۲/۳۸	۸۵ مؤسسه را شناسایی کردند	[۱۱۳]
<i>Journal of Developmental and Behavioral Pediatrics</i>	۵۷	۱۰۸	۶/۴	۴۸٪	۶٪	۴۴٪	۳۹٪	۱۷٪	[۳۶]
میانگین			۱/۳۸	۵۳٪	۹/۲	۴۵/۶	۳۸/۶		

«سیسی» و «پیترز» از دبیران ۱۵ مجله‌ی روان‌شناسی خواستند در مطالعه‌ای شرکت کنند که در آن از بررسی‌های دستنوشته‌های بی‌نام خواسته می‌شد مؤلفان را شناسایی کنند [۲۰]. فقط شش دبیر با شرکت در این مطالعه موافقت کردند؛ آنان با بی‌نام کردن ۲۰ تا ۳۰ دستنوشته‌ای که [پس از موافقت‌شان] دریافت نمودند از بررسی‌ها خواستند نام مؤلفان را بگویند. در کل، فقط ۳۵/۶ درصد از ۱۴۶ بررسی توانستند مؤلفان را به درستی شناسایی کنند یا نام حداقل یکی از مؤلفان دستنوشته‌های مشترک‌المؤلف را بگویند. در مطالعه‌ی «سیسی» و «پیترز» چندین مورد

«تشخیص مکانیکی» وجود داشت که بواسطه‌ی بی‌توجهی در دفتر تحریریه به وجود آمده بودند و شناسایی مؤلفان را از روی اطلاعات موجود در دستنوشته، امکانپذیر می‌کردند. اگر این موارد قبل از بررسی تصحیح شده بودند، توانایی بررسی‌ها برای شناسایی مؤلفان ممکن بود به حدود ۲۵ درصد موارد، کاهش یابد. «سیسی» و «پیترز» نتیجه گرفتند که توانایی واقعی بررسی‌ها برای تشخیص مؤلف احتمالاً فقط نوعی از «یک استعداد ضعیف» [ص ۱۴۹۳]، بسیار محدود، و به نحو قابل توجهی کم‌تر از درصدی بود که مؤلفان و بررسی‌ها فکر می‌کردند قادر به شناسایی [مؤلفان] هستند.

«موسی» و «موسی» مطالعاتی درباره‌ی دستنوشته‌های تحویلی به «مجله‌ی آسیب‌شناسی اعصاب و عصب‌شناسی تجربی» انجام دادند، اما دستنوشته‌هایی را که مطمئن بودند بررسی‌ها می‌توانند از روی آن‌ها مؤلفان را شناسایی نمایند، بخصوص دستنوشته‌هایی را که در آن‌ها مؤلفان «مکرراً به مقالات منتشره‌شان اشاره می‌کردند» حذف نمودند [ص ۲۲۵]. با استفاده از این معیار، ۴۵ دستنوشته از ۷۸ دستنوشته (۵۷/۷ درصد)، از مطالعه کنار گذاشته شدند. از میان دستنوشته‌هایی که برای مطالعه مناسب بودند، بررسی‌ها ۳۴ درصد از مؤلفان، ۳۳ درصد از گروه‌ها، و ۳۴ درصد از مؤسسات را به درستی شناسایی کردند. ۱۱ درصد از مؤلفان به غلط شناسایی شدند، و ۵۵ درصد از بررسی‌ها برای شناسایی مؤلفان هیچ تلاشی نکردند [۸۸].

«پارکر» دریافت که تشخیص نام مؤلف، به دفعات بیش‌تر از تشخیص نام مؤسسه رخ می‌دهد [۹۶]. در حالی که ۲۵ درصد از بررسی‌ها مؤلف را درست شناسایی کردند، فقط در ۱۶ درصد از موارد توانستند نام مؤسسه را به‌درستی شناسایی کنند. «مک‌نات» و همکاران وی در ۷۳ درصد از موارد توانستند با موفقیت، مؤلفان را برای بررسی‌ها نامعلوم کنند [۸۵]. دبیران برای فرایند بی‌نام‌سازی حدود ۱۵ دقیقه وقت صرف می‌کردند. در مطالعه‌ی «بلانک» روی مجله‌ی «امریکن اکونومیک ریویو» ۴۵/۶ درصد از مؤلفان به درستی توسط بررسی‌ها شناسایی شدند [۱۱]. به نظر «بلانک» مؤلفانی که شناسایی شدند کسانی بودند که «شناخته‌شده‌تر بودند یا به شبکه‌هایی تعلق داشتند که مقالات کاری‌شان را با گستردگی بیش‌تری توزیع می‌نمایند» [ص ۱۰۵۲].

«یانکاور» دریافت که بررسی‌های «مجله‌ی امریکایی بهداشت عمومی» در شناسایی مؤلفان و مؤسسات به یک اندازه مهارت دارند- تقریباً در ۸۵ درصد از مواقع، بررسی‌ها قادر بودند هم مؤلفان و هم مؤسسات را به درستی شناسایی کنند [۱۱۳]. دستنوشته‌های مربوط به بهداشت عمومی شاید متفاوت از رشته‌های دیگر نوشته شده باشند، و اطلاعات لازم برای شناسایی مؤلفان را فاش کنند؛ ۶۱/۸ مؤلفان بواسطه‌ی خوداستنادی‌ها، و ۳۸/۲ درصد دیگر بواسطه‌ی آشنایی بررسی‌ها با آثار مؤلفان، شناسایی شدند.

«فیشر»، «استنفورد»، و «اشتراوس» پس از انجام یک بررسی توسط هر بررسی، پیمایشی را برای هر یک فرستادند [۳۶]. نیمی از بررسی‌ها دستنوشته‌های بی‌نام‌شده، و نیمی دیگر

دستنوشه‌هایی با نام مؤلفان را دریافت نمودند. در مورد دستنوشته‌هایی که فاقد نام مؤلف بودند، از بررس‌ها خواسته شد مؤلفان را شناسایی نمایند. بررس‌ها در ۴۶ درصد مواقع، اکثراً از روی خوداستنادی‌های درون مقاله یا بواسطه‌ی آشنایی با آثار مؤلفان، نام مؤلفان را درست حدس زدند. در این مطالعه به کیفیت بررسی‌های انجام‌شده بر روی دستنوشته‌های بی‌نام و بانام نیز پرداخته شد؛ در بخش بعدی به این جنبه از مطالعه‌ی «فیشر» می‌پردازیم.

در اکثر مطالعات، تلاش شده سرنخ‌هایی که تشخیص [هویت مؤلف] را امکانپذیر می‌کنند مشخص شوند. به طور متوسط، داوران ۳۸/۱ درصد از مؤلفان را شناسایی کردند که ۴۵/۶ درصد از این مقدار (یا ۱۷/۴ درصد از کل)، از خوداستنادی‌های مندرج در دستنوشته ناشی می‌شد. در جایی که خوداستنادی‌ها سنجیده‌تر انجام گرفته یا بعضاً حذف شده باشند، داده‌ها حاکی از آن هستند که باز هم می‌توان ۱۷/۴ درصد از مؤلفان را با ابزارهای دیگر شناسایی کرد. در دستورالعمل‌ها می‌توان مؤلفان را راهنمایی کرد که در خوداستنادی‌ها به خودشان ارجاع ندهند؛ برخی از دستورالعمل‌ها برای مؤلفان، عملاً حاوی چنین رهنمودهایی هستند. البته حذف کامل هویت مؤلف امکانپذیر نیست، چون بررس در حوزه‌ی پژوهش مربوطه تخصص دارد. بررس‌ها فقط در مورد درصد نسبتاً اندکی (حدود ۱۴ درصد) از دستنوشته‌ها، توانستند بواسطه‌ی آشنایی خود با پژوهش، مؤلفان را شناسایی کنند: ۳۸/۱ درصد از مؤلفان شناسایی شدند که ۳۸/۶ درصد از این مقدار به خاطر آشنایی بررس با پژوهش بود. همان‌گونه که در بالا گفته شد، یک مطالعه درباره‌ی دستورالعمل‌های ارائه‌شده به مؤلفان در مجلات پزشکی نشان داد که حدود ۱۲ تا ۱۵ درصد از دستورالعمل‌ها واقعاً مستلزم آن هستند که مؤلفان در هنگام آماده کردن دستنوشته، به موضوع بررسی بی‌نام در ذهن خود توجه داشته باشند [۱۰۸]. به استثنای یک مطالعه درباره‌ی بهداشت عمومی، احتمال این که بررس‌ها بتوانند مؤلفان دستنوشته‌های بی‌نام‌شده را شناسایی کنند، کم‌تر از پیش‌بینی‌هایی است که حکایت از توانایی آن‌ها به انجام چنین کاری دارد. این نکته نیز قابل توجه است (جدول «۷-۲») که در سه مطالعه که در آن‌ها از بررس‌ها خواسته شد [نام] مؤلفان یک دستنوشته‌ی بی‌نام‌شده را حدس بزنند، متوسط ۵۳ درصد از بررس‌ها سعی نکردند مؤلف‌ها را نام ببرند.

گروهی از پژوهشگران، با نگاه به آن سوی ماجرای شناسایی مؤلف-داور، از مؤلفان پرسیدند که آیا قادرند بررس دستنوشته‌هایی را که این مؤلفان به «سایکولوژیکال مدیسین» فرستاده‌اند شناسایی کنند یا نه [۱۱۰]. همان‌طور که می‌توان انتظار داشت، مؤلفان در حدس زدن نام بررس‌ها، به خوبی بررس‌ها در حدس زدن نام مؤلفان نبودند. فقط ۵/۹ درصد از مؤلفان، نام بررس‌ها را درست ذکر کردند؛ ۱۴/۹ درصد اسم داوران را غلط شناسایی نمودند؛ ۷۹/۹ درصد از مؤلفان نیز اصلاً نمی‌دانستند داوران چه کسانی ممکن است باشند.

سوگیری بررسی و تشخیص نام

یک پیمایش بزرگ بر روی ۴۰۰۰ دانشور در ایالات متحده که در اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰ توسط «شورای امریکایی مجامع فرهیخته»^۱ انجام شد نشان داد که «از هر چهار پاسخ‌دهنده، سه نفر معتقدند نظام همترازخوانی در مجله‌های مربوط به رشته‌ی آنان، بخصوص به نفع دانشوران قدیمی، دارای سوگیری‌اند. تقریباً نیمی از آنان نیز می‌گویند که اصلاحاتی در این وضع لازم است» [۸۹: ص ۱].

«کَرین» الگوهای انتشار در مجله‌ی «امریکن سوسیولوجیکال ریویو» را قبل و بعد از آن که دبیران مجله یک خط‌مشی بررسی بی‌نام برقرار کردند مطالعه نمود [۲۷]. از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۵، قبل از شروع به استفاده از بررسی بی‌نام، ۲۶ درصد از مؤلفان مجله‌ی «امریکن سوسیولوجیکال ریویو» در دانشگاه‌های مهم فعالیت داشتند. از سال ۱۹۵۶ تا سال ۱۹۶۵، پس از آغاز به استفاده از بررسی بی‌نام، ۳۳ درصد از مؤلفان به دانشگاه‌های مهم وابسته بودند. نتیجه‌گیری «کَرین» این بود که بررسی بی‌نام «نتایج مورد انتظار را به بار نمی‌آورد» [ص ۱۹۸]. انتظار او هم این بود که پس از برقراری یک خط‌مشی بررسی بی‌نام، درصد مؤلفان وابسته به دانشگاه‌های مهم افزایش نیابد. یک مطالعه که وابستگی سازمانی مؤلفان در سه مجله‌ی اقتصادی («امریکن اکونومیک ریویو»، «مجله‌ی اقتصاد سیاسی»^۲، و «فصلنامه‌ی اقتصاد»^۳) را در طول ۴ دهه (از دهه‌ی ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰) دنبال کرد نشان داد که سهم صفحات متعلق به دانشگاه‌های مهم در طول دهه‌ی ۱۹۷۰ کاهش یافت و سپس ثابت ماند [۱۰۴]. «سیگفرد» بر این گمان بود که ممکن است بررسی کاملاً بی‌نام، علت «افزایش وسعت نظر مجلات در روند گزینش مقاله» [ص ۳۸۳] نسبت به زمان مطالعه‌ی «کَرین» باشد. یک مطالعه‌ی دیگر بر روی مقالات منتشرشده در «مجله‌ی روان‌شناسی کاربردی»^۴ نشان داد که از ۱۶۲ مقاله [ی منتشره] فقط ۳۹ درصد از ۲۰ مؤسسه‌ی برتر بودند [۸۴]. «مکینتاش» و «راس» به این نتیجه رسیدند که مؤلفان وابسته به مؤسسات عالی‌رتبه لزوماً مطالب بیش‌تری نسبت به همکاران خود در دیگر مؤسسات منتشر نمی‌کنند. آنان نگفتند که بررسی بی‌نام علت این روند بوده است.

«گارفونکل» و همکاران او [۴۰] می‌خواستند بدانند آیا احتمال پذیرش دستنوشته‌های ارسالی از مؤسسات معتبر، از دستنوشته‌های مربوط به مؤسسات کم‌اعتبارتر، بیش‌تر است یا نه. مطالعه‌ی گذشته‌نگر آنان روی دستنوشته‌های ارائه‌شده به «مجله‌ی پزشکی اطفال»^۵ حاکی از آن بود که احتمال پذیرش در مورد اکثریت دستنوشته‌های ارسالی از مؤسسات معتبر، نسبت به دستنوشته‌های مؤسسات کم‌اعتبارتر بیش‌تر نیست. در عین حال، این محققان دریافتند که

1. American Council of Learned Societies
3. Quarterly Journal of Economics
5. Journal of Pediatrics

2. Journal of Political Economics
4. Journal of Applied Psychology

احتمال رد شدن گزارش‌های کوتاه مربوط به مؤسسات کم‌اعتبارتر، بیش‌تر است. گرچه آنان اعلام نکردند که آیا «مجله‌ی پزشکی اطفال» از فرایند بررسی بی‌نام یا بانام استفاده کرده، اما از مقاله چنین استنباط می‌شد که فرایند بررسی بانام در دست ارزشیابی بوده است.

«مارسدن» معتقد بود که تنها راه برای اطمینان از اتکای صرف در بررسی بر روی ارزش‌های پژوهشی و نه بر روی عواملی نظیر «شهرت، جنسیت، نژاد، و وابستگی سازمانی» [ص ۶۹۸] استفاده از بررسی بی‌نام است [۸۱]. اما ظاهراً در درصد معینی از دستنوشته‌ها، حذف همه‌ی نشانه‌های هویت مؤلفان ناممکن است. بنابراین سؤال منطقی بعدی این است که بررسی تا چه حد تحت تأثیر آگاهی از نام مؤلفان یا مؤسسه‌ی متبوع آن‌ها است - یا اصلاً متأثر از چنین تأثیری هست؟ این آگاهی چگونه بر کیفیت کلی بررسی یا توصیه‌ی نهایی بررسی اثر می‌گذارد؟

پرسش

مطالعات انجام‌شده تا چه حد بروز سوگیری سنجش‌پذیر بررسی در توصیه‌ها یا گزارش‌های بررسی را، در زمانی که بررسی‌ها از نام مؤلفان یا مؤسسه‌ی متبوع آنان آگاهی دارند، نشان دادند؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که وجود سوگیری را در بررسی گروهی از دستنوشته‌ها یا مقالات اندازه‌گیری کرده، و می‌توان سرچشمه‌ی این سوگیری را به آگاهی بررسی‌ها از نام مؤلفان یا مؤسسه‌ی متبوع آنان نسبت داد.

مطالعات همانند

آن دسته از سوگیری‌های بررسی‌ها که بتوان به آگاهی آنان از نام مؤلفان یا مؤسسه‌ی متبوع آنان نسبت داد، در ۱۰ مطالعه بررسی شدند؛ هفت مطالعه از این تعداد در جدول «۷-۳» خلاصه شده‌اند و سه مطالعه به صورت جداگانه مورد بحث قرار گرفته‌اند. سه مطالعه‌ای که جداگانه بررسی شده‌اند عبارت‌اند از یک مطالعه توسط «پیترز» و «سیسی» درباره‌ی دستنوشته‌های تحویل مجدد [۹۸]، و دو مطالعه، یکی توسط «پرلمن» و دیگری توسط «لاباند» و «پیت»، درباره‌ی الگوهای استناد پس از انتشار [مطلب] در مجلاتی که هم از بررسی ناشناس استفاده می‌کردند و هم از بررسی بی‌نام [۱۰۰؛ ۷۱].

در هر یک از این سه مطالعه که جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرند، نسبت دادن سوگیری بررسی به آگاهی وی از [نام] مؤلفان یا مؤسسه‌ی متبوع آنان، [با قطعیت] امکان‌پذیر نبود. اما این مطالعات برای بررسی وجود سوگیری احتمالی بررسی‌ها بر مبنای آگاهی آنان از [نام] مؤلفان طراحی شده بودند. در اولین مطالعه از این سه مطالعه، «پیترز» و «سیسی» فقط نام مؤلفان و مؤسسات دستنوشته‌هایی را که توسط مجلات شناخته‌شده‌ی روان‌شناسی منتشرشده بودند عوض کردند و آن‌ها را مجدداً تحویل دادند [۹۸]. دستنوشته‌های تحویل مجدد به هر

یک [از مجلات] یکسان بودند، با این تفاوت که مؤسسات و مؤلفان ساختگی که جایگزین مؤسسات و مؤلفان واقعی می‌شدند در مورد هر مجله متفاوت بودند. هر دستنوشته‌ی تغییر یافته به همان مجله‌ای تحویل مجدد می‌شد که در اصل آن را منتشر کرده بود. هیچ چیز دیگری تغییر داده نشد. از ۱۲ دستنوشته، دبیران تحویل مجدد بودن ۳ دستنوشته را تشخیص دادند. از ۹ دستنوشته‌ی باقی‌مانده، ۸ دستنوشته رد شدند.

جدول «۷-۳»: کیفیت بررسی بی‌نام در مقایسه با بررسی بانام

منابع	امتیاز بررسی‌ها				تعداد بررسی‌ها	تعداد دستنوشته‌ها	عنوان مجله
	معناداری آماری	مقیاس	با نام	بی‌نام			
[۹۶]	هیچ	۴ امتیازی	۲/۶۶	۲/۷۸		۳۲	<i>Australian & New Zealand Journal of Psychiatry</i>
[۸۵] [۳۳]	آزمون‌های زوج‌های جفت‌شده‌ی «ویلکاکسن»؛ $P < 0.02$ برای همه‌ی سنجه‌ها $P < 0.03$	۵ امتیازی	۳/۱	۳/۵	۲۴۶	۱۲۳	<i>Journal of General Internal Medicine</i>
		۴ یا ۵ در مقیاس ۵ امتیازی	٪۳۶	٪۵۱	۲۲۶	۱۳۱	
[۱۴]			۳۸/۱	۴۷/۷		۳۱۱	<i>American Economic Review</i>
[۱۱]			٪۱۴/۱ پذیرفته‌شده	٪۱۰/۶ پذیرفته‌شده		۸۳۲ بی‌نام ۶۶۶ غیربی‌نام	<i>American Economic Review</i>
[۳۶]	آزمون رتبه‌بندی نشانه «ویلکاکسن»؛ بدون اختلاف	۵ امتیازی	٪۲۰ پذیرفته‌شده	٪۲۰ پذیرفته‌شده	۱۱۲ بی‌نام ۱۰۸ غیربی‌نام	۵۷	<i>Journal of Development & Behavioral Pediatrics</i>
[۴۴]	بدون اختلاف معنادار					۴۸۷	<i>British Medical Journal</i>

مطالعه‌ی «پیترز» و «سیسی» در مجله‌ی «علوم عقلی و رفتاری» منتشر شد. این مجله هم‌ترازخوانی می‌شود و اظهارنظرهایی را به دنبال هر مقاله منتشر می‌کند. ۵۶ اظهارنظر به دنبال مقاله‌ی «پیترز» و «سیسی» آمده‌اند که به بسیاری از موضوعات اخلاقی، عملی و عاطفی مطرح‌شده در مطالعه می‌پردازند. مطالعه‌ی «پیترز» و «سیسی» بازاجرا نشده، اما استناد مکرر به آن، اغلب به عنوان نمونه‌ای از مشکلات فرایند هم‌ترازخوانی دبیرانه، ادامه دارد. در واقع، شاید بیش از هر مطالعه‌ی دیگری که درباره‌ی هم‌ترازخوانی دبیرانه شده، درباره‌ی آن اظهارنظر شده باشد. جستجویی در «وب آو ساینس»^۱ نشان داد که تا اواسط سال ۱۹۹۹، این مطالعه ۱۹۶ بار مورد استناد قرار گرفته است.

برخی از بسیار نظرات منفی که در اظهارنظرهای متعاقب این مطالعه مطرح شده‌اند از این قرارند:

- دست‌نوشته‌ی «پیترز» و «سسی» توسط مجله‌ی «ساینس»^۱ رد شده بود [«آرمسترانگ»، ص ۱۹۷].
- تعمیم‌پذیر بودن [مطالعه] زیر سؤال رفت [«بیور»، ص ۱۹۹].
- این مطالعه برای حصول اطمینان از نتایج حاصل از آن طراحی شده بود [«پیر»، ص ۲۰۳].
- «پیترز» و «سسی» فاقد یک طرح کاملاً تجربی بوده‌اند [«کرنال»، ص ۲۰۷].
- «پیترز» و «سسی» برای نسخه‌برداری از مقالات، اجازه نگرفتند [«دیناکی»، ص ۲۰۸].
- مؤلفان شش اصل از ۱۰ اصل اخلاقی پژوهش بر روی آزمودنی‌های انسانی را نقض نموده‌اند [«فلیس»، ص ۲۱۰].
- این مطالعه اثر محدودی بر اقدامات مرتبط با انتشار مجله خواهد داشت [«هوغان»، ص ۲۱۶].
- در این مطالعه از هیچ گروه شاهد، و هیچ متغیر مستقلی استفاده نشده [«روزنتال»، ص ۲۳۵].
- «پیترز» و «سسی» تصدیق کردند که مشکلات طرح تحقیق آنان، بخصوص فقدان گروه شاهد، در ۱۴ اظهارنظر مطرح شدند. اما معتقد بودند که «آزمودن همه‌ی عوامل خاص، مستلزم طرح بسیار کاملی بود که اجرای آن بدون همکاری دبیران مجلات - که متأسفانه خبری از آن نبود - ناممکن می‌شد» [ص ۲۴۶].
- بسیاری دیگر، این مطالعه را شاهد محکمی قلمداد کردند که بر لزوم اصلاح همترازخوانی دبیرانه دلالت دارد:
- «پیترز» و «سسی» نشان دادند که دو یا سه بررس، کافی نیستند [«بلشاو»، ص ۲۰۰].
- شواهد مطالعه حاکی از نیاز به «بهبود در فرایند بررسی در مجلات آکادمیک» هستند [«گلن»، ص ۲۱۲].
- یافته‌های «پیترز» و «سسی» «وضعیت ناگوار امور» را نشان می‌دهند [«هاو»، ص ۲۱۸].
- «پیترز» و «سسی» فنون روش‌شناختی منسجمی را به کار بردند و از همه‌ی مؤلفان اصلی، جز یک نفر، اجازه گرفتند [«میلن»، ص ۲۲۵].
- این مطالعه «ابراز آشکار نیاز به آزمایش‌های جدید و جسورانه در باب خط‌مشی‌ها در حوزه‌ی علم است» [«میتروف»، ص ۲۲۸].

• این مطالعه شواهدی را ارائه می‌کند دال بر این که بررسی‌ها باید برای مؤلفان ناشناس باشند و حق‌الزحمه بگیرند [«پرلوف» و «پرلوف»، ص ۲۳۲].

دو مطالعه، با مقایسه‌ی تعداد استناد به مقالات منتشرشده در مجلاتی که هم از بررسی بی‌نام و هم از بررسی غیربی‌نام استفاده می‌کردند، سوگیری بررسی را آزمودند [۹۷؛ ۷۰؛ ۷۲]. مطالعه‌ی «لاباند» و «پیت» در دو مجله منتشر شد (و هیچیک به دیگری استناد نکردند).

«پرلمن» تعداد استناد به مقالات منتشرشده در سال ۱۹۸۰ در دو مجله‌ی روان‌شناسی، یعنی «مجله‌ی روان‌شناسی ناپهنجاری»^۱ (بررسی غیربی‌نام) و «مجله‌ی روان‌شناسی اجتماعی و شخصیت»^۲ (بررسی بی‌نام) را ردگیری نمود. مؤلفان وابسته به مؤسسات سطح بالا به طور متوسط ۳/۷ بار در طول ۲ سال مورد استناد قرار گرفته بودند و استناد به مؤلفان وابسته به مؤسسات سطح پایین به طور متوسط ۱/۴ بار بود (این اختلافات از نظر آماری معنادار است). «پرلمن» دریافت که، جدای از نوع اقدامات به کار گرفته شده در این بررسی توسط این مجلات، دفعات استناد به مقالات نوشته‌شده توسط مؤلفان وابسته به مؤسسات سطح بالا، بیش‌تر از دفعات استناد به مقالات مؤلفان وابسته به مؤسسات سطح پایین است.

«لاباند» و «پیت» تعداد استناد به ۱۰۵۱ مقاله‌ی منتشرشده در ۲۸ مجله‌ی اقتصادی - که از میان‌شان ۱۳ مجله از بررسی کاملاً بی‌نام و ۱۵ مجله از بررسی نیمه بی‌نام (ناشناس) بهره می‌بردند - را تعیین کردند. هر یک از مقالات منتشرشده در مجلات بهره‌مند از بررسی کاملاً بی‌نام به طور میانگین ۶/۷ دفعه در یک دوره‌ی زمانی پنج ساله مورد استناد قرار گرفته بودند، و مقالاتی که در ۱۵ مجله‌ی استفاده‌کننده از بررسی ناشناس منتشر شده بودند در طول همان مدت ۷/۳ دفعه مورد استناد واقع شده بودند. «لاباند» و «پیت» نام مجلات را ذکر کردند، اما نه درباره‌ی فرایند انتخاب آن‌ها و شمارگان این مجلات توضیح دادند و نه درباره‌ی دیگر عواملی که ممکن است بر استناد به این مقالات اثر گذاشته باشند. نظر «لاباند» و «پیت» چنین بود که مطالعه‌شان نشان می‌دهد «مجلات» که از هم‌ترازخوانی غیربی‌نام استفاده می‌کنند، نسبت به مجلات استفاده‌کننده از هم‌ترازخوانی بی‌نام، بخش بیش‌تری از آن دسته مقالاتی را منتشر می‌نمایند که نباید منتشر شوند. وقتی بررسی‌ها از هویت مؤلف (های) مقاله آگاه هستند، قادرند در ارزیابی خود، معیارهای جزئی‌نگرانه را جایگزین معیارهای جامع‌نگر نمایند (و ظاهراً همین کار را هم می‌کنند) [۷۲؛ ص ۱۴۷]. «لاباند» و «پیت» مدرکی ارائه نکردند که نشان دهد مقالات مورد استناد کم‌تر، نایستی منتشر می‌شدند، یا این که بررسی بی‌نام یا ناشناس علت تعداد استنادها است، یا این که اختلاف در تعداد استنادها بین دو گروه از نظر آماری، اختلاف معناداری بوده است. هیچیک از محققان این سه مطالعه نمی‌توانستند از روی رهنمودهای منتشرشده توسط دبیران، بفهمند که این مقالات فرایند بررسی را طی کرده‌اند یا خیر. در حالی که «پرلمن» فکر می‌کرد وابستگی مؤلف بر تعداد استنادها اثر می‌گذارد، «لاباند» و «پیت»

معتقد بودند که ناشناس بودن در فرایند بررسی بر تعداد استنبادهای مؤثر است. بعلاوه، «لاباند» و «پیت» دریافتند که مقالات بلندتر بیش‌تر از مقالات کوتاه مورد استناد قرار می‌گیرند، پدیده‌ای که در مطالعات دیگر نیز تشخیص داده شده [۷۰؛ ۱۹].

در سه مطالعه از ۷ مطالعه‌ی مذکور در جدول «۷-۳»، از طرح تحقیق مشابهی استفاده شد. در هر یک از این سه مطالعه، دو بررسی دستنوشته‌ای واحد را بررسی کردند: به یک بررسی دستنوشته‌ی بی‌نام‌شده تحویل گردید و بررسی دیگر دستنوشته‌ی بانام دریافت نمود [۹۶؛ ۸۵؛ ۳۳؛ و ۳۶]. (مطالعه‌ی «مکنات» [۸۵] و مطالعه‌ی «وانس» [۳۳] هریک، جنبه‌های متفاوتی از یک مطالعه‌ی واحد را گزارش کرده‌اند). «پارکر» [۹۶] دریافت که بررسی‌های بی‌نام، رتبه‌بندی نسبتاً مساعدتری از بررسی‌های بانام کسب نمودند، اما این اختلافات از نظر آماری بامعنا نبودند. «مکنات» و همکاران وی [۸۵] دو مجموعه از گزارش بررسی‌ها برای دستنوشته‌های واحد را مقایسه کردند: در یک مجموعه از دستنوشته‌ها، نام مؤلفان و مؤسسات حذف شده بود؛ و مجموعه‌ی دیگر دارای هر دوی این نام‌ها بود. این محققان دریافتند که، با استفاده از آزمون زوج‌های جفت‌شده‌ی «ویلکاکسن»^۱، کیفیت بررسی‌ها بالاتر از زمانی است که بررسی‌ها دستنوشته‌های بی‌نام دریافت می‌کنند. «فیش» و همکارانش مطالعه‌ای مشابه طراحی نمودند، اما پی بردند که با استفاده از «آزمون تعیین رتبه‌ی ویلکاکسن»^۲، هیچ تفاوتی در دو مجموعه گزارش بررسی‌ها مشاهده نمی‌شود. یکی از یافته‌های مطالعه‌ی «فیش» [۳۶]، برای محققان آن سردرگم کننده بود: وقتی تعداد انتشارات از سوابق شغلی مؤلفان استخراج شد، «مؤلفان ارشدی که مقالات قبلی آنان بیش‌تر بود، امتیازات بسیار بهتری از بررسی‌های مقالات بی‌نام کسب کردند، اما از بررسی‌های مقالات با نام، نه» [ص ۱۴۵]. «فیش» و همکاران او با مقایسه‌ی امتیازات تعیین‌شده توسط بررسی‌ها، «هیچ اختلاف کلی معناداری بین امتیازات بی‌نام و بانام» مشاهده نکردند [ص ۱۴۴] و دریافتند که بررسی‌های مقالات بی‌نام به مؤلفانی که دارای انتشارات قبلی بیش‌تری هستند امتیازات بهتری می‌دهند. مطالعات «مکنات» [۸۵] و «وانس» [۳۳] نشان دادند اختلافات آماری معناداری بین بررسی بی‌نام و بانام وجود دارد: کسانی که بررسی بی‌نام انجام می‌دهند از آن عده که بررسی بانام انجام می‌دهند، درجه‌ی بالاتری کسب کردند. هیچیک از مطالعات دیگر، تفاوت آماری معناداری را نشان نداد.

«بلنک» نتایج بررسی کاملاً بی‌نام را در مقایسه با بررسی ناشناس برای مجله‌ی «امریکن اکونومیک ریویو» مطالعه نمود [۱۱]. وی دریافت که در اعداد خام، دستنوشته‌های کاملاً بی‌نام نرخ پذیرش پایین‌تری دارند. همانند مطالعه‌ی «فیش»، که یافته‌های متضادی داشت، «بلنک» به نتایج تعجب‌برانگیزی دست یافت. «این نتایج نشان می‌دهند که، در یک دوره‌ی زمانی معین، نرخ پذیرش مقالات بی‌نام از مقالات بانام پایین‌تر است... این که درجه‌بندی مقالات بی‌نام توسط داور در وضعیت بدتری می‌باشند نیز حقیقت دارد. با توجه به این که تمامی دیگر

جنبه‌های این مقالات در هر دو نمونه عیناً مشابه هستند، این امر نشان می‌دهد که این دو روش بررسی نتایج یکسانی به همراه ندارند» [ص ۱۰۵۳].

در مطالعه‌ای درباره‌ی «مجله‌ی پزشکی بریتانیا» (بی‌ام‌جی)، «گادلی» گزارش داد که در بررسی مستقل گزارش داوران درباره‌ی ۴۸۷ دست‌نوشته، که به صورت تصادفی برای بررسی بی‌نام یا بانام به دو دسته تقسیم شده بودند، هیچ اختلاف آماری معناداری بین این دو نوع بررسی از نظر کیفیت کلی، توصیه‌ها، یا زمان بررسی مشاهده نشد [۴۴].

اختلافات یافت‌شده در مطالعات مذکور در جدول «۷-۳» از نظر موارد پذیرش و رد مقالات بر مبنای بررسی بی‌نام در مقایسه با بررسی بانام، نسبت به نتیجه‌گیری‌های «پیترز» و «سیسی» کم‌اهمیت‌تر بودند. شواهد غیرقطعی این مطالعات مانع از آن می‌شوند که بگوییم وقتی دست‌نوشته بی‌نام می‌شود، بررسی‌ها بهتر عمل می‌کنند یا بدتر. مطالعات ذکرشده در جدول «۷-۳» رویکرد روش‌شناختی خوبی به تحقیق درباره‌ی اختلافات بررسی بی‌نام با بررسی بانام ارائه می‌کنند. مطالعاتی که با دست‌نوشته‌های حقیقی در شرایط واقعی و با همکاری دبیران طراحی شده‌اند همان نگرانی‌های روش‌شناختی و اخلاقی مطرح‌شده در مطالعه‌ی «پیترز» و «سیسی» را موجب نمی‌شوند. به منظور اجتناب از موضوعات مرتبط با دست‌نوشته‌های جعلی و شرایط غیرواقعی - یعنی عواملی که تعمیم‌پذیری مطالعه‌ی «پیترز» و «سیسی» را محدود کرده‌اند - این نوع مطالعات به دلیل ماهیت طرح تحقیق مورد استفاده در آن‌ها، باید از داده‌های موجود در دفاتر تحریریه استفاده کنند.

سوگیری در چارچوب ایدئولوژیکی

اگر بررسی‌ها با ایدئولوژی، فلسفه یا فن علمی خاص ارائه‌شده در یک دست‌نوشته موافق باشند، آیا احتمال توصیه‌ی آنان به پذیرش دست‌نوشته از زمانی که با نظر مؤلف مخالف باشند بیش‌تر است؟ این سؤال در شش مطالعه مورد بررسی قرار گرفت؛ در همه‌ی این مطالعات از دست‌نوشته‌ها یا چکیده‌های جعلی استفاده شد.

اولین مطالعه با درخواست از روان‌شناسان برای ارزیابی یکی از دو چکیده‌ی جعلی در موضوع طالع‌بینی - که یکی از آن‌ها نشان‌دهنده‌ی یافته‌های مثبت و دیگری منفی بود - در جستجوی سوگیری بود [۴۷]. روان‌شناسانی که چکیده‌ی حاوی یافته‌های منفی را دریافت کردند در مقایسه با کسانی که چکیده‌ی دارای یافته‌های مثبت را دریافت نمودند، مطالعه را «معتبرتر، دارای طرحی بهتر، و حاوی نتیجه‌گیری‌های قانع‌کننده‌تر» درجه‌بندی نمودند [ص ۸۳۵]. همان‌گونه که قبلاً خاطر نشان شده، کوتاه بودن چکیده‌ها، تحلیل توصیه‌های بررسی‌ها بر مبنای این چکیده‌ها را تا حدی مشکل می‌کند.

«آبراموویتز» دو دست‌نوشته‌ی جعلی کوتاه در حوزه‌ی علوم سیاسی نوشت [۴]. تفاوت

دستنوشته‌ها فقط در این بود که یکی از آن‌ها از دیدگاه اصالت عمل^۱ پشتیبانی می‌کرد و دیگری آن را نفی می‌نمود. خرده‌جمعیت^۲‌های لیبرال و کم‌تر لیبرال، از طریق عضویت منطقه‌ای در «انجمن روان‌شناسی آمریکا» و از طریق مجلاتی که برای انتشار [مطالب‌شان] انتخاب می‌کردند شناسایی شدند. گروهی که به عنوان لیبرال تعیین شد عضو شعبه‌ی ۹ این انجمن، یعنی «جامعه‌ی مطالعات روان‌شناختی موضوعات اجتماعی»^۳، بود یا در طول ۵ سال قبل [مطالبی را] در «مجله‌ی موضوعات اجتماعی»^۴ منتشر کرده بود. گروهی که به عنوان کم‌تر لیبرال تعیین شد عضو شعبه‌ی ۸ «انجمن روان‌شناسی آمریکا»، یعنی «اجتماع و شخصیت» بود یا در طول همان دوره‌ی ۵ ساله [مطالبی] در یکی از این چهار مجله منتشر کرده بود: «مجله‌ی روان‌شناسی اجتماعی و شخصیت»^۵، «مجله‌ی مشاوره و روان‌شناسی بالینی»^۶، «مجله‌ی شخصیت»^۷، و مجله‌ی «جامعه‌سنجی»^۸. دستنوشته‌ای برای ۴۰۰ روان‌شناس در هر گروه ارسال شد. نتایج نشان دادند که «وقتی مقاله‌ای به داوری ارجاع شود که از نظر ایدئولوژیک همفکر است (صرف‌نظر از این که دارای جهت‌گیری سیاسی چپ‌تر یا راست‌تری باشد) احتمال موافقت با انتشار آن به مراتب بیش‌تر از زمانی است که مقاله برای یک داور غیرهمفکر ارسال می‌شود» [ص ۱۹۶].

«گوردون» یک دستنوشته‌ی روان‌شناسی را که به صورت ناشناس تألیف شده بود برای ۷۵ داور در ایالات متحده ارسال کرد [۴۸]. دستنوشته طوری «تنظیم شده بود که نتایجی موافق، یا مغایر با دیدگاه‌های نظری مفروض داوران ارائه دهد» [ص ۲۳۲]. جزئیات اندکی درباره‌ی ماهیت ساختگی مورد استفاده در این آزمایش ارائه گردیده و هیچ‌گونه یافته‌های عددی ارائه نشده بود. «گوردون» به این نتیجه رسید که «وقتی نتایج مخالف با چارچوب نظری بررس‌ها باشند، همواره رد می‌شوند» [ص ۲۳۲]. خلاصه‌ی دومی از این مطالعه نیز در مجله‌ی «وپریش علوم زندگی و زمین» منتشر شد [۴۹].

«ماهونی» مطالعه‌ای مشابه اجرا نمود، و از ۷۵ بررس خواست دستنوشته‌ای را ارزیابی کنند که دارای رویه‌های آزمایشی کاملاً یکسان در [موضوع] روان‌شناسی شناختی بود. یک نگارش از این دستنوشته دارای نتایج مثبت، یکی دارای نتایج منفی، و یکی دارای آمیزه‌ای از نتایج مثبت و منفی بود [۸۷]. «ماهونی» مقدار اندکی توافق بین بررس‌ها مشاهده نمود و نتیجه گرفت که «بررس‌ها در برابر دستنوشته‌هایی که نشان‌دهنده‌ی نتایجی مغایر با دیدگاه نظری آنان باشند، شدیداً سوگیری می‌کنند» [ص ۱۶۱].

«اپشتاین» دو نگارش از یک دستنوشته‌ی ساختگی - یک نگارش همراه با یافته‌های مثبت و دیگری دارای یافته‌های منفی - را برای ۵۳ مجله‌ی مددکاری اجتماعی ارسال نمود [۳۱].

1. proactivist viewpoint

3. Society for Psychological Study of Social Issues

5. Journal of Personality and Social Psychology

6. Journal of Consulting and Clinical Psychology

7. Journal of Personality

2. subpopulation

4. Journal of Social Issues

8. Sociometry

پشتیبانی از پذیرش دستنوشته‌های مثبت از پذیرش دستنوشته‌ی منفی بیش‌تر بود: ۳۵/۳ درصد در برابر ۲۵/۰ درصد. (این مطالعه در فصل هشتم در قسمت مربوط به سوگیری انتشار، بیش‌تر بررسی شده است.) «ماهونی» از اشکالات متعددی که در مطالعه‌ی «اپشتاین» مشاهده کرد ابراز نگرانی نموده است: کیفیت خود دستنوشته، عدم توازن در روند نمونه‌گیری، نبود امتیازدهندگان مستقل، آمار ناکافی و نامناسب، و سوگیری در تأکید بر نتایج کیفی به جای نتایج کمی [۷۹].

در مطالعه‌ای توسط «ارنست» و همکارانش، ۳۳ محقق شناسایی شدند که درباره‌ی تحریک الکتریکی عصب زیرپوستی (تنس)^۱ ابراز عقیده کرده بودند [۳۲]. دستنوشته‌ای ساختگی درباره‌ی «تنس» که منعکس‌کننده‌ی نتایج مثبت بود برای این ۳۳ محقق ارسال شد. از ۱۶ نفر از بررسی‌ها که دستنوشته را بازگرداندند، هشت نفر از اردوی «موافقان» و هشت نفر از اردوی «مخالفان» بودند. کسانی که نسبت به رویه نظر مساعد داشتند، دستنوشته را با موافقت بیش‌تری از کسانی که مخالف رویه بودند مورد قضاوت قرار دادند ($P < 0.02$).

یافته‌های حاصل از مطالعاتی که حاکی از تمایل بررسی‌ها به حمایت از دستنوشته‌های موافق با نظرات خویش می‌باشند شبیه به مطالعاتی هستند که در فصل ششم در پی بررسی توافق بین بررسی‌ها بودند. وقتی بررسی‌هایی با دیدگاه‌های متفاوت برای بررسی دستنوشته‌های خاصی انتخاب می‌شوند، توصیه‌هایشان مبتنی بر نظرات و عقاید شخصیشان است.

سوگیری مرتبط با جنسیت و نژاد

وقتی «اوئن» ۲۵ نوع سوگیری احتمالی را در مجله‌ی «جاما» فهرست نمود، سوگیری‌های احتمالی مبتنی بر نژاد یا جنسیت مؤلف را از قلم انداخت [۹۳]. از ۱۷ سال پیش که «اوئن» به خوانندگان هشدار داده بود که در هنگام خواندن گزارش‌ها عقاید شخصی خود را کنار بگذارند، شاهد تغییرات عمیقی در شیوه‌ی پیشرفت حرفه‌ای زنان و اعضای گروه‌های قومی در ایالات متحده، و تغییر انتظارات و تلاش‌های آنان در رابطه با آموزش، مشاغل، و حرفه‌های گوناگون بوده‌ایم. مطالعاتی که به تحقیق درباره‌ی جنسیت یا نژاد مؤلفان به عنوان منابع احتمالی سوگیری بررسی پرداخته‌اند در این بخش بررسی می‌شوند.

در مطالعه‌ای که به بررسی توصیه‌های بررسی‌ها برای «مجله‌ی تحلیل رفتار کاربردی» می‌پرداخت، «بویس» و همکاران او هیچ شاهده‌ی دال بر «سوگیری مشخص نسبت به مؤلفانی با جنسیت خاص یا وابستگی سطح بالای سازمانی» مشاهده نکردند [۱۲: ص ۱۰۷]. هدف اصلی این مطالعه تحقیق درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها بود، و مؤلفان داده‌های بخشی از مطالعه را که به بررسی این یافته‌ها پرداخته بود ارائه ننمودند.

تحلیل زیر درباره‌ی موضوعات جنسیتی و نژادی در فرایند همترازخوانی دبیرانه، در پی

شواهدی است که دال بر هرگونه تغییراتی نباشد که در طول زمان رخ داده‌اند: یکی از اهداف اصلی همترازخوانی دبیرانه، حذف کردن مطالعات ناقص و حفظ مطالعاتی است که ارزش دانشورانه و علمی دارند. نمونه‌هایی کلاسیک از مطالعات بسیار مشهور از اواخر دهه‌ی ۱۸۰۰ وجود دارند که ظاهراً ثابت می‌کنند اندازه‌ی مغز در گروه‌های مختلف نژادی متفاوت است (و بنابراین، مطالعات نتیجه می‌گیرند که میزان هوش در گروه‌های مختلف نژادی متفاوت است). این مطالعات را صحیح و معتبر می‌انگاشتند، و سال‌ها به آن‌ها استناد می‌کردند. «استفن گولد» رساله‌ی جالبی نوشت که مجموعه‌ی کاملی از این مطالعات را از اعتبار انداخت و طرح تحقیقی را که تضمین‌کننده‌ی ارائه‌ی نتایجی بود که محققان انتظار داشتند، به نقد کشید [۵۳]: گرچه این مطالعات احتمالاً مطابق با استانداردهای امروزی مورد همترازخوانی قرار نگرفته‌اند، اما نمونه‌ای از مطالعات ناقصی محسوب می‌شوند که قبل از انتشار، کنار گذاشته نشده‌اند.

تنها مثال شناسایی‌شده برای کتاب حاضر درباره‌ی سوگیری نژادی که توسط همترازخوانی کشف نشده، در مقاله‌ای به قلم «لزلی» ارائه شد، که مقاله‌ای منتشرشده از «روشتون» در مجله‌ی «پزشکی و علوم اجتماعی» را نقد می‌کرد [۷۳؛ ۱۰۲]. «مطالعه‌ی «روشتون»، که قبل از انتشار همترازخوانی شد، واگیرشناسی بیماری ایدز را به گونه‌های متفاوت نژادی نسبت داد، و به گفته‌ی «لزلی»، حاوی استدلال کلیشه‌ای بود. «لزلی» اعلام کرد که نتیجه‌گیری‌های «روشتون» برای همخوانی با داده‌ها و نیز با توضیحات مربوط به داده‌ها، باید تفسیر شوند [ص ۹۰۸]. «لزلی» تصریح کرد که با همترازخوانی موافق است، اما معتقد است که گاهی این فرایند، از جمله در این نمونه، ناقص بوده. وی معتقد بود که دستنوشته‌ی «روشتون» باید توسط «انسان‌شناسان» یا «زیست‌شناسان» متخصص در امر پژوهش درباره‌ی تکامل بشری و کسی که می‌توانسته این نقص‌ها را پیدا کند، بررسی می‌شده.

در سال ۱۹۷۴، به منظور محافظت در برابر سوگیری نسبت به پژوهشگران کم‌تر شناخته شده، زنان، یا افراد متعلق به گروه‌های نژادی، «انتشارات انجمن زبان نوین» (بی‌ال‌ام‌ای)^۱ یک خط‌مشی «بررسی ناشناس مؤلف» اتخاذ نمود [ص ۴] و هدف آن بود که بررسی‌ها اسامی مؤلفان را ندانند. در اظهارنظری در سال ۱۹۸۰، «هربرت» به نقل از «ماری لِفکوویتز» اعلام نمود که از زمان اتخاذ این خط‌مشی توسط «بی‌ال‌ام‌ای»، تعداد مقالات پذیرفته‌شده‌ی زنان با افزایش ۱۰۰ درصدی روبه‌رو شده است [۵۷]. در اظهارنظری پس از انتشار مقاله‌ی «پیتز» و «سیسی»، «هاروبین» نیز تجربه‌ی «بی‌ال‌ام‌ای» را ذکر کرد و ادعا نمود که «افزایش چشمگیری در پذیرش مقالات مؤلفان زن وجود داشته است» [۵۹؛ ص ۲۱۷]. در نمونه‌ای متفاوت از اطلاعات پرحرف و خدیت، «دوارد» و «فربر» نتایج یک مطالعه‌ی منتشرشده بر روی مجلات اقتصادی را که توسط «کافلین» و «ووبراین» در نشست سالانه‌ی «آی‌اس‌اس‌ای» در سال ۱۹۸۵ ارائه شده بود، نقل کردند [۳۰]. به گفته‌ی «کافلین» و «ووبراین» وقتی مجله‌ی «امریکن

اکنونیک ریویو» خط‌مشی بررسی کاملاً بی‌نام را اتخاذ کرد، نسبت به «مجله‌ی اقتصاد سیاسی»^۱ که از بررسی کاملاً بی‌نام استفاده نمی‌کرد، «تعداد صفحات بسیار بیش‌تری به انتشار آثار مؤلفان مؤسسات غیرمعروف و زنان اختصاص یافت» [ص ۵]. هیچ‌یک از منابع اصلی «پی‌ای‌ام‌ای» یا مطالعات اقتصادی، مکان‌یابی نشدند.

«ای‌پی‌ای» نمونه‌ای است از گام‌هایی که یک انجمن، به منظور تلاش در جهت [فراهم آوردن] دسترسی برابر همه‌ی اعضایش به فرایند انتشار، برداشته است. در اکتبر سال ۱۹۷۰، «ای‌پی‌ای» یک «گروه ویژه درباره‌ی جایگاه زنان در روان‌شناسی» تعیین کرد. مسئولیت این گروه ویژه ارائه‌ی توصیه‌هایی بود به منظور حصول اطمینان از این که «زنان به عنوان اعضای بهره‌مند از حقوق کامل، در این حرفه پذیرفته می‌شوند» [ص ۶: ۱]. گروه ویژه پیمایشی درباره‌ی اعضای زن «ای‌پی‌ای» انجام داد و بر اساس یافته‌ها توصیه‌هایی را ارائه نمود. این گزارش، سؤالات مشخص درباره‌ی تجربیات انتشاراتی را که در پیمایش پرسیده شده بودند، شامل نمی‌شد. توصیه‌های نهایی، طیفی از اقدامات پیشنهادی را با هدف افزایش مشارکت زنان در فعالیت‌های حرفه‌ای «ای‌پی‌ای» دربرمی‌گرفت. سومین توصیه‌ی گروه ویژه این بود که «ای‌پی‌ای» هم‌ترازخوانی را برای یک دوره‌ی آزمایشی یک ساله آغاز کند. در نتیجه‌ی این توصیه، هشت مجله از مجلات «ای‌پی‌ای» در سال ۱۹۷۲ بررسی بی‌نام را آغاز کردند. مجله‌ی «ای‌پی‌ای مانیتور» این حرکت را قابل بحث خواند، اما اشاره کرد که چندین انجمن دیگر نیز خط‌مشی مشابهی درباره‌ی بررسی بی‌نام دارند: «انجمن جامعه‌شناسی امریکا»^۲، «انجمن علوم سیاسی امریکا»^۳، و «انجمن راهنمایی و پرسنل امریکا»^۴ [۷].

«لوینگر» در یک «نامه به سردبیر» که در مجله‌ی «ای‌پی‌ای مانیتور» منتشر شد نوشت که در تجربه‌ی او، حذف نام مؤلفان فقط در نیمی از موارد مؤثر است [۷۵]. وی پیشنهاد کرد یک مطالعه‌ی تجربی به منظور اثبات مزایای هم‌ترازخوانی، قبل از تغییر خط‌مشی مجلات انجام شود. برآورد «لوینگر» مبنی بر این که «حذف نام مؤلفان به منظور بی‌نام کردن یک دست‌نوشته فقط در ۵۰ درصد از مواقع موفقیت‌آمیز است» شبیه به درصدی است که در مطالعات خلاصه‌شده در جدول «۷-۲» یافت می‌شود. جدول «۷-۲» نشان می‌دهد که میانگین ۳۸/۱ درصد از بررسی‌ها پس از بی‌نام شدن دست‌نوشته می‌توانند مؤلفان را شناسایی نمایند.

تا سال ۱۹۸۰، این گروه ویژه را «کمیته‌ی ای‌پی‌ای درباره‌ی زنان در روان‌شناسی» می‌خواندند [۸]. این کمیته در سال ۱۹۸۰ پیمایشی بر روی دبیران مجلات اجرا کرد تا هرگونه مانع احتمالی موجود بر سر راه مشارکت زنان یا اعضای گروه‌های نژادی در فرایند بررسی را شناسایی کند. از ۷۶ پیمایش بازگردانده‌شده، ۶۴ درصد از دبیران گفتند که اقدامات خاصی برای وارد کردن زنان و اعضای گروه‌های نژادی به فرایند بررسی انجام داده، و معمولاً آنان را در

1. *Journal of Political Economy*

2. American Sociological Association

3. American Political Science Association

4. American Personnel and Guidance Association

هیئت تحریریه جای داده‌اند. ۲۳/۷ درصد از دبیران از فراخوان عمومی به منظور جذب داوطلبان برای بررسی دستنوشته‌ها استفاده کردند. فقط ۲۲ درصد از دبیران مجلات، تمهیداتی برای به کارگیری فعال زنان و اعضای گروه‌های نژادی به عنوان بررس داشتند. ۱۱ درصد نیز به پرسش، پاسخی ندادند. کمیت به این نتیجه رسید که «زنان شایسته، همچنان در این فرایند، ضعیف ظاهر می‌شوند؛ هرچند که پیشرفت‌هایی در تلاش به منظور افزایش مشارکت آنان حاصل شده» [ص ۱۱۱].

در اکثر حوزه‌های آکادمیک، پیشرفت شغلی مستلزم وجود یک سابقه‌ی چشمگیر از انتشارات دانشورانه است. هرگونه تبعیض که در فرایند انتشار نسبت به زنان یا دیگر گروه‌ها روا داشته شود، ممکن است اثرات مالی و شغلی در پی داشته باشد. همان‌گونه که «هو» گفته: «سهم تألیف، در حکم کوپن غذا است» [ص ۶۱: ۲۶۶].

در سال ۱۹۸۶، «یانکاور» دبیر «مجله‌ی آمریکایی بهداشت عمومی»^۱ مطالبی درباره‌ی ۷۵ سال اول این مجله نوشت. وی بر روی تغییراتی که در این سال‌ها در تعداد زنان مؤلف رخ داده تأمل نمود. تا دهه‌ی ۱۹۳۰، فقط ۳ درصد از همه‌ی مؤلفان زن بودند، که آنان هم عمدتاً از پرستاران یا کارکنان آزمایشگاه بودند. در طول ۴۰ سال بعد، درصد زنان مؤلف اول، دائماً افزایش یافت: ۲۰ درصد تا سال ۱۹۷۰ و ۳۰ درصد تا سال ۱۹۸۰. مؤلفان زن، علاوه بر پرستاری و تکنیسین‌های پزشکی، به اثرگذاری در «بسیاری از دیگر رشته‌های زیر پوشش چتر بهداشت عمومی» ادامه می‌دهند. وی افزود که «دلایلی وجود دارد که امیدوار باشیم این تغییر، تا کسب برابری ادامه خواهد یافت» [۱۱۲: ص ۸۱]. همین تغییر در تفکر است که باعث می‌شود قبل از نسبت دادن الگوهای ظاهراً نابرابر انتشار برای گروه‌های نژادی یا جنسیتی به سوگیری در فرایند همترازخوانی دبیرانه، توجه به تاریخ یک مطالعه‌ی بخصوص، اهمیت یابد.

پرسش

آیا نرخ تحویل در برابر نرخ پذیرش دستنوشته‌ها بسته به جنسیت یا نژاد مؤلف، متفاوت است؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که بر مبنای جنسیت یا نژاد مؤلفان، به مقایسه‌ی نحوه‌ی رفتار گروهی از دستنوشته‌ها یا سرانجام آن‌ها پرداخته است.

مطالعات همانند

شش مطالعه (جدول «۷-۴») فرایند بررسی گروهی از دستنوشته‌ها را در حالی بررسی کردند که «جنسیت مؤلف» یک متغیر در نظر گرفته شد؛ در هر مطالعه از دستنوشته‌های ساختگی استفاده شد. غیر از مثالی که در بالا توسط «روشتون» و «بوگارت» بررسی شده، در هیچ مطالعه‌ای برای تشخیص سوگیری بررس که ناشی از نژاد مؤلفان باشد، اقدام نشده است. [۱۰۲].

به منظور تشخیص این نکته که آیا زنان علیه زنان تعصب نشان می‌دهند یا نه، از گروهی از دانشجویان زن دانشکده (در اصل مقاله با عنوان «دختران») خواسته شد مقالات متعدد از شش رشته را درجه‌بندی نمایند [۴۵]. ۴۰ شرکت‌کننده در تحقیق، به دو گروه تقسیم شدند و از هر یک خواسته شد شش مقاله‌ی واحد را درجه‌بندی کنند- سه مقاله مشخصاً دارای اسم مؤلف مرد و سه مقاله مشخصاً دارای اسم مؤلف زن بود. دو مجموعه از این مجموعه‌های شش مقاله‌ای وجود داشت، نیمی از دانشجویان دانشکده به ارزیابی یک مجموعه و نیمی دیگر به ارزیابی مجموعه‌ی دوم پرداختند. تفاوت مجموعه‌ها فقط این بود که اسم مؤلفان در دو مجموعه معکوس شده بود. این مطالعه نشان داد که در همه‌ی شش رشته، مؤلفان مرد درجه‌بندی‌های بهتری دریافت کردند. مقالات تألیف‌شده توسط مردها در حوزه‌های «مردانه»ی حقوق و شهرسازی، از نظر آماری درجه‌بندی‌های بسیار بهتری دریافت نمودند. در حوزه‌های آموزش و علم تغذیه که غالباً حوزه‌های «زنانه» محسوب می‌شوند، و نیز در حوزه‌های زبان‌شناسی و تاریخ هنر که «خنثی» تلقی می‌شوند، باز هم مقالات تألیف‌شده توسط مردها درجه‌بندی‌های بالاتری کسب کردند، گرچه اختلافات از نظر آماری معنادار نبودند.

مطالعه‌ی «گلدبرگ» هفت سال بعد بازاجرا گردید، و ارزیابی‌های زنان و نیز مردان بدان افزوده شد [۷۴]. «لونسون» و همکاران وی از ۱۳۴ دانشجوی سال اولی خواستند شش مقاله را ارزیابی نمایند. همانند مطالعه‌ی «گلدبرگ»، دانشجویان به دو گروه تقسیم شدند و از مقالات ساختگی در همان رشته‌های به‌کاررفته توسط «گلدبرگ» استفاده شد. هر گروه به ارزیابی یکی از دو مجموعه‌ی مقالات پرداخت، و این در حالی بود که باز هم اسم مؤلفان، نام‌های مشخص مردانه و زنانه و در هر گروه، برعکس گروه دیگر بود. «لونسون» و همکارانش دریافتند که هم زنان و هم مردان، مؤلفان زن را کمی بالاتر از مؤلفان مرد درجه‌بندی کردند، اما اختلافات از نظر آماری معنادار نبود. بعلاوه، آنان اختلافات معناداری در درجه‌بندی مقالات از نظر متغیرهای جنسیت امتیازدهندگان یا نوع شغل، برای حوزه‌های شغلی «مردانه» یا «زنانه» مشاهده نمودند.

«وارد» نیز با استفاده از همین روش، هیچ اختلاف آماری بامعنایی از نظر درجه‌بندی‌های مقالات از حیث سبک، محتوا، انگیزشی بودن، عمق مطلب، و حرفه‌ای بودن آن‌ها مشاهده نکرد [۱۰۷]. اما «گرایش آشکاری در مردان برای تحقیر کردن مؤلف زن» وجود داشت [ص ۱۶۳]. تنها داده‌های ارائه‌شده توسط «وارد» عبارت بودند از دو درجه‌بندی از «وضعیت» و «قابلیت» (جدول ۷-۴).

دو سال بعد «پالودی» و «باوئر» مطالعه‌ای شبیه به مطالعه‌ی «وارد» اجرا کردند و- مانند «گلدبرگ»- دریافتند که مقاله‌ای با یک اسم مؤلف کاملاً مردانه، نسبت به زمانی که همان مقاله بدون اسم مؤلف مردانه ارائه می‌گردد، درجه‌بندی بالاتری کسب می‌کند [۹۴]. ۱۷ سال

پس از مطالعه‌ی «گلدبرگ»، «پالودی» و «استریر» به همان نتایج «گلدبرگ» رسیدند: مقاله‌ای «که توسط یک مرد تألیف شده نسبت به مقاله‌ای که مؤلفش مرد نیست، با نگاهی مثبت‌تر ارزشگذاری می‌شود» [۹۵: ص ۳۵۳].

جدول «۷-۴»: اختلافات جنسیتی در ارزیابی دستنوشته‌های ساختگی

رشته: تعداد دستنوشته‌ها	تعداد و جنسیت بررس‌ها	داور زن		هر دو درباره‌ی مؤلف زن قضاوت می‌کنند	داور مرد		هر دو درباره‌ی مؤلف مرد قضاوت می‌کنند	معناداری آماری	معیارهای درجه‌بندی	منبع
		مؤلف زن	مؤلف مرد		مؤلف زن	مؤلف مرد				
یک دستنوشته از هر یک از شش رشته	۴۰ زن	۲/۸۱	۲/۵۳						۹ معیار درباره‌ی قانع‌کنندگی، ارزش، و عمق	[۴۵]
یک دستنوشته از هر یک از شش رشته	۷۹ مرد ۵۵ زن			۳/۵۷			۲/۵۵	خیر	۵ معیار درباره‌ی نگارش، کفایت، قانع‌کنندگی، توانایی مؤلف، و ارزش	[۷۴]
یک جستار روان‌شناسی	۵۸ مرد				۳/۰۱	۲/۵۹		$P < .025$	معیارهای وضعیت	[۱۰۷]
							۱/۸۴	$P < .05$	معیارهای قابلیت	
								خیر	۵ معیار	
یک دستنوشته از هر یک از سه رشته	۱۸۰ مرد، ۱۸۰ زن	۳	۲/۳۰		۳	۱/۹۰		کلاً خیر	۹ معیار	[۹۴]
								$P < .01$	۳ معیار	
یک دستنوشته از هر یک از سه رشته	۱۵۰ مرد، ۱۵۰ زن	۳/۱۰	۲		۳	۲/۴۰		$P < .05$	۹ معیار	[۹۵]
یک دستنوشته از علوم رفتاری	۳۵ مرد، ۲۸ زن	۲/۸۱	۴/۲۰				۳/۸۰	$P < .015$	۴ معیار: قبول تارد	[۷۶]
					۳/۸۴			خیر		
میانگین		۲/۹۳	۲/۷۶	۳/۵۷	۲/۰۱	۲/۵۱	۲/۵۵			

در این ۵ مطالعه، از طرح تحقیق یکسانی استفاده شد، و رویکردها اندکی متفاوت بودند. «گلدبرگ» برای بررسی دستنوشته‌ها فقط از آزمودنی‌های زن استفاده کرد. «لونسون» با ترکیب نمودن داده‌های حاصل از درجه‌بندی دستنوشته‌ها توسط زنان و مردان، داده‌ها را درهم آمیخت. تنها داده‌هایی که «وارد» ارائه نمود به مواردی مربوط می‌شدند که در آن‌ها اختلافات آماری معناداری مشاهده شده بود. مطالعه‌ی «گلدبرگ» [۴۵]، مطالعه‌ی «لونسون» [۷۴]، و مطالعه‌ی «پالودی» و «استریر» [۹۵] هریک، دستنوشته‌ها را به حرفه‌های «مردانه» یا «زنانه» تقسیم کردند. در مطالعه‌ی «وارد» [۱۰۷] و مطالعه‌ی «پالودی» و «باوئر» [۹۴] دستنوشته‌ها بر اساس شغل‌های زنانه و مردانه تقسیم نشدند و اثرات فقط یک دستنوشته (با اسم مؤلف متفاوت) بررسی شد.

در مطالعه‌ای در رشته‌ی علوم رفتاری، «لوید» رویکردی نسبتاً متفاوت اتخاذ نمود، اما همانند مطالعات انجام‌شده بر روی دانشجویان دانشکده‌ای، از دستنوشته‌ی ساختگی استفاده کرد و توصیه‌های بررس‌ها را بر مبنای جنسیت مؤلف بررسی نمود [۷۶]. «لوید» اسم بررس‌ها را از

دبیران ۵ مجله‌ی [علوم] رفتاری دریافت نمود. وی دستنوشته‌ای ساختگی تهیه کرد که پژوهش انجام‌شده در یک محیط پیش‌دستانی را توصیف می‌کرد. این دستنوشته برای دو گروه از بررسی‌ها فرستاده شد؛ در یک گروه، دستنوشته دارای یک مؤلف زن بود و در گروه دیگر، مؤلف دستنوشته مرد بود. «لوید» دریافت که بررسی‌های زن در ۶۲ درصد از موارد مربوط به دستنوشته‌ی مؤلف زن، توصیه به پذیرش نمودند، در حالی که این عدد برای دستنوشته‌ی دارای نام مؤلف مرد، فقط ۱۰ درصد بود. بدیهی است که این اختلاف فوق‌العاده، از نظر آماری معنادار بود. مردان نیز، البته با درجه‌ای بسیار پایین‌تر از زنان، ترجیحات مشابهی نسبت به همجنس خود نشان دادند. توصیه‌ی مردان برای پذیرش دستنوشته‌ی دارای مؤلف مرد، ۳۰ درصد و برای دستنوشته‌ی مربوط به مؤلف زن، ۲۱ درصد بود. نتیجه‌گیری‌های متواضعانه‌ی «لوید»، درست به نظر می‌رسند: «ظاهراً اطلاعات نامرتب با کیفیت دستنوشته‌ها بر تصمیم‌گیری بررسی‌ها اثر گذاشتند» [ص ۵۳۹]. می‌توان چنین تصور کرد که مطالعه‌ی «لوید» نشان‌دهنده‌ی واکنش زنان بوده، و این که زنان مایل بوده‌اند دستنوشته‌ی مؤلف زن را برای پذیرش توصیه کنند تا بی‌عدالتی‌های مشاهده‌شده در گذشته را خنثی نمایند. خانم «لوید» به این فکر نیفتاد، ولی واقعاً امیدوار بود که یافته‌هایش، دبیران مجله‌های علوم رفتاری را وادار کند که در خطمشی‌های دیرینه‌ی خود علیه بررسی بی‌نام، بازنگری کنند.

داده‌های مندرج در جدول «۷-۴» به یک مقیاس ۱۵ امتیازی تبدیل شده: «۱» بالاترین یا مثبت‌ترین درجه، و «۵» پایین‌ترین یا نامثبت‌ترین درجه است. در پنج مطالعه، برای ارزیابی مقالات ساختگی از دانشجویان استفاده شد. در سه مطالعه خلاصه‌ی داده‌های مربوط به زنانی آمده است که درباره‌ی دستنوشته‌ای ساختگی از یک مؤلف مرد یا زن قضاوت می‌کنند، و مردانی که مقاله‌ای ساختگی از یک مؤلف مرد یا زن را مورد قضاوت قرار می‌دهند [۴۵؛ ۹۵؛ ۹۴]. در هر یک از این مطالعات، داده‌ها حکایت از آن دارند که هم زنان و هم مردان دانشجویان دستنوشته‌ی تألیف‌شده توسط مردان را بالاتر از دستنوشته‌ی تألیفی زنان درجه‌بندی می‌نمایند. این روند در طول ۱۸ سال، از اولین تا جدیدترین مطالعه، تغییر نکرد. «وارد» ارزیابی‌های صورت‌گرفته توسط بررسی‌های مرد را مطالعه نمود و دریافت که آنان نسبت به مؤلفان مرد، کمی نظر مساعد دارند. «لونسون» که هیچ‌گونه سوگیری علیه مؤلفان زن مشاهده نکرد، به نتیجه‌ی متفاوتی رسید: رفتار در یک سطح حرفه‌ای، و نه دانشکده‌ای، ممکن است کاملاً متفاوت باشد. این مطالعات چون از دانشجویان برای ارزیابی دستنوشته‌ها استفاده کرده‌اند، به خودی خود مطالعه‌ی فرایند هم‌ترازخوانی دبیرانه محسوب نمی‌شوند. دانستن این که آیا این نتایج را می‌توان در مورد حرفه‌مندان هم اجرای مجدد نمود یا خیر، بسیار جالب خواهد بود، و این امر مستلزم مطالعه‌ی بیش‌تر است. مطالعه‌ی «لوید» در حقیقت همین کار را کرده و به یافته‌های نگران‌کننده‌ای رسیده است. «لوید» اختلاف چندانی در قضاوت مردها

درباره‌ی مردان یا زنان مشاهده نکرد، اما وقتی زنان با نظر مثبت نسبت به زنان- و نه مردان- قضاوت کردند، شاهد جانبداری شخصی بود. این مطالعات حاکی از آن است که بررسی‌ها این زمینه را دارند که یک دستنوشته‌ی واحد را بسته به جنسیت مؤلف، به صورت متفاوت رتبه‌بندی کنند.

در همه‌ی مطالعات مذکور در جدول «۴-۷» از دستنوشته‌های ساختگی استفاده شده. این احتمال قوی وجود دارد که دستنوشته‌های ساختگی با دقتی کم‌تر از آنچه که یک مؤلف ممکن است صرف آماده‌سازی دستنوشته‌ای واقعی کند، نوشته شوند. دستنوشته‌ای با نوشتار یا ساختار ضعیف، مستعد انجام بررسی‌های متنوعی است. در دستنوشته‌ای که با دقت اندک آماده شده- برخلاف دستنوشته‌ای که در ساخت آن دقت بیش‌تری به کار رفته، بررسی‌ها ممکن است به خصوصیات ثانویه‌ی دستنوشته (مانند جنسیت مؤلف) اهمیت بیش‌تری دهند. از آنجا که در هر مطالعه شرایطی غیرواقعی خلق شده بود، دنبال کردن دستنوشته‌های ساختگی تا مرحله‌ی تصمیم‌گیری نهایی برای انتشار، امکانپذیر نبود. به عبارت دیگر، مشخص نیست که آیا بررسی مثبت یا منفی در هر یک از این مثال‌ها، واقعاً به پذیرش یا رد دستنوشته منجر می‌شود یا خیر. در گروه دیگری از مطالعات، که نسبت به مطالعات قبلی ارتباط، مستقیم‌تری با فرایند هم‌ترازخوانی دبیرانه داشتند، پذیرش و رد دستنوشته‌ها فقط بر مبنای جنسیت مؤلف بررسی شد (جدول «۵-۷»).

در شش مطالعه به تحقیق درباره‌ی تأثیر بررسی بی‌نام و بررسی بانام بر روی نظر بررسی‌ها پرداخته شد، و محور اصلی آن‌ها اثرات جنسیت مؤلف بود (جدول «۵-۷»). در هر مطالعه، جنسیت بررسی‌ها و جنسیت مؤلفان، با توصیه‌های بررسی‌ها به پذیرش یا رد دستنوشته- هم در مورد بررسی‌های بانام و هم در بررسی‌های بی‌نام- مقایسه شدند.

جدول «۵-۷»: اختلافات جنسیتی در بررسی دستنوشته‌ی بی‌نام و بانام

منبع	اختلاف در پذیرش بین بررسی بی‌نام و بانام	حمایت از مردان	اختلاف در نرخ پذیرش مردانه یا زنانه یا بررسی بانام	پذیرش یا بررسی بانام	حمایت از مردان	اختلاف در نرخ پذیرش مردانه یا زنانه یا بررسی بی‌نام	پذیرش یا بررسی بی‌نام	جنسیت مؤلفان	حوزه: تعداد مجلات
[۲۵]	٪۱۰/۱ ٪۳/۸	x	٪۲/۴	٪۱۲/۸ ٪۱۵/۲		٪۳/۹	٪۲۲/۹ ٪۱/۹	زن مرد	اقتصاد؛ ۱۲
[۱۰]					x	٪۶/۳	٪۲۶ ٪۳۲/۴	زن مرد	سازماندهی؛ ۱
[۳۰]	٪۱۲/۸			٪۱۳/۶			٪۲۶/۴	زن و مرد	اقتصاد؛ ۱۲
[۴۳]					x	٪۲۰	٪۱۵ ٪۳۵	زن مرد	روان‌شناسی؛ ۱
[۱۱]	٪۱/۲ ٪۴	x	٪۳/۸	٪۱۱/۲ ٪۱۵	x	٪۱/۱	٪۱۰ ٪۱۱	زن مرد	اقتصاد؛ ۱
[۴۱]			٪۰/۰	٪۴۱ ٪۴۱				زن مرد	پزشکی؛ ۱
	٪۶/۴		٪۲/۸	٪۲۱/۴		٪۷/۸	٪۲۲		میانگین

«انجمن اقتصاد امریکا»^۱ از مطالعه‌ای پشتیبانی کرد که هدف از طراحی آن این بود که مشخص شود آیا زنان در امر مشارکت، به اندازه‌ی هم‌تایان مرد خود موفق هستند یا نه [۳۵]. در این مطالعه، «فربر» و «تیمن» الگوهای سهم تألیف از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ در ۱۴ مجله‌ی اقتصادی را، که برای بازنمایی «یک برش مقطعی مناسب از مجلات متفاوت» انتخاب شده بودند، مطالعه نمودند [ص ۱۹۰]. آنان دریافتند که تعداد مقالات مشترک‌التألیف توسط زنان و مردان کم‌تر از آن چیزی بود که از قرار دادن اتفاقی مؤلفان زن و مرد در کنار هم انتظار می‌رفت. «فربر» و «تیمن» نیز نرخ ردشدگی دستنوشته‌های تألیفی توسط فقط مؤلفان مرد، مؤلفان زن و مرد، و فقط مؤلفان زن را در نظام‌های بررسی آزاد و کاملاً بی‌نام، مقایسه کردند. در هر مقایسه، وقتی دستنوشته‌ها مورد بررسی بی‌نام قرار گرفته بودند، زنان - هم با مؤلفان همکار مرد و هم بدون آنان - به داشتن نرخ بالاتری از پذیرش [دستنوشته‌ها] میل داشتند. «دواردز» و «فربر» از برخی از همان داده‌های مطالعه‌ی «فربر» و «تیمن» استفاده نمودند، داده‌های دیگری درباره‌ی دستنوشته‌های مشترک‌التألیف فراهم کردند و به همان الگوی «فربر» و «تیمن» رسیدند [۳۰]. «لاباند» همان مجموعه مقالات مطالعه‌شده توسط «فربر» و «تیمن» را به کار برد و بر اساس تعداد اسنادها، نوع مقاله، طول مقاله، نظریه، و سهم تألیف، یک سنجهی کیفیت به آن‌ها اختصاص داد. «لاباند» «هیچ اختلاف کیفی خاصی بین مطالب منتشرشده توسط اعضای هر گروه جنسیتی» مشاهده نکرد و نتیجه گرفت که «دلیلی ندارد که فکر کنیم دبیران مجلات حرفه‌ی اقتصاد، از نظر استانداردهای کیفی برای تصمیم‌گیری نهایی درباره‌ی انتشار، علیه مؤلفان زن تبعیض قائل می‌شوند [۶۹ ص ۱۵۲]. وی به اظهارات منتشرنشده‌ی «فربر» اشاره دارد که استدلال کرده بود الگوهای استناد به نفع مؤلفان مرد هستند.

از ۵۹۲ دستنوشته‌ی دارای نام‌های قابل تشخیص جنسیت که در طول ۴ سال فعالیت دبیر مجله‌ی «هیومن ارگانیزیشن» توسط وی آماده‌سازی شدند، آثار ۲۶ درصد از مؤلفان زن و ۳۲/۳ درصد از مؤلفان مرد مورد پذیرش واقع شدند [۱۰]. گرچه مقالات تألیفی مردان بیش‌تر پذیرش شدند، اما اختلاف از نظر آماری معنادار نبود، و این موجب شد «برنارد» چنین نتیجه بگیرد که «داده‌های گردآوری‌شده هیچ نوع سنجگی جنسیتی را در مورد چاپ مطالب در مجله‌ی «هیومن ارگانیزیشن» نشان نمی‌دهد» [۱۰ ص ۳۶۹].

«گلایدول»، دبیر «مجله‌ی امریکایی روان‌شناسی اجتماع»، نرخ پذیرش و ردشدگی مطالب مؤلفان زن و مرد از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ را مقایسه نمود [۴۳]. در طول این مدت، نرخ ردشدگی برای مؤلفان زن ۸۵ درصد، اما برای مؤلفان اول مرد ۶۵ درصد بود [ص ۷۶۵]. ظاهراً این یافته «گلایدول» را، بویژه با توجه به خط‌مشی‌های وی درباره‌ی بررسی بی‌نام، واقعاً

سردرگم کرده بود، و او وعده‌ی تحقیقات بیش‌تر داد. اما در زمانی که وی تحلیل خود را می‌نوشت دوران تصدی‌اش به عنوان دبیر رو به پایان بود و داده‌های بعدی در این رابطه یافت نشد.

«بلنک» در مطالعه‌ای بر روی مجله‌ی «امریکن اکونومیک ریویو» دریافت که نرخ پذیرش مطالب مؤلفان زن مجموعاً ۱۰/۶ درصد است، که کمی پایین‌تر از نرخ پذیرش مطالب مردان، یعنی ۱۲/۷ درصد، قرار دارد؛ اما این اختلاف از نظر آماری معنادار نیست. همان‌گونه که در جدول «۷-۵» مشاهده می‌شود، نرخ پذیرش مطالب زنان در بررسی بانام، فقط اندکی بالاتر است: ۱۱/۲ درصد (با نام) در مقایسه با ۱۰ درصد (بی‌نام) [ص ۱۰۵۲]. در این مطالعه، سن، تجربه، یا وابستگی سازمانی مهار نشدند، و مؤلف تصدیق نمود که نمی‌توان درباره‌ی وجود هیچ‌گونه سوگیری جنسیتی در فرایند بررسی برای «امریکن اکونومیک ریویو» اظهار نظر کرد [۱۱].

دبیران «جاما» علاقه‌مند بودند دریابند که آیا ویژگی‌های مربوط به آماده‌سازی دستنوشته و همترازخوانی، بر مبنای جنسیت مؤلف، بررسی، یا دبیر، متفاوت هستند یا خیر. «گیلبرت» و همکارانش [۴۱] دریافتند که گرچه اختلاف جنسیتی در خصوصیات بررسی و دبیر وجود دارند (مثلاً دبیران زن ساعات کم‌تری کار می‌کنند اما نسبت به دبیران مرد دستنوشته‌های بیش‌تری را بازبینی می‌کنند)، در مقایسه با دستنوشته‌های تألیفی مردان «هیچ تأثیر آشکاری بر برآیند نهایی فرایند همترازخوانی، یا پذیرش دستنوشته‌های تألیف‌شده توسط زنان برای انتشار» مشاهده نمی‌شود [ص ۱۳۹].

اختلاف بین توصیه‌های به‌عمل‌آمده از سوی بررسی‌های مرد و زن که در این مطالعات نشان داده شد، بسیار کم‌تر از اختلافی است که در مطالعات انجام‌شده با دستنوشته‌های ساختگی مشاهده گردیده. اختلافات موجود در این دو مجموعه مطالعات، مؤید این استدلال هستند که دستنوشته‌های ساختگی بهترین مواد مورد استفاده برای مطالعه‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه نیستند. این فرض که در طول زمان، تغییراتی رو به این سو یا آن سو رخ می‌دهند نیز مورد تأیید این مطالعات نیستند. داده‌های موجود هم شواهد منسجمی دال بر سوگیری نظام‌مند جنسیتی ارائه نمی‌کنند، و هیچ مطالعه‌ای در پی شواهد حاکی از سوگیری نژادی نبود. مطالعاتی که عاقبت دستنوشته را بدون تحلیل گزارش بررسی‌ها سنجیدند، نمی‌توانند تأثیر دبیر بر وضعیت نهایی دستنوشته را اندازه‌گیری کنند.

گزارش امضاشده‌ی بررسی‌ها

موضوع امضای گزارش توسط بررسی‌ها در متون مربوطه مورد توجه اندکی قرار گرفته و داده‌های کمی را به بار آورده. حتی اگر دبیر از فرایند بررسی ناشناس استفاده کند، بررسی‌ها ممکن است بدون درخواست دبیر، گزارش‌های خود را امضا کنند. دبیر نیز، به نوبه‌ی خود،

تصمیم می‌گیرد که آیا در هنگام ارسال گزارش برای مؤلفان، امضاها را باقی بگذارد یا نه. «فرانکل-کنرات» با ارسال نامه‌ای به دبیر مجله‌ی «نیچر»، از یک نظام آزاد بررسی که در آن، اسامی بررسی‌ها به مؤلفان داده می‌شود پشتیبانی نمود. وی به عنوان دبیر مجله‌ی «کامپرهنسיו وایرولوژی»^۱ دریافت که بررسی‌ها، برخلاف مواردی که گزارش‌های خود را امضا نمی‌کنند، احتمال این که با امضای گزارش‌ها انتقادات سازنده‌ای ارائه نمایند بیش‌تر است [۲۸]. وی معتقد بود که بررسی ناشناس «بدترین تأثیرات را در افراد موجب می‌شود و باعث بروز جنبه‌های ناخوشایند نظام بررسی می‌گردد» [ص ۸].

«جونز»، با اشاره به این واقعیت که بررسی‌های کتاب همواره امضای خود را پای بررسی‌ها می‌گذارند، پیشنهاد کرد که بررسی‌ها در هنگام ارزیابی دستنوشته‌های مجله نیز گزارش‌هایشان را امضا کنند [۶۴]. نظر دبیران «بی‌ام‌جی» در مقابله با اظهارات «جونز» این بود که «داوران معدودی حاضر خواهند بود تلخی حقیقت محض را بپذیرند، و این عمل یقیناً به تنش‌های شخصی بین آنان و مؤلفان منجر خواهد شد» [۳: ص ۱۸۵]. «میرمن» معتقد بود وقتی بررسی‌ها گزارش‌های خود را امضا می‌کنند، این انگیزه‌ی شخصی قوی در آنان وجود دارد که کارشان را خوب انجام دهند [۸۷]. «ینگل‌فینگر»، ضمن اظهارنظر درباره‌ی واژه‌های عیجوبانه‌ای که برخی از بررسی‌ها به کار می‌برند، اظهار داشت که «هرگز ندیده یک بررسی که خودش را معرفی می‌کند از کلام خشن یا توهین‌آمیز استفاده نماید» [۶۲]. «رلمان» ادعا کرد تقریباً ۱۵ درصد از بررسی‌های «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» بررسی‌های خود را امضا می‌کنند، و امضا کردن گزارش‌ها را بسته به اختیار هر بررسی‌دانست [۹۹]. دبیر «مجله‌ی اروسول ساینس»^۲ همیشه نام داوران را برای مؤلفان افشا می‌کرد. در طول یک دوره‌ی ۹ ساله، وی در ارائه‌ی نظرات مثبت و منفی بررسی‌ها به مؤلفان با هیچ مشکلی روبرو نشد [۲۸].

به منظور گشودن نظام بررسی و حمایت از تعامل میان دانشمندان، دبیر «مجله‌ی پزشکی بالینی و آزمایشگاهی» بررسی‌ها را به امضا کردن گزارش‌هایشان ترغیب نمود [۶۶]. وی فهرستی از بررسی‌هایی که در طول ۹ ماه از سال ۱۹۷۷ و ۹ ماه از سال ۱۹۸۰ تصمیم گرفته بودند بررسی‌ها را امضا کنند یا نکنند گردآوری کرد. احتمال امضای گزارش توسط بررسی‌ها در مورد دستنوشته‌هایی که نهایتاً پذیرفته می‌شدند، کمی بیش‌تر - حدود ۱۰ درصد بیش‌تر برای هر دوره‌ی زمانی مطالعه - بود. درصد کسانی که بررسی‌ها را امضا می‌کردند در طول دوره‌ی زمانی مطالعه افزایش نیافت، و این باعث شد که دبیر نتیجه بگیرد که استدلال وی در تأیید امضا کردن بررسی، بررسی‌ها را به تغییر روش‌هایشان متقاعد نکرده است. اما درصد بالایی از بررسی‌ها گزارش خود را امضا می‌کرده‌اند: در سال ۱۹۷۷، ۶۸ درصد از بررسی‌ها گزارش دستنوشته‌هایی را که نهایتاً پذیرفته می‌شدند امضا کرده بودند و ۵۹ درصد، گزارش دستنوشته‌هایی را امضا کرده بودند که نهایتاً رد شده بودند؛ در سال ۱۹۸۰، این درصد برای

کسانی که گزارش‌ها را امضا می‌کردند به ترتیب ۶۰ درصد و ۵۰ درصد بود. جالب این است که تعداد بررس‌هایی که گزارش دستنوشته‌ها، هم پذیرفته‌شده و هم ردشده، را امضا کرده بودند در سال ۱۹۷۷ بیش از سال ۱۹۸۰ بود. برخلاف آنچه گمان می‌رفت، بررسی‌های امضاشده آن‌گونه که پیش‌بینی می‌شد «بی‌معنا و بی‌روح» نبودند [ص ۳]. بررس‌هایی که در این مطالعه شرکت کردند نظرات متفاوتی درباره‌ی امضا کردن گزارش‌ها داشتند: ۴۸ درصد از بررس‌ها موافق امضا کردن [گزارش] بودند، اما ۵۲ درصد از ناشناس بودن بررس‌ها پشتیبانی می‌کردند. دبیر تصمیم گرفت خط‌مشی امضای اختیاری گزارش در صورت تمایل بررس‌ها را ادامه دهد. دبیر «مجله‌ی پزشکی عمومی داخلی» نیز بررس‌ها را تشویق می‌کرد گزارش‌هایشان را امضا کنند [۶۵].

«میلر» و «سیرزان»، در پیمایش نمونه‌ای تصادفی از دبیران مجلات، مشخص کردند که ۱۶/۸ درصد از دبیران در هنگام ارسال گزارش‌های امضاشده برای مؤلفان، نام بررس‌ها را بر روی آن‌ها باقی می‌گذاشتند [۸۶]. این محققان دریافتند که احتمال ارسال گزارش‌های امضاشده برای مؤلفان در مجلات رشته‌های پزشکی، بهداشت، روان‌شناسی، و علوم زیستی بیش از مجلات علوم انسانی است.

«برادی» به یک اشکال احتمالی در گزارش امضاشده‌ی بررس‌ها اشاره کرد: بررس‌هایی که نام خود را در گزارش امضا می‌نمایند با این کار «ممکن است بیش از حد لازم خوش‌خدمتی کنند: یک داور جوان‌تر مایل نیست محقق پیشکسوتی را که ممکن است در مقام اثرگذاری بر شغل او باشد، برنجانند» [۱۶: ص ۸۲۳]. دبیران مجله‌ی «جراحی پلاستیک و ترمیمی» نگران آن بودند که گزارش امضاشده، «به پدید آمدن یک بررسی بی‌محتوا، همانند بحث مؤدبانه‌ی» پس از ارائه [ی مطلب] در یک نشست، منجر شود [۴۶: ص ۳۹۸].

در مطالعه‌ای که توسط «مک‌نات» و همکارانش انجام شد، کیفیت بررسی ناشناس در برابر بررسی امضاشده مورد تحقیق قرار گرفت. اختیار انتخاب به بررس‌ها واگذار شده بود. ۴۳ درصد تصمیم به امضا گرفتند و هیچ تفاوت کیفی بین گزارش‌های امضاشده و امضانشده وجود نداشت [۸۵]. دیگر جزئیات این مطالعه قبلاً و در قسمت مربوط به «سوگیری بررس و تشخیص نام» بررسی شده‌اند.

اما، به عنوان نمونه‌ای از ناهماهنگی مداوم از نظر افشای نام بررس‌ها، یک پیمایش بر روی بررس‌های مجله‌ی «کاردیوواسکولار ریسرچ» نشان داد که ۸۳ درصد از بررس‌ها و ۷۰ درصد از مؤلفان با ناشناس بودن بررس‌ها موافق‌اند [۳۴]. «هرس»، با اشاره به این پیمایش، گزارش داد که ۳۹ درصد از پاسخ‌دهندگان معتقدند افشای هویت بررس موجب بهبود هم‌ترازخوانی می‌شود، و ۳۹ درصد بر این باورند که این کار باعث بدتر شدن هم‌ترازخوانی می‌گردد [۵۶]. این نظرات متضاد، گنج‌کننده‌اند، اما دبیران مجله‌ی «کاردیوواسکولار ریسرچ» به این نتیجه رسیدند که با توجه به نتایج، خط‌مشی بررسی ناشناس را دنبال کنند.

این نمونه‌ها درباره‌ی گزارش‌های امضاشده، آمیزه‌ای از نظرات دبیرانه و بررسی‌ها را به تصویر می‌کشند. دبیرانی که به جمع‌آوری داده‌ها درباره‌ی درصد بررسی‌هایی که گزارش‌هایشان را امضا می‌کنند پرداختند، دریافتند که چیزی حدود ۱۰ درصد تا ۶۸ درصد از بررسی‌ها مصمم‌اند که نام خود را روی گزارش بررسی امضا کنند. دبیرانی که نام بررسی‌ها را بر روی گزارش‌های برگشتی باقی گذاشته‌اند ظاهراً با هیچ مشکلی مواجه نشده‌اند.

رهنمودهایی برای حل مشکل سوگیری بررسی

تعدادی از مؤلفان به منظور کاستن از اثر سوگیری بررسی، تغییراتی را در فرایند همترازخوانی پیشنهاد کرده‌اند. «هانت» معتقد بود که باید اختیار ذکر نام داوران به خود آنان واگذار شود، بخصوص اگر چند توصیه‌ی [مختلف از] بررسی‌ها نیز در مقاله‌ی نهایی لحاظ شده باشد. وی همچنین عقیده داشت که باید از بررسی‌هایی که همیشه کارشان را خوب انجام می‌دهند تقدیر شود [۶۰]. «گوئنین» پیشنهاد نمود که فقط دانشمندان ارشد دستنوشته‌ها را بررسی کنند، زیرا آنان فاقد هرگونه نفع شخصی در نتیجه‌ی نهایی هستند و می‌توانند بی‌طرف بمانند [۵۴]. «گوردون» اتخاذ یک نظام «نشر اختیاری داوری» را ترغیب نمود که در آن، مؤلف می‌تواند دستنوشته‌ای رد شده یا نقد شده را، به شرطی منتشر کند که نظرات بی‌نام داوران نیز منتشر شوند. وی توصیه کرد که این پیشنهاد در چند مجله‌ی فیزیک آزموده شود [۵۰]. «کومار» ضمن موافقت با اکثر توصیه‌های «گوردون» معتقد بود که در نظام نشر اختیاری داوری، باید این فرصت به مؤلفان داده شود که نظرات بررسی‌ها را رد کنند [۶۸]. «گوردون» سپس تلویحاً گفت که انجام تغییراتی در پیشنهاد او امکانپذیر است، اما اذعان کرد نکته‌ی مهم این است که «دستنوشته‌ی مورد اشکال... همراه با نظرات انتقادی داور به شکلی منتشر شود که زمینه‌ساز ارزیابی منصفانه‌ی بعدی درباره‌ی نکات مهم مورد بحث باشد» [۵۱: ص ۶۰۹]. اطلاعات بیش‌تری درباره‌ی این توصیه پیدا نشده.

در یک شکل تغییر یافته از نظام «نشر اختیاری داوری» که توسط «گوردون» توصیه شده بود، مجله‌ی «علوم رفتاری و عقلانی» از نظامی استفاده می‌کند که در آن، نظرات امضاشده پس از هر مقاله ارائه می‌شوند. اما در این مجله هر دستنوشته به صورت سنتی مورد همترازخوانی دبیرانه قرار می‌گیرد و مقاله، قبل از آن که نظرات همراه با مقاله‌ی منتشرشده دریافت شوند، برای انتشار پذیرش می‌شود و مؤلفان از اسامی بررسی‌ها مطلع نمی‌شوند.

استدلال‌های له و علیه بررسی ناشناس، توسط «فابیاتو» که خواستار حضور هر دو طرف برای بحث بیش‌تر بود، توضیح داده شده‌اند [۳۴]. استدلال‌های «فابیاتو» در تأیید افشای هویت بررسی‌ها از این قرارند:

- بررسی‌ها بین نقش قضاوتی خود و نقش کمک به مؤلفان، توازن ایجاد می‌کنند.
- شناسایی بررسی‌ها به اعتبار نظرات آنان می‌افزاید.

- پاسخگویی بررس‌ها بیش‌تر می‌شود.
 - سوءاستفاده از نظام همترازخوانی دبیرانه - مانند بررس بی‌ملاحظه‌ای که انتشار را به تأخیر می‌اندازد - کاهش می‌یابد.
 - حوزه‌های بحث‌انگیز پژوهش با سهولت بیش‌تری رفع می‌شوند.
 - نزاکت رعایت می‌گردد و اختلاف بر سر همترازخوانی کم می‌شود.
 - فناوری‌های جدید ممکن است بررسی آشکار را به امری اجتناب‌ناپذیر تبدیل کنند.
 - در اجتماعات علمی معتبر، رازداری و نهانکاری جای زیادی ندارد.
- استدلال‌ها علیه افشای هویت بررس‌ها از این قرارند:
- بررس‌های تازه کار از اقدامات تلافی‌جویانه بیم دارند.
 - «دار و دسته‌ی پیشکسوتان» حامی دانشمندان قدیمی است.
 - دلخوری و رنجش ایجاد می‌شود.
 - نتیجتاً، نرخ پذیرش مطالب بالا می‌رود.
 - کار و مشکلات بیش‌تری برای دبیر به وجود می‌آید.
 - دلیلی برای تغییر نظامی که اکنون کارآمد است وجود ندارد.
- گرچه «فابیاتو» طرفدار آشکارشدن نظام بررسی بود، اما شاهد بود که در حال حاضر «نه بررس‌ها و نه مؤلفان هیچ‌یک آماده‌ی چنین تغییری نیستند» [ص ۱۱۳۴]. بعلاوه، تا وقتی که وی دبیر مجله‌ی «کاردیوواسکولار ریسرچ» بود قصد نداشت خط‌مشی خود را تغییر دهد. وی به توصیه‌ی تغییراتی که نظام همترازخوانی را بهبود می‌بخشند ادامه داد:
- نام بررس‌ها را برای همدیگر آشکار کنید.
 - از دبیران مهمان استفاده نمایید.
 - فهرست دبیران مهمان و بررس‌ها را منتشر کنید.
 - محرمانگی گزارش بررس‌ها را حفظ نمایید.
 - در مشاجرات بین مؤلفان و بررس‌ها میانجیگری کنید.
 - از یک مجموعه خط‌مشی واحد برای همه‌ی مؤلفان و بررس‌ها استفاده کنید.
- «بورنشتاین» عقیده‌ی دبیران، دبیریاران، و بررس‌های مجلات روان‌شناسی را درباره‌ی آشکار کردن فرایند بررسی از طریق افشای هویت بررس‌ها جویا شد [۱۳]. افزون بر نیمی از کل پاسخ‌دهندگان معتقد بودند که بررسی آشکار به عمل تلافی‌جویانه‌ی مؤلفان علیه بررس‌ها، بررسی‌هایی با وجه منفی کم‌تر، بررسی‌هایی با وجه انتقادی کم‌تر، به کاهش تعداد پژوهشگران مایل به انجام بررسی، و به کاهش بی‌طرفی بررس منجر خواهد شد.
- این بخش، استدلال‌های منطقی و استاندارد له و علیه بررسی ناشناس و بی‌نام را بیان کرده است. در مقاله‌ی «فابیاتو» مجموعه‌ی بسیار کاملی از استدلال‌ها ارائه می‌گردد. روشن است که

بدون مطالعه‌ی بیش‌تر نمی‌توان به این نتیجه‌گیری‌های قطعی درباره‌ی مزایای یک شیوه بر شیوه‌ی دیگر دست یافت. تا اینجا، داده‌های گردآوری‌شده کمک چندانی در این رابطه نکرده‌اند. حتی «کمیته‌ی بین‌المللی دبیران مجلات پزشکی» درباره‌ی موضوعات بررسی بی‌نام و ناشناس، موضع قطعی و روشنی اتخاذ نکرده است. بخش هم‌ترازخوانی فقط شامل این گزاره است که «رویه‌های بررسی، و استفاده‌ی به‌عمل‌آمده از نظرات بررسی‌ها ممکن است متفاوت باشند، و بنابراین هر مجله باید خط‌مشی‌هایش را علناً اعلام کند» [۶۳: ص ۵۷۱].

محدودیت‌های موجود در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی سوگیری بررسی‌ها

- ظاهراً مطالعات و مباحثات قائل به این فرض هستند که بررسی ناشناس، رویه‌ی استاندارد برای دبیران مجلات است. مطالعات متعددی این فرض را پذیرفته‌اند و بدون تأیید روش‌های دبیرانه‌ی کنونی به گردآوری داده‌ها پرداخته‌اند. مطالعات آتی باید اقدامات موجود را بررسی و سپس امتیازات رویه‌ها یا خط‌مشی‌ها را ارزیابی کنند.
- در چندین مطالعه که به تحقیق درباره‌ی سوگیری جنسیتی در بررسی دست‌نوشته پرداختند از دست‌نوشته‌های ساختگی استفاده شد که مورد قضاوت دانشجویان دانشکده قرار گرفتند. این دانشجویان ممکن است کارشان را به اندازه‌ی افراد حرفه‌ای جدی نگرفته باشند. در برخی از این مطالعات، اختلافات آماری چشمگیری بین درجه‌بندی‌های به‌عمل‌آمده از سوی داوران زن و مرد در مورد یک دست‌نوشته‌ی واحد، بسته به جنسیت مؤلف دست‌نوشته، مشاهده شد. وقتی مطالعات مشابهی با استفاده از دست‌نوشته‌های واقعی انجام شدند، نتایج قابل قبول‌تر بودند.
- اندک مطالعاتی که به سوگیری‌های دخیل در فرایند بررسی تحت شرایط بی‌نام یا ناشناس پرداختند در رشته‌های علوم رفتاری، اقتصاد، پزشکی، روان‌درمانی، و جامعه‌شناسی انجام شدند. در هر رشته فقط یک یا دو مطالعه انجام شد و، به استثنای مطالعه‌ی «سیسی» و «پیترز»، در هر مطالعه فقط یک مجله مورد بررسی قرار گرفت. این مطالعات آن‌قدر کوچک بودند که تعمیم دادن آن‌ها را دشوار می‌کنند.
- مطالعاتی که به بحث درباره‌ی امتیازات یا غرض‌ورزی‌های موجود در گزارش بررسی‌ها در شرایط بی‌نام یا ناشناس می‌پردازند، نقش دبیر را، که احتمالاً امتیازات یا میزان درستی یک دست‌نوشته را در مقابله با نظرات بررسی‌ها می‌سنجد، توجیه نمی‌کنند. دبیران در صورتی که نظرات مرتبط با گزارش بررسی‌ها برایشان اهمیتی داشته باشند، می‌توانند بررسی‌های منفی را تعدیل کنند، و شاید هم واقعاً این کار را می‌کنند.
- در هنگام وضع خط‌مشی‌هایی که هدف از آن‌ها کاستن از سوگیری در بررسی توسط دبیران است، داده‌های این مطالعات رهنمودهای اندکی برای آنان فراهم می‌کنند.

توصیه‌ها

به نظر می‌رسد که انجام مطالعات هم‌ترازخوانی دبیرانه با دست‌نوشته‌های ساختگی، فایده‌چندانی نداشته باشد. هر مطالعه‌ی اینچینی را می‌توان فقط از نظر کیفیت کلی آن دست‌نوشته‌ی ساختگی نقد کرد. در واقع، در ارجاعی که به کیفیت یک دست‌نوشته‌ی ساختگی در مطالعه‌ی «پشتاین» [۳۱] به عمل آمد، «ماهونی» به «انتخاب ضعیف یک دست‌نوشته‌ی تجربی» به عنوان یکی از چندین اشکال موجود در تحقیق اشاره نمود [۷۹: ص ۵۲]. این امر ممکن است برای مطالعات مشابه نیز صدق کند. بعلاوه، دست‌نوشته‌های ساختگی بواسطه‌ی ماهیت‌شان همیشه پاره‌ای موضوعات اخلاقی را نیز به همراه خواهند داشت: بخصوص موضوعات مرتبط با ارائه‌ی داده‌های غلط و هدر دادن وقت دبیران و بررس‌ها. بعلاوه، این احتمال نیز وجود دارد که مطالعاتی که از دست‌نوشته‌های ساختگی استفاده می‌کنند، برای رسیدن به نتایج مورد نظر محققان طراحی شده باشند. به تعداد کافی از دست‌نوشته‌های واقعی وجود دارند و این منابع باید مورد بهره‌برداری قرار گیرند.

مطالعات بسیار معدودی هستند که در آن‌ها توصیه‌های بررس‌ها، در حالت بی‌نام یا بانام بودن بررس‌ها برای مؤلفان، مقایسه شده‌اند. این خط سیر جالب تحقیق نشان می‌دهد که مطالعات دیگری با این ماهیت، با طرح تحقیق مشابه با مطالعه‌ی «اوانس» و «مکنات» یا طرح پیشنهادی «مؤسسه‌ی آمار ریاضی»^۱، اما در مقیاسی بزرگ‌تر، ممکن است به مناظره بر سر بررسی بی‌نام در برابر بررسی بانام پایان دهد. مطالعات کنترلی مورد نیاز هستند و این دو روش، رویکردهای منسجمی برای تحقیق بیش‌تر فراهم می‌کنند. مطالعاتی که نشان‌دهنده‌ی شواهدی بودند دال بر این که بررس‌هایی که نام آن‌ها برای مؤلفان حذف شده است بررسی‌های بهتری ارائه می‌دهند، برای اثبات لزوم پیگیری این سؤال در مطالعه‌ی جامع و بزرگ، کفایت می‌کنند. این نکته که پژوهشگران جوان می‌توانند بهترین بررسی‌ها را ارائه نمایند، همراه با شواهدی که مؤید آن هستند، دلیل محکمی برای توصیه به ناشناس ماندن بررس‌ها است. این موارد در کنار هم این توصیه را تأیید می‌کنند که نظام بررسی کاملاً ناشناس، مناسب‌ترین نظام می‌باشد - مگر این که داده‌های حاصل در آینده، چیز دیگری را اثبات کنند.

نتیجه‌گیری از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی سوگیری بررس‌ها

«گرونیک» در مطالب خود درباره‌ی روش تألیف ناشناس در قرون هفدهم و هجدهم، این روش را با بررسی ناشناس مقایسه می‌کند [۶۷]: «درحالی که مؤلفان زیادی در زمان گذشته ناشناس ماندن» را برمی‌گزیدند، امروزه این عمل بندرت اتفاق می‌افتد، و وقتی هم چنین شود به آسانی قابل چشم‌پوشی نیست» [ص ۲۳۴]. برخی این گونه استدلال کرده‌اند که بررسی‌کنندگان دست‌نوشته‌ها شبیه به بررسی‌کنندگان

کتاب هستند: بررسی کتاب، نام خود را امضا می‌کند، پس چرا درباره‌ی بررسی مقاله این طور نباشد؟ اما بررسی کتاب، تفاوتی با بررسی‌کننده‌ی مقاله دارد. معمولاً برای ارزیابی یک کتاب، از کارشناسان یک حوزه استفاده می‌شود، بنابراین به لحاظ حرفه‌ای در مخاطره نیستند - برخلاف پژوهشگر جوان و تازه‌کاری که برای نقد دستنوشته‌ی یک پژوهشگر یا دانشور معروف انتخاب می‌شود. کتاب‌های علمی اغلب داده‌های جدیدی را ارائه نمی‌کنند، بلکه گردآوری یا تحلیل داده‌ها یا اطلاعاتی هستند که قبلاً منتشر شده‌اند؛ بنابراین، بررسی به اندازه‌ای که درباره‌ی خود تحلیل اظهارنظر می‌کند، علم جدید را به نقد نمی‌کشد. بررسی‌های کتاب نیز در مقایسه با تعداد مقالاتی که باید مورد بررسی قرار گیرند، نسبتاً اندک هستند.

همترازخوانی ذاتاً یک فرایند انسانی است که نقص رفتارهای انسان بر آن اثر می‌گذارد. سوگیری بررسی له یا علیه یک ویژگی بخصوص (مکان، نظریه، روش، نتیجه - هرچه که فکرش را بکنید) چنان نقشی در طبیعت انسانی دارد که حذف این سوگیری، اصلاً امکانپذیر نیست. بی‌شک سوگیری بررسی وجود دارد، اما ممکن است نوع سوگیری با آنچه «مورفی» به عنوان سوگیری «در جهت دورشدن از حقیقت» توصیف نموده تفاوت داشته باشد. سوگیری بررسی ممکن است سوگیری در عقاید و تجربه‌ی شخصی باشد. ممکن است انتظار رود مطالعاتی که به تحقیق درباره‌ی سوگیری بررسی در ارزیابی دستنوشته‌هایی پرداخته‌اند که این دستنوشته‌ها، عقاید و باورها را بیان می‌کنند و نه اصول علمی را، به توصیه‌هایی مبتنی بر عقاید بررسی‌ها منجر شوند. همان‌گونه که در برخی از مثال‌های این فصل نشان داده شد، در تعدادی از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی سوگیری بررسی‌ها، سؤالاتی درباره‌ی خود طرح تحقیق وجود داشته است. مطالعه‌ی «پیترز» و «سیسی» نمونه‌ای بسیار عالی است. در بسیاری از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه، مانند مطالعه‌ی این دو نفر، نه کل فرایند، بلکه فقط بخشی از آن بررسی شده. بنابراین نتیجه‌گیری‌هایی که کل فرایند را دربرمی‌گیرند ممکن است ناموجه باشند.

در طول سال‌ها، تغییراتی در روش‌های بررسی ناشناس و بی‌نام صورت گرفته، و این روند بیش‌تر به سوی بررسی ناشناس و بی‌نام میل داشته است. پیشنهاد یک فیزیکدان مبنی بر حذف نام و وابستگی مؤلفان از دستنوشته‌ها توسط دبیران، شاید در سال ۱۹۶۶ امری نسبتاً تدریجانه محسوب می‌شد [۲۵]، اما امروزه در برخی از حوزه‌ها عملی بسیار رایج می‌باشد.

بررسی ناشناس، به دلیل حفاظت از محقق جوانی که ممکن است اشتباه یک مؤلف ارشد را پیدا کند، و نیز محافظت از دوستی‌های حرفه‌ای، مورد پشتیبانی قرار می‌گیرد. مباحثات درباره‌ی بررسی ناشناس و بی‌نام عمدتاً دوگونه استدلال را موجب می‌شوند. از یک سو، بحث‌هایی وجود دارد درباره‌ی این که وقتی بررسی‌ها درباره‌ی مؤلفان اطلاعاتی دارند، بررسی‌هایشان منصفانه است. از سوی دیگر، بحث‌هایی درباره‌ی امکان‌ناپذیری تولید یک

دست‌نوشته‌ی عاری از نشانه‌های شناسایی مؤلف وجود دارد. این مباحثات اکثراً تفکرات انحرافی به وجود می‌آورند و راه‌حل‌های اندکی ارائه می‌دهند. داده‌ها آنچنان سودمند نیستند، اما به شکل ضعیف، نظام بررسی بی‌نام را تأیید می‌کنند.

به نظر می‌رسد که حذف هویت مؤلف از همه‌ی دست‌نوشته‌ها امکان‌پذیر نباشد. برخی از دبیران این نکته را تنها دلیل برای عدم پیروی از نظام بررسی بی‌نام می‌شمارند. اما ظاهراً احتمال شناسایی دقیق مؤلفان توسط بررس‌ها، از آنچه که خود بررس‌ها تصور می‌کرده‌اند کم‌تر است. بررس‌ها حدس می‌زدند که در صورت بی‌نام بودن دست‌نوشته بتوانند بین ۶۵ تا ۸۰ درصد از مؤلفان را شناسایی کنند، اما مطالعات نشان داده‌اند که این مقدار به ۴۰ درصد نزدیک‌تر است. مهم‌تر این که شناسایی یک مؤلف توسط بررس به تنهایی اثبات نمی‌کند که نوعی از سوگیری در بررسی وجود دارد که احتمالاً اثری نامنصفانه بر سرنوشت نهایی دست‌نوشته خواهد داشت. اندک مطالعاتی که به بررسی اختلاف‌های موجود در کیفیت بررسی‌ها بین بررسی‌های بی‌نام و بانام پرداختند، به نتایج متنوعی رسیدند. به نظر می‌رسد که درصد معینی از بررس‌ها (حدود نیمی از آنان در هر بار پرسش) علاقه‌ای به حدس زدن هویت مؤلفان ندارند.

در هنگام بررسی تفاوت‌های موجود در شیوه‌ی درجه‌بندی آثار مردان و زنان توسط یکدیگر، ظاهراً عوامل فرهنگی اثرگذار هستند. این مسیر جالب تحقیق، مستلزم مطالعه‌ی بیش‌تری است. به نظر می‌رسد مطالعات جدیدی که بر روی دست‌نوشته‌های واقعی انجام شده‌اند، همانند دیگر مطالعاتی که در آن‌ها از دست‌نوشته‌های ساختگی استفاده شده، مؤید این نکته هستند که تأثیر هرگونه سوگیری جنسیتی نمی‌تواند به همان شدت چندسال پیش باشد. این مطالعات، حتی اگر ناقص بوده باشند، در این بحث گنجانده شده‌اند چرا که برخی از پیچیدگی‌های موجود در ارزیابی اثر یک نفر توسط فرد دیگر را به تصویر می‌کشند.

مطالعاتی که در آن‌ها به بررسی پیامد نهایی فرایند هم‌تراز خوانی دبیرانه پرداخته شده تصویری ناقص ارائه می‌کنند. هنگامی که یک بررس، دست‌نوشته‌ای را بررسی می‌کند، متغیرهای بسیاری در این فرایند، اثرگذار هستند. مثلاً انتقادات تند بررس‌ها، حتی اگر ناشناس باشند، از قضاوت دبیر گریزی ندارند. برخی از دبیران به ارزیابی گزارش بررس اقدام می‌کنند. «مانه‌ایم» متذکر شد که بندرت پیش می‌آید که نقش دبیر به عنوان عامل تعدیل‌کننده، در بررسی ناشناس ذکر شود [۸۰]. آن دسته از مطالعاتی که در پی قضاوت‌های ملایم در وضعیت شناخته‌بودن بررس‌ها بودند نیز موفق به یافتن چنین قضاوت‌هایی نشدند.

داده‌های حاصل از مطالعات انجام‌شده بر روی بررس‌ها را باید در پرتو مطالعاتی مورد توجه قرار داد که نشان داده‌اند پژوهشگران و دانشوران وابسته به مؤسسات مهم، بیش‌تر از پژوهشگران و دانشوران وابسته به مؤسسات کم‌اشتهارتر، مطلب منتشر می‌کنند. گرچه برخی از پژوهشگران مدعی شدند که بررسی بی‌نام به پژوهشگران وابسته به مؤسسات کم‌اشتهارتر کمک می‌کند، اما

عوامل پیچیده‌ی بسیاری در این فرایند مؤثر هستند. در این مطالعات، هیچیک از روابط موجود بین یک پرونده‌ی انتشاراتی مولدتر و پیوند آن با بررسی بی‌نام یا ناشناس، مورد تحقیق قرار نگرفت. تأثیر تحویل مجدد دستنوشته‌های ردشده، که داده‌ها نشان می‌دهند عملی بسیار متداول می‌باشد، نیز بررسی نگردید.

مطالعات این فصل، دشواری‌های موجود در اندازه‌گیری هر نوع سوگیری بررسی را نشان داده‌اند. واضح است که این حوزه برای پژوهش بیش‌تر، کاملاً مناسب می‌باشد. روش‌هایی پدید آمده‌اند که می‌توان برای دیگر مطالعات تطبیقی، مشابه با مطالعه‌ی «وانس» و «مکنات»، از آن‌ها استفاده کرد. اما هر مطالعه‌ی جدیدی درباره‌ی این موضوع باید وسیع باشد، از نمونه دستنوشته‌های تصادفی استفاده کند، و گروه کنترل آن کاملاً مشخص باشد.

برای کمک به دبیران در تصمیم‌گیری درباره‌ی مناسب‌ترین اقدام برای همه، اطلاعات بیش‌تری مورد نیاز است. جهت حرکت، بیش‌تر به سوی بررسی نهفته می‌باشد تا بررسی آشکار. اما اینترنت، با پتانسیل بی‌دغدغه‌ای که برای یک نظام بررسی آشکار دارد، دارای پتانسیل واقعی برای تغییر دادن ارتباطات علمی هست. با تبدیل اینترنت به گزینه‌ای قابل رشد برای شکلی متفاوت از انتشار اطلاعات مهم دانشورانه و علمی، یعنی «انتشار بدون بررسی»، پاسخ به این سؤالات درباره‌ی سوگیری بررسی و ارزش همترازخوانی دبیرانه، یک نیاز فوری شمرده می‌شود.

منابع

1. (1970, February 12). "There shall be weeping and gnashing of teeth." *New England Journal of Medicine*, 282(7), 393-394.
2. (1974, April 27-a). Both sides of the fence. *British Medical Journal*, 2(5912), 185-186.
3. (1974, June 14-b). In defence of the anonymous referee. *Nature*, 249, 601.
4. Abramowitz, S. I., Gomes, B., & Abramowitz, C. V. (1975). Publish or politic: referee bias in manuscript review. *Journal of Applied Social Psychology*, 5(3), 187-200.
5. Adair, R. K., Canon, H. R., & Sherman, C. (1981, June). Anonymous refereeing. *Physics Today*, 34(6), 13-15, 80-81.
6. American Psychological Association. (1972, September-a). Report of the task force on the status of women in psychology: American Psychological Association.
7. American Psychological Association, (1972, June-b). Eight APA journals initiate controversial blind reviewing. *APA Monitor*, 3(5), 1, 5.
8. American Psychological Association. (1980, December). A survey of the selection of reviewers of manuscripts for psychology journals. APA Committee on women in psychology. *American Psychologist*, 35(12), 1106-1110.
9. Benedetti, J., Green, s., Lee, M. L., & Crowley, J. (1993, August). Report of the Ad Hoc Committee on Design of an experiment on double-blind refereeing. *Statistical Science*, 8(3), 318-330.
10. Bernard, H. R. (1980, Winter). Report from the editor. *Human Organization*, 39(4), 366-369.
11. Blank, R. M. (1991, December). The effects of double-blind versus single-blind reviewing: experimental evidence from *The American Economic Review*. *American Economic Review*, 81(5), 1041-1067.
12. Boice, R., Barlow, D. H., Johnson, K., & Klosko, J. (1984). Behaviorists as peer reviewers: do they misbehave? *Behavior Therapist*, 7(6), 105-107.

13. Bornstein, R. F. (1993). Costs and benefits of reviewer anonymity. *Journal of Social Behavior and Personality*, 8(3), 355-370.
14. Borts, G. H. (1974, May). Report of the managing editor *American Economic Review*. *American Economic Review*, 64(2), 476-481.
15. Bradley, J. V. (1981, January). Pernicious publication practices. *Bulletin of the Psychonomic Society*, 18(1), 31-34.
16. Brady, J. P. (1985, August). Journal referees: gatekeepers of science. *Biological Psychiatry*, 20(8), 823-824.
17. Budd, J. (1988, September 1). Publication in library and information science: the state of the literature. *Library Journal*, 113(14), 125-131.
18. Cahnman, W. J. (1967, February). For the abolition of the anonymity rule. *American Sociologist*, 2(1), 97-98.
19. Campanario, J. M. (1996, March). The competition for journal space among referees, editors, and other authors and its influence on journals' impact factors. *Journal of the American Society for Information Science*, 47(3), 184-192.
20. Ceci, S. J. & Peters, D. P. (1984, December). How blind is blind review? *American Psychologist*, 39(12), 1491-1494.
21. Christiansen, D. (1974, August). Who gets published? Part II: transactions. *IEEE Spectrum*, 11(8), 31.
22. Cleary, J. D. & Alexander, B. (1988, July/August). Blind versus nonblind review: survey of selected medical journals. *Drug Intelligence and Clinical Pharmacy*, 22(7/8), 601-602.
23. Coe, R. K. & Weinstock, I. (1967, Winter). Editorial policies of major economic journals. *Quarterly Review of Economics and Business*, 7(4), 37-43.
24. Coe, R. K. & Weinstock, I. (1968, January). Publication policies in major business periodicals. *Southern Journal of Business*, 1-10.
25. Coffman, M. L. (1966, November). Objective editorial decisions. *Physics Today*, 19(11), 12.
26. Cox, D., Gleser, L. J., Penman, M., Reid, N., & Roeder, K. (1993, August). Report of the Ad Hoc Committee on Double-Blind Refereeing. *Statistical Science*, 8(3), 310-317.
27. Crane, D. (1967, November). The gatekeepers of science: Some factors affecting the selection of articles for scientific journals. *American Sociologist*, 2(4), 195-201.
28. Davies, C. N. (1978, November). Refereeing physics papers. *Physics Bulletin*, 29(11), 499.
29. DeBakey, L. (1990, March). Journal peer reviewing. Anonymity or disclosure? *Archives of Ophthalmology*, 108(3), 345-349.
30. Edwards, L. N. & Ferber, M. A. (1986). Journal reviewing practices and the progress of women in the economics profession: is there a relationship? *Newsletter of the Committee on the Status of Women in the Economics Profession*, 1-7.
31. Epstein, W. M. (1990, Winter). Confirmational response bias among social work journals. *Science, Technology, & Human values*, 15(1), 9-38.
32. Ernst, E., Resch, K. L., & Uher, E. M. (1992, June 1). Reviewer bias. *Annals of Internal Medicine*, 116(11), 958.
33. Evans, A. T., McNutt, R. A., Fletcher, S. W., & Fletcher, R. H. (1993, August). The characteristics of peer reviewers who produce good-quality reviews. *Journal of General Internal Medicine*, 8(8), 422-428.
34. Fabiato, A. (1994). Anonymity of reviewers. *Cardiovascular Research*, 28, 1134-1139.
35. Ferber, M. A. & Teiman, M. (1980, August-October). Are women economists at a disadvantage in publishing journal articles? *Eastern Economic Journal*, VI(3-4), 189-193.
36. Fisher, M., Friedman, S. B., & Strauss, B. (1994, July 13). The effects of blinding on acceptance of research papers by peer review. *JAMA*, 272(2), 143-146.
37. Fondiller, S. H. (1994, March). Is nursing at risk? *Nursing & Health Care*, 15(3), 142-148.
38. Fraenkel-Conrat, H. (1974, March 1). Is anonymity necessary? *Nature*, 248, 8.

39. Fye, W. B. (1990, August 15). Medical authorship, traditions, trends, and tribulations. *Annals of Internal Medicine*, 113(4), 317-325.
40. Garfunkel, J. M., Ulshen, M. H., & Lawson, E. E. (1994, July 13). Effect of institutional prestige on reviewers' recommendations and editorial decisions. *JAMA*, 272(2), 137-138.
41. Gilbert, J. R., Williams, E. S., & Lundberg, G. D. (1994, July 13). Is there a gender bias in JAMA's peer review process? *JAMA*, 272(2), 139-142.
42. Glen, J. W., & Konigsson, K. L. (1976). Refereeing in earth-science journals. *Earth Science Editing*, 3, 11-13.
43. Glidewell, J. C. (1988). Reflections on thirteen years of editing AJCP. *American Journal of Community Psychology*, 16(6), 759-770.
44. Goldbeck-Wood, S. (1997, September 27). Blinding reviewers to authors' identity does not improve quality. *British Medical Journal*, 315.
45. Goldberg, P. (1968, April). Are women prejudiced against women? *Trans-Action*, 5(5), 28-30.
46. Goldwyn, R. M. (1989, February). Peer review for publication. *Plastic and Reconstructive Surgery*, 83(2), 398-399.
47. Goodstein, L. D. & Brazis, K. L. (1970, December). Psychology of scientist. XXX. Credibility of psychologists: an empirical study. *Psychological Reports*, 27(3), 835-838.
48. Gordon, M. D. (1977). *Refereeing reconsidered: an examination of unwitting bias in scientific evaluation*. Paper presented at the First International Conference of Scientific Editors, Jerusalem.
49. Gordon, M. D. (1978-a). Maintaining quality: refereeing. *Earth & Life Science Editing*, 6, 12-13.
50. Gordon, R. A. (1978, October-h). Optional published refereeing. *Physics Today*, 31(10), 81.
51. Gordon, R. A. (1980). The advantages of a simple system of optional published refereeing. *Speculations in Science and Technology*, 3(5), 607-609.
52. Goudsmit, S. A. (1967, January). Reviewer and author anonymity. *Physics Today*, 20(1), 12.
53. Gould, S. J. (1996). *The mismeasure of man* (Revised and expanded ed.). New York: W. W. Norton.
54. Guenin, L. M. (1996, March 29). Confidentiality. *Science*, 271, 1790.
55. Hartley, J. (1988, November). Editorial practices in psychology journals. *Psychologist*, 1(11), 428-430.
56. Hearse, D. J. (1994). Anonymity of reviewers—editorial comment. *Cardiovascular Research*, 28, 1133.
57. Herbert, W. (1980, April). Blind reviewing, hotly debated, taking hold in humanities journals. *Humanities Report*, 2, 4-6.
58. Hodder, P. (1979, February). Refereeing for limited-interest research. *Scholarly Publishing*, 10(2), 161-169.
59. Horrobin, D. (1982, June). Peer review: a philosophically faulty concept which is proving disastrous for science. *Behavioral and Brain Sciences*, 5(2), 217-218.
60. Hunt, E. (1971, March). Psychological publications. *American Psychologist*, 26(3), 311.
61. Huth, E. J. (1983, August). Responsibility of coauthorship. *Annals of Internal Medicine*, 99(2), 266-267.
62. Ingelfinger, F. J. (1975, December 25). Charity and peer review in publication. *New England Journal of Medicine*, 293(26), 1371-1372.
63. International Committee of Medical Journal Editors. (1997, February 15). Additional statements from the International Committee on Medical Journal Editors. *Canadian Medical Association Journal*, 156(4), 571-574.
64. Jones, R. (1974, March 21). Rights, wrongs and referees. *New Scientist*, 61(89), 758-9.
65. Kern, D. E. (1988, January/February). JGIM manuscript review policies. *Journal of General Internal Medicine*, 3(1), 98.

66. Knox, F. G. (1981, January). No unanimity about anonymity. *Journal of Laboratory and Clinical Medicine*, 97(1), 1-3.
67. Kronick, D. A. (1988, July). Anonymity and identity: editorial policy in the early scientific journal. *Library Quarterly*, 58(3), 221-237.
68. Kumar, K. (1979, April). Optional published refereeing. *Physics Today*, 32(4), 13, 15.
69. Laband, D. N. (1987, April-June). A qualitative test of journal discrimination against women. *Eastern Economic Journal*, 13(2), 149-153.
70. Laband, D. N. & Piette, M. J. (1994, February-b). Favoritism versus search for good papers: empirical evidence regarding the behavior of journal editors. *Journal of Political Economy*, 102(1), 194-302.
71. Laband, D. N. & Piette, M. J. (1994, April-a). Does the "blindness" of peer review influence manuscript selection efficiency? *Southern Economic Journal*, 60(4), 896-906.
72. Laband, D. N. & Piette, M. J. (1994, July 13-c). A citation analysis of the impact of blind peer review. *JAMA*, 272(2), 147-149.
73. Leslie, C. (1990). Scientific racism: reflections on peer review, science and ideology. *Social Science and Medicine*, 31(8), 891-909.
74. Levenson, H., Burford, B., Bonno, B., & Davis, L. (1975; January). Are women still prejudiced against women? A replication and extension of Goldberg's study. *Journal of Psychology*, 89, 67-71.
75. Levinger, G. (1973). "Blind" reviewing. *APA Monitor*, 4(1), 2, 8.
76. Lloyd, M. E. (1990, Winter). Gender factors in reviewer recommendations for manuscript publication. *Journal of Applied Behavior Analysis*, 23(4), 539-543.
77. Maddox, J. (1989, June 29). Can journals influence science? *Nature*, 339(6227), 657.
78. Mahoney, M. J. (1977). Publication prejudices: an experimental study of confirmatory bias in the peer review system. *Cognitive Therapy and Research*, 1(2), 161-175.
79. Mahoney, M. J. (1990, Winter). Bias, controversy, and abuse in the study of the scientific publication system. *Science, Technology, & Human Values*, 15(1), 50-55.
80. Manheim, F. T. (1973, May). Referees and the publication crisis. *EOS Transaction of the American Geophysical Union*, 54(5), 532-537.
81. Marsden, J. E. (1990, April 19). Blind Reviews. *Nature*, 344(6268), 698.
82. McElmurry, B. J., Newcomb, B. J., Barnfather, J., & Lynch, M. S. (1981). The manuscript review process in nursing publications. *Current issues In Nursing*, 129-143.
83. McGiffert, M. (1988, October). Is justice blind? An inquiry into peer review. *Scholarly Publishing*, 20(1), 43-48.
84. McIntosh, E. G. & Ross, S. (1987, June). Peer review in psychology: institutional ranking as a factor. *Psychological Reports*, 60(2), 1049-1050.
85. McNutt, R. A., Evans, A. T., Fletcher, R. H., & Fletcher, S. W. (1990, March 9). The effects of blinding on the quality of review. *JAMA*, 263(10), 1371-1376.
86. Miller, A. C. & Serzan, S. L. (1984, November/December). Criteria for identifying a refereed journal. *Journal of Higher Education*, 55(6), 673-699.
87. Mirman, R. (1975, September). For open refereeing. *American journal of Physics*, 43(9), 837.
88. Moossy, J., & Moossy, Y. R. (1985, May). Anonymous authors, anonymous referees: an editorial exploration. *Journal of Neuropathology and Experimental Neurology*, 44(3), 225-228.
89. Morton, H. C., & Price, A. J. (1986, Summer). The ACLS survey of scholars. Views on publications. computers libraries. *Scholarly Communication*, 5(1-16).
90. Murphy, E. A. (1976). Bias. *The logic of medicine* (pp. 239-262). Baltimore: Johns Hopkins University Press.
91. Neuliep, J. W., & Crandall, R. (1993). Reviewer bias against replication research. *Journal of Social Behavior and Personality*, 8(6), 21-29.
92. O'Connor, D., & Van Orden, P. (1978, September). Getting into print. *College and Research Libraries*, 39(5), 389-396.
93. Owen, R. (1982, May 14). Reader bias. *JAMA*, 247(18), 2533-2534.

94. Paludi, M. A. & Bauer, W. D. (1983). Goldberg revisited: what's in an author's name? *Sex Roles*, 9(3), 387-390.
95. Paludi, M. A. & Strayer, L. A. (1985). What's in an author's name? Differential evaluations of performance as function of author's name. *Sex Roles*, 12(3/4), 353-361.
96. Parker, G. (1986, June). On blinding the journal assessor. *Australian and New Zealand Journal of Psychiatry*, 20(2), 241-242.
97. Perlman, D. (1982). Reviewer 'bias': do Peters and Ceci protest too much? *Behavioral and Brain Sciences*, 5(2), 231-232.
98. Peters, D. P. & Ceci, S. J. (1982, June). Peer review practices of psychological journals: the fate of published articles, submitted again. *Behavioral and Brain Sciences*, 5(2), 187-255.
99. Relman, A. S. (1981). Journals. In K. S. Warren (Ed.), *Coping with the biomedical literature*: Praeger Special Studies.
100. Relman, A. S. (1982). Editorial review. *New England Journal of Medicine*, 307(14), 899.
101. Rosenblatt, A. & Kirk, S. A. (1980, Summer). Recognition of authors in blind review of manuscripts. *Journal of Social Services Research*, 3(4), 383-394.
102. Rushton, J. P., & Bogaert, A. F. (1989). Population differences in susceptibility to AIDS: an evolutionary analysis. *Social Science and Medicine*, 28(12), 1211-1220.
103. Scarr, S. (1982). Anosmic peer review: a rose by another name is evidently not a rose. *Behavioral and Brain Sciences*, 5, 237-238.
104. Siegfried, J. J. (1994, Winter). Trends in institutional affiliation of authors who publish in three leading general interest economics journals. *Quarterly Review of Economics and Business*, 34(4), 375-386.
105. Swanson, E. A. & McCloskey, J. (1982, October). The manuscript review process of nursing journals. *Image*, 14(3), 72-76.
106. Via, B. J. (1996, July). Publishing in the journal literature of library and information science: a survey of manuscript review process and acceptance. *College and Research Libraries*, 57(4), 365-376.
107. Ward, C. (1981). Prejudice against women: who, when, why? *Sex Roles*, 7(2), 163-171.
108. Weller, A. C. (1987, October). Editorial policy and the assessment of quality among medical journals. *Bulletin of the Medical Library Association*, 75(4), 310-316.
109. Weller, A. C. (1990, March 9). Editorial peer review in U.S. medical journals. *JAMA*, 263(10), 1344-1347.
110. Wessely, S., Brugha, T., Cowen, P., Smith, L., & Paykel, E. (1996, November 9). Do authors know who refereed their paper? A questionnaire survey. *British Medical Journal*, 313(7066), 1185.
111. Wilkes, M. S. & Kravitz, R. L. (1995, August). Policies, practices, and attitudes of North American medical journal editors. *Journal of General Internal Medicine*, 10(8), 443-450.
112. Yankauer, A. (1986, July). Then and now, *the American Journal of Public Health*, 1911-85. *American Journal of Public Health*, 76(7), 809-815.
113. Yankauer, A. (1991, July). How blind is blind review? *American Journal of Public Health*, 81(7), 843-845.

فصل هشتم

همتراز خوانی و بررسی آماری

برخی از پایاترین یافته‌ها در پژوهش‌های پزشکی، ریشه در مطالعاتی دارند که از نظر روش‌شناسی ناقص هستند.

[۳۴: ص ۳۷۱]

«گلدبرگ» و همکاران او، در یک مطالعه‌ی منحصر به فرد نسبت به زمان حاضر، درباره‌ی اثر تغییر رژیم غذایی یتیم‌های پرورشگاهی بر پیشرفت یک بیماری به نام «پلاگر»^۱ به تحقیق پرداختند. پس از آن که رژیم غذایی ۱۷۲ کودک تحت مطالعه متنوع‌تر شد و بلغور جو، گوشت، شیر، تخم‌مرغ و حبوبات را دربرگرفت، بیماری پلاگر در همه‌ی آنان، غیر از یک نفر، برطرف شد. پس از آن که کودکان مجدداً با رژیم غذایی سنتی بلغور تغذیه شدند، این بیماری در طول ۹ ماه، در ۴۰ درصد از آنان دوباره ظاهر گردید [۶۳]. این مطالعه حاوی هیچ نوع تحلیل آماری از داده‌ها نبود. امروزه این مطالعه، به نحوی که اجرا شده، احتمالاً موفق به عبور از زیر ذره‌بین هیچیک از هیئت‌های بررسی سازمانی، که کارشان ارزیابی جنبه‌های اخلاقی پژوهش‌های انسانی است، نمی‌شود. هم مطالعه‌ی کودکان پرورشگاهی به عنوان آزمودنی و هم بازگشت به رژیم غذایی زبان‌آور پس از پایان مطالعه، دو نمونه از حوزه‌هایی هستند که امروزه مشکل‌ساز تلقی می‌شوند. حتی بدون تحلیل آماری، نتایج چشمگیر و تردیدناپذیر بودند: پلاگر با رژیم غذایی تقویت‌شده، از بین رفت. مطالعه‌ی پلاگر احتمالاً قبل از انتشار، همتراز خوانی نشده بود. این مطالعه با وجود نقایصی که دارد، نمونه‌ای کلاسیک از یک طرح تحقیق خوب محسوب می‌شود. یک متغیر (یعنی رژیم غذایی) تغییر داده شد و پیامد آن (حضور یا غیاب پلاگر) مورد مشاهده قرار گرفت. گروه شاهد، کودکانی را دربرمی‌گرفت که در دیگر مؤسسات، همچنان از رژیم غذایی سنتی بلغور استفاده می‌کردند. مطالعه از این نظر مهم بود که برای اولین بار شواهد نشان می‌داد که نبود چیزی می‌تواند به بیماری منجر شود. استفاده از علم آمار برای تحلیل داده‌ها به منظور آزمودن اهمیت یافته‌های یک مطالعه، بخشی

۱. کمبود نوعی ویتامین ب به نام نیاسین. مترجم

نسبتاً جدید در متون منتشره در مجلات محسوب می‌شود. «مجله‌ی پزشکی بریتانیا» (بی‌ام‌جی) با انتشار مقاله‌ای در سال ۱۹۶۳ درباره‌ی نقش اتفاق در پزشکی بالینی، اولین بار به استفاده از آمار پرداخت. دو سال بعد، مقاله‌ای درباره‌ی یک موضوع مشابه در «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا»^۱ منتشر شد. در دهه‌ی ۱۹۴۰، مطالعات منتشرشده‌ای که حاوی نوعی تحلیل آماری بودند، بخش دائمی مقالات «بی‌ام‌جی» به شمار می‌رفتند [۱۱۷].

البته امروز انتظار می‌رود که بخشی از تحقیقی که به شکل خوبی طراحی، اجرا و تحلیل شده، تحلیل آماری آن باشد. رسانه‌ها منظم‌اً درباره‌ی اهمیت آماری مطالعات بخصوص، بویژه مطالعات پزشکی، گزارش می‌دهند. عموم افراد توقع دارند که گزارش یک تحقیق پزشکی شامل عباراتی باشد همچون «... تعداد- از نظر آماری- قابل توجه شرکت‌کنندگان پس از دریافت این دستورالعمل، (که معمولاً یک [نوع] دارو درمانی یا جراحی‌درمانی^۲ است) افزایش یافت». بندرت، برخی گزارش‌ها از یافته‌های پزشکی با مناظرات طولانی درباره‌ی اهمیت، اعتبار یا ارزش واقعی مطالعه دنبال می‌شود. موضوعاتی همچون اثرات درازمدت کافئین بر سلامت انسان یا نقش رژیم غذایی در کنترل کلسترول و بیماری قلبی، دو نمونه از موضوعاتی هستند که مکرراً در مطبوعات بررسی شده‌اند.

مطالعاتی که اعتبار آماری دستنوشته‌ها یا مقالات منتشرشده را می‌آزمایند، چند سؤال مطرح می‌کنند: آیا مطالعه به درستی طراحی شده و، اگر بله، آیا تحلیل آماری مناسبی از داده‌ها به عمل آمده؟ اگر مطالعه به درستی طراحی شده، و اگر مؤلفان از آزمون‌های مناسب آماری استفاده کرده‌اند، آیا با در نظر گرفتن همه‌ی محدودیت‌های طرح تحقیق، نتایج صحیح بوده‌اند؟ یک تحلیل تحقیقی ممکن است تأیید کند که از یک گروه شاهد مناسب استفاده شده یا این که انتخاب تصادفی آزمودنی‌ها به شکل مناسبی انجام گرفته، اما به این نتیجه برسد که آزمون‌های صحیح آماری اعمال نشده‌اند. مثلاً در مطالعه‌ای با یک گروه شاهد مناسب، مؤلفان ممکن است از آزمون «مجذور کای»^۳ (که معمولاً برای مقایسه‌ی درصدها به کار می‌رود) استفاده کرده باشند، در حالی که شاید «آزمون تی»^۴ (که معمولاً برای تحلیل یک گاه‌شمار^۵ پیوسته مورد استفاده قرار می‌گیرد) مناسب‌تر بوده.

بررسی مطالعه‌ای که برای آزمودن ارزش کودکان نیمه‌وقت در برابر کودکان تمام‌وقت طراحی شده بود برخی از دشواری‌های تحلیل آماری را به تصویر می‌کشد [۱۱۲]. پژوهشگران، توانایی کودکان برای یادگیری خواندن را بر این مبنا آزمودند که آیا کودکان به کودکان نیمه‌وقت می‌روند یا تمام‌وقت. پژوهشگران به این نتیجه رسیدند که یقیناً کودکان تمام‌وقت به کودکان در یادگیری خواندن کمک می‌کند. در بررسی مجدد داده‌ها، «فوسارو» و «رویسی» چنین استدلال نمودند که داده‌های اصلی به اشتباه تحلیل شده‌اند و مؤلفان ثابت نکرده‌اند که

1. Canadian Medical Association Journal

2. surgical intervention

3. chi-square test

4. t-test

5. timeline

دانش‌آموزان کودکان تمام‌وقت، در یادگیری خواندن از دانش‌آموزان کودکان نیمه‌وقت، بهتر عمل کرده‌اند [۵۵]. «فوسارو» و «رویس» معتقد بودند که «سرجسکتر» و «گیلمن» «آزمون‌های تی را با واریانس‌های تجمع‌نشده محاسبه کرده‌اند و اختلافات چشمگیری را به نفع کودکان تمام‌وقت مشاهده کرده‌اند». این که در هنگام استفاده از واریانس‌های تجمع‌نشده برای محاسبه‌ی آزمون‌های تی، درجه‌ی آزادی منعکس‌کننده‌ی تعدیل نزولی می‌باشد» [ص ۸۵۸] در این شیوه مورد توجه قرار نگرفته است. وقتی این نکته‌ی آماری مدنظر قرار می‌گیرد، در توانایی کودکانی‌ها برای یادگیری خواندن، بر مبنای طول ساعات مدرسه‌شان، تفاوتی وجود ندارد. غیر از کارشناسان آمار، افراد معدودی هستند که اختلاف مختصر موجود در درجه‌ی آزادی، و رابطه‌ی آن با واریانس‌های تجمع‌نشده را درک می‌کنند. «فوسارو» و «رویس» پیشنهاد نمودند که خوانندگان مطالعات پژوهشی باید مراقب باشند تا نتایج مقالاتی را که «به صورت دقیق» همترازخوانی نشده‌اند قبول نکنند. اثر «سرجسکتر» و «گیلمن» به عنوان یکی از اسناد «اریک» منتشر گردیده و بنابراین، همترازخوانی نشده است.

در نمونه‌ای مشابه، «فاینشتاین» سه مطالعه را که هر یک در زمان انتشار، بسیار مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفتند نقد کرد [۵۱]. یک مطالعه نشان می‌داد که پس از قرار گرفتن در معرض resperine خطر ابتلا به سرطان سینه افزایش می‌یابد؛ مطالعه‌ی دیگر خطر بالای ابتلا به سرطان لوزالمعده را در قهوه‌خورها نشان می‌داد، و سومین مطالعه حاکی از خطر بالای ابتلا به سرطان سینه در صورت مصرف الکل بود. «فاینشتاین» اشتباهات روش‌شناختی هر مطالعه را مشخص نمود. برخلاف مثال مربوط به توانایی دانش‌آموزان کودکان تمام‌وقت برای یادگیری خواندن، هر سه مطالعه قبل از انتشار فرایند همترازخوانی را طی کرده بودند. مطالعات بعدی نشان دادند که دو رابطه‌ی اول فاقد ارزش هستند، و بحث درباره‌ی هرگونه رابطه‌ی بین سرطان سینه و مصرف الکل، امروزه نیز ادامه دارد [۱۱۹].

سردرآوردن از بحث‌های مرتبط با ارزش‌های آماری یک مطالعه بخصوص، هم برای عموم افراد و هم برای حرفه‌مندان بسیار دشوار است. خواننده‌ی یک مقاله‌ی علمی یا پزشکی منتشرشده حق دارد انتظار داشته باشد که اطلاعات ارائه‌شده، بخصوص نتیجه‌گیری‌ها و توصیه‌های پس از آن، صحیح باشند. افرادی که یا فرایند نشر علمی و دانش‌ورانه آشنا هستند نیز توقع دارند که مقالات، فرایند همترازخوانی دبیرانه را قبل از انتشار گذرانده باشند و این فرایند، مطالعات نادقیق، ناکامل، یا مبتنی بر طرح یا تحلیل نامناسب را تصفیه کرده باشد. هر خواننده حق دارد فرض کند که مطالعه‌ای منتشرشده در مجله‌ای که همترازخوانی می‌شود به شیوه‌ی مناسب، طراحی و تحلیل شده و نتیجه‌گیری‌های تعمیم‌پذیر و همراه با قیود کاملاً مشخص ارائه‌شده در آن، صحیح می‌باشند.

در طول فرایند همترازخوانی دبیرانه، دستنوشته‌ها چه سطحی از بررسی آماری را طی

می‌کنند؟ آیا مطالعات ناقص در جریان کاربرد مناسب فرایند بررسی، تصفیه می‌شوند؟ در این فصل، چندین جنبه از بررسی آماری دستنوشته‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند. در بخش اول، داده‌های مبنایی اقدامات دبیرانه‌ی مجلات شناسایی می‌شوند. مطالعاتی که به بررسی آماری دستنوشته‌ها قبل از انتشار آن مربوط می‌شوند، مورد تحلیل قرار می‌گیرند، و به دنبال آن کندوکاوی درباره‌ی اعتبار آماری مطالعات پس از گذراندن موفقیت‌آمیز فرایند همترازخوانی و منتشر شدن آن‌ها، انجام می‌گیرد. بخش بعدی، پیچیدگی آزمون‌های آماری مندرج در متون منتشرشده، و میزان حضور نتایج چشمگیر آماری در مطالعه قبل از پذیرش آن برای انتشار-پدیده‌ای که «سوگیری انتشاراتی» نامیده می‌شود- را بررسی می‌کند. سرانجام، نقش همترازخوانی دبیرانه در سوگیری انتشاراتی بررسی می‌گردد.

استفاده‌ی دبیرانه از یک بررسی آماری

از بررسی‌ها خواسته می‌شود که محتویات یک دستنوشته را بررسی کنند و نسبت به پذیرش، بازنگری، یا رد کردن آن، بر مبنای میزان دقت دستنوشته، توصیه کنند. دبیران ممکن است چنین فرض کنند که بررسی‌ها همه‌ی تحلیل‌های آماری مندرج در یک دستنوشته را نقادانه بررسی می‌کنند، یا ممکن است مشخصاً از بررسی‌ها بخواهند که یک بررسی آماری دقیق انجام دهند.

«آلمن»، با اشاره به این نکته که معدودی از دبیران مجلات پزشکی در بررسی دستنوشته‌ها از آماردان استفاده می‌کنند، خواستار یک نظام جامع قضاوت آماری برای دستنوشته‌های پزشکی شد [۶]. «آلمن» با استناد به خطاهای رایج آماری در طراحی، تحلیل، تفسیر، ارائه‌ی یافته‌ها، و حذف اطلاعات، چنین توصیه‌ای نمود.

بررسی

در طول فرایند بررسی، دبیران چه سطحی از بررسی آماری را از بررسی‌ها طلب می‌کنند؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که بر روی گروهی از دبیران در رابطه با شرایط آنان (از نظر همترازخوانی دبیرانه) برای بررسی دستنوشته‌هایی که حاوی تحلیل‌های آماری هستند تحقیق کرده است.

مطالعات همانند

فقط سه پیمایش شناسایی شدند که در آن‌ها از دبیران درباره‌ی بررسی آماری دستنوشته‌ها سؤال شده بود، و هر سه پیمایش از رشته‌ی پزشکی بودند (جدول «۸-۱»).

«جورج» ۹۸ دبیر مجلات مهم پزشکی را پیمایش نمود تا مشخص کند مقالات، تا چه حد حاوی آمار هستند و اگر هستند، تا چه حد بررسی آماری بر روی آن‌ها انجام شده. عناوین مجلات مورد استفاده در این مطالعه با به‌کارگیری چند معیار انتخاب شدند: وضعیت

همتراز خوانی مجله، عامل اثرگذاری بالا، و [میزان] انتشار پژوهش‌های بنیادی [در آن مجله]. مجلات از چند حوزه‌ی پزشکی انتخاب شدند: پزشکی عمومی، [حوزه‌های مرتبط با] سرطان، قلب، خون‌شناسی، اطفال، و روان‌درمانی. «جورج» اعتراف نمود که این فهرست، «در نهایت، ذهنی» بوده [۶۰: ص ۱۰۹]. فقط ۱۶ درصد از دبیران پاسخ‌دهنده، دارای خط‌مشی بودند که بررسی آماری قبل از انتشار را تضمین می‌کرد، و ۶۱ درصد از دبیران مجلات گفتند که آنان بوده‌اند که تصمیم می‌گرفته‌اند که بررسی آماری برای یک دست‌نویشته لازم است یا نه. مطالعه‌ی «جورج» در مجله‌ی «غده‌شناسی اطفال و پزشکی» منتشر شد. در سرمقاله‌ای که این مطالعه را همراهی می‌کرد اعلام شد که دبیر از نظر «جورج» پیروی می‌نماید و استفاده از یک بررسی آماری را برای همه‌ی دست‌نویشته‌هایی که درباره‌ی معاینات بالینی یا شامل تحلیل‌های آماری هستند آغاز می‌کند [۸۱].

جدول «۸-۱»: پیمایش درباره‌ی بررسی آماری در مجلات پزشکی

مجلات پیمایش‌شده	نرخ پاسخ	آماردان به عنوان مشاور یا عضو هیئت تحریریه	خط‌مشی دبیرانه برای استفاده از بررسی آماری	دبیر خط‌مشی بررسی آماری را منتشر کرده	منبع
۹۸	٪۸۵	٪۳۵	٪۱۶	٪۱۲	[۶۰]
۱۶	٪۱۰۰		٪۳۷/۵		[۱۳۳]
۱۲۴	٪۶۹/۴		٪۳۰/۵		[۱۳۳]
۱۵	٪۸۰	٪۸۳			[۱۰۸]

«ولر» دو گروه از دبیران مجلات پزشکی را درباره‌ی انواع موضوعات مرتبط با همتراز خوانی دبیرانه مورد پرس‌وجو قرار داد [۱۳۳]. گروه اول شامل مجلاتی بود که نسبت به مجلات گروه دوم با مجموعه‌ی گزیده‌تری از معیارها همخوانی داشتند. در مطالعه‌ی «ولر»، ۳۷/۵ درصد از دبیران گروه اول و ۳۰/۵ درصد از گروه دوم، معمولاً یا همیشه به دنبال بررسی دست‌نویشته‌ای بودند که دارای تحلیل آماری بود. اغلب (۴۳/۸ درصد برای گروه اول و ۶۷/۱ درصد برای گروه دوم) دبیران قبل از درخواست از یک آماردان برای ارزیابی دست‌نویشته، برای سؤال کردن از تحلیل آماری آن به بررسی‌ها متکی بودند. این دو گروه از نظر درجه‌ی پذیرش بررسی به عنوان بررسی آماری توسط دبیر، تفاوت داشتند: ۱۲/۵ درصد برای گروه اول و ۴۱/۳ درصد برای گروه دوم. «شولمان» و همکاران او از دبیران ۱۵ مجله‌ی مهم پرسیدند که آیا از بررسی آماری استفاده می‌کنند یا خیر. ده نفر از ۱۲ پاسخ‌دهنده (۸۳/۳ درصد) اعلام کردند که در میان دبیران‌شان یک آماردان دارند [۱۰۸]. مطالعات «شولمان» و «ولر» هر دو بر تعدادی از خط‌مشی‌های دبیرانه متمرکز بودند و سؤالات نسبتاً اندکی درباره‌ی خود اقدامات مرتبط با بررسی آماری پرسیدند. «ولر» در پی اطلاعات درباره‌ی اقدامات مختلف در امر همتراز خوانی در رده‌های مختلف مجلات پزشکی بود، و «شولمان» درباره‌ی استفاده از اخلاق‌گرایان و متخصصان اقتصاد بهداشت به عنوان بررسی، و نیز درباره‌ی استفاده از بررسی‌های آماری، سؤال کرد.

گرچه این مطالعات نشان می‌دهند که برخی از دبیران از شکلی از بررسی آماری استفاده می‌کنند، داده‌های اندکی درباره‌ی این موضوع وجود دارد. همه‌ی این مطالعات در رشته‌ی پزشکی انجام شده‌اند، و هر یک به پرسش از گروهی نسبتاً منتخب از دبیران مجلات پرداخته‌اند. این سه مطالعه به تنهایی نشان‌دهنده‌ی تصویری بسیار ناقص از اعتماد دبیران به بررسی آماری دستنوشته‌های حاوی تحلیل آماری هستند. هر پژوهشگر سؤالات نسبتاً متفاوتی را پرسیده و مجموعه‌ای متفاوت از دبیران را مورد پرس‌وجو قرار داده. سؤالات مرتبط با بررسی آماری دستنوشته‌ها، اغلب در پیمایش دبیران مطرح نشده‌اند.

بررس‌های آماری می‌توانند متعلق به انبوه بررس‌ها باشند، ممکن است در هیئت‌های تحریریه حضور داشته باشند، یا ممکن است در صورت نیاز، توسط دبیران به عنوان مشاور مخصوص به کار گرفته شوند. بر مبنای داده‌های ناکافی، نمی‌توان از این بیش‌تر گفت که برخی از دبیران پزشکی از بررس‌های آماری استفاده می‌کنند و ظاهراً احتمال حضور آماردانان در هیئت تحریریه‌ی گروه برگزیده و کوچکی از مجلات، بیش‌تر از احتمال حضور آنان در گروه بزرگ‌تر و ناگزیده‌تری از مجلات پزشکی می‌باشد. حتی در میان مجلات پزشکی که می‌توان گفت بسیار گزیده‌تر هستند، همه‌ی دبیران برای بررسی دستنوشته‌های حاوی تحلیل‌های آماری به صورت منظم از بررس‌های آماری استفاده نکرده‌اند.

بررسی آماری دستنوشته‌ها

در بخش قبلی، معدود مطالعاتی که از دبیران درباره‌ی اقدامات آنان برای بررسی آماری سؤال کردند خلاصه شدند و دیدیم که داده‌های اندکی درباره‌ی این موضوع وجود دارد. مشخص شد که معدودی از مجلات (۱۲ درصد) دارای خط‌مشی رسمی فعال هستند، اما پیمایش‌های انجام‌شده بر روی دبیران، آگاهی اندکی درباره‌ی نظم رایج در اقدام به بررسی آماری ارائه می‌کنند. بخش بعدی به بررسی دانسته‌های موجود درباره‌ی نحوه‌ی ارزیابی دستنوشته‌ها از نظر محتوای آماری آن‌ها می‌پردازد.

پرسش

معمولاً کدام نوع بررسی آماری بر روی دستنوشته‌ها انجام می‌شوند؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که میزان بررسی آماری انجام‌شده بر روی مجموعه‌ای از دستنوشته‌ها را ارزیابی کرده باشد.

مطالعات همانند

با توجه به این نکته که فقط دبیران و کارکنان تحریریه به دستنوشته‌های تحویل داده شده دسترسی دارند، مطالعاتی که دستنوشته‌ها را تحلیل می‌کنند یا باید مستقیماً از دفتر

تحریریه‌ی مجلات سرچشمه گرفته باشند، یا دبیران باید دستنوشته‌ها یا گزارش بررسی‌ها را در اختیار پژوهشگران قرار داده باشند. بنابراین تعجبی ندارد که فقط شش مطالعه با معیار مربوط به کنترل بررسی آماری در مجموعه‌ای از دستنوشته‌های تحویل داده‌شده، همخوانی داشته‌اند (جدول «۲-۸»).

جدول «۲-۸»: ارزیابی آماری دستنوشته‌ها

مجلات	تعداد دستنوشته‌ها	قابل پذیرش بعد از بررسی استاندارد	قابل پذیرش بعد از بررسی آماری	نیاز به بازنگری بعد از بررسی آماری	رد شده بعد از بررسی آماری	قابل پذیرش بعد از بازنگری‌های آماری	منبع
مجلات پزشکی	۵۱۴	٪۱۰۰	٪۲۶	٪۶۷	٪۷	٪۲۴	[۱۰۷]
«جاما»	۶۱۴	٪۲۴		٪۶۹/۲	٪۷	٪۷۵	[۱۰۶]
«بی‌ام‌جی»	۲۰۰	٪۱۰۰			٪۳۷		[۵۶]
«بی‌ام‌جی»	۱۰۳		٪۱۶/۵				[۵۸]
«بی‌ام‌جی»	۴۵		٪۸/۸	٪۸۰	٪۱۱/۱		[۵۸]
«بی‌ام‌جی»	۴۵		٪۱۱			٪۸۴	[۵۷]
«لانسِت»	۱۹۱	٪۱۰۰	٪۵۴	٪۳۲	٪۱۴		[۶۴]
میانگین		٪۸۱	٪۲۲/۳	٪۶۲/۱	٪۱۵/۲	٪۷۷/۷	

افزون بر این شش مطالعه، مطالعه‌ی دیگری وجود دارد که محققان در آن، دستنوشته‌ای خیالی «اما باورپذیر»، با خطاهای آماری عمدی آماده کردند [ص ۵۰۴] و آن را برای بررسی‌هایی ارسال نمودند که «سالنامه‌ی فوریت‌های پزشکی» از آنان استفاده می‌کرد [۲۰]. از ۲۶۲ بررسی که این دستنوشته را دریافت نمودند، ۲۰۳ نفر (۷۸ درصد) آن را بازگرداندند و ۱۱۹ نفر (۵۸/۶ درصد) توصیه کردند که دستنوشته‌ها رد شوند. تصمیم ۳۶ درصد از کسانی که رد کردن را توصیه نمودند بر مبنای خطاهای آماری موجود در دستنوشته بود. اما بررسی‌ها، حتی آنانی که توصیه به رد کردن نمودند، «اکثریت خطاهای پیش‌اندیشیده‌ی تعبیه‌شده در دستنوشته را شناسایی نکردند» [ص ۵۰۴]. از آنجا که افزون بر نیمی از بررسی‌ها رد کردن دستنوشته را توصیه نمودند، و فقط حدود یک‌سوم از آنان بر مبنای تحلیل آماری چنین تصمیمی گرفته بودند، دستنوشته‌ی حاوی داده‌های خیالی ممکن بود علاوه بر خطاهای آماری دارای اشکالات جدی دیگری نیز بوده باشد. این اشکالات ممکن بود، جدای از تحلیل آماری مندرج در دستنوشته، به توصیه به رد شدن دستنوشته منجر شوند. به همین علت، این مطالعه در جدول «۲-۸» درج نشده است.

«اسکور» و «کارتین» روش‌های آماری ۵۱۴ دستنوشته را، که ابتدائاً بررسی‌ها به پذیرفتنی بودن‌شان به لحاظ بالینی رأی داده بودند، ارزیابی نمودند. آنان به این نتیجه رسیدند که فقط ۲۶ درصد دستنوشته‌ها از نظر آماری قابل قبول‌اند و ۷ درصد قابل اصلاح نیستند [۱۰۷]. از بقیه‌ی دستنوشته‌ها، ۷۴ درصد تصحیح و بعداً منتشر گردیدند. مؤلفان پیشنهاد کردند که «یک آماردان، به تیم پژوهش بپیوندد یا قبل از اقدام به مطالعه با او مشورت شود»

[ص ۱۵۰]. در نتیجه‌ی یافته‌های این مطالعه، دبیران «مجله‌ی انجمن پزشکی امریکا» (جاما) استفاده از مشاوران آمار به منظور ارزیابی دقت آماری دستنوشته‌ها را آغاز کردند. از ۶۱۴ دستنوشته‌ی اولی که پس از آغاز بررسی آماری منظم توسط «جاما» مورد بررسی آماری قرار گرفتند، ۷ درصد مستقیماً و بدون بررسی بیش‌تر رد شدند، ۷۵ درصد پس از بازنگری قابل قبول بودند، و ۲/۱ درصد به خاطر تصحیح‌نشدن اشکالات آماری دستنوشته‌ها، رد شدند [۱۰۶]. مجله‌ی «بی‌ام‌جی» مطالعاتی چند را منتشر نمود که به تحقیق درباره‌ی فرایند بررسی آماری خود این مجله می‌پرداختند. در طول یک دوره‌ی هفت ساله، «گاردنر» و همکاران او سه مطالعه درباره‌ی دقت آماری دستنوشته‌های تحویل‌شده به «بی‌ام‌جی» انجام دادند [۵۶؛ ۵۸؛ ۵۷]. اولین مطالعه‌ی «گاردنر» در سال ۱۹۸۳ نشان داد که ۳۷ درصد از ۲۰۰ دستنوشته‌ای که ابتدائاً با نتیجه‌ی مثبت ارزیابی گردیده بودند، پس از بررسی آماری رد شدند. در آن زمان، «بی‌ام‌جی» هر سال تقریباً ۵۰۰۰ دستنوشته دریافت می‌کرد که بسیاری از آن‌ها حاوی هیچ تحلیل آماری نبودند. دستنوشته‌هایی که هدف بررسی آماری بیش‌تر قرار گرفتند حدود ۲ درصد از تعداد کل دستنوشته‌های دریافت‌شده توسط «بی‌ام‌جی» در مدت زمان مورد مطالعه را تشکیل می‌دادند.

در نتیجه‌ی اولین تحلیل «گاردنر»، دبیران «بی‌ام‌جی» تصمیم گرفتند در بخش آماری فرایند بررسی، به بررسی‌ها کمک کنند. یک سیاهه‌ی بازبینی ۱۲ قلمی به بررسی‌ها ارائه شد که ویژگی‌های مربوط به وجه آماری تحقیق را شامل می‌شد: طرح تحقیق، اجرا، تحلیل و ارائه، و توصیه‌های کلی. تا سال ۱۹۸۶، «بی‌ام‌جی» از دو سیاهه‌ی بازبینی به عنوان بخشی از فرایند استاندارد بررسی برای سنجش دستنوشته‌هایی که شامل تحلیل‌های آماری بودند استفاده می‌کرد. یک سیاهه‌ی بازبینی ۱۲ قلمی برای استفاده در طول بررسی آماری مطالعات عمومی، و یک سیاهه‌ی بازبینی ۲۶ قلمی برای استفاده در بررسی آماری گزارش‌های مربوط به معاینات بالینی طراحی شد.

دومین مطالعه‌ی «گاردنر» به گزارش درباره‌ی تجربه‌ی اولیه با این دو سیاهه‌ی بازبینی اختصاص داشت [۵۸]. فهرست بازبینی عمومی، بر روی ۱۰۳ دستنوشته آزموده شد. فقط ۱۷ دستنوشته (۱۶/۵ درصد) از این دستنوشته‌ها دارای تحلیل آماری قابل قبول بودند. سیاهه‌ی بازبینی برای معاینات بالینی، بر روی ۴۵ مطالعه آزمون شد که از این تعداد ۳۱ مطالعه (۶۸/۹ درصد) دارای نتیجه‌گیری‌هایی بودند که توجیه‌نشده شمرده می‌شدند. پنج دستنوشته (۱۱/۱ درصد) غیرقابل اصلاح و غیرقابل قبول برای انتشار محسوب می‌شدند، و سه دستنوشته نیز در ابتدای تحقیق به صورت مناسب گزینش تصادفی نشده بودند. مؤلفان از به‌کارگیری یک سیاهه‌ی بازبینی آماری توسط بررسی‌های آماری، دبیران و خصوصاً توسط پژوهشگران در زمان طراحی تحقیق، پشتیبانی کردند. در سال ۱۹۹۰، سومین مطالعه‌ی «گاردنر» نشان داد که پس

از تصحیح اشکالات آماری توسط مؤلفان، با اقدام به بررسی آماری، تعداد دستنوشته‌های قابل قبول از نظر آماری به ۸۴ درصد افزایش می‌یابد [۵۷]. اشکالات آماری ۱۶ درصد باقی‌مانده‌ی دستنوشته‌ها را نمی‌شد تصحیح کرد. نتیجه‌گیری «گاردنر» و همکارانش در سال ۱۹۹۰ شبیه به نتیجه‌گیری مطالعه‌ی دوم‌شان در سال ۱۹۸۶ بود. آنان دریافتند که «سنجش آماری سودمند است، اما اقدامات بیش‌تر توسط مؤلفان و ارزیاب‌ها می‌تواند آن را بازهم سودمندتر کند» [ص ۱۳۵۵].

«گور» و همکاران وی نتیجه‌ی ۱۹۱ دستنوشته را بررسی نمودند که قبلاً نتیجه‌ی بررسی برای چاپ آن‌ها در مجله‌ی «لانست»، مثبت اعلام شده بود [۶۴]. پس از بررسی آماری، فقط ۵۴ از دستنوشته‌ها یا قابل پذیرش بودند یا پس از بازنگری پذیرفته شدند.

در این مطالعات، از چند شیوه‌ی تحلیل متفاوت استفاده شد. «اسکور» در سال ۱۹۶۶، «گاردنر» در سال ۱۹۸۳، و «گور» در سال ۱۹۹۲، مجموعه‌ای از دستنوشته‌ها را پس از آن که ابتدائاً نظر مساعدی پس از بررسی دریافت کرده بودند به دقت بررسی نمودند. در مطالعه‌ی «گاردنر» در سال ۱۹۸۳، ۳۷ درصد از دستنوشته‌ها پس از بررسی آماری رد شدند، اما با توجه به تعداد بالای دستنوشته‌های دریافت‌شده توسط «بی‌ام‌جی» (۵۰۰۰ دستنوشته)، این درصد، نرخ ردشدگی آن سال در «بی‌ام‌جی» را فقط به اندازه‌ی ۰/۷۴ درصد افزایش می‌داد (۲ درصد از همه‌ی دستنوشته‌هایی که نیازمند بررسی آماری بیش‌تر بودند ضریب ۳۷ درصد مساوی است با ۰/۷۴ درصد). نه مطالعات «اسکور» در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ و نه مطالعه‌ی «گور»، هیچ‌یک اعداد مربوط به تعداد کل دستنوشته‌های دریافت‌شده توسط مجلات در طول دوره‌ی تحقیق را مشخص نکردند. مطالعه‌ی «اسکور» در سال ۱۹۶۷ و دیگر مطالعات «گاردنر» در سال ۱۹۸۶ و ۱۹۹۰، بررسی آماری را پس از آن مورد تحقیق قرار دادند که به ترتیب توسط «جاما» و «بی‌ام‌جی» نهاده‌ی شده بود. همه‌ی این مطالعات به این نتیجه رسیدند که بررسی آماری، تحلیل‌های آماری مندرج در دستنوشته‌ها را بهبود می‌بخشد.

این محدود مطالعات انجام‌شده بر روی بررسی آماری دستنوشته‌ها، یک دلیل اولیه ولی قاطع در پشتیبانی از اقدام به بررسی آماری همه‌ی دستنوشته‌های حاوی تحلیل آماری فراهم می‌کنند. این سه مطالعه در طول یک دوره‌ی زمانی ۲۵ ساله انجام شدند، و هر یک نشان دادند که حدود سه‌چهارم دستنوشته‌ها پس از بازنگری‌هایی که به دنبال بررسی آماری انجام شدند قابل پذیرش گردیدند. در طول فرایند بررسی است که خطاهای آشکار یا بی‌دقتی‌های آماری، که توسط مؤلفان شناسایی نشده‌اند، باید مشخص شوند. یک نتیجه‌گیری بدیهی از این محدود مطالعات این است که فرایند همتراز خوانی به نحو کارآمد عمل کرده، و بررسی آماری در سه‌چهارم از دستنوشته‌ها به همان صورت که انتظار می‌رفته اجرا شده بوده. ۲۵ درصد باقی‌مانده‌ی دستنوشته‌ها هنوز دارای تحلیل‌های آماری غیرقابل قبول بوده‌اند و احتمالاً رد

می‌شده‌اند، و اگر هم رد نمی‌شده‌اند، لازم بوده که نتایج از نو بیان گردند تا محدودیت‌های موجود در یافته‌ها توضیح داده شوند.

بررسی آماری مطالعات منتشر شده

پس از آن که یک دستنوشته توسط دبیر بررسی، بازنگری، و قابل پذیرش فرض شد، منتشر می‌شود. در این بخش مطالعاتی مرور می‌شوند که دقت آماری مقالات منتشر شده را بررسی کرده باشند.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، گزارش‌های مربوط به بی‌دقتی آماری در متون منتشر شده، به صورت نسبتاً منظم پدیدار می‌شوند. نمونه‌های مربوط به بی‌دقتی در تحلیل‌های آماری در مقالات پزشکی بخصوص هنگامی آزاردهنده می‌شوند که به موضوع مناظره‌های عمومی تبدیل می‌گردند، و اطبا و نیز استفاده‌کنندگان از خدمات بهداشتی را، که در تلاش‌اند تصمیمات بی‌عیب و نقص پزشکی اتخاذ کنند، سردرگم می‌کنند. اما نمونه‌های منفرد، آگاهی‌اندکی درباره‌ی حدود یک مسئله فراهم می‌کنند. آیا مواردی که مورد توجه رسانه‌ها قرار می‌گیرند نامعمول هستند، یا نشانه‌ی یک اشکال بزرگ‌تر می‌باشند؟ بررسی آماری دستنوشته‌ها، تا چه حد در جلوگیری از انتشار پژوهش‌های نادقیق یا نتیجه‌گیری‌های اغراق‌آمیز درباره‌ی اهمیت یا معناداری یافته‌ها، موفق است؟

پرسش

چه نوع خطاهای آماری در مطالعات انجام‌شده بر روی مقالات منتشر شده شناسایی شده‌اند؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که دقت یا مناسبت تحلیل آماری در مجموعه‌ای از مقالات منتشر شده را ارزیابی کرده.

مطالعات همانند

سی و چهار مطالعه شناسایی شدند که آمار مورد استفاده در مطالعات علمی منتشر شده را بررسی کرده‌اند. این مطالعات در یک دوره‌ی زمانی حدوداً ۵۰ ساله انجام و به ترتیب تاریخ انتشار، در جدول «۸-۳» خلاصه شده‌اند. سی و سه مطالعه (۹۷/۱ درصد)، از برخی حوزه‌های علوم پزشکی بودند؛ در یکی از مطالعات به تحقیق در متون مددکاری اجتماعی پرداخته شده. در ۳۳ مطالعه‌ی انجام‌شده بر روی متون پزشکی، مقالات منتشر شده در ۳۹ مجله‌ی نام‌برده شده، یک کتاب، و یک گروه از مقالات منتشر شده در داده‌پایگاه «کوچران»^۱ بررسی شدند. غیر از یکی، در همه‌ی ۳۰ مطالعه‌ی انجام‌شده بر روی مجلات، نام مجله‌ای که مقاله از آن گرفته شده بود ارائه گردیده. همه‌ی مجلات پزشکی نام‌برده شده، در نمایه‌نامه‌ی «ایندکس

مدیکوس» نمایه شده بودند. از ۳۰ مطالعه‌ای که نام مجله را ارائه کرده بودند، ۲۵ مجله (۸۳/۳ درصد) در یکی از ۳۹ مجله‌ی نام‌برده‌شده منتشر گردیده بودند. هفده مطالعه (۵۶/۷ درصد)، مقالات منتشرشده در یک مجله‌ی منفرد را ارزیابی کردند و (غیر از سه مطالعه) همه‌ی مطالعات دیگر (۸۲/۳ درصد) در مجله‌ای منتشر شده بودند که مقالاتش مورد تحلیل واقع شده بود. این مطالعات دربرگیرنده‌ی مجلات منتشرشده در ایالات متحده، بریتانیا، کانادا، استرالیا، و نیوزیلند بودند. پنج مجله - «بی‌ام‌جی»، «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا»، «جاما»، «لنست» و «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» - در چهار مطالعه یا بیش‌تر بررسی شدند: هر یک از این‌ها از شناخته‌شده‌ترین مجلات پزشکی هستند.

«آرمیتاز» پنج رده‌ی خطاهای آماری را توصیف کرد (جدول «۸-۱») [۱۴]. در جای مناسب، داده‌های حاصل از این مطالعات مطابق با این پنج رده، در جدول «۸-۳» دسته‌بندی شده‌اند: توصیف ناقص داده‌های پایه، بی‌توجهی به استقلال آماری، خطاهای مرتبط با گزینش تصادفی، خطاهای موجود در آزمون تی دانشجویی، و خطاهای موجود در آزمون‌های مجذور کای. گرچه راه‌های دیگری برای دسته‌بندی انواع آزمون‌های آماری وجود دارند، رده‌بندی «آرمیتاز» تصویری از سطوح مختلف پیچیدگی آزمون‌های آماری را به دست می‌دهد.

تحقیق‌کنندگان بر روی مطالعات خلاصه‌شده در جدول «۸-۳»، انواع روش‌های متفاوت را در پیش گرفتند و چند آزمون آماری مختلف را بررسی کردند. در کل، به طور متوسط ۶۵/۸ درصد از مقالات منتشرشده‌ی ارزیابی‌شده در این مطالعات، حاوی حداقل یک اشکال آماری بودند. اشکالات آماری مطالعات مندرج در جدول «۸-۳» از میانگین ۲۶/۰ درصد تا ۹۵ درصد از مقالات در هر مطالعه، متغیر هستند.

«راس» اولین محقی بود که وجود مطالعات دارای نقص آماری را در متون منتشرشده نشان داد [۱۰۴]. «راس» نخستین ۱۰۰ مقاله‌ی منتشرشده از ژانویه تا ژوئن سال ۱۹۵۰ در پنج مجله‌ی متفاوت پزشکی («جاما»، «مجله‌ی امریکایی پزشکی»، «سالنامه‌ی پزشکی داخلی»، «مجله‌ی امریکایی علوم پزشکی»، و «آرشیو روان‌درمانی و عصب‌شناسی») را ارزیابی نمود.

وی به دنبال وجود یک گروه شاهد مناسب در هر مطالعه بود (مثلاً گروهی از بیماران که درمان یا دستورالعملی دریافت کرده‌اند، در مقایسه با گروه مشابهی که دستورالعمل یا درمان نگرفته‌اند). گروه شاهد، پایه‌ی مطالعات بالینی است و کانون منطقی اولین مطالعه‌ی انجام‌شده بر روی اعتبار آماری مقالات منتشرشده محسوب می‌شد. «راس» هر مقاله‌ای را که به گزارش دربار‌ه‌ی گروهی از مواردی می‌پرداخت که از دستورالعمل یا شکلی از درمان توصیه‌شده یا ردشده، استفاده کرده بودند» به عنوان یک نتیجه‌ی تحلیل در مطالعه‌اش گنجانده [ص ۷۳]. وی دریافت که ۴۵ درصد از این مقالات فاقد گروه شاهد هستند، در حالی که چنین گروهی لازم بوده. ۱۸ درصد دارای گروه شاهد نامناسب هستند، ۱۰ درصد به گروه شاهد نیاز ندارند، و فقط ۲۷ درصد [از مقالات] دارای یک گروه کاملاً کنترل‌شده از آزمودنی‌ها می‌باشند.

جدول «۸-۳»: نواقص آماری مقالات منتشرشده

منبع	اشکالات آماری در مقالات حاوی آمار							تعداد مقالات	تعداد مجلات	رشته
	وجود برخی اشکالات	اشکالات جدی یا ردشدن	خطای ردهی پنجم	خطای ردهی چهارم	خطای ردهی سوم	خطای ردهی دوم	خطای ردهی اول	کاملاً کنترل شده		
[۱۰۴]	٪۷۳							٪۲۷	۱۰۰	۵ پزشکی
[۱۸]	٪۴۱/۵							٪۲۵/۱	۱۰۳	۲ پزشکی
[۸۰]	٪۹۵				٪۲۴/۱			٪۳۴/۵	۲۰۳	۱ آزمایش‌های دارویی
[۱۰۷]	٪۷۳	٪۵							۱۴۹	۱۰ پزشکی
[۹۷]	٪۸۴/۱				٪۲۰/۸			٪۴۴/۳	۲۶۴	۱ آزمایش‌های دارویی
[۹۷]	٪۸۰/۵				٪۱۷/۵			٪۵۲/۵	۱۰۳	۱ آزمایش‌های دارویی
[۷۷]	٪۴۸/۹	٪۳۲/۶							۱۴۱	۴ آزمایش‌های دارویی
[۴۸]			٪۳۵	٪۴۴					۳۴۵	۵ پزشکی
[۶۵]	٪۵۱/۶		٪۱۹/۳	٪۱۷/۷	٪۱۲/۹	٪۹/۷	٪۱۶/۱		۶۲	۱ پزشکی
[۵۴]	٪۸۰/۳								۷۱	۲۰ پزشکی/آرسی‌تی*
[۱۲]	٪۶۶/۷				٪۶۶/۷				۱۷۲	۲ پزشکی/آرسی‌تی*
[۱۲۴]	٪۴۵/۳		٪۸/۶	٪۹/۳	٪۱۲/۹		٪۱۲/۹		۱۳۹	۱ روان‌درمانی
[۸۷]	٪۷۶				٪۶۹/۴				۱۶۴	۱ سرطان/آرسی‌تی*
[۶۱]				٪۴۶					۵۹	۱ پزشکی
[۶۱]				٪۲۷					۱۴۲	۱ پزشکی
[۳۵]	٪۴۴				٪۸/۱				۶۷	۴ پزشکی
[۶۶]				٪۶۷					۱۸۴	۱ پزشکی
[۷۹]	٪۹۵				٪۱۳			٪۲	۶۴	۱ پزشکی
[۵۲]	٪۶۰		٪۶	٪۴		٪۲	٪۱۳		۴۷	۱ پزشکی
[۵۲]	٪۶۶		٪۵	٪۲۴		٪۵	٪۹		۷۴	۱ پزشکی
[۴۴]	٪۴۱				٪۱۱		٪۴۱		۸۴	۶ جراحی
[۱۷]	٪۸۵				٪۴۲/۸		٪۹	٪۱۵/۶	۲۴۳	۲ پزشکی
[۱۲۸]	٪۴۲/۵			٪۱۷/۶			٪۳۵		۴۸	۱ پزشکی
[۱۱۴]	٪۳۱						٪۱۹		۱۰۰	۱ دامپزشکی
[۱۱۴]	٪۲۶						٪۱۸		۵۳۵	۱ دامپزشکی
[۷۰]	٪۶۶	٪۳۲	٪۲۴/۶	٪۸/۸					۵۹	۱ مددکاری اجتماعی
[۹۶]	٪۸۹								۴۵	۳ آزمایش‌های مقایسه‌ای
[۳۴]	٪۷۹								۲۹	۲ روان‌درمانی
[۸۹]	٪۷۹	٪۱۴							۲۸	۱ پزشکی
[۸۵]	٪۷۵								۱۰۳	۱ جراحی
[۳۲]	٪۸۸/۵				٪۱۲/۴		٪۱۲/۴		۱۶۷	۱ پزشکی
[۱۰]	٪۴۱				٪۳۰				۸۰	۴ پزشکی/آرسی‌تی*
[۵۹]	٪۴۴								۲۵	۱ پزشکی
[۱۰۹]	٪۷۸				٪۶۸			٪۴۵	۲۰۶	۴ پزشکی/آرسی‌تی*
[۸۴]	٪۶۸								۱۰۲	۳ پزشکی/آرسی‌تی*
[۷۳]	٪۸۰	٪۱۵					٪۳۹		۵۹	۱ پزشکی
[۱۱۰]	٪۷۶								۵۰۰	۱ پزشکی/آرسی‌تی*
[۸۲]	٪۶۶	٪۵			٪۱۶/۵			٪۹۴/۷	۱۳۳	۱ دامپزشکی
	٪۶۵/۸	٪۱۷/۳	٪۱۶/۴	٪۲۶/۵	٪۳۲/۳	٪۵/۶	٪۲۰/۴	٪۳۷/۹		میانگین

* آرسی‌تی: آزمایش شاهد‌های با انتخاب تصادفی (RCT= Randomized Control Trial)

رده‌های خطای آماری [۱۴]	
توصیف ناکافی داده‌های پایه	رده‌ی یک
بی‌توجهی به استقلال آماری	رده‌ی دو
خطاهای مرتبط با انتخاب تصادفی	رده‌ی سه
خطاهای آزمون تی استودنت	رده‌ی چهار
خطاهای آزمون‌های مجذور کای	رده‌ی پنج

انواع خطای آماری [۳۴]	
در صورتی که درست باشد فرضیه‌ی صفر رد می‌شود.	نوع اول
فرضیه‌ی صفر فرض را بر آن می‌گیرد که میانگین‌های جمعیتی، برابر هستند.	نوع دوم
در صورتی که نادرست باشد و یک نتیجه‌گیری منفی غلط به دست آید فرضیه‌ی صفر پذیرفته می‌شود.	
اغلب به خاطر تعداد اندک آزمودنی‌ها پدید می‌آید.	

نمودار «۸-۱»: انواع خطاهای آماری

«راس» در نتیجه‌گیری‌هایش، بر نیاز به یک گروه شاهد مناسب در طرح تحقیق تأکید نمود؛ اما توصیه نکرد که در فرایند بررسی، یک دست‌نوشته از نظر صحت روش آماری مورد استفاده، ارزیابی گردد. او توصیه کرد که «یک برخورد شکاکانه نسبت به همه‌ی دستورالعمل‌ها یا درمان‌هایی که مؤثر شمرده می‌شوند اتخاذ شود، مگر آن که به تعداد کافی از موازد همانند ولی درمان‌نشده، مبنای مقایسه قرار گیرند» [ص ۷۵]. این گزاره، امروزه نیز معتبر است. «بجلی» از روش «راس» برای بررسی مجموعه‌ای از مقالات منتشرشده در دو مجله‌ی کانادایی استفاده نمود: «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا» و «مجله‌ی کانادایی بهداشت عمومی»^۱ [۱۸]. یافته‌های «بجلی» شبیه به یافته‌های «راس» بودند. فقط ۲۵/۱ درصد از مقالات منتشرشده در مطالعه به خوبی کنترل شده بودند، اما ۴۱/۵ درصد در نمونه‌گیری، گروه شاهد، یا تحلیل آماری، یک یا چند اشکال داشتند. «اسکور» و «کارتین» تحلیلی مشابه با تحلیل «راس» را در «جاما» منتشر نمودند [۱۰۷]. این دو محقق، گزارش‌های منتشرشده‌ی ۱۰ مجله‌ی پرخواننده‌تر پزشکی را مطالعه نمودند و چنین قضاوت کردند که ۷۳ درصد از مقالات، دارای نتیجه‌گیری‌هایی هستند که داده‌های ارائه‌شده در توصیفات مکتوب تحقیق، آن‌ها را پشتیبانی نمی‌کنند. در سرمقاله‌ای که همراه با مطالعه‌ی «اسکور» و «کارتین» در «جاما» منتشر شد، از کیفیت تدریس آمار در دانشکده‌ی پزشکی انتقاد گردید و اعلام شد که دبیران «جاما» از یک مشاور آمار برای بررسی دست‌نوشته‌ای حاوی آمار استفاده می‌کنند.

«ماهون» و «دانیل» گزارش‌های مربوط به آزمایش‌های دارویی در «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا» را مورد بررسی قرار دادند و دریافتند که مقدار اندک ۵ درصد از مقالات، با شرایطی که

آنان برای یک گزارش معتبر لازم می‌دانستند مطابقت دارند [۸۰]. «رایفنشتاین» و همکارانش مطالعه‌ی «ماهون» و «دانیل» درباره‌ی آزمایش‌های دارویی منتشرشده را دنبال کردند [۹۷]. این محققان بهبود معناداری ($p < 0/01$) را در گزارش آماری آزمایش‌های بالینی مندرج در «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا»، از زمان اولین مطالعه در سال ۱۹۶۴ تا مطالعه‌ی خودشان در سال ۱۹۶۷، مشاهده نمودند. این بهبود در بخش طرح تحقیق و گروه شاهد مشاهده می‌شد. ولی در عین حال محققان دریافتند که فقط نیمی از مطالعات، به خوبی کنترل شده‌اند. در کل، «رایفنشتاین» حدودی از اشکالات را در ۸۰ تا ۸۵ درصد از آزمایش‌های دارویی شناسایی نمود. دبیران چهار مجله‌ی غیر تخصصی بریتانیایی، یک سیاهه‌ی بازبینی از ۴۴ سؤال را به منظور کمک به بررسی‌ها در بخش نظام‌مند گزارش معاینات بالینی آماده کردند. از بررسی‌ها خواسته شد از این سیاهه‌ی بازبینی استفاده کنند و آمارهای مندرج در مطالعات منتشرشده را ارزیابی نمایند. «لیونل» و «هرکسهایمر» دریافتند که تقریباً نیمی از گزارش‌های منتشرشده، اشکالات آماری دارند و یک‌سوم آن‌ها به واسطه‌ی فقدان یک یا چند ویژگی لازم در یک گزارش معتبر، غیرقابل پذیرش می‌باشند [۷۷].

«فاینشتاین» رویه‌های آماری مورد استفاده در مقالات منتشرشده در پنج مجله («بی‌ام‌جی»، «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا»، «جاما»، «لانست»، و «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند») در طول یک دوره‌ی شش ماهه در سال ۱۹۷۳ را پیمایش نمود. وی دریافت که «آزمون تی» در ۴۴ درصد از گزارش‌ها و «آزمون مجذور کای» در ۳۵ درصد از گزارش‌ها به صورت نادرست به کار رفته است [۴۸].

«گور» و همکارانش، در مطالعه‌ای که آزمون‌های آماری مورد استفاده در مقالات منتشرشده در «بی‌ام‌جی» را تحلیل می‌کرد، از پنج رده خطاهای توصیف‌شده توسط «آرمیناز» استفاده کردند. آنان مشاهده نمودند که ۵۱/۶ درصد از مقالات بنیادی در ۱۳ شماره‌ی پیاپی از مجله‌ی «بی‌ام‌جی» دارای خطاهای آماری هستند [۶۵]. تحقیقی در «مجله‌ی بریتانیایی روان‌درمانی» به دنبال تعدادی از خطاهای آماری بود. اشکالات مشخص‌شده مربوط به گزینش تصادفی، توصیفات، آزمون‌های تی، و آزمون‌های «مجذور کای» بودند. ۴۵/۳ درصد از مقالات منتشرشده‌ای که «وایت» بررسی نمود دارای خطا بودند [۱۳۴].

«فرایمن» و همکاران او درباره‌ی احتمال وجود خطاهای «نوع اول» (که وقتی درست باشد فرضیه‌ی صفر رد می‌شود) یا خطاهای «نوع دوم» (که وقتی غلط باشد فرضیه‌ی صفر پذیرفته می‌شود) در مطالعات تحقیق کردند (نگاه کنید به نمودار ۸-۱) [۵۴]. رد کردن فرضیه‌ی صفر بدان معنا است که در مطالعه، تفاوت‌های آماری معناداری بین دو یا چند خصیصه‌ی جامعه‌ی تحقیق، مشاهده شده. وقتی فرضیه‌ی صفر رد نمی‌شود، اختلافات آماری معناداری میان گروه‌های مورد مقایسه وجود ندارد. در تحقیق «فرایمن»، ۷۱ مورد شاهد مطالعه شدند که

حاکمی از هیچ گونه پیشرفت درمانی ناشی از یک درمان خاص در بیماران نبودند. محققان می‌خواستند تعیین کنند که آیا حجم نمونه‌ی مورد استفاده در مطالعات منتشرشده، برای تشخیص پیشرفت‌های درمانی احتمالی، به اندازه‌ی کافی بوده یا خیر. محققان به این نتیجه رسیدند که در صورت نامناسب بودن حجم نمونه‌ی مورد استفاده، ۵۷ مورد (۸۰/۳ درصد) از پیامدهای منفی، ممکن بوده که نتایج متفاوتی داشته باشند. مطالعه‌ی آنان این نگرانی را موجب شد که «بسیاری از درمان‌هایی که پس از معاینات ناتمام و «منفی»، بی‌اثر شمرده شده و کنار گذاشته شده‌اند، باز هم ممکن است دارای اثر قابل توجه بالینی باشند» [ص ۶۹۴]. «کوپفرسمید» معتقد بود که انتشار یک مطالعه‌ی حاوی خطای «نوع اول»، از انتشار یک مطالعه‌ی حاوی خطای «نوع دوم» خطرناک‌تر است [۷۶]. وجود خطای نوع اول «اغلب پژوهشگران را از مطالعه‌ی پدیده‌ها یا/و گزارش دادن نتایج غیرمعنادار بازمی‌دارد» [ص ۶۳۷]. «گلانتز» در پی نوع خطا- کاربرد نامناسب آزمون تی- در یک دوره از هر یک از دو مجله‌ی مرتبط با گردش خون بود: مجله‌ی «پژوهش در گردش خون»^۱ و مجله‌ی «گردش خون». «گلانتز» دریافت که به ترتیب ۴۶ درصد و ۲۷ درصد از مقالات منتشرشده در هر مجله، «آزمون تی» را به صورت نامناسب به کار برده‌اند [۶۱]. وی نتیجه گرفت که «خطاها آنچنان شایع‌اند که نظام کنونی همترازخوانی نتوانسته آن‌ها را کنترل کند» [ص ۱]. «هال» متون بررسی‌شده توسط «فاینشتاین» [۴۸] را بررسی نمود، و اعلام کرد که ۶۷ درصد از آن دسته از مقالات «مجله‌ی بریتانیایی جراحی» که از آزمون تی استفاده کرده‌اند و در سال ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ منتشرشده‌اند «مفروضات غیرقابل توجیهی درباره‌ی بهنجاری دارند» و چنین نظر داد که مطالعه‌ی «فاینشتاین» فقط «بخش کوچکی از مسئله» را آشکار کرده است [ص ۶۶: ۵۶]. در یک مطالعه بر روی گزارش معاینات بالینی در «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند»، «بی‌ام‌جی»، و «جاما»، ۱۱ عنصر از طرح و تحلیل، مورد بررسی قرار گرفتند و مشخص شد که ۵۶ درصد از مقالات به روشنی گزارش شده‌اند [۳۵]. اما فقط در ۱۹ درصد از مطالعات، شیوه‌ی مورد استفاده‌ی پژوهشگران برای انتخاب تصادفی آزمودنی‌ها منعکس شده بود. «درسیمونیان» خاطرنشان کرد که «وقتی که مؤلف فقط عباراتی مانند $p < 0.05$ » را بدون مشخص کردن آزمون آماری به کار می‌برد» خوانندگان سردرگم می‌شوند [ص ۱۳۳۵]. «امرسون» و همکاران او، با استفاده از ۱۱ عنصر مورد استفاده‌ی «درسیمونیان» برای تحلیل ۸۴ مقاله‌ی مندرج در شش مجله‌ی جراحی، گزارش دادند که ۱۱ درصد از مطالعات، فاقد شیوه‌ی مناسبی برای انتخاب تصادفی بوده‌اند» [۴۴].

بررسی «مجله‌ی بیماری‌های واگیردار» نشان داد که تقریباً همه‌ی مقالاتی که از آمار استفاده کرده‌اند دارای حداقل یک خطای آماری هستند [۷۹]. ۹۵ درصد این مقالات، دارای «گزاره‌ای حاکمی از مقدار احتمالاتی، بدون درج خلاصه‌ی کاملی از نتایج آماری بودند» [ص ۳۴۹].

مطالعه‌ی دیگری بر روی دو مجله‌ی هوشبری، «آناستزی‌اند آنالجزیا» و «آناستزیولوژی»^۱، مشخص کرد که ۸۵ درصد از مقالات هر دو مجله حداقل یک خطای مهم در تحلیل‌های آماری داشته‌اند [۱۷].

در بررسی متون توانبخشی، «ویناپل» و «کاین» ۴۰ مطالعه را که از آمار تحلیلی استفاده کرده بودند به شکل منتقدانه بررسی نمودند [۱۲۸]. فقط ۲۳ مطالعه (۵۷/۵ درصد) از آن‌ها هم از نظر توصیف و هم از نظر روش‌شناسی، قابل پذیرش شناخته شدند. سه دسته از نقایص شناسایی شده عبارت بودند از: «(۱) توصیف ناقص روش‌ها، (۲) استفاده‌ی نادرست از آزمون‌های تی، و (۳) و نبود تحلیل آماری برخوردار از پیچیدگی مناسب» [ص ۳۲۲].

«فلسون» و همکارانش شیوه‌های آماری مورد استفاده در مقالات منتشرشده در «آرتروز و رماتیسم» در سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸ را با مقالات منتشرشده در سال ۱۹۸۲ مقایسه کردند [۵۲]. نتیجه‌گیری‌های کلی آنان این بود که ۶۰ درصد از این مقالات منتشرشده و ۶۶ درصد از مقالات منتشرشده در سال ۱۹۸۲ که از آزمون‌های آماری استفاده کرده‌اند دارای خطاهای تحلیل هستند. افزون بر این، آنان همچنین دریافتند که ۹ درصد از مقالات در سال ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸ حاوی آزمون‌های متعدد آماری می‌باشند و در سال ۱۹۸۲، ۴۱ درصد از مقالات چندین آزمون آماری را شامل می‌شدند. مؤلفان خاطرنشان ساختند که بسته‌های نرم‌افزاری، به راحتی تحلیل داده‌های پیچیده را انجام می‌دهند «و این ممکن است علت اصلی ظهور خطاهای مضاعف در آزمون‌ها باشد» [ص ۱۰۱۸]. آنان معتقد بودند که «سرعت پیشرفت فنون آماری با پیچیدگی فزاینده‌ی داده‌ها هماهنگ نیست» [ص ۱۰۲۰].

«دیویس» ۱۰ خطای روش‌شناختی را در ۲۹ مقاله‌ی تحلیلی سال ۱۹۸۵ در «مجله‌ی استرالیایی و نیوزیلندی روان‌درمانی» و «مجله‌ی امریکایی روان‌درمانی»^۲ مشخص کرد [۳۴]. گرچه وی دریافت که ۷۹ درصد از مقالات منتشرشده حداقل یک خطا دارند، در عین حال هشدار داد که برای رسیدن به یک نتیجه‌گیری کلی از مطالعه‌ی وی باید دقت شود و تأکید نمود که «خطاهای آماری لزوماً پژوهش را بی‌اعتبار نمی‌کنند» [ص ۳۷۱]. برخی خطاها دارای خاصیت تخریبی بیش از خطاهای دیگر هستند؛ مثلاً خطا در طرح تحقیق بیش‌تر از خطا در تحلیل، مشکل‌ساز می‌باشد.

«پوکاک» و همکاران وی ۴۵ گزارش از معاینات مقایسه‌ای منتشرشده در «بی‌ام‌جی»، «لانست»، و «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» را مشخص کردند [۹۶]. فقط در ۱۳ درصد از معاینات، از فاصله‌ی اطمینان استفاده شده بود، و فقط ۱۱ درصد از آن‌ها تعداد مورد نظر بیماران را ذکر کرده بودند. محققان اشاره کردند که به نظر می‌رسد گرایش به طرفداری از نتایج معنادار آماری در هنگام گزارش درباره‌ی یک معاینه‌ی بالینی «به سمت بزرگ‌نمایی تفاوت‌های درمانی میل دارد» و پیشنهاد کردند که «در معاینات، خط‌مشی از پیش تعیین‌شده

برای تحلیل داده‌ها و ارائه‌ی گزارش باید از آنچه که معمولاً قبل از اقدام به مطالعه مورد استفاده قرار می‌گیرد، واضح‌تر باشد [ص ۴۲۶]. در یک مطالعه درباره‌ی نحوه‌ی گزارش آماری در «مجله‌ی جراحی استخوان و مفاصل»، «موریس» نشان داد که نتیجه‌گیری‌ها به خاطر کمی حجم نمونه، اغلب توجه نشده‌اند و خاطرنشان کرد که در متون منتشرشده، باید از فنون آماری استفاده‌ی بیش‌تری می‌شد [۸۵].

«کروئس» مجموع نرخ ۸۸/۵ درصد خطا را در مقالات حاوی تحلیل آماری که در «مجله‌ی امریکایی پزشکی حاره»^۱ منتشر شده بودند پیدا کرد [۳۲]. این که این درصد بسیار شبیه به مطالعات انجام‌شده درباره‌ی مجلات دیگر است، ظاهراً وی را گیج کرده بود. وی پیشنهاد کرد که یک سال آموزش آمار در برنامه‌ی درسی پزشکی حاره الزامی شود. در سرمقاله‌ی همراه با مطالعه‌ی «کروئس»، تأکید شد که خطاهای توصیف‌شده توسط «کروئس»، معمولاً اثری در تغییر نتایج مطالعات نداشته‌اند [۱۲۶]. سرمقاله‌ی «تیگرت»، ضمن اعتراف به ضرورت استانداردهای آماری، به احتمال تغییر خط‌مشی مجله درباره‌ی بررسی آماری به تبعیت یافته‌های «کروئس»، اشاره‌ای نکرد.

«موری» آمار موجود در ۲۸ مقاله‌ی منتشرشده در «مجله‌ی بریتانیایی جراحی» را مورد بازبینی قرار داد. وی که به عنوان بررسی آماری این مقالات عمل می‌کرد، به این نتیجه رسید که ۱۴ درصد از آن‌ها باید رد می‌شده‌اند، ۲۵ درصد به بازنگری اساسی نیاز داشته‌اند، ۳۹ درصد باید به صورت جزئی بازنگری می‌شده‌اند، و فقط ۲۱ درصد نیازمند هیچ‌گونه اصلاح نبودند [۸۹]. تحلیل ۵۹ مقاله‌ی منتشرشده در «ترانسفیوژن» نشان داد که ۸۰ درصد از مقالات، دارای نوعی نقص آماری هستند [۷۳]. دو مؤلف این تحلیل، همچون دیگر محققان، پذیرفتند که منتقدان مقالات منتشرشده درون‌گرا بوده‌اند، و دیگر این که همه‌ی خطاهای آماری مهم نبوده‌اند؛ هرچند که این دو مؤلف به این امر توجه کردند که ۱۵ درصد از مقالات دارای نتیجه‌گیری‌هایی هستند که فاقد داده‌های پشتیبان می‌باشند.

در دو مطالعه، اعتبار آماری متون دامپزشکی بررسی شد. «شات» خطاهای آماری موجود در دو مجله‌ی دامپزشکی از سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴ را با هم مقایسه نمود. وی گزارش داد که از ۱۰۰ مقاله‌ی حاوی تحلیل آماری منتشرشده در «مجله‌ی انجمن دامپزشکی امریکا» و از ۵۳۵ مقاله در «مجله‌ی امریکایی دامپزشکی»^۲ در طول همین دوره‌ی زمانی، به ترتیب ۱۹ درصد و ۱۸ درصد فاقد اطلاعات کافی برای ارزیابی بوده‌اند، به ترتیب ۱۲ درصد و ۸ درصد خطاهای آماری داشته‌اند، و نزدیک به یک‌سوم مقالات هر مجله دارای برخی اشکالات آماری بوده‌اند [۱۱۴]. در مطالعه‌ای دیگر روی مقالات متون دامپزشکی، «مک‌کانس» اشکالاتی آماری مشابه با گزارش‌های موجود در علوم پزشکی مشاهده نمود. ۳۰ درصد از آثار، دارای طرح تحقیق ضعیف بودند، ۴۵ درصد در تحلیل نقص داشتند، ۳۳ درصد دارای اطلاعات ناقص درباره‌ی

گردآوری داده‌ها یا تحلیل آماری بودند، و ۲۶ درصد نتیجه‌گیری‌هایی داشتند که با تحلیل آماری پشتیبانی نمی‌شدند [۸۲].

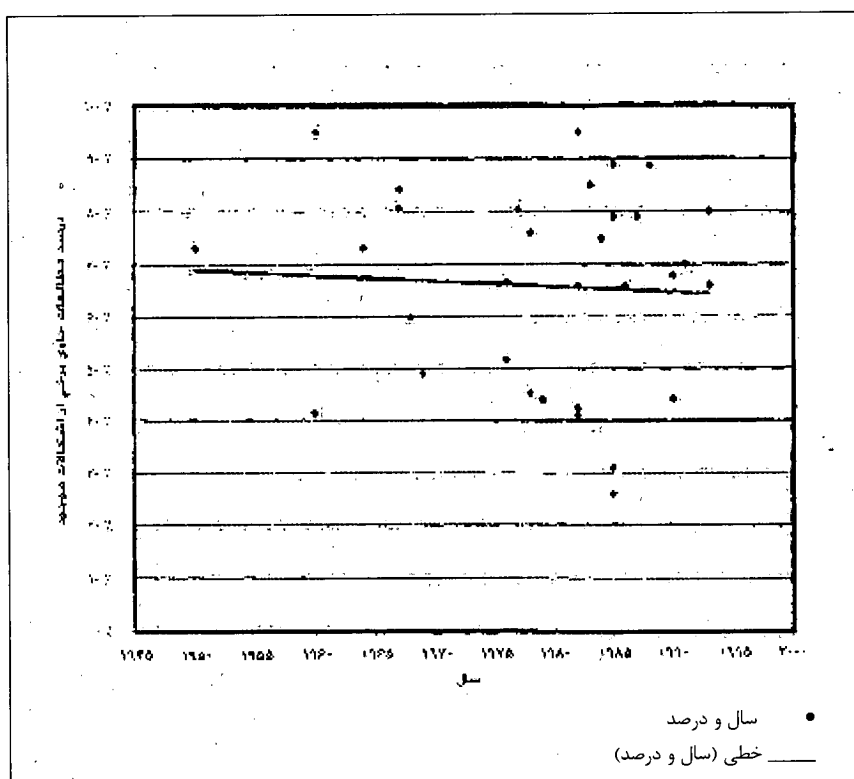
«هاکسلی»، در یک مطالعه‌ی غیرپزشکی از این مجموعه، خطاهای آماری در «مجله‌ی بریتانیایی مددکاری اجتماعی» را بررسی نمود و نتایجی مشابه با مطالعات انجام‌شده در پزشکی به دست آورد: ۶۶ درصد از مقالات دارای خطاهای آماری، و ۳۲ درصد دارای خطاهای جدی بودند [۷۰].

در هفت مطالعه، آزمون‌های آماری مورد استفاده در گزارش معاینه‌ی شاهدهای تصادفی (آرسی‌تی)^۱، بررسی شدند [۵۴؛ ۱۲؛ ۸۷؛ ۱۰؛ ۱۰۹؛ ۸۴؛ ۱۱۰]. در کل، نتایج همه‌ی این تحقیقات مشابه نتایج مطالعات دیگری بود که تحلیل آماری در مقالات منتشرشده را ارزیابی می‌کردند: از ۴۱ تا ۸۰ درصد کل «آرسی‌تی» حاوی پاره‌ای اشکالات آماری در توصیف، طرح، تحلیل، یا نتیجه‌گیری‌ها بودند. نتایج «شولتز» و همکاران او تکرار بسیاری از نتیجه‌گیری‌های مشابه قدیمی درباره‌ی تحلیل آماری مطالعات منتشرشده می‌باشند، [البته] همراه با این اندیشه که مطالعه‌ی آنان «شواهدی تجربی فراهم می‌کنند که نشان می‌دهند رویکردهای نامناسب روش‌شناختی در معاینات کنترل‌شده، با سوگیری همراه هستند. خوانندگان گزارش معاینات باید مراقب این اشکالات باشند، و محققان باید طراحی، اجرا، و گزارش معاینات را بهبود ببخشند» [ص ۴۰۸].

داده‌های حاصل از این مطالعات به طیفی از اشکالات آماری اشاره می‌کنند. برخی از مؤلفان خاطرنشان کرده‌اند که نقص‌های شناسایی‌شده توسط محققان ممکن است نقص در توصیف و گزارش باشند، و نه لزوماً خطا در تحلیل‌ها. اشکالات توصیف و گزارش به صورت بالقوه اصلاح‌پذیر هستند؛ اما ممکن است معلوم شود که مقالات حاوی گزارش نامناسب دارای اشکالات روش‌شناختی نیز می‌باشند. فقط شش نفر از ۳۴ محقق (۱۷/۱ درصد) تلاش کردند مشخص کنند که آیا یک مقاله باید به خاطر خطاهای جدی آماری آن، رد می‌شده یا خیر. از میان آن‌هایی که درصد خطاهای جدی آماری را شناسایی کردند، محققان معتقد بودند که به طور میانگین ۱۷/۳ درصد مقالات باید رد می‌شده‌اند. بسیاری از مطالعات خلاصه‌شده در جدول «۳-۸»، فقط معدودی از آزمون‌های آماری را بررسی کردند. بنابراین داده‌های مندرج در جدول «۳-۸»، حداقل درصد‌های اشکالات آماری موجود در متون منتشرشده را نشان می‌دهند. درصد دقیق مقالات دارای اشکالات قابل تصحیح را نمی‌توان از روی این مطالعات تعیین کرد. اما معدودی از محققان مایل بوده‌اند چنین نظر دهند که به موجب بررسی آماری آنان از مطالعات، مقاله‌ی منتشرشده باید رد می‌شده.

نمودار «۲-۸» یک نمودار پراکندگی داده‌ها از مطالعات ذکرشده در جدول «۳-۸» می‌باشد. در نمودار «۲-۸»، سال مربوط به هر مطالعه در برابر درصد متوسط مقالاتی از هر مطالعه که

اشکالات آماری در آن‌ها مشاهده گردیده، ذکر شده. این نمودار حاکی از روند رو به بهبود در کاربرد تحلیل‌های آماری در متون منتشرشده در طول زمان نیست، بلکه فقط نشان می‌دهد که ارزیابی آمار مذکور در متون منتشرشده، همچنان منجر به پدیداری درصد بالایی از مطالعاتی می‌شود که فاقد تحلیل آماری مناسب یا توصیف مناسب از تحلیل‌های آماری هستند. درجه‌ی دقت بررسی، امروزه ممکن است بیش‌تر از زمانی باشد که گزارش‌های اولیه منتشر می‌شدند. این گزارش‌های اولیه فقط برخی از آزمون‌های بسیار ساده‌ی آماری را بررسی می‌کردند.



نمودار «۸-۲»: پراکندگی داده‌ها از مطالعات ذکرشده در جدول «۸-۳»

پیچیدگی آزمون‌های آماری در مطالعات منتشرشده

در بخش‌های قبلی مطالعاتی مرور شدند که کامل بودن و صحت آزمون‌های آماری را هم در دستنوشته‌های تحویلی و هم در متون منتشرشده ارزیابی نمودند. آزمون‌های آماری در دستنوشته‌ها چقدر پیچیده هستند؟

پرسش

یک بررس فاقد آموزش‌های آماری با چه دقتی می‌تواند دستنوشته‌های حاوی آزمون‌های آماری را بررسی کند؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که پیچیدگی آماری مطالعات منتشرشده را آزموده است.

مطالعات همانند

ده مطالعه پیدا شدند که در آن‌ها، پیچیدگی آزمون‌های آماری در متون پزشکی منتشرشده بررسی شده بود (جدول «۴-۸»). تعدادی از این مطالعات، داده‌های مربوط به بیش از یک سال را مقایسه کردند، و در جدول «۴-۸» هر سال در یک مدخل جداگانه قرار دارد.

جدول «۴-۸». پیچیدگی آزمون آماری در مقالات منتشرشده در پزشکی

منبع	سال مطالعه	درصد سهولت درک	فاقد آمار	درصد مقالات دارای آزمون‌های آماری			تعداد مجلات	تعداد مقالات	حوزه‌ی مطالعه: نام مجله
				توصیفی*	پراکندگی**	استنباطی***			
[۶۷]	۱۹۵۲	%۹۷	%۶۶	%۱۳	%۲۱		۱	۶۷	Pediatrics
[۶۷]	۱۹۶۲	%۹۵	%۵۹	%۲۰	%۲۰		۱	۹۸	Pediatrics
[۱۰۳]	۱۹۶۹		%۵۸	%۶		%۳۵	۴	۳۰۶	گوش، حلق و بینی
[۷۲]	۱۹۷۰			%۴۶	%۲۷	%۵۳	۱	۱۶۸	Archives of Ophthalmology
[۶۷]	۱۹۷۲	%۸۸	%۴۵	%۲۸	%۲۷		۱	۱۱۵	Pediatrics
[۳۳]	۱۹۷۳	اکثر*	%۷۳	%۲۵	%۹		۹	۲۳۳۸	پزشکی
[۴۸]	۱۹۷۳	%۷۳	%۶۵	%۳۰	%۵		۵	۱۱۶۵	پزشکی
[۱۰۳]	۱۹۷۹		%۴۷	%۱۱		%۴۲	۴	۴۱۵	گوش، حلق و بینی
[۷۲]	۱۹۸۰		%۴۲		%۳۹	%۵۶	۱	۲۱۴	Archives of Ophthalmology
[۴۲] [۴۳]	۱۹۸۰	%۷۳				%۵۸ (یا فاقد آمار)	۱	۷۶۰	New England Journal of Medicine
[۶۷]	۱۹۸۲	%۶۵	%۳۰	%۴۸	%۲۳		۱	۱۵۱	Pediatrics
[۶۹]	۱۹۸۳	%۹۰	%۴۲		%۲۱	%۴۴	۹	۳۲۹۹	پزشکی
[۱۲۸]	۱۹۸۲		%۶۲			%۳۷	۱	۱۲۸	توانبخشی
[۴۳]	۱۹۸۹			%۲۷-۳۶		%۱۲ (یا فاقد آمار)	۱	۱۱۵	New England Journal of Medicine
[۱۰۳]	۱۹۸۹	%۹۰	%۳۹	%۲۷		%۳۳	۴	۵۴۱	گوش، حلق و بینی
[۱۱۱]	۱۹۹۰		%۳۴			%۶۶	۲	۱۰۳۹	توانبخشی
[۷۲]	۱۹۹۰	%۸۹	%۳۴		%۵۰	%۶۵	۳	۵۹۲	چشم‌پزشکی
		%۸۴	%۲۹	%۲۳	%۲۴	%۴۸			میانگین

* درصدها، میانگین‌ها، میانه ** خطای استاندارد، انحراف استاندارد، دامنه *** آزمون تی، مجذور کای، پیرسن، ...

«هیدن» تغییر پیچیدگی‌های آماری در مجله‌ی «پزشکی اطفال» را در فاصله‌های ۱۰ ساله از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۸۲ دنبال کرد [۶۷]. وی دریافت که رویه‌های آماری در طول این ۳۰ سال

رایج تر و متنوع تر شده‌اند. از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۸۲، درصد مقالات مجله‌ی «پزشکی اطفال» که از هیچ آزمون آماری استفاده نکرده یا فقط یکی از چهار آماره‌ی ساده (سنجش پراکندگی، آزمون تی، مجذور کای، و همبستگی «پیرسن»)^۱ را به کار برده بودند، از ۹۷ درصد به ۶۵ درصد کاهش یافته. در همین مدت، مطالعات منتشرشده‌ی حاوی رویه‌های آماری استنباطی از ۱۳ درصد به ۴۸ درصد افزایش یافته بودند.

«روزنفلد» و «رویکت» در ارزیابی مقالات چهار مجله‌ی^۲ «پزشکی گوش، حلق و بینی» مطالعاتی شبیه به مطالعه‌ی «هیدن» انجام دادند و پیچیدگی آماری در مقالات منتشرشده در سال ۱۹۶۹، ۱۹۷۹، و ۱۹۸۹ را مقایسه نمودند [۱۰۳]. گرچه میانگین ۶۷ درصد از همه‌ی مقالات این سه دوره‌ی زمانی حاوی هیچ آماری نبودند یا فقط حاوی آمار توصیفی بودند، نظر محققان بر این بود که آگاهی از پنج فن آماری-آزمون‌های تی، جداول وابستگی^۳، تحلیل واریانس، جداول مرگ و میر، و آمار ناپارامتری- برای درک آمار ۹۰ درصد از همه‌ی مقالات، کافی است. اما این محققان هشدار دادند که مطالعه‌ی آنان حاکی از آن است که پیچیدگی آماری مقالات، همچنان ادامه خواهد یافت.

«یوزیچ» و همکاران وی با استفاده از یک طرح تحقیق مشابه، تحلیل‌های آماری در مقالات مجله‌های چشم‌پزشکی را در فاصله‌های ۱۰ ساله- از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰- بررسی نمودند [۷۲]. تعداد مقالات فاقد آمار منتشرشده در مجله‌ی «آرشیو چشم‌پزشکی» از ۴۶ درصد در سال ۱۹۷۰، به ۴۲ درصد در سال ۱۹۸۰، و ۳۴ درصد در سال ۱۹۹۰ کاهش یافت. پژوهشگران، تفاوت‌هایی را نیز در درصد مقالات حاوی آمار در مجلات سال ۱۹۹۰ مشاهده کردند: ۶۷ درصد برای مجله‌ی «چشم‌پزشکی»^۴، و ۵۵ درصد برای «مجله‌ی آمریکایی چشم‌پزشکی»^۵. تفاوت میان سه مجله‌ی مذکور از نظر آماری معنادار است. در سال ۱۹۹۰، مجموعاً ۶۶ درصد از کل مقالات این مجلات حاوی نوعی تحلیل آماری بودند. مؤلفان این‌گونه برآورد کردند که اگر خواننده از ۱۰ فن آماری آگاهی می‌داشت، ۸۹ درصد از کل مقالات «از نظر آماری قابل فهم» می‌بودند [ص ۱۲۲۷]. این ۱۰ فن عبارت بودند از: واحدهای گرایش به مرکز، آماره‌های پراکندگی، آزمون تی، جداول وابستگی، آزمون‌های ناپارامتری، تحلیل واریانس، رگرسیون خطی، ضریب همبستگی «پیرسن»، تحلیل بقا، و مقایسه‌های مضاعف.

«فاینشتاین» به این نتیجه رسید که آشنایی اولیه با انحراف استاندارد، خطاهای استاندارد، آزمون تی، و مجذور کای برای درک ۷۳ درصد از آمار به کاررفته در پنج مجله‌ی اصلی پزشکی در سال ۱۹۷۳ کافی بوده [۴۸]. «امرسن» و «کلدیتس» [۴۲] در مطالعه‌ی ۷۶۰ مقاله از «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» دریافتند که خواننده برای درک آمار مورد استفاده در ۷۳ درصد از

1. Pearson's correlation

2. 'Annals of Otolaryngology', 'Archives of Otolaryngology-Head and Neck surgery', 'laryngoscope', and 'Otolaryngology Head and Neck Surgery'

3. Contingency tables

4. Ophthalmology

5. American Journal of Ophthalmology

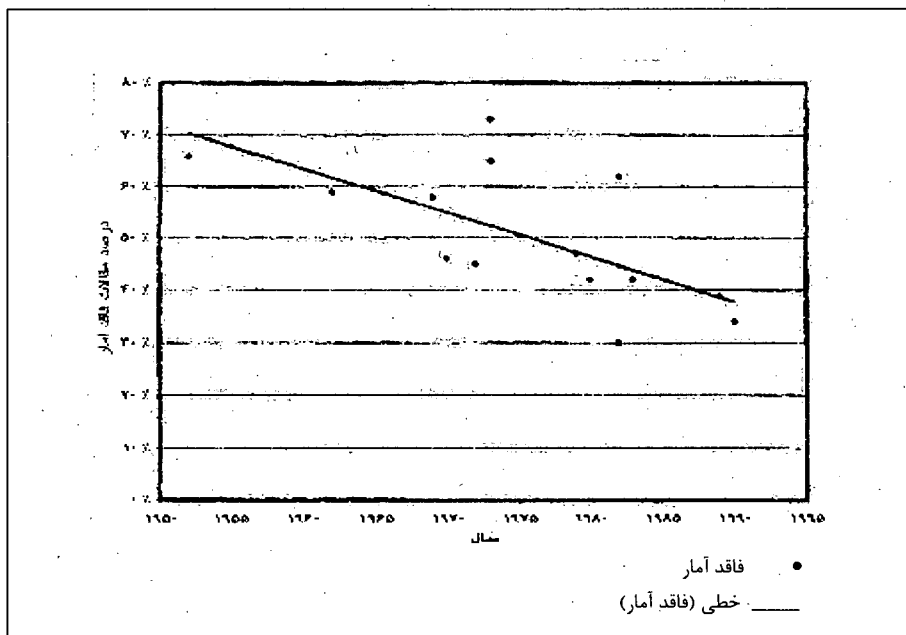
مقالات، به آگاهی از سه آماره‌ی اساسی (توصیف، آزمون تی، و جداول همبستگی) نیاز دارد. ده سال بعد، «مرسن» و «کلدیتس» با افزودن داده‌های تحقیق پیشین خود چنین تشخیص دادند که فقط ۱۲ درصد از مقالات منتشرشده در یک دوره از «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» دارای هیچ‌گونه تحلیل آماری نیستند یا فقط آمار توصیفی دارند [۴۳]. «مرسن» و «کلدیتس» در مطالعه‌ی سال ۱۹۹۲ اشاره‌ای به مطالعه‌ی سال ۱۹۸۳ خود نکردند، اما مطالعه‌ی سال ۱۹۹۲ نشان داد که در هر رده، گزارش آزمون‌های آماری افزایش یافته است. در نتیجه‌ی بررسی متون گوش، حلق و بینی که در یک دوره‌ی دوساله منتشر شده بودند، «هوکانسون» و همکاران او به این نتیجه رسیدند که ۹۰ درصد از ۳۲۹۹ مقاله را می‌شده با دانستن کمتر از ۱۰ رویه‌ی ابتدایی آماری، درک نمود [۶۹]. نتیجه‌گیری «داوبز» از مطالعه‌ی ۹ مجله‌ی پزشکی، مشابه [همین نتیجه‌گیری] بود: «اکثر رویه‌های مورد استفاده را می‌توان در یک مبحث مقدماتی آمار گنجاند، اما پزشکان بالینی بندرت به این موضوع علاقه نشان می‌دهند» [۳۳: ص ۸۰۱].

«واینپل» و «کین» اعلام کردند که ۳۷ درصد از ۱۲۸ مقاله‌ی منتشرشده در سال ۱۹۸۲ در مجله‌ی «آرشیو توان‌بخشی و پزشکی جسمانی» به شکلی از روش‌های آماری استفاده کرده‌اند [۱۲۸]. «شوارتز»، «سِتر»، و «گلدبرگ» مطالعه‌ی «واینپل» را روزآمد کردند و کاربرد آمار در دو مجله‌ی توان‌بخشی - یعنی «مجله‌ی امریکایی توان‌بخشی و پزشکی جسمانی»^۱ و «آرشیو توان‌بخشی و پزشکی جسمانی» - از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۳ را مستند کردند [۱۱۱]. نمونه‌ی مقالات، شامل ۶۶ درصد مقالات پژوهشی بود. این محققان تأیید نمودند که مجلات توان‌بخشی در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ نسبت به سال ۱۹۸۲، از آزمون‌های آماری بیش‌تر و پیچیده‌تری استفاده کرده‌اند.

همان‌گونه که نمودار «۳-۸» نشان می‌دهد، گرایشی به کاربرد فزاینده‌ی آمار در متون پزشکی وجود دارد. مطالعه‌ی دیگر درباره‌ی پیچیدگی آزمون‌های آماری در مطالب منتشرشده در رشته‌ی روان‌شناسی انجام شد [۹۸] که طی آن، «ریس» و «ستیلر» تغییرات رخ داده در الگوهای پژوهشی در «مجله‌ی روان‌شناسی اجتماعی و شخصیتی»^۲ را با استفاده از دوره‌های سال‌های ۱۹۶۸، ۱۹۷۸، و ۱۹۸۸ بررسی نمودند. همانند مطالعات انجام‌شده در پزشکی، در اینجا نیز محققان «پیچیدگی رو به رشدی را هم در انواع سؤالات نظری که پژوهشگران شخصیت - اجتماعی می‌پرسند و هم در روش‌ها و آماره‌هایی که برای پاسخ به آن‌ها به کار می‌برند» مشاهده نمودند [۴۶۵].

همان‌طور که در نمودار «۳-۸» می‌بینیم، مطالعات انجام‌شده از سال ۱۹۸۰ نشان می‌دهند که ۳۰ تا ۴۰ درصد از کل مقالات شامل هیچ‌گونه تحلیل آماری نیستند؛ در حالی که در دهه‌های

۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ این مقدار نزدیک به ۶۰ درصد بوده. درک ۸۴ درصد از کل آماره‌ها در مقالات منتشرشده، آسان بوده. البته این که درک کدام آماره‌ها آسان است در مورد محققان مختلف متفاوت می‌باشد؛ بنابراین این میانگین فقط یک تخمین به حساب می‌آید. ۲۵ درصد از این مطالعات حاوی آمار پراکندگی یا آمار استنباطی هستند، در حالی که ۵۰ درصد، فقط آمار توصیفی را شامل می‌شوند. ظاهراً داده‌ها این استدلال را تقویت می‌کنند که بررسی‌های دستنوشته‌های پزشکی باید دارای آگاهی از آمار باشند. محققان این مطالعات، سعی نکردند مشخص کنند که آیا دستنوشته‌ها قبل از انتشار بررسی آماری شده‌اند یا نه.



نمودار «۸-۳»: درصد مقالات پزشکی فاقد آمار

سوگیری انتشار و مطالعات بازاجرایی

«سوگیری انتشار» واژه‌ای است که برای توصیف «گرایش به نشر آن دسته از مطالعات که حاوی نتایج معنادار آماری هستند» به کار می‌رود. سوگیری انتشار وقتی وجود دارد که مؤلفان تصمیم می‌گیرند مطالعاتی را که فاقد نتایج معنادار آماری هستند برای انتشار ارائه ندهند، یا بررسی‌ها به رد شدن این دستنوشته‌ها توصیه می‌کنند، یا دبیران این دستنوشته‌ها را به محض تحویل، رد می‌نمایند. مطالعات بازاجرایی (مطالعاتی که طرح یک مطالعه قبلاً انجام‌شده را تکرار می‌کنند) با دشواری‌های مشابهی مواجه می‌شوند: مؤلفان به انجام یک مطالعه بازاجرایی تمایلی ندارند، و فرض‌شان بر این است که نه بررسی‌ها و نه دبیران، هیچیک به دیدن

این مطالعات به شکل چاپ‌شده، علاقه‌ای ندارند. سوگیری انتشار و مطالعات بازاجرائی، هر دو موضوعات مهمی در همترازخوانی دبیرانه شمرده می‌شوند. درباره‌ی ارزش و نیاز به مطالعات انجام‌شده درباره‌ی هردوی این موضوعات، بحث‌هایی وجود دارد. این بخش نقش همترازخوانی دبیرانه در انتشار مطالعات فاقد یافته‌های معنادار آماری و انتشار مطالعات بازاجرائی را بررسی می‌کند.

«دیکرسین» متونی را که در موضوع سوگیری انتشار بودند بررسی نمود و خاطرنشان ساخت که درباره‌ی زمانی که یک مطالعه باید یا نباید منتشرشود، هیچ رهنمودی وجود ندارد [۳۶]. وی متوجه شد که این گرایش مدت‌ها در پژوهشگران وجود داشته که برای گرفتن تصمیم به انتشار هرگونه نتیجه، به انتظار حصول یک تأثیر قابل توجه می‌مانند. «دیکرسین» به اظهار تأسف شمیمیدان قرن هفدهم، «رابرت بویل» اشاره می‌کند که گله کرده بود: دانشمندان نتایج یک مطالعه را نمی‌نویسند، بلکه صبر می‌کنند تا «به «سامانه‌ای» دست یابند که از نظر آنان ارزش ارائه‌ی رسمی را داشته باشد» [ص ۱۳۸۶].

«ملتون» دبیر «مجله‌ی روان‌شناسی تجربی» در سرمقاله‌ای در سال ۱۹۶۲ تأیید کرد که وی «به پذیرش و انتشار نتایج مرتبط با محور اصلی پژوهش، وقتی که نتایج آن در سطح ۰/۰۵ معنادار بوده‌اند، شدیداً بی‌ رغبت بوده» [۸۲: ص ۵۵۴]. «ملتون» معناداری در سطح ۰/۰۱ را ترجیح می‌داد. به همین ترتیب، وی در مورد مطالعاتی که فرضیه‌ی صفر را رد نمی‌کردند نیز تصمیم به رد کردن آن‌ها می‌گرفت.

از آنجا که سوگیری انتشار، گرایش به منتشر نکردن است، به منظور مطالعه‌ی این پدیده باید بتوان آنچه را که منتشر نشده شناسایی نمود. پیمایش‌ها و دفاتر ثبت، همه‌ی مطالعات منتشر نشده را شامل نمی‌شوند و یافتن همه‌ی مطالعات منتشر نشده، احتمالاً ناممکن است. اما شیوه‌های متعددی وجود دارند که اثرات سوگیری انتشار را روشن می‌کنند. اولین شیوه، بررسی برآیندهای مثبت حاصل از مطالعات منتشر شده در متون است. این شیوه در پی درصد مطالعات منتشر شده‌ای می‌باشد که در آن‌ها، فرضیه‌ی صفر رد نشده. شیوه‌ی بعدی عبارت است از شناسایی تحقیقاتی که توسط هیئت‌های بررسی سازمانی تأیید شده‌اند، و تعیین این که آیا مطالعات تأیید شده‌ای که حاوی نتایج معنادار بوده‌اند، بیش‌تر از مطالعات فاقد نتایج معنادار منتشر شده‌اند یا خیر. شیوه‌ی سوم، تولید دو دست‌نوشته است که از هر نظر با هم مشابه باشند، اما یک نسخه دارای اختلافات معنادار آماری، و نسخه‌ی دیگر حاوی نتایج غیرمعنادار است. به گفته‌ی «موسکاتی» و همکاران او، هر یک از این شیوه‌ها، محدودیت‌هایی دارد [۸۶].

در سرمقاله‌ای در «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» به این استنباط که مجلات، مطالعات منفی را منتشر نمی‌کنند اذعان شد. با این حال در همان شماره، مجله گزارشی منتشر کرد که نتیجه‌گیری‌اش این بود که ویتامین‌های مصرف‌شده توسط زنان باردار در بروز نقص‌های لوله‌ی عصبی در فرزندان، اثر ندارد [۱۳]. مطالعه‌ای که در «جاما» منتشر شد مشخص کرد که در

روزنامه‌ها، احتمال انتشار گزارش مطالعات حاوی نتایج مثبت بیش‌تر از گزارش مطالعات بی‌اثر یا دارای اثرات منفی می‌باشد [۷۵].

پرسش

چه شواهدی وجود دارد دال بر این که دستنوشته‌هایی که فاقد اختلافات معنادار آماری در بخش نتیجه‌گیری هستند (مطالعاتی که فرضیه‌ی صفر را رد نمی‌کنند)، احتمالاً در فرایند همترازخوانی دبیرانه رد می‌شوند؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که به دنبال برقراری رابطه بین فرایند همترازخوانی دبیرانه و سوگیری انتشار می‌باشد.

مطالعات همانند

برای مطالعه‌ی سوگیری انتشار از سه شیوه استفاده شده است: (۱) مطالعاتی که در پی مقالات منتشرشده‌ای می‌باشند که حاوی نتایج معنادار آماری بوده‌اند، (۲) مطالعاتی که نتایج پروژه‌های پژوهشی تأییدشده را شناسایی می‌کنند، و (۳) مطالعاتی که حاصل دستنوشته‌های ساختگی را بررسی کرده‌اند.

مطالعاتی که دارای نتایج معنادار آماری هستند

شش گزارش به بررسی سوگیری انتشار در داخل گروهی از مقالات منتشرشده پرداختند (جدول ۸-۵). اولین گزارش درباره‌ی این پدیده، از یک مقاله‌ی روان‌شناسی سرچشمه می‌گرفت که در آن، نتایج معنادار آماری گزارش‌های منتشرشده بررسی شده بودند. «استرلینگ» ۳۶۲ گزارش پژوهش از ۴ مجله‌ی روان‌شناسی^۱ را مطالعه نمود [۱۲۴]. از همه‌ی این گزارش‌های مطالعه‌شده، ۸۱/۲ درصد از برخی آزمون‌های معناداری آماری استفاده کردند و فقط ۲/۲ درصد از آن‌ها نتوانستند فرضیه‌ی صفر را رد کنند. مطالعه‌ای که یک مطالعه‌ی قبلاً منتشرشده را بازاجرا کند وجود نداشت.

در سال ۱۹۷۲، «بوزارت» و «رابرتس» با استفاده از روش «استرلینگ» دریافتند که ۹۴ درصد از ۱۰۴۶ مقاله‌ی پژوهشی، رد فرضیه‌ی صفر را در سه مجله‌ی روان‌شناسی^۲ گزارش کردند [۲۴].

«استرلینگ» در پی تماس خصوصی با «دیکرسین» و «مین» گزارش داد که ۴۰ سال بعد در هنگام روزآمدسازی مطالعه‌اش با استفاده از همان ۴ مجله، عملاً همان نتایج را مشاهده کرده:

1. 'Experimental Psychology', 'Comparative and Physiological Psychology', 'Clinical Psychology', 'Social Psychology'
2. 'Journal of Consulting and Clinical Psychology', 'Journal of Counseling Psychology', 'Personnel Guidance Journal'

حدود ۹۵ درصد از مقالات دارای یافته‌های معنادار آماری بودند [۳۸]. «دیکرسین» و «مین» مطالعاتی شبیه به مطالعه‌ی «استرلینگ» انجام دادند و از همان چهار مجله‌ی روان‌شناسی به اضافه‌ی سه مجله‌ی پزشکی^۱ استفاده نمودند. یافته‌های آنان هم مشابه یافته‌های «استرلینگ» بودند. مقالات مجلات پزشکی نتوانستند فرضیه‌ی صفر را بیش‌تر از مجلات روان‌شناسی - ۱۲ درصد تا ۱۹ درصد مواقع - رد کنند. «دیکرسین» دریافت که «اگرچه اکثریت چشمگیری از معاینات، منتشرشده بودند، باز هم شواهد محکمی حاکی از سوگیری انتشار [ص ۱۳۹] به نفع مطالعات حاوی یافته‌های معنادار آماری وجود داشت». همان‌گونه که «دیکرسین» تأکید کرده، ظاهراً داده‌های موجود، با این ایده‌ی رایج که دبیران مطالعات فاقد یافته‌های معنادار آماری را منتشر نمی‌کنند در تضاد است. معمولاً این محققان هستند که تصمیم به عدم پیگیری انتشار می‌گیرند [۳۹].

جدول ۸-۵: شواهد مربوط به سوگیری انتشار و مطالعات بازاجرای در مقالات منتشرشده

منبع	سال	مطالعات بازاجرای	مطالعات بررسی شده			تعداد مجلات	تعداد مقالات	حوزه‌ی مطالعه
			ناموفق در رد فرضیه‌ی صفر	رند غیر معنادار	نتایج معنادار آماری			
[۱۲۴]	۱۹۵۵	%۰	%۲		%۸۱	۴	۳۶۲	روان‌شناسی
[۲۴]	۱۹۷۰	%۱ <			%۹۴	۳	۱۰۴۶	روان‌شناسی
[۳۸]	۱۹۸۶-۸۷		%۴		%۹۵	۴	۵۹۷	روان‌شناسی
[۳۸]	۱۹۸۶-۸۷		%۱۴		%۸۶	۳	۴۵۶	پزشکی
[۸۶]	۱۹۹۴		%۱۵	%۵	%۸۰	۲	۱۷۷	پزشکی - اورژانس
[۸۶]	۱۹۹۴		%۱۶	%۴	%۸۰	۲	۲۱۱	پزشکی - عمومی
[۸۴]	۱۹۷۵-۹۰				%۷۳	۳	۳۸۳	پزشکی - عمومی
[۲۱]	۱۹۶۵-۹۳		%۱۱		%۵۷		۴۴	دخانیات - بررسی کارشناسی شده
[۲۱]	۱۹۶۵-۹۳		%۲۶		%۴۷		۱۹	دخانیات - بررسی کارشناسی نشده
			%۱۳	%۵	%۷۷			میانگین‌ها

«موسکاتی» و همکارانش در دو مجله‌ی فوریت‌های پزشکی^۲ در مقایسه با دو مجله‌ی پزشکی عمومی («جاما» و «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند») در پی سوگیری نتیجه‌ی مثبت بودند [۸۶]. هر دو گروه از مجلات، نتایج مشابهی دادند: حدود ۸۰ درصد از آثار بنیادی دارای یافته‌های معنادار آماری بودند.

دبیر مجله‌ی «پزشکی فوریتی آکادمیک»، ضمن اظهارنظر درباره‌ی مطالعه‌ی «موسکاتی» و همکارانش، خاطرنشان کرد که سوگیری انتشار را:

نمی‌توان جدای از بسیاری دیگر از عوامل مؤثر بر مناسبت یک تحقیق برای انتشار، تفسیر

1. 'American Journal of Epidemiology', 'American Journal of Public Health', 'New England Journal of Medicine'
2. 'Annals of Emergency Medicine', 'American Journal of Emergency Medicine'

نمود. این که آیا سوگیری انتشار باید محکوم شود یا این که می‌توان آن را تحمل کرد، به تعریف مورد استفاده، موجود بودن مخازن دسترس‌پذیر در رابطه با نتایج مطالعه، توانایی دسترسی به تأثیر داده‌های ناموجود، و کارکرد انتشار مجله بستگی دارد [۹۵: ص ۲۰۸].

بررسی ۳۸۳ مقاله‌ی منتشرشده در «جاما»، «لانست»، و «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» در طول یک دوره‌ی ۱۵ ساله نشان داد که ۲۷ درصد از کل «آرسی‌تی»ها (معاینه‌ی شاهدهای با انتخاب تصادفی) دارای نتایج منفی بوده‌اند [۸۴]. «پرو» و همکارانش مطالعه‌ای درباره‌ی مقالات منتشرشده‌ای که اثرات قرار گرفتن در معرض توتون بر سلامت را اندازه‌گیری می‌کردند انجام دادند [۲۱]. بر خلاف ادعای صنعت تنباکو، آنان «هیچ‌گونه سوگیری انتشار علیه نتایجی که درباره‌ی «استعمال تنباکو در محیط»، از نظر آماری بی‌معنا باشند در متونی که همترازخوانی شده بودند، مشاهده نکردند» [ص ۱۳۳].

خلاصه‌های برگرفته از جدول «۵-۸» نشان می‌دهند که ۱۳ درصد از مطالعات منتشرشده، فرضیه‌ی صفر را رد نکردند و سه‌چهارم آن‌ها از نظر آماری معنادار بودند. هیچ داده‌ای درباره‌ی درصد دست‌نوشته‌هایی که صرفاً به خاطر رد نکردن فرضیه‌ی صفر رد شوند وجود ندارد. داده‌ها همچنین نشان نمی‌دهند که چند درصد از مطالعات پژوهشی احتمال کلی دارد که فرضیه‌ی صفر را رد کنند.

انتشار مطالعات تأییدشده

شیوه‌ی دوم برای مطالعه‌ی سوگیری انتشار، عبارت است از مستندکردن نتیجه‌ی انتشاراتی مطالعاتی که توسط سازمان‌ها، نهادهای تأمین‌کننده‌ی بودجه، یا هیئت‌های بررسی سازمانی تأیید شده‌اند، و سپس تعیین این نکته که آیا مطالعاتی که نهایتاً منتشرشده‌اند دارای یافته‌های معنادار آماری بوده‌اند یا خیر. مطالعات منتشرنشده را می‌توان با پرسش از مؤلفان درباره‌ی هر مطالعه‌ای که به پایان رسانده‌اند، اما پس از تحویل به مجله رد شده‌اند یا اصلاً برای انتشار تحویل داده‌نشده‌اند، نیز پیدا کرد. در شش مطالعه تلاش شده شواهدی حاکی از سوگیری انتشار در نتیجه‌ی انتشاراتی دسته‌ای از پروژه‌های پژوهشی پیدا شود (جدول «۶-۸»).

در یک مطالعه بر روی روان‌شناسان، «کرسول» و «واگنر» از ۱۰۰۰ عضو «انجمن روان‌شناسی آمریکا» درباره‌ی مشارکت آنان در مطالعات استنتاجی^۱ مشاوره و روان‌درمانی پرسش کردند [۳۱]. در مورد پاسخ‌دهندگانی که حداقل یک مطالعه‌ی استنتاجی انجام داده بودند، احتمال این که گزارشی را برای انتشار ارائه دهند، در صورت مثبت بودن نتیجه‌ی مطالعه‌ی آنان، بیش‌تر بود. پس از تحویل، احتمال پذیرش دبیرانه‌ی مطالعاتی که نتیجه‌ی مثبت داشتند بیش‌تر بود.

«دیکرسین» و همکارانش تأثیر یافته‌های معنادار آماری «آرسی‌تی»ها بر انتشار نهایی

گزارش‌های پژوهشی را بررسی نمودند [۳۷]. محققان از ۱۵۶ مؤلف پرسش کردند و اطلاعاتی درباره‌ی ۲۷۱ مطالعه‌ی منتشر نشده و ۱۰۴۱ مطالعه‌ی منتشر شده به دست آوردند. از میان مطالعات فاقد تفاوت‌های معنادار آماری، گرایش‌های غیرمعنادار بین معالجات، یا گرایش‌هایی که از معالجات استاندارد پشتیبانی می‌کردند، ۴۵ مورد منتشر شده بود. از سوی دیگر، ۸۵ درصد از مطالعاتی که حاکی از هیچ‌گونه تفاوت معنادار آماری نبودند، یا گرایش‌هایی که نشان‌دهنده‌ی عدم معناداری بودند، منتشر نشده باقی ماندند. یافته‌های آنان «نشان می‌دهند که احتمال تأیید درمان جدید توسط نتایج «آرسی‌تی»‌های منتشر شده، بیش از نتایج «آرسی‌تی»‌های منتشر نشده می‌باشد» [ص ۳۵۱].

جدول «۸-۶»: شواهد حاکی از سوگیری انتشار در نتایج [انتشاراتی] پروژه‌های پژوهشی

منبع	سال	مطالعات منتشر نشده			مطالعات منتشر شده			تعداد مطالعات (% منتشر شده)	حوزه‌ی مطالعه
		ناموفق در رد کردن فرضیه صفر	روند غیرمعنادار	یافته‌های معنادار آماری	ناموفق در رد کردن فرضیه صفر	روند غیرمعنادار	یافته‌های معنادار آماری		
[۳۱]	۱۹۸۶		%۴۰	%۶۰		%۱۴	%۸۶	۱۳۴(۷۴)	روانشناسی
[۳۷]	۱۹۶۳-۸۱	%۶۲	%۲۲	%۱۵	%۲۹	%۱۶	%۵۵	۱۳۱۲(۸۰)	پزشکی
[۴۰]	۱۹۸۴-۸۷	%۴۳	%۱۵	%۴۱	%۲۲	%۹	%۶۷	۲۸۵(۴۸)	پزشکی
[۳۹]	۱۹۸۰				%۲۸		%۶۲	۱۷۲(۶۶)	بهداشت عمومی
[۳۹]	۱۹۸۰				%۳۹		%۶۱	۳۴۲(۸۱)	پزشکی
[۳۸]	۱۹۸۰-۸۷				%۳۸		%۶۲	۲۸۰	پزشکی
[۱۲۵]	۱۹۷۹-۸۸				%۲۲	%۸	%۶۹	۲۱۶	پزشکی
[۱۲۵]	۱۹۷۹-۸۸				%۳۳	%۱۱	%۶۱	۱۱۹	پزشکی - معاینات بالینی

«یستربروک» و همکاران وی ۴۸۷ پروژه‌ی پژوهشی مورد تصویب «کمیته‌ی مرکزی اخلاقیات پژوهشی اکسفورد»^۱ از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۷ را مورد پیمایش قرار دادند و پی بردند که «احتمال انتشار مطالعات حاوی نتایج معنادار آماری، بیش از مطالعاتی است که هیچ تفاوتی بین گروه‌های مورد تحقیق پیدا نمی‌کنند» [ص ۴۰: ۸۶۷]. علاوه بر چاپ در مجلاتی که عامل اثرگذاری بالایی دارند، احتمال انتشار مطالعات دارای تفاوت‌های معنادار آماری در تعداد بیش‌تری از نشریات، و نیز احتمال ارائه‌ی آن‌ها در نشست‌های علمی بیش‌تر است. در مطالعه‌ای مشابه، «استرن» و «سایمس» انتشار مطالعات تحویل‌شده به کمیته‌ی اخلاقیات در «یونیورسیتی هاسپیتال»^۲ سیدنی (استرالیا) را در طول یک دوره‌ی ۱۰ ساله دنبال کردند [۱۲۵]. مطالعاتی که دارای یافته‌های معنادار آماری بودند، احتمال انتشارشان از مطالعات فاقد یافته‌های معنادار آماری، بیش‌تر بود. همچنین، احتمال انتشار مطالعات مثبت در یک مدت زمان کوتاه‌تر (با میانه‌ی ۴/۸ در برابر ۸ سال) بالاتر بود. «دیگرسین» (۱۹۹۰) داده‌های حاصل از چهار مطالعه (۱۱۶؛ ۳۷؛ ۱۲۱؛ ۲۸) را بررسی کرد.

در هر مطالعه، در صورت معنادار بودن یافته‌های آماری، احتمال انتشار بیش‌تر بود. «دیکرسین» خواستار ثبت همه‌ی مطالعات بالینی شد، و اشاره کرد که اکنون دفاتر ثبت در حوزه‌های متعدد- معاینات پیرازایشی، سرطان، و ایدز- وجود دارند. در تحلیل دیگری از مطالعات بالینی، «دیکرسین» درباره‌ی نتایج انتشاراتی معاینات بالینی که توسط هیئت بررسی سازمانی «دانشکده‌ی پزشکی جانز هاپکینز»^۱، هیئت بررسی سازمانی «دانشکده‌ی بهداشت و سلامت عمومی جانز هاپکینز»^۲، و «مؤسسات ملی بهداشت»^۳ (به استثنای مؤسساتی که بودجه‌شان توسط «مؤسسه‌ی ملی سرطان»^۴ تأمین می‌شد) تأیید شده بودند، گزارش داد [۳۸]. در این تحقیق، ۶۲ درصد از کل مطالعات، حاکی از تفاوت‌های معنادار آماری بودند. در تحلیلی دیگر بر سوگیری انتشار، «دیکرسین» و همکارانش داده‌های حاصل از بسیاری از این مطالعات (از جمله داده‌های مطالعه‌ی «ایستبروک» [۴۰]) را ادغام نمودند [۳۹]. از آنجا که چندین مطالعه‌ی خلاصه‌شده در جدول «۶-۸» در بیش از یک مقاله مورد بررسی قرار گرفتند، میانگین این داده‌ها در جدول ارائه نشده است. گرچه میانگین‌های هر مطالعه از ۵۵ درصد تا ۶۹ درصد متغیر است، باز هم به ۷۷ درصد (که مربوط به مطالعات منتشرشده‌ای است که دارای یافته‌های معنادار آماری هستند) نمی‌رسد (جدول «۵-۸»).

دست‌نوشته‌های ساختگی

سومین شیوه‌ای که محققان برای مطالعه‌ی سوگیری انتشار به کار بردند بررسی رفتار بررسی در هنگام ارزیابی یک دست‌نوشته‌ی ساختگی بود. دست‌نوشته‌های ساختگی فرصتی را برای کنترل یک متغیر فراهم می‌کنند. در مطالعه‌ای که برای یافتن وجود سوگیری به نفع مطالعاتی که منعکس‌کننده‌ی یافته‌های معنادار آماری می‌باشند طراحی شده بود، «تکینسون» و همکاران او از مشاوران ویرایش خواستند سه نگارش از یک مطالعه را ارزیابی نمایند. این مطالعات فقط از نظر سطح یافته‌های معنادار آماری متفاوت بودند [۱۶]. نگارشی که هیچ‌گونه یافته‌های معنادار آماری را گزارش نمی‌کرد سه برابر نگارشی که منعکس‌کننده‌ی تفاوت‌های معنادار آماری بود به رد شدن توصیه شد. پس از این گزارش، «فاگلی» و «مک‌کینی» آمار مورد استفاده در مطالعه‌ی «تکینسون» را زیر سؤال بردند [۴۶]. پس از انجام یک تحلیل قدرت آماری، «فاگلی» و «مک‌کینی» مشخص کردند که قدرت [آماری] این مطالعه پایین است: «قدرت پایین در مطالعاتی که یافته‌های غیرمعنادار را گزارش می‌کند دلیل معتبری برای توصیه به منتشر نکردن آن است. بنابراین، تفاوت در توصیه به پذیرش در مورد دست‌نوشته‌های قلبی که فقط از نظر معنادار بودن آماری یافته‌ها متفاوت‌اند، توجیه شد» [ص ۲۹۸]. «وامپولد»، «فرلانگ»، و «تکینسون» در ادامه‌ی بحث درباره‌ی مطالعه‌ی «تکینسون»، این مطلب را که مطالعه‌ی

1. Johns Hopkins School of Medicine

2. Johns Hopkins School of Hygiene and Public Health

3. National Institutes of Health

4. National Cancer Institute

ساختگی «قدرت کافی داشت تا یک تأثیر بزرگ تجربی را مشخص کند، و این مطلب را که تلاش برای طراحی مطالعات حساس به تأثیرات کوچک تجربی، معمولاً غیرعملی است» رد کردند [۱۳۰: ص ۴۵۹]. این بحث شبیه به بحث مطرح شده در ابتدای فصل است که در آن، اعتبار آماری یک مطالعه درباره‌ی امتیازات کودکان تمام وقت به کودکان نیمه وقت بررسی شد. بعلاوه، این بحث نمونه‌ای دیگر از اشکالات دخیل در مطالعه و تحلیل دستنوشته‌های ساختگی است.

در نمونه‌ای دیگر از اشکالات دستنوشته‌های غیرواقعی، «کِمپر» در سرمقاله‌ای در سال ۱۹۹۱ در «مجله‌ی اپیدمیولوژی بالینی»، مطالعه‌ای درباره‌ی یک دستنوشته‌ی رد شده شبیه به مطالعه‌ی «تکنینسون» را مورد بحث قرار داد [۷۴]. در این مطالعه، نگارش‌هایی از یک دستنوشته‌ی غیرواقعی که فقط از نظر معناداری آماری، یافته‌های متفاوتی داشتند به ۱۴۰ مجله تحویل داده شدند. این سرمقاله بر فریبکاری در تحقیق و بر جنبه‌های اخلاقی این رویکرد پژوهشی متمرکز بود و ادعا می‌کرد که گزارشی از این مطالعه توسط حداقل یک مجله رد شده است. مطالعه‌ای که «کِمپر» به آن اشاره می‌کرد توسط «پشتاین» نوشته شده و در سال ۱۹۸۹ در مجله‌ای با عنوان «هیئت بررسی بین‌المللی»^۱ منتشر شده بود. مقاله‌ی اصلی پیدا نشد.

چند مطالعه‌ای که از داده‌های ساختگی استفاده می‌کردند به منظور آزمودن سوگیری احتمالی له یا علیه یک چهارچوب نظری یا ایدئولوژیکی خاص، طراحی شدند. همه‌ی این مطالعات نشان دادند که احتمال دارد بررسی‌ها توصیه به انتشار مطالعاتی نمایند که از نقطه نظر خاص آنان پشتیبانی می‌کنند. این مطالعات دقیقاً سوگیری انتشار را نیازموند و در فصل هفتم (درباره‌ی سوگیری بررسی‌ها) مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

«رِنی» و «فلاناگین» پس از بررسی متونی که موضوع آن‌ها سوگیری انتشار می‌باشد، به دبیران پیشنهاد کردند که در هنگام توصیف نتایج مطالعه از کاربرد کلمات «مثبت» و «منفی» خودداری کنند و نتیجه گرفتند که «هیچکس» از پژوهشگری که یک ایده‌ی تازه را می‌آزماید تا پزشکی که داروهای جدید را تجویز می‌نماید، چنین کاری نمی‌کند مگر این که بر اثر سوگیری خوش‌بینی، تحریک شده باشد. این امر در مورد بررسی‌ها، دبیران، گزارشگران، و خوانندگان نیز مصداق دارد» [۱۰۱: ص ۴۱۲]. آنان معتقد بودند که شواهد کمی وجود دارد دال بر این که بررسی‌ها یا دبیران، واقعاً اقدام به سوگیری انتشاراتی می‌کنند.

مطالعات بازاجرابی

«براون» و همکارانش توصیف معاینات بالینی و میزان امکان بازاجرابی آن‌ها را به نحوی که گزارش می‌شوند مورد نقد قرار دادند [۲۵]. آنان نتیجه گرفتند که معاینات کنترل شده، با جزئیات کافی گزارش نمی‌شوند تا بتوان آن‌ها را بازاجرا کرد. مؤلفان پیشنهاد نمودند که

دبیران مجلات، استانداردهایی را برای انتشار اتخاذ کنند تا از امکان بازاجرای مطالعه‌ی انجام‌شده، مطمئن شوند.

«بورنشتاین» معتقد بود که تعداد مطالعات بازاجرایی در علوم اجتماعی باید افزایش یابد، و هم پژوهشگران و هم دبیران را در راه حصول این هدف دارای مسئولیت مشترک می‌دانست [۲۲]. «بورنشتاین» بر این نظر بود که تصور بر این است که مخصوصاً علوم اجتماعی، «دقت کم‌تر، قاطعیت کم‌تر، قابلیت بازاجرایی کم‌تر، و انباشتگی کم‌تری نسبت به پژوهش در دیگر شاخه‌های علوم دارد» [ص ۸۰].

پرسش

مطالعات بازاجرایی معمولاً چقدر منتشر می‌شوند؟

معیارهای انتخاب برای درج در کتاب

~ هر مطالعه‌ای که احتمال انتشار مطالعات بازاجرایی را بررسی کرده.

مطالعات همانند

«نویلیپ» و «کرنдал» دبیران مجلات علوم اجتماعی و رفتاری را مورد پیمایش قرار دادند و یک «سوگیری قوی علیه انتشار [مطالعات] بازاجرایی مشاهده نمودند» [۹۱: ص ۸۵]. این محققان از بررسی‌های مجلات علوم اجتماعی نیز درباره‌ی مطالعات بازاجرایی نظرخواهی کردند و چنین تشخیص دادند که بررسی‌ها نیز علیه مطالعات بازاجرایی سوگیری دارند [۹۲] (به ترتیب نگاه کنید به فصل‌های سه و هفت).

در دو مطالعه، درصد مطالعات منتشرشده‌ای که مطالعات بازاجرایی بودند تعیین شدند (جدول «۵-۸»). مطالعه‌ی «استرلینگ» بر روی ۳۶۲ گزارش پژوهش از چهار مجله‌ی روان‌شناسی - که در بخش قبلی مورد بحث قرار گرفتند - نشان داد که فقط هشت مقاله (یعنی کم‌تر از یک درصد) مطالعات بازاجرایی بودند [۱۲۴]. به همین ترتیب، «بوزارت» و «رابرتس» مطالعه‌ی «استرلینگ» را تکرار کردند و پی بردند که کم‌تر از ۱ درصد از کل مطالعات منتشرشده در سه مجله‌ی روان‌شناسی، مطالعات بازاجرایی بوده‌اند [۲۴].

رهنمودها و سیاهه‌های بازبینی

اشکالات آماری در متون منتشرشده‌ی پزشکی، پدیده‌ای است که به خوبی مستند شده است. از زمان اولین مطالعه از این نوع در سال ۱۹۵۱، در هر مطالعه‌ای که تحلیل آماری مقالات پزشکی را بررسی کرده چند خطا یا نقص آماری در دسته‌ی از مقالات حاوی تحلیل‌های آماری شناسایی شده‌اند. چند تن از مؤلفان، مراحل را ترسیم کرده یا رهنمودهایی را تهیه نموده‌اند تا مؤلفان، دبیران و بررسی‌ها در هنگام نوشتن یا بررسی گزارش‌های حاوی تحلیل‌های آماری از آن‌ها استفاده کنند. برخی از دبیران مجلات پس از مشاهده‌ی یک تحلیل آماری از مقالات

منتشر شده، فرایند بررسی آماری‌شان را تغییر داده‌اند و سپس در نتیجه‌ی این انتقادات، رهنمودهایی را برای مؤلفان و بررسی‌ها تهیه کرده‌اند. تعدادی از مؤلفان برای تصحیح پاراهای از اشکالات بسیار و نیز دشواری‌های آماری که توسط محققان، در مقالات منتشر شده شناسایی شده‌اند، نظرات و توصیه‌هایی را ارائه کرده‌اند. در این بخش، خلاصه‌ای از این توصیه‌ها و نیز اقدامات انجام شده توسط دبیران مجلات در تلاش برای بهبود گزارش‌های آماری در مجله - بخصوص در پنج مجله‌ی پزشکی که در چهار یا پنج مطالعه مورد بررسی قرار گرفته‌اند - ارائه می‌گردد (جدول «۸-۳»).

«فایگ» در نامه‌ای به سردبیر، به مشکل سوگیری انتشار در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی پرداخت و تغییر در خط‌مشی دبیرانه را پیشنهاد کرد: معنادار بودن آماری نتایج تحقیق را در نظر بگیرید، بلکه «ربط پژوهش مطرح شده و کامل بودن طراحی روندهای آزمون فرضیه را لحاظ کنید» [۴۷: ص ۱۲۹۳]. دبیران «مجله‌ی اقتصاد سیاسی» به پرهزینه بودن اجرای پیشنهاد «فایگ» اشاره کردند؛ اما بر این باور بودند که انتشار آزمون‌های آماری متفاوت از یک فرضیه در مجله، امتیازاتی دارد. در یک یادداشت پیوست شده به اظهار نظر «فایگ»، دبیران معتقد بودند که مؤلفان باید مایل باشند که همه‌ی داده‌هایشان را در اختیار دیگر دانشوران قرار دهند. این دبیران همچنین اعلام کردند که بخشی با عنوان «تأییدات و تردیدات»^۱ را، برای مؤلفانی که سعی می‌کنند داده‌های مندرج در «مجله‌ی اقتصاد سیاسی» را بازاجرا نمایند، اضافه می‌کنند [ص ۱۲۹۶]. بررسی دقیق «مجله‌ی اقتصاد سیاسی» آشکار کرد که این دبیر، واقعاً بخشی با موضوع «تأییدات و تردیدات» اضافه کرد که در طول پنج سال پس از این اعلام، حدود ۲۰ قلم مطلب را شامل می‌شد.

«ووفالن» و همکاران وی خلاصه‌ی یک میزگرد تخصصی از «جامعه‌ی زیست‌سنجی» در سال ۱۹۷۸ را ارائه کردند که موضوع آن یک سؤال بود: آیا برای مقالات پژوهشی پزشکی نیازی به رهنمودهای آماری هست [۹۴]؟ اعضای میزگرد سیاهه‌ای از پیشنهادها را تهیه نمودند که برخی از آن‌ها، مورد توجه خاص دبیران و [دست اندرکاران] فرایند بررسی می‌باشند:

- دبیران باید ارجحیت انتشار را به معاینات بالینی کنترل شده بدهند.
- آماردانان باید از ابتدای یک پروژه‌ی پژوهشی در جریان کار باشند.
- هیئت‌های تحریریه باید استانداردهایی برای محتوای آماری دست‌نوشته‌ها تدوین کنند.
- پژوهشگران باید داده‌های خام را در اختیار بررسی‌ها قرار دهند.
- از زیست‌آماردانان نیز باید به عنوان بررسی استفاده شود.
- دروس آمار باید برای دانشجویان دانشکده‌های پزشکی اجباری شوند.

«چالمرز»، «فرانک»، و «ریتمن» گام‌های مختلفی را پیشنهاد کردند که دبیران به منظور به حداقل رساندن هرگونه سوگیری انتشار مرتبط با همترازخوانی، می‌توانند بردارند [۳۰]:

- بر پژوهش باکیفیت و بررسی متون، اصرار کنید.
 - از بررسی‌ها بخواهید هرگونه تضاد علائق را بیان کنند.
 - پژوهش باکیفیت را، فارغ از نتیجه‌ی آن، منتشر نمایید.
 - «وراثت‌تحلیل»^۱ را جایگزین مقالات مروری نمایید.
- افرادی که مطالعاتی را درباره‌ی دقت آماری در مقالات منتشرشده انجام داده‌اند توصیه‌های بسیاری ارائه نموده‌اند. برخی از این توصیه‌ها را مربیان، برخی را پژوهشگران و برخی دیگر را دبیران می‌توانند به کار ببندند. غیر از پیشنهاد به استفاده از یک بررسی آماری، مخاطب این پیشنهادها، بررسی‌ها نیستند. این پیشنهادهای فراوان، دشواری موجود در تعیین یک راه‌حل عملی برای مشکل گزارش دقیق آماری در متونی که مورد همترازخوانی قرار می‌گیرند را به تصویر می‌کشند. این پیشنهادها موارد زیر را شامل می‌شوند:

در آموزش

- تدریس آمار در دانشکده‌ی پزشکی و در برنامه‌های آموزشی بالاتر از کارشناسی را افزایش دهید [۴۸؛ ۱۲۸؛ ۳۴؛ و ۹].

در پژوهش

- یک مشاور آماری را به گروه پژوهش اضافه کنید [۶۵؛ ۱۷].
- توجه بیش‌تری را صرف برنامه‌ریزی معاینات بالینی نمایید [۵۴].

برای مؤسسات

- هیئت‌های بررسی را ملزم کنید به طرح تحقیق، بیش‌تر توجه کنند [۶۱].
- دفتری برای ثبت پروژه‌های پژوهشی داشته باشید [۳۹؛ ۱۲۵].
- به کمیته‌های موضوعات آماری درباره‌ی اصول اخلاقی سفارش کنید [۸۲].

برای دبیران

- به منظور رد کردن این عقیده‌ی رایج که «یک مطالعه می‌تواند اهمیت یک یافته‌ی پژوهشی را تثبیت نماید» کار کنید؛ فقط مطالعاتی را که دارای یافته‌های معنادار آماری هستند منتشر نکنید [۱۲۹].
- فقط طرح تجربی را برای بررسی بپذیرید [۱۲۹].
- بررسی آماری دقیق‌تری را به کار ببندید [۳۲؛ ۱۳۴].
- استانداردهایی را برای گزارش معاینات بالینی کنترل‌شده تعیین نمایید [۸۷].
- با ارائه‌ی اطلاعات درباره‌ی نکات مهم آماری و روش‌شناختی به مؤلفان به منظور

گنجانیدن در دستنوشته‌شان، گزارش معاینات بالینی را بهبود ببخشید [۳۵؛ ۷۹، و ۱۰۱].

- رهنمودهای آماری را منتشر کنید، داده‌های خام را در مقالات درج نمایید، و از یک بررسی آماری استفاده کنید [۶؛ ۱۱۴؛ و ۸۲].
- انتشار یک دستنوشته باید بر مبنای ربط و طرح تحقیق باشد، نه نتیجه [ی آن تحقیق] [۸۶].

برای مؤلفان

- توان آزمون‌های آماری مورد استفاده در یک مطالعه را گزارش کنید، یافته‌ها را از نظر فاصله‌های اطمینان گزارش دهید، و به گزارش شاخص تأثیر حجم [نمونه] پردازید [۴۶: ص ۲۹۹].
- از همه‌ی آماره‌های مورد استفاده در یک مطالعه، توصیف‌های خلاصه‌ای بنویسید [۱۲۸].
- پروژه‌ها را همراه با همکار انجام دهید و در پروژه‌های پژوهشی همکاری نمایید [۸۵].
- کتابچه‌های آموزشی منتشر شده‌اند تا مؤلفان، بررسی‌ها، و دبیران بتوانند استفاده‌ی صحیح از آمار را بهتر درک کنند. همانند توصیه‌های مذکور در بالا، این کتابچه‌های آموزشی به طیف وسیعی از توصیه‌ها و پیشنهادها می‌پردازند. مثلاً می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:
- اصول اساسی آمار در پژوهش پزشکی را توضیح دهید [۱۰۵].
- استفاده‌ی درست و نادرست از آمار را درک کنید [۱۳۱].
- خطاهای آماری را شناسایی نمایید [۲].
- در تفسیر معاینات بالینی به خواننده کمک کنید [۳].
- فرضیه‌ی صفر را درک کنید و [تفاوت] معناداری آماری با معناداری پزشکی را تشخیص دهید [۱۱۳].
- کیفیت آمار در مجلات پزشکی را بهبود ببخشید [۵].
- آمار را برای همکاران توضیح دهید [۱۱].
- در بررسی آماری به بررسی کمک کنید [۴۱].
- استفاده‌ی درست و نادرست از آمار را توضیح دهید [۱۰۲].
- در سنجش اعتمادپذیری گزارش‌های منتشرشده، به خواننده‌ی معمولی مقاله‌ی پزشکی کمک کنید [۲۷].
- رهنمودهای آماری را برای مؤلفان توضیح دهید [۴۵؛ ۹۰].
- درک پزشکان از آمار را بهبود ببخشید [۹].
- اصول آمار را برای مؤلفان توضیح دهید [۵۳].

اقدامات برخی مجلات

از مطالعات خلاصه‌شده در جدول «۳-۸»، پنج مجله بیش از دیگر مجلات مورد تحلیل‌های آماری قرار گرفتند؛ این پنج مجله عبارت بودند از: «بی‌ام‌جی»، «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا»، «جاما»، «لانست» و «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند». چهارده مطالعه (۴۱/۲ درصد) از ۳۴ مطالعه‌ی خلاصه‌شده در جدول «۳-۸»، روش‌های آماری مقالات را در حداقل یکی از این مجلات مورد تحقیق قرار دادند. توجهی که دبیران این پنج مجله به موضوع بررسی آماری دست‌نوشته‌ها معطوف داشته‌اند جالب است. سه مجله از این پنج مجله رهنمودهایی به منظور بررسی آماری دست‌نوشته‌ها برای بررسی‌ها منتشر کرده‌اند: «بی‌ام‌جی»، «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا»، و «لانست». دبیران این سه مجله در سرمقاله‌هایشان یا توصیف‌هایی که از فرایند جاری در مجله داشته‌اند اعلام کرده‌اند که از یک فرایند بررسی آماری استفاده می‌کنند و معیارهایشان را نیز منتشر نموده‌اند. گرچه این معیارهای منتشرشده اعلان عمومی خط‌مشی‌های بررسی آماری محسوب می‌شوند، این نکته که یک دبیر، اعلانی را منتشر نکرده باشد هرگز نشانه‌ای بر این نیست که بررسی آماری بخشی از فرایند بررسی آماری محسوب نمی‌شود. در واقع، از آنجا که سرمقاله‌ی بسیاری از مجلات نمایه نمی‌شوند، احتمال دارد که تعدادی از چنین اعلان‌هایی توسط دبیران دیگر مجلات پزشکی منتشر شده باشند. افزون بر این، دبیران ممکن است به دلیل خط‌مشی، و بدون اطلاع مؤلفان یا بررسی‌ها، از یک بررسی آماری استفاده کنند. از سوی دیگر، دبیران گهگاه درباره‌ی استفاده از بررسی آماری اعلان‌هایی منتشر می‌کنند. مثلاً در سال ۱۹۶۸، دبیر مجله‌ی «بیماری‌های قفسه‌ی سینه» گزارش داد که «مکاتبات اصلی» توسط زیست‌آماردانان کارمند، بررسی می‌شوند [۱۲۰: ص ۳]. وی افزود که زیست‌آماردانان مکرراً از مؤلفان خواستار اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی آزمون‌های آماری یا پروتکل‌های علمی محققان هستند. این که استفاده از زیست‌آماردانان در مجلات پزشکی دقیقاً چقدر رایج است، به طور کامل مورد تحقیق قرار نگرفته. خلاصه‌ای از گزارش‌های منتشرشده‌ی این پنج مجله، اطلاعاتی درباره‌ی موضوعات مرتبط با بررسی آماری فراهم می‌کند.

«بی‌ام‌جی»

«لیونل» اولین گزارش از سنجش آماری گزارش‌های منتشرشده (جدول «۳-۸») در «بی‌ام‌جی» را منتشر نمود [۷۷]. چند سال بعد، در سال ۱۹۷۷، «بی‌ام‌جی» سرمقاله‌ای را درباره‌ی بررسی آماری پیش از انتشار دست‌نوشته‌ها منتشر کرد. در این سرمقاله که با مطالعه‌ی «گور» همراه بود (جدول «۳-۸») [۶۵]، دبیران معتقد بودند که همه‌ی خطاهای آماری وزن یکسانی ندارند، و خاطرنشان ساختند که بسیاری از خطاهای شناسایی‌شده توسط «گور» خطاهای به دلیل از قلم افتادگی هستند: «بی‌ام‌جی» خواستار اعمال دقت شد و معتقد بود که پیشنهاد «گور» مبنی بر افزودن یک آماردان به تیم پژوهشی، یک پیشنهاد غیرعملی است؛ چرا

که آماردانان، بخصوص آماردانان پزشکی، اغلب فقط در مراکز پژوهشی بزرگ- و نه مراکز کوچک- حضور دارند [۲]. در سرمقاله‌ای که سال بعد منتشر گردید، آمده بود که در تفسیر نتایج معاینات بالینی باید دقت شود [۳]. در این سرمقاله هشدار داده شد که «اکثر خوانندگان «بی‌ام‌جی» احتمالاً بر این نظرند که وقتی یک معاینه‌ی کنترل‌شده «هیچ اختلاف معناداری» ($P < 0.05$) را بین یک داروی واقعی و یک داروی کاذب نشان نمی‌دهد، نتایج قطعی هستند. اما در عمل، ممکن است [قطعی] نباشند: چون ... اگر حدود اطمینان نیز ارائه نشده باشند، گزارش ناقص است» [ص ۱۳۱۸].

در سال ۱۹۸۱، «آلتمن» از تدوین رهنمودهای جامع برای ارائه‌ی گزارش آماری در «بی‌ام‌جی» دفاع کرد. وی رهنمودهایی را درباره‌ی جنبه‌های مهم‌تر آماری در نوشتن یک گزارش همراه با جزئیات آماری کافی، ارائه کرد: طراحی، گردآوری داده‌ها، تحلیل، ارائه‌ی یافته‌ها، و تفسیر یافته‌ها [۵]. در سال ۱۹۸۲، هنگامی که دبیران «بی‌ام‌جی» احتمال استفاده از یک بررسی آماری را برای اولین بار با گروهی از داوران در میان گذاشتند، «اسمیت» با نقل نظر «آلتمن»، اظهار داشت: «این که ارجاعات و علائم نقطه‌گذاری قبل از آمار در این نشست مورد بررسی قرار گرفته‌اند نماد جایگاهی است که برای آمار قائل‌اند». دیگر حاضران در نشست با این عقیده که «نزدیکی آمار به علوم دقیقه، بیش از پزشکی بالینی نیست» با وی مخالفت کردند. افراد حاضر در این نشست بر این نکته توافق داشتند که «آمار ضعیف در مقالات پزشکی یک آبروریزی محسوب می‌شود» [ص ۱۲۶۰]. اما اتفاق نظر در این نشست بر این بود که داوری آماری برای «بی‌ام‌جی» باید بهبود یابد. دبیران مصمم بودند آنچه را که می‌توان برای بهبود داوری بخش آماری یک دستنوشته انجام داد، به شیوه‌ای علمی مطالعه کنند [۱۱۸].

تا سال ۱۹۸۳، «آلتمن» رهنمودهای مشروح‌تری را تدوین کرد که برای کمک به مؤلفان در ارائه‌ی گزارش‌های آماری قابل قبول از مطالعات، در نظر گرفته شده بودند [۱۱]. «گاردنر» و همکارانش (از جمله «آلتمن») یک سیاهه‌ی بازبینی برای «بی‌ام‌جی» تهیه کردند تا بررسی‌های آماری از آن استفاده کنند، و این سیاهه‌ی بازبینی روی مجموعه‌ای از دستنوشته‌های تحویل‌شده آزموده شد [۵۶]. این سیاهه سه سال بعد اصلاح و مجدداً آزموده شد [۵۸]. نتایج یک آزمون دیگر بر روی این سیاهه‌ی بازبینی در اولین «کنفرانس بین‌المللی درباره‌ی همترازخوانی در متون زیست‌پزشکی»^۱، و به دنبال آن در «جاما» منتشر شد (حامی مالی این کنفرانس «انجمن پزشکی آمریکا» بود) [۵۷]. نتایج این سه مطالعه در جدول ۸-۲ خلاصه شده‌اند. در سال ۱۹۸۶ وقتی «لاک» دبیر «بی‌ام‌جی» بود، کتابی با عنوان «توازن دشوار: همترازخوانی دبیرانه در پزشکی» منتشر کرد. وی رهنمودهای آماری «بی‌ام‌جی» برای دبیران و داوران، و نیز سیاهه‌ی بازبینی بررسی آماری را در این کتاب گنجانده [۷۸]. در سال ۱۹۹۰ نیز «اسمیت» فاش کرد که «هاینس» از مجلات بالینی خواسته بود که فقط گزارش‌های

«آرسی‌تی»‌ها، یا مقالات مروری ساختمند را منتشر کنند [۶۸؛ ۱۱۷]. «اسمیت» معتقد بود که دید «هاینس» نسبت به مجلات پزشکی عمومی خیلی محدود است. «اسمیت» ادعا نمود که مجلات پزشکی عمومی برای تحقق پاره‌ای اهداف مفیدند: «آگاهی بخشیدن، آموزش دادن، سرگرم نمودن، و مشغول کردن» [ص ۷۵۸]، و انتشار فقط «آرسی‌تی»‌ها، برای یک مجله‌ی پزشکی عمومی بسیار محدودکننده خواهد بود. «آلمن» ضرورت گزینش تصادفی به منظور کاهش سوگیری در گزارش‌های بالینی را مورد تأکید قرار داد [۹]. «آلمن» در هنگام بررسی کیفیت کلی پژوهش پزشکی اعلام کرد که «موضوع در اینجا موضوع آمار نیست، بلکه به یک نقص عمومی‌تر، یعنی نقص در درک اصول اساسی که شالوده‌ی پژوهش علمی را تشکیل می‌دهند مربوط می‌شود... ما به پژوهش کم‌تر، پژوهش بهتر، و پژوهشی که بنا به دلایل درست انجام شوند نیاز داریم. با توقف استفاده از موضوع تعداد انتشارات به عنوان سنجهی توانایی، می‌توانیم این کار را آغاز کنیم» [۸: ص ۲۸۴-۲۸۳].

در سال ۱۹۷۸، در «بی‌ام‌جی»، «نیوکامبی» به موضوع سوگیری انتشار پرداخت، و پیشنهاد کرد که دبیران و نهادهای تأمین‌کننده‌ی مالی پروتکل‌هایی را برای همترازخوانی درخواست کنند که طرح تحقیق را در مرحله‌ی برنامه‌ریزی تشریح کرده‌اند [۹۳]. وی بر اهمیت اندازه‌ی مناسبی از حجم نمونه در همه‌ی معاینات بالینی تأکید کرد. «مولی» و همکاران او در نامه‌ای به دبیر «بی‌ام‌جی»، پیشنهاد کردند که با ذکر نام آماردان به عنوان مؤلف همکار، زمینه‌ی شناسایی اهمیت کار آنان فراهم شود [۸۸]. آنان معتقد بودند که «قدردانی خشک و خالی از یک آماردان، تضمین نمی‌کند که تحلیل مناسب آماری انجام شود یا تفسیر مبتنی بر آن، منتشر گردد» [ص ۸۶۹].

«بی‌ام‌جی» با مطالعه‌ای که در آن، انتشار تأخیری و سوگیری انتشار را بررسی کرد مجدداً به موضوع سوگیری انتشار پرداخت [۱۲۵] (نگاه کنید به جدول «۸-۶»).

مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا

«مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا» سه مطالعه را در دهه‌ی ۱۹۶۰ منتشر کرد که روش‌های آماری مقالات منتشرشده در این مجله را بررسی کرده بودند. هر یک از این مطالعات در جدول «۸-۳» خلاصه شده [۱۸؛ ۸۰؛ ۹۷]. «مجله‌ی انجمن پزشکی کانادا» (مانند «بی‌ام‌جی») مجموعه‌ای از سؤالات را برای بررسی‌ها تهیه کرد تا در هنگام بررسی مطالعات حاوی تحلیل آماری [۱۲۲] و حاوی معاینات بالینی [۱۲۳] از آن‌ها استفاده کنند. «اسکواپرز» در این مجموعه سؤالات، مؤلفان را به استفاده از یک آماردان در ابتدای یک پروژه‌ی پژوهشی، پیروی از سفارش‌های [های] آماردان، کمک گرفتن از یک آماردان در تحلیل و تفسیر [مطالب]، و درخواست از یک آماردان برای خواندن دستنوشته قبل از تحویل آن، ترغیب نمود [۱۲۳]. «اسکواپرز» معتقد بود که اگر این اقدامات انجام نشوند، بررسی آماری برای مؤلفان به خوبی پیش نخواهد رفت.

مجله‌ی انجمن پزشکی امریکا (جاما)

این مجله ظاهراً در تلاش برای متعادل نمودن انتقادات به عمل آمده درباره‌ی وجود سوگیری انتشار در آن، حدوداً هر یک ماه یکبار بین سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۶۸، ستونی را با عنوان «یافته‌های منفی» منتشر می‌کرد [۳۶]. دبیران «جاما» در دهه‌ی ۱۹۹۰ نتوانستند جزئیات مربوط به دلایل افزودن این بخش به مجله را بفهمند. این کار بسیار شبیه به اقدامی است که «مجله‌ی اقتصاد سیاسی» در دهه‌ی ۱۹۷۰ با انتشار ستون «تأییدات و تصحیحات»^۱ - که پیش‌تر در همین فصل بررسی شد^۲ - انجام داد. در سال ۱۹۹۱، در یک مطالعه‌ی «جاما»، سوگیری رسانه‌ها علیه مطالعات منفی تأیید شد [۷۵].

«جاما» اولین مجله‌ای بود که مطالعه‌ای را منتشر کرد که وجود مطالعات دارای نقص آماری در متون پزشکی را فاش می‌نمود [۱۰۴]. ۱۵ سال بعد، «اسکور» و «کارتین» یافته‌های این مطالعه را بازاجرا کردند [۱۰۷]. در سرمقاله‌ای که این گزارش را همراهی می‌کرد، دبیران «جاما» اعلام کردند که این مجله «کنون مدتی است که در بررسی جنبه‌های آماری دستنوشته‌ها از خدمات مشاوران زیست‌آماردان بهره می‌برد» [۱: ص ۱۶۷]. ۱۰ سال بعد در سرمقاله‌ای از «جاما»، «شوستر» و همکاران وی پیشنهاد کردند که بررسی آماری، به فرایند همترازخوانی دبیرانه‌ی هر مقاله‌ای که حاوی حتی آماره‌های ابتدایی است افزوده شود [۱۱۵]. آنان پیشنهاد نمودند که دبیران، مفروضات محققان درباره‌ی مدل‌های آماری را بپذیرند، بررسی‌های آماری جنبه‌های پزشکی یک مطالعه را نقد نکنند، و دیگر این که بررسی‌ها به خاطر داشته باشند که مؤلفان، اغلب آموزش آماری بسیار کمی دیده‌اند. «وایسراب» (آماردانی که برای «جاما» کار می‌کرد) نقش خود به عنوان بررسی آماری را بررسی نمود و فهرستی از اشکالات آماری احتمالاً اصلاح‌پذیر، و متقابلاً فهرستی از اشکالات آماری اصلاح‌ناپذیر را ارائه کرد [۱۲۷].

در سال ۱۹۹۰، «جاما» مجموعه مقالات «اولین کنگره‌ی بین‌المللی درباره‌ی همترازخوانی در انتشارات زیست‌پزشکی»^۳ را منتشر کرد. پنج مقاله از این مقالات بر آمار در مقالات زیست‌پزشکی متمرکز بودند و در این فصل مورد بررسی قرار گرفته‌اند [۲۸؛ ۳۰؛ ۳۶؛ ۵۷؛ و ۵۹]. به همین ترتیب مجموعه مقالات «دومین کنفرانس بین‌المللی» در سال ۱۹۹۴ در «جاما» منتشر شدند، و چهار مقاله از این مقالات به موضوعات آماری در متون پزشکی می‌پرداختند [۲۱؛ ۸۴؛ ۱۰۸ و ۱۰۹]. سوگیری انتشار [۳۹] و روش‌های نامناسب در معاینات بالینی [۱۱۰] در مقالات دیگر «جاما» نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

«لانست»

«لانست» در سال ۱۹۹۱ سرمقاله‌ای در موضوع بررسی آماری منتشر نمود و اعلام کرد که

1. Confirmation and Corrections

۲. آنچه پیش‌تر درباره‌ی آن صحبت شده ستون «تأییدات و تردیدات» بوده است. (مترجم)

3. First International Congress on Peer Review in Biomedical Publications

دستنوشته‌ها پس از بررسی متعارف، در صورت نیاز، مورد بررسی آماری قرار می‌گیرند. «لانت» دو مطالعه از مطالعات بررسی‌شده در این تحلیل را نیز منتشر کرد: مطالعه‌ی «گور» و همکارانش که اشکالات آماری موجود در مقالات «لانت» را بررسی می‌کرد (جدول «۸-۳») [۶۴] و مطالعه‌ی «یستربروک» و همکاران او که به تحقیق درباره‌ی موضوعات مرتبط با سوگیری انتشار می‌پرداخت (جدول «۸-۴») [۴۰].

«آلمن» و «دور» سؤالات مربوط به تصادفی‌سازی مناسب [نمونه‌ها] در مقالات منتشرشده در چندین مجله - از جمله «لانت» - را تحلیل نمودند و پیشنهادهایی را برای بهبود بخشیدن به گزارش‌های «آرسی‌تی»‌ها ارائه دادند [۱۰].

مجله‌ی پزشکی نیوانگلند

«مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» منظم‌اً اطلاعاتی را درباره‌ی آمار در مقالات پزشکی منتشر کرده است. در سال ۱۹۷۸، توضیح مربوط به اهمیت خطای نوع دوم و حجم نمونه (نمودار «۸-۱») در «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» گزارش شد [۵۴].

در سرمقاله‌ای در سال ۱۹۷۸، «رِنی» نظر خودش را این‌گونه بیان کرد: «هدف ما انتشار داده‌هایی است که به درستی مشاهده و به نحو مناسب تحلیل می‌شوند. با وجود این آرزو، امیدواریم آنچه را که منتشر می‌کنیم، خوانندگان با تردید سازنده و همیشگی خود مورد دقت قرار دهند» [۱۰۰: ص ۸۲۹]. «بویر» در نامه‌ای به سردبیر در سال ۱۹۸۴ و پس از مطالعه‌ی «امرسن» در سال ۱۹۸۳، بر ضرورت آموزش آمار به حرفه‌مندان پزشکی تأکید نمود [۲۳].

«مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» چهار مطالعه‌ی مذکور در جدول «۸-۳» را منتشر کرد [۵۴؛ ۳۵؛ ۴۲؛ و ۹۶]. «امرسن» و همکارانش مطالعه‌ای روزآمدشده از «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» را در کتابی که درباره‌ی آمار پزشکی بود، منتشر نمودند [۴۳].

در همان شماره از «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» که مطالعه‌ی «درسیمونیان» منتشر شد، «رِلمان» اعلام کرد که این مقاله اولین مقاله از سری جدید مقالات درباره‌ی آمار زیستی در این مجله است [۹۹]. هدف از این سری مقالات این بود که به خوانندگان مجله در درک تحلیل آماری کمک شود، و شامل مقالاتی بود همچون «سوگیری در تعیین درمان در معاینات بالینی کنترل‌شده» [۲۹]، «کاربرد تحلیل آماری در مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» [۴۲]، و «تحلیل آماری در مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» [۲۳]. هر یک از این مقالات در این فصل بررسی شده‌اند.

دیگر رهنمودهای منتشرشده برای بررسی آماری

افزون بر پنج مجله‌ای که در بالا ذکر شدند، چند مجله‌ی دیگر نیز رهنمودها، سیاهه‌های بازبینی، یا خودآموزهای آماری را به منظور کمک به بررسی آماری منتشر کرده‌اند:

- معاینات بالینی سرطان: «مجله‌ی غده‌شناسی بالینی» [۱۳۶]؛
- آزمایش‌های دارویی: مجله‌ی «دارودرمانی» [۱۳۲]؛
- پزشکی داخلی: مجله‌ی «آرشیو پزشکی داخلی» [۶۲]؛

- متون پزشکی به طور عام: مجله‌ی «آمار در پزشکی» [۶] و «سالنامه‌ی پزشکی داخلی» [۱۹]؛
- پزشکی کودکان: «مجله‌ی امریکایی بیماری‌های کودکان» [۲۶]؛
- داروشناسی: «درمان‌شناسی و داروشناسی بالینی» [۴۸؛ ۴۹؛ ۵۰].

ویراست سوم «شرایط همگانی برای دستنوشته‌های تحویلی به مجلات زیست‌پزشکی» (تدوین «کمیته‌ی بین‌المللی دبیران مجلات پزشکی») شامل رهنمودهایی برای مؤلفان درباره‌ی آماده‌سازی بخش آماری دستنوشته‌ها بود [۷۱]. این رهنمودها مؤلفان را مخاطب قرار می‌دهند، نه دبیران یا بررسی‌ها را، و پیشنهاد هم نمی‌کنند که یک آماردان در تیم پژوهشی حضور داشته باشد. نمودار «۸-۴» متن دو پاراگراف درباره‌ی رهنمودهای آماری، برگرفته از جدیدترین بیانیه‌ی این «کمیته‌ی بین‌المللی» است. این رهنمودها اغلب همراه با سیاهه‌ای از مجلات «مشارکت‌کننده» منتشر می‌شوند. معلوم نیست این مجلات در عمل، تا چه حد هر یک از خط‌مشی‌های دبیرانه را تغییر داده‌اند، یا این که آیا فقط از این رهنمودها، یا از این رهنمودها همراه با «دستورالعمل‌هایی برای مؤلفان» (که خاص خود آن‌ها است) استفاده می‌کنند. اما ظاهراً پذیرش «شرایط همگانی» نشان‌دهنده‌ی حرکت دبیران به سمت پاسخگویی آماری بیش‌تر در انتشار مطالعات حاوی تحلیل‌های آماری است.

«سالنامه‌ی پزشکی داخلی»، ضمن اعتراف به این که بیانیه‌ی «کمیته‌ی بین‌المللی» مفید است، در سال ۱۹۹۴ فهرستی از توصیه‌ها برای استفاده در «گزارش معاینات بالینی»^۱ [۱۳۵] را منتشر نمود. این فهرست شامل یک سیاهه‌ی بازبینی از اطلاعاتی بود که باید در گزارش معاینات بالینی درج شوند. این سیاهه‌ی بازبینی، اطلاعاتی درباره‌ی اجرای یک مطالعه‌ی بالینی و نیز نکاتی که باید در هر بخش از گزارش معاینه درج شوند را شامل می‌شد. «گروه کاری» تهیه‌کننده‌ی این گزارش، اعلام کرد که دبیران در موقعیتی هستند که نوعی از شیوه‌ی گزارش را ترویج کنند که از شیوه‌ی جاری بهتر است، و دیگر این که رهنمودهای ارزیابی معاینات بالینی باید در اختیار دبیران و بررسی‌ها قرار گیرند. نتایج تحقیقات این «گروه کاری» دو سال بعد همراه با یک سیاهه‌ی بازبینی اصلاح‌شده، منتشر شدند [۱۵]. پیشنهاد این «گروه کاری» این بود که سیاهه‌ی بازبینی منتشرشده با گزارش، به عنوان یک رهنمود برای بهبود گزارش معاینه‌های بالینی مورد استفاده قرار گیرد.

محدودیت‌های موجود در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی بررسی آماری

مطالعات انجام‌شده درباره‌ی روایی آماری مقالات منتشرشده محدودیت‌هایی هم دارند. معلوم شده است که مطالعات منتشرشده‌ی حاوی تحلیل آماری، به مثابه یک گروه، مکرراً دچار نقص هستند. اکثر این مطالعات از رشته‌ی پزشکی هستند و نگرانی اصلی در این رابطه، روایی بالینی

یک مطالعه‌ی پزشکی است. پیوند بین معناداری آماری و اهمیت بالینی، امری حساس است، و گزارش‌ها اکثراً طرح [تحقیق] ناقص و توصیف ناقص طرح را از هم متمایز نمی‌کنند. این تمایز برای درک اختلاف بین یک مشکل جدی (که اهمیت بالینی دارد) و یک اشکال بالقوه کم‌اهمیت‌تر (که از نظر بالینی مهم نمی‌باشد) ضروری است. اطلاعات موجود باعث می‌شود که احتمالاً تضمینی درباره‌ی انجام تعمیم‌ها یا درباره‌ی پیش‌بینی‌های جدی در رابطه با اشکالات آماری وجود نداشته باشد. مقداری که اشکالات آماری به نتیجه‌گیری‌های نامناسب منتهی می‌شود، مشخص نیست.

شیوه‌های آماری را با جزئیات کامل توصیف کنید تا خواننده‌ی مطلع بتواند به منظور پذیرش یافته‌های گزارش‌شده، به داده‌های اصلی دسترسی یابد. در صورت امکان، یافته‌ها را کمیت‌گذاری کنید و آن‌ها را همراه با شاخص‌های مناسب مربوط به خطای اندازه‌گیری یا عدم قاطعیت (مانند فاصله‌های اطمینان) ارائه نمایید. از تکیه‌ی صرف بر آزمون فرضیه‌ی آماری، مانند مقادیر p که نمی‌توانند اطلاعات کمی مهمی را منتقل کنند - خودداری کنید. مقبولیت موضوعات تجربی را بررسی نمایید. جزئیات مربوط به انتخاب تصادفی را ارائه کنید. روش‌های بی‌نام‌کردن مشاهدات و [میزان] موفقیت این عمل را شرح دهید. پیچیدگی‌های درمان را گزارش کنید. تعداد مشاهدات را ذکر نمایید. نقایص مربوط به مشاهدات (مثلاً انصراف افراد از یک معاینه‌ی بالینی) را گزارش دهید. در صورت امکان، ارجاعات مربوط به طرح تحقیق و روش‌های آماری باید به آثار استاندارد (همراه با شماری صفحه‌ی آن‌ها) اشاره داشته باشند نه به مقالاتی که طرح‌ها و شیوه‌ها در اصل در آن‌ها گزارش شده‌اند. هر برنامه‌ی رایانه‌ای مورد استفاده‌ی را که کاربرد عمومی دارد مشخص نمایید. توضیحی عام از روش‌ها را در بخش «روش‌ها» بیاورید. وقتی داده‌ها در بخش «یافته‌ها» خلاصه می‌شوند، روش‌های آماری مورد استفاده برای تحلیل آن‌ها را مشخص کنید. جداول و تصویرها را به آنچه که برای توضیح دادن استدلال مقاله و برای سنجش میزان پشتیبانی آن لازم هستند، محدود کنید. به جای جدول‌هایی که مدخل‌های زیادی دارند از نمودار استفاده کنید؛ داده‌ها را در نمودارها و جدول‌ها تکرار نکنید. از کاربرد غیرفنی اصطلاحات فنی در آمار، مانند «تصادفی» (که نشان‌دهنده‌ی یک ابزار انتخاب تصادفی است)، «نرمال»، «معنادار»، «همبستگی‌ها»، و «نمونه» اجتناب کنید. اصطلاحات آماری، کوتاه‌نوشت‌ها، و اکثر نمادها را تعریف کنید.

* «شرایط همگانی برای دست‌نوشته‌های تحویلی به مجلات زیست‌پزشکی» دارای حق تکثیر نیست و تکثیر آن آزاد می‌باشد. [۷۱]

نمودار «۴-۸». بخش آمار

شرایط همگانی برای دست‌نوشته‌های تحویلی به مجلات زیست‌پزشکی

مؤلفان تعدادی از مطالعاتی که اشکالات آماری در متون منتشرشده یافتند، بر این عقیده بودند که همه‌ی نقص‌های آماری جدی نیستند و خیلی از آن‌ها را می‌توان با یک نگارش مناسب‌تر در توصیف طرح تحقیق یا تحلیل آماری، تصحیح نمود. دو نوع خطا وجود دارد: خطای در گزارش

و خطای در تحلیل. محققان مطالعات خلاصه‌شده در جدول «۸-۳» بدون بررسی داده‌های خام یکایک مطالعات، ممکن است ندانند کدام خطا وجود دارد. چه‌بسا معلوم شود که مطالعه‌ای که این رویکرد را در پیش گرفته در درک اهمیت نقص‌های آماری موجود در متون منتشرشده، ارزشمند است.

آن دسته از مقالات منتشرشده‌ای که مورد ارزیابی آماری قرار گرفتند از برخی از برجسته‌ترین مجلات رشته‌ی پزشکی بودند. نشانه‌ای نیست حاکی از این که دیگر مجلات، کار متفاوتی - چه بهتر یا بدتر - انجام می‌دهند.

توصیه‌ها

- مطالعات انجام‌شده بر روی تحلیل آماری موجود در مقالات منتشرشده، اطلاعات ارزشمندی درباره‌ی نیاز به بررسی آماری - به عنوان بخشی از فرایند هم‌ترازخوانی دبیرانه - فراهم کرده‌اند. انجام مطالعاتی که کیفیت آماری مقاله‌ی منتشرشده را کنترل می‌کنند باید ادامه یابند.
- دستنوشته‌های حاوی تحلیل آماری باید توسط یک بررس آماری بررسی شوند.
- مشخص شده مطالعاتی که از دستنوشته‌های ساختگی استفاده می‌کنند مشکل‌ساز هستند. مطالعات انجام‌شده بر روی دستنوشته‌های واقعی، موضوعات مرتبط با کیفیت یک دستنوشته‌ی ساختگی و اشکالات اخلاقی دخیل در درخواست از دبیران و بررس‌ها برای صرف وقت و تخصص بر روی یک دستنوشته‌ی ساختگی را به همراه ندارند. مطالعاتی که برای ارزیابی بررسی دستنوشته‌های حاوی آمار طراحی شده‌اند باید دستنوشته‌های واقعی یا مقالات منتشرشده را ارزیابی کنند.
- مطالعه‌ای جامع بر روی حدودی از بررسی آماری که دبیران مجله خواستار آن هستند باید انجام شود.

نتیجه‌گیری درباره‌ی بررسی آماری

در این فصل، تحلیل آماری دستنوشته قبل و بعد از انتشار بررسی شده است. مطالعاتی که از سال ۱۹۵۱ منتشر شده‌اند نشان داده‌اند که در هر مطالعه، به‌طور میانگین ۲۶ درصد [دستنوشته‌های قبل از انتشار]، و ۹۵ از مطالعات منتشرشده، حاوی حدودی از نقص‌های آماری هستند. این مطالعات «همچنین نشان داده‌اند که اکثر مطالعات منتشرشده، از آمار نسبتاً ساده‌ای استفاده کرده‌اند و بررسی آماری، کاربرد آمار در متون منتشرشده را بهبود می‌بخشد. در این مطالعات، برخی از معتبرترین مجلات پزشکی به دقت بررسی شده‌اند. سطوح مختلفی از استفاده‌ی نامناسب از آمار وجود دارد و همه‌ی خطاها جدی نیستند. حتی با در نظر گرفتن خطاهای جدی، به‌طور متوسط از ۵ درصد تا ۳۲ درصد از مقالات، باز هم دارای

اشکالاتی بودند که ماهیت کاملاً جدی این اشکالات، بررسی کنندگان گزارش‌ها را متقاعد کرده بود که این مقالات باید رد می‌شده‌اند. مطالعات همچنین نشان دادند که اکثر مطالعات منتشرشده فاقد جزئیات کافی برای بازاجرای هستند. این نکته نیز نشان داده شده که آمار مورد استفاده در مطالعات اخیر، از چند سال قبل پیچیده‌تر شده‌اند و روند جاری به سوی نقص‌ها یا بی‌دقتی‌های آماری، بدون تغییر باقی مانده است. این دو روند نشان می‌دهند که اقدامات دبیران و پژوهشگران، که تا چند سال از کاربرد استانداردها پشتیبانی کرده‌اند، شاید دارای اثراتی بوده‌اند.

این مطالعات نشان می‌دهند که به منظور رسیدگی به مشکل کاربرد و گزارش آماری مناسب در تحلیل مطالعاتی که حاوی داده‌هایی می‌باشند، تلاش پایداری از جانب دبیران و آماردانان به عمل آمده است. این مطالعات در کنار هم شواهدی را ارائه می‌کنند دال بر موضوعات پیچیده‌ای که آمار، برای مؤلفان، بررسی‌ها و دبیران به وجود می‌آورند.

بررسی آماری رسمی، صحت آماری مقالات بعداً منتشرشده را افزایش می‌دهد. بسته‌های نرم‌افزاری آماری، اجرای آزمون‌های آماری را نسبت به گذشته ساده‌تر می‌کنند، اما به درک محققان از دلایل یا نظریه‌ی بنیانی برای انتخاب یک آزمون خاص آماری به منظور تحلیل داده‌ها، کمک چندانی نمی‌کنند.

در این فصل، تعداد قابل توجهی از نقص‌های آماری موجود در مطالعات شناسایی شدند. بسیاری از محققان برای بهبود آنچه که به نظر می‌رسد تحلیل نامناسب آماری درون متون منتشرشده - بخصوص در حیطه‌ی پزشکی - باشد، توصیه‌هایی را ارائه کرده‌اند. بسیاری از این مؤلفان، روش‌های بهبود برآیند حاصل از گزارش آماری در تقریباً هر مرحله از فرایند پژوهش و انتشار - از ملاحظات ابتدایی در طول مرحله‌ی طراحی تحقیق تا مقاله‌ی منتشرشده‌ی نهایی - را پیشنهاد نموده‌اند. به نظر می‌رسد تاکنون توصیه، خودآموز، و هشدارها، مشکل وجود آمار نامناسب در متون را حل نکرده‌اند. اما در این مطالعات، درکی از موضوعات و راه‌های بهبود تحلیل آماری پدیدار شده‌اند. تعدادی از دبیران مجلات، با انتشار یافته‌های مطالعات انجام‌شده بر روی مجلات خودشان، پذیرندگی خود در برابر شناسایی اشکالات همبسته با آمار در دستنوشته‌ها و متون منتشرشده را نشان دادند.

در هر مرحله، افرادی که مسئول تصحیح موضوعات آماری باشند، پیشنهاد شده‌اند: از مؤسسات، تا آماردانان، مربیان، مؤلفان، دبیران، و البته، تا بررسی‌ها. بسیاری از رهنمودهای پیشنهادشده، درک مشترکی را در آنان برمی‌انگیزند، اما ثابت شده که اجرای آن‌ها دشوار است. پیشنهادهایی که در ۴۰ سال گذشته ارائه شده‌اند اغلب شبیه به هم هستند. خیلی از افرادی که درباره‌ی این موضوع مطلب می‌نویسند بررسی آماری هر دستنوشته‌ای را که در آن از روش‌های آماری استفاده می‌شود، پیشنهاد می‌کنند. با توجه به نتایج این مطالعات، دفاع نکردن

از این موضع دشوار است. اضافه‌شدن بررسی آماری به هر دستنوشته‌ی حاوی آمار، بی‌شک کار چشمگیری را به فرایند تولید یک مجله می‌افزاید. دبیران تمایلی ندارند که حجم کار اضافی لازم برای بررسی آماری را تقبل کنند، مگر این که یقین داشته باشند که این مرحله برای تولید گزارش‌های پژوهشی که دارای انسجام در تحلیل باشند، لازم است.

همیشه نمی‌شد از روی مطالعات خلاصه‌شده در این فصل، به راحتی گفت که آیا خطاهای آماری مشخص‌شده، خطای در گزارش بوده‌اند یا خطای ناشی از کاربرد آمار نامناسب یا غلط. اگر مثلاً در طی کوتاه کردن یک دستنوشته، جزئیات طرح تحقیق از دست بروند، فقدان اطلاعات لازم در مقاله‌ی منتشرشده، به خودی خود بدان معنا نیست که پژوهش، بی‌دقت بوده است. گرچه تمایلی به انتشار محدود مطالعات انجام‌شده درباره‌ی نتایج غیرمعنادار و مطالعات بازاجرائی وجود دارد، اما شواهد اندکی وجود دارد [دال بر این] که سوگیری انتشار، نتیجه‌ی مستقیم گزارش‌های منفی بررسی‌ها یا نظرات منفی دبیرانه است. شواهد نشان می‌دهند که بررسی‌ها در تشخیص خطاهای آماری موجود در دستنوشته‌ها خوب عمل نمی‌کنند و، چه‌بسا فاقد اطلاعات کافی برای ارزیابی صحیح جنبه‌های آماری یک دستنوشته باشند. کاملاً واضح است که اگر دبیر در پی انجام بررسی آماری است، باید از یک بررسی آماری بخواهد که کار را انجام دهد. داده‌ها دلیل انکارناپذیری را به نفع بررسی آماری هر دستنوشته‌ی حاوی تحلیل آماری فراهم کرده‌اند.

منابع

1. (1966, March 28). A pillar of medicine. *JAMA*, 195(13), 1145.
2. (1977, January 8). Statistical errors. *British Medical Journal*, 1, 66.
3. (1978, November 11). Interpreting clinical trials. *British Medical Journal*, 2, 1318.
4. (1991, January 12). Statistical review for journals. *Lancet*, 337, 84.
5. Altman, D. G. (1981, January 3). Statistics and ethics in medical research. VIII. Improving the quality of statistics in medical journals. *British Medical Journal*, 282, 44-47.
6. Altman, D. G. (1982). Statistics in medical journals. *Statistics in Medicine*, 1, 59-71.
7. Altman, D. G. (1991, June 22). Randomisation: essential for reducing bias. *British Medical Journal*, 302(6791), 1481-1482.
8. Altman, D. G. (1994, January 29). The scandal of poor medical research. *British Medical Journal*, 308(6923), 283-284.
9. Altman, D. G. & Bland, J. M. (1991). Improving doctors' understanding of statistics. *Journal of the Royal Statistical Society, A*, 154(Part 2), 223-267.
10. Altman, D. G. & Dore, C. J. (1990, January 20). Randomisation and baseline comparison in clinical trials. *Lancet*, 335, 149-153.
11. Altman, D. G., Gore, S. M., Gardner, M. J., & Pocock, S. J. (1983, May 7). Statistical guidelines for contributors to medical journals. *British Journal of Psychiatry*, 286(6376), 1489-1493.
12. Ambroz, A., Chalmers, T. C., Smith, H., Schroeder, B., Freiman, J. A., & Shareck, E. P. (1978, April). Deficiencies of randomized control trials. *Clinical Research*, 26(3), 280A.
13. Angell, M. (1989, August 17). Negative studies. *New England Journal of Medicine*, 321(7), 464-466.

14. Armitage, P. (1971). *Statistical methods in medical research*. New York: John Wiley & Sons Inc.
15. Asilomar Working Group on Recommendations for Reporting of Clinical Trials in the Biomedical Literature. (1996, April 15). Checklist of information for inclusion in reports of clinical trials. *Annals of internal Medicine*, 124(8), 741-743.
16. Atkinson, D. R., Furlong, M. J., & Wampold, B. E. (1982, March). Statistical significance, reviewer evaluations, and the scientific process: Is there a (statistically) significant relationship? *Journal of Counseling Psychology*, 29(2), 189-194.
17. Avram, M. J., Shanks, C. A., Dykes, M. H. M., Ronai, A. K., & Stiers, W. M. (1985, June). Statistical methods in anesthesia articles: an evaluation of two American journals during two six-month periods. *Anesthesia and Analgesia*, 64(6), 607-611.
18. Badgley, R. F. (1961, June 29). An assessment of research methods reported in 103 scientific articles from two Canadian medical journals. *Canadian Medical Association Journal*, 85, 246-250.
19. Bailar, J. C. & Mosteller, F. (1988, February). Guidelines for statistical reporting in articles for medical journals. Amplifications and explanations. *Annals of Internal Medicine*, 108(2), 266-273.
20. Baxt, W. G., Waeckerle, J. F., Tintunalli, J. E., Knopp, R. K., & Callahan, M. L. (1996, May). Evaluation of the peer reviewer: performance of reviewers on a factitious submission. *Academic Emergency Medicine*, 3(5), 504.
21. Bero, L. A., Glantz, S. A., & Rennie, D. (1994, July 13). Publication bias and public health policy on environmental tobacco smoke. *JAMA*, 272(2), 133-136.
22. Bornstein, R. F. (1990). Publication politics, experimenter bias and the replication process in social science research. *Journal of Social Behavior and Personality*, 5(4), 71-81.
23. Boyer, W. F. (1984, March 8). Statistical analysis in the *New England Journal of Medicine*. *New England Journal of Medicine*, 310(10), 659.
24. Bozarth, J. D. & Roberts, R. R., Jr. (1972, August). Signifying significant significance. *American Psychologist*, 7(8), 774-775.
25. Brown, C. G., Kelen, G. C., Moser, M., Moeschberger, M. L., & Rund, D. A. (1985, October). Methodology reporting in three acute care journals: replication and reliability. *Annals of Emergency Medicine*, 14(10), 986-991.
26. Brown, G. W. (1985, March). Statistics and the medical journal. *American Journal of Diseases of Children*, 139(3), 226-228.
27. Bulman, J. S. (1988, September 10). A critical approach to the reading of analytical reports. *British Dental Journal*, 165(5), 180-182.
28. Chalmers, I., Adams, M., Dickerson, K., Hetherington, J., Tarnow-Mordi, W., Meinert, C., Tonascia, S., & Chalmers, T. C. (1990, March 9a). A cohort study of summary reports of controlled trials. *JAMA*, 263(10), 1401-1405.
29. Chalmers, T. C., Celano, J. Sacks, H. S., & Smith, H., Jr. (1983, December 1). Bias in treatment assignment in controlled clinical trials. *New England Journal of Medicine*, 309(22), 1358-1361.
30. Chalmers, T. C., Frank, C. S., & Reitman, D. (1990, March 9b). Minimizing the three stages of publication bias. *JAMA*, 263(10), 1392-1395.
31. Coursol, A. & Wagner, E. E. (1986). Effect of positive findings on submission and acceptance rates: a note on meta-analysis bias. *Professional Psychology: Research and Practice*, 17(2), 136-137.
32. Cruess, D. F. (1989, December). Review of the use of statistics in *The American Journal of Tropical Medicine and Hygiene for January-December 1988*. *American Journal of Tropical Medicine and Hygiene*, 41(6), 619-626.
33. Daubs, J. (1980). A survey of biostatistics in clinical journals. *American Journal of Optometry & Physiological Optics*, 57(11), 801-807.
34. Davies, J. (1987, September). A critical survey of scientific methods in two psychiatry journals. *Australian and New Zealand Journal of Psychiatry*, 21(3), 367-373.
35. DerSimonian, R., Charette, L. J., McPeck, B., & Mosteller, F. (1982, June 3). Reporting methods in clinical trials. *New England Journal of Medicine*, 306(22), 1332-1337.

36. Dickersin, K. (1990, March 9). The existence of publication bias and risk factors for its occurrence. *JAMA*, 263(10), 1385-1389.
37. Dickersin, K., Chan, S., Chalmers, T. C., Sacks, H. S., & Smith, H. J. (1987, December). Publication bias and clinical trials. *Controlled Clinical Trials*, 8, 343-353.
38. Dickersin, K., & Min, Y-I. (1993). Publication bias: the problem that won't go away. *Annals of the New York Academy of Medicine*, 703, 135-148.
39. Dickersin, K., Min, Y-I., & Meinert, C. (1992, January 15). Factors influencing publication of research results. Follow-up of applications submitted to two institutional review boards. *JAMA*, 267(3), 374-378.
40. Easterbrook, P. J., Berlin, J. A., Gopalan, R., & Matthews, D. R. (1991, April 13). Publication bias in clinical research. *Lancet*, 337(8746), 867-872.
41. Ederer, F. (1985, November). Refereeing clinical research papers for statistical content. *American Journal of Ophthalmology*, 100(5), 735-737.
42. Emerson, J. D. & Colditz, G. A. (1983, September 22). Use of statistical analysis in the *New England Journal of Medicine*. *New England Journal of Medicine*, 309(12), 709-713.
43. Emerson, J. D. & Colditz, G. A. (1992). Use of statistical analysis in the *New England Journal of Medicine*. In J. C. Bailar & F. Mosteller (Eds.), *Medical use of statistics* (2nd ed., pp. 45-57). Boston, MA: NEJM Books.
44. Emerson, J. D., McPeck, B., & Mosteller, F. (1984, May). Reporting clinical trials in general surgical journals. *Surgery*, 95(5), 572-579.
45. Evans, M. (1989, December). Presentation of manuscripts for publication in the *British Journal of Surgery*. *British Journal of Surgery*, 76(12), 1131-1134.
46. Fagley, N. S. & McKinney, I. J. (1983, April). Reviewer bias for statistically significant results: a reexamination. *Journal of Counseling Psychology*, 30(2), 298-300.
47. Feige, E. L. (1975, December). The consequences of journal editorial policies and a suggestion for a revision. *Journal of Political Economy*, 83(5), 1291-1296.
48. Feinstein, A. R. (1974, January). Clinical biostatistics. XXV. A survey of the statistical procedures in general medical journals. *Clinical Pharmacology and Therapeutics*, 15(1), 97-107.
49. Feinstein, A. R. (1975, October). Clinical biostatistics. XXXIV. The other side of 'statistical significance': alpha, beta, delta, and the calculation of sample size. *Clinical Pharmacology and Therapeutics*, 18(4), 491-505.
50. Feinstein, A. R. (1976, December). Clinical biostatistics. XXXVII. Demeaned errors, confidence games, nonplussed misuses, inefficient coefficients, and other statistical disruptions of scientific communication. *Clinical Pharmacology and Therapeutics*, 20(6), 617-631.
51. Feinstein, A. R. (1988, December 12). Scientific standards in epidemiologic studies of the menace of daily life. *Science*, 242(4883), 1257-1262.
52. Felson, D. T., Cupples, L. A., & Meenan, R. F. (1984, September). Misuse of statistical methods in *Arthritis and Rheumatism* 1982 versus 1967-68. *Arthritis and Rheumatism*, 27(9), 1018-1022.
53. Finney, D. j. & Clarke, B. C. (1992). Editorial code for presentation of statistical analyses. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 249, 1-2.
54. Freiman, J. A., Chalmers, T. C., Smith, H. J., & Kuebler, R. R. (1978, September 28). The importance of beta, the type II error and sample size in the design and interpretation of the randomized control trial. *New England journal of Medicine*, 299(13), 690-694.
55. Fusaro, J. A. & Royce, C. A. (1995, December). A reanalysis of research data. *Perceptual and Motor Skills*, 81(3. pt. 1), 858.
56. Gardner, M. J., Altman, D. G., Jones, D. R., & Machin, D. (1983, May 7). Is the statistical assessment of papers submitted to the "British Medical Journal" effective? *British Medical Journal*, 286(6376), 1485-1488.
57. Gardner, M. J. & Borid, J. (1990, March 9). An exploratory study of statistical assessment of papers published in the British Medical Journal. *JAMA*, 26(10), 1355-1357.

58. Gardner, M. J, Machin, D., & Campbell, M. J. (1986, March 22). Use of check lists in assessing the statistical content of medical studies. *British Medical Journal*, 292(6523), 810-812.
59. Garfunkel, J. M., Ulshen, M. H., Hamrick, H. J., & Lawson, E. E. (1990, March 9). Problems identified by secondary review of accepted manuscripts. *JAMA*, 263(10), 1369-1371.
60. George, S. L. (1985). Statistics in Medical Journals: A survey of current policies and proposals for editors. *Medical and Pediatric Oncology*, 13, 109-112.
61. Glantz, S. A. (1980, January). Biostatistics: How to detect, correct and prevent errors in medical literature. *Circulation*, 61(1), 1-7.
62. Goldberg, R. J., & Dalen, J. E. (1997, February 24). Enhancing peer review of scientific manuscripts. *Archives of internal Medicine*, 157(3), 380-382.
63. Goldberger, J., Waring, C. H., & Tanner, W. F. (1923). Pellagra prevention by diet among institutional inmates. *Public Health Reports*, 38(41), 2361-2368.
64. Gore, S. M., Jones, G., & Thompson, S. G. (1992, July 11). The Lancet's statistical review process: areas for improvement by authors. *Lancet*, 340, 100-102.
65. Gore, S. M., Jones, I. G., & Rytter, E. C. (1977, January 8). Misuse of statistical methods: critical assessment of articles in BMJ from January to March 1976. *British Medical Journal*, 1, 85-87.
66. Hall, J. C. (1982, January). Use of the *t* test in the *British Journal of Surgery*. *British Journal of Surgery*, 69(1), 55-56.
67. Hayden, G. F. (1983, July 1). Biostatistical trends in *Pediatrics*: implications for the future. *Pediatrics*, 72(1), 84-87.
68. Haynes, R. B. (1989). Organizing and accessing the literature. *Bulletin of the New York Academy of Medicine*, 65, 673-686.
69. Hokanson, J. A., Stiernberg, C. M., McCracken, M. S., & Quinn, F. B., Jr. (1987, January). The reporting of statistical techniques in otolaryngology journals. *Archives of Otolaryngology-Head and Neck Surgery*, 113(1), 45-50.
70. Huxley, P. (1986, December). Statistical errors in papers in the British Journal of Social Work. *British Journal of Social Work*, 16(6), 645-648.
71. International Committee of Medical Journal Editors. (1997, January 15). Uniform requirements for manuscripts submitted to biomedical journals. *Canadian Medical Association Journal*, 156(2), 270-277.
72. Juzych, M. S., Shin, D. H., Seyedsadr, M., Siegner, S. W., & Juzych, L. A. (1992, September). Statistical techniques in ophthalmic journals. *Archives of Ophthalmology*, 110, 1225-1229.
73. Kanter, M. H. & Taylor, J. R. (1994, August). Accuracy of statistical methods in *Transfusion*: a review of articles from July/August 1992 through June 1993. *Transfusion*, 34(8), 697-701.
74. Kemper, K. J. (1991). Pride and prejudice in peer review. *Journal of Clinical Epidemiology*, 44(4/5), 343-345.
75. Koren, G. & Klein, N. (1991, October 2). Bias against negative studies in newspaper reports of medical research. *JAMA*, 266(13), 1824-1826.
76. Kupfersmid, J. (1988, August). Improving what is published, a model in search of an editor. *American Psychologist*, 43(8), 635-642.
77. Lionel, N. D. W. & Herxheimer, A. (1970). Assessing reports of therapeutic trials. *British Medical Journal*, 3(5723), 637-640.
78. Lock, S. (1985). *A difficult balance. editorial peer reviewed in medicine*. Philadelphia: ISI Press.
79. MacArthur, R. D. & Jackson, G. G. (1984, March). An evaluation of the use of statistical methodology in the *Journal of Infectious Diseases*. *Journal of Infectious Diseases*, 149(3), 349-354.
80. Mahon, W. A., & Daniel, E. E. (1964, February 29). A method for the assessment of reports of drug trials. *Canadian medical Association Journal*, 90(80), 565-569.

81. Mauer, A. M. (1985). Editorial review policies for manuscripts. *Medical and Pediatric oncology*, 13, 113.
82. McCance, I. (1995, September). Assessment of statistical procedures used in papers in the Australian Veterinary Journal. *Australian Veterinary Journal*, 72(9), 322-328.
83. Melton, A. V. (1962, December). *Editorial Journal of Experimental Psychologist*, 64(6), 553-557.
84. Moher, D., Dulberg, C. S., & Wells, G. A. (1994, July 13). Statistical power, sample size, and their reporting in randomized, controlled trials. *JAMA*, 272(2), 122-124.
85. Morris, R. W. (1988, March). A statistical study of papers in the *Journal of Bone and Joint Surgery [Br]* 1984. *Journal of Bone and Joint Surgery*, 70-B(2), 242-246.
86. Moscati, R., Jehle, D., Ellis, D., Fiorello, A., & Land, M. (1994). Positive-outcome bias: comparison of emergency medicine and general medicine literatures. *Academic Emergency Medicine*, 1, 267-271.
87. Mosteller, F., Gilbert, J. P., & McPeck, B. (1986, May). Reporting standards and research strategies for controlled trials. Agenda for the editor. *Controlled Clinical Trials*, 1(1), 37-58.
88. Mullee, M. A., Lampe, F. C., Pickering, R. M., & Julious, S. A. (1995, April 1). Statisticians should be coauthors. *British Medical Journal*, 310, 869.
89. Murray, G. D. (1988, July). The task of a statistical referee. *British Journal of Surgery*, 75(7), 664-667.
90. Murray, G. D. (1991, July). Statistical guidelines for the *British Journal of Surgery*. *British Journal of Surgery*, 7(7), 782-784.
91. Neuliep, J. W. & Crandall, R. (1990). Editorial bias against replication research. *Journal of Social Behavior and Personality*, 5(4), 85-90.
92. Neuliep, J. W. & Crandall, R. (1993). Reviewer bias against replication research. *Journal of Social Behavior and Personality*, 8(6), 21-29.
93. Newcombe, R. G. (1987, September 12). Towards a reduction in publication bias. *British Medical Journal*, 295(6599), 656-659.
94. O'Fallon, J. R., Dubey, S. D., Salsburg, D. S., Edmonson, J. H., Soffer, A., & Colton, T. (1978, December). Should there be statistical guidelines for medical research papers? *Biometrics*, 34(4), 687-695.
95. Olson, C. M. (1994, May/June). Publication bias. *Academic Emergency Medicine*, 1(3), 207-208.
96. Pocock, S. J., Hughes, M. D., & Lee, R. J. (1987, August 13). Statistical problems in the reporting of clinical trials. A survey of three medical journals. *New England Journal of Medicine*, 317(7), 426-432.
97. Reiffenstein, R. J., Schiltroth, A. J., & Todd, D. M. (1968, December 14). Current standards in reported drug trials. *Canadian Medical Association Journal*, 99, 1134-1135.
98. Reis, H. T. & Stiller, J. (1992, August). Publication trends in *JPSP*: a three-decade review. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 18(4), 465-472.
99. Relman, A. S. (1982, June 3). A new series on biostatistics. *New England Journal of Medicine*, 306(22), 1360-1361.
100. Rennie, D. (1978, October 12). Vive la Difference ($p < 0.05$). *New England Journal of Medicine*, 299(1), 828-829.
101. Rennie, D. & Flanagan, A. (1992, January 15). Publication bias. The triumph of hope over experience. *JAMA*, 267(3), 411-412.
102. Robinson, R. G. (1985, September 25). Journal matters. *New Zealand Medical Journal*, 98(787), 797.
103. Rosenfeld, R. M. & Rockette, H. E. (1991, October). Biostatistics in otolaryngology journals. *Archives of Otolaryngology—Head and Neck Surgery*, 117, 1172-1176.
104. Ross, O. B. J. (1951, January 13). Use of controls in medical research, *JAMA*, 145(2), 72-77.

105. Schoolman, H. M., Becketl, J. M., Best, W. R., & Johnson, A. F. (1968, March). Statistics in medical research: principles versus practice. *Journal of Laboratory and Clinical Medicine*, 71(3), 357-367.
106. Schor, S. (1967, February). Statistical reviewing program for medical manuscripts. *American Statistician*, 21(1), 28-31.
107. Schor, S. & Karten, I. (1966, March 23). Statistical evaluation of medical journal manuscripts. *JAMA*, 195(13), 1123-1128.
108. Schulman, K., Sulmasy, D. P., & Roney, D. (1994, July 13). Ethics, economics, and the publication policies of major medical journals. *JAMA*, 272(2), 154-156.
109. Schulz, K. F., Chalmers, I., Grimes, D. A., & Altman, D. G. (1994, July 13). Assessing the quality of randomization from reports of controlled trials published in obstetric and gynecology journals. *JAMA*, 272(2), 125-128.
110. Schulz, K. F., Chalmers, I., Hayes, R. J., & Altman, D. G. (1995, February 1). Empirical evidence of bias. Dimensions of methodological quality associated with estimates of treatment effects in controlled trials. *JAMA*, 273(5), 408-412.
111. Schwartz, S. J., Sturr, M., & Goldberg, G. (1996, May). Statistical methods in rehabilitation literature: a survey of recent literature. *Archives of Physical Medicine and Rehabilitation*, 77, 497-500.
112. Sergesketter, K. & Gilman, D. (1988). *The effect of length of time in kindergarten on reading achievement* (ERIC Document Reproduction Service ED 324-664).
113. Sheehan, T. J. (1980, April). The medical literature: let the reader beware. *Archives of Internal Medicine*, 140(4), 472-474.
114. Shott, S. (1985, July 15). Statistics in veterinary research. *Journal of the American Veterinary Association*, 187(2), 138-141.
115. Shuster, J. J., Binion, J., Moxley, J., Walrath, N., Grassmuck, D., Mahnks, D., & Schmidt, J. (1976, February 2). Statistical review process. Recommended procedures for biomedical research articles. *JAMA*, 235(5), 534-535.
116. Simes, R. J. (1986, October). Publication bias: the case for an international registry of clinical trials. *Journal of Clinical Oncology*, 4(10), 1529-1541.
117. Smith, J. (1990, October 3). Journalology—or what editors do. *British Medical Journal*, 301(6754), 756-758.
118. Smith, R. (1982, October 30). Steaming up windows and refereeing medical papers. *British Medical Journal*, 285, 1259-1261.
119. Smith-Warner, S. A., Spiegelman, D., Yaun, S. S., Van den Brandt, P. A., & Folsom, A. R. (1998, February 18). Alcohol and breast cancer in women: a pooled analysis of cohort studies. *JAMA*, 279(7), 535-540.
120. Soffer, A. (1968, November). Alienated readers and frustrated editors. *Diseases of Chest*, 54(5), 3.
121. Sommer, B. (1987). The file drawer effect and publication rates in menstrual cycle research. *Psychology of Women Quarterly*, 11, 233-242.
122. Squires, B. P. (1989, November 1). Descriptive studies: what editors want from authors and peer reviewers. *Canadian Medical Association Journal*, 141(9), 879-880.
123. Squires, B. P. (1990, February). Statistics in biomedical manuscripts: what editors want from authors and peer reviewers. *Canadian Medical Association Journal*, 142(3), 213-214.
124. Sterling, T. D. (1959). Publication decisions and their possible effects on inferences drawn from tests of significance—or vice versa. *Journal of the American Statistical Association*, 54, 30-34.
125. Stern, J. M. & Simes, R. J. (1997, September 13). Publication bias: evidence of delayed publication in a cohort study of clinical research projects. *British Medical Journal*, 315, 640-645.
126. Tigertt, W. D. (1989, December). Editor's page. *American Journal of Tropical Medicine and Hygiene*, 41(6), 617-618.
127. Vaisrub, N. (1985, June 7). Manuscript review from a statistician's perspective. *JAMA*, 253(21), 3145.

128. Wainapel, S. F. & Kayne, H. L. (1985, May). Statistical methods in rehabilitation literature. *Archives of Physical Medicine and Rehabilitation*, 66, 322-324.
129. Walster, G. W. & Cleary, A. T. (1970, April). A proposal for a new editorial policy in the social sciences. *American Statistician*, 24(2), 16-19.
130. Wampold, B. E., Furlong, M. J., & Atkinson, D. R. (1983). Statistical significance, power and effect size: a response to the reexamination of reviewer bias. *Journal of Counseling Psychology*, 30(3), 459-463.
131. Weech, A. A. (1974, December). Statistics: use and misuse. *Australian Paediatric Journal*, 10(6), 328-333.
132. Weintraub, M. (1982, July). How to critically assess clinical drug trials. *Drug Therapy*, 12, 131-148.
133. Weller, A. C. (1990, March 9). Editorial peer review in U.S. medical journals. *JAMA*, 263(10), 1344-1347.
134. White, S. J. (1979, October). Statistical errors in papers in the British Journal of Psychiatry. *British Journal of Psychiatry*, 135, 336-342.
135. Working Group on Recommendations for Reporting of Clinical Trials in the Biomedical Literature. (1994, December 1). Call for comments on a proposal to improve reporting of clinical trials in the biomedical literature. *Annals of Internal Medicine*, 121(11), 894-895.
136. Zelen, M. (1983, February). Guidelines for publishing papers on cancer clinical trials: responsibilities of editors and authors. *Journal of Clinical Oncology*, 1(2), 164-169.

فصل نهم

همتراز خوانی در محیط الکترونیکی

«باندوم بی وقفه‌ی انقلاب الکترونیکی، تأثیرات بیش‌تر بر ارتباطات علمی، گریزناپذیرند.»

[۳]

در این فصل، تکامل و رشد مجلات الکترونیکی ارزیابی می‌گردد و مدل‌های مختلف از همتراز خوانی دبیرانه که در محیط الکترونیکی در حال پیدایش‌اند توضیف می‌شوند. درباره‌ی این که آیا مدل سنتی همتراز خوانی دبیرانه باید تغییر یابد، بحث‌هایی هست. پزشکی، فیزیک، و روان‌شناسی رویکردهای مختلفی را به همتراز خوانی دبیرانه در محیط الکترونیکی اتخاذ می‌کنند. مطالعاتی که تاکنون انجام شده‌اند بر گرایش به انتشارات الکترونیکی و الگوهای استناد مجلات الکترونیکی متمرکز بوده‌اند. سطوح و روندهای آتی پذیرش مدل‌های جدید، در اینجا بررسی می‌شوند.

مجلات الکترونیکی^۱، که شکل تکامل‌یافته‌ی خبرنامه‌های الکترونیکی و شبکه‌های کنفرانس الکترونیکی هستند، اولین بار در حدود ۲۰ سال پیش پدیدار شدند. مفهوم مجله‌ی الکترونیکی دانشورانه به «سونداک» و «شوارتز» نسبت داده می‌شود [۲۴]. آنان یک «مجله‌ی بی‌کاغذ» متشکل از «ریزنمودهای برونداد رایانه‌ای»^۲ را در نظر آوردند، که فرصتی را برای تحلیل لحظه‌ای داده‌ها و انتقال از طریق انتشارات الکترونیکی فراهم می‌کرد [۳۲]. در سال ۱۹۷۸ «روستاجر» واژه‌ی «مجله‌ی مجازی»^۳ را ابداع نمود و شبکه‌ای رایانه‌ای را پیشنهاد کرد که «نظام دایره‌ی مجلات متعارف را با سرعت اشاعه و ظرفیت نامحدود صفحات، در خدمات اطلاعات فنی ترکیب می‌کند» [۲۸: ص ۱۸]. تا سال ۱۹۹۱، مجلات الکترونیکی آن‌قدر فراگیر شده بودند که «انجمن کتابخانه‌های پژوهشی»^۴ «فهرست راهنمای سیاهه‌های مباحثه‌ی آکادمیک، خبرنامه‌ها و مجلات الکترونیکی»^۵ را منتشر کرد. همان‌گونه که از خود عنوان فهرست راهنما برمی‌آید، اصطلاح «مجله‌ی الکترونیکی» طیفی از انواع انتشارات را دربرمی‌گیرد. در سال ۱۹۹۱،

1. ejournals

3. virtual journal

2. computer output microform

4. Association of Research Libraries

5. Directory of Electronic Journals, Newsletters and Academic discussion Lists
(<http://www.arl.org/scomm/edir/pr97.html>)

«فهرست راهنمای ای آر آل» مجموعاً ۶۳۶ مورد از آثار منتشرشده‌ی الکترونیکی را فهرست کرده بود که ۸۱/۲ درصد از این تعداد، کنفرانس‌های الکترونیکی و ۱/۱ درصد، مجلاتی بودند که همترازخوانی می‌شدند. ویراست هفتم این فهرست راهنما در سال ۱۹۹۷، مجموع ۹۱۸۲ اثر منتشرشده را شامل می‌شد که از این تعداد، ۴۱/۵ درصد کنفرانس‌های الکترونیکی و ۱۱/۴ درصد (۱۰۴۹ عنوان) مجلاتی بودند که همترازخوانی می‌شدند. گرایش به کاهش درصد کنفرانس‌های الکترونیکی و افزایش درصد مجلاتی که همترازخوانی می‌شوند نشان‌دهنده‌ی حرکت به سوی انتشار درونخطی مطالب دانشورانه‌تر می‌باشد. در حوزه‌های علوم، فناوری و پزشکی، «هیچکاک» و همکارانش ۱۱۵ مجله‌ی الکترونیکی را در سال ۱۹۹۵ شناسایی نمودند که همترازخوانی می‌شدند [۱۶]. فقط ۳۵ مجله از این تعداد فاقد همتای چاپی بودند.

با یک مثال، دشواری یافتن اطلاعات در اینترنت درباره‌ی مجلات الکترونیکی که همترازخوانی می‌شوند نشان داده می‌شود. حاصل جستجوی عبارت «همترازخوانی الکترونیکی»^۱ در موتور کاوش «آلتاویستا»، ۲۱۵ ارسال در ژانویه‌ی سال ۲۰۰۰ بود. اکثر ارسال‌ها به نوعی با نشر الکترونیکی در ارتباط بودند. برخی از ارسال‌ها بی‌ربط بودند، مانند «زبان انگلیسی در ایجاد صفحه‌ی وب»^۲ و بعضی از ارسال‌ها که باربیط به نظر می‌رسیدند دارای «یوآرال»های غیرفعال بودند.^۳ اما برخی از ارسال‌ها هم بسیار باربیط بودند، مثل ارسالی که ۱۵ مجله را که همترازخوانی می‌شدند فهرست کرده بود^۴؛ ولی این ارسال هیچ معیاری را درباره‌ی نحوه‌ی انتخاب این ۱۵ مجله‌ی الکترونیکی خاص، ارائه نکرد. از این ۱۵ مجله، نشانی سه تای آن‌ها موجود نبود، نشانی دو مجله به یک مجله‌ی واحد اشاره می‌کردند، و یکی از نشانی‌ها تغییر کرده بود، و ۱۰ مجله‌ی باقی‌مانده دارای نشانی‌هایی بودند که در اولین امتحان دسترس‌پذیر بودند. این ۱۰ مجله همگی داری بیانیه‌ای بودند حاکی از این که برای ارزیابی دستنوشته‌ها قبل از نشر الکترونیکی آن‌ها، از همترازخوانی استفاده می‌شود (جدول «۹-۱»).

فرایند سنتی همترازخوانی، چگونه در این محیط الکترونیکی پیچیده، سریعاً متغیر، و- تا حدی- بی‌ثبات، تغییر کرده است؟ آیا بین فرایند همترازخوانی سنتی، غیرالکترونیکی، و مبتنی بر چاپ، با همترازخوانی پس از پیدایش وب جهانی، تفاوتی وجود دارد؟

مدل‌های همترازخوانی دبیرانه در محیط الکترونیکی

جدول «۹-۱» نشان می‌دهد که در هر مورد، هیچ تغییری در فرایند استاندارد همترازخوانی دبیرانه، در هر یک از این نشریات تمام الکترونیکی، وجود نداشته است. اما با گذار انتشار دانشورانه از چاپی به الکترونیکی، برخی از ناشران و انجمن‌های حرفه‌ای در حال آزمودن چند

1. electronic peer review

2. English through Web Page Creation (<http://www.xlrn.ucsb.edu/~hshetzer/fall97/web.html>)

3. e.g. "Electronic Peer Review Project. UIUC, UCSB"

(<http://www.xlrn.ucsb.edu/~hshetzer/fall97/web.html>)

4. http://www.cudenver.edu/~mryder/peer/peer_review.html

مدل و رویکرد متفاوت به همتراز خوانی هستند. مدل‌هایی که در حال حاضر مورد استفاده قرار می‌گیرند و مدل‌های پیشنهادی در اینجا مرور می‌شوند. نمونه‌های همتراز خوانی سنتی، همتراز خوانی بدون پیش‌انتشار، و ترکیبی از همتراز خوانی پیش از انتشار و پس از انتشار نیز درج شده‌اند.

جدول «۹-۱»: توصیف روش‌های همتراز خوانی مجلات الکترونیکی^۱

عنوان مجله‌ی درونخطی	یوآرال	توصیف بررسی کارشناسی
First Monday	http://www.firstmonday.dk/idea/html#process	«این فرایند اولیه‌ی بررسی کارشناسی، خصوصی است.»
JAIR (Journal of Artificial Research)	http://www.cs.washington.edu/research/jair/submission-info.html	«مقالات ارسال شده به این مجله بررسی خواهند شد و مؤلفان در مدت تقریباً ۹-۷ هفته، از تصمیم مجله آگاه خواهند شد.»
Sociological Research Online	http://www.socresonline.org.uk/socresonline/1/1/editors.html#top	«ما بر داوری به عنوان عنصر ضروری کنترل کیفیت در فرایند نشر الکترونیکی تأکید می‌کنیم.»
TOSEM (Transactions on Software Engineering and Methodology)	http://www.acm.org/pubs/tossem/referees.html	«گزارش شما باید از طریق پست معمولی یا- ترجیحاً- توسط پست الکترونیکی برای سردبیر ارسال شوند... یک نسخه‌ی بی‌نام از بررسی شما با پست الکترونیکی برای مؤلفان ارسال خواهد شد.»
PRD (Physical Review D)	http://publish.aps.org/PRD/noted.html	«... قابل پذیرش بودن یا نبودن یک مقاله را می‌توان به طور عادی و نهایتاً با دو دور بررسی استنتاج کرد ... نمی‌توان از بررسی بی‌نام به شکل گسترده برای تبدیل یک مقاله‌ی غیرقابل پذیرش به مقاله‌ی قابل پذیرش استفاده نمود.»
EJTES (Electronic Journal of Terrestrial Ecosystem Software)	http://www.arsusda.gov/cjtes/sc14.html	«قبل از انتشار، هر مقاله توسط دو یا چند نفر آشنا به موضوع، بررسی خواهد شد.»
Australian Mammology	http://ikarus.jcu.edu.au/mammal/aminfo.html#Editorial Policy	«دستورته‌های تحویلی به عنوان مقالات پژوهشی، به‌منظور اظهارنظر منتقدانه برای دو داور ارسال می‌شوند.»
Research on Contemplative Life: An Electronic Quarterly (RCL)	http://140.190.128.190/merton/peer.html	«حداقل سه بررسی مثبت توسط بررسی‌های واجد شرایط»
RhetNet	http://missouri.edu/~rhetnet/call.html	«... انتخاب اثر مناسب از طریق فرایند بررسی کارشناسی کمابیش متعارف»
Psycoloquy	http://www.princeton.edu/~hamad/psyc.html	«همه‌ی آثار داوری می‌شوند.»

مدلی در پزشکی

دبیران «جاما» پیش‌بینی کردند که «حالت‌های جدید انتقال رخدادهای علمی، یقیناً برخی از موانع موجود بر سر راه انتشارات چاپی را درهم خواهند شکست و ارتباط سریع‌تر، مشارکتی‌تر، و شاید حتی ایثارگرانه‌تر در میان دانشمندان را امکان‌پذیر خواهند کرد» [۱۱: ص ۲۳۷۴]. «کاسیرر» از این نظر پشتیبانی کرد و اعلام نمود که در محیط الکترونیکی، فرایند بررسی و

دبیری دستنوشته‌ها تغییر نمی‌کند، اما ارتباط الکترونیکی، زمان لازم برای انتشار را عملاً کاهش می‌دهد [۲۱].

همان‌گونه که در فصل اول خاطرنشان گردید، دبیران برخی از مجلات پزشکی تأکید نموده‌اند که چیزی را که قبلاً منتشر شده در مجلاتشان منتشر نخواهند کرد. این خط‌مشی ابتدا توسط «فرانتز جی. اینگل‌فینگر» (دبیر «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند») از سال ۱۹۶۷ تا سال ۱۹۷۷ اعمال شد. این خط‌مشی که به نام «قاعده‌ی اینگل‌فینگر» شناخته می‌شود در سال ۱۹۹۵ توسط دبیری با نام «جرمی پی. کاسیرر» مورد بازبینی و تأیید مجدد قرار گرفت. «کاسیرر» مجدداً تأیید نمود که «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» «دست‌نوشته را، در صورتی که محتوایش قبلاً در جای دیگری گزارش شده باشد، برای انتشار در نظر نخواهد گرفت». وی افزود که «ارسال یک دست‌نوشته (مشمول بر جدول‌ها و نمودارهای آن) بر روی یک رایانه‌ی میزبان که همه در اینترنت می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند، انتشار قبلی محسوب می‌شود» [۲۲: ص ۱۷۰۹].

«کمیته‌ی بین‌المللی دبیران مجلات پزشکی» اخیراً بیانیه‌ای درباره‌ی انتشارات الکترونیکی صادر کرد و از «قاعده‌ی اینگل‌فینگر» پشتیبانی نمود. «اکثر مجلات مایل نیستند مقالاتی را دریافت کنند که درباره‌ی کاری است که قبلاً بخش عمده‌ی آن در یک مقاله‌ی منتشرشده، گزارش گردیده یا در مقاله‌ای که برای انتشار در جای دیگر، به صورت چاپی یا الکترونیکی-تحويل داده‌شده یا پذیرفته‌شده، درج گردیده است» [۲۷: ص ۱۹]. «کمیته‌ی بین‌المللی» به ناشران نیز هشدار داده که سایت‌های بهداشتی را که این ناشران صفحات خودشان را به آن‌ها پیوند می‌دهند بررسی نمایند. یک پیوند «از یک سایت اینترنتی پزشکی یا بهداشتی به سایت دیگر، ممکن است با توجه به کیفیت پایگاه دوم، نوعی توصیه تلقی شود» [۲۰: ص ۱۸۰۸].

«هاث» (دبیر سابق «سالنامه‌ی پزشکی داخلی») با انتشار «مجله‌ی درونخطی معاینات بالینی جاری» (اوجی‌سی‌سی‌تی) اولین مجله‌ی الکترونیکی پزشکی را که هم‌تراز خوانی می‌شد، عرضه نمود [۱۷]. «هاث» قول داد که همه‌ی دست‌نوشته‌های پذیرفته‌شده، در فرایند هم‌تراز خوانی سنتی قرار می‌گیرند. «اوجی‌سی‌سی‌تی» اولین مجله‌ی الکترونیکی بدون نگارش چاپی بود که در «ایندکس مدیکوس» نمایه گردید. اولین مجله‌ی تمام الکترونیکی پرستاری، یعنی «مجله‌ی درونخطی ترکیب دانش برای پرستاری»، نیز تضمین داد که «دست‌نوشته‌ها هم‌تراز خوانی خواهند شد تا از وجود همان کیفیتی که در مجلات چاپی مشاهده می‌شود مطمئن شویم» [۵: ص ۸].

«جامعه‌ی اپتیکال امریکا»^۱، (در حال حاضر با یک تغییر موفقیت‌آمیز)، مطابق با مدل «اوجی‌سی‌سی‌تی»، در سال ۱۹۹۷ یک مجله‌ی الکترونیکی با نام «اپتیکس اکسپرس»^۲ بدون

نسخه‌ی چاپی راه‌اندازی کرد. این مجله‌ی الکترونیکی از این نظر که بهای اشتراک ندارد بی‌نظیر است. هزینه‌ی تهیه‌ی مجله از هزینه‌های مؤلف تأمین می‌شود: ۵۰ دلار اولیه برای همترازخوانی دستنوشته و حداقل ۳۰۰ دلار دیگر پس از پذیرفته‌شدن دستنوشته [۲].

در نمونه‌ای دیگر، پروژه‌ی «اسپیر» (پروژه‌ی تحویل و همترازخوانی الکترونیکی)^۱ در سال ۱۹۹۶ آغاز شد و مرحله‌ی پژوهشی پروژه به پایان رسیده است. پروژه‌ی «اسپیر» مشترکاً توسط «دانشگاه اولستر» و چند انجمن همکار هدایت می‌شود. این پروژه بر همترازخوانی الکترونیکی مقالات تحویل‌شده به انجمن‌ها در بریتانیا، ابتدائاً در حوزه‌ی زیست‌پزشکی، متمرکز است. در مرحله‌ی پژوهش، پرسشنامه‌ای برای ۲۰۰ مؤلف زیست‌پزشکی ارسال شد، یک گروه تمرکز تشکیل گردید، و یک گروه مؤلف به منظور فراهم‌آوردن مطالب آزمایشی و ارائه‌ی بازخورد برای پروژه تعیین شد. مؤلفان نسبت به این ایده «واقعاً مشتاق» هستند، به طوری که ۶۳ درصد از آنان به تحویل مطالب به صورت الکترونیکی علاقه دارند و ۷۰ درصد از ناشران آماده‌اند مقالات را برای بررسی، به این شیوه دریافت کنند. در ژانویه‌ی سال ۲۰۰۰، «اسپیر»^۲ از ۹ همکار نام برد: «جامعه‌ی زیست‌شیمی»^۳، «جامعه‌ی بریتانیایی ایمنی‌شناسی»^۴، «جمعیت زیست‌شناسان»^۵، «انتشارات دانشگاه اکسفورد»^۶، «جامعه‌ی غددشناسی»^۷، جامعه‌ی میکروبیولوژی عمومی»^۸، «جامعه‌ی سلطنتی»^۹، «شرکت «جان وایلی» و پسران»^{۱۰}، و «دانشگاه ناتینگهام»^{۱۱}.

مدلی در نظریه‌ی فیزیکی انرژی عالی

در سال ۱۹۹۸، «جامعه‌ی فیزیک آمریکا» (ای‌پی‌اس)^{۱۲} «گروه ویژه درباره‌ی سامانه‌های اطلاعاتی الکترونیکی»^{۱۳} را تشکیل داد. این گروه ویژه (علاوه بر وظائف دیگر) مسئول تدوین راهبردی بود که «از این فناوری‌های جدید اطلاعاتی، به منظور توزیع هرچه کارآمدتر اطلاعات انتشاریافته در مجلات «ای‌پی‌اس» در جامعه‌ی فیزیک... و تلفیق این برنامه در نظام جاری تولید مجله و سرمقاله‌های «ای‌پی‌اس»، استفاده کند» [۴: ص ۱۱۱۹]. در سال ۱۹۸۸، مواردی همچون پست الکترونیکی، تحویل الکترونیکی دستنوشته، و تحویل الکترونیکی گزارش‌های داوری از جمله مزایای الکترونیکی محسوب می‌شدند. کسانی که گزارش مربوط به این مطالب را در آن زمان می‌نوشتند زمانی را مجسم نمودند که داده‌پایگاه‌های متن کامل همراه با تصاویر، ایجادشده باشند. آنان به پتانسیل علم الکترونیک در شبکه کردن مقادیر انبوه داده‌ها نیز اشاره کردند.

1. ESPERE (Electronic Submission and Peer Review Project)

2. <http://www.espere.org>

4. British Society for Immunology

6. Oxford University Press

8. Society for General Microbiology

10. John Wiley & Sons Ltd.

12. American Physical Society

3. Biochemical Society

5. Company of Biologists

7. Society for Endocrinology

9. Royal Society

11. University of Nottingham

13. Task Force on Electronic Information Systems

در سال ۱۹۹۱، یعنی سه سال پس از تشکیل گروه ویژه، «گینسپارگ» در «آزمایشگاه ملی لس‌آلاموس» (ال‌ای‌ان‌ال)^۱ آرشیو پیش‌چاپ الکترونیکی (چاپ الکترونیکی)^۲ گزارش‌های پژوهشی مربوط به نظریه‌ی فیزیک انرژی‌های بالا را پایه‌گذاری نمود. فیزیکدانان بنابر روال قبلی که در به‌اشتراک‌گذاری پیش‌چاپ‌ها بین یکدیگر داشتند، دارای زمینه‌ای برای استقبال از این قالب جدید مبادله‌ی اطلاعات بودند [۸]. چاپ‌های الکترونیکی از «نظریه‌ی فیزیک انرژی‌های بالا» قبل از انتشار الکترونیکی، هم‌تراز‌خوانی نمی‌شوند. خوانندگان می‌توانند نظرات یا پیشنهادها را به چاپ‌های الکترونیکی اضافه کنند. به گفته‌ی «گینسپارگ»، مؤلفان «نسبت به روزآمد نمودن مقالات‌شان مطابق با تغییراتی که همکاران آنان پیشنهاد کرده‌اند، وسواس بسیار دارند» [۲: ص ۷۸]. در سال ۱۹۹۴، «گینسپارگ» درباره‌ی برنامه‌ای به منظور بررسی مطالب تحویلی به داده‌پایگاه، با فیزیکدانان تبادل نظر نمود و پیشنهاد کرد که بررسی‌ها ناشناس نباشند و نتیجه‌ی فرایند بررسی به یک سامانه‌ی امتیازدهی بستگی داشته باشد که عناصری همچون کیفیت پژوهش و ارائه را در نظر می‌گیرد. «جامعه‌ی فیزیک امریکا» آزمایش این مدل از هم‌تراز‌خوانی در مورد چاپ‌های الکترونیکی را تشویق کرد [۳۳]. تا سال ۱۹۹۶، برای استفاده از آرشیوها به عنوان مسیر رسمی تحویل [مطالب]، به منظور اعمال ملاحظات بیش‌تر در امر انتشار در مورد مجلاتی که تماماً هم‌تراز‌خوانی می‌شوند، برنامه‌ای تدوین شد [۳۴].

در سال ۱۹۹۶، خدمتگر^۳ چاپ‌های الکترونیکی «لس‌آلاموس»، دارای مطالب ۱۷ رشته‌ی حوزه‌ی فیزیک بود و سالانه بر روی بیش از ۱۳۰۰۰ مطلب تحویلی کار می‌کرد [۳۵]. در آگوست سال ۱۹۹۸، آرشیوهای چاپ الکترونیکی هر ماه حدود ۲۰۰۰ مطلب تحویلی را دریافت می‌کردند و دارای مطالبی در ۳۳ رده از فیزیک، ۳۱ رده از ریاضیات، ۶ رده از علوم غیرخطی، و یک رده از رایانش و زبان بودند. اکثر این رشته‌ها نظری هستند و با قالب مباحثه، همخوانی دارند. در سراسر صفحه‌ی آرشیوهای چاپ الکترونیکی، «گینسپارگ» با این جمله نشان می‌دهد که درجه‌ی پایینی از کنترل کیفیت، اعمال می‌شود: «حق ما برای رد کردن هرگونه مطلب تحویلی نامناسب محفوظ است»^۴. «ای‌پی‌اس» حمایت خود از چاپ‌های الکترونیکی «ال‌ای‌ان‌ال» را با تأمین دسترسی به آن از طریق سراسر صفحه‌ی «ای‌پی‌اس» نشان داده است. «ای‌پی‌اس» دارای یک آرشیو مشابه چاپ الکترونیکی است، که آن هم هم‌تراز‌خوانی نمی‌شود. این فایل به عنوان نقطه‌ای عمل می‌کند که مقالات آن به منظور بررسی و احتمالاً انتشار، برای یکی از مجلات چاپی «ای‌پی‌اس» فرستاده می‌شوند [۳۵].

این نمونه‌ها از رشته‌های فیزیک و پزشکی، مدل‌های بسیار متفاوتی از هم‌تراز‌خوانی دبیرانه را به تصویر می‌کشند. «ای‌پی‌اس» این امکان را می‌دهد که مؤلفان پس از ارسال مقاله به فایل

1. Los Alamos National Library (LANL)

2. eprints

3. server

4. <http://xxx.lanl.gov/help/general>

پیش چاپ، مطالب خود را به مجلات «ای پی اس» تحویل دهند: «بسیاری از مؤلفان، مقالاتی را به اینجا ارسال می کنند که برای انتشار رسمی، به مجلات غیر «ای پی اس» تحویل شده اند»^۱. مؤلفانی که پیش چاپ ها را به آرشیوهای چاپ الکترونیکی «لس آلاموس» تحویل می دهند نیز آزادند دستنوشته هایشان را برای انتشار رسمی، به مجلاتی تحویل دهند که همترازخوانی می شوند. سرافصفه ی چاپ الکترونیکی «ای پی اس» هشدار می دهد: «این سامانه ی چاپ الکترونیکی، از انتشارات «جامعه ی فیزیک امریکا» محسوب نمی شود، و بنابراین هیچ گونه کنترل دیرانه بر روی محتویات آن اعمال نمی شود. این بدان معنا است که مسئولیت استفاده از مطالب اینجا بر عهده ی خود شما است». تمام اطلاعاتی که در اینجا ارائه می شود عیناً همانی است که مؤلفان ارسال نموده اند. اما مطالب دریافتی، برای این که از ربط آن ها با فیزیک اطمینان حاصل گردد، کنترل می شوند^۲.

«راجرز» و «هرت» شکل دیگری از مدل فیزیک را پیشنهاد کرده اند، که در آن بتوان یک مقاله را به مدت شش ماه بدون همترازخوانی روی اینترنت منتشر نمود [۲۷]. در طول این مدت، دانشوران فرصت می یابند درباره ی امتیازات اثر منتشرشده اظهارنظر کنند. پس از شش ماه، مؤلفان مقاله را مورد بازنگری قرار می دهند و یک هیئت بررسی درباره ی پذیرفتن یا رد کردن اثر تصمیم گیری می کند. «لاپورته» و همکاران (احتمالاً با هدف شروع کردن بحثی درباره ی موضوع) پیشنهاد کردند که خوانندگان، مقالات الکترونیکی را درجه بندی نمایند و مقالاتی که بالاترین درجه را می گیرند در این فایل دائمی قرار داده شوند [۲۶]. «لاپورته» و همکاران او این مطلب را در «مجله ی پزشکی بریتانیا» نوشتند و بنابراین، این مطلب نوعی مخالفت با خطمشی های اعلام شده ی جریان حاکم بر حرفه ی پزشکی به شمار می آید.

مدلی در روان شناسی

انتشار مجله ی تمام الکترونیکی «سایکولوکوای»^۳ در سال ۱۹۹۰ آغاز شد. «سایکولوکوای» موضوعاتی همچون «علوم شناختی»، «علم اعصاب»، و «زیست شناسی رفتاری» را در [رشته ی] روان شناسی پوشش می دهد. «هارناده» دبیر «سایکولوکوای» و مدافع «همترازخوانی آزاد»، تلاش کرده با منتشر نمودن «اظهارات داوری شده ی کارشناسی درباره ی آن مقالات، و نیز واکنش های مؤلفان به این نظرات»، مدلی را برای ادواری های دانشورانه ی الکترونیکی «ارائه کند [۱۳: ص ۱۰۹]. در مدل «همترازخوانی آزاد» «هارناده»، دستنوشته ها قبل از انتشار بررسی می شوند. اظهارنظرها نیز مورد همترازخوانی قرار می گیرند، و بدین ترتیب شکلی از همترازخوانی مستمر فراهم می گردد.

حمایت مالی از «سایکولوکوای» بنا بر یک مبنای تجربی توسط «انجمن روان شناسی امریکا»

1. <http://publish.aps.org/eprint/docs/faq.html#journals>

2. <http://publish.aps.org/eprint/docs>

3. Psychology

ای پی ای) صورت می گیرد. تا امروز این مجله در سراسر صفحه «ای پی ای»، و در فهرست مجلات منتشرشده این انجمن قرار نگرفته است. یکی از پیوندهای مندرج در سراسر صفحه «ای پی ای» مشتمل بر مصاحبه ای با دبیر «سایکولوگوی» است؛ «هارناد» در این مصاحبه اعلام کرده «انجمن، به عنوان بخشی از ابتکار عمل خاص علمی توسط «ای پی ای»، به حمایت مالی از تبدیل تجربی مجله ای الکترونیکی روان شناسی «سایکولوگوی» به یک قالب فرامنتی می پردازد»^۱. «هارناد» اعتراف کرد که «بهترین مؤلف ها هنوز از ارائه ی مطلب به «سایکولوگوی» بیم دارند» [۳۵].

مدل های در حال ظهور

در مدلی شبیه به «سایکولوگوی»، در سال ۱۹۹۶ دبیران «مجله ی پزشکی استرالیا» (ام جی ای)^۲ ایجاد یک صفحه ی وب برای «ام جی ای» را اعلام کردند. این پایگاه اینترنتی حاوی مقالات برگزیده ی پژوهشی است که در فرایند سنتی هم تراز خوانی قرار گرفته و توسط «ام جی ای» پذیرفته شده اند. دستنوشته ها همراه با نظرات بررسی های کارشناس، به صورت الکترونیکی منتشر می شوند» [۶: ص ۹]. مقاله بلافاصله پس از پذیرش، دسترس پذیر خواهد بود و خوانندگان می توانند نظرات خود را به آن بیفزایند. به مؤلفان و بررسی ها این فرصت داده می شود که قبل از انتشار، [مطلب را] بازنگری کنند یا بازنگری هایی را توصیه نمایند. این نگارش الکترونیکی «ام جی ای» (ئی ام جی ای)^۳ در زیر عنوان پروژه ی «اسپیر» که در بالا بررسی گردید ذکر شده. مقالاتی که برای انتشار به «ئی ام جی ای» تحویل شده اند (با استفاده از دسترسی مشروط به گذر - واژه^۴) از طریق اینترنت بین بررسی ها توزیع می شوند و فرایند بررسی به صورت یک بحث درون خطی بین دبیران مجله، بررسی ها، مؤلفان و هیئت کوچکی از مشاوران انجام می شود. وقتی مقاله برای انتشار پذیرفته می شود، هم مقاله و هم سابقه ی فرایند بررسی آن بر روی اینترنت منتشر می گردد، و در آنجا مورد بررسی آزاد قرار می گیرد. پس از چهار هفته بررسی آزاد، مقاله نهایی می شود و به صورت چاپی منتشر می گردد. در پاییز سال ۱۹۹۹، شش مقاله پذیرفته شده و پنج مقاله تحت بررسی بودند. «ئی ام جی ای». اکنون در مرحله ی دوم قرار دارد و در این مرحله از طریق مقایسه ی یک گروه کنترل متشکل از ۵۰ مقاله که تحت بررسی استاندارد قرار می گیرند با ۵۰ مقاله که تحت هم تراز خوانی الکترونیکی آزاد قرار می گیرند، مجله ای الکترونیکی مورد مطالعه قرار می گیرد. سنجه های اصلی حاصل از این مطالعه عبارت خواهند بود از: نرخ مشارکت مؤلفان، بررسی ها و دیگران؛ امتیازات عملکردی برای بررسی ها؛ و پرسشنامه های ارزیابی تکمیل شده توسط مؤلفان، بررسی ها، و دبیران. با معرفی یک مجله ای الکترونیکی جدید، با نام «تعاملات زمین»^۵، مدلی مشابه پیشنهاد گردید [۳۱]. «سیگال» و همکارانش نیز پیشنهاد نمودند که یک دستنوشته مورد بررسی نایشناس و

1. <http://www.apa.org/psa/sep0ct95/interv.html>

2. Medical Journal of Australia (MJA)

4. password

3. eMJA

5. Earth Interactions

رسمی قرار گیرد و بعداً این بررسی همراه با دستنوشته در مجله‌ی «تعاملات زمین» منتشر شود. نظرات درباره‌ی این بررسی‌های ناشناس از هرکسی که در آن حوزه است دریافت می‌گردد. سپس هم مؤلف و هم بررسی‌ها فرصت خواهند یافت به نظرات «همگانی» رسیدگی کنند [۳۰]. به همین ترتیب، «بلوم» پیشنهاد کرد که مؤلفان مجله‌ی «ساینس» با دریافت بازخورد، افزوده‌هایی الکترونیکی را در مقالاتشان اضافه کنند. این کار باعث کاهش تعداد مطالب تحویلی جدید و کوتاه‌شدن مدت زمان لازم برای گذر دستنوشته از فرایند بررسی می‌شود [۷].

«والی» و همکاران او اعلام کردند که مجله‌ی الکترونیکی «زمین‌شناسی یخچال‌ها و ژئومورفولوژی»^۱ از بررسی کارشناسی متعارف استفاده خواهد کرد [۳۶]. آنان افزودند که دبیران به دنبال یک کانال اینترنتی «خصوصی» هستند که امکان بررسی کاملاً بی‌نام و نسخه‌پردازی را به صورت کاملاً درونخطی، پیش از صدور مجوز دسترسی مشترکان به مقاله، فراهم کند.

این مدل‌ها که در تعدادی از رشته‌ها به ظهور رسیده‌اند شیوه‌های متفاوت همتراز خوانی در محیط ارتباطات الکترونیکی دانشورانه را به تصویر می‌کشند. به استثنای فایل‌های چاپ الکترونیکی «لس‌آلاموس»، در هر مدلی که در اینجا توصیف شده شکلی از همتراز خوانی سنتی وجود دارد. در تعدادی از مدل‌های پیشنهادشده و فعال، مدل سنتی همتراز خوانی حفظ گردیده و «بررسی پس از انتشار» اضافه شده است. به «همگان» فرصت داده شده درباره‌ی ارزش‌ها، محدودیت‌ها، یا بی‌دقتی‌های موجود در دستنوشته اظهارنظر نمایند. واژه‌ی «همگان» در مدل‌های متفاوت تعریف‌های مختلفی دارد. برخی از مدل‌ها خواستار ارتباط خصوصی هستند، و بقیه طرفدار ارتباط همگانی با مؤلفان یا بررسی‌ها پس از انتشار می‌باشند. وقتی «بررسی پس از انتشار» انجام شد، دستنوشته یا در قالب الکترونیکی باقی می‌ماند یا در یک قالب کاغذی ماندگارتر منتشر می‌گردد.

مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همتراز خوانی در محیط الکترونیکی

پرسش

آیا تغییر در روش‌های همتراز خوانی دبیرانه در محیط الکترونیکی در هیچ مطالعه‌ای، ثبت و مستند شده است؟

معیارهای خاص

هر مطالعه‌ای که گروهی از مجلات الکترونیکی را از نظر رویه‌های همتراز خوانی دبیرانه بررسی می‌کند.

مطالعات همانند

مدت تقریباً ۲۰ سال از زمان ابداع مجلات الکترونیکی، برای انجام یک تحقیق رسمی درباره‌ی هرگونه تحول در فرایند همترازخوانی دبیرانه، دوره‌ی زمانی بسیار محدودی به شمار می‌رود. مطالعات معدودی شناسایی شدند که مستقیماً یا غیرمستقیماً به موضوع همترازخوانی دبیرانه در محیط الکترونیکی پرداخته باشند.

در شش مطالعه، گرایش‌های مجامع دانشورانه به همترازخوانی در محیط الکترونیکی بررسی شده‌اند. پیمایشی از دانشگاهیان در استرالیا، ایالات متحده، و بریتانیا، برخوردهای موجود در برابر مؤلفان بالقوه در امر ارتباطات دانشورانه در محیط الکترونیکی را بررسی نمود. در این پیمایش، «شائورد» دریافت که در میان دانشوران، همترازخوانی هنوز بسیار بااهمیت شمرده می‌شود و دیگر این که این دانشوران، اهمیت چندانی به نقاط ضعف مشاهده‌شده در آن نمی‌دهند [ص ۸۸]. دانشوران، نشر الکترونیکی را ابزاری برای تأمین تنوع بیش‌تر در گزینه‌های نشر برای آنان (= دانشوران) می‌شمارند [۲۹]. «لنکستر» مدیران مؤسسات بزرگ آکادمیک را، که اکثراً مدیر کتابخانه یا مدیر پژوهش‌های آکادمیک بودند، مورد پیمایش قرار داد. وی دریافت که این گروه از مدیران، محیط الکترونیکی را عامل تسهیل‌کننده در تسریع فرایند همترازخوانی تلقی می‌کنند و معتقدند که «همترازخوانی آزاد، گزینه‌ی مطلوب است». وی به این نتیجه رسید که پاسخ‌دهندگان به قابلیت مباحثات پس از بررسی در ایجاد انگیزه برای پژوهش بیش‌تر یا خلق ایده‌های نو، اعتقاد چندانی ندارند [۲۵].

«کرانین» و «وورفلت» تأثیری را که مجلات الکترونیکی ممکن است بر تصمیم‌گیری‌های مرتبط با درجه‌ی استادی دائمی داشته باشند مطالعه کردند. این محققان دریافتند که گرچه اسناد مربوط به ترفیع درجه و استادی به موضوع رسانه‌های ارتباطی نمی‌پردازند، فحوای آن‌ها ناظر بر این است که انتشارات الکترونیکی، مجلاتی که همترازخوانی می‌شوند به شمار نمی‌آیند [۱۰]. «باتلر» ۵۱۱ مؤلف و هیئت تحریریه‌ی ۱۰ مجله‌ی الکترونیکی در حوزه‌ی جامعه‌شناسی را مورد پیمایش قرار داد و نتیجه گرفت که مؤلفان احساس می‌کنند که آثار منتشره در مجلات الکترونیکی از آنچه که در مجلات چاپی منتشر می‌گردند کم‌اهمیت‌تر شمرده می‌شوند [۹]. «گونر» و «میدوز» کارکنان دانشگاه‌های بریتانیا را مورد پیمایش قرار داده و از آنان درباره‌ی دریافت آنان نسبت به انتشارات چاپی و الکترونیکی سؤال کردند. فقط ۶/۳ درصد از پاسخ‌دهندگان معتقد بودند که فرایند همترازخوانی در محیط الکترونیکی قابل قبول‌تر است؛ ۳۲ درصد چاپ را قابل قبول‌تر می‌دانستند، و نزدیک به نیمی از پاسخ‌دهندگان نظری نداشتند [۱۲]. آنان اشکال اصلی برای مؤلفان را این گونه تعیین نمودند: «فقدان ملموس اعتبار برای مجلات الکترونیکی» [ص ۱۸۰].

«وود» برخی موضوعات کاملاً عملی مرتبط با اجرای همترازخوانی الکترونیکی را بررسی نمود.

او ناشران هفت مجمع فرهیختگان را مورد پیمایش قرار داد تا آمادگی آنان برای انتقال به محیط الکترونیکی را تعیین نماید و ۲۰۰ مؤلف و بررس را نیز پیمایش کرد. ناشران مردد بودند. آنان به انجام همتراز خوانی الکترونیکی مشتاق بودند، اما درباره‌ی جنبه‌های عملی دریافت فایل‌ها به صورت الکترونیکی نگرانی‌هایی داشتند: خواندن فایل‌ها، «کدگشایی» آن‌ها، و چاپ کردن‌شان. اما ۶۳ درصد از مؤلفان مایل بودند دستنوشته‌ها را به صورت الکترونیکی تحویل دهند و ۶۹ درصد از مؤلفان و داوران تمایل داشتند، در صورتی که بتوانند دستنوشته‌ها را پس از دریافت به صورت الکترونیکی، چاپ کنند، آن‌ها را از این طریق (الکترونیکی) دریافت نمایند [۳۷].

«هارتر» و «کیم» سیاهه‌ای از ۱۳۱ مجله‌ی الکترونیکی که همتراز خوانی می‌شوند را جمع‌آوری کردند و اشکالات مرتبط با دسترسی موضوعات مرتبط با آن را شناسایی نمودند. آنان دریافتند که در اولین تلاش، به ۵۵ درصد از مجلات الکترونیکی نمی‌توان دسترسی پیدا کرد و دیگر این که اکثر اشکالات از خود مجلات الکترونیکی ناشی می‌شوند. یک‌پنجم از مجلات دارای آرشیوهای ناقص بودند و در مورد یک‌چهارم آن‌ها، «احتمالاً انتشارشان متوقف شده بود» [۱۵: ص ۴۵۴]. «هارتر» استنادات به عمل آمده به مجلات الکترونیکی را نیز تحلیل کرده است [۱۴]. وی می‌خواست درجه‌ی آگاهی دانشوران و پژوهشگران از انتشارات الکترونیکی یا مقدار اثرپذیری آنان از انتشارات الکترونیکی را تعیین نماید. «هارتر» با استفاده از سیاهه‌ی «هیچکاک» [۱۶] و دیگر منابع، ۳۹ مجله را که همتراز خوانی می‌شدند شناسایی کرد و استنادهای به عمل آمده به این مجلات را مطالعه نمود. از این ۳۹ مجله، ۲۸ مجله فاقد معادل چاپی بودند. مجله‌ی الکترونیکی «بولتن جامعه‌ی ریاضیات» که (نسخه‌ی چاپی دارد و) بیش‌ترین استنادها به آن صورت گرفته بود ۱۵۰۰ بار، «و‌جی‌سی‌تی» ۱۱۱ بار، و مجله‌ی «سایکولوگوی» ۳۵ بار مورد استناد واقع شده بودند. ۱۳ مجله‌ی الکترونیکی بین یک تا پنج بار مورد استناد قرار گرفته بودند، و به ۱۵ مجله‌ی دیگر نیز هرگز استناد نشده بود. «هارتر» با دقت به محدودیت‌های مطالعه‌اش اشاره کرد: برای انجام مطالعه‌ی معنادار با چنین ماهیتی، هنوز خیلی زود است، مجلات الکترونیکی جدید هستند، اکثر مطالعات استنادی بر روی مجلات قدیمی‌تر انجام می‌شوند، و از نمونه‌ی تصادفی مجلات استفاده نشده. این مطالعه داده‌های مبنا برای مطالعات آینده را فراهم می‌سازد. «هارتر» نتیجه گرفت: «... در این نمونه، تقریباً هیچیک از مجلات الکترونیکی دانشورانه‌ای که همتراز خوانی می‌شوند، بر ارتباطات دانشورانه در حوزه‌های مربوطه‌شان اثر قابل توجهی ندارند» [ص ۵۱۵].

نتیجه‌گیری درباره‌ی همتراز خوانی در محیط الکترونیکی

تاکنون هیچ مطالعه‌ای انجام نشده که مدل‌های همتراز خوانی در محیط الکترونیکی را به صورت جامع بررسی کرده باشد. داده‌های اندکی که موجود هستند نشان می‌دهند که همتراز خوانی

مجلات الکترونیکی شبیه به فرایند همترازخوانی دبیرانه است. رویکردهای مختلف به همترازخوانی دبیرانه در رشته‌های متفاوت ممکن است به خاطر همین ماهیت رشته‌ها باشد. برخی از حوزه‌ها به بحث و درونداد گسترده متکی هستند، در حالی که بقیه‌ی حوزه‌ها بر داده‌های تجربی تکیه می‌کنند.

دانشمندانی که در کنفرانسی در دانمارک (که توسط «سازمان توسعه و همکاری اقتصادی» (اوتی‌سی‌دی)^۱ پشتیبانی مالی می‌شد) شرکت کردند، تقریباً به صورت یکپارچه بر این نظر بودند که محیط الکترونیکی، سنت جاری در همترازخوانی انتشارات علمی را تغییر نخواهد داد. درباره‌ی مزایای اینترنت برای مبادله‌ی اطلاعات علمی، بخصوص تسریع در همترازخوانی و گسترش استفاده از اینترنت برای توزیع «پیش‌چاپ‌ها» - که «ظهار نظر کارشناسی آزاد» را امکانپذیر می‌کند - توافق گسترده‌ای وجود داشت [۱]. این احساس در مطالعاتی که گرایش‌های حرفه‌مندان نشر الکترونیکی را بررسی نموده‌اند نیز بازتاب یافته است.

مدل همترازخوانی آزاد «هارناده» برای «سایکولوگوی»، با قالب سنتی «نامه به سردبیر» که یک افزوده‌ی استاندارد به ارتباط دانشورانه‌ی پس از انتشار است، برابری می‌کند. مزیت «نامه» یا اظهارنظر به شکل درونخطی، کاهش در مدت زمان انجام کار است. مؤلفان نیز می‌توانند به سرعت پاسخ دهند و ممکن است کار به «گفتگو» بینجامد. در چاپ، بحث‌ها معمولاً پس از نگارش یک دور «نامه به سردبیر» ها، پایان می‌یابند.

«کان» [۲۳] استدلال نمود که با تغییر پارادایم‌ها، الگوی معمول عبارت است از قراردادن یک روش یا نظریه‌ی جدید بر روی روش یا نظریه‌ی سنتی موجود تا در نتیجه، عمل و نظریه‌ی قدیمی و جدید هردو با هم کار کنند و در نهایت، مدل یا نظریه‌ی قدیمی دیگر از اعتبار بیفتد و مدل یا نظریه‌ای جدید پدیدار شود. نشر دانشورانه در حال طی کردن چنین دوره‌ی گذاری است و مقصود بسیاری روش‌های جاری این است که مدل سنتی به نحوی تغییر و تعدیل شود که با محیط الکترونیکی در حال ظهور، مطابقت یابد. مثلاً ناشناس بودن بررسی‌ها باید مجدداً در محیط الکترونیکی بررسی شود. اما یک مدل منسجم و قابل اجرا که جای همترازخوانی دبیرانه را بگیرد هنوز پدید نیامده است. مدل سنتی همترازخوانی، در حالی که در برخی موارد یک مرحله‌ی بررسی پس از انتشار به صورت لایه‌ای بر روی همترازخوانی دبیرانه اعمال می‌گردد، همچنان حفظ شده است.

پایبندی به یک مدل سنتی همترازخوانی در محیط الکترونیکی، ممکن است برای دبیران و ناشران بسیار دشوار باشد. دانشوران شاید بخواهند نظر خود درباره‌ی ارزش انتشارات الکترونیکی را مورد ارزیابی مجدد قرار دهند. مدل‌های جدیدی از همترازخوانی دبیرانه پیشنهاد شده‌اند و برخی از این مدل‌ها تحت آزمایش قرار دارند تا نهایتاً مدل سنتی همترازخوانی را

تغییر دهند یا از میان بردارند. مهم‌تر از همه این است که هر مدل جدیدی، انسجام ارتباطات دانشورانه و علم را حفظ کند. این موضوعات باید توسط دانشوران، ناشران، دانشگاهیان، مجامع فرهیختگان، و متخصصان اطلاع‌رسانی بررسی و مطالعه شوند.^۱

منابع

1. (1996, June 22). Re-engineering peer review. *The Economist*, 239, 78-79.
2. (1998, January 24). Publishing, perishing, and peer review. *The Economist*, 346(8052), 77-78.
3. Abelson, P. H. (1980, July 4). Scientific communication. *Science*, 209, 60-62.
4. American Physical Society. (1991, April). Report of the APS task force on electronic information systems. *Bulletin of the American Physical Society*, 36(4. Series II), 1119-1151.
5. Barnsteiner, J. H. (1993, Spring). The *Online Journal of Knowledge Synthesis for Nursing Reflections*, 19(1), 8.
6. Bigham, C., & Coleman, R. (1996, January 1). Enter the web: an experiment in electronic research peer review. *Medical Journal of Australia*, 164(1), 8-9.
7. Bloom, F. E. (1996, January 26). Refining the on-line scholar's tools. *Science*, 271, 429.
8. Butler, D. (1996, February 29). Peer review "still essential," says researchers. *Nature*, 379, 758.
9. Butler, H. J. (1995). Where does scholarly electronic publishing get you? *Journal of Scholarly Publishing*, 26(4), 234-246.
10. Cronin, B. & Overfelt, K. (1995, October). E-journals and tenure. *Journal of the American Society for Information Science*, 46(9), 700-703.
11. Flanagan, A., Glass, R. M., & Lundberg, G. D. (1992, May 6). Electronic journals and duplicate publication; Is a byte a word? *JAMA*, 267(17), 2374.
12. Gomes, S. & Meadows, J. (1998, April). Perceptions of electronic journals in British universities. *Journal of Scholarly Publishing*, 29(3), 174-181.
13. Harnad, S. (1996). Implementing peer review on the net: scientific quality control in scholarly electronic journals. In R. P. Peek & G. B. Newby (Eds.), *Scholarly publishing: the electronic frontier* (pp. 103-118). Cambridge MA: MIT Press.
14. Harter, S. P. (1998, May 1). Scholarly communication and electronic journals. *Journal of the American Society for Information Science*, 49(6), 507-516.
15. Harter, S. P. & Kim, H. J. (1996, September). Accessing electronic journals and other digital publications: an empirical study. *College and Research Libraries*, 57, 440-456.
16. Hitchcock, S., Carr, L., & Hall, W. (1996, January 15). *A survey of STM online journals 1990-95: the calm before the storm* (<http://journals.ecs.soton.ac.uk/survey/surveye.html>).
17. Huth, E. J. (1992, April 30). *Online Journal of Current Clinical Trials*. *New England Journal of Medicine*, 326(18), 1227.
18. International Committee of Medical Journal Editors. (1988, February). Uniform requirements for manuscripts submitted to biomedical journals. *Annals of Internal Medicine*, 108(2), 258-265.
19. International Committee of Medical Journal Editors. (1997, Jan. 1-a). Uniform requirements for manuscripts submitted to biomedical journals. *Canadian Medical Association Journal*, 156(2), 270-277.
20. International Committee of Medical Journal Editors. (1997, June 11-b). Policies for posting biomedical journal information on the Internet. *JAMA*, 277(22), 1808.
21. Kassirer, J. P. (1992, January 16). Journals in bits and bytes. Electronic medical journals. *New England Journal of Medicine*, 326(3), 195-197.

22. Kassirer, J. P. & Angell, M. (1995, June 22). The Internet and the *Journal*. *New England Journal of Medicine*, 332(25), 1709-1710.
23. Kuhn, T. S. (1962, June 1). Historical structure of scientific discovery. *Science*, 136, 760-764.
24. Lancaster, F. W. (1995, Spring-a). Attitudes in academia toward feasibility and desirability of networked scholarly publishing. *Library Trends*, 43(4), 741-752.
25. Lancaster, F. W. (1995, Spring-b). The evolution of electronic publishing. *Library Trends*, 43(4), 518-527.
26. LaPorte, R. E., Marler, E., Akazawa, S., Sauer, F., Gamboa, C., Shenton, C., Glosser, C., Villasenor, A., & Maclure, M. (1995, May 27). The death of the biomedical journal. *British Medical Journal*, 310(6991), 1387-1390.
27. Rogers, S. J. & Hurt, C. S. (1990, January). How scholarly publication should work in the 21st century. *College and Research Libraries*, 51(1), 5-6, 7.
28. Roistacher, R. C. (1978). The virtual journal. *Computer Networks*, 2, 18-24.
29. Schauder, D. (1994). Electronic publishing of professional articles: attitudes of academics and implications for the scholarly communication industry. *Journal of the American Society for information Science*, 45(2), 73-100.
30. Segal, M., Turner, R., & Yarger, D. (1995, November). On scientific electronic journals and conferences. *Bulletin of the American Meteorological Society*, 76(11), 2245-2246.
31. Simpson, J. & Seitter, K. (1995, May). *Earth Interactions: a new electronic journal*. *Bulletin of the American Meteorological Society*, 75(5), 653.
32. Sondak, N. E. & Schwartz, R. J. (1973, January). The paperless journal. *Chemical Engineering Progress*, 69(1), 82-83.
33. Taubes, G. (1994, November 11). Peer review in cyberspace. *Science*, 266, 967.
34. Taubes, G. (1996, February 9). Electronic preprints point the way to "author empowerment". *Science*, 271, 767-768.
35. Taubes, G. (1996, July 19). APS starts electronic preprint service. *Science*, 273, 302.
36. Whalley, B., Munroe, G., Landy, S., Trew, S., & MacNeil, J. (1996, July/August). Publishing a scholarly journal on the World Wide Web. *Aslib Proceedings*, 48(718), 171-176.
37. Wood, D. J. (1998, March). Peer review and the web: the implications of electronic peer for biomedical authors, referees and learned society publishers. *Journal of Documentation*, 54(2), 173-197.

فصل دهم

نتیجه‌گیری درباره‌ی مطالعات همتراز خوانی دبیرانه

فرایند همتراز خوانی، حتی در بهترین حالت، ذاتاً محدودیت‌هایی دارد.

[۲۴: ص. ۵۲۲]

در کتاب حاضر همه‌ی مطالعات شناسایی‌شده درباره‌ی فرایند همتراز خوانی دبیرانه که تا قبل از سال ۱۹۹۸ منتشر شده بودند به صورت نظام‌مند مرور گردیدند. در این فصل پایانی، نقاط ضعف و قوت همتراز خوانی دبیرانه که شهودی هستند، و بخصوص آن‌هایی را که در تحقیقات شناسایی شده‌اند، به صورت کلی ارائه می‌کنیم. در این فصل، طرح تحقیق‌های انجام‌شده درباره‌ی همتراز خوانی دبیرانه مورد توجه قرار می‌گیرند و تعدادی از مطالعات مهم‌تر از نظر نقاط قوت و ضعف آن‌ها بررسی می‌شوند. پیشنهادهایی برای راهنمایی مطالعات آتی، و بخشی درباره‌ی بهبود همتراز خوانی با استفاده از رهنمودها و توصیه‌های مبتنی بر داده‌های [حاصل از] مطالعات نیز ارائه می‌گردند. برخی از مدل‌های جدید مورد استفاده و پیشنهادشده در خصوص همتراز خوانی دبیرانه، بخصوص در محیط الکترونیکی، بررسی می‌شوند: این فصل با نظراتی درباره‌ی ارزش فرایند همتراز خوانی دبیرانه از نظر انسجام در ارتباطات علمی و ضرورت پابندی به همتراز خوانی دبیرانه در زمانی که ارتباطات دانشورانه و علمی بیش از پیش الکترونیکی می‌شود، پایان می‌یابد.

مطالعات بررسی‌شده، هم نقاط ضعف و هم نقاط قوت فرایند همتراز خوانی دبیرانه را آشکار کرده‌اند. اما برخی نقاط قوت، انکارناپذیر و مستقل از داده‌های حاصل از مطالعات هستند. تقریباً همه‌ی کسانی که امروزه درگیر ارتباط علمی و دانشورانه هستند بر فرایند همتراز خوانی دبیرانه اثر گذاشته یا از آن تأثیر پذیرفته‌اند. در قالب این فرایند، دانشمندان و دانشوران منظمأ کار همکاران‌شان را ارزیابی کرده‌اند. بندرت اثری وجود دارد که نتوان آن را بهبود بخشید. هدف اصلی همتراز خوانی دبیرانه، حصول اطمینان از این امر است که همه‌ی اطلاعات موجود در یک سند منتشرشده، با دقت ارزیابی شده و هرگونه اشکال، قبل از انتشار تصحیح گردیده است.

به عبارت ساده، نقطه‌ی قوت اساسی در همتراز خوانی دبیرانه، تلاش مشترک تعداد زیادی از

پژوهشگران و دانشمندانی است که به منظور اطمینان از نشر آثار معتبر و ارزشمند، و در مقابل، اطمینان از این که آثار بی‌ارزش منتشر نمی‌شوند، تلاش می‌کنند. زیربنای همه‌ی بررسی‌های کارشناسی دبیرانه، حسن‌نیت تردیدناپذیری است که بررسی‌ها از خود نشان می‌دهند. نقاط قوت ثانویه‌ی همترازخوانی دبیرانه، ارزش آموزشی آن، پشتیبانی آن از برقراری ارتباط آزاد و به اشتراک گذاری دانش پیش از انتشار، و مبنا بودن برای اعتماد پژوهشگرانی است که می‌دانند مطالعات‌شان تا زمان انتشار، محرمانه می‌مانند.

یکی از عوامل جالب در همترازخوانی دبیرانه این است که به خودی خود یک رشته‌ی جداگانه نیست، بلکه فرایندی است که تقریباً هر رشته‌ای را که در آن، مجله‌ای منتشر و عرضه می‌شود دربرمی‌گیرد. همان‌گونه که دیدیم، متون مربوط به همترازخوانی نیز به صورت گسترده در بسیاری از رشته‌ها توزیع شده‌اند.

بی‌شک فرایند بررسی مزایای تردیدناپذیری را برای بررسی به همراه دارد. بررسی‌ها با نقد آثار همترازان خویش، یاد می‌گیرند که چطور یک پروژه‌ی پژوهشی را بهتر انجام دهند، شفاف‌تر بنویسند، یک پروژه‌ی پژوهشی را سازماندهی و خلاصه کنند، محدودیت‌ها و نتیجه‌گیری‌های یک مطالعه را به صورت روشن‌تر بیان کنند، و البته یاد می‌گیرند که چگونه، نقد بنویسند.

مؤلفان، با علم به این که دستنوشته‌هایشان بررسی خواهند شد، بی‌شک وقت بیش‌تری را برای آماده‌سازی دستنوشته صرف می‌کنند. مؤلفان، داوران بی‌طرف آثار خودشان نیستند. پیشنهادهای بررسی‌های برای بازنگری، تقریباً همیشه دستنوشته‌ی اولیه را بهبود می‌بخشند و به تولید متون بهتری می‌انجامند.

نقطه‌ی قوت ظریف‌تر در فرهنگ همترازخوانی، سعه‌ی صدری است که دبیران با کمک گرفتن از آن، به بررسی کارکردهای همترازخوانی، ارزیابی خود فرایند، و پیدا کردن راه‌های بهبود آن می‌پردازند. امروزه دبیران، متون بسیاری در اختیار دارند تا در هنگام تصمیم‌گیری درباره‌ی خط‌مشی یا عملی کردن جزئیات روالی کار، از آن‌ها کمک بگیرند.

دیدیم که «سوگیری» از سوی بررسی‌ها، بخشی از هر فرایند بررسی است و دیگر این که این امر، هم نقطه‌ی ضعف به شمار می‌رود و هم نقطه‌ی قوت. بررسی‌ها بر دانش و تجربه‌ای تکیه می‌کنند که در هر بار بررسی دستنوشته، از آن بهره می‌گیرند؛ این که کلاً «بدون سوگیری» باشند ممکن نیست. بررسی‌ها برای این که کاملاً بدون سوگیری باشند، بدان معنا است که هیچ تجربه یا دانشی از موضوع نداشته باشند و در این صورت، بنا به تعریفی که از «کارشناس» داریم، کارشناس محسوب نمی‌شوند. البته «سوگیری» ممکن است مضر باشد و بر قضاوت یک بررسی در باب رویکردها، رویه‌ها، یا نظریه‌های بخصوص، اثر منفی بگذارد. اما مثبت و مستند کردن هرگونه اثر نامناسب ناشی از بررسی‌های سوگیرانه‌ی منفی، دشوار بوده است.

نقطه‌ی ضعف برجسته‌ی همترازخوانی این است که خطا در قضاوت، چه عمدی یا غیرعمدی،

گاهی رخ می‌دهد. درخواست از یک نفر برای صرف وقت به منظور ارزیابی دستنوشته‌ی فردی دیگر، که شاید رقیب وی باشد، به خودی خود مشکلات احتمالی بسیاری را موجب می‌شود، مشکلاتی که از حبس دستنوشته و بررسی نکردن آن تا انجام یک بررسی بی‌دقت و رفتار متقلبانه را دربرمی‌گیرد. اقدام به رفتار متقلبانه از سوی پژوهشگر، عمدتاً به دلیل توانایی نسبی بررس‌ها و دبیران در شناسایی اقدامات متقلبانه و داده‌های جعلی، مورد بررسی قرار نگرفته است. تقلب مشکلی همیشگی است و مطالعه‌ای جداگانه و دقیق را می‌طلبد. «خائن‌ان به صداقت» اثر «ویلیام براد» و «نیکلاس وید» [۵] و «دزدی برای چاپ: تقلب، سرقت فکری و تخلف در انتشارات علمی» اثر «مارسل لا فوله» [۱۶] تحلیل‌های جالبی از تقلب علمی به شمار می‌روند.

ضعف دیگر همترازخوانی دبیرانه، فقدان رهنمودها و استانداردها است. دبیران در اجرای این فرایند در مجلات‌شان، انعطاف‌پذیری بسیاری از خود نشان می‌دهند. مشاهده شده که در رشته‌های مختلف، مجلات مختلف، و با دبیران مختلف، شیوه‌ی انجام همترازخوانی نیز متفاوت است. تعریفی منسجم و پذیرفته‌شده از آنچه که «همترازخوانی» را تشکیل می‌دهد وجود ندارد. اگرچه تعاریف چندی از همترازخوانی دبیرانه به صورت خلاصه در فصل اول ارائه شدند، به استثنای فراگیرترین تعریف (یعنی «ارزیابی توسط همترازان فرد»)، هیچ تعریفی به عنوان یک تعریف استاندارد، مورد پذیرش قرار نگرفته.

طرح تحقیق در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه

در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه، باید همان استانداردهای علمی دقیقی اعمال شوند که در هر پژوهش دیگری به کار می‌روند. اگر قرار است که این مطالعات، رهنمود معناداری برای دبیران فراهم کنند یا درک موجود از ارتباط علمی را ارتقا دهند، در آن صورت خود این مطالعات باید تحت پوشش «علم مناسب» انجام شوند. این بدان معنا است که این مطالعات باید با یک سؤال خاص و روشی که به دقت و برای پاسخ‌دادن به آن سؤال طراحی شده، آغاز شود. این مطالعات باید جزئیات کافی به منظور اجرای مجدد را ارائه کنند، خلاصه‌ای از داده‌های مربوط به یافته‌ها را عرضه نمایند، و نتیجه‌گیری‌ها و هرگونه توصیه‌ی بعدی در آن‌ها مبتنی بر تحلیل داده‌ها باشند.

«بایلار» و «پترسون» خواستار رهبری در حوزه‌ی پژوهش در باره‌ی فرایند همترازخوانی دبیرانه شدند:

به اعتقادما، مطالعه درباره‌ی همترازخوانی مجله، به خاطر کم بودن علاقه‌ی جدی، نبودن منبع قابل شناسایی برای تأمین مالی این گونه اقدامات، و فقدان تحلیل عمومی جامع از نیازها، بسیار کم شده است. در نتیجه، آثاری که یافتیم اغلب دارای مبنای نظری ضعیف، روش‌شناسی سست، مبتنی بر حجم نمونه‌های کوچک، و به وسیله‌ی افرادی انجام شده بودند که فاقد

پایبندی درازمدت به انجام مطالعات درباره‌ی همترازخوانی مجله یا موضوعات مرتبط با آن، و بی‌ربط به خط‌مشی بودند [۱: ص ۶۵۷].

اگرچه پس از نوشته‌شدن این نقد توسط «بایلار» و «پترسون»، آثار منتشرشده‌ای که به همترازخوانی دبیرانه می‌پرداختند افزایش یافت (نمودار «۲-۱»)، اما این انتقادات هنوز هم پابرجا هستند. بسیاری از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه را می‌توان با کم‌ترین هزینه برای پژوهشگر، انجام داد. اکثر مطالعات همترازخوانی را در چند نوع عمده می‌توان دسته‌بندی کرد:

- پیمایش نظرات یا روش‌های گروهی از دبیران، بررسی‌ها، یا مؤلفان؛
- مطالعه درباره‌ی فرایندهای جاری در یک مجله (مثلاً نرخ رشدگی، انتخاب بررسی، کیفیت گزارش بررسی‌ها، توافق بین بررسی‌ها، بررسی آماری)؛
- مطالعه‌ی فرایندها و برآیندها در مجلات معتبر؛
- مطالعه‌ی فرایندها و برآیندها در گروهی از مجلات در یک رشته‌ی واحد؛
- مطالعه‌ی اختلاف درون‌رشته‌ای در فرایند همترازخوانی دبیرانه؛
- مطالعه‌ی رفتار بررسی‌ها در شرایط مختلف (مثلاً بررسی بی‌نام یا با نام).

نقاط ضعف موجود در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه

بسیاری از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه نشان‌دهنده‌ی نوعی ناهماهنگی هستند: این مطالعات، از یک سو فرایندی را ارزیابی می‌کنند که برای حصول اطمینان از انتشار «بهترین»‌ها طراحی شده و از سوی دیگر، خود این مطالعات اغلب بسیار ناقص هستند. برخی از اشکالات و نقاط ضعف رایج در این مطالعات قابل توجه‌اند. تعدادی از خود مطالعات، پس از انتشار در مجله‌ای که همترازخوانی می‌شود، از نظر روش‌شناسی، تحلیل داده‌ها، یا تعمیم‌پذیری مورد بحث‌های طولانی قرار گرفتند. تعداد نسبتاً محدود مطالعات انجام‌شده درباره‌ی هر یک از موضوعات (که بسیاری از آن‌ها کانون تمرکز بسیار محدودی داشتند) باعث می‌شوند که تعمیم‌دهی آن‌ها، اغلب دشوار یا مشکل‌ساز باشد. فقدان روش‌شناسی دقیق علمی در بسیاری از مطالعاتی که در کتاب حاضر بررسی شدند، در فصل‌های مربوطه خاطر نشان شده است. اکثریت وسیعی از این مطالعات از نظر بررسی حجم نمونه، انتخاب تصادفی، گروه‌های کنترل، و محدودیت‌های آماری ناقص هستند. تعدد انتشارات همانند، در مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه، دردسرساز است؛ این نوع مطالعات نیز در فصول مربوط به خود مشخص شده‌اند.

در بسیاری از مطالعات، محققان مفروضاتی را درباره‌ی فرایند همترازخوانی اتخاذ نمودند که تا قبل از اجرای یک مطالعه، آزمون نشده بودند. مثلاً موارد زیر از مفروضات محققان بودند:

- دبیران به ترتیبی یکسان به همه‌ی دستنوشته‌ها رسیدگی می‌کنند؛ مثلاً اغلب بین دستنوشته‌های سفارشی و غیرسفارشی، یا بین گروهی از دستنوشته‌ها (مثلاً کنفرانس‌ها یا مقالات همایش‌ها) و دستنوشته‌های غیر گروهی، هیچ تمایزی قائل نمی‌شوند.
- بهترین مجلات یک رشته، مشخص هستند یا این که مشخص کردن‌شان آسان است.
- توافق بین بررس‌ها یک هدف ارزشمند است.
- سوگیری بررس به [فرایند] همترازخوانی آسیب می‌رساند.
- بررس‌ها می‌دانند چگونه یک دستنوشته را بررسی کنند.
- بررس‌ها تحلیل آماری موجود در یک دستنوشته را تأیید می‌کنند.
- دبیران با توصیه‌های بررس‌ها موافق‌اند و از آن‌ها پیروی می‌نمایند.
- بین متغیرهای خاص، همبستگی وجود دارد. مثلاً مطالعاتی که در پی شناسایی همبستگی احتمالی بین الگوهای استناد و کاربرد بررسی بی‌نام یا بانام بودند، به عوامل دیگری که ممکن است بر تعداد استنادهای به‌عمل‌آمده به یک مقاله اثر بگذارند (مثلاً اختلافات موجود در پوشش موضوعی مجلات یا اختلافات موجود در طول مقالات منتشرشده)، توجه نمی‌کردند.
- نتایج مطالعات انجام‌شده درباره‌ی دستنوشته‌های ساختگی را می‌توان تعمیم داد تا دستنوشته‌های واقعی را هم شامل شوند.
- از اظهارنظرهای به‌عمل‌آمده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه، چنین برمی‌آید که یافته‌ها و نتیجه‌گیری‌های برخی از مطالعات قدیمی‌تر حتی بدون تأیید اعتبار مجدد، امروزه نیز همچنان معتبر شمرده می‌شوند:
- مطالعاتی که به شناسایی اختلافات موجود در نرخ رشدگی بر اساس رشته پرداخت (فصل دوم) [۳۱].
- اگرچه مطالعه‌ی «زوکرم» و «مرتون» نرخ بالای رشدگی برای مجلات در علوم «دشوار» شیمی و فیزیک را آشکار نمود، اما این محققان داده‌های خود را از تعداد اندکی از معتبرترین مجلات هر رشته جمع‌آوری نمودند. بنابراین، تعمیم‌دهی درباره‌ی نرخ رشدگی یک رشته ممکن است توجیه‌پذیر نباشد؛ زیرا نرخ رشدگی بر مجموعه‌ای نامتقارن - و نه مجموعه‌ای معرف - از مجلات هر رشته مبتنی بوده. مطالعه‌ای که نرخ رشدگی نمونه‌های معرف از مجلات را مقایسه کرده باشد، ارزشمند است.
- مطالعه‌ای که تأثیر منفی رشدن دستنوشته بر مشاغل محققان را نشان داد (فصل دوم) [۱۰].
- مطالعه‌ی بزرگ «گاروی» و همکارانش بر روی ۱۲۰۰۰ دانشمند و مهندس، مدت‌ها قبل از آن انجام شد. که ردکردن دستنوشته‌های پژوهشگران به امری نسبتاً رایج

تبدیل گردد. مطالعات بعدی نشان داده‌اند که درصد قابل توجهی از دستنوشته‌های ردشده، نهایتاً منتشر می‌شوند. هرگونه رابطه بین ردشدن و تأثیر منفی شغلی باید در محیط انتشاراتی امروزی تأیید شود.

- مطالعه‌ای که نشان داد اکثر دبیران به دانشگاه‌های مهم وابسته‌اند (فصل سوم) [۷].

اعتبار مفروضات موجود از سال ۱۹۶۷ درباره‌ی گروه‌های مهم درون رشته‌ها و مقدار سهم آنان در تولید بخش عمده‌ی دبیران، باید در محیط آکادمیک امروزی تأیید شوند.

- مطالعه‌ای که اختلافات موجود در تمایز و موفقیت اعضای هیئت تحریریه‌ی مربوط به

رشته‌های روان‌شناسی و علوم اجتماعی را نشان داد (فصل سوم) [۱۷].

مطالعه‌ی «لیندزی» برای رشته‌های متفاوت، استانداردهای انتشار مشابهی را در نظر گرفت. مطالعات بین رشته‌ای باید همیشه الگوهای بالقوه متنوع نشر در رشته‌های گوناگون را در نظر داشته باشند.

- مطالعه‌ای که سطح بالایی از اعتمادپذیری فرد امتیازدهنده را نشان داد (فصل ششم)

[۲۹].

داده‌های حاصل از مطالعه‌ی «اسکار» و «ویر» مجدداً توسط چهار پژوهشگر ارزیابی شدند (جدول ۶-۲). مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها منظم‌اً مورد ارزیابی مجدد قرار گرفته‌اند، که برخی از این محاسبات مجدد مؤید [نظرات] مؤلفان مطالعات اصلی بوده‌اند و بقیه نتایج متفاوتی داشته‌اند. عدم توافق بر سر نحوه‌ی ارزیابی مطالعه‌ی انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها، یک مسئله به شمار می‌رود. اما مهم‌تر آن که در این مطالعات، توجهی منطقی در این باب که چرا توافق بین بررسی‌ها باید یک هدف به شمار آید، از قلم افتاده. لزوم حصول توافق بین بررسی‌ها، مفروض همه‌ی مطالعات انجام‌شده درباره‌ی توافق بین بررسی‌ها است.

- مطالعه‌ای که حاکی از نرخ بالای ردشدگی برای دستنوشته‌های پیش‌تر منتشرشده‌ای

بود که با کمی تغییر، مجدداً [به منظور بررسی] تحویل شده بودند (فصل هفتم)

[۲۳].

مطالعه‌ی «پیترز» و «سیسی» یکی از مطالعاتی است که مکرراً در هم‌ترازخوانی دبیرانه مورد استناد قرار می‌گیرد و از زمان انتشارش، همچنان بحث‌انگیز است. این بحث‌انگیزی از جنبه‌های اخلاقی مطالعه‌ای ناشی می‌شود که در آن، دستنوشته‌های منتشرشده تغییر داده (= جعل) شدند و مجدداً به مجلات منتشرکننده تحویل گردیدند. هم اعتبار طرح تحقیق و هم تعمیم‌پذیری نتیجه‌گیری، زیر سؤال رفته است.

- مطالعه‌ای که سوگیری‌های جنسیتی را شناسایی کرد (فصل هفتم) [۱۱].

در مطالعه‌ی «گلندبرگ»، از دانشجویان دانشکده خواسته شد دستنوشته‌های ساختگی را ارزیابی کنند. معلوم نیست آیا می‌تان نتیجه گرفت که اختلافات موجود در ارزیابی دستنوشته در این مثال، به خاطر سوگیری‌های جنسیتی واقعی بوده‌اند یا بواسطه‌ی اشکالات موجود در کیفیت کلی دستنوشته‌های ساختگی.

نقاط قوت مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه

شناسایی مطالعاتی که ضعف‌های موجود در همترازخوانی دبیرانه را مستند کردند آسان‌تر از یافتن مطالعاتی بود که نقاط قوت این فرایند را نشان می‌دهند؛ اما این واقعیت نباید نقاط قوت همترازخوانی را تحت‌الشعاع قرار دهد. مطالعات درباره‌ی همترازخوانی، خود در حال تکامل هستند و چهارچوبی متکامل از روش‌های مطالعه و داده‌های پایه را فراهم می‌کنند تا مطالعات دیگری بر مبنای آن‌ها پایه‌گذاری شوند. مطالعاتی هستند که به توضیح فرایند همترازخوانی، ارزیابی مجدد برخی از مفروضاتی که اغلب اتخاذ می‌شوند، و جستجوی راه‌های جدید برای حل مشکلات، کمک کرده‌اند.

بسیاری از مطالعات درباره‌ی همترازخوانی توسط خود دبیرانی انجام می‌شوند که، چون در حال انتشار اطلاعاتی درباره‌ی مجله‌ی خود هستند، نسبت به ارزیابی فرایند، آگاه‌نمودن خوانندگان از نقص‌های موجود در این فرایند، و تلاش برای بهبود نظام همترازخوانی، متعهد می‌باشند. این دبیران با بررسی فرایندها و بیان کمبودهای موجود در مجله‌ی خود، وارد نوعی خود-ارزیابی عمومی شده‌اند. بیش از یک‌چهارم (۲۵/۹ درصد) از ۱۴۳۹ اسلنداد شناسایی‌شده برای این تحقیق، در قالب سرمقاله نوشته شده بودند. جدول «۱-۲» شامل نام ۱۳۹ مجله است که دبیران آن‌ها بخشی از فرایندشان را در حداقل یک سرمقاله توضیح داده‌اند. بقیه‌ی سرمقاله‌ها اظهارنظرهای کلی درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه، مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه، یا کنگره‌های برگزارشده در رابطه با این موضوع را شامل می‌شدند. فضای مجله همیشه محدود است، و باید این نکته را ذکر کرد که اختصاص بخشی از فضای مجله توسط دبیر به موضوعات مرتبط با همترازخوانی، معمولاً به بهای [از دست رفتن] صفحاتی انجام می‌گیرد که می‌شد به مطالعات انجام‌شده در رشته‌های مربوط به مجله اختصاص داد.

هر فصل از کتاب حاضر با توصیه‌های مبتنی بر داده‌های حاصل از مطالعات بررسی‌شده در همان فصل، پایان می‌یابد. اگرچه آن توصیه‌ها در اینجا تکرار نمی‌شوند، مجموع داده‌های حاصل از مطالعات، دلیل ترغیب‌کننده‌ای برای مطالعات بیش‌تر به منظور آزمودن مزایای رهنمودهای همترازخوانی دبیرانه، فراهم می‌کنند. مطالعات نشان داده‌اند که:

- بین دلایل نظری و واقعی ردکردن یک دستنوشته، رابطه‌ای مستقیم وجود دارد (فصل دوم).
- بین معیارهای انتشار و دلایل ردکردن یک دستنوشته، رابطه‌ای مستقیم وجود دارد (فصل سوم).
- مؤلفان عموماً از فرایند بررسی راضی هستند و رضایتشان پس از پذیرفته‌شدن، بیش از زمانی است که دستنوشته‌شان رد می‌شود (فصل چهارم).
- بررسی، کیفیت مقاله‌ی منتشرشده را بهبود می‌بخشد (فصل پنجم).

- یافته‌ها از این نظر که آیا بررسی‌های جوان‌تر، بررسی بهتری انجام می‌دهند یا بررسی‌های باتجربه‌تر، متنوع بودند (فصل پنجم).
 - بررسی‌هایی که انتخاب می‌شوند احتمال دارد برای چند مجله‌ی متفاوت، کار بررسی انجام دهند (فصل پنجم).
 - بررسی‌هایی که مؤلفان را نمی‌شناسند، بیش از بررسی‌هایی که مؤلفان را می‌شناسند، به تولید یک بررسی خوب گرایش دارند (فصل هفتم).
 - بررسی‌هایی که رهنمودهای آماری را دریافت می‌کنند نسبت به آن‌هایی که چنین رهنمودی را دریافت نمی‌کنند بررسی آماری بهتری انجام می‌دهند (فصل هشتم).
- جنبه‌های جالب دیگری از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی نیز آشکار شدند:
- پیمایش‌ها عموماً دارای نرخ پاسخ بالایی هستند: مثلاً در ۲۷ مطالعه‌ی جداگانه‌ی دبیران، به طور متوسط ۷۸ درصد از دبیران به پیمایش‌ها پاسخ دادند (جدول «۳-۳»، و به طور متوسط ۶۲ درصد بررسی‌ها به پیمایش‌های انجام‌گرفته در ۱۷ مطالعه‌ی جداگانه‌ی بررسی‌ها جواب دادند (جدول «۵-۱»). می‌توان حدس زد که دبیران به این فرایند علاقه‌ی بیش‌تری دارند و در نتیجه در مقایسه با بررسی‌ها، با درصد بالاتری [به پیمایش‌ها] پاسخ داده‌اند.
 - گروهی از مطالعات به بررسی توانایی بررسی‌ها در شناسایی مؤلف پرداختند (جدول «۷-۲»). به طور متوسط ۵۳ درصد از این بررسی‌ها سعی نکردند مؤلفان را شناسایی کنند، و از بین کسانی هم که این کار را انجام دادند، حدس ۹/۲ درصد آنان اشتباه بود. برای اکثریت بررسی‌ها، نام مؤلف ظاهراً عامل مهمی به شمار نمی‌آید.
 - از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی اختلافات میان رشته‌ها می‌توان چنین آموخت که اگر از تعریف عام همترازخوانی دبیرانه استفاده شود، این فرایند در تمامی رشته‌ها مشابه خواهد بود. هرچه این تعریف خاص‌تر باشد، تفاوت‌های موجود در میان رشته‌ها بیش‌تر خواهد بود. مثلاً بررسی ناشناس، بیش‌تر در رشته‌ی پزشکی رایج است، و بررسی کاملاً بی‌نام در علوم اجتماعی (فصل هفتم). روش‌ها در حال تغییر هستند و به نظر می‌رسد که حرکتی به سوی بررسی ناشناس وجود دارد.
 - شاید قوی‌ترین مطالعات درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه توسط کسانی صورت گرفته باشد که تحلیل آماری موجود در مقالات منتشرشده را بررسی نموده‌اند (فصل هشتم). این مطالعات، پافشاری محققان در راه درک و حل مشکل مربوط به نقایص آماری در مطالعات منتشرشده را نشان دادند.
- چند نمونه از مطالعات انجام‌شده درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه که طرح تحقیق بسیار خوبی داشتند عبارت‌اند از:

- مطالعاتی با انتخاب تصادفی که نشان داد بررسی دستنوشته‌هایی که نام مؤلف از آن‌ها حذف شده، بهتر از بررسی‌های غیربی‌نام انجام می‌شوند (فصل هفتم) [۲۰].
دستنوشته‌هایی که به منظور بررسی انتخاب شده بودند برای دو بررسی فرستاده شدند: یک بررسی دستنوشته‌ای را دریافت کرد که حاوی نام مؤلفان بود، و بررسی دیگر همان دستنوشته را بدون نام و وابستگی سازمانی مؤلفان دریافت نمود. بررسی‌ها توسط دبیرانی که نه نام مؤلفان و نه نام بررسی‌ها را می‌دانستند، ارزیابی شدند. این روش صریح و روشن، نمونه‌ای است از یک مطالعه‌ی خوب که برای ارزیابی اختلاف بین بررسی بی‌نام و غیربی‌نام از یک دستنوشته، طراحی شده.
- در یک مطالعه، خطاهای آماری موجود در مطالعات منتشرشده، شناسایی شدند (فصل هشتم) [۲۷].

در مطالعه‌ی «راس»، وجود یک گروه کنترل مناسب و تحلیل‌های آماری بعدی، تنها اجزای مطالعات منتشرشده‌ای بودند که مورد ارزیابی قرار گرفتند. این مطالعه مبنایی شد برای بسیاری مطالعات مشابه (جدول «۸-۳») که در هر یک از آن‌ها، برای شناسایی نقایص آماری موجود در مطالعات منتشرشده، تلاش می‌گردد. امروزه عموماً آزمون‌های آماری مورد استفاده، پیچیده‌تر از سال ۱۹۵۱ هستند، اما روش‌ها بدون تغییر مانده‌اند. درصد کل اشکالات آماری موجود در متون پزشکی منتشرشده، نسبتاً ثابت باقی مانده. این مطالعه، همواره مدلی است برای انجام چند مطالعه‌ی دیگر.

قلمرو پژوهش‌های آتی

برخی از ابتدایی‌ترین سؤالات درباره‌ی همترازخوانی دبیرانه بی‌پاسخ مانده‌اند: آیا همترازخوانی دبیرانه دارای مزیتی بدیهی و قابل اندازه‌گیری هست؟ آیا انتشار [مطالب] بیش‌تر توسط پژوهشگران وابسته به گروه‌های علمی و مؤسسات بزرگ به خاطر وجود سوگیری به نفع آنان است، یا به خاطر این که اثر پژوهشی بهتری تولید کرده‌اند، یا به دلیل ارتباطات دانشورانه؟ از چه معیارهایی برای تعریف یک مجله‌ی معتبر استفاده می‌شود و چه رابطه‌ای بین اعتبار مجله و نرخ ردکردن [مطالب] وجود دارد- اگر اصلاً چنین رابطه‌ای باشد؟ حتی اگر کسی بتواند به طریق شهودی به سؤالات زیر پاسخ مثبت بدهد، مطالعات همترازخوانی دبیرانه هنوز پاسخی برای این سؤالات نیافته‌اند:

- آیا دبیرانی که به خط‌مشی‌های سختگیرانه‌ی دبیرانه پایبند هستند، از دبیرانی که خط‌مشی‌های سختگیرانه‌ی دبیرانه ندارند مقالات منتشرشده‌ی بهتری تولید می‌نمایند؟
- آیا مؤلفانی که رهنمودهای مشروح دریافت می‌کنند دستنوشته‌ی بهتری می‌نویسند؟
- آیا مؤلفانی که رهنمودهای آماری دریافت می‌کنند در گزارش و تحلیل آماری، بهتر عمل می‌نمایند؟
- آیا بررسی‌هایی که از رهنمودهای مشروح بهره می‌برند بررسی بهتری انجام می‌دهند؟

اگرچه مطالعات انجام شده درباره‌ی نرخ ردشدگی اثبات نمی‌کنند که بهترین [مطالب] منتشر شده و بدترین‌ها حذف شده‌اند، اما سؤالاتی را درباره‌ی اهمیت نرخ ردشدگی برای هر مجله موجب می‌شوند. فرض بالا مستلزم تحقیقات بیش‌تری می‌باشد. ۱۵ مطالعه‌ای که دستنوشته‌های ردشده را ردگیری کردند نشان می‌دادند که ۵۱/۴ درصد از آن‌ها (جدول «۲-۴») نهایتاً منتشر شدند. اما در این مطالعات معلوم نشد که آیا بهترین دستنوشته‌ها از میان آن‌ها که ابتدائاً ردشده بودند منتشر شدند، و آیا ۴۸/۶ درصد باقی‌مانده‌ای که هرگز منتشر نشدند، به درستی رد شده بودند یا نه.

توصیه‌هایی برای بهبود همتراز خوانی دبیرانه

چند پیشنهاد مشخص برای بهبود طرح تحقیق در مطالعات همتراز خوانی، در زیر ذکر شده‌اند. اگرچه بسیاری از این پیشنهادها بدیهی هستند، به این علت در اینجا ذکر شده‌اند که بسیاری از مطالعات، از اصول طراحی خوب پژوهش، بخصوص آن گونه که در مطالعات همتراز خوانی دبیرانه اعمال می‌شوند، پیروی ننموده‌اند.

- اگر مطالعه‌ای فقط دربرگیرنده‌ی مجلاتی است که همتراز خوانی می‌شوند، «مجله‌ای که همتراز خوانی می‌شود» را تعریف نمایید.
- اگر مطالعه‌ای فقط مقالاتی را که همتراز خوانی شده‌اند مورد تحقیق قرار می‌دهد، تعیین کنید که کدام مقالات از یک مجله، عملاً همتراز خوانی شده‌اند.
- اگر فقط یک مجله مورد بررسی قرار می‌گیرد، علت انتخاب آن مجله را توضیح دهید.
- اگر بهترین، برترین، یا اصلی‌ترین مجلات مطالعه می‌شوند، معیارهای انتخاب مطالب برای درج در گزارش تحقیق را تعریف کنید، بگوئید چطور محققان تشخیص داده‌اند که کدام مجلات با معیارها همخوانی دارند، و نتیجه‌گیری‌هایتان فراتر از بهترین، برترین یا اصلی‌ترین مجلات نباشند.
- اگر داده‌هایی درباره‌ی گروهی از مجلات یک رشته مطلوب می‌باشند، توضیح دهید که چگونه این گروه، آن رشته را بازنمایی می‌کند.
- اگر مطالعه‌ای از یک نمونه‌ی تصادفی از مجلات، دبیران، بررسی‌ها، یا مؤلفان استفاده می‌کند، اطلاعات مربوط به نحوه‌ی انتخاب تصادفی را ارائه کنید.
- اگر مطالعه‌ای رفتار همتراز خوانی دبیرانه را در میان چند رشته مقایسه می‌کند، هر رشته را تعریف کنید و در هر رشته، از معیارهای یکسان برای انتخاب مجلات استفاده نمایید.
- اگر مطالعه‌ای الگوهای انتشار در رشته‌های متفاوت را مقایسه می‌کند، استانداردها یا هنجارهای مربوط به هر رشته را توضیح دهید.
- اگر در مطالعه‌ای، گروهی از مؤلفان، دبیران، یا بررسی‌ها پیمایش می‌شوند، معیارهای

انتخاب مطالب برای درج در گزارش تحقیق، فنون نمونه‌گیری، یافته‌های مطالعه‌ی آزمایشی، نرخ پاسخ، روش‌های مورد استفاده برای نرخ پاسخ، و درصد پاسخ‌دهندگان به هر سؤال را توصیف نمایید.

- اگر مطالعه‌ای اختلاف چشمگیر آماری را می‌آزماید، مطالعه را طوری طراحی کنید که با پارامترهای آزمون آماری که به منظور تحلیل داده‌ها به کار خواهد رفت، مطابقت کند.
- اگر مطالعه‌ای رفتار تطبیقی بررسی‌ها را می‌آزماید، از یک گروه شاهد استفاده کنید.
- اگر قرار است که برآیند مطلوب مطالعه، مجموعه‌ای از توصیه‌ها را نتیجه دهد، مطالعه‌ای را به منظور آزمون ارزش توصیه‌های پیشنهادی طراحی نمایید.

در جدول «۴-۳» رهنمودهایی برای بهبود همترازخوانی که توسط تعدادی از محققان پیشنهاد شده بودند، خلاصه‌وار ذکر شده‌اند. بسیاری از این توصیه‌ها (مثلاً توصیه به در نظر گرفتن محدودیت زمانی در انتصابات تحریریه‌ای، یا توصیه به این که دبیران، نام بررسی‌ها را در پایان فرایند افشا کنند) گرچه بسیار منطقی به نظر می‌رسند، اما هیچیک بر نتایج حاصل از مطالعاتی که در آن‌ها تلاش شده به یک مشکل رسیدگی شود مبتنی نبوده‌اند. اغلب دقیقاً معلوم نبوده که کدام توصیه‌ها در تلاش برای حل کدام مشکل ارائه شده‌اند (مثلاً این توصیه که بررسی‌ها توسط دبیر به علاوه‌ی یک نفر دیگر منصوب شوند، یا این که دبیران گزارش‌های مختصر بیش‌تری منتشر نمایند). برخی از توصیه‌ها متناقض‌اند (مثلاً توصیه به این که دبیران برای بررسی همه‌ی دست‌نوشته‌ها اقدام کنند؛ در برابر این توصیه که دبیران، دست‌نوشته‌های نامناسب را بدون بررسی رد کنند). همه‌ی رهنمودها یا توصیه‌های ارائه‌شده باید به موضوعات ناشی از محیط الکترونیکی نیز بپردازند.

مدل کنونی و مدل‌های جایگزین برای همترازخوانی دبیرانه

«گاروی» و «گریفیث» ارتباطات علمی دهه‌ی ۱۹۶۰ را مطالعه نمودند و مدلی از ارتباطات علمی را که امروزه هنوز به کار می‌رود توصیف نمودند. مطالعه‌ی آنان نشان داد که از آغاز کار بر روی یک پروژه‌ی پژوهشی تا انتشار نهایی آن، حدود دو سال و نیم طول می‌کشد [۹]. مؤلفه‌ی همترازخوانی در این مدل، حدود شش ماه به مدت زمان فرایند انتشار افزود. این مدل امروزه نیز همچنان معتبر محسوب می‌شود؛ اما در محیط الکترونیکی ممکن است شاهد دگرگونی این فرایند باشیم.

مقاله‌ی «پیترز» و «سیسی» ۵۶ اظهارنظر به دنبال داشت [۲۳]. گستره‌ی پیشنهادها موجود در این اظهارنظرها که درباره‌ی «جایگزین‌نمودن همترازخوانی» به عمل آمده بود، از «کنار گذاشتن کامل آن» تا «اعمال هر تعداد تغییر در این فرایند»، متغیر بود: اتخاذ سامانه‌ای از

داده پایگاه‌ها، ابتدائاً فقط انتشار چکیده‌ها، فقط انتشار «نامه به دبیر»، انتشار گزارش‌های پژوهش به عنوان جایگزین مقالات، کسب تجربه با مدل‌های جدید، و اتخاذ یک شیوه‌ی داوری اختیاری برای مطالب منتشرشده. در شیوه‌ی اخیر (که «گوردون» حامی آن بود) انتشار تقریباً هر چیزی تضمین می‌شود، به این شرط که نظرات داوران، همراه با مقاله منتشر شوند [۱۲]. این پیشنهادها مشکلات خاص خودشان را موجب می‌گردند: برخی آن‌قدر کلی هستند که معنای خاصی از آن‌ها استنباط نمی‌شود؛ برخی هم‌اینک مورد استفاده‌اند و اثرات ناشناخته‌ای بر فرایند هم‌ترازخوانی دبیرانه دارند؛ برخی بسیار پرهزینه هستند؛ و هیچ‌یک تضمین‌کننده‌ی انتشار بهترین دستنوشته‌ها نیست.

افزون بر بعضی از مدل‌های هم‌ترازخوانی دبیرانه که در فصل نهم بررسی شدند، مدل‌های دیگری نیز برای هم‌ترازخوانی در محیط الکترونیکی پیشنهاد شده‌اند:

- خلاصه‌ی دستنوشته‌های ردشده را همراه با یک سیاهه‌ی پیوست از دلایل ردکردن منتشر نماید. دستنوشته در دسترس هر کسی که مایل باشد قرار می‌گیرد [۱۴].
- پس از آن که دستنوشته مورد بررسی سنتی قرار گرفت، بررسی آن را در قالب آزاد، ادامه دهید، مانند مثال مربوط به «علوم رفتاری و عقلی» [۱۳]. در این مدل، نظرات چاپ‌شده به دنبال مقاله‌ی منتشرشده می‌آیند. مجله‌ی الکترونیکی «سایکولوکوای» (که در فصل نهم بررسی شده) از یک مدل مشابه استفاده می‌کند.
- «رابین» و «بورکه» پیشنهاد کردند که درونداد حاصل از کارشناسان باید عمدتاً فنی باشد. دبیران باید فضا را برای مقالاتی که بیش از همه محل تعلق موضوعی هستند اما بررسی ضعیفی از آن‌ها به عمل می‌آید، حفظ کنند؛ آنان باید رسیدگی به دستنوشته‌هایی را که در رابطه با سلامت عمومی، مهم هستند تسریع کنند؛ باید مطالب بررسی‌نشده را همراه با یک بیانیه‌ی سلب مسئولیت منتشر نمایند؛ و باید کیفیت مقالات منتشرشده را ردگیری کنند [۲۶].
- «بورنشتاین» آنچه را که وی «مدل مخالف» در هم‌ترازخوانی دبیرانه می‌خواند ترویج نموده است [۴؛ ۳]. در این مدل «نقش بررس به نقش یک «دادستان» تبدیل می‌شود... که در آن، ... مؤلفان دیگر نباید انتظار داشته باشند که کارشان مورد سنجش منصفانه قرار بگیرد؛ بلکه باید در انتظار یک نقد دقیق و کامل باشند» [۳؛ ص ۴۵۷]. پس از بررسی، مؤلف همانند واکنشی که یک وکیل مدافع از خود نشان می‌دهد فرصت می‌یابد با اظهارات بررس‌ها مقابله کند. «بورنشتاین» معتقد است که این مدل، کیفیت بررسی دستنوشته را بهبود می‌بخشد؛ چرا که انتظار می‌رود مؤلفان، انتقادات بررس‌ها را رد کنند. دبیر به مثابه یک قاضی عمل می‌کند و تصمیم نهایی را می‌گیرد و پس از آن، اگر ردکردن توصیه شده باشد، مؤلف می‌تواند از دبیر بخواهد

که [مطلبش] مورد قضاوت مجدد قرار بگیرد. «ریچلاک» و «ریچلاک» نگارش تغییر یافته‌ای از مدل «بورنشتاین» را پیشنهاد دادند که همانندی حقوقی را حفظ می‌کند، اما آن را به نمونه‌ی مشابهی تبدیل می‌کند که در آن، فرایند بررسی شبیه به یک دادخواهی مدنی است. در این مدل، مؤلف دستنوشته‌ی تحویل شده، «زحمت تدارک دلایلی را که اثبات‌کننده‌ی قوت ادعای او (مبنی بر این که دستنوشته ارزش انتشار دارد) هستند، به دوش می‌کشد» [۲۸: ص. ۴۶۹].

- «نویهاوسر» پیشنهاد خود را مدل «لازم» برای علوم بهداشت خواند و طی آن، چنین نظر داد که یک مجله‌ی چاپی «دارای یک مجله‌ی درونخطی موازی در پژوهش‌های خدمات بهداشتی باشد که دارای نرخ پذیرش بالا است، مقالات آن کوتاه هستند، مطالب سریعاً منتشر می‌شوند، و این امکان فراهم می‌شود که نظرات خوانندگان در دسترس عموم قرار گیرند» [ص ۳۰۲]. از میان گزارش‌های درونخطی، نهایتاً تعداد اندکی، آن هم پس از بررسی کامل کارشناسی، در یک مجله‌ی چاپی منتشر می‌شوند [۲۲].

هر یک از این مدل‌ها، اگرچه کمی با مدل کنونی تفاوت دارد، باز هم درجه‌ی معینی از همترازخوانی دبیرانه قبل از انتشار را اعمال می‌کند. در بحث بر سر مدل‌های همترازخوانی دبیرانه در محیط الکترونیکی، «کرافورد» و همکاران او خاطرنشان کردند که همترازخوانی می‌تواند مثل همیشه عمل کند، یا می‌توان آن را به یک مدل کاملاً متفاوت تبدیل نمود [۸]. در محیط الکترونیکی، انتقال دستنوشته‌ها، داده‌ها، و اطلاعات می‌تواند سریع‌تر و کارآمدتر از مدل مبتنی بر کاغذ باشد. اگر انتقال الکترونیکی فقط کارآمدی را افزایش می‌دهد، می‌توان همچنان از مدل همترازخوانی سنتی استفاده کرد. به همین ترتیب، اگر اسناد و داده‌ها تا بعد از همترازخوانی رسمی، در دسترس عموم قرار نمی‌گیرند، شکلی از همترازخوانی سنتی را در یک مدل الکترونیکی غیرچاپی می‌توان به کار گرفت. در این مدل، به دنبال پیشنهادها و اظهارنظرهای کارشناسان و بازنگری‌های به عمل آمده توسط مؤلفان، مقالات الکترونیکی را می‌توان بر روی یک خدمتگر، در دسترس قرار داد. پس از آن که مقاله‌ای بر روی یک خدمتگر ارسال شد، اعضای «لیست‌سیرو»^۱ می‌توانند نظرات بیش‌تری را به آن بیفزایند و مؤلفان نیز پاسخ دهند. این مدل بسیار شبیه به بخش «نامه به سردبیر» است که در بسیاری از مجلات یافت می‌شود، و تنها تفاوتش این است که خدمتگر، دارای آرشیوی از همه‌ی اظهارنظرها و بازنگری‌های بعدی درباره‌ی مقاله می‌باشد.

مدل الکترونیکی تأییدنشده‌ی «کرافورد» و همکارانش (که به عنوان یک گزینه‌ی احتمالی مورد بحث قرار گرفته، اما توصیه نشده است) از مدل سنتی منشعب می‌شود. در این مدل تأییدنشده،

بررسی بر روی معادل «لیست سیرو» های الکترونیکی انجام می شود که همه ی مطالب به آن ها ارسال می گردد، و طیف وسیعی از بررس ها می توانند نظرات خود درباره ی اسناد، داده ها، یا نظرات ارسالی را اضافه کنند.

برخی از پیشنهاد های فوق، بی شباهت به آنچه که در نظام کنونی اجرا می شود نیستند. دیگر پیشنهاد ها، اگر چه ایده های جالبی برای بحث هستند، اجرایشان دشوار است و توجیه نمودن برخی نیز آسان نمی باشد، بخصوص مدلی که از انتشار مقالات تأیید نشده پشتیبانی می کرد. نمونه هایی از مدل های پیشنهاد شده یا [هم اینک] فعال هستند که نشان می دهند در صورت بروز تغییرات، همتراز خوانی به احتمال زیاد در کدام جهت پیش خواهد رفت. نمونه هایی که در اینجا بررسی شدند شامل موارد زیر هستند: (۱) «پیگیری فوری»^۱ «لانست» که در آن، فرایند بررسی به سرعت انجام می شود؛ (۲) «داده پایگاه بررسی های نظام مند کوچران»^۲ که در آن، سطحی از همتراز خوانی، پس از انتشار به مقالاتی که موضوع مشابهی دارند اضافه می گردد؛ و (۳) «پابمد سنترال»^۳ (برخاسته از «مؤسسات ملی بهداشت») که در آن، مطالعه ها به سرعت منتشر می شوند و بین مطالبی که همتراز خوانی شده اند و نشده اند، تفاوت آشکاری برقرار می شود.

۱. پیگیری فوری «لانست»

در سال ۱۹۹۷، «لانست» گزینه ی «پیگیری فوری» انتشار را به مؤلفانی معرفی کرد که می توانند دبیران را متقاعد نمایند که اثرشان ارزش سرعت در روند انتشار را دارد. دبیران برای مطالعه های مهم، وعده ی انجام کار در چهار هفته را می دهند. پس از آن که مؤلف وضعیت پیگیری فوری را درخواست می کند، دبیر است که تصمیم می گیرد آیا درخواست، بجا است یا نه. هدف از این فرایند، عبارت است از جلوگیری از «تأخیر در انتشار داده های مهمی که دارای پیام مهمی از نظر بهداشت عمومی هستند» و پیگیری از لو رفتن یافته های پژوهش پیش از انتشار «که احتمال دارد به شکل تحریف شده، از طریق رسانه های جمعی صورت گیرد» [۱۹: ص ۹۷۰]. دبیران «لانست» گزارش دادند که در طول سال اول، ۱۱۰ درخواست «پیگیری فوری» دریافت نمودند، و ۱۸ درخواست بلافاصله رد شد [۱۸]. ۹۲ دستنوشته ی یاقی مانده مورد تأمل قرار گرفتند، و از میان آن ها فقط ۱۴ دستنوشته برای همتراز خوانی انتخاب شدند. از این ۱۴ دستنوشته، ۷ دستنوشته برای پیگیری فوری انتخاب شدند، دو دستنوشته در طول بررسی رد شدند، و پنج دستنوشته نیز در روند معمول همتراز خوانی قرار گرفتند. از ۷ دستنوشته ای که برای پیگیری فوری انتخاب و منتشر شدند، به طور متوسط ۲۷/۷ روز از دریافت تا انتشارشان طول کشید.

۲. داده‌پایگاه بررسی نظام‌مند «کوچران»

در داده‌پایگاه‌ها و مجلات الکترونیکی که هم‌اینک منتشر می‌شوند نمونه‌های متعددی از یک مدل همتراز خوانی وجود دارند که بررسی رسمی پس از انتشار را نیز در برمی‌گیرند. یکی از این نمونه‌ها «داده‌پایگاه بررسی‌های نظام‌مند کوچران» است. طبق بیانیه‌ی مأموریت این داده‌پایگاه، «کوچران کولابوریشن» یک سازمان بین‌المللی است که قصد دارد با آماده‌سازی، نگهداری و ارتقای دسترس‌پذیری بررسی‌های نظام‌مند اثرات مداخله‌ی بهداشتی^۱، در اتخاذ تصمیم‌های کاملاً آگاهانه درباره‌ی حفظ بهداشت، به افراد کمک کند. بررسی‌های نظام‌مند توسط گروهی از مؤلفان همکار که «شبکه‌ای بین‌المللی از افراد و مؤسسات متعهد به آماده‌سازی، نگهداری، و اشاعه‌ی بررسی‌های نظام‌مند اثرات مراقبت بهداشتی» را تشکیل می‌دهند، برای انتشار در یک داده‌پایگاه آماده می‌شوند [۲: ص ۱۹۳۵]. یک بخش مهم این بررسی‌ها این است که برای کاهش اثرات سوگیری، از «شیوه‌های کاملاً تعریف‌شده» [ص ۱۹۳۵] استفاده می‌شود. بررسی‌ها توسط این گروه‌ها آماده می‌شوند، به داده‌پایگاه اضافه، و منظم‌اً روزآمد می‌گردند.

۳. «پابمد سنترال»

در ماه می سال ۱۹۹۹، «هارولد وایمپیس» که در آن زمان مدیر «مؤسسات ملی بهداشت» (ان‌آی‌اچ) بود، یک پروژه‌ی نشر الکترونیکی با نام «ئی - بیومد» را پیشنهاد نمود، که خیلی زود به «پابمد سنترال» تغییر نام یافت. «پابمد سنترال» یک داده‌پایگاه الکترونیکی شمرده می‌شود که «تلاش جمعی به منظور برپا کردن یک پایگاه نشر الکترونیکی» با هدف تحقق ایده‌ها و یافته‌های جدید را تسهیل می‌کند. «پابمد سنترال»:

به بحث عمومی بسیار ضروری درباره‌ی نشر الکترونیکی در درون و بیرون از ایالات متحده شتاب می‌دهد و ... کمک مالی، فنی، و اجرایی برای آغاز نمودن چنین برنامه‌ای را فراهم می‌نماید. «پابمد سنترال» گزارش‌های کارشناسی‌شده‌ی مجلات، و نیز گزارش‌هایی را که کنترل شده اما رسماً همتراز خوانی نشده‌اند، آرشیوسازی، سازماندهی و توزیع خواهد کرد. افزون بر این، تلاش‌هایی را که به منظور راه‌اندازی خدمتگرهایی برای پروژه‌های مشابه بین‌المللی انجام می‌گیرند هماهنگ می‌نماید. گزارش‌های کارشناسی‌نشده نیز از طریق سازمان‌های مستقل (که مسئول کنترل این مطالب هستند) به «پابمد سنترال» راه خواهند یافت. بسیاری از گزارش‌های کارشناسی‌نشده، «پیش‌چاپ‌ها» خواهند بود که ابتدا در «پابمد سنترال» جمع می‌شوند و سپس توسط هیئت تحریریه‌ی مجله، رسماً همتراز خوانی می‌شوند. در دیگر موارد، گزارش‌ها ممکن است اصلاً برای همتراز خوانی سنتی به یک مجله تحویل داده نشوند؛ با این حال در «پابمد سنترال» جمع می‌شوند چون، در نظر سازمان کنترل‌کننده، داده‌های ارزشمندی را برای جامعه‌ی پژوهشی فراهم می‌کنند. مطالبی که همتراز خوانی نشده‌اند را به راحتی می‌توان از محتویات کارشناسی‌شده‌ی «پابمد سنترال» متمایز کرد... به

منظور تسهیل مشارکت در این اقدام، برخی از هزینه‌های لازم برای انتشار ممکن است به جای خواننده، بر دوش مؤلفان قرار گیرد^۱.

واکنش اولیه‌ی «آرنولد رلمان» (که در آن زمان دبیر «مجله‌ی پزشکی نیوانگلند» بود) به «ئی-بیومد»، معرفی این مدل به عنوان «یک تهدید احتمالی برای ارزیابی و اشاعه‌ی منظم مطالعات بالینی جدید بود» [۲۵]. وی همچنین اعلام کرد «نظامی که نشر سریع و الکترونیکی مطالعات بالینی جدید را بدون طی فرایند دقیق و معمول همترازخوانی و بازنگری امکان‌پذیر کند، در بهترین حالت مخاطره‌آمیز است و ممکن است داده‌پایگاه‌های بالینی را از اطلاعات گمراه‌کننده و اطلاعاتی که به صورت نامناسب ارزیابی‌شده، کاملاً آنباشته کند» [ص ۹-۱۸۲۸]. در ژانویه‌ی سال ۲۰۰۰، «پابمد سنترال» هنوز در مرحله‌ی برنامه‌ریزی بود، و تأخیر ممکن است فقط به خاطر نگرانی‌هایی شبیه به دغدغه‌های «رلمان» بوده باشد. اما دبیران مجله‌ی «پزشکی آکادمیک» رویکرد متفاوتی را اتخاذ کرده‌اند و از خواست مؤلفان مبنی بر نشر سریع با حداقل بررسی پشتیبانی می‌کنند: «امروزه اغلب مؤلفان از ویرایش مورد نظر مجلات برآشفته می‌شوند، و منتظر آینده‌ی الکترونیکی هستند که بتوانند مقالات خود را به همان صورت که نوشته‌اند، بدون نیاز به ویرایش یا قالب‌بندی مجدد، منتشر نمایند» [۶: ص ۹]. ظاهراً این رویکرد، نیاز به هرگونه کنترل کیفیت را صریحاً رد می‌کند. اما آن گونه که مشاهده شده، شخص بندرت می‌تواند اثر خودش را منصفانه مورد قضاوت قرار دهد.

این مدل‌های جدید تصویری کوچک از نحوه‌ی تغییر شیوه‌ی انجام همترازخوانی در یک محیط الکترونیکی را که دسترسی به ارتباطات سریع به سادگی صورت می‌گیرد، ارائه می‌کنند. گرچه اینترنت ارسال مقادیر عظیمی از داده‌های خام را با سهولت نسبی امکان‌پذیر می‌کند، بحث درباره‌ی مزایای ارائه‌ی داده‌های خام به پژوهشگران و نیز عموم افراد، سال‌ها است که جریان داشته. در سال ۱۹۸۶، «شورای ملی پژوهش» (وابسته به «فرهنگستان ملی علوم»)، در گزارشی با عنوان «به‌اشتراک‌گذاری داده‌های پژوهشی»، توصیه نمود که «به‌اشتراک‌گذاران داده‌های پژوهشی باید یک اقدام معمول باشد» [۲۱: ص ۸۷۹]. «تویهاوسر» دبیر مجله‌ی «مراقبت پزشکی» همراه با این توصیه، پیشنهاد نمود که دبیران، مؤلفان را به ارائه‌ی داده‌ها ترغیب کنند و فرض را بر آن گرفت که تحویل‌دهندگان مطالب، داده‌ها را نیز- در صورت درخواست- به بررسی‌ها ارائه خواهند کرد. ارسال یا آرشیوکردن داده‌های خام به عنوان ابزاری برای پیشگیری از جعل، پیشنهاد شده [۳۰]. اما «رلمان» معتقد بود که این عمل غیرمفید خواهد بود، وقت را هدر می‌دهد، و باز هم مانع از جعل نمی‌شود [۲۴]. خوانندگان معدودی هستند که وقت خود را برای ارزیابی داده‌های خام یا محاسبه‌ی مجدد فرمول‌ها صرف کنند. روشن است که نشر اینترنتی نمی‌تواند مانع از ارسال داده‌های جعلی شود و سهولت ارسال اطلاعات عملاً ممکن است زمینه‌ساز چنین کاری باشد. انتشار داده‌ها یا اطلاعات بررسی‌نشده

1. http://www.nih.gov/welcome/director/pubcentral/pubmed_central.htm.

بسیار مشکل‌آفرین است، بخصوص در رشته‌ی پزشکی که حضور حقه‌بازها یک تهدید همیشگی محسوب می‌شود و وب مجرای آسانی برای ارسال هرگونه اطلاعات مرتبط با سلامتی است.

همتراز خوانی، ضروری است

همان‌گونه که در مثال مربوط به [مدل] پیگیری فوری «لانست» آمده، بعید است که مؤلف نسبت به اثر خودش بی‌طرف باشد. در اولین سال از پروژه‌ی «لانست»، از ۱۱۰ دست‌نوشته‌ای که از نظر مؤلفان دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای برای سلامت عمومی بودند، فقط هفت دست‌نوشته (۶/۷ درصد) در نظر دبیران و بررسی‌ها چنین اهمیتی داشتند. بنا به همین دلیل ساده، همتراز خوانی ضروری است، بخصوص در یک محیط الکترونیکی. حتی اگر همتراز خوانی دبیرانه نهایتاً شکلی نسبتاً متفاوت با مدلی که امروزه به کار می‌رود به خود بگیرد، هر مدل جدید باید از تمامیت ارتباطات دانشورانه و علمی حمایت کند.

روشن است که نشر الکترونیکی و همتراز خوانی دبیرانه در حال طی کردن یک دوره‌ی گذار هستند. «توماس کان» در کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» «واکنش دانشمندان به یک بحران» را مورد بحث قرار می‌دهد [۱۵]. «کان» معتقد بود که «بحران‌ها پیش شرط لازم برای ظهور نظریه‌های نو هستند» [ص ۷۷]. تغییرات جاری در ارتباطات علمی و دانشورانه را که در محیط الکترونیکی سرعت گرفته‌اند می‌توان یک بحران به شمار آورد. بنابراین ممکن است در آستانه‌ی یک بحران، و آماده‌ی ظهور یک نظریه‌ی جدید باشیم. به گفته‌ی «کان»، نتیجه‌ی معمول یک بحران علمی، رد نظریه‌ی پذیرفته‌شده‌ی قبلی و جایگزین کردن آن با یک نظریه‌ی جدید است. در این فصل و فصل نهم، نمونه‌های متعددی ارائه شد که نشان می‌دهند با ارسال مطلب کارشناسی‌شده بر روی وب، یک بررسی ثانوی و فراگیرتر انجام می‌گیرد- مثل «داده‌پایگاه بررسی‌های نظام‌مند کوچران» و «سایکولو‌کوای». اما این‌ها را نمی‌توان دقیقاً نظریه‌های نو خواند. افرادی هستند که معتقدند نقش سنتی همتراز خوانی دبیرانه در فرایند انتشار را می‌توان حذف نمود. در این صورت، دیگر نظامی برای کنترل کیفیت باقی نمی‌ماند و این نکته‌ی مهم نباید از چشم کسانی که می‌خواهند همتراز خوانی را با چیزی دیگر جایگزین کنند و از یک نظام ارتباطی آزاد و کنترل‌نشده پشتیبانی می‌نمایند، نادیده گرفته شود.

«رلمان» بحث درباره‌ی همتراز خوانی دبیرانه را با این اندیشه‌ها پایان داد:

«علیرغم محدودیت‌هایش، به آن نیاز داریم. [همتراز خوانی] همه‌ی آن چیزی است که در اختیار داریم، و تصور این که چطور می‌توانستیم بدون آن سر کنیم، دشوار است» [۲۴: ص ۵۲۲]. در آخر این که، همتراز خوانی دبیرانه را نباید تغییر داد مگر این که ثابت شود که یک فرایند ارتباطی جدید، به نشر بهتر علم و دانش منجر می‌شود.

انجام شکلی از بررسی توسط شخصی غیر از مؤلف ضروری است. همانند یک دولت دموکراتیک، نشر علمی باید حامل یک نظام درونی کنترل و توازن باشد. هم اشتباهات اتفاقی رخ می‌دهند و

هم اشتباهات عمدی، اما این امر دلیلی برای کنار گذاشتن همترازخوانی دبیرانه یا دست کم گرفتن اهمیت فوق العاده‌ی همترازخوانی دبیرانه در انتقال اطلاعات علمی و دانشورانه نیست. البته پژوهشگران به ارائه‌ی طرح تحقیق، یافته‌ها، و نتیجه‌گیری‌هایشان به بهترین سبک ممکن می‌پردازند. بررسی‌ها شاهد محدودیت‌ها، مواردی از منطق‌گریزی، معانی متفاوت داده‌ها، یا محدودیت‌هایی در نتیجه‌گیری‌ها هستند که مؤلفان متوجه آن‌ها نمی‌شوند. از همه مهم‌تر این که، این نظرات بررسی‌ها محل ابرام و اصرار هستند، و این دبیر است که بین دستنوشته‌ی مؤلف و نظرات بررسی‌ها قضاوت می‌کند و تصمیم می‌گیرد، و بدین ترتیب یک نظام کنترل و توازن را برقرار می‌کند. دور دیگری از کنترل و توازن، پس از انتشار و از طریق «نامه به سردبیر» و مطالعات بیش‌تری که بر مبنای آثار منتشرشده صورت گرفته‌اند، می‌آید. همچون یک نظام دموکراسی، همترازخوانی دبیرانه نیز نامنظم است و همیشه آن طور که باید عمل نمی‌کند، اما نقش آن در تمامیت ارتباطات دانشورانه و علمی ضروری است.

منابع

1. Bailar, J. C. & Patterson, K. (1985, March 7). Journal peer review. The need for a research agenda. *New England Journal of Medicine*, 312(10), 654-657.
2. Bero, L. A. & Rennie, D. (1995, December 27). The Cochrane Collaboration, preparing, Maintaining, and disseminating systematic reviews of the effect of health care. *JAMA*, 274(24).
3. Bornstein, R. F. (1990, May). Manuscript review in psychology: an alternative model. *American Psychologist*, 45(5), 672-673.
4. Bornstein, R. F. (1991, Autumn). Manuscript review in psychology: psychometrics, demand characteristics, and an alternative model. *Journal of Mind and Behavior*, 12(4), 429-467.
5. Broad, W. J. & Wade, N. (1982). *Betrayers of the truth*. New York: Simon and Schuster.
6. Caelegh, A. S. (2000, January). PubMed Central and the new publishing landscape: shifts and tradeoffs. *Academic Medicine*, 75(1), 4-10.
7. Crane, D. (1967, November). The gatekeepers of science: Some factors affecting the selection of articles for scientific journals. *American Sociologist*, 2(4), 195-201.
8. Crawford, S., Hurd, J. M., & Weller, A. C. (1996). From print to electronic: the transformation of scientific communication. Medford, N.J.: Information Today, Inc.
9. Garvey, W. D., & Griffith, B. C. (1971, April). Scientific communication: its role in the conduct of research and creation of knowledge. *American Psychologist*, 26(4), 349-362.
10. Garvey, W. D., Lin, N., & Tomita, K. (1972, October). Research studies in patterns of scientific communication: III. Information-exchange processes associated with the production of journal articles. *Information Storage and Retrieval*, 8(5), 207-211.
11. Goldberg, P. (1968, April). Are women prejudiced against women? *Trans-Action*, 5(5), 28-30.
12. Gordon, R. A. (1978, October). Option published refereeing. *Physics Today*: 31(10), 81.
13. Harnd, S. (1979, September). Creative disagreement, open peer commentary adds a vital dimension to review procedures. *The Sciences*, 19(7), 18-20.
14. Kellernberger, E. (1981). Alternatives to peer review. *Trends in Biochemical Sciences*, 6, 11.
15. Kuhn, T. S. (1970). *The Structure of Scientific Revolutions* (2nd ed.) (Vol. 2). Chicago: The University of Chicago Press.

16. LaFollette, M. C. (1992). *Stealing into print: fraud, plagiarism, and misconduct in scientific publishing*. Berkeley: University of California Press.
17. Lindsey, D. (1976, November). Distinction, achievement, and editorial board membership. *American Psychologist*, 31(11), 799-804.
18. McNamee, D. (1998, February 21). Fast-track publication at the *Lancet*. *Lancet*, 351(9102), 542.
19. McNamee, D., & Horton, R. (1997, April 5). Fast-track to publication in the *Lancet*. *Lancet*, 349(9057), 970.
20. McNutt, R. A., Evans, A. T., Fletcher, R. H., & Fletcher, S. W. (1990, March 9). The effects of blinding on the quality of review. *JAMA*, 263(10), 1371-1376.
21. Neuhauser, D. (1986, October). Sharing research data. *Medical Care*, 24(10), 879-890.
22. Neuhauser, D. (1997, April). Peer review and the research commons. *Medical Care*, 35(4) 301-302.
23. Peters, D. P. & Ceci, S. J. (1982, June). Peer review practices of psychological journals: the fate of published articles, submitted again. *Behavioral and Brain Sciences*, 5(2), 187-255.
24. Relman, A. S. (1990, November). Peer review in scientific journals—what good is it? *West Journal of Medicine*, 153, 520-522.
25. Relman, A. S. (1999, June 10). The NIH "E-Biomed" proposal—a potential threat to the evaluation and orderly dissemination of new clinical studies. *New England Journal Of Medicine*, 340(23), 1828-1829.
26. Robin, E. D. & Burke, C. M. (1987, February). Peer review in medical journals. *Chest*, 91(2), 252-255.
27. Ross, O. B. J. (1951, January 13). Use of controls in medical research. *JAMA*, 145(2), 72-77.
28. Rychlak, R. J. & Rychlak, J. F. (1991, Autumn). Problems of burdens and bias: a response to Bornstein. *Journal of Mind and Behavior*, 12(4), 469-477.
29. Scarr, S. (1978, October). The reliability of reviews for the American Psychologist. *American Psychologist*, 33(10), 935.
30. Schuerman, J. R. (1989, March). Editorial. *Social Service Review*, 63(1), 1-4.
31. Zuckerman, H. & Merton, R. K. (1971, January). Patterns of evaluation in science: institutionalization, structure and functions of the referee system. *Minerva*, 9(1), 66-100.

Editorial

PEER REVIEW

ITS STRENGTHS AND WEAKNESSES

Ann C. Weller

Translated by:

Ali H. Ghassemi

Siroos Azadi



Iranian Research Institute for Science and Technology
(IRANDOC)